بر روح مطهر و مرقد معطر اشرف کاینات و خلاصهٔ موجودات که وجود با جود عاقبت محمود

آنحضرت باعث علت غایی خلق عالم و بایجاد تزویج حوا و آدم است **بیت**

اگر نه واسطهٔ عقد عالم او بودی ٭ چه بود فایده در عقد آدم و حوا ٭ و بر اهل بیت

اطهار و عترت ابرار که ببینه او انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل

البیت و یطهرکم تطهیرا ذیل عصمت و دامن طهارتشان از رجس ظاهری

و لوث باطنی پاک و پاکیزه و طاهر و مطهر است سیما بر نفس انفس و جسم اقدس ابن عم

و وصی او که مصداق کنت انا و علی نورا بین یدی الله قبل ان یخلق

آدم باربعة عشر الف عام بیش از ایجاد آدم قدم بعرصهٔ وجود نهاده **رباعی**

چون روز جهان نام علی را بنوشت ٭ در نام علی عالم و آدم بسرشت ٭ تا در دو جهان

حب علی میورزیم ٭ آسوده ز دوزخیم و فارغ ز بهشت ٭ و فی الحقیقة مصدوقهٔ روایت

صریح الدرایه لا یحب امیر المؤمنین الا طاهر الولادة دون خبیثها نموده

محبت و عداوتش محک تجربهٔ هر طاهر الولادت و هر حرامزاده

کتبت علی صفحات اولاد الزنا ٭ من لم یوال من الائمة ولیا ٭ [illegible]

اما بعد چنین گوید العبد المذنب الفقیر المحتاج برحمة الله الهادی علی داد الخادم الاستر آبادی

که روزی بسبب اتفاق با بعضی از دوستان مخلی بحلیهٔ وفاق و [illegible] از لباس نفاق [illegible]

نشسته بود [illegible] فی ابنای روزگار [illegible] حدیثی از هر باب میگذشت و نقلی

از هر مقوله مذکور میگشت تا بتقریبی سر رشتهٔ سخن بپاکی اصلاب و طهارت [illegible] شیعیان امیر المؤمنین

علیه السلام و غلامان خاص اخلاص [illegible] الغر المحجلین صلوات الله و سلامه علیه و [illegible]

کشید و سر انجام کلام با مباحث میلاد و بلوث انساب [illegible] یعنی ناصبیان بی دین و معاندان

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام که نسبت نبوت و فرزندی ایشان بشخصی از اشخاص معین وتشخص
نیست و جبههٔ افعال و ناصیهٔ احوال ایشان از غبار مخنثی و دیوثی تیره و تار و سیاه روی و کوس
زردی انگشت نمای اهل روزگار رند منجر شد عزیزی که از سخن او گریزی و از اطاعت او گزیری
نبود ازین بی بضاعت التماس نمود که رساله در ذکر سوء انساب و دنائت اصلاب و مساوی
ذوی الاذناب و مطاعن و مثالب ایشان با بعضی از روایات و حکایات و نکات مناسب این باب
جمع و تألیف نماید تا پرده از روی کار ایشان برخیزد و معاندان دور دو غصهٔ آن بمیرد لهذا
ایجاباً للمسئوله شروع در ترتیب این مراتب نموده این رساله را بالقاب النواصب موسوم گردانید
و این کتاب مرتب است بر پنجاه و یک باب والی الله المرجع والمآب باب اول در ذکر
سوء نسب رئیس المنافقین ابی بکر بن ابی قحافه علیه اللعنة والعذاب نظم این لقب [illegible]
زصدیق است ✿ بشنو از من که جای تصدیق است ✿ در کتاب احسن الکبار آورده که نام ابوبکر
پیش [illegible] لام خیر بود و در اسلام عبدالرحمن نام او نهادند و پدر او را نام عثمان
[illegible] عتیق و کنیت او ابو قحافه و در تاریخ گزیده و دیگر کتب اهل سنت ذکر
[illegible] ابوبکر در جاهلیت [illegible] عبدالکعبه بود و پیغمبر او را عبدالله نام نهاده و عتیق لقب فرموده
و در کتاب بضاعة الایمان مسطور است که ابوبکر متولد شده است بعد عام الفیل بسه سال
و عبدالعزی نام داشت و عزی اسم بتی است که در زمان جاهلیت کفار معبود خود میدانستند
و کنیتش ابوالفضل بود و بعد از آنکه بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رسید و اظهار
اسلام نمود آنحضرت او را عبدالله نام کرد و مکنی بابی بکر ساخت و نام پدرش عثمان
بود و مکنی بابی قحافه و اسم مادرش سلمی بنت صخر بن عامر و هشام بن محمد بن السائب
الکلبی که از علمای اهل سنت است در کتاب مثالب الصحابه و جمعی دیگر از علمای فریقین در کتب خود

باندک اختلافی نسب او را ذکر کرده اند خلاصهٔ کلام آنکه ابو بکر در زمان جاهلیت خیاط

بود و بعد از آن معلم اولاد یهود شد و ابو قحافه گاهی قمری و امثال آن شکار میکرد

و گاهی معلم کودکان بود و در کتاب ریاض الایمان آمده که ابو قحافه مشهور و معروف بمرض

ابنه بود و چون کور و نابینا گردید اجیر ابن جدعان شد و ابن جدعان مردی بود که در مکه

طعام می پخت و بمردم میفروخت و ابو قحافه در پشت بام خانه او ندا میداد و مردم را

بطعام خوردن میطلبید و اجرت میگرفت و با آنچه در ته صحنها میماند میگرفت و مردم

فاسق با ابی قحافه لواطه میکردند و عرب چون کاسه را قحف میگویند بسبب کاسه لیسی بابی

قحافه مشهور شد و در کتاب منهج الفاضلین ذکر شده که بعضی از مورخان گفته اند که

ابو بکر طباخ عبد الله بن جدعان بود و ابو قحافه ندا کننده او و بعد از آنکه عبد الله بن

جدعان مرد ابو قحافه صیادی میکرد و بند الکلیفه می برد و میفروخت و او را همسایگی

بود بنام سعد قاری منزل او بنزد الکلیف بود روزی ابو قحافه دو مرغ گرفته بود بسعد داد

که بخانه او رساند سعد بخانه خود برد و با او حصه و رسد نداد و ابو قحافه ازین سبب از

سعد رنجیده کینه و عداوت او در دل گرفت و صبر کرد تا روزی که خانه سعد را خالی

یافت در خانه او رفت و هر چه دید بعوض آن دو مرغ دزدید بسبب این موسوم بابی

قحافه گشت یُقالُ قَحَفَنا اَیْ جَمَعَ مَا وَجَدَ یعنی جمع کرد آنچه یافت و نام او عثمان

بود و بعد از آنکه خانه سعد را تاراج نمود مشهور و ملقب بابی قحافه گشت و در ریاض

الایمان آمده که مادر ابو بکر سلماست و بزنا مشهور بوده چون عرب ننگ داشته اند

از همسایگی زنان ابنه نابرین او را از مکه اخراج نموده بودند و خانه اش در ابطح بود

و علم سرخ داشته که نشانه زناکاری وی بود نظم دارها مفتوحة للداخلین

رجلها مرفوعة للفاعلین ** فهی مفعول بها فی کل حال ** فعلها تمییز افعال الرجال

کم نشد خالی دواتش از رقم * بر مراد هر کسی میزد رقم ** و ابو قحافه از طایفه همست که

از همه طایفه و قبیلها خسیس ترند روایت که ابوبکر مبروص بود و الحال با صبیان بیدن

مبروصی اکه مشاهده میکنند او را اعزاز و احترام مینمایند از برای تشبیهی که او راست بخلیفه

اول نقلست که چون مردم با ابوبکر بیعت کردند و او را خلیفه ساختند ابو قحافه با و نوشت

ای فرزند که من مردمان با وجود بنی هاشم که صاحب رفعت و شان بلند مرتبه اند بچه سبب

بخلافت تو راضی شدند با این بی نامی و بی نشانی و پستی منزلت تو ابوبکر در جواب نوشت

که چون در عمر بزرگتر بودم بنابرین بخلافت من راضی شدند ابو قحافه در جواب پسر نوشت

که من در سن از تو بزرگترم پس بایستی که با من بیعت نمایند و مرا خلیفه سازند و ابو قحافه

با ابوبکر بیعت نکرد چنانچه بعد ازین ان شاء الله در باب مطاعن ابابکر بتفصیل ذکر خواهد شد

عربیه اذا ذکرت الغر من هاشم ** تنافرت عنک الکلاب الشاردة ** ان علی بن ابی طالب

امامنا فی سورة المائده ** فقل لمن لامک فی حبه ** خانتک فی مولدک الوالده

باب دویم در نسب بانی بدعت شیطان امت عمر بن الخطاب علیه اللعنة و العذاب

بطریق مخالف و موافق اما بطریق مخالف در کتاب نهایت الطلب حنبلی مذکورست که خطاب

الاغ فروش بوده و خطاب اسم او نیست و لقب اوست و چون مردم مادر او را خطبه

بسیار می نمودند ازین جهة ملقب بخطاب شد و خطبه بدو معنی آمده بمعنی نکاح و بمعنی

جماع و چون مادر خطاب جماع بسیار میداد و زنا میکرد لهذا پسر او مشهور بخطاب

گشت و کنیت عمر ابو حفص بود و در کتاب احسن الکبار آمده که نام وی شطی بود و کو سنه

دولام بود و ابو جهل خالوی عمر بود و نام مادرش ختمه و در کتاب بضاعة الایمان آمده

که اسم مادرش حنتمه یا حثمه بنت هاشم بن مغیره است و در کتاب طرایف از کتاب نهایت

المطلب حنبلی نقل شده که عمر در جاهلیت بنخر حیانی مشغول بوده و از قبیله عدی است

و هشام بن السایب الکلبی که از علمای اهل سنت است در کتاب مثالب الصحابه ذکر

کرده که صهاک حبشیه کنیز هاشم بن عبد مناف بوده و زنا کرده و نفیل بن هشام

و بعد از آن زنا کرده با و عبد العزی بن رباح و از این دو پدر نفیل بهم رسیده و نفیل

و عبد العزی هر دو از برای آن فرزند دلبند منازعت و مخاصمت کرده هر کدام

ادعا می نمودند که فرزند من است و نفیل جد عمر بن الخطا[illegible] و کلا[illegible] نیا به شافعی گفته

که صهاک کنیز هاشم بن عبد مناف بود و نفیل [illegible] بی زنا کردند عبد العزی

بهم رسید و بعد از آن عبد العزی با صهاک مادر خود مجامعت کرد نفیل بهم رسید

که جد عمر است [illegible] دیده که آبا و اجداد عمر تا هفت پشت حرامزاده بودند و لهذا بعضی

از شعرای عرب در بیان نسب آن مادر جلب گفته اند عربیه هذا ابن خطاب الامیر زعمهم

ابن الزنا ان السبع فیما یرتبون و عزیزی این مضمون را در حین نوشتن این باب بنظم

در آورده بیت بود آن سنگ حرامزاده و بیست ؛؛ همچو آباء سبعه پشت بپشت ؛؛

امهاتش تمام زانیه بود ؛؛ این نه پنهان که پس علانیه بود و در کتاب فصول الحق

روایتست از ابو عبیده بن سلامه که نزد اهل سنت از راویان پسندیده است که

خطاب را بسبب دزدی دست بریدند در بازار عکاظه و خوارزمی که از علمای متعصبین

اهل سنت و جماعتست در یکی از مصنفات خود بعد از آنکه پاره از سوء نسب خلیفه

دویم نقل کرده در باب نسب شاه اولیا و سرور اتقیا فرموده عربیه نسب المطهر

بین انساب الوری ؛؛ کالشمس بین الکواکب للانساب ؛؛ و الشمس ان طلعت فما من کوکب

الا تغیب فی نقاب حجاب ؛ یعنی نسبت نسب شاه ولایت بسایر انساب عرب
همچون نسبت آفتاب است بسایر کواکب و ستارگان و چون آفتاب طلوع نماید گردند
نظم کسی که دشمن از احوال او چنین گوید ؛ ببین که دوست در اوصاف او چه خواهد گفت
پس نظر کنید از روی انصاف بنقل علما و دانشمندان اهل سنت و جماعت در وصف
خلیفه برگزیده ایشان که جده او صهاک کنیز هاشم و زانیه باشد و جد او نفیل نیز از
زنا بهم رسیده باشد و تقدیم و تفضیل دادن او بر اولاد هاشم که سید و مولای
او بوده و همچنین کسی را با وجود اولاد هاشم لایق می پسند خلافت و سزاوار مرتبه
امامت داشتن و امیر المومنین و امام المتقین علی بن ابی طالب علیه السلام را با آن
جلالت قدر و منزلت و شرافت حسب و نسب و علو مراتب که خود ذکر میکنند تابع امر
و پیرو فرمان ایشان دانستن و عقل و نقل را درین باب هیچ جه راه ندادن محض مکابره
و عناد و عین کفر و الحاد است ؛ اما بروش موافق یعنی فرقه ناجیه اثنا عشریه روایت
از علی بن هشام قمی از یحیی بن محبوب از ابن رآب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
و همچنین محمد بن شهرآشوب مازندرانی که از بزرگان فرقه ناجیه است از چندین طریق
در کتاب مثالب ذکر کرده و صاحب کتاب لوامع الانوار از مروج مذهب ائمه اثنی عشر شیخ
علی بن عبد العال روایت نموده و در کتاب ملتقطات ذکر شده و مصنف کتاب تحفه
عباسی و صاحب کتاب ریاض الایمان مولانا احمد اردبیلی در کتاب حدیقة الشیعه و غیر ایشان
نیز باندک اختلافی در بیان نسب عمر منزل سقر روایات نموده اند خلاصه آن آنکه صهاک
کنیز عبد المطلب و منتقل بهشام بن مغیره شد و چون هشام بصهاک گمان
زنا داشت او را تنبان چرم می پوشانید و بر بند تنبان او قفل میزد تا زنا نتواند

کرد و شتران هشام را هر روز بچراگاه برده میچرانید و نفیل که جد عمر است غلامی از
غلامان قریش بود با صهاک میل بهم رسانیدند و بچراگاه غنم و شتران رفته خواست
که با وی زنا کند صهاک عذر آورد که بند تنبان من قفل دارد پس نفیل دو بستهای
او را از درخت آویخت تا گوشت بدنش کشیده شد و اندک اندک تنبان او را بزیر
کشید و با وی مجامعت کرد و مدتی درین کار بودند تا خطاب از نطفه او متولد گشت
و صهاک پسر را در همان صحرا انداخته شخصی او را برداشته بشیر شتر پرورش داد
و چون پسر بحد بلوغ رسید بحسب اتفاق روزی نظرش بر سرین مادر افتاده با او
در افتاد و شکم مادر از نطفه کرا انبار گشته دختری از او بوجود آمد که زینت بخش
آن دشت و کوه شد از ترس مولی دختر را در پارچه صوفی پیچیده در میان احشام مکه
انداخت پس هشام بن مغیره بن الولید او را یافت و بمنزل خود آورد و او را تربیت
کرد تا بزرگ شد و او را حنتمه نام کرد و چون حنتمه بحد بلوغ رسید بحسب اتفاق
خطاب را نظر برو افتاد عاشق جمال وی و مفتون غنج و دلال او شد و با او مجامعت
کرد عمر از تخم آن مدبر حاصل گشت و لهذا ابن حجاج بغدادی که یکی از شعرای عرب است در
بیان نسب آن عالی نسب گفته و بعضی این شعر را بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام
نسبت میدهند و نیز مصنف کتاب لوامع الانوار ذکر نموده که از مروج مذهب ائمه
اثنی عشر شیخ علی بن عبد العال شنیدم که این شعر کلام معجز نظام حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام است عربیه من جده خاله و والده ❊ و امه اخته و عمته ❊ اجدر ان
یبغض الوصی ان ❊ ینقص یوم الغدیر بیعته ❊ یعنی کسی که جد او خال و پدر او باشد و مادر
او خواهر و عمه او بود چنین کسی سزاوار است که با وصی حق که امام مطلق است دشمنی کند

وعداوت نماید و منکر بیعت روز غدیر گردد و حکیم فردوسی طوسی علیه الرحمه در بیان نسب
آن بی نسب نیز گفته نظم کسی را که پدر خالو بود در شرع پیغمبر ∴ مسلمانش مخوان گو هست گبر
و کافر و ترسا ∴ هر آنکس را که باشد مادرش خواهر روا نبود ∴ که او بر پایه منبر نهد از بیحیایی پا
تبرا کن تبرا کن از آن شوم بد اختر ∴ تبرا کن تبرا کن از آن دونان بادرگاه ∴ اگر پاکی و
در اصلت خطایی نیست ای خواجه ∴ چو فردوسی همین کن لعنت بسیار بر اعدا ∴ و بنا
برین لازم می آید که خطاب پدر و جده و خال و حنته مادر و خواهر و عمه آن ولد الحلال باشد
و در کتاب ریاض الایمان روایتست که چون عبد المطلب بن مقدمه وقوف یافت خطاب را
گرفته عقب سر او را تا حوالی گوش و میان هر دو چشم او را داغ کرد و صهاک را از مکه
اخراج نمود و او در طایف برد و آخر آن سگ حرامزاده حلال زادگی خود را بظهور
رسانیده و در انتقام داغ کردن عبد المطلب خطاب را اولاد عبد المطلب را بداغ فقر و فاقه
مبتلا کرده اند حقوق ایشان را از دست ایشان انتزاع نموده عربیه زنت صهاک بکلب
علج ∴ مع علمها بالزنا حرام ∴ فلا تلمها علی زناها ∴ فما علی مثلها ملام ∴
فلا تلمها ولم زنیمها ∴ یزعم ان ابنها امام ∴ یعنی زنا کرد صهاک بهر ناصبی بی از مذهب
حق با آنکه عالم بود بحرمت زنا پس تو ملامت مکن او را بزنا بواسطه آنکه بر وی مثل او ملامت
و سرزنش نیست و او را ملامت مکن و اما ملامت کن آن زنیم را که یقین کرده باشد که ابن
صهاک امامست و زنیم آنکسی را گویند که بغیر پدر منتسب است و غیر او را بخود ملحق ساخته لعنه الله
از آنکه بود بغض علی همچو عمر ∴ باشد ز زنا نطفه آن بد اختر ∴ دانی چه کسانند مقیمان سقر
بوبکر و محبانش و عثمان و عمر باب سیم در نسب عثمان بن عفان علیه اللعنة والعذاب
والنیران و کنیت عثمان ابا لیلاست و در کتاب احسن الکبار آمده که کنیت عثمان ابو عبد الله

بود و اما مشهور را ابوعمرو است و مادر او دختر کریز بن ربیعه است و وی اولین ملوک
بنی امیه بود و تولد عثمان قبل از ولادت سید کاینات بهفت سال نوشته اند هشام
بن محمد بن السایب الکلبی که از علمای اهل سنت است در کتاب مثالب الصحابه و زنابه شافعی
نیز در کتب خود آورده اند و در کتاب ظرایف نیز آمده که عفان دف نوازی میکرد در
محفلها و عروسیها رفته خوانندگی و رقص میکرد و کون می جنبانید تا زنان
بخندند و زنان سنگ میزدند و بغایت محل تعجب است که علمای اهل سنت در کتب خود
ذکر میکنند که پدران ائمه و امامانشان از اولاد زنا و مخنث و دیوث و دف نواز
و رقاص و کون جنبان باشند و با وجود این حال ایشان را مقدم میدانند بر جماعتی
که نه در پدران ایشان عیبی و نه در طهارت نساء ایشان ریبی است و مَا هٰذَا
اِلّا عَجَبٌ و غَرِیبٌ و عزیزی این مضمون را در حین نوشتن این باب در رشته نظم کشیده
نظم این بکهری که نام او عثمانست ∴ تنها نه از آن دف زن و کون جنبانست
بی شبهه این که دشمن حیدر و آل ∴ بابی پدر و یک پدرش شیطانست

باب چهارم

در نسب معاویه منزل هاویه در کتاب احسن الکبار آمده که معاویه بعضی سگها ده بانگ
کنده است روایت کرده است راوندی از هشام بن محمد السایب الکلبی در کتاب
مثالب و صاحب کشاف در کتاب ربیع الابرار که عمار بن ولید بن المغیره المخزومی و مسافر بن
عمرو و ابی سفیره و شوذان و ابوسفیان در یک طهر بخدمت هند مادر معاویه رسیدند
و هند آبستن شد و معاویه را بزایید و کلبی نیز به شافعی گفته که عمار و مسافر
و ابوسفیان و صباح بن معن بخدمت هند رسیدند و هند حامله شده معاویه را بزایید
و در میان این چهار کس دعوی کردن ابوسفیان پیشتر شد و شیخ ابوسعید اسمعیل بن علی

سمان حنفی و ابو الفتوح محمد بن جعفر همدانی که از مشاهیر علما و محدثین اهل سنت اند در
کتاب بهجة المستفید و در کتاب مثالب بنی امیه طاعنیه یاعنیه آورده اند که هند با عمرو بن
مسافر در ساخت و نزد مخالطت با وی بباخت و عمرو او را وعده میداد که ترا زن
خواهم کرد تا آنکه از او حامله شد و حمل او بشش ماهگی رسید عمرو بن مسافر از دست خصومت
و فضیحت مسافر شده بحیره بخدمت نعمان بن منذر که پادشاه و صاحب اختیار آن محل
بود و هند را بوعده بسیار با ابی سفیان عقد بسته در همان روز بخانه او فرستادند
و چون سه ماه در خانه او بسر برد سگ حرامزاده معاویه در منزل او به تولد یافت و بعد از
چند گاه ابو سفیان بحیره رسید عمرو بن مسافر از ابو سفیان احوال هند را پرسید او گفت
که بنکاح من در آمد از شنیدن این مقال فی الفور عمرو بیمار شد و بدرک الاسفل انتقال
نمود و در کتاب بضاعة الایمان مسطور است که ابو سفیان بتجارت شام رفته بود و در شام
یکسال و چهار ماه توقف کرد و چون بمکه آمد هند آبستن بود و شکمش بزرگ شده ابو سفیان
گفت ای هند من یکسال و چهار ماه است که از مکه بیرون رفته ام این حمل از کیست هند نام
یکی برده ابو سفیان چوبی بر شکم او زد که شاید آن ولد الزنا ساقط شود فایده
نکرد و بعد از سه ماه از قدوم ابو سفیان معاویه بوجود آمد و هند از صحبت سیاهان
محظوظ بود و چندین بار فرزند سیاه آورده و همان روز بکشته و مادر هند
حمامه نام داشته و او را علم سرخی بوده در ذی المجاز آن علم را در بام خانه میزد چه
در آن وقت زنان فواحش را بان علم می شناختند و هر گاه آن علم افکنده می بود علامت
آن بود که کسی با او خلوت دارد و کاتبی مینوشت نام کسانی که با او مباشرت مینمودند
و چون فرزندی بوجود آمدی آن فرزند را با آن زناکاران نزد کاهن بردندی و آن

فرزند را بهر که کاهن بلحق ساختی فرزند او بودی و در کتاب محاضرات ذکر شده که
در حضور معاویه منزل هاویه در نسب یزید پلید تعریض بکسی کرد و چون آن شخص از نزد
معاویه بیرون رفت با یزید گفت ندانی قصد او چه بود مردم سند را با آن کسی که نام
برد متهم سازند و او را پدر من دانند و مشهور است که چون حضرت رسول صلی الله علیه
و آله بر زبان آیه کریمه وَلَا یَزْنِینَ میخواند هند گفت وَهَلْ تَزْنِی الْحُرَّةُ
آنحضرت بیکی از اصحاب نظر کرده تبسم فرمود و در کتاب بضاعة الایمان آمده که
عمر پیش از اسلام کاهن بخدمت هند میرسید و چون هند مسلمان شد و آیه الزانیة
وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ نازل شد هند
بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و گفت هَلْ تَزْنِي الْحُرَّةُ یعنی زن آزاد
زنا کند عمر منزل سقر گفت وَعَمْرِي لَا تَزْنِي الْحُرَّةُ یعنی قسم بحیات خودم که زن
آزاد زنا نمیکند و مطلبش آن بود که بخاطر هند آورد که چندین سال با او زنا کرده
گویند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تبسمی کرد و جمله صحابه را این معنی معلوم شد و در
کتاب حدیقة الشیعه که از مؤلفات مولانا احمد اردبیلی است ذکر شده که در اصل بنی امیه از
قریش نبودند و امیه غلامی بود رومی از آن عبد الشمس و چون زیرک و فهیم بود عبد
الشمس او را آزاد کرده بفرزندی برداشت و در میان عرب متعارف است که چون غلامی را
آزاد کنند نام آنشخص خداونده باو منسوب میسازند و در کتاب بضاعة الایمان و در کتاب تبصرة
العوام آمده که عبد الشمس را پسری نبود و عقیم بود و در شام از قصابی امیه را خرید
و در زمان جاهلیت در میان عرب متعارف بود که مردی که عقیم بود لواطه کند و چون
عبد الشمس خواست با او فساد کند مطیع نمیشد عبد الشمس گفت ترا بفرزندی قبول کردم

که بعد از موت من مال من از تو باشد امیه مطیع شد و عبد الشمس را و بواطه میکرد و در کتاب
حدیقة الشیعه مولانا احمد اردبیلی و در کتاب بدع الثلثه آمده که بنی امیه از قریش نیستند و
اصل ایشان از روم است چنانچه حق تعالی در قرآن مجید فرموده الٓمٓ غُلِبَتِ الرُّومُ
فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ فِي بِضْعِ سِنِينَ
یعنی بنی امیه غالب آیند بر ملک و نزدیک باشد که غالب آید بر ایشان بنی عباس و در کتاب
فضل الحق روایتست که نامه معاویه منزل ها ویه بخدمت مولای مومنان نوشت بشر و اهل جهان
که همه یتیم ما و شما که فرزند عبد مناف حضرت امیر المومنین علیه السلام در جواب آن
ملعون نوشت که لَيْسَ الْمُهَاجِرُ كَالطَّلِيقِ وَلَيْسَ الصَّرِيحُ كَالْمُلْصَقِ
یعنی نیستند مهاجر مثل آزاد کرده و نه آنکه صحیح باشد نسب او مانند کسی که ملحق سازد نسب
خود را باو و این دلیل صریحست که بنی امیه صحیح النسب نیستند و عتیق عبد الشمس اند و
خود را چسپانیده و ملحق ساخته اند بفرزندان عبد مناف و معاویه انکار آن ننمود نسبت
نمود و خود را ملامت بسیار در نوشتن آن سخن کرد و شجره خبیثه که در قرآن مجید وارد لعنت
باتفاق اکثر مفسران بنو امیه اند لعنهم الله قاطبة و حکیم سنائی فرموده **نظم**
داستان پسر هند مگر نشنیدی ∴ که از او سه تن او به پیمبر چه رسید ∴ پدر او لب دندان پیمبر بشکست
مادر او جگر عم پیمبر بمکید ∴ او بناحق حق داماد پیمبر بستد ∴ پسر او سر فرزند پیمبر برید ∴
بر چنین قوم تو لعنت نکنی شرمت باد ∴ لعنة الله یزیداً و علی قوم یزید **باب پنجم** در نسب یزید
بن معاویه لعنة الله علیهما در کتاب مجالس المومنین از کتاب مثالب الصحابه نقل شده که مادر
یزید میسون دختر بجدل کلبی بود با غلامی از غلامان پدر در ساخت و او را از تشریف مواصلت
خود بنواخت و یزید پلید از صلب آن غلام در رحم آن دلارام انتقال نمود و بمضمون در

كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ اِلَى اَصْلِهِ آن بد اصل باصل خود رجوع نموده بسفك دما
وقتل شهيدان كربلا اقدام نموده ونسابه بكرى كه از علماى اهل سنت است گفته
عربيه فان يكن الزمان اتى علينا ✿ نقتل الترك والموت الوحى ✿ فقد قتل الدعى
وعبد كلب ✿ بارض الطف اولاد النبى ✿ مراد از دعى عبيد الله بن زياد است
كه معاويه دعواى برادرى او ميكرد ومراد از عبد كلب يزيد بن معاويه است كه
از نطفه غلام بحدل كلبى است ويزيد مباشرت عمه خود را بر خود مباح وتيز
خمر را حلال دانست ودر قصيده خود در استحلال شراب اين نامعقول گفته
عربيه فان حرمت يوما على دين احمد ✿ فخذها على دين المسيح بن مريم ✿ يعنى پس اگر
حرام شده است خمر امروز بدين پس تو فرا گير آنرا بدين عيسى بن مريم وان
كذاب بيدين درين بيت دروغ وكذب گفته زيرا كه بهيچ مذهب وملتى شراب حلال
نبوده نظم آن ناصبى كه بغض حيدر دارد ✿ خوك وسگ وخرس بپرو رهبر دارد
مادر بخطا نكرده امروز خطا ✿ در پشت پدر خطا زمادر دارد باب ششم در
نسب عمرو بن عاص بى اخلاص صاحب كشاف در ربيع الابرار ايراد نموده كه نابغه
مادر عمرو عاص كنيزكى از عربان بود وعبد الله جزعان او را خريد وچون ديد كه بدكاره است
او را آزاد ساخت وابو لهب وامية وهشام بن مغيره وابو سفيان وعاص بن
وائل همه در يكطهر بر آن ملعونه فاجره وارد شدند ودرين ميانه نطفه عمرو
متكون شد وآن فرزند دلبند كه درميان آبا متكاثره وشركاء متعدده
مشاع ومشترك بود چون تولد يافت شركاء خمسه هر يك دعواى اختصاص در بنوت
او ميكردند چون عاص گاهى با او نفقه ميداد مادرش گفت كه از عاص است

اما عمرو شباهت بابی سفیان بیشتر داشت لهذا ابوسفیان خطاب بعمرو عاص کرده

گفت شعر ابوک ابوسفیان لا شک قد بدت * لنا فیک منه بینات الشمایل * یعنی

اگر مادرت ترا بالعاص نسبت داد اما تو بیشک از ابوسفیانی که شکل و شمایل تو

باو بیشتر میماند مصرع ای تو مجموعه خوبی ز کدامت گویم * و در کتاب جامع الانوار

مذکورست که در یک روز چهل کس با نابغه مادر عمرو عاص نزدیکی کردند و در کتاب

فتوحات القدس از کتاب احسن الکبار نقل شده که عمرو عاص بی اخلاص در مجلس

معاویه بمنزل هادیه با امام حسن علیه السلام نزاع و سخنان نالایق که لایق او معاویه

بود میگفت امام حسن علیه السلام شمه از معایب آن ملعون بیان نمود از آنجمله آنکه

مادر تو عورت بیسامان بود و هر که میرسید از سیاه و سفید ملاقات میکرد و قحبی

که تو از فعل حرام بوجود آمدی ده کس از آن جماعت که بمادرت فسا[د] کرده بودند

دعوای فرزندی تو کردند و میان ایشان نزاع بسیار شد تا آنکه بقرعه قرار یافت

چون قرعه انداختند بنام عاص آمد و ترا گرفت و فرزند خود خواند و اگر

نه عاص را فرزند نبود و در کتاب احتجاج شیخ طبرسی آمده که عمرو عاص روزی

در حضور معاویه با حضرت امام حسن علیه السلام نزاع نمود آنحضرت فرمود ای

عمرو عاص مادر تو از فواحش بود و بعد از تولد تو ابوسفیان بن حرب و ولید بن

مغیره و عثمان بن الحارث و نضر بن حرب بن کلده و عاص بن وایل هر یک از

ایشان امکان بود که تو فرزند اوی و اگر نه عاص فرزند نبود و حضرت سید

کاینات عاص را ابتر خواند و بتصدیق تو قول سید کاینات خدای تعالی این آیه فرستاد

ان شانئک هو الابتر یعنی بدرستی که دشمن تو عاص دنباله بریده است و طاهر

میشود از کلام الهی که عاص را ابتر و فرزندی نباشد و در کتاب بضاعة الایمان از جمهور اهل
سنت روایتست که اروی دختر حارث بن عبد المطلب در ایام خلافت معاویه بشام رفت
و میان او و معاویه گفتگوی بسیار شد که ذکر او درین مکان مطلب ما نیست و عمرو عاص
معارض او شد و منع او مینمود که ترا چه حد که با معاویه این قسم گفتگو نمایی اروی گفت ای
پسر نابغه و نبع بمعنی ظهورست و عربان هر زنی که از و فساد و فواحش بسیار بظهور می آمد
او را نابغه گفتندی یعنی ای ابنه تو در حسب و نسب از قریش نیستی بتحقیق که پنجکس از قریش
دعوای فرزندی تو کردند و هر یک از ایشان گمان داشتند که تو پسر او باشی و بسیار دیده ام
مادر ترا که روزها در مکه مغنی بود و اکتساب خطایا و معاصی میکرد و دراهم از غلامان
زانی شتهی جماع میگرفت و بوزن در می آورد پس تو با ایشان از ابتر که عاص است
لایق تری و ایشان بتو شبیه ترند و در کتاب احتجاج شیخ طبرسی آمده که در حضور معاویه
عتبة بن ابی سفیان بحضرت امام حسن علیه السلام با درازی میکرد و میگفت که بخون عثمان
ترا باید کشت آنحضرت فرمودند کسی را که بکشی که می بینی در فراش زنت که شریک بزرگ تو است
بر فرج او و شریکیست در فرزند تو تا آنکه ملحق ساخته بتو فرزندی را و اگرنه ترا فرزندی
نیست و در کتاب احسن الکبار از حضرت امام حسن علیه السلام در نسب ولید بن عتبة بن
ابی سفیان روایتست که آنحضرت در حضور معاویه طاغیه در حالتی که ولید بن عتبه نسبت بآنحضرت
زبان درازی نموده بود که اگر از مادر خود میپرسیدی که پدر تو کیست در آنوقت که او دگر
آنرا گذاشته و ترک کرده بود و ترا بعتبه نسبت داد منزلتی از مهر خود حاصل میکردی
و تو از قریش نیستی که ذکر آن پسر علجی بود از اهل صفوریه بیت محبت شه مردان مجو ز بی پدری

که دست غیر کرفتست پای ما در راه **باب هفتم** در نسب زیاد بن ابیه علیه اللعنه در کتاب روضة
الصفا مسطورست که ابوسفیان پیش از قبول ایمان نوبتی بطایف افتاد در خانه خماری
ابومریم نام فرود آمده شراب خورد و در اثنای تصاعد بخار خمر ابوسفیان از ابومریم شاهد
طلبید ابومریم سمیه را حاضر کردانید و ابوسفیان دفع فضله خود کرده سمیه بزیاد
حامله شد و مرویست که ابوسفیان بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده ادعا نمود
که زیاد فرزند منست حضرت رسول پرسید که از نکاح یا سفاح کفت از سفاح حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اَلْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ یعنی فرزند از
شوهرست و زنا کننده را سنک حواله کنید یعنی رجمش باید کرد و معاویه حکم رسول
خدا را باطل کرد و زیاد حرامزاده را به پدر خود بست و بموجب کُلُّ طَائِرٍ یَطِیْرُ
مَعَ شَکْلِهٖ مثل خود حرامزاده را برادر خود کردانید **بیت** کند هم جنس با هم جنس پرواز
کبوتر با کبوتر باز با باز ؛ و در کتاب احسن الکبار مذکورست که نامه حضرت امام حسین ع
بمعاویه طاغیه باغیه نوشته و قباحتی که از معاویه سر زده بود در آن نامه درج نمود
از آنجمله زیاد بن سمیه که از نطفه یکی از غلامان بنی ثقیف بوجود آمده و تو دعوی کردی
که از ابوسفیان بوجود آمده **و در** کتاب بضاعت الایمان آمده که خواهر ابوسفیان در
خانه عبید نام مردی بود و زیاد از خواهر ابا سفیان در فراش ابو عبیده متولد شد
و معاویه تکذیب ابو عبیده نموده ادعا کرد که پدرش ابوسفیان با خواهرش که
عمه معاویه باشد نزدیکی نموده زیاد از ابا سفیان بهم رسید و برادر و پسر عم
معاویه است با آنکه خودش فرزند ابا سفیان نبود نقلست که شخصی پیش معاویه آمده و
دعوی میکرد در پسری که در فراش غیر متولد شده بود کفت فردا بیایید تا میان شما حکم

کنیم چون بیامدند معاویه سنگی پیش مدعی زیاد نهاد اشاره بقول حضرت پیغمبر که
للعاهر الحجر آمد و گفت ترا قسم میدهم که بگوئی چرا در زیاد این حکم نکردی روایتست
که یکی از اولاد زیاد با دیگری از اولاد او گفت یا ابن الزانیه گفت مرا دشنام
میدهی بچیزی که باو شرف و منزلت یافته ایم و نیز روایتست که چون معاویه زیاد را بخود
ملحق کرد بر خاطر مردمان گران آمده بر آن انکار ظاهر مینمودند چه در آن حرکت
مخالفت ظاهر بود با قول حضرت سید کائنات که وللعاهر الحجر و زیاد همیشه
در مقام تصحیح آن نسب پلید بود و هرگونه تدبیر در آن باب مینمود از آنجمله خواست
بدیدن خبر ابوسفیان رود و بادعای برادری او را مانع آمدند دیگر نامه نوشت به
بعایشه باین لفظ الی عایشه ام المؤمنین من زیاد بن ابی سفیان و غرض او آنکه
عایشه در جواب او نویسد الی زیاد بن ابی سفیان و نوشته عایشه در حکم شهادت
باشد بر آن نسب عایشه در جواب نوشت که من عایشه ام المؤمنین الی زیاد بن ابیه
غرض که زیاد ملعون هرچند که سعی نمود که وی را زیاد بن ابی سفیان خوانند مردم
از خوف آنکه خلاف حکم رسول شود نگفتند و عایشه او را زیاد بن ابیه نام کرد
و بدان مشهور شد عربیه بحب علی یزول الشکوک ∴ و تزکوا النفوس و تصفو البحار
فمهما رایت محباله ∴ فثم الزکا و ثم الفخار ∴ و مهما رایت عدوا له ∴ ففی اصله
نسب مستعار ∴ فلا تعذلوه علی فعله ∴ فحیطان دار ابیه قصار باب هشتم در نسب
عبید الله بن زیاد علیهما اللعنة و العقاب در کتاب مثالب الصحابه آمده که زیاد با مادر
خود سمیه مقاربت نمود و عبید الله بهم رسید از این قرار باید که سمیه مادر و جده
عبید الله باشد و در کتاب تحفه عباسی مذکور است که عبید الله را پدر مشخص نبود

و معاویه او را ابن زیاد نسبت داد بسبب غرضی که ذکر آن طولی دارد **عربیه** اولاد احمد کل غیر
شاحب ؛ رث الثیاب بلوح کالراکع ؛ و بنو الزنات یملکون علی الوری ؛ سبحان
خالقنا علی الافلاک ؛ **باب نهم** در نسب عمر بن سعد وقاص علیه اللعنه و عمران سکست که
در کربلا آب بر روی جگر گوشهٔ مصطفی و نور دیدهٔ مرتضی شاه شهید ابست و آنحضرت را
بفرمودهٔ او شهید کردند در کتاب مجالس المؤمنین از کتاب مثالب نقل شده که نسب سعد
بپدر ظاهری او عمر بوقاص درست نیست بلکه سعد از نطفه یکی از بنی عذره است که دوست
بنی امیه بوده و دلیل برین آنکه در وقتی که سعد بن وقاص بمعاویه گفت که من بهتر از تو ام
از تو بخلافت معاویه باو گفت که بنو عذره این دعوی را از تو قبول نمیکنند و مقارن آن
جهت استهزا بادی بر روی ها کرده و در کتاب فصول الحق آمده که سعد بن وقاص در وقتی
غایب بود و یکی از بنی عذره خادم عیالان خود نموده بود و آن خادم در زمان غیبت بخدمت
زوجهٔ سعد رسید و عمر از او در وجود آمد و معاویه روزی بعمر گفت که نسبت تو به بنی
عذره تمام میشود و سعد بن ابی وقاص از اهل شوری بود بواسطه آنکه سرور مومنان
پدر او را در یکی از حروب بقتل آورده بود و کین آنحضرت در دل گرفته میل بخلافت
عثمان کرده و در رساله قاضی زاده کرهرود آمده که چون نوبت خلافت بحسب ظاهر
بحضرت امیر المومنین علیه السلام رسید سعد وقاص از خدمت امیر المومنین علیه السلام
دوری نموده نزد معاویه منزل نهاده رفت و اعتقاد صاحب روضة الشهدا انست
که سعد از اخیار است والله اعلم **عربیه** بغض الوصی اخ النبی علامة ؛ وسمت نهاد جنات
اولاد الزنا ؛ من لم یوال من الائمة وصیه ؛ سیان عند الله صلی ام زنا **باب دهم**
در نسب زبیر بن العوام علیه اللعنه ابو منذر هشام بن محمد السایب الکلبی در کتاب مثالب الصحابه

آورده

آورده که عوام پدر زبیر پسر خود خویلد نبود بلکه غلام او بود چون خویلد او را پسر خوانده
بود باو منسوب گردید و قاعده بود عرب را در زمان جاهلیت که هرگاه میخواستند که غلام خود را
نسبت بخود دهند و داخل سازند او را در نسب خود او غلام آزاد میکردند و او را
زنی میدادند از قبیلهٔ عرب و مادر زبیر صفیه بود که از جملهٔ بغایا و فواحش بود و در کتاب
فصول الحق ذکر شده که محمد بن السایب در کتاب خود نقل نموده که روزی عدی بن حاتم
بمجلس معاویه آمد و حال آنکه یک چشم او در جنگ جمل از دیدن بازمانده و عبد الله بن
زبیر با جمعی از قریش و غیر قریش در آن مجلس بودند پس عبد الله گفت یا عدی در کدام وقت
چشم تو را این قضیه پیش آمده است گفت در وقتی که پدر تو از معرکهٔ قتال گریخت
و کشت آنکه او را کشت و ترا اشتر خواست که ضربتی بزند از او گریختی و از جنگ گاه
بیرون شدی پس عدی چند بیت گفت که مضمون یکی از آنها اینست که پدر تو و پدر پدر
تو نسب صحیح ندارند و بنده و بنده زاده قریش‌اند و عبد الله دیگر انکار این سخن
نتوانست کرد و دلیل بر اینکه زبیر را پدر مشخص نیست کلام معجز نظام حضرت نبوت نسبت
که آنحضرت فرمودند که بَشِّرْ قاتِلَ ابْنِ صَفِیَّةَ بِالنّارِ و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در جنگ جمل در وقتی که ابن جرموز زبیر را بقتل رسانید بشارت بار باو داد چنانچه
ان شاء الله تعالی در باب احوالات زبیر ذکر خواهد شد و از کلام معجز نظام رسول خدا
صلی الله علیه و آله ظاهر میگردد که زبیر پدر مشخص نداشته باشد زیرا که اگر حلال
زاده میبود آنحضرت بمادر او را خطاب نمیکرد چنانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بکرات بعمر بن الخطاب خطاب نموده گفت که یا ابْنَ صحّاکِ الحَبَشِیَّة اَللّهُمَّ العَنْ
ابن صحّاک وَ ابْن صفیّة وَ العَنْ مَنْ تَوَقَّفَ فی لعنهما رباعی

آنزاکه وجودش از سفاح است و زنا ؛ کارش همگی چو اصل او هست خطا ؛ چون این اثر
از عداوت شیر خداست ؛ میکن تو همیشه لعنش از بهر خدا **باب یازدهم** در نسب
طلحة بن عبدالله بر وجهی که هشام بن محمد السایب الکلبی در کتاب مثالب آورده است
که صعبه دختر حضرمی مادر طلحه از جمله بغایا و ذوات الرایات بوده که از غایت شهرت در رغبت
فساق بمباشرت او رایتی بر در خانه خود برپای میکرده و در اثنای آنکه ابوسفیان براو
واقع شد عبیدالله بن عثمان تیمی او را تزویج نمود و بعد از شش ماه از تزویج طلحه
متولد شد و در بعضی نسخ ذکر شده که عبیدالله تیمی برادر ابوبکر است و ابوسفیان و
عبیدالله بر سر آن فرزند دلبند منازعت نمودند آخر صعبه را که مادر او بود در
میانه حکم ساختند و او طلحه را ملحق بعبیدالله ساخت و چون مردم بصعبه عتاب نمودند
که با ظهور نسبت طلحه با بوسفیان چگونه او را ملحق بعبیدالله ساختی گفت عبیدالله کریمست
و ابوسفیان بخیل نخواستم ببخیل منسوب باشد و بروایتی آنکه صعبه گفت ابوسفیان مرا دید
بحرام و عبیدالله مرا دید بحلال و روایتست که روزی حسان شاعر بطلحه شعری خواند که دلالت
بر حلال زادگی او میکرد و مضمون آن بیت این بود که عجب از قبیله تیم که برادر خود را
گذاشتند که کشته شد و قوم نسب شما را امیه دانند و ابوسفیان زنده است و دعوای
فرزندی تو میکند و پدر عاریتی تو عبیدالله مخنث بوده و معاشر که بر این معنی گواهند
و طلحه ازین سخن خجل شده هیچ نگفت و دوست و دشمن ازین گفتگو در تعجب آمدند و صاحب
کتاب لطایف المعارف که از علمای شافعی است روایت میکند که در کتاب عبدالله جامی
انصاری آمده که پدر طلحه بشت بود و هر که میل مینمود این عمل را با او میکرد و نزد حضرمی
که جدّ مادری طلحه بود دختر خود را که صعبه مادر طلحه بود بنکاح حرب بن امیه گذاشت و نزد

بکانی

بنجاشی شد و چون باز آمد صبعه از ابو سفیان آبستن شده بود حضرمی گفت علیست
این بلیّه که مرا روی داده ابو سفیان گفت که اندوه مدار که صبعه را با حمق قریش
که عبید الله است خواهیم داد پس زنی بعبید الله داد و بعد از شش ماه طلحه را بر
فراش او آورد **بیت** هر سکی کز روبهی با شیر زید ان بچه زه ∴ که همه آهوی با باز است
در اصلش خطاست **باب دوازدهم** در سوء النسب دشمنان حضرت امیر المومنین
علیه السّلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که دوست نمیدارد امیر
المومنین را مگر کسی که حلال زاده باشد یعنی از نطفه حرام بهم نرسیده باشد و مراد آنست
که هرکه دشمن دارد آنحضرت را حرامزاده است و دشمن آنحضرت کسی است که بعد از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله امیر المومنین علیه السّلام ابی فاصله خلیفه بحق نداند و دیگری را
بآنحضرت ترجیح دهد چنانچه در مناقب ابن شوذان از ابن عباس روایتست که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که علامت بغض و عداوت با علی بن ابی طالب
علیه السّلام آنست که دیگری را بر او مقدم دارند **و در** کشف الغمّه از ابوذر غفاری رضی الله
عنه مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله دست بر کتف علی علیه السّلام زد
و گفت یا علی هرکه ما را دوست دارد او عربیست و هرکه ما را دشمن دارد او علجست
و علج نام کافریست از کفار عجم و شیعه ما آنانند که حلال زاده و صاحب اصل و شرف
باشند و شیخ مفید در کتاب ارشاد روایت نموده از جابر بن عبد الله الانصاری
که مخبر صادق میگفت بامیر المومنین علیه السّلام که بتحقیق مخلوق شده ایم من و تو
از یک طینت و از یک خاک و از زیادتی طینت ما شیعیان ما خلق شدند و چون روز قیامت
شود بخوانند همه مردمان را بنام مادر ایشان مگر شیعیان ما را که بنام پدران خوانند

العلج من تبرا منا و با حسبنا

از برای آنکه اصل ایشان پاکست و در میان شیعه ما فرزند زنا نمیباشد و از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام مرویست که دوست نمیدارد ما را مخنث و نه دیوث و نه فرزند
حیض و نه فرزندی که از زنا بهم رسیده باشد و این شعر کلام معجز نظام حضرت امام محمد
باقر علیه السلام است شعر ومن عمرنا نال منه السرور ⁂ ومن ساءنا ساء میلاده ⁂
وما فاز من فاز الا بنا ⁂ وما خاب من حبنا زاده ⁂ ومن کان غاصبا حقنا ⁂
فیوم القیمة میعاده و در کتاب ملتقطات از ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
روایتست که علامت و نشانه فرزند زنا دشمنی و عداوت ماست که اهل بیت رسالتیم
و در کتاب روضة الواعظین از حضرت سید المرسلین مرویست که هر که دوست ندارد
عترت مرا یکی از سه چیز است یا منافقست یا از زنا بهم رسیده است یا فرزندیست که در حیض
بهم رسیده باشد حکایت در کتاب فصول الحق آمده که جوینی که از دانشمندان عامه است در
تاریخ خود ذکر نموده که پدر ابو یوسف چون این حدیث را شنید که دوست ندارد اهل بیت
رسالت را فرزند زنا و فرزند حیض گفت درین شک و شبهه نیست زیرا که پسرم دشمن
امیر المومنین و اولاد طیبین آنحضرتست و قصه او آنچنان بود که من شبی مهمان در خانه
بودم و کنیز صاحب خانه را گرفتم و با آنکه حایض بود با او مقاربت و نزدیکی نمودم این پسر
هم از زنا و هم از حیض تولد یافته است و پاکی و پلیدی آبا و امهات تا آدم و حوا از دوستی
و دشمنی امیر المومنین علیه السلام بموجب این حدیث ظاهر میگردد و در کتاب خرایج
که از کتب مخالفین است ذکر شده که شخصی بخدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام آمده
گفت من از دوستان شما ام آنحضرت فرمود که دروغ میگویی مخنث و دیوث و ولد
زنا مرا دوست نمیدارند و بعد از چند روز در قضیه صفین پیش آمد و همان مرد

از مدد کاران معاویه بود و در آن معرکه بجهنم واصل شد و در کتاب معانی الاخبار
مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب بزوج بتول نمود و گفت یا علی
هر که دوست دارد مرا و ترا و دوست دارد ائمه که از فرزندان تواست پس
حمد خدا کند بر پاکی ولادت خود پس بدرستی که دوست نمیدارد ما را مگر کسی که
پاک باشد ولادت او و دشمن نمیدارد ما را مگر کسی که پاک نباشد ولادت او
و در کتاب روضة الواعظین از حضرت رسول رب العالمین مرویست که هر که
دوست دارد مرا و اهل بیت مرا پس حمد خدا کند بر اول نعمتی که خدا باو ارزانی
داشته است از آنحضرت پرسیدند که اول نعم کدامست گفت پاکی ولادت
و دوست نمیدارد ما را مگر کسی که پاک باشد ولادت او بیت حلال زاده
شناسد علی و آلش را ؛ از آنکه نور دو چشم حلال زاده علیست و در کتاب معانی الاخبار
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که هر که بیابد برد دوستی ما را
در دل خود پس دعای بسیار کند مادر خود را و بدرستی که مادر او خیانت نکرده
نیست پدر او را و در کتاب روضة الواعظین از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست
که هر که صبح کند و بیابد برد دوستی ما را در دل خود پس حمد خدا کند بر مبادی
نعم از آنحضرت پرسیدند که کدامست نعم گفت پاکی ولادت چنانچه در دیوانی
که منسوبست بمولای مؤمنان خطاب بمحبان و شیعیان خود نموده فرموده اند
عربیه طبتم حدیثا کما قد طاب اولکم ؛ والشوک لا یجتنی من فرعه العنب ؛ یعنی
که پاکید شما در حالتی که نوید چنانکه پاکست اول شما و از سر شاخ خار انگور نتوان چید ؛
و مترجم آن کتاب این مضمون را در رشته نظم کشیده رباعی هستید شما پاک زنا پاکی دور

اجتنا میوه از درخت وا کردن
مصادر

پاکست چه اول شمار اد دستور ۞ هست اینهمه زانکه نیست در اصل قصور ۞ ازین نتوان رسیدن
زخار چیدن انگور ۞ پس از اخبار و آثار اهل بیت اطهار ظاهر میشود که خلقت مخالفان
و دشمنان حضرت امیر المومنین از نطفه متنجسه و این علتیست یا درزاد و مرضی است
ناشی از سوء میلاد **حکایت** در کتاب فصول الحق ذکر شده که روزی متوکل بار عام
داده نظرش بر شخصی افتاد که وضع مردم آن زمان نداشت از او پرسید که از چه قبیله
و چه نام داری گفت که از بنی مخنثم و نام من منصور است پس متوکل پرسید که بعد از
حضرت رسول صلّی اللّه علیه و آله خلیفه که بود گفت اسد اللّه الغالب و مظهر العجایب مولانا
علی بن ابی طالب علیه السّلام پس متوکل بغلامان امر فرمود که او را بزنند و در حین
زدن غلامی باو گفت که بگو ابو بکر گفت یا امیر ابو بکر پس متوکل گفت که خلیفه دیگر
کیست گفت الطّاعِنُ بِالرُّمحَینِ وَالضّارِبُ بِالسَّیفَینِ وَمُصَلّی
القِبلَتَینِ اَبِی الحَسَنَینِ امیرُ المُؤمِنِینَ عَلِیِّ ابنِ اَبِی طالِبٍ عَلَیهِ السّلام
باز متوکل امر بزدن او کرد غلامی باو گفت که بگو عمر گفت یا امیر عمر متوکل گفت که
دیگر بگو که کیست گفت ابنُ عَمِّ الرَّسُولِ وَزَوجُ البَتُولِ الَّذِی اَنزَلَ اللّهُ
فِیهِ اِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ
الصَّلٰوةَ وَیُؤتُونَ الزَّکٰوةَ وَهُم رَاکِعُونَ مَولانا وَمَولَی
الثَّقَلَینِ عَلِیِّ ابنِ اَبِی طالِبٍ عَلَیهِ السَّلامُ باز همانطریق متوکل
امر بزدن او نمود یکی گفت که بگو عثمان گفت که یا امیر عثمان پس متوکل گفت
که دیگر کیست گفت که یا امیر حجاج بن یوسف متوکل گفت که یا اخ المخنث
این بار که نوبت علی بود او را چرا ترک کردی گفت که یا امیر هر بار که نام علی بردم

امر بزدن

امر بزدن من کردی باز از زدن تو ترسیدم و کسی را که چون ایشان باشد
حجاج را دانستم بنا بر آن نام او بردم پس متوکل گفت عایشه افضل بود
یا فاطمه گفت یا امیر عایشه گفت چرا گفت زیرا که خدای تعالی امر فرموده
که فَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً و عایشه
در بصره چندانکه دانی جنگ بسیار کرد و عایشه غازیه شد و فاطمه از خانه
برنخواست متوکل گفت از بنی مخنث کسی شیعه نبوده است تو چون شیعه در ان
قوم گفت اگر امانم دهی بگویم گفت ترا امانست گفت بدان سبب که مادر
وجدات و آبا و اجداد من زنا نکرده اند و از زنا حاصل نشده اند پس متوکل
ا[illegible] ز بغداد اخراج نمود و خطیب خوارزمی از ابی هریره و شیخ ابو جعفر
طوسی در امالی و غیر ایشان نیز از علمای طرفین از حضرت صادق نقل کرده اند
در حدیثی که ذکر آن طولی دارد که دشمن نمیدارد علی را از قریش مگر سفحی و نه از قوم
انصار الا یهودی و نه از عرب الا دعی و نه از سایر مردمان الا شقی و در روایت
ابن مسعود نه از زنان الا سلقلقی سفحی بمعنی زناکار و فاجرست و دعی آنکه
جمعی را بر پسر او دعوی باشد و ندانند که از نطفه که بهم رسیده اند و پدر او کیست
و سلقلقی زنی که حیضش از راه دیگر آید چنانکه در کتاب فردوس دیلمی که از
عمده کتابهای اهل سنت است ذکر شده که زنی بخدمت حضرت امیر المومنین
علیه السلام آمده گفت یا امیر بغض تو دارم مولای مومنان فرمود که پس تو
میباید سلقلق باشی زن گفت یا امیر المومنین سلقلق چه معنی دارد حضرت
گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که یا علی دشمن ندارد ترا

گفت

مگر زنی که سلقلق باشد و سلقلق زنیست که خون حیض از راه عقب بیندازن

که راست گفته است رسول الله من اینجا دارم و پدر و مادر من خبر ندارند

عربیه اذا فی مجلس ذکروا علیا ٭ وسبطیه و فاطمة الزکیه ٭ فاجری

بعضهم ذکری سواهم ٭ فایقن انه سلقلقیه رباعی بدخواه علی کافر مطلق

باشد ٭ بدخواهی وی دشمنی حق باشد ٭ هر زن که بود در دل او بغض علی ٭

بید غدغه آن لعین سلقلق باشد و در کتاب کشی که یکی از کتاب اهل سنت است

ذکر شده که جابر بن عبد الله الانصاری در آخر عمر عصایی بدست گرفته در

کوچهای مدینه میگشت و میگفت عَلِیٌّ خَیرُ البَشَرِ مَنْ اَبیٰ فَقَدْ کَفَرَ

مَعَاشِرَ الاَنصَارِ اَدِّبُوا اَوْلَادَکُم عَلیٰ حُبِّ عَلِیِّ بْنِ اَبِی

طَالِبٍ فَمَن اَبیٰ فَلْیَنظُرْ فِی شَانِ اُمِّهِ یعنی حضرت امیرالمؤمنین حیدر

بعد از پیغمبر از سایر مردمان بهترست و هر که از قبول اینمعنی ابا نماید کافرست وای

جماعت انصار اولاد و فرزندان خود را بمحبت امیرالمؤمنین علیه السلام پرورش

دهید و بزیور دوستی او مزین گردانید و هر کدام از اولاد که از محبت آنحضرت

سر باز زنند تحقیق حال مادرش باید نمود که آن قصور از آنجاست **حکایت** در

کتاب فصول الحق آمده که روایت کند صاحب کتاب کشف الیقین که پدرم گفت با جمعی در

کوچهای بغداد سیر مینمودیم و تشنه شدیم بدر خانه رسیدیم و آب طلب کردیم و

در در آنخانه دو کودک بازی میکردند یک کودک میگفت علی امام بحق است و

دیگری میگفت که ابوبکر خلیفه بحق است پس من گفتم که رسول صلی الله علیه و آله گفته

یا علی دوست ندارد ترا مگر مؤمنی که طاهر الولادت باشد و دشمن ندارد ترا مگر

فرزند

فرزند زنا و فرزند حیض پس زنی از آنخانه بیرون آمد و سخن کودکان و حدیث من شنید
و گفت صدق رسول الله بدانید که این هر دو فرزندند آنکه با امامت علی اقرار میکند
از طهر تولد یافته و آنکه دشمن آنحضرتست و با مامت ابوبکر اعتراف نماید از حیض
تولد یافته است که پدر او در حیض بمن مباشرت نموده آن با صبی بهم رسیده در
کتاب عیون اخبار الرضا حدیثی نرسیده که دلالت بر آن میکند که مبغض امیر المؤمنین
علیه السلام بمشارکت شیطان لعین از نطفتین بکون بیاید و آن ولد الزنا
فرزندیست که از دو پدر حاصل میشود و مضمون حدیث اینست که حضرت امیر المومنین
علیه السلام فرمودند که در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله نشسته بودیم
در در کعبه پس ناگاه در آمد پیر پشت خمی که موی ابروی او چشم او را گرفته بود از
شدت پیری و در دستش عصایی بود که سر آن را آهن گرفته بود و بر سر او
کلاه دراز سرخی بود که کبران بر سر میگذارند و در بر آن جامه صوفی بلند پس
حضرت پیغمبر آمده پشت بجانب کعبه کرد و گفت یا رسول الله طلب آمرزش کن جهت
من آنحضرت فرمود که ضایعست سعی تو ای پیر و تباهست کردار تو پس چون
رفت حضرت پیغمبر فرمود یا ابا الحسن آیا شناختی این پیر را گفتم بخدا که
ندانستم گفت آن لعین شیطانست پس حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمودند
که از عقب او رفتم تا رسیدم باو و زدم او را بر زمین و نشستم بر سینه او و
[illegible]نم دست خود را بر حلق او که او را بکشم پس شیطان گفت یا ابا الحسن که
من از مهلت یافتگانم تا وقت معلوم بخدا قسم یا علی که من دوست میدارم ترا
و دشمن نمیدارد ترا کسی مگر آنکه شریکم با پدر او در وطی مادر او پس گردیده

دشمن تو فرزند زنا مولای مؤمنان فرمودند که تبسم شدم واو را گذاشتم و نیز
ابن بابویه رحمه الله علیه در کتاب امتحان از ابن عباس نقل نموده که گفت حضرت
رسول با زوج بتول در برابر خانه کعبه نشسته بودند و من در خدمت ایشان بودم
شخصی بجثه و صورت فیلی از طرف رکن یمانی پیدا شد و رسول خدا با و گفت لعنت
بر تو باد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت یا رسول الله این کیست فرمود که آیا
این را نمی شناسی این ابلیس لعین است پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر جسته
خرطوم و پیشانی او را گرفته بر زمین زد و گفت یا رسول الله من ملعون را مهلت
نمیدهم پس سید کاینات گفت یا علی آیا نمیدانی که او را مهلت داده اند تا روز قیامت
که وقت معلومست مولای مؤمنان او را گذاشته حضرت انصراف داد شیطان
گفت یا علی تو را بشارت دهم که مرا با تو و شیعه تو دستی نیست بخدا قسم که هیچکس نیست
که ترا دشمن دارد الا آنکه من در نطفه او شریک میشوم و فرزند او از نطفه من و او
بهم میرسد چنانکه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید فرموده که وَشَارِكْهُمْ
فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ و حضرت رسول فرمود که چنین است و در کتاب تهذیب
الاحکام شیخ ابو جعفر طوسی رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که
هرگاه مرد نزدیکی کند بزوجه خود و اسم خدا را بر زبان جاری سازد دور میشود شیطان
از او و اگر اسم خدا را بر زبان جاری نسازد داخل میسازد شیطان ذکر خود را
پس در مقاربت هر دو شریک میشوند راوی گوید که از آنحضرت سؤال نمودم که بچه چیز شناخته
میشود این معنی آنحضرت فرمودند که بدوستی و دشمنی ما بدان ای مؤمن پاک اعتقاد
که هر که دوستدار ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین ست ولد الحلال است

و شیطان

و شیطان شریک در نطفهٔ او بیست و هر که بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله
زوج بتول را بیفاصله خلیفه بحق ندانسته و دیگری را بر آنحضرت ترجیح دهد ولد الزنا
و شیطان در نطفهٔ او شریکست و مولانا محمد محسن کاشی در شوق المهدی فرموده نظم
حکایتی که مرا گفت بشنو و شناسا شو ٭ که این حدیث ز پیر شریعتم یاد است ٭ بجز طهارت مولد ز دشمنان
که حمل مادر این قوم از دو داماد است ٭ یکی پدر دگرا ابلیس کرده است دخول ٭ ز اختلاط دو
آب آن عدو حق زاد است ٭ حسد چه میبری ای دشمن علی بر فیض ٭ ولای آل
نبی روزی من خدا داد است حکایت عیسی بن ابی دلف عجلی ذکر نموده که برادر
من دلف بن ابی دلف مبغض حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود روزی پدر من
از مجلس برخواسته بیرون رفت برادرم دلف گفت که همیشه پدرم میگوید که لا
یُبغِضُ علیاً احدٌ اِلّا کانَ لِزِنیَةٍ یعنی دشمن نمیدارد حضرت علی علیه السلام را
مگر آنکسی که از زنا بهم رسیده باشد و شما غیرت امیر یعنی پدرم را میدانید هیچکس زبان
طعن باهل حرم او دراز نکرده و عصمت و پاکدامنی ایشان بر وضیع و شریف ظاهر است
بخدا قسم که من بغض و کینهٔ علی را در دل دارم و در آن اثنا ابو دلف پدر ما داخل آن
مجلس شد برادرم که پدر را دید بتعظیم پدر برخواست پدر ما گفت که بمن رسید آنچه دلف
گفت و خبر و روایتی که درین باب وارد شده حق و صدقست هُوَ وَاللهِ وَلَدُ
زِنیَةٍ یعنی او بخدا قسم فرزندیست که از زنا در حال حیض بهم رسیده صورت
حال و بیان این مقال آنکه من مریض و علیل بودم و مادر من جاریهٔ خود را بکاری نزد
من فرستاد و چون مرا نظر بر او افتاد و خانه از اغیار خالی بود عنان شکیبایی
از دست داده با او صحبت داشتم و از آن نطفه این ولد الحلال در آنحال بهم رسید

علی

وچون اثر حمل او ظاهر شد و مادرم ازین مقدمه اطلاع یافت آن کنیز را بمن بخشید و چون
این پسر از زنا در حالت حیض حاصل شد کینه و عداوت او با حضرت امیر المومنین
علیه السلام ازین سبب است و تا حال این معنی را اظهار نکرده مخفی میداشتم و درین
وقت که سخن آن ناپاک بسمع من رسید بر من لازم شد که وجه آنرا بیان کنم و
پرده از روی کار بر دارم **بیت** هر که را کین غلامان علی در دل بود
گر برادر باشدم گویم گناه از مادرست **حکایه** منصور خلیفه عباسی جمعی را موکل ساخته
بود که هرگاه کسی بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلم رود یک مثقال طلا
ازو بستانند و هر کس که نزد ابو حنیفه شقی رود یک مثقال طلا باو دهند روزی
شخصی بقصد آستان بوسی امام همام و قبلهٔ انام از خانه خود بیرون آمده
قدم در راه نهاد و بشارعی که راه خانهٔ آنحضرت و ابو حنیفه از آنجا جدا میشد
رسید با خود گفت که بخدمت امام رفتن اگرچه موهبت عظمی و سعادت کبری است
اما موکلان خلیفه زر از من طلب میدارند و انواع و آزار و اذیت بمن میرسانند
و مرا قدرت و استطاعت دادن آن وجه نیست بخانه ابو حنیفه میروم و زری
گرفته صرف معیشت خود میکنم و شیطان گریبان او را گرفته بدر خانه ابو حنیفه
برد چون خواست که داخل خانهٔ او شود از این معنی نادم و پشیمان گردیده با خود
گفت که چگونه دین را بدنیا بفروشم و بزخارف دنیویه از راه بیرون روم و
در دنیا و آخرت این ننگ و عار را بر خود قرار دهم و هم از آنجا بازگشته متوجه
درگاه امام علیه السلام شد و باز شیطان او را وسوسه کرده و از راه برده
بدر خانهٔ آنملعون آورد و چند نوبت بسبب این تردد خاطر تردد نمود عاقبت

بهمراهی و مساعدت توفیق بخدمت و ملازمت امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام فایز گردید چون حضرت او را دید متبسم شد فرمود که اِنْ
فَعَلَتْ فَعَلْتَ یعنی اگر مادرت آن کار میکرد تو این کار میکردی و بعد از آن
آن مرد بخانه آمده صورت واقعه را بمادر گفت حقیقت قضیه او را از او استفسار
نمود مادرش خشمناک شد و اظهار آن سر راضی نشده گفت که هرگز اراده امری
که خلاف صواب بوده باشد پیرامون خاطر من نگذشته و در مدت العمر بکار نالایق
ارتکاب ننموده ام **بیت** شکر خدا که پرده ناموس عالمیست ؛ دامان خواهشم
که نیالوده بهیچ باب ؛ پسر گفت بخدا قسم که سخن امام دروغ نیست و در تحقیق
آن خیال الحاح و مبالغه بسیار نمود مادرش چون بغیر از راست گفتن چاره ندید
سرپوش از سر آن برداشته گفت پدرت مرا که تزویج نمود مدت هشت سال در
خانه او بودم و بنا بر عدم قوت رجولیت و سستی باه دست هوس دامن مطلوب
کوتاه مانده بمشقت آرزویش گوهر مراد نگزید شبی در بام خانه با او در یک بستر
خوابیده بودیم قوت شهوانیه و هوای نفسانیه عنان اختیار را از دست من ربوده
از کنار پدرت برخواسته متوجه بام دیگر که غلامی خوابیده بود شدم و بر سر بالین
غلام رفتم که او را بیدار سازم و پرده ناموس و عصمت را بیکسو اندازم حیا مانع
شده باز گشتم و بجای خود آمدم باز شیطان مرا وسوسه کرد و [illegible]
مرتبه دیگر بدستور سابق بخوابگاه غلام شتافتم و از خدا شرم داشته مراجعت
نمودم و چند بار این مقدمه تکرار یافت عاقبت آرزوی نفسانی و وسواس شیطانی را
از خاطر بیرون کرده بعزم جزم و نیت ثابت از آن عمل قبیح و فعل ناشایست

توبه و انابت نموده رفته در کنار پدرت خوابیدم و در آن اثنا پدرت بیدار شد و
خدای تبارک و تعالی قوت رجولیت باو داده با من مباشرت نمود و در همان شب
بتو آبستن شدم و خدای تبارک و تعالی ترا بمن کرامت فرموده و بنده نوازی
فرموده رباعی تا تاج ولایت علی بر سر می ٭ هر روز مرا خوشتر و نیکوتر می ٭
شکرانه آنکه پیرو دین حیدر می ٭ از لطف خدا و منت با در می باب سیزدهم در
بیان کفر و ارتداد خلفای ثلاثه لعنهم الله حضرت امام محمد باقر علیه السلام در تفسیر
آیه کریمه الْکُفْرَ وَالْفُسُوقَ وَالْعِصْیَانَ فرموده اند که مراد اول و ثانی و ثالث است
یعنی ابابکر و عمر و عثمان و در رساله قاضی زاده کرهرود از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام در تفسیر آیه وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ تَرَی الَّذِینَ کَذَبُوا
عَلَی اللّٰهِ وُجُوهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ نقل شده برینوجه که هر که در دنیا خود را
امام گوید و تکذیب امام خود خلیفه خدا و رسول نماید حق تعالی خطاب به پیغمبر خود
میفرماید که خواهی دید کسانی که بدروغ و خلاف واقع بر مسند خلافت نشسته
باشند در صحرای محشر رو سیاه و نامه سیاه و واویلا کنان در صف مجرمان و
رو سیاهان جای نماید و نیز در آن کتاب آمده که از وجوه داله بر کفر ابابکر و عمر
و عثمان و تابعین ایشان روایت منسوبه بحضرت امام موسی کاظم علیه السلام است در
تفسیر آیه وَمَنْ اَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوٰاهُ بِغَیْرِ هُدًی مِنَ اللّٰهِ حضرت
فرموده که معنی این آیه اینست که هر که در امور دینی اعتماد بر عقل خود و هوای نفس
گذاشته یعنی آنکه اورا هادی از جانب الله تعالی باشد تکیه بر چیزی دیگر نموده باشد
گمراه ترین گمراهان باشد و هم در آن کتاب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

روایتست که مراد از طایفه که مدلول علیه آیه شریفه فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا
بِرَبِّهِمْ عَذَابًا شَدِيدًا است جماعتی باشند که برگردند از حق تعالی و خلافت
امیر المؤمنین علیه السلام که از جانب الله تعالی است انکار نمایند و درین آیه
حق سبحانه و تعالی اعزاز و احترام و توقیر و اکرام آنحضرت را بجای رسانیده که
مردود او را مردود خود دانسته و تعبیر از آنحضرت بربهم نموده تا ظاهر
شود که منکرین آنحضرت بعینه منکرین حق سبحانه و تعالی بوده و نیز در آن
کتاب از آنحضرت در تفسیر آیه کریمه إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ثُمَّ كَفَرُوا
ثُمَّ آمَنُوا ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا نموده که مراد ابابکر و عمر و عثمان
و تابعین ایشان باشند و این آیه دلالت بر ارتداد آن مردودان میکند
بنا بر تصریح بلفظ آمنوا و در کتاب فتوحات القدس و در کتاب ملتقطات در
حدیثی که ذکر آن طولی دارد روایتست از حضرت امام حسن عسکری علیه السلم
سؤال نمودند از ایمان شیوخ یعنی ابابکر و عمر و عثمان که ایمان ایشان بطوع
و رغبت بود یا بجبر و اکراه آنحضرت جواب آن را بحضرت صاحب الزمان صلوات الله
علیه و آله و علی آبائه المعصومین رجوع نمود حضرت صاحب فرمودند که ایمان ایشان
نه بطوع و رغبت بوده نه بجبر و اکراه بلکه ایمان ایشان از بهر طمع بخلافت و
ریاست بود و ایشان در ظاهر ایمان آورده بودند و در باطن ایشان ایمان نبود
و در کفر اصلی باقی بودند چنانکه حق تعالی در سوره بقره رسول خود را از کفر
باطن ایشان خبر داده است که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ
بِالْيَوْمِ الْآخِرِ وَمَا هُمْ بِمُؤْمِنِينَ ۝ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ

آمنوا وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون فی قلوبهم
مرض فزادهم الله مرضا ولهم عذاب الیم بما کانوا
یکسبون در خصال ابن بابویه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
نقل شده است که الله تعالی روز قیامت با ایشان تکلم نمینماید و ایشانرا از
معصیت پاک نمیکرداند یعنی سزاوار دخول بهشت نمیسازد و بعذاب شدید
معذب میکرداند یکی آنکه دعوی مینماید که حق تعالی اورا امام کردانیده و او
از جانب خدا و رسول بامامت منصوب نباشد و دیگری آنکه انکار امامت
امامی کند که از جانب خدا منصوب باشد و یکی دیگر آنکه اعتقاد وی این باشد که
آن دو کس را از اسلام نصیبی است و مراد از آن دو کس ابابکر و عمر است
و کلینی در کافی از آنحضرت روایت نموده که مَنْ لَیسَتْ اَمامَتُهُ
مِنَ اللهِ کانَ مُشْرِکًا بِاللهِ یعنی هر که امامت وی از جانب الهی نباشد
و دعوای امامت کند مثل کسی است که بخدای تعالی شرک آورده باشد و قاضی
زاده کرهرودی در رساله خود ذکر نموده که ابن بابویه در یکی از تصانیف
خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل نموده که فمن ادعی
للامامة فلیس بامام فهو الظالم الملعون یعنی هر که دعوی
امامت کند و وی امام نباشد یعنی خدا و رسول اورا جهت این امر تعیین ننموده
باشد شخصی اینچنین از اهل ظلم و از مستحقین لعن و از زمره کفره است و در
کتاب تجلی مرآت المنجی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که آنحضرت
فرمود که مَنْ نازَعَ عَلِیًّا الخِلافَةَ بَعْدی فَهُوَ کافِرٌ یعنی هر که منازعه

در خلافت

وخصومت نماید با حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام در امر خلافت بعد از من
آنکس کافرست ونیز در آن کتاب آمده که حضرت سید کاینات فرموده که
مَن نازَعَ علیاً الخلافة بعدی فقد انکر نبوّتی و نبوّة الانبیاء
مِنْ قبلی یعنی هرکه نزاع نماید با علی علیه السلام در امر خلافت بعد از من پس
بتحقیق که انکار نبوت من و نبوت پیغمبرانی که پیش از من بوده اند نموده است
و در خصال ابن بابویه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که
هرکه شک کند در کفر دشمنان ما وجماعتی که ظلم کردند بما آنکس کافرست و از
ابن مسعود مرویست که شنیدم از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که می گفت
هرکه ایمان بمن آورده است و تصدیق کرده و فرموده من کرده و او دشمن
دارد علی را آنکس کافرست و نیست مؤمن ونیز اخطب خوارزم که یکی از علمای
اهل سنت است از ابن عباس از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نقل نموده
که آنحضرت فرمودند که بدرستی که خدای تعالی گردانید علی را نشانه میان خود
و میان خلق یعنی ما و خلق بخدا راه می یابند پس هرکه او را شناخت مؤمنست و
هرکه انکار او کرد کافرست و هرکه او را برابر و مساوی داشت با دیگران هست
مشرک و هرکه او را دوست داشت و دوستی او را اختیار کرده خواهد بود
ناجی و رستگار است ای ناصبی بدانکه مراد از دوستی و اطاعت آنست که بیفاصله
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را وصی و خلیفه و جانشین حضرت رسول
صلی الله علیه و آله دانی رباعی شاه قرشی که مصطفی را ثانیست ؛ وز دیده تو با نطقش
جهان نورانیست ؛ حبش سبب رحمت رحمانیست ؛ بغضش اثر عذاب جاویدانیست

و از شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی نور الله ضریحه روایتست که ابن عباس از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله سؤال نمود که وصیت کند او را بامری که درین دنیا ازان
انتفاع یابد آنحضرت در جواب او فرمود که بر تو باد بمودت و محبت علی بن ابی طالب
علیه السلام که قسم بذات پاک آنکه مرا بالحق فرستاده که حق سبحانه و تعالی هیچ
حسنه از هیچ بنده قبول نکند تا از دوستی علی ابن ابی طالب علیه السلام از او سؤال
نماید اگر از اهل ولایت آنحضرت باشد یعنی در دنیا تولی بوی نموده باشد اعمال
وی درجهٔ قبول یابد و اگر محروم ازین سعادت باشد از او سؤال ننموده داخل
جهنم گردد یا ابن عباس بخدایی که مرا بالحق فرستاد که آتش بر دشمنان علی
بیشتر غضب آلوده است که بر کسی که گمان وی آنست که خدای تعالی را فرزندی باشد
ابن عباس گوید که گفتم یا رسول الله آیا کسی دشمنی با آنحضرت در خاطر داشته
باشد فرمود بلی طایفه که نام ایشان با امت من بر زبانها نهاند گو رشود و دشمن وی باشند
و ایشان را از مسلمانی نصیبی نباشد و علامت عداوت آنحضرت تقدیم غیر بر اوست و ابن
عباس روایت مینماید که چون این حدیث آیا میگذشت و وقت رحلت حضرت رسالت
نزدیک شد گفتم یا رسول الله چه میفرمایی که مرا بآن عمل باید نمود فرمود که یا ابن عباس
مخالفت کن با هر که مخالف علی باشد و هیچ وقت ناصر و مدد کار مباش کسی را که
مخالف او باشد یا ابن عباس اگر خواهی بملاقات پروردگار نموده از تو راضی باشد
دوستی کن با دوست علی و دشمنی نما با دشمن علی یا ابن عباس بر حذر باش که مباده در
علی شک در خاطر نگذرانی که هر که شک کند در مادهٔ آنحضرت نزد الله تعالی از قبیل
کفره و مشرکینست و در تحفة الابرار طبری از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست

که آنحضرت

که آنحضرت خطاب بمولای مومنان نموده فرمود که یا علیّ لا یتقدّمک
بعدی الّا کافرٌ و لا یتأخّر عنک الّا کافرٌ و مراد آنست که بعد
از من کسی بر تو تقدیم نکند الّا کافر و مراد از تاخیر ترک خدمت و بیعت و اطاعت
آنحضرتست و صاحب کتاب فرماید که متقدّمان معروف و مشهورند و مراد ابوبکر
و عمر و عثمان و متابعان ایشانند و امّا جمعی که متاخّر شدند یعنی تخلّف از بیعت
آنحضرت نموده سالک مسالک عناد و الحاد گردیدند برین وجهست که
معاویه علیه اللّعنه و عبدالله بن عمر و حسان بن ثابت و محمّد بن مسلم و اسامه بن زید
و سعد بن وقاص و امثال اینها که بیعت با آنحضرت نکردند و در کتاب فتوحات القدس
از ابو ثمالی روایتست که روزی در خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السّلم
بودم و از آنحضرت سؤال نمودم که یا ابن رسول الله مرا سؤالیست که بجواب آن
چشمم روشن گردد و دلم از کدورت بیرون آید آنحضرت فرمود بپرس آنچه
خواهی گفتم یا ابن رسول الله چگوئی در حق اوّل و ثانی یعنی ابابکر و عمر گفت بر ایشان
باد انواع عتاب الهی و اصناف عقاب نامتناهی بخدا سوگند که هر دو رفتند
ازین دنیا در حالی که کافر و مشرک بودند و در مسند احمد بن حنبل و در جمع بین الصحاح
السته و صحیح ابی داود و صحیح بخاری مذکورست که حضرت رسول صلّی الله علیه
و آله روزی خطاب بحضرت امیر المؤمنین علیه السّلام کرده فرمود که یا علی
لا یحبّک الّا مؤمنٌ و لا یبغضک الّا منافقٌ یعنی ای علی
دوست نمیدارد ترا مگر کسی که مومن باشد یعنی اقرار بلسان و تصدیق بجنان
و عمل بارکان داشته باشد و دشمن نمیدارد ترا الا شخصی که منافق باشد یعنی بلسان

باز زبان موافق نباشد و بزبان کلمه گوید و در دل از خدا و رسول بیگانه باشد چه منافق
بقول خدا و رسول کافرند و این سه ملعون سرکرده منافقین اند **بیت**
هر که زبانش دگر و دل دگر؛ تیغ بباید زدنش بر جگر **و در** کتب معتبره مسطور است که
بعد از واقعه غدیر خم چهارده نفر از اصحاب جحد و انکار و روساء ان المنافقین
فی الدرک الاسفل من النار از دین پیغمبر بیرون رفته باطاعت هوای
نفس و رضای شیطان از اهل ارتداد گشته آرای فاسده ایشان باطفای نور وجود
چراغ بنی عدنان یعنی رسول آخر الزمان قرار یافته در شب ظلمانی از بالای عقبه در آمده
سنگهای گران بجانب ناقه حضرت نبوی رها کنند که ناقه حضرت رسول از هیبت آن
صدا رمیده آن اختر سپهر رسالت بر زمین اندازد و هنوز داخل عقبه نشده بودند
که حذیفه یمانی را آنحضرت امر فرمود که زمام آن ناقه را نگاه دارد و عمار یاسر را
فرمود که از عقب شتر غافل نگردد و از صدای آن سنگها آن ناقه را اضطراب روی
داد و از خطاب مستطاب آن عالیجناب بآن ناقه که اسکنی یا مبارکة آن رمیدن
بآرمیدن و آن حرکت بسکون مبدل گشت و حذیفه روایت میکند که چون اصحاب عقبه را
مقصود حاصل نشد متوجه شدند که ناقه آنحضرت را بزور دست تحرک داده چنان سازند
که سید کائنات از پشت وی درافتد من و عمار دست بشمشیر کرده ایشان را از آن امر مانع
آمدیم و حذیفه در تحقیق جماعت منافقین که مصدر اینقسم امری شده بودند در مرتبه
مبالغه نمود حضرت رسول هر مرتبه ورا تسلی میداد تا نوبت سیم اسامی ایشان را بر زبان
معجز بیان گذرانید و آن جماعت چهارده نفر بودند ابو بکر و عمر و عثمان و طلحه و ابو عبیده
و عبد الرحمن و سعد ابی وقاص و معاویه و عمرو عاص و ابو موسی اشعری و سعید و اوس بن

حدثان

حدثنان بصری و ابو هریره و ابو طلحه انصاری و در بعض نسخ مذکورست که ابو طلحه در
آنشب همراه ایشان بود اما بر قرار داد ضمیر باطل ایشان مطلع بود و چون حذیفه را آرزوی
دیدن آن ملاعین بود صورت اینمعنی در خاطر نبوی انتقاش یافته برق جهانتاب و روشنائی
شبیه پرتو آفتاب سر از گریبان عقبهٔ مظلمه بیرون آورده دوست از دشمن و مسلمان
از کافر و موافق از منافق متمیز گردیدند و بر طبق آیهٔ کریمه یُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ
بِسِیمَاهُمْ دعوای ایمانشان بظهور نقیض آن بطلان یافت و این دلیل واضحیست
بر کفر و نفاق آن گمراهان بادیهٔ ضلالت و شقاوت و محقق رومی فرموده **نظم**
تو پنداری باین یک قول رستی ٭ کشد فردا خمارت زانکه مستی ٭ مسلمان نیست از تو
جز زبانت ٭ منافق این بود کردم بیانت ٭ نفاق ای بیخبر چیزی دگر نیست
زبان گویا و دل را از آن خبر نیست ٭ اگر دل با زبان یکسان کنی تو ٭ هر آنچه گفت
حق فرمان کنی تو ٭ مسلمان حقیقت گشته باشی ٭ ز شرک مشرکان وارسته باشی
و در روز غدیر خم اول کسی که بیعت بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام کرد عمر بود و گفت
که بَخٍّ بَخٍّ لَكَ یَا عَلِیُّ اَصْبَحْتَ مَوْلَایَ وَمَوْلَی کُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ
یعنی خنک ترا یا علی در روز آمدی مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه و این
بیعت کردن آن سگ لعین بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام از صمیم قلب واقع نشده
بود بلکه زبان آن منافق با دل موافق نبوده و بنا بر ضرورت و مصلحت کار خود آن
عهد بست و آخر آنرا در وقت فرصت شکست و شیخ علی بن احمد فنجکردی در باب انکار
منافقین بیعت روز غدیر را گفته **عربیه** لا تنکرن غدیر خم انه ٭ کالشمس فی اشراقها
بل اظهر ٭ ما کان مرفوعاً باسناد الی ٭ خیر البرایا احمد لا ینکر ٭ فیه امامة حیدر

وجلاله حتی القیمه یذکر ؛ اولی لاانام بان یوالی المرتضی ؛ ومن یاخذ الاحکام عنه وباثره
یعنی انکار مکن احوالات روز غدیر خم راکه آن چون آفتابست بروشنی بلکه ظاهر
تر و هرچه اسناد برسول داده باشند آنرا انکار نشاید کردن در آنروز حضرت
امیرالمؤمنین حیدر را امام وجانشین خود ساخت وجال و بزرگی وجانشینی
آنحضرت را مردمان تا قیامت یاد کنند و بهترین و نیکترین مردمان کسی بود که دوستی
و تولی کند بمرتضی علی و از آنحضرت فرا گیرد و احکام دین خود را و از آنحضرت
احادیث و روایات نقل کند و اختیار کند او را بر دیگران یعنی بعد از حضرت رسول
زوج بتول خلیفه وجانشین دانسته از دیگران کند روایتست که واقعه غدیر خم باعث
این شد که این چهارده نفر قصد قتل سید بشر نمودند و باخبار جبرئیل امین شر
آن ملاعین از سید المرسلین دفع شد امابعد از رحلت حضرت رسول بیعت روز
غدیر را نسیاً منسیاً انگاشته در سقیفه بنی ساعده جمع شده اول با عمر با بی بکر بیعت
کرد و بعد از آن باقی منافقین باشاره آن ضال مضل لعین با بی بکر بیعت نمودند و کردند
آنچه کردند و این فعال دلیل قاطعیست بر کفر آن مدبران که قصد قتل پیغمبر آخرالزمان
نمایند جهت آنکه چرا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را در غدیر خم وصی جانشین خود نموده
و این امر یکی از ایشان جوع نشده ؛ زهی اراده باطل زهی خیال محال ؛ و عارف نیشابوری
فرید عطار علیه الرحمه گفته نظم رونقی کان دین پیغمبر گرفت ؛ از امیرالمؤمنین حیدر گرفت
لافتی الا علی از مصطفی است ؛ و ز خداوند جهانش هل اتی است ؛ از دود ستش
لافتی آمد بدید ؛ و ز سه قرصش هل اتی آمد بدید ؛ آن سه قرص جو چو بیرون شد ز راه
سر بگون آمد دو قرص مهر و ماه ؛ چون نبی موسی علی هارون بود ؛ گر برابرشان بگوئی چون بود

هر دو هم لحمند و هم دم آمده ※ موسی و هارون همدم آمده ※ و در کتاب احتجاج
شیخ طبرسی قصهٔ عقبه باین نوع ذکر شده که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
متوجه غزوهٔ تبوک شد و تبوک اسم موضعیست در دیار روم و امیر المومنین علیه السلام
در مدینه قایم مقام خود ساخت منافقان فرصت غنیمت دانسته گفتند الحال چون
هر دو از هم مفارقت کردند افنای ایشان بسهولت میسر است پس اصحاب عقبه
جمعی از محبان و دوستان خود را در مدینه گذاشتند که بدفع حضرت امیر المومنین
علیه السلام مبادرت نمایند و خود در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله
متوجه غزوهٔ تبوک شدند پس آن سیاه بختان چاه عمیقی در راه حضرت امیر المومنین
علیه السلام کندند که عمق آن پنجاه ذرع بود و بجنس خاشاک سر آنرا پوشیدند
و جمعی از ارباب نفاق بنحوی که قبل ازین اسامی ایشان ذکر شده که در رکاب حضرت
رسول صلی الله علیه و آله حاضر بودند پلاسهای سیاه مانند تنهای خود پوشیده
بر سر عقبه با دبهای پر سنگ ریزه نشستند که ناقهٔ آنسرور را برمانند جبرئیل
علیه السلام بفرمان ملک جلیل خبر عقبه و چاه به سید المرسلین بر سبیل تفصیل
بیان نمود و چون امیر المومنین علیه السلام با جمعی از مسلمین باستقبال رسول
رب العالمین بر سر آن چاه رسیدند دلدل سر بالا کرده بحضرت امیر المومنین علیه السلام
عرض نمود که درین سر راه چاهی کنده اند و روی آنرا خاشاک گسترده اند
امیر المومنین علیه السلام فرمود که برو و اندیشه منما که چاه با زمین برابر خواهد
شد و دلدل پا بر سر خاشاک گذاشته بگذشت اعدای دین که در کمین بودند
متعجب ماندند حضرت امیر المومنین علیه السلام بملازمان ظفر انتساب امر فرمود که راه را

از خس و خاشاک پاک کنند که پیغمبر خدا می آید چون خاشاک را بر گرفتند چاه عمیقی پیدا شد
آنحضرت از دلدل پرسید که این چاه را که کنده بفرموده که حفر نموده اند دلدل
سی کس را نشان داد که باتفاق و مشورت هم این کار کرده اند حضار عرض نمودند
که این قضیه را بخدمت حضرت رسول عرض نما امیر المؤمنین علیه السلام گفت حق
سبحانه و تعالی او را خبر داده و سید کاینات نیز باصحاب رکاب خود فرمودند که
جبرئیل مرا خبر داد از کید ارباب نفاق که در مدینه با مولای مؤمنان کرده بودند و الله تعالی
او را محفوظ و مصون داشت منافقان و مخالفان قول و گفته رسول خدا را باور
نداشته گمان کردند که خبر فوت امیر المؤمنین علیه السلام رسیده و از ایشان پنهان
میکنند و درین اثنا حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با جمعی از صحابه بخدمت حضرت رسول
آمده صورت واقعه را بعرض مقدس نبوی رسانید آن ملاعین مرتد حمل بر سحر نموده
گفتند که محمد و علی در سحر مهارت تمام دارند پس آنحضرت متوجه مدینه طیبه شده در آخر
شب بنواحی عقبه رسید چنانکه قبل ازین ذکر شده و این نیز دلیل صریح و برهان
روشنی است بر کفر آن سه منافق که اراده قتل سید انبیا و سرور اوصیا نمایند
و کذب و سحر بایشان نسبت دهند و در کتاب فتوحات القدس از کتابهای احسن الکبار و در
کتاب احتجاج شیخ طبرسی ذکر شده که چون جبرئیل امین حضرت رسول رب العالمین را از
کید اصحاب عقبه خبر داد حذیفه از روی دیدن اصحاب عقبه بود و در تحقیق جماعت
منافقین مبالغه مینمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله حذیفه را امر نمود که برو بر سر
آن عقبه و آنجا سنگی است با آن سنگ بگو که رسول خدا امر نموده که مرا درون خود جا
دهی و چنان کن که آن گمراهان بادیه نفاق مرا نه بینند و من ایشان را ببینم چون

حذیفه

خذیفه پیش آن سنک آمده پیغام حضرت رسول را رسانید فی الحال آن سنک
شکافته شده خذیفه را در درون خود جای داد و راهی نکذاشت که خذیفه اصحاب
عقبه را ببیند و ایشان او را نتوانند دید پس اصحاب عقبه رویهای بسته آمدند و
میکفتند که تفحص کنید که کسی اینجا حاضر نباشد و چون کسی را ندیدند رویهای خود را کشودند
و خذیفه ایشانرا دید و دانست که آن جماعت منافق چه کسانند پس اراده کرد که بخدمت
حضرت رسول رود دغدغه داشت که مبادا از درون سنک بیرون آید منافقان
او را دیده هلاک سازند سنک باواز آمده کفت ای غافل آنکس که ترا در میان
جا داده قادرست که ترا بصاحب تو رساند که منافقان ترا نبینند بیرون آی
و روان شو که حضرت رسول انتظار تو میکشد پس چون خذیفه بیرون آمد خدای تعالی
دو بال باو کرامت نمود که از آنجا پرواز نموده بخدمت سید کاینات رفت و حقیقت
حال را عرض نمود و نیز در کتاب احتجاج آمده که بعد از آنکه مراد منافقین و کید ایشان
بسید المرسلین بسلامت از عقبه کذشت حضرت رسول عصای مبارک خود را بعمار
یاسر داد و کفت برو ببالای سر این کوه و این عصا را بزن بر شتران آن ملاعین
و دور کردان ایشانرا از عقبه عمار نفرموده سید ابرار عمل نموده بناقه هر یک از
ایشان عصایی زد و عصا بناقه هر یک که میخورد آن بیدین از آن ناقه بر زمین
می افتاد و بعضی را بازو شکست و جمعی را پا شکست و برخی را پهلو فرو رفت و درد و جرح
و درد بسیار از آن افتادن بایشان رسید و آثار شکستکی و خستکی در اعضای آن ملاعین
باقی بود تا وقتی که درک الاسفل را مقام و ماوی ساختند و در کتاب مناقب مرتضوی
از کتاب مودات که از کتب اهل سنت است از ابی سالم مرویست که از جابر انصاری پرسیدم

که آنچه تو از فضایل و کمالات مرتضی علی علیه السلام از رسول صلی الله علیه و آله شنیده
چیزی بیان کن جابر گفت امیر المؤمنین علیه السلام بعد از خیر النبیین بموجب نصوص
قرآنی و احادیث حبیب سبحانی خیر البشر است پس گفتم چگویی در حق آنانکه نقض عهد
نمودند و حکایت روز غدیر را فراموش کردند و حق او را غصب نمودند و عداوت
و دشمنی او را در دل داشتند گفت آنها بتحقیق کافر شدند و دشمن دارد علی را
کافر و احمد حنبل در مسند خود بچندین طریق نقل کرده که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمودند که مَنْ آذی عَلِیًّا فَقَدْ آذانی ایُّهَا النّاسُ مَنْ آذی
عَلِیًّا بُعِثَ یَوْمَ القیامَةِ یَهُوْدِیًّا اَوْ نَصْرانِیًّا هر که آزار کند
علی را و برنجاند او را پس بدرستی که ایذا و آزار کرده است مرا ای گروه مردمان
هر که ایذا و اهانتی رساند علی را بر انگیخته میشود در روز قیامت یهودی یا نصرانی
و حشرش با آن گروه خواهد شد و هر که را حشر با آنها باشد ظاهر است که مثل ایشان
بیدین و کافر خواهد بود و مآل عاقبت کارش بکجا خواهد رسید و این سه ملعون در
ایذا و آزار آنحضرت بغایت الغایات کوشیدند و هیچگونه تقصیری ننمودند
و این دلیلیست قاطع در کفر خلفای ثلاثه که در مرتبه یهودی و نصرانی اند و بآن
طایفه مخلد در جهنم خواهند بود و در کتاب سلیم بن قیس مذکور است که چون ابابکر
بعد از مقدمه سقیفه عمر را ملاقات کرد از احوالات پرسید کاینات میانه ایشان
حکایت میگذشت ابوبکر بعمر گفت قبل از واقعه مرا بوده در نبوت محمد در من مشکوک
بود گاهی عقل حکم بصحت آن و گاهی ببطلان مینمود و چون هنگام استقرار در
موضع دست بر چشم من مالید و بعد از آن که چشم گشودم دریای حبشه و کشتی جعفر

کردوانه

دالحستم

که روانه حبشه بود تمامی بچشم من در آمد از اینصورت مرا علم بسحر او حاصل شده
که آنچه از خوارق عادات از او صدور یافته از مقوله اقوال و احوال ساحرانست و
چون عمر این حکایت از ابابکر شنید رای ایشان بر سحر و ساحری آنحضرت قرار یافته
درین امر رسوخ یافتند و این نیز دلیلیست قاطع و برهانیست ظاهر بر کفر ایشان
و دیگر حکایت عاتکه نیز برین معنی دلالت میکند که آن ضال مضل را اعتماد بر رسالت و نبوت
آنسرور ننموده و بیان آن اینست که علامه نیشابوری در تفسیر خود آورده که زنی از اهل
مکه عاتکه نام بامید رعایت و طمع نوازش بمدینه مطهره آمده از اکثر اصحاب عنایت یافته
مراجعت مینمود شخصی اسم وی حاطب بن ابی بلتعه بود مکتوبی باهل مکه نوشت و چون حضرت
رسول در آنوقت عازم فتح مکه بود این مضمون در آن نامه درج نموده بعاتکه سپرده و وی
در میان موی سر خود پنهان نموده روانه گردید و جبرئیل امین حضرت سید المرسلین را
از این حکایت خبر داد آنسرور امیر المومنین علیه السلام و عمر و شخصی دیگر را بر اثر عاتکه
روان ساخت و فرمود که مکتوبی مشتمل بر احوال اهل اسلام و عزم رفتن ما بمکه همراه اوست
مکتوب را از او بگیرید و اگر انکار نماید قتل بکنید و چون ایشان روانه شدند اول عمر بوی رسید و
از او طلب مکتوب نمود عاتکه انکار نمود و سوگند یاد نمود که نوشته و مکتوبی همراه من نیست
قول و گفته آن زن را قبول نموده او را گذاشت و چون حضرت امیر المومنین علیه السلام از عمر
سؤال نمود که مکتوب را گرفته چه سبب او را گذاشتی گفت سوگند یاد نمود که نوشته و مکتوبی نزد
من نیست و بعد از استماع این کلام ناتمام فرجام از عمر بیدین بی اسلام حضرت امیر المومنین
علیه السلام متوجه شده بعاتکه رسید گفت والله که پیغمبر خدا هیچ جا خلاف و کذب نگفته و
هرچه فرموده اند از وحی الهی و پیغام گذاری جبرئیل بوده عاتکه باز انکار نمود آنحضرت عاتکه را

شمشیر کشیده فرمود که یا مکتوب میدهی یا کشته میشوی و عایکه چون دید ناچار مکتوب را از
میان گیسوی خود بیرون آورده تسلیم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نمود و بر ضمایر حاضران
ظاهر و هویدا ست که اگر ایشان اعتقاد برسالت محمدی داشته باشد و گفته و کرده او را از
فرموده خدا داند احتمال کذب در سخنان آن صادق القول پیرامون خاطرش نمیگردد
پس چگونه قول زنیکه کافره را بر قول خدا و پیغمبر او رجحان داده سوگند بت پرستان تصدیق
نموده پیغام خدا و گفته مصطفی را اعتبار نماید و بنابرین عمر بیدین در کفر اصلی باقی
باشد و از این سلام ظاهری او را فایده نصیبی نباشد رباعی دعوی بسر زبان خود وا بستی
در خانه هزار بت یکی نشکستی ٭ گویی که بیک شهادت از بت رستم ٭ فردا که شود خمار اکنون مستی
و در کتاب کاشف الحق از کتاب فعلت فلا تلم نقل شده که چون خبر شهادت حضرت
امام حسین علیه السلام بمدینه طیبه بسید عبدالله بن عمر آزرده شده متوجه دمشق گشت
که یزید را تنبیه نماید و چون از مدینه بیرون آمد بهر منزلی که میرسید اظهار کفر و فسق یزید
میکرد و مردم را از بیعت و محبت او بر میگردانید و مردم نیز چون او را پسر خلیفه میدانستند
از او قبول میکردند تا آنکه بدمشق رسید و قران بحسین واقع شد و چون عبدالله عمر فضلی
در مناقب حضرت امام حسین علیه السلام بیان نمود شروع بملامت یزید کرد یزید او را
بخلوتی برد و گفت خط پدر خود را می شناسی عبدالله گفت بلی صندوقچه طلا ساخته
مکتوبی در آن میان پارچه حریری پیچیده بدست عبدالله عمر داد در آنجا نوشته بود که
این عهد لیست از عمر بن خطاب بمعاویه بن ابی سفیان ای معاویه که محمد بیامد و بحیله سحر
ما را از عبادت لات و عزی و هبل باز داشت و او در سحر بر موسی و عیسی و بنی اسرائیل غالب بود
و من بر همانم که بودم ترک لات و عزی و هبل نکردم نکنم و چون محمد از میان ما رفت من به جهل

کس را برانگیختم که گواهی دادند بر آنکه محمد گفته **الائمة من قریش** علی را از خلافت معزول
ساختم و خلق را بر بیعت ابوبکر داشتم و بظاهر اظهار سنت وی کردم اما باطنا بر همانم
که در جاهلیت بودم و با اولاد محمد هر چه مقدور بود کردم و تا زنده ام میکنم و ترا ای
معاویه نصیحت میکنم که تا مقدور باشد بر ایشان ترحم نکنی بلکه بجز کشتن راضی نشوی
و اگر نتوانی که خاندان محمد را یکباره برداری بظاهر از شرع او تجاوز نکنی تا امت
او بر تو خروج نکنند و بباطن آنچه ترا دسترس باشد دفع آن میکن و زنهار که محبت
لات و عزی از دل بیرون نکنی و چون آن مکتوب را سراسر مطالعه نمود دیگری بدستش داد
و بعد از آن دیگری و دیگری تا آنکه قریب یک جزو کتاب ازین نمط ببسط عظیم نوشته بود
دید عبدالله خاموش شد و گفت پدر هرگز با من این را نگفته و اگر دانستمی هرگز ترا ملامت
نکردمی و عذر بسیار خواست و یزید عطای بسیار نسبت با و بفعل آورد و او با عطا
و جوایز بسیار بمدینه برگشت و بعد از آن بهر منزل و مجلسی که رسید میگفت ما قال
یَزیدُ اِلّا صِدْقاً وَعَدْلاً لَوَدِدْتُ اَنّی مُشارِکٌ لَهُ فی فِعْلِهِ یعنی
نگفت یزید بغیر از راست و بجز عدالت از او بفعل نیامده و من دوست میدارم
که در کار او شریک میبودم **بیت** بر عمر لعنت که آیین جفا از کیش اوست
قتل مظلومان دشت کربلا از پیش اوست؛ دیگر دلیل بر کفر آن سه منافق آنکه خلاف قول
و حکم رسول خدا نموده تخلف از جیش اسامه کردند و داود سجستانی در سنن خود و بخاری
در صحیح خود و مسلم و حمیدی و احمد حنبل و غیر ایشان از دانشمندان اهل سنت هر یک در
مصنفات خود شرح الحال را برین منوال ذکر کرده اند که سید کائنات در مرض الموت
در حین ارتحال اسامة بن زید بن حارثه را سردار و صاحب اختیار لشکر و عسکر کرده

بحرب مسیلمه کذاب علیه اللعنة والعذاب نامزد فرمود ابابکر و عمر و عثمان و بعضی از اصحاب
مقرر داشت که متابعت اسامه نمایند و رعیت و تابع او باشند و اسامه بر ایشان والی
باشد و ببلاد شام که مسماست بدارروم از اقلیم فلسطین رفته با مسیلمه کذاب حرب
نمایند و در کتاب فصول الحق آمده که سید انبیا صلی الله علیه و آله ایشان را بدوقه الجندل فرستاد
که اهل آنرا باسلام در آرند والا جزیه بر ایشان لازم سازند و آنسرور در باب رفتن
ایشان تاکید و مبالغه تمام نموده فرمودند جَهِّزُوا جَیْشَ اُسَامَةَ لَعَنَ اللّٰهُ مَنْ
تَخَلَّفَ عَنْهُ یعنی کارسازی لشکر اسامه کنید که دور گرداند خدای تعالی از رحمت خود
کسی را که تخلف کند از لشکر اسامه و آن منافقین بدین از مدینه طیبه بیرون رفته
بعضی از آن راه طی نمودند و در مسارعت اهمال میورزیدند و چون شنیدند که بیماری
و ضعف آنحضرت در ازدیاد و اشتداد است بنابر آنکه مبادا آنحضرت بی مانعی و
منازعی خلافت با آن شاه کشور ولایت قرار یابد مراجعت نموده باین عذر و بهانه
تمسک جستند که خبر اشتداد کوفت آنحضرت بما رسید طاقت مفارقت نیاورده صبر
نتوانستیم نمود آمدیم تا آنحضرت را ملازمت نمائیم و در بعضی کتب مسطور است که
عایشه صهیب را نزد ایشان فرستاد از شدت مرض آنحضرت مخبر ساخت و آن منافقان
در همان شب داخل مدینه شدند و در آنشب کاینات قسم یاد نمودند که زاه یافت
بمدینه شر عظیم و دیگر باره ایشان را امر نمود که معاودت بجیش اسامه نمایند و آن
ملاعین ناشنیده انگاشتند پس هرگاه حضرت رسول ایشان را تابع و رعیت اسامه
ساخته باشد و ایشان خلاف فرمان رسول کرده باشند و آنحضرت اظهار لعن نموده
باشد چگونه قابلیت خلافت و ریاست دارند و این دلیل ظاهریست در کفر ایشان

بادیهٔ ضلال و نفاق که در بت پرستی و عبادت لات و عزی باقی باشند چنانچه محقق
رومی فرموده **نظم** مادر بتها بت نفس شماست ... زانکه آن بت مار و این بت اژدهاست
بت شکستن سهل باشد نیک سهل ... سهل دیدن نفس را جهلست جهل ... هر نفس مکری و در
هر مکر ازان ... غرقه صد فرعون با فرعونیان **و نیز** در کتب فریقین بطرق متعدده و اختلاف
عبارات و روایات ذکر یافته خلاصه آن آنکه احمد مختار و سید اخیار در مرض الموت کاغذ
و دوات و قلم طلبیدند که وصیت نامه برقم ترقیم در آورند عمر چون میدانست که چه
خواهد نوشت انکار آن کار نموده اسناد هذیان بسید انس و جان داده مانع
آنجناب شده دوات و قلم و کاغذ از پیش آنحضرت برداشت **و در** بعضی روایات آنکه
کاغذ را پاره کرد **عربیه** اوصی النبی فقال قایلهم ... قد ضل یهجر سید البشر ... و اری
ابابکر اصاب و لم ... یهجر و قد اوصی الی عمر **یعنی** وصیت فرمود پیغمبر صلی الله علیه و اله
در باب خلافت پس گفت قایل از ایشان که خطا کرده و هذیان میگوید سید البشر و ابو بکر بود
بر صواب است و هذیان نمیگفت وقتی که وصیت خلافت میکرد بعمر **بیت** بیزارم ازان
کلام و گفتار ... در حق نبی و آل اطهار ... او را که عقیده اش چنین است ... او
و کافر و لعینست ... غرض آنکه آنکافر بیدین حال وصیت منع حضرت رسول از انجهت
نموده نگذاشت که وصیت نامه دران باب بقلم آورند و هذیان بصاحب وَمَا
یَنطِقُ عَنِ الهَوَیٰ اِن هُوَ اِلَّا وَحیٌ یُوحیٰ نسبت داد که مبادا آنحضرت
دران وصیت نامه درج نماید که بعد از من لایق مسند خلافت و سزاوار مرتبه امامت علی بن
ابی طالب علیه السلام است و آن نوشته در دست حضرت امیر المومنین علیه السلام باشد
و آن ملعون علاج و چاره آن نتوانند کرد و این افعال و اعمال محض کفر و زندقه والحاد است

و آن ضال مضل باعث اختلاف امت و اضلال و سفک دما و اتلاف اموال و خلود
مَنْ يَخْلُدُ مِنَ الْأُمَّةِ فِي النَّارِ و استباحه فروج حرام و اکثار تولد و تناسل
سبیل سفاح و زنا و انتشار بدعت تا روز جزا شد و از شومت او امت ابرار شدند
هفتاد و سه فرقه از گمراه گردانیده مانند خود غریق بحر هلاک ساخت و یکفرقه دست
بحبل المتین دوستی و محبت اهل بیت زده از شر آن شیطان امت نجات یافتند و
عارف نیشابوری این مضمون را در رشته نظم کشیده **نظم** ساخته یکی نه ز هفتاد در
جملشان را ز دین احمد بیخبر ۞ باب یک دانم بگفت مصطفی ۞ زانکه فرموده علی بابها

باب چهاردهم در لعن خلفای ثلاثه و ثواب لاعن و لعن جماعتی که مستحق و سزاوار لعنند
و لعن در لغت عرب راندن و دور کردن است و نسبت از رحمت آمرزگار و انزال عذاب
و عقوبتست از حضرت پروردگار و لعن بر آنکسانی که سزاوار آنند و استحقاق
غضب الهی دارند از جمله عبادات و موجب حسنات و رفع درجات و سبب خلاصی از
بلیاتست زیرا که الله تعالی جل جلاله در قرآن مجید لعن بر جاحدان و منافقان کرده است و امر
بلعنت ایشان کرده است فرموده قوله تعالی أُولَٰئِكَ يَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ
اللَّاعِنُونَ و نیز فرموده أُولَٰئِكَ عَلَيْهِمْ لَعْنَةُ اللَّهِ وَالْمَلَائِكَةِ
وَالنَّاسِ أَجْمَعِينَ و لعنت درین دو آیه اگرچه در صورت اخبار واقع شده
لیکن مراد ازو امرست چنانکه در آیه کریمه وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ
ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ که مراد امرست نه اخبار و شک نیست که چون مکلف بر مقتضای امر
معبود خود عمل نماید مستحق ثواب گردد **بیت** ز اعدای [illegible] گر تبرا کنی ۞ مقامت بفردوس اعلا کنی
و نیز حضرت رسول صلی الله علیه و آله لعنت بر ابوسفیان و همچنین بر معاویه یزید و [illegible] لعنت کرد

وعمرو بن عاص وابو موسی اشعری وابو اعور سلمی کرده و در دعای صنمی قریش که منسوبست بحضرت
امیر المؤمنین علیه السلام لعن آن سه مدبر که سرور سرور کفار قریش شدند ذکر شده پس اکر
لعنت موجب ثواب نشدی و حسنه بر آن مرتب نبودی سرور انبیا و سید اوصیا صلوات الله
وسلامه علیهما بآن اشتغال نمیفرمودند و در دعای صنمی قریش که کلام معجز بیان آنحضرت
فرموده اللّٰهُمَّ الْعَنْ صَنَمَیْ قُرَیْشٍ وَجِبْتَیْهِمَا وَطَاغُوتَیْهِمَا مراد از
صنمی قریش ابو بکر و عمر است و مراد از جبتیهما و طاغوتیهما دو دختر بد اختر ایشان
که عایشه و حفصه است و عبد الحمید بن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه آورده است که
بعضی از علمای حنابله در کتب خود ذکر کرده اند که اول کسی که دلیر ساخت مردمان
بلعن ابی بکر و عمر امیر المؤمنین علیه السلام است و نیز روایتست از ابو حمزه ثمالی
از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که هر که لعن کند بجبت و طاغوت در هر بامداد
یکمرتبه بنویسد الله تعالی در نامهٔ اعمال او هفتاد هزار حسنه و محو کند از نامهٔ اعمال
راوی او هفتاد هزار سیئه و بلند کرداند از برای او هفتاد هزار هزار درجه
گوید که این حدیث را نزد امام محمد باقر علیه السلام ذکر کردم آنحضرت فرمودند که روا
میکند خدای تعالی هفتاد هزار هزار حاجت او را پس چون آنحضرت در گذشت بخدمت
امام جعفر صادق علیه السلام آمدم و گفتم که از پدر و جد تو چنین و چنین شنیدم آنحضرت
فرمودند میخواهی که ثواب لعن بر جبت و طاغوت برای تو زیاده کنم گفتم بلی من فدای تو کردم
فرمود که هر که لعنت کند جبت و طاغوت را در بامداد یکمرتبه نمی نویسد خدای تعالی
بر او در آن روز گناهی تا شام و هر که لعن کند جبت و طاغوت را در شام یکمرتبه نمی
نویسد خدای تعالی بر او گناهی تا صبح و مراد از جبت و طاغوت ابا بکر و عمرند لمؤلفه

در نسخ صحیحه دعا بدین گونه جبتیهما و طاغوتیهما با فراد
ضمیر است که راجع بقریش باشد و مراد ابو بکر
و عمر است که بعبارات مختلفه از ایشان تعبیر شده
و مراد از جبتیهما تثنیه ضمیر راجع بصنمیها است
و حفصه است علیهما یا علی الدیها قدید و لا لعن

عمری متفحص تجسس بهتر :: بردم بی علم و نقل و برهان خبر :: معلوم شد از دلایل تجدد و مر
کز لعن عمر نبود چیزی بهتر :: و در رساله قاضی زاده کرهرود از بریده عجلی از حضرت امام
محمد باقر علیه السلام روایتست در تفسیر آیه کریمه اُولٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ وَمَنْ
يَلْعَنِ اللّٰهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا حاصل افاده آنحضرت اینست که هر که از طوایف
بنی آدم گمان کند که در طریق هدایت غیر شاه کشور ولایت و ذریت حضرت رسالت
وصف انصاف پذیرست شخصی اینچنین عند الله تعالی ملعون و مردود و مطرود باشد
و او را نصیبی از ثواب بهشت و نعیم جاودانی نبوده مخذول و منکوب صحرای محشر گردد
و نیز روایتست که هر که در صبح لعن بر ابابکر و عمر کند هفتاد حسنه در نامه اعمال او ثبت
میکنند و محو میکنند ده سیئه و بلند میسازند از برای او ده درجه و در کتاب ملتقطات
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که مراد از قول خدای تعالی که مَنْ
جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا لعن فلان و فلانست که اول و ثانی باشند
که هر که بر ایشان یکمرتبه لعن کند خدای تعالی ثواب کسی که ده بار لعن کند در نامه اعمال
او ثبت میکند بیت آنکه تو را توشه ره میدهد :: از تو یکی خواهد و ده میدهد :: ای عزیز
خود را معاف مدار از لعن خلفای ثلاثه که لعن ایشان سر دفتر همه عباداتست و با لعن
ایشان نکنی هیچ عبادت تو مقبول درگاه الله تعالی نمیشود و مطالب دنیا و آخرت تو را
حق تعالی بسبب این سه مرده برمی آورد و از مجربانست که هرگاه کسی را مشکلی پیش
آید یا چیزی از او فوت شود مکرر لعن آن ملاعین باین طریق بر زبان جاری سازد
اَللّٰهُمَّ الْعَنْ عُمَرَ ثُمَّ اَبَابَكْرٍ ثُمَّ عُثْمَانَ عُمَرَ اَللّٰهُمَّ الْعَنْ عُمَرَ مشکل او حل
شود و گم شده او پیدا شود و این روش مشهورست بلعن چهار ضرب و روایتی که

صدبار

صد بار این لعن چهار ضرب را جهت هر مطلبی باید خواند و مرویست که هر که را مطلبی و
مدعایی باشد یا از برای ادای دین و رد گمشده باید که گودی بکند و صد و یک ریگ
حاضر سازد و هر ریگی که دست میگیرد یکبار لعن چهار ضرب را بگوید و در حفره
اندازد چنانکه در ریگ آخر صد و یکبار لعن چهار ضرب گفته باشد و روی آن حفره
را با خاک بپوشد بزودی مطلب او حاصل شود و گمشده او باز آید حکایت یکی از
شیعیان از جهت ضیق و تنگی معاش گذرش بیکی از قلاع افتاد که در بالای کوهی
واقع بود امیر و حاکم او از اهل سنت و جماعت بود و آن والی را حسب الاتفاق
بازی در آن ایام در شکار گم شده چون در بالای آن حصن نظرش بآن شیعه افتاد
او را در بالای حصن طلب نمود و چون آثار صلاح و دانش در بشره او ظاهر بود
از او تفحص نمود که بچه جهت گذر تو باین مکان واقع شده آن مرد مؤمن گفت از برای
ضیق و تنگی معاش گفت چیزی خوانده گفت بلی گفت مرا بازی گمشده دعائی بخوان
تا باز باز آید و اگر باز من باز آید ترا انعام و نوازش بسیار نموده بمسکن و ماوایت روانه
سازم و الا بروح چهار یار سوگند که امر نمایم که تو را از این حصار بزیر اندازند
بیچاره در کار خود حیران مانده گرسنگی و تنگی معاش را فراموش کرده ناچار سه روز
مهلت طلب نمود و دل بهلاکت گذاشت بخاطرش رسید که از برای رد گمشده لعن چهار
ضرب مجرب است در گوشه آمده حفره کند و صد و یک ریگ حاضر نموده هر یکمرتبه که
لعن میگوید یک ریگ در آن حفره می انداخت و چون فارغ شد آن حفره را بر خاک ساخت
در آن روز باز آن والی باز آمد آن شیعه را اعزاز و اکرام بسیار نمود روز دیگر خبر
بآن امیر رسید که پادشاه ترا از حکومت این حصن معزول ساخته باز آن شیعه را

طلب نمود و گفت چنین خبری بمن رسید دعائی بخوان که پادشاه بر سر شفقت آید باز
حکومت این حصار بمن ارزانی دارد والّا امر میفرمایم که ترا ازین حصن بزیر اندازند
آن بیچاره نیز بطریق روز گذشته مشغول بلعن چهار ضرب شد بعد از چند روز خلعت شاهی
برای او آوردند و باز محافظت آن حصار باو رجوع شد آن شیعه را طلب نموده در احترام او
بیش از پیش کوشید و گفت این دعا را بمن تعلیم کن که در سختی و شدت مداومت آن کنم
تا حاجتم روا شود آن شیعه کتابی از جیب خود بیرون آورده دعائی باو نمود که این دعا را
تعلیم گیر که من این دعا را جهت حل مشکلات تو خوانده ام و مطلب تو حاصل شده آن
ناصبی کتاب را از او گرفته گفت بخوان تا من بشنوم گفت من این دعا را حفظ نموده ام
و از روی کتاب جهت حصول مطلب تو خوانده ام گفت دروغ میگوئی من در وقت خواندن
دعا از گوشه مشاهده نموده بودم که رنگ چند پیش خود جمع نموده بودی و بی نوشته
کتاب چیزی میخواندی من دست از تو باز ندارم تا بمن این دعا را تعلیم کنی والّا ترا از بالای
این کوه بزیر اندازم آن شیعه چون این حال را مشاهده نمود یکباره قطع حیات خود نموده
در کار خود درماند که اگر تعلیم بکند کشته میشود و اگر باو بیاموزد و آن ناصبی است
و لعن خلفای ثلاثه آزاد شود بطریق اولی امر بقتل او خواهد نمود عاقبت الامر چون
بغیر از راستی چاره و درمانی ندید گفت بیک شرط این دعا را بتو می آموزم که اول قسم
یاد کنی که از تو بمن ضرری نرسد و این والی قسم یاد نمود آن شیعه آن سنی را بگوشه برد
و شروع در لعن چهار ضرب کرد آن والی دست بگوش گرفته شروع در توبه گفتن
نمود آن شیعه گفت دعای من اینست که از برای بر آمدن مطالب میخوانم دیگر تو
میدانی در آن حال آن والی را توفیق رفیق گردیده آن مؤمن هادی راه او شده

تبرا از خلفای ثلثه و تولی با ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین نموده و خود را بجرگه
غلامان و موالیان مولای مومنان و بشیر و اهل جنان در آورده شیعهٔ اثنی عشری
شده آن مرد مومن را انعام و اکرام بسیار نموده مال بسیار داد و ارزانی داشت
و بوطن و ماوای ایش روانه نمود **رباعی** ای آنکه ز ایزد و پیمبر خبرست ؛ داند که علی
بحق امام بشرست ؛ از روی یقین یافتن بهشت بهشت ؛ موقوف بلعن چار ضرب
عمرست ؛ **و در** بعضی روایات آمده که هرگاه شخصی هر روز جهت ادای دین و وسعت
رزق صد بار باین طریق لعن چهار ضرب کند بزودی ادای دین او شود و وسعت در
رزق او بهم رسد لَعَنَ اللهُ عُمَرَ ثُمَّ عُمَرَ ثُمَّ عِثمانَ عُمَر در رساله لعینه شیخ علی
عبد العال که مروج مذهب حق ائمه اثنی عشر ست ذکر شده و نیز مصنف کتاب فضول
الحق که از علمای شیعه است در آن کتاب ذکر نموده که بخاری و مسلم و حمیدی و ابن خطب
جامع صحاح ستّه که از علمای اهل سنت اند هر یک از اینها در کتب خود آورده اند
از دلایل قرآنی و حجج فرقانی که دلالت بر لعن خلفای ثلثه میکند این آیه است که حق
تعالی جل جلاله در قرآن مجید فرموده است که اِنَّ الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ اللهَ وَ
رَسُوْلَهُ لَعَنَهُمُ اللهُ فِی الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَةِ وَ اَعَدَّ لَهُمْ عَذَاباً اَلِیْماً
یعنی بدرستی و راستی که آن کسانی که ایذا و آزار رنجد او رسول خدا میرسانند حق تعالی
جل جلاله لعنت بر ایشان کرده است و آماده کرده از برای ایشان عذابی که موجب اهانت
و مستلزم فضیحت ایشانست و وجه استدلال این آیه برآنکه ابی بکر و عمر و عثمان
علیهم اللعنة و النیران سزاوار لعنت اند آنست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در
شان حضرت خیر النسا فاطمه زهرا علیها السلام فرموده که فاطمةُ بضعةٌ منی

مَنْ اٰذاها فَقَدْ اٰذانی وَمَنْ اٰذانی فَقَدْ اٰذَی اللهَ یعنی فاطمه دختر من پاره
ایست از من هرکه او را برنجاند مرا رنجانیده و هرکه مرا رنجانیده حق سبحانه و تعالی را
رنجانیده باشد و آن دونان ایذا و آزار بسیار بحضرت سیدة النسا صلوات الله
علیها رسانیده اند پس بحکم آیه مذکوره و حدیث نبوی آن سه منافق ملعون باشند
و بیان ایذای آن مردودان آن حضرت سیدة النسا در باب مطاعن ائمه لاعنین در
منع فدک و غیره ذکر خواهد شد و نیز در رساله لعینیه شیخ علی قدس سره آمده
که از جمله آیات قرآنی که دلالت بر لعن ابابکر و عمر و عثمان میکند این آیه است که حق
تعالی عظم شانه میفرماید که یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اِذَا لَقِیْتُمُ الَّذِیْنَ
زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوْهُمُ الْاَدْبَارَ وَمَنْ یُّوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ اِلَّا مُتَحَرِّفًا لِّقِتَالٍ
اَوْ مُتَحَیِّزًا اِلٰی فِئَةٍ فَقَدْ بَآءَ بِغَضَبٍ مِّنَ اللهِ وَمَاْوٰهُمْ جَهَنَّمُ
وَبِئْسَ الْمَصِیْرُ یعنی ای آنکسانی که ایمان بخدا آورده اید وقتی که فرا رسیدند
سپاه کفار از برای قتال و جهاد پس باید که در آن وقت ثابت قدم باشید و پشت بر لشکر
کفار مکنید و رو بهزیمت نیاورید که در آن حالت فرار و انهزام بر شما روا نیست الا در صورتی
که یکی از شما خواهد که کید کند و بمکر انهزام نماید و از معرکه بیرون رود و پس برگردد و دشمن را
هلاک نماید یا در صورتی که خواهد که خود را بگروهی رساند از گروه مسلمانان و بتقویت ایشان
با اعدا محاربت نماید و در غیر این دو صورت که گفتیم انهزام موجب غضب و مستلزم دخول در
دوزخ و عذاب و عقوبتست پس بحسب نص قرآنی و حکم سبحانی هر مکلف که از جنگ کفار
فرار نماید مغضوب حضرت پروردگار و بعید از رحمت آمرزگار است و وجه استدلال ازین
آیه در لعن ایشان آنست که آن دونان از قتال کفار در حالت جهاد فرار نمودند و پشت بر

اعدا

اعداء الله کردند و اینصورت در چند موضع واقع شده یکی در جنگ احد که حمزه عم رسول
در آن جنگ شهید شد و دندان و لب مبارک حضرت رسول را در آن جنگ بشکستند
و ابابکر و عمر و عثمان در آن جنگ فرار نمودند تفصیل آن در کتب تواریخ و سیر مذکور است
و دیگری در غزای حنین فرار نمودند و فرار ایشان در آنجا نیز ثابت و محقق است و
کسی را در آن خلافی نیست و دیگر در حرب خیبر فرار نمودند و این قصه و حکایت مشهور است
که در روز اول ابابکر و در روز دویم عمر بفرموده حضرت پیغمبر رایت اسلام بر داشته
متوجه فتح قلعه خیبر شدند و هر روز منهزم شده مثل ماده شغالان از معرکه کارزار
فرار نمودند پس بحکم آیه مذکوره مغضوب حضرت پروردگار و سزاوار لعنت خدا بودند
بود و معنی غضب و لعنت قرین یکدیگر اند و شاعری در باب فرار ایشان در جنگ خیبر
گفته بیت نه هر یک فتح خیبر کند :: که این کار مرد زور حیدر کند :: و ابن ابی حدید در بیتی
از قصیده اش فرار ابابکر را ذکر نموده و آن اینست عربیه ولیس بنکر فی حنین فراره
فی احد قد فر خوفا و خیبرا :: یعنی تعجب نیست اگر در حنین ابابکر گریخت و در احد و خیبر
هم گریخته بود و روایتست که عمل قبیحتر از گریختن هم در احد کردند که چون شکست لشکر
اسلام را دیدند و شیطان ندای ان محمدا قد مات در داد ابابکر و عمر صبر
نکردند که روز بشب رسد و ببینند که چه میشود فی الحال بدر خانه عبد الله بن ابی
سلول منافق رفته بدست و پای او افتادند که شفاعت ما نزد ابو سفیان بکند
و عذر گناه اسلام ظاهری ایشان بخواهد و ابوسفیان ضامن شود که در مکه کفار را
با ایشان کاری نباشد و بعضی عثمان را هم در قضیه داخل میدارند و جمعی میگویند چون عثمان
بعد از سه روز پیدا شد در رفتن بخانه عبد الله بن ابی سلول همراه نبود و پیدا نبود

سه روز منع نمیکنند که رفیق ایشان نباشد و یکی از شعرای فرقهٔ ناجیه در ثبات قدم و شجاعت و دلاوری شاه اولیا و پیشوای اصفیا در آن رزمها فرموده **نظم**

در فضل و کمال فخر الشاه ❀ این نکته تبرّا بس است و الله ❀ مانند علی شهی دلاور
تصدیق بکن که نیست باور ❀ در بدر حنین و روز خیبر ❀ حقا که نبود مثل حیدر
در روز احد که بود کرار ❀ از جمع مهاجرین و انصار ❀ بر رای نبی روشن است انحال
اخفا مکنش ز اهل اضلال ❀ او ضارب و ثابت و مصاحب ❀ باقی همه بوده هارب اندست
نصرت همه جا شعار او بود ❀ فیروزی و فتح کار او بود ❀ محبوب نبی علیست ای دوست
نسبت علی و دیگران پوست ❀ او را که مناقبش چنین است ❀ برهان امامتش متین است

و در رسالهٔ لعینه شیخ علی قدّس سرّه ذکر شده که از جملهٔ آیات قرآنی که دلالت بر استحقاق لعن خلفای ثلاثه میکند این آیه است که حق تعالی جلّ جلاله در قرآن مجید فرموده است که وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ یعنی که هر که حکم نکند بآنچه خدا فرستاده است از احکام و تغیّر در احکام الهی نماید و بر خلاف آن حکم کند او از جاحدان کافرانست و وجه استدلال ازین آیه بر لعن آن منافقان آنست که ابو بکر و عمر و عثمان علیهم اللّعنة و النّیران تغیّر و تبدیل در احکام الهی کردند و برضدّ ما انزل الله تعالی حکم کردند و هر که برضدّ حکم الهی حکم کند کافر گردد و کافر مستحق لعنت است و بیان مخالفت ابو بکر کتاب خدا را و حکم برضد ما انزل الله تعالی آنست که آن ملعون میراث حضرت رسول بر حضرت بتول حرام کرده اند و این منافی حکم الله و مستوجب غضب رحمن است پس بحکم آیهٔ مذکوره آن ملعون کافر باشد و کافر مستحق لعنت است و بیان مخالفت عمر علیه اللّعنة و السّقر و تغیّر او احکام قرآن را آنست که آن ولد الحرام حرام

کرده اند

کردانید متعتین را یعنی متعه زنان و متعه حج را و این خبر در میان مخالف و موافق
مشهور است و بیان این در مطاعن او مفصلاً ذکر خواهد شد و این دلیلیست واضح
بر کفر او و چون کافر باشد سزاوار لعنت است و بیان مخالفت عثمان علیه اللعنة و النیران
در احکام و تغیر آنچه حضرت پیغمبر فرموده است که حضرت رسول حکم بن عاص را از مدینه
اخراج فرموده و در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و در زمان خلافت ناقص ابوبکر
و عمر آن ملعون در مدینه نبود و کسی تجویز رجوع او بمدینه نمی نمود زیرا که تجویز رجوع او ضد
حکم رسول بود و حکم حضرت رسول حکم پروردگار است و عثمان در زمان امارت خود او را
بخواند و تعظیم کرد و مسکن داد و ظاهر است که این حکم عثمان خلاف ما انزل الله است
پس بحکم آیه مذکوره عثمان ملعون کافر گردد و کافر مستحق لعنت است و دیگر از اخبار و
احادیثی که دلالت بر لعن ایشان میکند خبر جیش اسامه است و این خبر چنانچه نزد شیعه مسلم است
در کتب اهل سنت نیز مسطور است و بیان این در باب کفر ایشان بسمت گذارش یافته
رباعی غصب فدک از بتول عذرا نمود، واهی بکلام مصطفی گفت که بود، در جیش اسامه
لعن احمد بکرد، آن شیر و دین با بطعن که کشود و نیز دلیل ظاهر است در لعن آن
ضال مضل که مانع آمد حضرت رسول را از وصیت نمودن و هذیان با نحضرت نسبت دادن
چنانچه در باب کفر ایشان ذکر شده است و همچنین از اخباری که دلالت میکند بر لعن آن
سه مدبر آنست که در کتاب بحر المناقب از ابن عباس مرویست که سید کائنات فرموده اند
که در شب معراج دیدم نوشته بر در بهشت لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ
عَلِیٌّ حَبِیبُ اللّٰهِ الْحَسَنُ وَالْحُسَیْنُ صِفْوَةُ اللّٰهِ وَفَاطِمَةُ اَمَةُ اللّٰهِ
عَلیٰ بَاغِضِیهِمْ لَعْنَةُ اللّٰهِ و ظاهر و روشنست که آن سه مرتد دشمن حضرت رسول

وحضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین علیهم السلام دیده اند بیت نوشته بر درخت قضا
بخط جلی که جانشین محمد بحق علیست علی و در تحفة الابرار از حضرت رسول صلی الله علیه واله
مرویست که خدای تعالی آفریده است خلقی را که نیست از اولاد آدم نیست از اولاد شیطان
و لعنت میکنند دشمنان علی بن ابی طالب را گفتند یا رسول الله کدامند اینها گفت
ایشان قنابر ندا میکنند در سحر بر سر درخت اَلا لَعنَةُ اللهِ عَلی مُبغِضِ عَلِیِّ
ابنِ ابی طالبٍ عَلَیهِ السَّلام و در کتاب ملتقطات در حدیثی که ذکر آن طولی دارد
از اسحق بن عمار الصیرفی روایتست که بخدمت حضرت امام موسی کاظم علیه السلام رفتم
و گفتم یا ابن رسول الله فدای تو شوم از پدر شما شنیدم احادیث بسیار در باب اول و ثانی
حضرت امام موسی علیه السلام فرمودند یا اسحق اول بمنزله گوساله است و ثانی بمنزله سامری
و مراد از اول ابابکر و ثانی عمرست و همچنانکه سامری امت موسی علی نبینا و علیه السلام
را بساختن گوساله گمراه نمود و در وادی ضلالت انداخت عمر نیز بجهت بیعت نشاندن
مردمان از برای ابابکر و خلیفه ساختن او امت محمد صلی الله علیه و آله را گمراه و روسیاه ساخت
و این نیز دلیل ظاهریست بر آنکه ابابکر و عمر مستوجب لعن و مستحق دوری از رحمت پروردگار اند
و نیز در آن کتاب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایتست که بدرستی که خدای تعالی آفرید
کوهی از زبرجد سبز بر گرد دنیا و سبزی آسمان از شعاع آن کوهست و آفرید در عقب آن کوه
خلقی را و واجب نگردانید بر ایشان آنچه بر اولاد آدم فرض گردانیده است از نماز
و روزه و حج و زکوة و دیگر از فروض و واجبات اما بر ایشان لازم و واجب ساخته است
لعن و نفرین دو مرد از این امت که ابابکر و عمر اند و نیز در آن کتاب در حدیثی که ذکر آن
طولی دارد از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا روایتست که در عقب این دنیا خدای تعالی

هفتاد هزار عالم خلق کرده که عدد خلایق هر عالمی زیاده از جن و انس است و همه ایشان

حکایت

لعن فلان و فلان میکنند و مراد ابابکر و عمر است و مؤید این مقال این حکایتست
در کتاب ملتقطات از جابر بن عبد الله الانصاری روایتست که حضرت امیر المومنین
علیه السلام هر شب جمعه از مدینهٔ طیبه بیرون میرفت و هیچکس نمیدانست که آنحضرت
بکجا تشریف میبرد در یکی از شبهای جمعه عمر ملعون از عقب آنحضرت روان شد که
بر این سر مطلع گردد تا آنکه رسیدند بشهر بزرگی که نخلستان خرما بسیار داشت و
آبهای روان در آنشهر بسیار بود **بیت** شهری چو بهشت در نکویی باغی ارمی بتازه رویی
و آنحضرت داخل یکی از نخلستان شد و وضو ساخت و در پای درخت خرمایی بنماز ایستاد
و عمر بخواب رفت و چون از خواب بیدار شد مولای مومنان و سرور متقیان را ندید و خود را
در شهری دید که هرگز ندیده بود و جمعی را مشاهده نمود که نه او معرفت بحال ایشان داشت
و نه آنقوم او را میشناختند یکی از اهل آنشهر از عمر سؤال نمود که از کدام شهری و از کجایی
آن ملعون گفت که از مدینه مبارکه ام و از آنجا آمده ام آنمرد گفت کی از آن بلده طیبه
بیرون آمدی گفت دیشب آنشخص گفت ای احمق خاموش باش که مردمان از تو این سخن را
قبول نکنند یا ترا بکشند یا میگویند که این مرد دیوانه است و من دست از تو بار ندارم
که تمامی احوالات خود را براستی بیان نمایی عمر مردد شد چون بجز از راست گفتن چاره
ندید گفت علی بن ابی طالب علیه السلم در هر شب جمعه از مدینه بیرون می آمد و من نمیدانستم
که بکجا میرود و دیشب برای مطلع شدن این سر از عقب آنحضرت روان شدم و باینجا
آمدم و او بنماز مشغول شد و من خوابیدم و چون از خواب بیدار شدم او را ندیدم
و الحال نمیدانم که چه چاره کنم آنشخص گفت علاج و چاره تو آنست که داخل این.

شهر شوی و در آنجا توقف کنی تا آنکه شب جمعهٔ دیگر در خدمت آنسرور بمکان و ماوای
خود روی و از اینجا تا مدینهٔ مشرفه زیاده از دو سال راه است پس عمر داخل آنشهر
شده دید مردم آنشهر را که جمیع لعن میکردند دشمنان امیر المومنین علیه السلام را
و آن جماعتی که ظلم بر اهل بیت رسول نمودند و بدشنام و نفرین یکیک از منافقین
را بنام و نسب یاد مینمودند و اول کسی را که لعن میکردند عمر بن خطاب بود و هر که هر کار
میکرد اول لعن بر عمر و سایر منافقان مینمود آنکار بر او آسان میشد و در وقت
درخت نشاندن و حبه و دانه کاشتن لعن عمر میکردند فی الفور سبز میشد و
بار میداد و عمر ملعون چون این کلام را از آنجماعت شنید جهان روشن در چشم
او تیره و تار گردید و از حرکت خود نادم و پشیمان شد و تا شب جمعه دیگر بدان
سختی میگذرانید و در شب جمعه بآن مکانی که در خدمت مولای مومنان آمده بود
رفته قرار گرفت و چون حضرت امیر المومنین علیه السلام بآنمکان تشریف آورده
بعد از فراغ از نماز و عبادت عمر در خدمت آنسرور بمدینه بازگشت و نماز
صبح را در مسجد مدینه با رسول الله ادا نمودند و بعد از فراغ از نماز سید کاینات
متوجه عمر شده گفت ای عمر درین هفته کجا بودی که ما ترا ندیدیم عمر آنچه بر سر او
گذشته بود در خدمت سید المرسلین بیان نمود سید کاینات فرمودند که ای عمر
فراموش مکن آنچه بچشم خود دیده و بگوش خود شنیده و چون آنمردود از خدمت
حضرت رسول بیرون رفت گفت این اندکیست از سحر بنی هاشم رباعی گر لعن عمر ترا طربناک کند
خاک قدمت با زبر افلاک کند ؛ چون نام عمر بری بر او لعنت کن ؛ کاین غسل از آن
جنابتت پاک کند و در رساله لعینه شیخ علی و دیگر کتب شیعه آمده که روزی جمعی از

فخالف

مخالف جهت امتحان نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمده از آنحضرت سؤال
کردند که چه میگویی در حق ابی بکر و عمر و حال خلافت ایشان حضرت امام علیه السلام در
جواب فرمودند که هُمَا کَانَا اِمَامَیْنِ عَادِلَیْنِ قَاسِطَیْنِ کَانَا عَلَی الْحَقِّ
وَمَاتَا عَلَیْهِ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَیْهِمَا یَوْمَ الْقِیٰمَةِ یعنی ایشان بودند دو امام
دو عادل و دو راستکار بودند بر حق و مردند بر حق رحمت خدا بر ایشان خواهد
بود روز قیامت پس چون اصحاب و خواص آنحضرت این کلام را از زبان معجز بیان
حضرت امام علیه السلام شنیدند و این الفاظ را از آن مقتدای دین استماع
نمودند بغایت متعجب شدند و چون مجلس از مخالفان خالی شد پرسیدند که ای سید
و سرور عجب سخنی بر زبان مبارک شما جاری شد و غریب کلامی از دهان درافشان
شما استماع افتاد میخواهیم که ما را از دغدغه وا رهانی و سر این نکته بر ما
ظاهر گردانی حضرت امام علیه السلام در جواب فرمود اول آنکه گفتم هُمَا کَانَا
اِمَامَیْنِ یعنی ایشان دو امام بودند بدانید که امام بر دو صفت اند یکی امامیست
که سبب هدایت و نجات خلقان و وسیله خیرات مردمان میشود دویم امامیست که
مردمان را بدوزخ میخوانند و سبب هلاک خلقان میگردد چنانکه حق تعالی در قرآن
مجید میفرماید که وَجَعَلْنَاهُمْ اَئِمَّةً یَدْعُوْنَ اِلَی النَّارِ مقصود من از
امامت ایشان قسم دویم بود و دیگر آنکه عَادِلَیْنِ مراد من عادل از حق بود یعنی
برگردانیده از حق و درگذرانده از صواب چنانکه در قرآن مجید واقع شده است
وَاَمَّا الَّذِیْنَ کَفَرُوْا بِرَبِّهِمْ یَعْدِلُوْنَ و اما آنکه گفتم قَاسِطَیْنِ بدانید
که قاسط را دو معنیست یکی راست و درست و دیگری جبار و ظالم چنانکه حق تعالی

در قرآن مجید فرموده وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا یعنی ا
اراده کردم که امیر المؤمنین علیه السلام حق بود و ایشان باطل و ایشان بر امیر المؤمنین
علیه السلام که حق بود مسلط بودند و حق او را غصب کردند و آنکه گفتم وَمَا أَنَا عَلَيْهِ
بر آن معنی که مردند و هنوز بر حق مسلط بودند و آنکه گفتم رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِمَا
يَوْمَ الْقِيَامَةِ مقصود آنست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رحمت خداست
بر ایشانست در روز قیامت یعنی با ایشان خصومت خواهد کرد در روز قیامت
پس اصحاب آنحضرت چون این تأویل و توضیح بشنیدند بغایت شادمان و خرم
گردیدند و این دلیل واضحیست بر لعن آن منافقان و نیز از اخبار و روایاتی
که دلالت بر لعن خلفای ثلاثه میکند آنکه شیخ ابو علی طبرسی رحمه الله در تفسیر کبیر
آورده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب بزوج بتول نموده فرمودند
که مَنْ آذَى شَعْرَةً مِنْكَ فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي فَقَدْ آذَى اللهَ
وَمَنْ آذَى اللهَ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ یعنی هر که ایذا و آزار بیک سر موی
تو رساند چنانست که بمن ایذا رسانیده و هر که بمن ایذا کند و برنجاند مرا خدای
تعالی را رنجانیده است و هر که ایذا بخدا رساند بلعنت خدا و غضب الهی گرفتار است
پس آن سه ملعون بسبب ایذا و رنجانیدن شاه ولایت پناه سزاوار لعنت و شایسته
غضب و عقوبتند دیگر از اخباری که دلالت بر لعن ابابکر و عمر میکند آنست که شیخ ابو
جعفر محمد بن الحسن الطوسی قدس سره در کتاب تهذیب آورده که نجیه نام مردی که
از شیعه اهل بیت علیهم السلام بود بخدمت امام محمد باقر علیه السلام آمده سلام داد
و زانوی مبارک آنحضرت را بوسید و از آنحضرت سؤال نمود که چه میگوئی در باب

ابوبکر و عمر آنحضرت فرمود که ایشان اول الجماعت بودند که بر ما ظلم کردند و حق
ما را ابنا حق بردند و مردمان را بر ما دلیر ساختند و این نوع ستمی بر ما رفت و
خونهای ما بر گردن ایشان است و غیر از ما کسی بر فطرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام
نیست و در کتاب لوامع الاخبار حدیثی مذکور است که ذکر آن طولی دارد خلاصه
آن آنکه اولی و بهتر گروه ملاعین عمر بن خطاب است و او بلعن و طعن بیش از منافقین
دیگر سزاوار است چه او صلب تر و سخت تر بود در عداوت اهل بیت علیهم السلام
دیگر از اخبار و روایاتی که دلالت میکند بر لعن شیخین حدیثیست که از کمیت
بن زید الاسدی که از اکابر شعرای اثنی عشریه است و با حضرت امامین همامین
امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلم معاصر بوده روایت شده که
روزی از حضرت امام علیه السلام التماس نمودم که مرا از حال شیخین خبر دهید
و مراد از شیخین ابابکر و عمر است پس آنحضرت فرمودند که بقدر ظرف حجامت
خونی ریخته نشده الا آنکه وبال او در گردن ایشان خواهد بود تا روزی که قایم
یعنی صاحب الزمان علیه السلام در خلافت روی زمین قایم و ظاهر گردد و ما جماعت
بنی هاشم امر کرده ایم بزرگان خود و اطفال خود را بسب و لعن ایشان و برائت
و بیزاری از آن سیدنیان و در کتاب کافی نیز مثل این حدیثی از حنان بن سدیر
و او از پدر خود سدیر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت نموده و در
کتاب تهذیب آمده که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در نماز هشت کس لعن
میکرد چهار را از مردان و چهار را از زنان اما از مردان ابی بکر و عمر و عثمان و
معاویه و از زنان عایشه دختر ابابکر و حفصه دختر عمر و هند مادر معاویه

غاویه و ام جمیل زن ابی لهب که دختر بد اختر حرب بن امیه عمه معاویه منزل هاویه

و مراد از حمالت الحطب اوست و چون این ساله کنجایش زیاده ازین نداشت درین

باب بهمین قدر اکتفا نمود **لمولفه** لعنت با بی بکر و عمر عثمان هم ؛ بر عمرو بن العاص

و پور ابو سفیان هم ؛ بر عایشه و حفصه و طلحه بن زبیر ؛ بر خالد و بر یزید بر مروان هم

بر بو سفیان و هند و بر شمر لعین ؛ بر سعد و سعید و عاص بی ایمان هم ؛

بر طینت نحس ابن سعد ملعون ؛ بر ابن زیاد مایه عصیان هم ؛ بر روح

قطامه بر سنان بن انس ؛ بر ناصبیان و اجب النیران هم **باب پانزدهم**

در ذکر مجملی از مطاعن خلفای ثلثه که هر سه در آن شریک و سهیمند **طعن اول**

آنکه در تجهیز و تکفین حضرت رسول صلی الله علیه و آله خلفای ثلثه حاضر نبودند

در تفسیر حسن بن علی الطبرسی مذکورست که حق تعالی در سوره مریم بعد از ذکر

انبیا علی نبینا و علیهم السلام فرموده که فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ

اَضَاعُوا الصَّلٰوةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوٰاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا

آنست که ابا بکر و عمر و عثمان با سایر منافقان نماز بر جنازه حضرت رسول

نکردند و مراد از اتَّبَعُوا الشَّهَوٰاتِ استعداد امر خلافتست که ایشان

بطلب خلافت رفته که مبادا که اگر متوجه نماز جنازه آنحضرت شوند امر خلافت

ببنی هاشم منتقل شود و ایشان محروم مانند **و در** اکثر کتب فریقین مذکورست

که بعد از رحلت حضرت رسول از دار فنا بسرای بقا حضرت امیر المومنین علیه السلم

با جمعی از بنی هاشم بتجهیز و تکفین حضرت نبوی مشتغول شدند و بمراسم عزا داری نشستند

ابا بکر و عمر و عثمان در وقت غسل و کفن و دفن و نماز بر آنسرور حاضر نبودند و در سقیفه بنی

ساعده که صفه بود که از برای سرانجام مهمات در آنجا جمع میشدند جمع شده بتعیین
نمودن خلیفه مشغول شدند و غیبت امیر المومنین علیه السلام را فرصت و غنیمت دانستند
چنانکه گفته اند **بیت** چو بیشه تهی ماند از نره شیر ٭ شغالان درآیند آنجا دلیر ٭ و آن
ملاعین بعد از سه روز که از امر خلافت خاطر جمع کرده بودند که بر رسول خدا نماز
گزارند و اراده آن داشتند که نبش قبر حضرت رسول نموده جسد مبارک آنسرور را
امیر المؤمنین
از قبر بیرون آورده نماز گزارند حضرت رسول علیه السلم مانع آمده نگذاشت
که آن ملاعین بچنان امری اقدام نمایند بعد از مخاصمه و مجادله بسیار که میان
حضرت امیر المومنین علیه السلام و آن منافقین روی نمود بر آن قرار یافت که
بر مرقد منور مطهر حضرت رسول نماز گزارند **حکایت** در کتاب احتجاج شیخ طبرسی
آمده که یکی از شیعیان و موالیان سرور مومنان از ابا هذیل علاف که از ناصبیان
بیدین و پیروان عمر لعین است سوال نمود که بعد از سید انبیا مقدم و پیشوا و امام کیست
ابا هذیل گفت ابو بکر زیرا که حضرت رسول فرمود که قَدِّمُوا خَیرَکُم وَوَلُّوا
افضلکم و مردم همه بامامت ابی بکر راضی شدند آن مومن گفت ای ابا هذیل
هرگاه سید کاینات این سخن فرموده است و ابو بکر بر سر منبر گفت اَقِیلُونِی وَ
لَستُ بِخَیرِکُم پس ابو بکر این سخن را دروغ گفت بدرستی که خلاف قول رسول
نموده و خلاف کننده رسول در دعوی امامت را نشاید و اگر راست گفت
بطریق اولی و آنکه گفتی که مردم همه راضی شدند دروغ گفتی زیرا که انصار میگفتند
که مِنَّا اَمِیرٌ وَمِنکُم اَمِیرٌ و نیز از مهاجرین بیعت نمیکرد تا آنکه شمشیر زبیر
شکست و چند کس دیگر بر ابو بکر حجت گرفتند و بیعت با ابی بکر ننمودند سلمان رضی الله

عنه گفت ای قوم کرده بود و نکرده بود و چه دانید که چه کرده بود وای ابا هذیل مرا خبر ده از
ابو بکر بر سر منبر که مرا شیطانیست که گمراه میسازد و در غلط می اندازد و دیوانه میکند
و او شما را خبر داد که من اینحال دارم و چنین کس امامت را نشاید و خبر ده مرا ای ابا
هذیل از آنکه عمر بر منبر گفت که کاشکی موی بودمی بر سینهٔ ابا بکر و در جمعهٔ دیگر بر منبر گفت
که بود بیعت ابو بکر بی فکر و اندیشه خدای تعالی از شر آن نگاه دارد پس هر کس که شما را بخواند
بمثل آن باید که بکشید او را پس بگو که میان این دو سخن تفاوت اینقدر چیست و خبر ده مارا
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بعد از خود خلیفه تعیین نفرموده و مردم ابو بکر را خلیفه
کردند و ابو بکر عمر را تعیین فرمود و عمر بشوری انداخت و من تناقض میان اینها می
بینم و دیگر مرا خبر ده که عمر میانهٔ شش کس شوری کرد و ظن او این بود که ایشان همه از اهل
بهشتند و گفت اگر مخالفت کنند دو چهار را با سه را و عبد الرحمن عوف با ایشان
نبوده باشد باید که بکشید آن دو را یا آن سه را پس آیا که این باینست که بقتل اهل جنت
امر نماید پس ابا هذیل چنان متحیر شد که زبانش یاری نداد که یک کلمه جواب او بگوید و
فردوسی طوسی علیه الرحمه گفته نظم بدل هر که بغض علی کرد جای ∴ ز نادر بود بی عیان
تیره رای ∴ که ناپاک زاده بود خصم شاه ∴ اگر چند باشد بر ایوان گاه ∴ قلم بر
سر او بزن هیچ من ∴ که کم باد نامش ز هر انجمن طعن دویم که هر سه در آن شریکند آنکه
اقدام کردند بر کاری که مستحق آن نبودند بواسطه بیعت جمعی که بر ایشان نیز حرام بود انکار
زیرا که بیعت ایشان بی اذن خدا و رسول واقع شد و نفرموده خدا و رسول وصی
و جانشین آنحضرت زوج بتول بود چنانکه در کتاب فصول الحق از ابن معاذلی شافعی
روایتست و در جمع بین الصحیحین نیز مذکور است که جمعی از صحابه و بنی هاشم در خدمت

حضرت سید کاینات نشسته بودند که ناگاه از آسمان ستاره فرود آمد پس حضرت
رسول صلی الله علیه وآله فرمودند که در خانه هر که این ستاره فرود آید آنکس وصی
منست بعد از من آن ستاره در خانه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرود آمد
جمعی از منافقان در آن باب گفتگوهای ناخوش کردند پس خدای تعالی این آیه فرستاد
وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ وَمَا يَنْطِقُ
عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ
ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ یعنی بحق ستاره
که فرود آمد که گمراه نشد صاحب شما یعنی محمد صلی الله علیه وآله و خطایی
ننمود و مرتکب باطل نشد و سخن نمیگوید بهوای نفس و از روی طبع خود و نیست
آن مگر وحی که فرستاده میشود باو و آموخت او را این فرشته سخت باقوت
یعنی جبرئیل علیه السلام که مأمور است و مستقیم در کار و راست در مأمورات خود
این آیات صریحست که امیر المؤمنین علیه السلام وصی آنحضرت است نه دیگری و آن
سه منافق وصیت سید کاینات و انبیا را منسیا انگاشته مرتکب امر خلافت شدند
و در اکثر کتب تواریخ و سیر بتفصیل ذکر این شده و مجملی از آن درین رساله بیان میشود
روایتست که چون حضرت سید المرسلین جهان فانی را وداع نموده بهشت جاودانی نزول
فرموده مسلمانان چون این خبر وفات حضرت رسول را شنیدند از همه جانب بمدینه جمع آمدند
تا ببینند که امر خلافت بکه قرار خواهد گرفت و ابابکر و عمر و عثمان با سایر منافقان
در سقیفه بنی ساعده جمع شده بعد از قیل و قال بسیار که در میان مهاجر و انصار
در باب خلافت واقع شده اتفاق نموده بیعتی که با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

در روز غدیر خم نموده بودند نسیاً منسیاً انکاشته با بی بکر بیعت کردند و اول کسی که
بیعت نمود عمر بن خطاب بود و این مهم بسعی عمر تمشیت یافت و آن ضال مضل جبراً و قهراً
ابابکر را بر مسند خلافت متمکن ساخت و اکثر مهاجر و انصار را آن شیطان امت از
راه برده ببیعت ابابکر در آورد الا بنی هاشم و دوازده کس هشت از مهاجر و چهار
از انصار که مخالفت نموده بیعت با بی بکر نکردند از مهاجرین خالد بن سعد بن العاص
و مقداد اسود و ابی بن کعب و عمار بن یاسر و ابوذر غفاری و سلمان فارسی و عبدالله
بن مسعود و بریده الاسلمی و از انصار خزیمه بن ثابت ذو الشهادتین و سهل
بن حنیف و ابو ایوب انصاری و ابو الهیثم بن التیهان و چون ابو بکر بر منبر شد
ایشان در کار دین با یکدیگر مشورت کردند بعضی از ایشان گفتند چرا نرویم و ویرا از
منبر رسول فرود نیاوریم و بعضی گفتند که اگر چنین کنید بر خون خود یاری داده
باشید خود را در خطر افکنده باشید و حق تعالی فرموده است که وَلَا
تُلْقُوا بِاَيْدِيكُمْ اِلَى التَّهْلُكَةِ ولیکن بروید تا نزدیک حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام شویم و با وی مشورت کنیم پس نزدیک آنحضرت شدند
و گفتند یا امیر المؤمنین نفس خود را ضایع گذاشتی و حقی که تو بان اولی تری ترک
کردی و ما خواستیم که پیش این مرد شویم و ویرا از منبر رسول فرود آوریم چرا که
حق حق تست و لیکن کراهت داشتیم که کاری کنیم بی مشاورت تو حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام گفت که شما طاقت حرب ایشان ندارید و لیکن نزدیک این مرد شوید
و ویرا خبر دهید بدانچه از پیغمبر خود شنیده اید و نصیحت او کنید پس ایشان برفتند
تا گرد منبر رسول را در گرفتند و آن روز روز جمعه بود هر کدام از ایشان بنوبت

برخاستند

برخواسته آنچه لازمه پند و موعظه بود نسبت بابی بکر بتقدیم رسانیدند ابوبکر از نصیحت
ایشان فی الجمله متنبه شده از منبر بزیر آمد و بخانه خود رفت و سه روز در خانه خود بنشست
و بیرون نیامده در روز چهارم از خانه بیرون آمد و بخانهای جمعی که با او بیعت کرده بودند
رفته استقاله بیعت میکرد و میگفت اقیلونی اقیلونی عمر و عثمان و ابوعبیده جراح
و سالم مولای ابی حذیفه و عبد الرحمن عوف و سعد ابی وقاص هر یک با صد مرد
و خالد بن ولید با جمعی عظیم و مغیره با مردم بسیار جمله سلاحها پوشیدند و نزد
ابوبکر رفتند عمر دست ابوبکر گرفت و گفت برخیز تا بمسجد رویم ابابکر ابا نمود گفت
اقیلونی عمر گفت این زمان اقیلونی میگویی که ما خود را در زبان خلق انداختیم اگر تو
این کار را اباکنی و امتناع نمایی مردم بر ما لعنت کنند ابوبکر گفت من استقاله
میکنم عمر گفت تو از ما اخذ بیعت نمودی و در خلافت شروع کردی اکنون استقاله
مینمایی اگر بجرمت متصدی خلافت شدی نیک والا ترا بکشیم ابوبکر گفت من همیشه
در آرزوی امر خلافت بوده ام و این مهم را خواهانم اما مردم بر من اقامت حجتها
میکنند و من بر سر منبر خجل میشوم عمر و اصحابش آن ملعون را بمسجد رسول آوردند
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با جمعی از اصحاب خود در مسجد نشسته بودند عمر
گفت ای اصحاب علی بخدا که اگر یکی از شما مثل آن سخنان که قبل ازین گفته بر زبان
جاری سازند سرش را از تن برگیرم پس خالد بن سعد بن العاص برخواست و گفت
ای پسر صهاک حبشیه بشمشیرهای خود ما را تهدید میکنید یا بجمع خود ما را میترسانید
بخدا که شمشیرهای ما از شمشیرهای شما تیزترست و ما از شما بیشتریم اگر بعدد اندکیم
زیرا که حجت خدا در میان ماست بخدا که اگر نه آنستی که من میدانم که فرمانبرداری

امام برمن اولی ترست من شمشیر برکشیدمی و با شما جهاد کردمی در راه خدا پس حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام ویرا گفت بنشین یا خالد که خدای تعالی مقام تو شناخت وی بنشست
وبعد از آن سلمان فارسی برخواست و گفت الله اکبر الله اکبر شنیدم از حضرت رسول
صلی الله علیه وآله والا هر دو گوشم کر باد که میگفت برادر و پسر عمم در مسجد من نشسته
باشند که جماعتی از سگان دوزخ بدو آیند و من شک نمیکنم که شمایید آن سگان جهنم
پس عمر قصد وی کرد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ویرا بگرفت و بر زمین بزد و گفت
ای پسر صهاک حبشیه اگر نه وصیتی بود از پیغمبر صلی الله علیه وآله بتو نمودمی که کدام است
از ما ضعیفتر و در کتاب احتجاج شیخ طبرسی و در کتاب منهج الفاضلین ذکر شده که
چون ابو بکر بخلافت و امارت مقرر شد حضرت رسول آمده بمنبر برآمد پیری رسید در غایت
پیری و ضعف و تکیه بر عصا کرده بود و هیچکس از صحابه او را نمی شناخت بمنبر بالا رفت
و میگریست و گفت الحمد لله الذی لم یمتنی حتی رأیتک فی هذا
المکان ابسط یدک فانی ارید ان ابایعک یعنی حمد مر خدا را که مرا
نمیرانید تا ترا درین مکان دیدم دست بگشای که بدرستی که من میخواهم که بر تو بیعت
کنم ابو بکر دست بگشود و آن پیر با وی بیعت کرد و از منبر فرود آمد و بی توقف
از مسجد بیرون رفت و اول کسی که ببالای منبر رفته بابی بکر بیعت کرد آن پیر بود
سلمان فارسی گفت که من در آنوقت در مسجد بودم و چون حال را بدان منوال
دیدم بخدمت مولای مؤمنان و پیشرو اهل جنان آمده اخبار نمودم او را از بیعت نمودن
مردم برابو بکر آنحضرت فرمودند ای سلمان آیا اول کسی که در مسجد برابی بکر بیعت کرد
دیدی و می شناختی گفتم دیدم پیری و صفت آن پیر و اقوال او را عرض نمودم و گفتم

کلام

کلام آن پیر بر من بغایت صعب بود زیرا که چنان محسوم شد که شمات میکرد بموت
رسول خدا و شادی می نمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که ای سلمان دانستی
که آن پیر که بود گفتم نه فرمود که او ابلیس بود و سبب آمدن و بیعت کردن و شماتت
نمودن او آن بود که در روز غدیر که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مرا
بامامت و خلافت منصوب گردانید و فرمود مَنْ کُنْتُ مَوْلاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلاهُ
ابلیس غمگین شده و ابالسه و شیاطین و مَرَدَه اصحاب نزد او رفتند و گفتند
که این امت امتی مرحومه معصومه اند و ترا و ما را وسوسه نمودن و اغوا کردن ایشان من
بعد میسر نخواهد شد جهت آنکه دانستند که امام ایشان بعد از رسول کیست و مقتدای
خود را شناختند و برو بیعت کردند از گفته حزن و اندوه ابلیس زیاده شد و گفت
ظن من آنست که این امت بعد از وفات رسول ترک علی کرده گمراه شوند مولای مؤمنان
فرمود که مخبر صادق مرا ازین حال اخبار فرموده گفت چنان خواهد شد که ظن
ابلیس است و امت بعد از من ترک تو خواهند کرد و با ابی بکر اقتدا خواهند نمود
و حضرت رسول فرمود یا علی چون ابلیس بر منبر من بر ابو بکر بیعت کند و از مسجد بیرون
رود ابالسه و شیاطین و مرده اصحاب خود را جمع کند و گوید زعم شما آن بود که
من بر اغوای ایشان قادر نباشم و ایشان گمراه نشوند دیدید که چگونه ایشان را
اغوا کردم و گمراه گردانیدم تا ترک کردند آنکسی را که خدا و رسول او بمتابعت
و اطاعت و انقیاد او امر کرده اند و بدیگری بیعت نمودند و اقتدا کردند که
در شان آن جماعت گمراه الله تعالی فرموده وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَیْهِمْ اِبْلِیسُ
ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ اِلَّا فَرِیقًا مِنَ الْمُؤْمِنِینَ و در کتاب احتجاج

شیخ طبرسی از سلمان فارسی روایتست که چون مردم با بی بکر بیعت کردند در آن شب حضرت
امیر المومنین علیه السلام حضرت فاطمه علیها السلام را جهت حجت بر قوم بر حماری سوار
کرده دست حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام را گرفته بخانه هر یک
از اهل بدر و مهاجر و انصار رفته ذکر حق نمود و طلب نصرت و یاری از آنجناب
میخواست پس قبول نصرت آنحضرت ننمودند هیچیک از آن قوم مگر چهل و چهار
مرد و آنحضرت آنها را امر نمود که سرهای خود را تراشید و سلاح جنگ و جدال
پوشیده در اول صبح حاضر شوید و آن چهل و چهار مرد در آن شب بیعت نمودند
که تا کشته نشوند دست از قتال و جدال باز ندارند و چون صبح شد از آنجماعت
وفا بعهد و پیمان خود ننمودند مگر چهار کس که سرها تراشیده بخدمت آنحضرت آمدند و
بعهد خود وفا نمودند از سلمان پرسیدند که چهار کس کدامند گفت من و ابو ذر
غفاری و مقداد بن الاسد الکندی و زبیر بن العوام تا دو شب دیگر آنحضرت بهمان طریق
بدر خانه اهل مدینه رفته و از ایشان مدد و یاری طلب مینمود بغیر از آن چهل و
چهار کس هیچکس قبول اطاعت نمینمودند و چون صبح میشد در خدمت آنحضرت
الا آن چهار نفر دیگری حاضر نبود و چون آن بیوفائی از آن گروه گمراه مشاهده
نمود در منزل خود نشسته بجمع و تالیف نمودن قرآن مشغول شد و چون از آن
امر فارغ شد بمسجد حضرت رسول آمده بآواز بلند فرمود ندای مردمان از آن روزی
که پیغمبر کاینات از دنیا رحلت نموده بعد از فراغ از غسل و دفن آنحضرت
مشغول بودم بجمع نمودن قرآن و در قرآن آیتی نیست مگر آنکه فرا گرفته ام تاویل آنرا
از حضرت رسول و باز گشته بمنزل خود تشریف بردند و چون ابا بکر و عمر ذکر

[illegible]

بیعت گرفتن از آنحضرت افتادند بهمان نظر تو با حضرت فاطمه و حسنین علیهم السلام
بر در خانه اهل مدینه آمده هیچیک از ایشان قبول نصرت و یاری آنحضرت نکردند
مگر آن چهار کس که سرهای خود را تراشیده بامداد بخدمت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام آمدند و بروایتی آنکه آنحضرت از مدینه بیرون رفته از قبایلی که نزدیک
بودند طلب یاری نمودند هیچکدام یاری ننمودند و چون آنحضرت بیوفایی قوم
و اجتماع مردم بر ابی بکر مشاهده نمود و آزار و الم بسیار از ابا بکر و عمر
بآنحضرت رسید از روی تعدی و جبر از آنحضرت بیعت گرفتند و در بیعت نمودن
آنحضرت با آن بی ملت اختلاف بسیار واقع شده انشاء الله تعالی بعضی از آن
بعد ازین مذکور خواهد شد و در کتاب عین الحیوة از حضرت امام ناطق جعفر صادق
علیه السلام روایتست که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بمسجد در آوردند
از برای بیعت ابی بکر لعنه الله مولای مؤمنان رو بقبر حضرت رسول ایستاده
این آیه را خواند یابن العم انّ القوم استضعفونی وکادوا
یقتلوننی یعنی ای برادر این گروه مرا ضعیف کردند و نزدیک شد که
بکشند مرا پس دستی از قبر مبارک آنحضرت بلند شد بجانب ابی بکر که شناختند که
دست حضرت رسولست و صدایی از قبر برآمد که شناختند که صدای آنحضرت است
و این آیه را شنیدند که اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من
نطفة ثم سوّاک رجلا یعنی آیا کافر شدی بآن خدایی که ترا از
خاک آفرید پس از نطفه آفرید پس ترا بحد رجولیت رسانید و مردی کرد و نیز
در آن کتاب حدیث دیگر وارد شده که چون دست ظاهر شد این آیه بر آن

وست نوشته بود و در کتاب احتجاج ذکر شده که گفت سلمان که من و زبیر و ابوذر و مقداد
از روی جبر و اکراه با بی بکر بیعت نمودیم و همه امت از روی طوع و رغبت با آن بی
ملت بیعت نمودند و در آن روز نبودیم ما چهار کس و هیچکدام درشتگوتر از زبیر
که چون بیعت با بی بکر کرد خطاب بعمر خطاب نموده گفت یا بن صهاک اگر این جماعت
از دین برگشته اعانت و یاری تو نمیکردند هرگز نه مقدم میداشتم علی را با این
شمشیر عمر از شنیدن نام مادر در غضب شده گفت تو نام صهاک میتوانی برد زبیر
گفت صهاک کیست که من نام او نبرم کنیز حبشی بود از جد عبد المطلب و زنا کرد باو
نفیل و خطاب پدر تو بهم رسید و چون عبد المطلب باین معنی وقوف یافت صهاک
را بنفیل بخشید بعد از تولد خطاب و خطاب بنده جد منست و زاییده شده از زنا
پس صلح نمود میانه ایشان ابی بکر و دست از هم برداشتند و چون ابا بکر خاطر
از بیعت امیر المومنین علیه السلام و آن چهار نفر جمع نمود عمر بسلمان گفت چون
که صاحب تو و تو بیعت کردید الحال هرچه میخواهی بگو گفت سلمان که گفتم گواهی
میدهم که شنیده ام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که گناه و ذنوب ابا بکر و عمر
و عذاب این دو منزل سقر برابر روز و بال و عقاب جمیع این امتست پس عمر گفت
بگو هرچه میخواهی هرگاه تو و صاحب تو بیعت کردید سلمان گوید گفتم که خوانده ام در
بعضی کتب که خدای تعالی نوشته است اسم و نسب و صفت تو را در یکی از درهای دوزخ
عمر گفت بگو هرچه میخواهی سلمان گوید گفتم در وقتی که سوال کردند از سید کاینات از
تفسیر آیه فَیَوْمَئِذٍ لَا یُعَذِّبُ عَذَابَهُ اَحَدٌ وَلَا یُوثِقُ وَثَاقَهُ اَحَدٌ
آنحضرت فرمود که آنکس عمر است که عذاب هیچکس برابر عذاب او نباشد پس عمر گفت خاموش

که خدای تو

که خدای تعالی خاموش کرده اند آواز ترا پس حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود
که ای سلمان ساکت شو پس خاموش شدم و بخدا قسم که اگر آنحضرت مرا امر بخاموشی
نمیکرد هر آینه خبر میدادم هر چیزی که نازل شده برای او و صاحب او و در بعضی
نسخ بنظر رسید که قتل حضرت امام حسین علیه السلام بحساب اهل فرس در همان روز
بود که باهتمام عمر در سقیفه بنی ساعده عقد بیعت جهت ابابکر گرفتند و ظاهرست
که بعد از وفات حضرت رسول حق بمن له الحق قرار میگرفت اینهمه خون بناحق
ریخته نمیشد و تصدیق این مقال آنکه شخصی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
سؤال نمود از خلافت ابابکر و عمر آنحضرت فرمود که ریخته نشده یکقطرهٔ خون
در زمین از ما و شیعیان ما مگر آنکه وبال آن بگردن ابابکر و عمرست تا روز قیامت
روایتست که یکی از عمر منزل سفر پرسید که بخیلترین مردم که باشد گفت ابابکر
که در روز سقیفه بنی ساعده با من شرط کرد که تو دست دراز کن که با من بیعت کنی
من ابا خواهم نمود و با تو بیعت خواهم کرد و چون من دست پیش آوردم که با ابابکر
بیعت کنم او از سر قول خود گذشته تغافل نمود ناچار من از برای تمشیت این
مهم با او بیعت کردم حکایت طبرسی که از علمای امامیه است در کتاب احتجاج آورده
که هشام بن الحکم که از اکابر راویان امامین همامین امام جعفر صادق و امام موسی کاظم
علیهما السلام است از کوفه ببصره آمد و اعلم اهل بصره عمرو بن عبید بصری بود
و هر جمعه بر فراز منبر میرفت و مسائل حلال و حرام بیان مینمود پس هشام گفت ای
اعلم علمای این زمان من مردی غریبم مرا رخصت هست که چیزی بپرسم گفت بپرس
هشام گفت که تو آیا چشم داری عمرو گفت اگرچه سؤال تو احمقانه است چشم دارم گفت

چه میکنی از آن کفت بآن مشاهده اشخاص و الوان موجودات مینمایم باز کفت آیا بینی داری
و چه میکنی از آن کفت دارم و از آن استشمام رایحها مینمایم باز کفت آیا زبان داری
و چه کار تو می آید کفت زبان دارم و بدان سخن میکویم و نیز از کوش پرسید کفت دارم
و بدان استماع میکنم و بدست میکیرم و بدهن چیزی میخورم و می آشامم و بپا میروم
پس کفت دل داری کفت دارم و امیر همه اعضا و جوارح و حواسهاست و اگر شک و شبهه
حواس را باشد نزد دل میبرد و او راهنمایی میکند و ازاله شک از آنها مینماید
هشام کفت پس دل امیر حواس و جوارح است و راهنمایی ایشان از دست عمرو کفت
آری اینچنین است هشام کفت ای دانای زمان خدای تعالی جوارح شما را بی
امام و امیری نکذاشت و کذاشت اینهمه خلایق را بی امام و امیری تا کافه خلایق
در حیرت و شک و اختلاف بمانند و امام و امیری تعیین ننمود که از مردم شک
و حیرت و اختلاف ایشانرا رفع نماید و ایشان برای خود امام تعیین کنند
هر کدام هر که را خواهند امام دانند و این امریست بغایت عجیب پس عمرو بن
عبید هیچ نکفت و از منبر بزیر آمد و هشام را در بر کرفت و بجای خود برد و ازین مقوله
دیگر سخن ننمود نظم ولای مرتضی دانی کرا نیست ∴ هر آنکس را که مادر پارسا نیست
اگر اصلش درست و پاک باشد ∴ دلش را میل با پاکان چرا نیست ∴ خطای در اندرونی
اثر کرد ∴ صوابست اینکه میکویم خطا نیست ∴ بیا تا از سر انصاف یکره ∴
بکوییم کز ترا میل جفا نیست ∴ سلونی با اقیلونی برابر ∴ همین دارتی از شرم از
خدا نیست طعن نسیم اگرچه بفرموده ابابکر واقع شده اما عمر شریک غالبست و
عثمان نیز درین امر با ایشان موافقست روایت کرده مسلم و بخاری و طبری و واقدی

و ابن عبد ربه و صاحب کتاب اصناف الحامد و عمر بن شبه که همه از اعیان علما و دانشمندان
اهل سنت و جماعت‌اند که چون خلافت ابو بکر در دلها رسوخ یافت عمر بن الخطاب و
خالد بن الولید و سالم مولای ابی حذیفه و مغیره بدر حجره فاطمه علیها السلام
آمدند پس عمر گفت بیا یا ابا الحسن و با ابی بکر بیعت کن امیر المؤمنین علیه السلام گفت
که من مشغولم بمصیبت حضرت رسول و بجمع کردن قرآن عمر گفت یا علی اگر تو بیرون
نمی آیی من داخل سرای میشوم حضرت فاطمه گفت خدای تعالی بر تو حرام گردانیده است
که بی اذن داخل خانه شوی که من بی مقنعه ام تا سه بار آن ملعون گفت که من در سرای
می آیم و همان جواب از حضرت سیدة النساء فاطمه زهرا علیها السلام شنید
پس عمر داخل خانه آن معصومه مظلومه شد با جمعی که با وی بودند و حضرت خیر النساء
فریاد بر آورد و گلیمی که در خانه فرش ساخته بود برگرفت و بر سر انداخت
و آن منافقین گریبان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را گرفتند و آنحضرت را
از خانه بیرون آوردند و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از عقب آنحضرت بیرون
آمد فریاد کنان و اشک ریزان چون ابا بکر حضرت فاطمه را دید گفت باز گردانید علی را
و فاطمه را بخشم نیارید که من از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که هر که فاطمه
بخشم آرد مرا بخشم آورده باشد و هر که مرا بخشم آرد خدای تعالی را بخشم آورده باشد
و بروایتی آنکه در خانه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آن روز سوختند و داخل
شدند و عمر منزل سقر گفت بخدا قسم که خانه بر شما میسوزانم یا بجهت بیعت بر می آیید
و با ابی بکر بیعت میکنید و بهر تقدیر چون داخل خانه شدند دیدند که حضرت فاطمه علیها السلام
در پشت در نشسته است عمر در بر شکم آن معصومه زد که فرزند محسن نام ساقط شد و

اجمعین
و غلام عمر تازیانه بر کتف آن معصومه زد و اثر آن تا مدتی ماند و باقی بی ادبیهای
الرحمه
در آن روز در مطاعن عمر ذکر میشود و در اینجا بهمین قدر اختصار شده و بابا فغانی علیه
فرماید نظم من آن امام نخواهم که آتش افروزد ❊ بر آستانه صدر الکلام کعبه انام ❊
نخواهم
من آن امام نخواهم که بهر باغ فدک ❊ کند زجر و لجن بفرزند مصطفی ابرام ❊ من امام
ع
که بر خلا و ملا ❊ برند تا باید مردمش بلعنت نام ❊ حدیث عایشه بگذار و بیعت اجماع ❊
نتواند
چه اعتبار بقول زن و تعصب عام ❊ میانه حق و باطل چگونه فرق کند ❊ مقلدی که
خوانند
حلال را ز حرام طعن چهارم آنکه آن سرکرده منافقین خود را امیر المؤمنین
الصلوات
با آنکه میدانست که این اسم مخصوص حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه
و
و در بعضی نسخ ذکر شده که چون ابوبکر خلیفه شد خود را خلیفه رسول الله می نامید
خلفای
چون نوبت خلافت بعمر رسید خود را امیر المؤمنین خواند و عثمان نیز تتبع نمود و
المؤمنین
بنی امیه و بنی عباس نیز پیروی ایشان نموده هر یک که بامارت نشستند خود را امیر
آورده که
خواندند و در کتاب ایضاح که از مؤلفات محمد بن جریر رستم طبری امامیست
ق
روزی یحیی یکی از هشام بن الحکم که از اکابر راویان امامین همامین امام جعفر صادق
السلم
و امام موسی کاظم علیهما السلام است پرسید که مشهور است که علی بن ابی طالب علیه
عمر بن الخطاب را امیر المؤمنین میخواند آیا در آن خواندن و نام نهادن صادق بود نه
هشام گفت صادق بود یحیی گفت پس چرا انکار استحقاق امامت عمر میکنید
هشام گفت خدای تعالی نیز از زبان حضرت ابرهیم وصف کرده اصنام را بالهه
صدق
در آنجا که میفرماید فراغ الی الهتهم و حال آنکه فی الحقیقه آلهه نیستند و در
السلام
کلام حق تعالی شکی نیست پس برین قیاس میتواند بود که علی ابن ابی طالب علیه

وصف عمر را

وصف عمر را با امیر المؤمنین کرده باشد و فی الحقیقه چنین نباشد و نیز میتوانند بود که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام اجرای آن وصف بر ایشان و بحسب اصل وضع لغوی کرده باشد
یعنی امر کننده بر مؤمنان و هر چند امیر فاسق باشد چون امر او بر مؤمنان جاری شود
او را امر کننده بر مؤمنان میتوان گفت و بیان آنکه این اسم مخصوص حضرت علی بن ابی
طالب علیه السلام است و بر دیگران این اسم جایز نیست در کتاب فتوحات القدس
مذکور است که روزی سید کاینات خطاب بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام نموده
فرمود یا علی تو امیر اهل آسمانی و امیر اهل زمینی و امیر کسانی که بگذشتند و امیر آنانی
که باقی اند تا روز قیامت و در کتاب توحید از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که
در شب معراج حضرت باری تعالی عز اسمه بمن خطاب فرمود که علی بن ابی طالب امیر المؤمنین
را از من سلام برسان پس نام نبردم باین نام هیچکس را قبل از او نام برده نشود
باین نام هیچکس بعد از او و در کتاب فردوس الاخبار از حذیفه یمانی نقل شده و جمهور
اهل سنت از رسول خدا نقل نموده اند که اگر میدانستند مردمان که چه وقت خدای
تعالی جل جلاله علی را امیر المؤمنین نام کرده و بآن نام او را خوانده منکر فضل او نمیشدند
و او را وقتی امیر المؤمنین خواندند و حال آنکه هنوز آدم در میان روح و جسد بود یعنی
هنوز روح داخل جسد او نشده بود و در وقتی که حضرت عزت تعالی شانه خطاب
بذریات آدم علیه السلام کرد و گفت که آیا نیستم من پروردگار شما گفتند بلی تو پروردگار
مایی پس خطاب عزت بایشان رسید که من پروردگار شمایم و محمد نبی شماست
و علی امیر شماست و در کتاب فتوحات القدس آمده که مردی بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام
آمد و گفت یا ابو الحسن ترا امیر المؤمنین میگویند پس که ترا امیر کرد بر مؤمنان آنحضرت فرمودند

که خدای عز و جل مرا امیر ایشان ساخته پس آمد بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم گفت
یا رسول الله آیا راست میگوید علی که خدای تعالی او را امیر خلقان خود ساخته پس سید کاینات
در غضب شد و گفت خدای تعالی او را امیر مومنان و ولی خود ساخته در بالای عرش و ملایکه را
بر آن گواه کرد و گفت علی خلیفه خدا و حجت او ست و پیشوای مسلمانانست طاعت او طاعت خداست
و معصیت او معصیت خدا و منکر امامت او منکر نبوت منست و هر که او را شناخت مرا شناخت
و هر که فضل او را ندانست فضل مرا ندانست و جنگ با او جنگ با منست و هر که او را ناسزا گفت
بتحقیق که ناسزا گفت مرا او از منست و خلق شده از طینت و سرشت من و شوهر دختر منست
و پدر دو فرزند من حسن و حسین است و من و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه امام از فرزندان
حسین حجتهای خدائیم بر خلقان او دشمنان ما دشمنان خدا اند و دوستان ما
دوستان خدا اند و در کشف الغمه آورده که روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت
یا ابا الحسن با آفتاب سخن گو که با تو تکلم نماید حضرت امیر المومنین علیه السلام خورشید را
مخاطب ساخته گفت السَّلامُ عَلَیکَ اَیُّهَا العَبدُ المُطیعُ اللهِ پس آفتاب
جواب داد که السَّلامُ عَلَیکَ یا اَمیرَ المُؤمِنینَ وَ اِمامَ المُتَّقینَ
وَ قائِدَ الغُرِّ المُحَجَّلینَ یا عَلی اَنتَ وَ شیعَتُکَ فِی الجَنَّةِ و در کتاب
ملتقطات از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که نوشته شده است
بخط روشن و جلی در دور عرش و کرسی لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ
عَلِیٌّ اَمیرُ المُؤمِنینَ و خوارزمی که یکی از علمای اهل سنت در یکی از کتابهای
خود ذکر کرده که در روز غدیر خم که حضرت سید المرسلین حضرت امیر المومنین را
بامر و فرمان رب العالمین خلیفه و جانشین خود کرده اند در آن روز فرموده که ای

سلمان

مسلمین بپرهیزید از خدای تعالی و بیعت کنید بعلی که او امیر مومنانست و کسی که اول بار
باین اسم مولای مومنان سلام کرد و بیعت نمود عمر بود که گفت بخ بخ لک
یا علی صرت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة یعنی خوشا
حال تو یا علی گردیدی پیشوای من و پیشوای هر مومن و مومنه و تا اینجا کلام
خوارزمی است و در کتاب بحر المناقب روایتست از سالم مولای علی که گفت روزی
بودم با حضرت امیر المومنین علیه السلام در حیات حضرت رسول که آمدند ابابکر و عمر و هردو
گفتند السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته
پس جمعی از منافقان گفتند بایشان که علی امیر مومنانست در حیات حضرت رسول
پس عمر گفت بفرموده خدای تعالی و بامر حضرت رسول علی امیر مومنانست **حکایت** در
کتاب احسن الکبار و در کتاب لوامع الانوار و در کتاب حدیقة الشیعه مولانا احمد اردبیلی
آمده که در وقتی که عمر بشام رفته بود عباس همراه بود اهل شام عمر را امیر المومنین
میخواندند عباس گفت او امیر المومنین نیست برا و باین نام سلام مکنید که من سزاوار ترم
از او باین نام عمر از گفته عباس برنجید و گفت اگر خواهی تو را خبر دهم بکسی که
سزاوار این نام و این کار است کیست عباس گفت بلی عمر گفت مردیست که او را در مدینه
گذاشتیم و او علی بن ابی طالبست پس عباس گفت که هرگاه او را حق از خود میدانستید
تو و ابابکر چرا غصب حق او میکردید عمر گفت ما فضل او می شناسیم و بدان اقرار
داریم و لیکن وی را مقدم نداشتیم از آنکه قریش کینه او در دل داشتند ترسیدیم که
عرب بر او جمع نیایند و این کار از دست ما برود و تقدیم ما و تاخیر او سبب این
بود و خلافت ابوبکر کار ناگهانی بود خدا از شر او نگاه داشت **عباس گفت**

ای سگ حرامزاده این چه عذرهای ناموجهست این قدر کینه که از علی در دل قریش بود
صد برابر آن از رسول الله در دل ایشان بود پس بایستی که از اینقرار حضرت رسول را
نیز برسالت مردمان تمکین نمیکردند و ابوجهل و ابوسفیان را مقدم میداشتند و چون
خدا و رسول علی را امر بقتال کفار نموده‌اند پس اولی و انسب آنست که مردم از خدا و رسول
برنجند وای مرتد نمیدانی که عداوت با او عداوت با خدا و رسولست و گفتی که شنیدیم
که عرب با او جمع نیایند اطاعت عرب شرط امامت نبود پس از اینقرار تو و ابابکر و خلفای
بنی امیه و بنی عباس همه امام نباشید چرا که عرب اطاعت شما و بیعت ابابکر ناگهانی
نبود بلکه تو او را مقدم داشتی تا او هم ترا مقدم دارد و حکومت از دست نرود
و چون خلافت ابابکر ناگهانی باشد که در روز اول زیاده بر چهار کس که یکی
تو بودی کسی دیگر بر او بیعت نکرد و تو بزجر و تهدید و وعد و وعید مردم را ببیعت
آن ملعون پلید در آوردی و بخلافت ناقص دو روزه خود در او جمع کثیر از امت
را حطب جهنم ساختی و الحال برکردار خود واقفی اما پشیمانی سودی ندارد و در
ذخیرة القیمة فی ترجمة منهاج الکرامه آمده که در روز اول خلافت ابابکر بعد از بیعت
عمر بن خطاب چهار کس بیعت با بی بکر نمودند ابو عبیده جراح و سالم مولای ابی حذیفه
و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد و بغیر ازین چهار کس در آن روز دیگر کسی با آن ملعون
بیعت ننمود و در کتب فریقین از ابن عباس روایتست که بحضرت رسول صلی الله علیه و آله
رسانیدند که جمعی از قریش انکار مینمایند که علی بن ابی طالب را بامیری مومنان نام برند
و آنحضرت را لایق و شایسته این امر نمیدانند حضرت خاتم النبیین بر منبر رفته
فرمودند ای گروه مردمان بدرستی که خدای تعالی برانگیخت مرا بسوی شما به پیغمبری و امر کرد

مرا که بنده ام

مرا که بگردانم علی را امیر شما و هر که من نبی اویم علی امیر اوست امیر ساخت خدای تعالی
علی را بر شما و امر کرد مرا که بگویم بشما امیری او را تا بشنوید از من و اطاعت او کنید
و بهرچه علی امر نماید آن را بکنید و از هرچه نهی فرماید مرتکب او نشوید و علی امیر شماست
در حیات من و بعد از وفات من بدرستی که خدای تعالی امیر ساخت علی را بر شما
و نام برد او را امیر المؤمنین و نام نبرده هیچکس را پیش از او باین اسم و رسانیدم بشما
آنچه مأمور بودم از پروردگار شما هر که اطاعت قول من کند بتحقیق که اطاعت خدا
کرده است و هر که گفته مرا قبول ندارد بتحقیق که فرمان خدا را قبول نکرده است
و او را نزد خدای تعالی حجت نخواهد بود و او را بازگشت باتش دوزخ خواهد بود.
کما قال الله عز و جل وَمَنْ يُعْطِی اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ
يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا و در کتاب کشف الغمه از انس بن مالک مرویست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که ای انس اکنون که امروز اول بار از این
در درآید او امیر المؤمنین و سید المسلمین و خاتم الوصیین و قاید الغر المحجلین است
پس در ساعت حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام بخدمت حضرت رسول آمد و در
کتب مخالفین ابن مردویه روایت میکند از بریده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله
ما را امر فرمود که سلام کنیم بعلی ابن ابی طالب بعبارت یا امیر المؤمنین و در کتاب
کشف الغمه از ابن عباس روایتست که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بمنزل
حضرت رسول رب العالمین در آمد دید که سر آنسرور در کنار دحیه الکلبی است مولای
مؤمنان سلام کرد دحیه بعد از جواب سلام گفت یا علی من ترا دوست میدارم و ترا
نزد من ثنایی و مدحی هست که ترا از آن خبر دهم تو امیر مؤمنانی و قاید و پیشرو سفیدرویانی

بجنات نعیم یا علی تو بهترین اولاد آدمی بغیر از پیغمبران لوای حمد در روز قیامت بدست تو
خواهد بود و تو را و شیعهٔ تو را با آرایش تمام ببهشت عنبرسرشت زرّینه خشت درآرند یا علی
فیروزی یافت آنکس که او تولّا بتو کرد و زیان زده شد آنکه او از تو اعراض نمود محبان محمد
دوستان تو اند و دشمنان محمد دشمنان تو از شفاعت محمد بی بهره و بی نصیب خواهند
بود یا علی نزدیک من آی و سر پسر عمّ خود را در کنار گیر پس دحیه سر آنسرور را در کنار حضرت
امیرالمومنین نهاد و بیرون رفت و چون حضرت رسول از خواب درآمد فرمود که این چه همهمه و
گفتگو بود حضرت شاه ولایت پناه آن قصّه را بعرض حضرت رسالت پناه رسانید حضرت
رسول فرمود که یا علی او دحیه نبود بلکه جبرئیل امین بود که ترا بنامی خواند که خدای تعالی
محبّت تو را در دلهای مومنان نهاده و هیبت تو را در قلوب کافران انداخته و در
کتاب ارشاد شیخ مفید از ابن عباس مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
بام سلمه گفت بشنو و گواه باش که چون علی بن ابی طالب امیرالمومنین و سیّد الوصیین است
و هم در آن کتاب از ابن عباس مرویست که امر کرد ما را رسول خدا که سلام کنیم بعلی بن
ابی طالب بامیری مومنان و ما هفت کس بودیم از آنجمله ابابکر و عمر و طلحه و زبیر بودند و ما
همه با آنحضرت سلام کردیم باین نوع که السَّلامُ عَلَیْكَ یا أمیرَ المُؤمِنین
و حضرت رسول در پیش ما ایستاده بود و در کتاب ملتقطات از جابر بن عبدالله
الانصاری مرویست که حضرت رسول فرمودند که چه افتاده است مرا با گروهی که ملامت میکنند
مرا در دوستی برادرم علی بن ابی طالب پس قسم بآنکس که مرا بپیغمبری بحق و راستی برگزیده که
علی را دوست نداشتم تا آنکه امر کرد خدای تعالی مرا بدوستی او و چه افتاده است مرا با قومی
که ملامت میکنند مرا در تقدیم علی ابن ابی طالب بر دیگران پس بعزت و بزرگی خدا قسم که من او را

مقدم

مقدم نداشتم با آنکه مرا امر کرد خدای تعالی که او را مقدم و پیشوای خلایق کردانم و کردانید

خدای تعالی او را امیر المومنین امیر امت من و امام و پیشوای ایشان ای کروه مردمان

بدرستی که چون در شب معراج تا باسمان هفتم بهر آسمانی که رسیدم دیدم در در آن

نوشته لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب امیر المومنین

علیه السلام و چون رسیدم بحجابهای نور دیدم در هر حجابی نوشته لا اله

الا الله محمد رسول الله علی ابن ابی طالب امیر المومنین و چون

رسیدم بعرش یافتم در هر رکنی از ارکان آن نوشته لا اله الا الله محمد

رسول الله علی ابن ابی طالب امیر المومنین علیه السلام **حکایت**

ابن فهد که از مجتهدین شیعه است در یکی از مولفات خود نقل کرده و ابن طاوس رحمه الله

علیه در یکی از مصنفات خود آورده و مولانا احمد اردبیلی در کتاب حدیقة الشیعه ذکر

کرده که در کتاب اعلام کتابیست از تصانیف مامون خلیفه عباسی و تاریخ کتابت دویست

و پنجاه و یک بوده از هجرت در آنجا از حکم بن مروان از حبیب بن صلت مرویست که

در ایام خلافت عمر بن خطاب علیه اللعنة و العذاب روزی عمر را مسئله مشکل شده بود بر منبر خواست

و می نشست و هیچ چه حل آن نمیتوانست نمود پس رو بمهاجر و انصار کرده گفت

شما را درین باب چه بخاطر میرسد ایشان در جواب گفتند تو امیر المومنینی و مشکلهای

همه در پیش تو حل میشود پس غضبناک شده گفت ای جمع از خدا بترسید و ازد بپرهیزید

و آنچه راستست بگویید بخدا قسم که من شما میدانیم که حل و کشاد این مشکل از که

میشود دانا باین نحو مسایل کیست یاران گفتند کویا غرض تو علی بن ابی طالب است

عمر گفت مگر بغیر از او دیگری هست و گمان دارید مثل او یی پس گفتند او را طلب کن

گفت او نفس پیغمبرست و بهترین آل هاشم و معدن علم او بجای می‌رود بلکه مردمان
بخدمت او میروند اگر کاری میکنید مرا بخدمت او برید که او دانا بعلوم اولین و آخرین است
پس با حضار مجلس بخدمت آنحضرت رفتند دیدند که بیلی در دست دارد و ازار کوتاه
پوشیده بتعمیر دیوار خانه مشغولست و این آیه میخواند أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ
أَنْ يُتْرَكَ سُدًى أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى یعنی آیا می پندارد آدمی
آنکه فرو گذاشته شود مهمل و معطل که بدنیی مکلف و بعقبی مبعوث نگردد آیا نبوده است
آدمی قطره آبی ریخته شده در رحم و آنحضرت و مردمان بگریه درآمدند و بعد از لحظه
آنحضرت و مردمان ساکن شدند عمر آن مسئله را سؤال نمود و از آنحضرت جواب شنیدند
و چون خاطرش جمع شد گفت یا علی حق تعالی ترا برگزیده بود و بجهت هدایت و رهنمائی
خلق تعیین کرده ولیکن قوم تو از آن سر باز زدند و نگذاشتند که حق بمرکز خود قرار
گیرد پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گفت ای عمر روز قیامت روزیست که
هر چیزی مشخص میشود و هر کس کشته خود را میدرود و وعده گاه همه است و هر کس
بجزای خود میرسد عمر از خدمت آنحضرت بیرون آمد و رنگ روئیش سیاه و تیره شده بود
و ابن طاوس بعد از نقل این حکایت گفته که از اینجا ظاهر میشود که عمر و اصحاب آن
منزل سفر همه مردم میدانستند که سزاوار امامت و پیشوائی آنحضرتست و او مظلوم است
و دیگران ظالم و تهدید آنحضرت عمر را بقیامت نیز اشاره باین معنی بود و عمر هم
دانست و فهمید ولیکن از سر حکومت گذشتن و حق را بصاحب او تسلیم کردن
امری عظیم و کاری مشکلست و عارف نیشابوری شیخ فرید عطار علیه الرحمة
گفته نظم امیر المؤمنین آن شاه سرمد ** وصی و بن عم داماد احمد ** ز بعد احمد

او باشد

او باشد امام حم ؛ دعا و ذکر او کوید زبانم ؛ محمد را وصی او شد بتحقیق
خدا او را دوست و اورا علم تحقیق ؛ بغیر از او اگر دانی امامی ؛ زنا درخوند بزادی
و در حرامی ؛ بحبّ او توانی رفت بیرون ؛ ازین گرداب سرگردان پرخون
طعن پنجم از مطاعن خلفای ثلثه آنکه نکث و نقض عهد و پیمان روز غدیر خم
نموده بیعت آنروز را نسیاً منسیاً انگاشتند صاحب معجم البلدان گفت
که خم نام موضع غدیرست و آن کودی بود که آب باران آنجا جمع شدی و از
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که روز غدیر عید بزرگست نزد
خدای تعالی و حق سبحانه و تعالی هیچ پیغمبری نفرستاد الا آنکه او را معلوم کرد
حرمت این روز و نیز از آنحضرت روایتست که گفت پیغمبران مقدم و صیای
خود را در مثل این روز نصب کردند و درین روز حضرت رسول صلی الله علیه وآله
حضرت امیر المومنین علیه السلام را نصب کرد و برجای خود بداشت روایتست که
ثواب روزه این روز برابر ثواب روزه عمر دنیاست و امام محمد غزالی که از علمای
اهل سنت و جماعتست دعوای اجماع بر صحت حکایت روز غدیر نموده و بعد از
حکایت روز غدیر و عبارت عمر که مشتملست بر کلمه بخ بخ گفته که روز اول
بقبول حکم الهی نمودند و رضا دادند و تسلیم کردند و بعد از آن هوای نفس و محبت
جاه و ریاست که ایشانرا الخلافت نام برند و محبت آنکه علمها و نشانهای خلافت
در پس و پیش میرفته باشد و اسپان و استران سواری دست و پای از هم گذرانیده
بصورت نشانه بنظر شان آید و مردم بر در خانه ایشان جمع شوند چنانچه روش
حکام دنیاست عهد و میثاق روز غدیر را فراموش کرده در پس پشت انداختند

و آخرت را بدنیا ببهای سهل فروختند و بد خرید و فروختی بود تا اینجا ترجمه عبارت
غزالیست و حکایت میر مخدوم شریفی شیرازی علیه ما علیه نزدیک بکلام غزالیست که
چون بمکه مشرفه رفت اظهار تسنن نمود و منصب نقابت و خطابت مکه معظمه را باو دادند
و تا بجدی در رواج مذهب تسنن مبالغه مینمود که کتاب نواقص الروافض نوشت و در آنجا
چیزی چند نسبت باهل بیت طهارت و عصمت ذکر کرد و افترا نمود که هیچ ناصبی نکند
و نگوید و روز آخر در حال مردن بمجرمی وصیت کرد و التماس نمود که مرا غسل و کفن و
دفن بروش امامیه خواهی کرد آن مرد گفت تو هر گاه باین عقیده بودی آنها را چرا گفتی و نوشتی
آهی کشید و اشکی بچشم آورد و گفت حب جاه حب جاه حب جاه و جان تسلیم نمود و
مجملی از حکایت روز غدیر که در کتب معتبره مخالفین ذکر شده مثل صحیح مسلم و بخاری
و ترمذی و نسایی و ابن ماجه و ابن کوا که این شش صحاح را صحاح سته خوانند و دیگر
در کتب ایشان چنین مرقوم گشته که چون حضرت سید المرسلین از مراسم وظایف حجة الوداع
فارغ شد در روز پنجشنبه هجدهم شهر ذی الحجة الحرام سنه عشره من الهجره بغدیر خم رسید
و با وجود آنکه آن مکان منزل نبود و آب و علف بهم نمیرسید فرود آمده در آنجا نزول اقرب نمود
که قبل از تفرق اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام را بخلافت و جانشینی خود نصب نماید و چون
اراده ازلی مقتضی آن بود که تمامی آن مردم از ولایت شاه ولایت پناه وقوف
یابند و مطلع شوند این آیه کریمه قبل از نزول بآن مکان نازل شد که یا ایها الرسول
بلغ ما انزل الیک من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته
والله یعصمک من الناس یعنی ای رسول برسان خبری که نازل شد بسوی تو
از پروردگار تو و اگر چنین نکنی پس نرسانیده باشی رسالت او را و حال آنکه خدای تعالی

نگاه میدارد ترا از شر مردمان و این نهایت مبالغه و تاکید است که درین باب وارد شده و در
کتاب فتوحات القدس ذکر شده که ابن مردویه که از علمای اهل سنت است در کتاب مناقب از عبد الله
بن مسعود روایت نموده که ما میخواندیم این آیه را در عهد حضرت رسول صلی الله علیه و آله
بدین طور یَا اَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا اُنْزِلَ اِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ اِنَّ عَلِیًّا مَوْلَی
الْمُؤْمِنِیْنَ وَاِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّٰهُ یَعْصِمُکَ
مِنَ النَّاسِ و چون بنا بر مدلول آیه کریمه وجوب نصب امیر المؤمنین علیه السلام بخلافت
و وصایت بتحقیق انجامید حضرت خاتم النبیین در موضع غدیر خم منزل گزیده فرمود که
در سایه بعضی از درختان خار مغیلان در آن بیابان پالان شتران جمع کرده بر سر
یکدیگر نهادند و بلال حسب الفرموده حضرت رسول مردمان را ندا کرد و چون خلایق مجتمع
گشتند سید کاینات بر بالای پالانها برآمد و علی مرتضی نیز حسب الامر آنسرور بالا رفته
بجانب راست آنحضرت قرار گرفت و حضرت خیر المرسلین بعد از حمد و ثنای رب العالمین
و پند و نصیحت مسلمین و آگاه گردانیدن مردم را از انتقال خود بعالم بقا گفت اَیُّهَا
النَّاسُ اَلَسْتُ اَوْلَی بِالْمُؤْمِنِیْنَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ یعنی ای مردمان آیا نیستم من
بهتر و اولی بمؤمنان از نفسهای ایشان از اطراف و جوانب آواز برآمد که بلی یا رسول
الله تو از ما بجمیع وجوه اولایی آنگاه دست امیر المؤمنین علیه السلام گرفته فرمود
که مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَهٰذَا عَلِیٌّ مَوْلَاهُ اَللّٰهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ
وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ وَانْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَاخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ یعنی هر که
من مولا و بهتر هستم او و اولی بتصرف بودم در دین و دنیای او بعد از من علی مولی او و بهتر
و اولی بتصرف است در امور او خدایا دوستی کن با آنکه با علی دوستی کند و دشمنی کن

با آنکه با علی دشمنی کند و یار باش و یاری کن بهر که با علی یاری کند و خوار و زبون دار آن
کسی را که علی را خوار و زبون دارد و بعد از اتمام وصیت فرمودند که سَلِّمُوا
عَلَى عَلِيٍّ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ یعنی سلام کنید بر علی بامیری مؤمنان و در آنروز بملازمت
بموجب فرموده سید المرسلین امیر المؤمنین در خیمه نشست تا طوایف خلایق
شتافته بامارت بر او سلام کنند و صد و بیست هزار کس در آنروز بآنحضرت سلام
کردند اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ و اول و ثانی و ثالث مقدم بر
همه کس بر آنحضرت سلام کردند و عمر او افزوده گفت بَخٍ بَخٍ يَا عَلِيُّ أَصْبَحْتَ
مَوْلَايَ وَمَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ و کلمهٔ بخ را عرب در حال رضا و در
حال وقت تعجب استعمال میکنند و بخ بمعنی به یعنی به به و خوشا حال تو ای علی که
بامداد کردی در وقتی که مولای من و مولای هر مؤمن و مؤمنه شدی و بعد از آنکه مردان
از سلام فارغ شدند زنانی که در آن سفر همراه بودند ایشان نیز آمده بآنحضرت تهنیت
گفته سلام کردند **و بروایتی** آنکه در آنروز نزدیک آمده دست بر دست آنحضرت گذاشته
بخلافت و جانشینی رسول خدا بیعت کردند و اول کسی که دست بر دست آنحضرت نهاده
بیعت کرد عمر بود و در کتاب کامل بهائی مذکور است که بیعت زنان با مولای چنان بود که امیر المؤمنین
علیه السلام امر فرمود تا طشتی پر آب کردند و دست مبارک در آن طشت نهاد و امر فرمود
که آن طشت را بر در خیمهٔ آنحضرت گذاشتند و زنان می آمدند و سلام میکردند با بیعت
و امیری مؤمنان دست در آن طشت مینهادند و باز میگردیدند و آن بیعت ایشان بود
و در بعضی روایات واقع شده که حاضران در آنروز هفتاد هزار بودند بعدد قوم موسی
علی نبینا و علیه السلام در آنوقت که حضرت موسی با برادر خود هارون بیعت میستاندند

هفتاد هزار

هفتاد هزار بودند و آخر ایشان آن بیعت را شکستند و حدیث مَن کُنتُ مولاه
فعلیٌّ مولاه نزد جمهور بصحت پیوسته و این حدیث بتواتر بایشان رسیده و هیچیک
را خلافی و نزاعی نیست چنانکه شیخ مفسر محدث عماد الدین بن کثیر شافعی در تاریخ کبیر
آورده که ابو جعفر محمد بن جریر شافعی کتابیست مشتمل بر دو جلد که احادیث غدیر خم
در آن جمعست و ابو المعالی جوینی که مشهور و معروفست بامام الحرمین تعجب میکرده و میکفته
که در بغداد مجلدی در دست صحافی دیدم در پشت آن نوشته بود که جلد بیست و هشتم
از طرق مَن کُنتُ مولاه فعلیٌّ مولاه و از ابو علی عطائی همدانی منقولست
که میکفته من این حدیث را از دویست و پنجاه طریق روایت دارم و شیخ محمد جزری
شافعی که از اکابر ائمه حدیث اهل سنت رساله مشهوره در تواتر حدیث غدیر دارد
و بالجمله این حدیث در شیوع و ظهور در مرتبه ایست که کسی منکر آن نتواند بود

حکایة

روزی قاضی عبد الجبار معتزلی در بغداد در مجلس درس نشسته بود و علمای فریقین
آنجا حاضر بودند و شیخ مفید نور الله مرقده که در آن عصر مجتهد شیعه بود و قاضی عبد
الجبار نام او شنیده بود اما هرگز او را ندیده بود در آن مجلس حاضر شد و در صف
نعال بنشست و بعد از لحظه خطاب بقاضی کرده کفت اگر اجازت باشد سؤالی دارم
قاضی کفت بپرس کفت این خبر که طایفه شیعه روایت میکنند که مَن کُنتُ مولاه
فعلیٌّ مولاه مسلمست که پیغمبر در روز غدیر کفته یا شیعه فراهم بافته اند کفت لابد
خبر صحیحست کفت چون خبر صحیحست بلفظ مولا چه میخواهد کفت اولی بتصرف و رهنما
شیخ مفید کفت پس این خلاف و خصومتها چیست قاضی کفت این خبر روایتست و
خلافت ابو بکر درایت مردم عاقل از بهر روایت ترک درایت نکنند شیخ مفید این

مسئله را فرو گذاشت و گفت چه میگویید درین خبر که پیغمبر علی را گفت یا علی حربک
حربی سلمک سلمی قاضی گفت صحیحست شیخ مفید گفت پس در حق اصحاب جمل چه
میفرمایی همانا بقول تو کافر باشند قاضی گفت ای برادر ایشان توبه کردند شیخ گفت
ایها القاضی حرب درایت و توبه روایت پیغمبر خود در حدیث غدیر فرموده اید که مردم
عاقل درایت را بروایت از دست ندهند قاضی متحیر فرو ماند و ساعتی سر در پیش
افگند و بعد از آن سر برآورد و گفت تو چه کسی گفت من محمد بن محمد النعمان الحارثی
قاضی برخواست و شیخ مفید را دست بگرفت و برجای خود نشاند و او را گفت انت المفید
حقا بحقیقت توئی مفید علمای مجلس را آن سخن خوش نیامد و سخت برنجیدند و همه در
ایشان افتاد قاضی ایشانرا گفت ای دانشمندان این مرا الزام داد و من جواب او را
ندارم اگر شما جوابی دارید بفرمایید تا برخیزد و بجای خود رود و بعد از آن اینخبر بسلطان
عضد الدوله رسید او شیخ مفید را طلب نمود و آن ماجرا از او بشنید مرکوبی خاص
با قلاده زرین و سرافسار زرین و جبه و دستار رنگین نیکو و صد دینار زر خلیفتی
و بنده بدو داد و هر روزه ده من نان و پنج من گوشت از برای او مقرر فرمود
و عارف نیشابوری شیخ فرید عطار علیه الرحمه مجملی از حکایت روز غدیر را بنظم
آورده **نظم** تو چه دانی سر آن سلطان دین ⁂ او یدالله است در عین الیقین
نه خدا گفتست در خم غدیر ⁂ یا رسول الله ز آیات منیر ⁂ ایها الناس این بود الهام او
ندا کز حق آمده پیغام او ⁂ گفت احمد با خلایق این ندا ⁂ هستم این دم خود رسولی بر شما
هرچه حق گفتست خود من آن کنم ⁂ بر تو اسرار خدا آسان کنم ⁂ چونکه جبریل آمد و با من بگفت
با شما راز نهفت ⁂ اینچنین گفتست قهار جهان ⁂ حی و قیوم آن خدای غیب دان

مرتضی والی درین ملک ولایت ❀ هرکه اینمعنی نداند آن سگست ❀ بلکه کمتر از سگان دون بود
همچو آن شمر لعین ملعون بود ❀ اما بروش و طریق شیعه اثنی عشریه و مذهب حق ناجیه
امامیه آنکه چون حضرت رسول در غدیر خم زوج بتول را بنحوی که مجملی از آن ذکر شد
خلیفه و جانشین ساخت در آنروز قبل از آنکه آن جماعت متفرق شدند جبرئیل امین
حضرت سید المرسلین را خوشحال ساخته بآیه مبارکه اَلْیَوْمَ اَکْمَلْتُ لَکُمْ
دِینَکُمْ وَاَتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَرَضِیتُ لَکُمُ الْاِسْلَامَ دِینًا
بشارت داد حاضران روز غدیر را بآنکه اسلام در آن کامل شده و اتمام نعمت
الهی رسید کمال رضا و خشنودی خالق ارض و سما از مسلمانان در آنروز بحصول
پیوسته و بعد از نزول این آیه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود اللّٰه
اَکْبَرُ عَلَی اِکْمَالِ الدِّیْنِ وَاِتْمَامِ النِّعْمَةِ وَرِضَا الرَّبِّ بِرِسَالَتِی
وَوِلَایَةِ عَلِیٍّ بَعْدِی یعنی بزرگ خدای که منت نهاد بر من بکامل شدن
دین و اتمام شدن نعمت و راضی بودن حق تعالی از پیغمبری من و ولایت و امامت
از برای علی بن ابی طالب بعد از من و در کتاب ملتقطات آمده که در روز غدیر
بعد از بیعت نمودن آن سه منافق اول ایشان بخدمت سید ابرار آمده گفت
یا رسول الله هیچ چیز را از عمر خود نشمرده ام مگر این بیعتی که با امیر المؤمنین علی
علیه السلام نمودم و بتحقیق که گمان دارم که خدای تعالی ببرکت این بیعت مرا قصرهای
فراخ در بهشت کرامت کند و بهترین آن جماعتی باشم که در بهشت ساکنند و منزل دارند
بعد از آن عمر گفت فدای تو کردم یا رسول [illegible] چیز اعتماد ندارم که بسبب آن
داخل بهشت شوم و از دوزخ نجات یابم مگر این بیعتی که با علی علیه السلام

که من در خاطر ندارم که نقض عهد و پیمان کنم و اگر از تحت الثری تا عرش همه جواهر فاخره
باشد و آنرا بمن دهند هرآینه بیعتی که با امیرالمؤمنین علیه السلام نموده ام از آن بهتر
دانم و بعد از آن عثمان برخواست و گفت یا رسول الله ایمقدار خوشحال و شادمانم
باین بیعتی که کرده ام که یقین میدانم که اگر بوده باشد مرا گناه تمام اهل زمین هرآینه
محو میشود بسبب این بیعتی که با مولای مؤمنان نموده ام و در کتاب جامع الاخبار ابن
طاوس از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که مراد از طایفه که مدلول
آیه شریفه يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا جماعتی باشند که در روز
غدیر اقرار و اعتراف نمودند بولایت و امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و انکار
آن نمودند در روز سقیفه بنی ساعده و در کتاب احتجاج شیخ طبرسی و در لوامع
الانوار و در احسن الکبار و در کتاب مناقب مذکور است که در روز غدیر خم حضرت جبرئیل
علیه السلام بصورت شخصی خوش هیأت نیکو لباس معطر ببوهای خوش در آن مجلس حاضر
شده بود و بعد از اتمام امر وصایت و خلافت شاه ولایت گفت بخدا قسم که ندیدم
همچو امروز روزی و نشنیدم هرگز که بچه شدت و بچه تاکیدی از برای پسر عم خود عقد
ولایت و خلافت نمود بدرستی که حل این عقد نخواهد کرد و این گره را نخواهد گشود
مگر کسی که کافر شده از خدا و رسول برگشته باشد و عقاب عظیم و عذاب الیم خواهد بود مر کسی
را که حل این عقده کند و عمر بن الخطاب علیه اللعنة و العذاب از جمله آن جماعتی بود که این کلام را
از آن جوان خوش صورت نیکو لباس شنیده چون اخگر نیم سوخته بخدمت رسول الله و آله
آمده آنچه شنیده بود بیان نمود پس آنحضرت فرمود که آن جوان را شناختی عمر گفت که نه
او را هرگز ندیده و نمی‌شناسم حضرت رسول فرمود که آن جوان جبرئیل امین بود پیک حضرت

رب العالمین

رب العالمین بود بپرهیز ای عمر از آنکه تو گشاینده آن گره باشی بدرستی که اگر تو حل

آن عقده نمایی از زمرهٔ کفار روا انجا عتی خواهی بود که خدا و رسول و مؤمنان از انبیا ن

بیزار خواهند بود و مع هذا که این کلام را از جبرئیل امین شنیده و از سید المرسلین

استماع کرده حل آن عقد نمود و عهد و پیمان را شکسته خود را مستوجب عذاب و عقاب

ابدی ساخت و مولوی معنوی در مثنوی اشاره بدین نموده **نظم** نقض میثاق و عهود از احمقیست

حفظ ایمان و وفا کار تقیست ؛ چون در خست آدمی و بیخ عهد ؛ بیخ را تیمار میباید بجهد

عهد فاسد بیخ پوسیده بود ؛ وز ثمار لطف ببریده بود ؛ شاخ و برگ عهد اگرچه سبز بود

با فساد بیخ سبزی نیست سود **و در** اکثر تفاسیر و کتب شیعه مسطور است که چون خبر وصایت

و خلافت حضرت شاه ولایت باطراف و جوانب رفت حارث بن نعمان فهری که

سردار و بزرگ آن قوم بود بمجلس حضرت رسول در آمده گفت ما را بوحدانیت خدا

و برسالت خود و نماز و روزه و زکوة تکلیف کردی قبول کردیم باز با اینها راضی

نشده خلافت را بپسر عم خود حواله نمودی این از فرموده تو است یا از جانب خدا

حضرت پیغمبر قسم یاد نمود که این بفرمودهٔ الهی واقع شده پس از مجلس روگردان شده گفت

الهی اگر آنچه محمد میگوید حق و راست است بفرما که از آسمان سنگی بر سر من فرود

آید که مرا تاب شنیدن این حکایت نیست هنوز سخن او تمام نا شده سنگی از

آسمان بر سر او آمده از ان طرفش بیرون رفت و آن ملعون بجهنم واصل شد

و مقارن آن حال این سوره نازل شد سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ یعنی

سؤال کرد سایل عذابی را که هیچ غیر دفع آن نکند و آن واقع شد

حکایت در روز غدیر خم بعد از آنکه آن دو سرکرده منافقین ابابکر و عمر لعین

با حضرت امیرالمومنین علیه السلام بیعت کرده از مجلس بیرون رفتند سوسماری
راه بایشان برخورد یکی از ایشان بدیگری گفت وَاللهِ وِلایَةُ هٰذا
الضَّبِّ اَحَبُّ اِلَیْنا مِنْ وِلایَتِ عَلِیِّ بْنِ اَبی طالِبٍ عَلَیْهِ السَّلٰم
یعنی قسم بخدا که ولایت این سوسمار دوست تر است از ولایت علی ابن طالب
علیه السلام سوسمار بمجلس حضرت نبوی آمده آنچه از ایشان شنیده بود عرض
نمود آنسرور آن سوسمار را در گوشه جا داده تا ابابکر و عمر هر دو حاضر شدند
بایشان گفت که چرا شما با علی از سر نفاق بیعت کرده اید در زبان اقرار و در دل
انکار میکنید ایشان گفتند معاذ الله که بیعت ما با علی از سر جحد و انکار باشد پس
بفرموده رسول آن سوسمار بزبان فصیح بلیغ آنچه از آن دو منافق شنیده بود بیان
نمود ایشان گفتند که او یکیست اگر شاهد دیگر بتصدیق قول او گواهی دهد قبول قول او
میکنیم بفرمان خدای تعالی زبان سوسمار رشق شده و هر یک بلغت دیگر دریکبار شهادت
دادند آن هر دو منافق بدین شرمنده و منفعل از خدمت حضرت سید المرسلین
بیرون رفتند چون حضرت رسول از دار فنا بسرای بقا نقل و ارتحال نمود عهدیکه با
روز غدیر را فراموش کردند و قول خدا و وصیت حضرت مصطفی را نشنیدند آنچه
و کردند آنچه کردند و مولوی معنوی در وصف حال آنطایفه گفته نظم گرچه ناصح را بود صد داعیه
پند را اذنی بباید واعیه :: پس وصیت کرد و تخم وعظ کاشت :: چون زمین شان
شوره بد سودی نداشت طعن ششم منع نمودن فدکست از حضرت فاطمه زهرا
علیها السلام و آن هر سه منافق درین امر شریکند و بمشورت هم کرده اند اما عمر سرشکر
غالبست صاحب معجم البلدان گفته که فدک قریه ایست در حجاز که میان آن و مدینه دو روز

راهست و بعضی گفته اند سه روز راه و آن قریه از کفار خیبر بود که بطریق مصالحه در تحت
تصرف آنحضرت در آمده بود و بموجب امر الهی خالصه حضرت رسالت پناهی شده بود و در
آنجا چشمهای آب روان و درختان خرما بسیار بود و در کتاب لطایف الطوایف مذکور است که
روزی هرون الرشید بحضرت امام موسی کاظم علیه السلام گفت فدک را محدود کن تا بتو
گذارم که میدانم در آن امر ظلم بر اهل بیت رفته است امام گفت اگر محدود کنم چنانچه
حق اوست دانم که تو را دل بار ندهد که بمن باز گذاری هرون سوگند یاد کرد که میگذارم
امام فرمود که حد اول عدن است رنگ هرون ازین سخن بگشت گفت دیگر بگو امام فرمود
حد ثانی سمرقند است هرون زرد شد و گفت دیگر بگو امام فرمود که حد ثالث افریقیه
مغرب است رنگ هرون از زردی بسرخی گشت از غایت غضب و گفت دیگر امام فرمود
که حد رابع دریای ارمنیه رنگ هرون از سرخی بسیاهی گشت و مدت مدید سر در
پیش افکند بعد از آن سر بر آورد و گفت ای کاظم تو حدود ممالک ما را نام بردی
که حق بنی فاطمه است و بنی عباس غصب ظلم کرده اند امام فرمود که ای هرون من اول
بتو گفتم که باین قسمت راضی نخواهی گشت روایتست که چون آیه کریمه فَاٰتِ ذَا القُربیٰ
حَقَّهُ نازل شد حضرت رسول فدک را بفاطمه علیها السلام بخشید و تا سید کاینات
در حیات بود فدک در تصرف حضرت سیدة النسا بود و در بعضی نسخ بنظر رسید
که سه سال در حیات حضرت رسول عامل حضرت سیدة النسا در فدک بود و چون
حضرت رسول وفات یافت ابابکر بناحق متولی امارت و خلافت شد عمر بابی بکر گفت که
مردم بندگان دنیا و طالبان درم و دینار اند پس سزاوار است که منع کنی از علی و اهل
بیت او خمس و فی فدک را از جهت آنکه چون شیعیان و محبان علی این معنی را دانستند او را

ترک نموده بسوی تو اقبال میکنند بطلب دنیا پس ابو بکر فدک را بفرموده آن شیطان امت
بجبر و تعدی غصب نمود و در کتاب احتجاج شیخ طبرسی روایتست از حماد بن عثمان از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام که چون مردم با ابی بکر بیعت کردند و کار براو راست شد
بفرموده عمر بخس کس فرستاد تا وکیل حضرت فاطمه زهرا را از فدک بیرون کردند و حضرت
فاطمه علیها السلم نزدیک ابابکر آمد و گفت چرا میراث پدر را از من باز گرفتی و وکیل
مرا از فدک بیرون کردی و بفرمان خدای تعالی رسول او فدک را بمن داده است و ترا
از پدر میراث میرسد و مرا از پدر میراث نیست ابو بکر گفت گواه حاضر کن و این
نیز خلاف حکم خدا و رسولست بواسطه آنکه حضرت فاطمه علیها السلم متصرف فدک بود
و صاحب ید و حضرت رسول فرموده وَالبَیِّنَةُ عَلَی المُدَّعِی وَالیَمِینُ عَلی مَن
أَنکَرَ حضرت سیدة النسا فاطمه زهرا علیها السلام ام ایمن را حاضر کرد و گفت یا ابا بکر
بر تو اقامت نکنم تا تو حجت آرم که رسول خدا گفته که ام ایمن زنیست از اهل بهشت گفت
بلی چنین بود ام ایمن گفت که گواهی میدهم که چون حق سبحانه و تعالی آیه فَآتِ ذَی
القُربی حَقَّهُ را فرستاد حضرت رسول صلی الله علیه و آله فدک را بحضرت فاطمه داد
بفرموده خدای تعالی و حضرت امیر المومنین علیه السلام آمده بطریق ام ایمن گواهی داد
و در باب فدک میان حضرت فاطمه علیها السلم و ابابکر ملعون گفتگوی بسیار واقع شد
آخر الامر ابابکر ملعون از جواب حضرت بتول و جگر گوشه حضرت رسول عاجز آمده قباله بست
و حجتی نوشت و بحضرت فاطمه علیها السلام داد مضمونش آنکه فدک حق حضرت فاطمه
علیها السلام است و کسی دیگر با آن تعرض نماید و چون حضرت سیدة النسا قباله گرفت
و از مجلس ابابکر بیرون آمده متوجه حجرهٔ طاهره شد عمر منزل سقر با آنحضرت رسید پرسید

که ای فاطمه

که ای فاطمه منازعت و مخاصمت تو با خلیفه بکجا رسید و از بحث و نزاع شما چه حاصل شد
حضرت فاطمه علیها السلم فرمود که اینست کتاب و قباله آنکه فدک حق منست و کسی را در آن
دخلی نیست عمر ملعون خشم آلود آن نوشته را از فاطمه علیها السلم در ربود و پاره کرد
و خشمناک در مجلس ابابکر درآمد و درشتی نمود و گفت تو دیروز حکم نمودی که فاطمه را
در فدک حقی نیست و امروز حکم میکنی که فدک حق اوست نمیدانی که اینصورت در امر خلافت
مضرّ و مختلّست و موجب طعن تو میگردد و بنی هاشم بان خرسند نمیشوند و چون عمر علیه اللعنه
تمزیق کتاب آنحضرت کرد آن معصومه مظلومه با خاطر غمناک فرمود که مزّقت کتابی
مزّق الله بطنک یعنی کتاب مرا پاره کردی خدای تعالی جلّ شانه شکم ترا پاره
کند و آخر دعای آن مظلومه در حقّ آن ملعون مستجاب شد و در ایام امارت و حکومت
او شکمش را پاره کردند و بدوزخش فرستادند و حضرت فاطمه علیها السلم گریان
و نالان بخانه آمد و حقیقت احوال را بحضرت امیر المومنین علیه السلام عرض نمود آن سیّد
اوصیا متوجّه مسجد شد ابابکر را دید نشسته و جمعی از مهاجر و انصار گرد او گرفته
گفت ای ابابکر چرا از فاطمه منع کردی میراثی که از رسول صلی الله علیه و آله باو رسیده
و در حال حیات رسول مالک و متصرّف بود ابابکر گفت آن فیء است یعنی غنیمت
جمیع مسلمانان در آن شریک و سهیمند اگر جمعی شهادت دهند که رسول صلی الله علیه و آله
فدک را بفاطمه داده است از دست او الا او را در فدک حقی و نصیبی نیست امیر المومنین
علیه السلام گفت یا ابابکر حکم میکنی در حق ما بخلاف حکم خدا گفت نه گفت اگر در دست
مسلمانی چیزی بود که او مالک و متصرّف آن باشد و من دعوا کنم بیّنه از که میخواهی
ابابکر گفت از تو گفت اکنون چونست که بیّنه از فاطمه میخواهی در چیزی که او مالک و متصرّف است

و از مسلمانان بینه نمیخواهی ابابکر خاموش شد پس عمر گفت دست از سخن بدار که ما با تو حجت
نمیتوانیم آورد اگر گواهان عادل حاضر کنی خوب و الا از مسلمانان بود و ترا و فاطمه را در آن
حقی نبود بهمه حال بعضی از اصحاب از ترس آن شر المآب و بعضی از عدم ترس یوم الحساب
با علم بآن کتمان شهادت نمودند و از جهة آنکه مردمان ایشان را طعن نزنند و نگویند که
فدک را از فاطمه بجبر و تعدی گرفتند افترا بسید کائنات نموده این حدیث را وضع
نمودند که نَحْنُ مَعَاشِرَ الانْبِیَاءِ لَا نُورِثُ مَا تَرَکْنَاهُ فَهُوَ صَدَقَة
و حضرت امیر المومنین علیه السلام و عباس جهة اتمام حجت نزد ابابکر رفتند و عباس بر
حضرت امیر المومنین دعوی کرد ابابکر گفت ای عباس یاد داری که حضرت رسول در بدو اسلام
چهل کس از اولاد هاشم را طلبیده ضیافت نموده بعد از آن گفت کیست که درین کار
معاونت مینماید که وزیر و وارث و وصی و برادر و خلیفه من باشد و دو نوبت این
سخن را اتکرار نمود و هیچکس قبول و اجابت نکرد مگر علی که هر نوبت میگفت اَنَا اُوَازِرُکَ
یَا رَسُولَ اللّٰه و بار سیم حضرت رسول گفت اِجْلِسْ یَا عَلِی فَاَنْتَ اَخِی وَوَصِیِّی
وَوَزِیرِی وَوَارِثِی وَخَلِیفَتِی مِنْ بَعْدِی عباس گفت پس تو برا او ظلم
کردی و وزارت و وصایت و خلافت حق او بوده و تو عاصی و ظالم ابوبکر گفت دور
کنید اینها را از من که مرا فریب دادند و با من مکر کردند و بعد از آن عباس با او گفت تو
گفتی که رسول را میراث نمیباشد و آنچه از او بماند صدقه است و باین سبب فدک را
از فاطمه باز گرفتی چرا اکنون بمیراث رسول حکم کردی پس ابوبکر خجل و منفعل شده
دیگر حرف نزد گفت وای بر تو ای ملعون بی ایمان خجالت و انفعال در دنیا سهل و آسانست
از روز قیامت اندیشه نما که بجز حسرت و ندامت و زرو و بال چیزی نداشته باشی چنانچه

بیا

حکیم ثنایی گفته **نظم** مثلت هست در سرای غرور ∴ همچو آن یخ فروش نیشابور ∴
در تموز او یخک نهاده به پیش ∴ یک خریدار نه و را دل ریش ∴ یخ گداز
زکرمی و مرد ∴ با دل پر درد ناک و با دم سرد ∴ این همین گفت و اشک میبارید
که بسی زان نماند و کس نخرید ∴ و شیخ جمال الدین در تاریخ الخلفا ذکر ساخته که
چون ابابکر فدک را از حضرت فاطمه علیها السلام غصب نمود و آنرا خالصهٔ خود ساخت و
تا زنده بود آنرا التصرف داشت و از فدک یک دینار هیچیک از مسلمانان نداد **حکایت**
در کتاب نزهت الکرام از ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه بسندی که متصل است با بن عباس
نقل میکند که روزی بخانهٔ ابو بکر رفتم عمر بن خطاب و طلحه و زبیر و عبد الرحمن عوف آنجا بودند
و خلوتی ساخته و دربانرا امر فرموده که کسی را بی رخصت و اذن دخول ندهند من هم برخصت
داخل شدم و بصحبت مشغول شدند ناگاه پیری درآمد جامهٔ سرخ مخطط از بافتهٔ صنعا
پوشیده و ردای عدنی در بر افکنده و نعلین خضرا در پا و عصایی از چوب شوحط در دست
گرفته سلام کرد جوابش دادیم ابو بکر گفت ای شیخ بنشین پیر تکیه بر عصا نموده گفت من
قصد حج کردم و مرا همسایه ایست بمن گفت تو بحج میروی باشد الشخص را دریابی که خلیفهٔ
رسولست پیغام مرا باو برسان تا ترا ثواب باشد گفتم بگو پیغام چیست تا برسانم گفت
من زنی ضعیفم و مرا پدری بود وفات یافت و مزرعه بمن میراث گذاشت که معاش من
و فرزندان من از آن بود و مزرعه را امیر شهر بجبر و تعدی از من گرفت پس ابو بکر گفت
نیکویی مباد آن ظالم فاجر را که از آن ضعیفه مزرعهٔ او را گرفته است عمر گفت ای نایب
رسول بفرست تا آن ظالم را در میان خلق فضیحت کنند و بسزای کردار بدش رسانند
تا من بعد دیگری مرتکب چنین امور نشود پس پیر گفت که پناه میبرم بخدا از دشمنی و عذاب

خدا که باشد ظالمتر و فاجرتر از آنکه بر دختر رسول خدا ظلم کند و از خانه بیرون رفت ابوبکر
گفت پیر را باز آرند یکی از اهل مجلس بطلب او بیرون رفته پیر را نیافت و با دربان عتاب کرده
بگفتم پیر حضرت کسی را نگذارید دربان قسم یاد کرد که پیر حضرت کسی را نگذاشتم که داخل خانه
شود و هیچکس بیرون نرفته پس ابوبکر بعمر گفت شنیدی گفت شنیدم و در وادی جن ازین
بیشتر و عظیمتر دیدم و شیطان بسیار رو فتنها مردم را بجالها افکند درین سخن بودند
که شنیدیم یکی با آواز بلند میخواند و صاحب آنرا ندیدیم عربیه یا من تحمل بامر لا یلیق به ؛
اعدل آل یس المیامین ؛ الجعل الخضر ابلیسا لقد ذهبت ؛ بک المذاهب من بین المصلین
فتب الی الله مما قد رکبت به ؛ الی النبی دع ظلم الولیین ؛ نحن الشهود و قد دلت علی فدک
بنت النبی و کیلا غیر مغبون ؛ فالله یعلم ان الحق حقهم ؛ لا حق تیم و لا حق العدیین
و قد شهدت اخا تیم وصیته ؛ العالم الاصلح الاقوام للدین ؛ لا تظلمن اخا تیم ابا حسن
اذ خصه الله من بین الوصیین ؛ خص النبی علیا یوم کفرکم ؛ بالحلم و العلم و القرآن و الدین
پس گفت یا ابن عباس مجلس ما امانتست باید که این حکایه را کسی از تو نشنود گفتم چنین کنیم
و چون بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمدم آنحضرت متبسم شده فرمود یا ابن عباس خبری از
ابیات بیاد داری گفتم بیاد دارم لیکن عهد از من گرفتند که باز نگویم گفت من قصه با تو بگویم
گفتم یا امیر المؤمنین ما شش کس بودیم و از آنها کسی نزد تو نیامد گفت آن پیر خضر بود نزد من
آمد قصه با من گفت چنانچه رفته بود و آنحضرت این اشعار را خواند بی تفاوتی و من از خوف همه
و ترس خلفای ثلاثه تا عثمان کشته نشد این حکایه را بکسی نگفتم موفق بن احمد المکی که معروفست
بصدر الائمه و از علمای اهل سنت و جماعتست روایت کند باسناد خود از ابن عباس که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بمولای مؤمنان فرمودند یا علی خدای تعالی فاطمه را بتو تزویج کرد و تمام

روی زمین را صداق فاطمه کرده اند پس بد بختی که بر روی مشی کند در حالی که بغض فاطمه داشته راه
حرامی رفته باشد و یقین که فاطمه راضی نخواهد بود که دشمن او در ملک او و ارض او باشد و مشی
در ملک غیر بی اذن مالک حرامست پس مشی دشمنان اهل بیت نبوت و رسالت بر روی زمین
حرام باشد ای ناصبی هرگاه اکابر علمای شما روایت کنند که چون آیهٔ کریمه فَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ
حَقَّهُ نازل شد حضرت پیغمبر حضرت فاطمه را طلبید و فدک را باو داد و نیز روایت کنند که
کل روی زمین را خدای تعالی صداق حضرت فاطمه کرده اند دیگر در باب منع فدک چه عذر میتوان
آورد پس بقول شما کل زمین در مهر حضرت فاطمه باشد اگر بعضی از مهر خود را طلبد چرا مورد زجر
و منع شود و درین شک و شبهه نیست که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از خلفای ثلاثه
خشمناک بعالم بقا ارتحال نمود پس برین تقدیر هر مشی که ایشان کرده اند و هر چه از ایشان
صدور یافته همه حرام باشد و نیز آنحضرت بمشی و راه رفتن شما در روی زمین راضی نیست
که دشمن آنحضرت و دوست خلفای ثلاثه و بودن شما در روی زمین حرامست بهتر آنست
که همه یکبار در درک الاسفل را مقام مسکن سازید که مشی در آنجا حلالست و حرمت و شبهه
ندارد و در کشف الغمه از ابی بصیر روایتست که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال
نمودم که چرا امیر المؤمنین علیه السلام در وقتی که والی شد فدک را اخذ نفرمود و تصرف
نکرد آنحضرت جواب فرمودند که ظالم و مظلوم هر دو از دنیا رفته بودند و هر یک بقدر
استحقاق نیک و بد خود را جزا یافته آنحضرت نخواست که استرجاع نماید چیزی که حق
تعالی غاصب را بدان عقاب نموده و مغصوب را ثواب کرامت فرموده و نیز امیر المؤمنین
علیه السلام در ترک فدک اقتدا بحضرت رسول کرده که چون حضرت رسول از مکه معظمه هجرت
نمود عقیل خانهٔ او را فروخت بعد از فتح مکه بعضی گفتند یا رسول الله بیا بخانه خود رجوع نمیکنید

فرمودند آیا عقیل خانه از برای من گذاشته که بآن رجوع کنم و از آن ما فرموده گفت
ما اهل بیتیم که رجوع نمیکنیم در راه خدا بچیزی که از ما اخذ کرده‌اند روایتست که چون عمر
عبد العزیز والی شد فدک را بحضرت امام محمد باقر و عبد الله بن الحسن رد نمود و هفتاد
خروار زر سرخ و سفید از مال خمس بایشان داد و همچنین آنچه حق بنی فاطمه و بنی هاشم
بود که در زمان ابابکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و عبد الملک بزور و تعدی غصب
نموده بودند بایشان رد نمود و بنی هاشم در زمان امارت و حکومت او غنی شدند
و بعضی از متعصبان بعمر عبد العزیز گفتند که این کاری که تو کردی طعنیست بر
خلفای ثلاثه عمر عبد العزیز گفت که نزد من بصحت رسیده و بر شما نیز ظاهرست که فاطمه
زهرا علیها السلام دختر رسول خدا بود که دعوای فدک کرده و در تصرف او بود و از
کذب و دروغ بری بود که بحضرت رسول نسبت داده‌اند و مثل امیر المؤمنین و ام ایمن و ام سلمه
گواهان داشت و حضرت فاطمه علیها السلام بهترین زنان اهل بهشتست و بر من ظاهر و روشنست
که فدک حق فاطمه زهراست حق را بورثه صاحب حق رسانیدم و باین تقرب میجویم برسول الله
و بامیر المؤمنین و امید دارم که فاطمه و حسنین شفیع من باشند در روز قیامت
و بعد از عمر عبد العزیز باز فدک را از اولاد حضرت فاطمه گرفتند و در تصرف اهل
طغیان و عصیان بود تا زمان مامون که او بتصرف اولاد فاطمه علیها السلام واگذاشت
و معتصم و واثق نیز بایشان مسلم داشتند و گفتند که مامون از ما اعلم است آنچه
او امضای آن نموده ما نیز مینماییم اما چون متوکل والی شد و از ایشان گرفته و در
آخر ایام ولایت خود بایشان واگذاشت و بعد از آن معتضد فدک را از اولاد رسول
منع نموده خود متصرف شد و مکتفی در ایام خود نصف فدک را باولاد رسول الله داد

و نصفی را

و نصفی را خود در تصرف داشته و در حین نوشتن این طعن امیر محمد علی شیخ الاسلام
سمنان این مضمون را در سلک نظم انتظام داده **نظم** از فدک هر که منع زهرا کرد
خویش را در زمانه رسوا کرده ... آنکه با خصم مرتضی باشد ... اصل او تیسک از خطا باشد
چون وجودش ز آب پاک نبود ... از چنان کرده‌هاش پاک نبود ... تو نگویی که او را صحابست
سگ همانست اگرچه در ابست ... چند گویی که [illegible] ر بود ... از چنین خلقتی نه عار بود
سگ با صحاب کهف شد همدم ... یار غار از خری نشد آدم ... او که بدتر بود ز جیفه تو
خود بگو چون خلیفه تو شود ... لعنت بیشمار بیحد و مر ... بر ابو بکر و آن دو یار دگر
طعن سیوم باز گرفتن انفال و خمس است از اهل بیت طاهرین در کتاب کاشف الحق
روایتست که چون ابو بکر خلیفه شد بفرموده عمر و مشورت آن دیگری آنچه از برای
مدد معاش عایشه و حفصه مقرر بود دو چندان ساختند و آنچه از برای امام حسن و امام
حسین و سایر اهل بیت معین بود قلم کشیدند که در وجه لشکر و سپاه که بجهاد میباید
فرستاد ضرورست و منع خمس بر ذریه رسول الله نمودند و گفتند محمد نفهمیده کرده
و خدا ندانسته گفته که وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ
وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ و هر روز مبلغی از بیت المال جهت خرج خود مقرر
ساختند و ابا بکر بدین چون بدرک الاسفل انتقال نمود بیست و دو هزار دینار
طلا از بیت المال در ذمه او مانده بود **و نیز** عمر ملعون روزی که مرد هشتاد هزار درهم
از بیت المال در گردنش بود و هم در روزی که عثمان مرد در بیت المال یک دینار نبود
که همه را اتلاف و اسراف نموده در مدت خلافت خود هیچیک از مهاجر و
انصار را چیزی نداد و جمیع را به بنی مروان و نزدیکان خود داد و ابا بکر و عمر

هر یک در ایام خلافت خود هر روزه از بیت المال مبلغی بر میداشتند بصیغه اجرت کما

اجیر خلا یقیم و بی مزد کار نکنیم و عثمان کل بیت المال را بصیغه اجرت صرف مینمود پس

اجیر و مزدور مردم باشند نه امام و خلیفه **رباعی** بغض علی از اساءت میلادست این

بیقین علت مادر زادست ؛ بی مهر علی عقد کنی باینست درست ؛ زان عقد مخالف که باد بود

طعن هشتم انکه آن سه مردود در جنگ احد و حنین و خیبر و باقی حروب مثل باده

شغالان روی بهزیمت نهادند چنانچه در باب لعن ایشان سمت گذارش یافته و

آن شیر بیشه شجاعت و پردلی امیر المؤمنین علی بقوت سر پنجه یلی در هر حربی و رزمی

لشکر و عسکر اهل شرک و ضلال را از بیخ و بنیاد بر میکند و هر کر فرار نموده **نظم**

ترا میرسد شاهی و سروری ؛ که از عیب عار فراری بری ؛ که روب نبی از تو شد منجلی

تو بیی ناصر مصطفی یا علی ؛ ترا گفت جبریل مدح و ثنا ؛ بفضل تو قایل شده مصطفی

و نیز صاحبدلی گفته **بیت** نه هر ستاره که دیدی چو زهره تابانست ؛ نه هر سوار که بینی چو شاه

مردانست ؛ غزای خیبر و خندق ز رو بهان ناید ؛ که آن مناصب علی ز شیر یزدانست

طعن نهم که هرسه در آن شریکند انکه ابوبکر بن محمد بن محمد مومن شیرازی از تفاسیر اهل

سنت نقل کرده که انس بن مالک گفت که روزی در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله

نشسته بودم سخن از شخصی در میان آمد که نماز و روزه و زکوة و تصدق از او بسیار

بفعل می آید حضرت رسول فرمود که او را نمیشناسم که دیدم آن مرد پیدا شد بطرفی رفت

یاران گفتند یا رسول الله اینست که حرف او گفته شد پس چون چشم مبارک حضرت رسول

باو افتاد بابی بکر گفت آن شمشیر مرا بگیر و برو و این مرد را بکش که از لشکر شیاطین است

پس ابوبکر رفته بعد از لمحه باز آمده گفت او را دیدم که در قیام بود با خود گفتم که هر گز

اورا بکشم

او را اکشتم که بنماز مشغولست پس حضرت رسول اشاره بعمر کرده فرمود که شمشیر مرا بگیر

و برو و او را بقتل آور که از او فتنهٔ بسیار بهم میرسد عمر شمشیر را گرفته بعد از لمحهٔ

باز آمده گفت یا رسول الله دیدم که در سجود بود با خود گفتم بالله نخواهم کشت کسی را

که در سجده باشد **شعر** مدّعی بازد که توفیق عبادت یافتست ٭ خاک عصیانش بسر توفیق

جای دیگرست ٭ پس روی بحضرت امیر المؤمنین علیه السّلام کرده فرمود یا علی برخیز

که او را کشتی در میان امّت من خلاف نخواهد بود امیر المؤمنین علیه السلام چون برفت

رفت او را ندید برگشته گفت یا رسول الله او را ندیدم پس حضرت رسول فرمود

که امّت موسی هفتاد و یک فرقه شدند یک فرقه از ایشان ناجی بودند و باقی در

آتش و امّت عیسی هفتاد و دو فرقه شدند یکی رستگار بودند و باقی مخلّد در نار

خواهند بود و امّت من هفتاد و سه گروه شوند یکی ناجی اند و باقی هالک و مولای

مؤمنان گفت یا رسول الله آن فرقهٔ ناجیه کدام اند آنسرور فرمود که راه و طریق

اصحاب ترا داشته باشند **و از** ابن عباس مرویست که آن مردودی که ابابکر و عمر از کشتن

او ابا و امتناع نمودند حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام او را در روز صفین کشت

و ذو الثدیه مشهور همین است که از جملهٔ خوارج صفین است و وجه تسمیهٔ او

بذو الثدیه آن بود که یک سینهٔ او چون پارهٔ گوشتی بود در اندرون بدن او

چون میکشیدند بیرون می آمد و هرگاه میگذاشتند ببدن او فرو میرفت **و در** کتاب

لوامع الانوار آمده که آن خارجی که حضرت رسول حکم بقتل او کرد معاویه بن ابی

باد یه است و در کتاب احسن الکبار مذکور است که گوساله این امّت ابو بکر بود که خلق

پرستش وی نمودند و فرعون آل رسول عمر بود و سامری عثمان و ذو الثدیه معاویه

که سرکرده خوارج بود حاصل کلام که از پیغمبر خدا شنیدند که اگر این مرد بماند امت را
بضلالت می افکند و ایشان را امر بکشتن او کرد و مخالفت نموده باز کشتند که در سجود
بود یا نماز میکرد مخالفت قول رسول را تجویز مینمایند و کشتن این قسم سگی را جایز نمیدانند
با آنکه میدانستند که فرموده رسول بامر خدای تعالی است و مخالفت و رسوائی
و نافرمانی عمر زیاده از ابابکر است که عمر دو بار از پیغمبر شنید و خلاف گفته آن صادق القول
نمود و آنکه دل آن دو بد دل یاری نداد که بقتلش اقدام نماید ظاهرا سببش آشنائی
معنوی است که ارواح را با هم میباشد بیت ز راه نسبت هر روح با روح
دری از آشنائی هست مفتوح ؛ و این طعن را نیز از مطاعن عثمان میتوان شمرد از برای
آنکه در مدت دوازده سال خلافت ناحق خود که این حکایت را البته شنیده بلکه خود
در آن روز در خدمت حضرت رسول حاضر بوده میبایست که امر بقتل او نماید یقین که اگر
این خدمت باو رجوع میشد او نیز موافقت ایشان میکرد بیت الهی روحشان شاد از آن باد
که اینها را بلعنت میکند یاد طعن دوم آنکه آن بد بر بدکار با هم مشورت کردند که علی را
باید کشت تا کار خلافت بالا گیرد و این قرعه بنام خالد ولید بر آمد که او را سیف الله
میگفتند و اشجع قریش میدانستند و آنحضرت عمودی که در دست سیف الله سنان
بود از دست او بیرون نموده طوق گردن آن سگ ملعون ساخت و چون کار بر او تنگ
و دشوار شد و نزدیک شد که از مصاحبت آن یار موافق روح از کالبد پر خبثش
مفارقت کند بالتماس و تضرع ابابکر و اصحابش آنحضرت آن طوق را از گردن او بر آورد
و این قصه بطریق مختلفه و روایات متعدده بنظر رسیده و برخی از آن انشاء الله تعالی
در باب احوالات خالد ولید ذکر خواهد شد نظم در علم و در شجاعت و در فضل و در کمال ؛

مانند

مانند مرتضی علی بود محال ⁂ ای خارجی حیثیت ترا با علی نزاع ⁂ لعنت بر دشمنان علی
و خصم آل **طعن یازدهم** در کتاب لوامع الانوار ثبت است که جنیان بخدمت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله آمده گفتند یا رسول الله کسی را همراه ما کن که بمکان و مسکن ما آمده
قرآن بما بیاموزد آنسرور حضرت امیر المومنین علیه السلام و ابوذر غفاری و ابوبکر و عمر
و عثمان را برفاقت جنیان بوادی ایشان فرستاد و بایشان سفارش نمود که باید در آن
وادی دو کس باهم نباشید و آنچه بشنوید با یکدیگر نگوئید تا وقتی که پیش من رسید و چون
بوادی صره رسیدند از بسیاری درخت و خار داخل آن وادی نتوانستند شد ابوبکر
بیدین پیش رفت و سلام کرد جواب او ندادند و آوازی بگوش او رسید بسبب خود را بگو
چون بسبب خود را گفت چیزی چند گفتند که از آن رنجیده گشت و گفتند ای پسر سلمانا کرد
که تو صاحب ما نیستی و بعد از آن عمر لعین پیش رفت و سلام کرد جواب سلام او ندادند
و از نسب نحس او پرسیدند و چون اظهار آن نمود چیزی چند باو گفتند که دلخسته و پریشان
از آنجا برگشت و گفتند ای پسر صهاک حبشیه بازگرد که ما را با تو رجوعی نیست و عثمان
رفته سلام کرد با او نیز همین شیوه بکار بردند **ابوذر** برخواست و سلام کرد جواب سلام
او را با حسن وجهی دادند و بعد از اظهار نسب حقیقی او را دعای خیر کردند و با ابوذر
گفتند بازگرد که تو صاحب ما نیستی بعد از آن مولای مومنان برخواست و سلام کرد
جواب سلام آنحضرت را از روی اخلاص و بندگی گفتند و چون آنحضرت نسب
طاهر خود را بایشان فرمود آن خار و خاشاک از هم جدا شد و راه پاک و وسیعی بهم رسید
و جماعتی آمدند با تختی و آنحضرت را در آن تخت نشانده در میان خود بردند عمر لعین
بابی بکر بیدین گفت که ما را از کار علی کفایت کردند یعنی آنحضرت را کشتند و ما را از او

فارغ گردانیدند و چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با جماعت جنیان قرآن تعلیم نمود
مراجعت بخدمت حضرت رسول کرد سید رسل فرمودند که نه شما را امر کردم که با ابو بکر
نباشید و مکالمه که میان عمر و ابو بکر گذشته بود آنحضرت همه را بیان آن دو خارجی
گفتند یا رسول الله ما بر علی ترسیدیم و این در واقع چند طعن است یکی آنکه جنیان جواب
سلام آن سه منافق بدادند و ایذا و آزار و اهانت بایشان رسانیدند دیگر آنکه خلاف
قول رسول نموده بایکدیگر حرف زدند دیگر آنکه هرگاه آن سه مردود قابل تعلیم دادن
قرآن بجنیان نباشند چگونه قابل خلافت و امامت جمیع امت خواهند بود شعر
اذا کان الغراب دلیل قوم ٭ سیهدیهم طریق الهالکینا طعن دوازدهم آنکه چون کار
خلافت برابی بکر مقرر شد روزی آن هر سه منافق بایکدیگر گفتند که ما را گمان این
نبود که این کار بی علی بنظام آید و او چنین از امر خلافت محروم شود و این خود در دست
شد اما قرآن در دست او ست و او علم قرآن میداند و کاری باید کرد که اظهار علم
قرآن نتواند کرد و بر ما زیادتی نداشته باشد پس منادی کردند که هر کس آیتی یا سوره
دارد باید که حاضر کند و دو گواه بیارد و یا سوگند یاد نماید که آن را تغیر و تبدیلی
نکرده است و مردم آیه [illegible]ده می آوردند و سوگند میخوردند یا گواه میگذرانیدند
و آیه انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون را فراموش کردند
و آیه و لئن اجتمعت الجن و الانس را گویا نشنیده بودند بلی امام و
پیشوایی که جهلش کم ازین باشد از برای مرتبه ارجمند خلافت بکار می آید چنانچه
شیخ عطار علیه الرحمه فرموده است نظم راهبر در دین احمد مرتضی است ٭ غیر ازین ره نمیدانم یکی
گر تو غیر از او بگیری رهبری ٭ در جهان حقا که کمتر از خری ٭ رو براه مرتضی کو رهنماست

بیت
در معانی مظهر نور خدا ∴ رو براه حیدر کرار تو ∴ تا نشوی از علم برخوردار تو ∴
او بحکم حق ترا باشد ولی ∴ گر ندانستی تو بیشک جاهلی ∴ او تمام اولیا را سرور بود ∴
او بشهرستان احمد در بود **طعن سیزدهم** که هر سه در آن شریکند آنکه درهای مسجدی
که حضرت سید المرسلین بفرمان رب العالمین امر بستن آن نموده بود در خانه هیچیک از
صحابه بمسجد رسول خدا نمیشد الا در خانه امیر المؤمنین علیه السلام و چون آن مردودان
خلیفه شدند درها را باز کردند و مخالفت خدا و رسول را از سهلترین امور انگاشتند
و از مواخذه روز جزا اندیشه نکردند بلکه این را انتقام کشیدن از خدا و رسول نام
کردند و باین فعل فخر و مباهات کردند که این قسم کار را میتوانیم کرد و چنانچه این
طعنیست که هر سه در آن شریکند در برایشان بستن هم طعنی است که هر سه در آن شریکند
واگر مستحق طعن نمیبودند در برایشان بسته نمیشد **رباعی** هر چند سیاه نامه ام در محشر ∴
از بردن دوزخم خدایا بگذر ∴ زیرا که دمی نمیتوانم بودن ∴ در خانه عثمان و ابا بکر و عمر ∴
طعن چهاردهم در بیوفائی و فریب و غدر و مکر آن سه لعین با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب بسند خود ذکر کرده است که حضرت رسول [illegible]
گفت یا علی امت من بعد از من با تو غدر خواهند کرد و بمکر و فریب بیوفائی با تو سلوک خواهند
نمود و بانی و باعث آن ابابکر و عمر و عثمان بودند که با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
بیوفائی نمودند و بمکر و حیله امت را فریب داده تابع امر و نهی خود ساختند و اجماعیت نیز
بیوفائی را شعار خود ساخته بیعت روز غدیر خم را فراموش نموده بفریب و تلبیس
شیطان امت کذابه تابع عمر بن الخطاب با بی بکر بیعت نمودند چنانکه روزی مولای
مؤمنان داخل مسجد شد و خطاب با بی بکر نموده فرمود **عربیه** تعلم ابا بکر و لاتک جاهلا ∴

بان علیا خیر حاف وناعل وان رسول الله اوصی بحقه واکد فیه قوله فی الفضایل فلا تجنه حقه واردد الوری الیه فان الله لیس بغافل یعنی بدان ای ابابکر وجاهل مباش که علی بهترین پابرهنگان کفش پوشانست و بدانکه رسول صلی الله علیه وآله وصیت کرده در حق او ومؤکد کردانید کلام خود را در فضایل او کم مکن حق او را ورد کن مردمان را بسوی او پس بدرستی که خدای تعالی غافل نیست یعنی داناست بر کردار بندگان خود **حکایت** در کتاب مناقب ابن معاذلی شافعی از ابوبکر بن موسی حافظ نقل کرده واو بسند خود از ابن عباس روایت مینماید که روزی با رسول خدا بسیر باغستان مدینه رفته بودیم وعلی ابن ابی طالب علیه السلام همراه بود و سیر چند باغ نمودیم وبهر باغ که رسیدیم حضرت امیر المومنین علیه السلام گفت که باغ خوبیست و حضرت رسول باو میگفت که باغ تو در بهشت بهتر از اینست و در آخر دیدم که دست مبارک بر سر زد وباواز بلند بگریست حضرت امیر المومنین علیه السلام پرسید یا رسول الله سبب گریه چیست فرمودند که از برای آن میگریم که در سینه جمعی کینه تو هست و تا من هستم ظاهر نمیکنند ومنتظر اند که مرا در میان نبینند وکینهای خود را با تو آشکار گردانند وهر یک از علمای آن طبقه ضاله مضله این قسم احادیث وروایات در کتب خود ذکر کرده اند اگر اعتمادی باحادیث واقوال خود دارند پس چرا از خلفای ثلثه تبرا ودوری نمیکنند ودست بدامن محبت ودوستی قسیم نار وجنت نمیزنند واگر بدروغ مینویسند پس صحت واعتباری باقوال وافعال ایشان نباشد **طعن یازدهم** آنکه بموجب وصیت سیدة النسا فاطمه زهرا علیها السلام آن سه منافق بی توفیق نماز کردن بر آن معصومه نیافتند وخبر از مرقد مطهر آن مظلومه نداشتند واز زیارتش نیز محروم ماندند واین نابار وضیعتی

بود که آن معصومه مظلومه بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام نموده بود که از آن سه ظالم مردود
ناخشنود بوده و راضی نبود که ایشان تشییع جنازهٔ او نموده بر او نماز کنند چنانکه در کتاب
مجلی مرات المنجی آمده که اخطب خوارزم در کتاب خود ذکر کرده که حضرت فاطمه علیها السلام از
دنیا رحلت فرموده و در آنحال ابابکر خشمگین و آزرده بود از جهت فدک و بموجب وصیت
فاطمه زهرا علیها السلام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در شب حضرت سیدة النساء را
دفن نموده و مرقد آنحضرت را یکسان نمود که احدی بر آن مطلع نگردد و روز دیگر ابوبکر و
عمر و اصحاب ایشان از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از حال حضرت سیدة النساء
سؤال کردند مولای مؤمنان فرمودند که بموجب وصیت سیدة النساء او را پنهان
دفن نمودیم پس عمر گفت مرقد آنحضرت را طلب کنند تا بر او نماز کنیم هر چند اصحاب آن
ملاعین تفحص و تجسس نمودند از آن نشان نیافتند عربیه لما قضت فاطمة الزهراء عنها
عن امرها بعلها الهادی سبطاها ∴ وقام حتى فی بطن البقیع بها ∴ صلى علیها ثم ولداها
ولم یصل علیها منهم احد ∴ حاشا لها من صلوة ثم واراها ∴ حتى اذا اصبح القوم الغداة اتوا
بعل البتول ولم یدروا مثواها ∴ قالوا له یا ابا السبطین ما فعلت ∴ بنت النبی فانا قد فقدناها
اجابهم لحقت بالمصطفى فملوا ∴ علیه غیظا وحقدا حین اخفاها طعن شانزدهم آنکه صحابه
کبار چون ابوذر و سلمان و عمار و مقداد و بنی هاشم جمیعاً بر هیچکدام از خلفای ثلثه بیعت
نکردند و سعد بن عباده و قیس بن سعد که از اکابر انصار بودند نیز بیعت ایشان فرو
نیاوردند و اگر بیعت ایشان با ابی بکر نموده باشند بموجب الضرورات تبیح المحظورات
خواهد بود در روایتست که سعد بن عباده باجماع خاصه و عامه بیعت با ابی بکر و عمر نکرد و در زمان
خلافت عمر روزی او را در بازار دید گفت بیعت کن ای سعد یا از مدینه بیرون رو سعد گفت

نیز از لم زولایتی که بنو در آن امیر باشی و از مدینه بجانب شام رفت و او را قبیله بسیار بود در قرای
شام هر هفته در دهی بسر بردی شبی از دهی بدهی میرفت بفرموده عمر تیری باو زدند
و او را کشته شد و بروایتی آنکه عمر خالد ولید را از برای کشتن سعد بن عباده بشام فرستاد
و او در دل شب فرصت یافته سعد را بقتل رسانید و در بعضی روایات آنکه ابابکر در ایام
امارت خود بمشورت عمر خالد ولید را بشام فرستاد تا سعد را بقتل رساند ای ناصبی خلافت
و جانشینی رسول خدا چنین باید کرد که مرد بیگناهی را از برای بیعت بنا حق نمودن امر بقتل
او فرمایند و این نیز از مطاعن عثمان میتوان شمرد و یقین که اگر سعد بن عباده در زمان
حکومت عثمان میبود نیز ببیعت او راضی نمیشد بیت نجات اگر طلبی اقتدا بحیدر کن *
من اقتدی بعلی فقد نجا من النار طعن بعد هم آنکه هر کدام از خلفای ثلثه سی سال و چهل سال
بعبادت و پرستش بت مشغول بودند و در پیش لات و عزی پیشانی بر زمین مینهادند و زنار
بر میان بسته بت در گردن صندل کفر بر پیشانی میسودند و ابن مغازلی شافعی در کتاب
مناقب از عبد الله مسعود روایت نموده که حضرت رسالت پناه که امر نبوت و ولایت
بمن و علی منتهی شد و هیچکدام از من و او سجده بت بهیچ وجه ننموده و همیشه خدا پرست
بوده ایم پس از اینجهت که عبادت بت و اصنام از من و علی صدور نیافته مرا مستحق
نبوت و رسالت و علی را سزاوار امامت و وصایت دانسته امر نبوت بمن و مرتبه وصایت
بوی تعلق یافت و در کتاب فتوحات القدس در تفسیر آیه کریمه انی جاعلک للناس
اماما قال و من ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین آمده که حضرت
[illegible] الله تعالی بحضرت ابراهیم از حق تعالی مسئلت نمود که ذریت و فرزندان [illegible]
حضرت باری تعالی فرمود که عهد و پیمان من که امامت و خلافت است نمیرسد بفرزندان تو که بت

پرست باشند و حمیدی از عبدالله بن مسعود روایت کند که سید کاینات در شان نزول
این آیه فرمود که انتهت الدعوة الی امام لم یسجد لصنم قط
فاتخذنی نبیا واتخذ علیا وصیا یعنی دعوت و مسئلت ابراهیم
علیه السلام که جهت ذریه کرده منتهی شده بامامی رسیده که هرگز پیش هیچ بت
سجود نکرده باشد پس بنابرین حضرت حق تعالی مرا پیغمبر مرسل خود کردانید و علی را
وصایت کرامت فرمود و در کتاب منهج الفاضلین آمده که ابابکر در چهل و شش
سالگی و عمر در سی و پنجسالگی بشرف اسلام مشرف شدند و در تاریخ گزیده که از
کتب اهل سنت و جماعت است ذکر شده که ابابکر در سی و هفت سالگی و عمر در بیست و دو
سالگی و عثمان در سی و سه سالگی مسلمان شدند ای ناصبی ببین هرگاه امامان و
پیشوایان شما بعد از سی سالگی بشرف اسلام رسیدند و ترک عبادت و پرستش سیصد و
شصت بت نمایند چگونه قابلیت امامت و خلافت داشته باشند **نظم** آنکه بت را
سجده کرد و خمر خورد و نرد باخت ٭ کر تو مرد مومنی آن مرد بهتر یا علی ٭
خیز ترسی سعد یا شرمی بدار آخر ٭ بیت بعد از مصطفی مولای ما الا علی ٭
طعن هجدهم آنکه پرورش و تربیت از شراب و گوشت خوک یافته بودند و غذای صبح
و شام چهل ساله شان ازین دو جنس نفیس بوده و مغز و استخوان ایشان ازان پرورده
بود **طعن نوزدهم** آنکه مدت مدیدی که در مکه باعتقاد ناقص خود مسلمان شده بودند
بنفاق زندگانی میکردند و کفار را از خود راضی داشتند نه همراه حضرت رسول
بشعب رفتند و نه با جعفر و دیگر یاران بحبشه و نه در آزاری که اهل اسلام از کفار
میکشیدند یکبار شریک شدند یا رفع آزاری و اهانتی از اهل اسلام کردند بلکه بباطن با کفار

شراکت میکردند و همان نفاق جبلی و طبیعی ایشان شده بود که در مدینه هم ترک آن نتوانستند
کردند چنانکه انشاء الله تعالی بعضی از آن ذکر خواهد شد طعن بیستم در کتاب جامع الانوار
ذکر شده که حق سبحانه و تعالی محبت و دوستی اهل بیت نبوت و رسالت را بر هر مکلف واجب
گردانیده است بدلیل قوله تعالی قُل لا اَسئَلُکُم عَلَیهِ اَجراً اِلَّا المَوَدَّةَ
فِی القُربیٰ و ایشان خلاف فرموده خدای تعالی نموده عداوت اهل بیت رسول را
بدل عقد بستند و بزبان ظاهر کردند و ایذا و آزار اهل بیت رسالت و نبوت هر یک
از آن سه ملعون بغایت الغایت کوشیدند طعن بیست و یکم در آن کتاب ذکر شده که آن
سه بیدین با آنکه علم داشتند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بعلم و فضل و جمیع صفات
کمال و حل مشکلات سر آمد بود و بر همه مردمان من جمیع الجهات فایق ایشان تابع وی
نشدند و بر آنحضرت تقدم جستند طعن بیست و دویم نیز در آن کتاب آمده که حکم و فرمان
الهی چنان بود که بی اذن صاحب خانه بخانه وی نروند که لا تَدخُلوا بُیوتاً
غَیرَ بُیوتِکُم حَتّیٰ تَستَأنِسوا و ایشان بی اذن امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین
علیهم السلام داخل خانه ایشان شدند چنانکه بعضی از آن ذکر شده و برخی نیز مذکور
خواهد شد و حرمت خانه داده حضرت رسول را ملاحظه و رعایت نکردند و خدا و رسول
و اهل بیت را از خود خشمناک ساختند بد احوال ایشان در روز قیامت و وَیلٌ لِمَن
شُفَعاؤُهُ خُصَماؤُهُ طعن بیست و سیم آنکه طاهر الولادت نبودند و از
زنا و سفاح بهم رسیده بودند و اکثر علمای ایشان بر این معنی قایلند چنانچه در باب
انساب ایشان رقم زده کلک بیان شده و هر که در سوء نسب ایشان شک دارد
البته در نسب او خطایی واقع شده و از حلال زادگی بی بهره و بی نصیب است و بندار

راضی فرموده رباعی گر بود حب آل حیدر تی، ساقی آب حوض کوثر تی را
گر نباشی محب شیر خدا، من چگویم گناه مادر تی طعن بیست و چهارم آنکه مسجد
نه بطریق سنت پیغمبر بنا میکردند و محراب را داخل مسجد میکردند و لهذا حضرت
امیر المومنین علیه السلام در زمان خلافت ظاهری چون آن نوع محرابی میدید
میفرمود که آنرا میکندند طعن بیست و پنجم آنکه حکم الهی آن بود که مسلمانان
با اهل شرک و نفاق دوستی نکنند یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا
عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ و آن سه منافق با اهل شرک و نفاق
دوستی کردند و مواصلت میجستند و هر چند در آن باب آیات سبحانی و حجج قرآنی
نازل شد ممتنع نشدند بیت ذرۀ کاندر همه ارض و سماست، جنس خود را همچو کاه و
کهرباست طعن بیست و ششم آنکه نماز میت بفرموده حضرت رسول پنج تکبیر
آن سه ملعون بمشورت هم چهار تکبیر قرار دادند و در آن قرات سوره فاتحه
بیست ایشان بجای شهادتین فاتحه و صلوات مقرر نمودند و ابو هلال عسکری که از
علمای اهل سنت در کتاب اوایل آورده که اول کسی که مردم را در نماز میت بچهار تکبیر
امر نمود و اما نه سنت سید المرسلین کرد عمر بن خطاب بود طعن بیست و هفتم آنکه
بحکم الهی کافر نجس العین است و آن سه مردود اهل ذمه و کفر را پاک میدانند فعلیهم
لعنة الله و الملائکه و الناس الی یوم القیمه بلا حد و لا قیاس عربیه لکل شکل
لشکله الف، اما تری الفیل بالف الفیلا، طعن بیست و هشتم از مطاعن ایشان
خبر حیش اسامه است چنانچه سابقا در باب کفر ایشان سمت گذارش یافته طعن بیست و نهم
آنکه حضرت رسول ایشان را بجلب و اخذ صدقات و زکوة نفرستاده و اینقدر اعتماد بر ایشان

نبود که باین خدمت مأمور شوند طعن سی ام آنکه هرگز امیر سریه و لشکری نشدند و قابل
سروری جمعی نبودند طعن سی و یکم آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله عمرو عاص را بر ایشان
امیر گردانید تا آنکه مردمان بدانند که ایشان داخل رعیت اند نه قابل خلافت و امامت
و هرگز عملی و خدمتی بآن سه مدبر رجوع نشد طعن سی و دویم آنکه از سلاح و میراث
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی نزد آن سه ملعون نبود و هر چند بلطایف الحیل
خواستند که از سلاح و میراث رسول خدا چیزی بدست آرند ممکن و مقدور ایشان
نشد و نفرموده خدای تعالی میراث حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله بزوج بتول
رسید طعن سی سیم آنکه بر ایمان ایشان اتفاق نبود و بعضی اعتقاد اسلام بر ایشان
داشتند و بعضی نداشتند و ایمان ایشان متفق علیه امت نبود طعن سی و چهارم آنکه
آن سه منافق هیچگونه قرابتی و نزدیکی بسید کاینات نداشتند بحمد الله و المنة طعن
سی و پنجم آنکه باتفاق مخالف و موالف نماز بی تشهد صحیح نیست و چون سلام داده نماز
تمام میشود بمشورت هم این عبارت ساختند اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ اَيُّهَا النَّبِيُّ
وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ وَعَلٰی عِبَادِ اللّٰهِ الصَّالِحِيْنَ اَشْهَدُ
اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُوْلُهُ و در میان تمام
نماز را بی شهادتین میکرده باشند طعن سی و ششم آنکه آن سه مدبر در نماز
بعد از الحمد آمین را سنت نهادند تا لفظی که از نماز نباشد داخل کرده باشند
غرض از اینها همه این بود که هر خللی که در شریعت توانند کرد بکنند آنچه توانستند
در آن تقصیری نرفت نظم هرکه او را مقتدا بعد از نبی نبود علی ∴ در ره دین و
بدان شاهش نباشد اقتدا ∴ رذل و جاهل ناحق و باطل شقی و مدبر است ∴ مشرک و ضال و مضل

دم نمدوزد

و مرتد و دزد و دغا ٭ گر هزاران سال بی حب علی طاعت کنی ٭ آخر اهل دوزخی هست آن همه
طاعت هبا **طعن سی و هفتم** آنکه اذان و اقامت که سنت موکد بود بیست و سه سال پیغمبر ایشان
هر روز پنجبار میگفت و میشنیدند و جبرئیل از جانب الله تعالی بندگان را بآن مامور ساخته
بود فقره کم کردند که حی علی خیر العمل است و یک فقره بر آن افزودند که الصلوة خیر من النوم است
و تا خروج قایم آل محمد این بدعت از ایشان یادگار ماند و ثواب آن بارواح پلید ایشان
عاید میگردد و حمیدی در جمع بین الصحیحین این حدیث را ذکر نموده که هر سه درین کار باهم
شریک بودند و ایشانرا ازین بدعت ثواب میدانند و در بعضی نسخ این بدعت را بعمر ملعون
نسبت میدهند که در زمان خلافت او بهم رسید چنانکه ازو سوال کردند که چرا
بانی این بدعت شدی گفت از برای آنکه هرگاه مردم بدانند و بگوش ایشان برسد
که نماز بهترین اعمالست همه مشغول نماز میشوند و ترک جهاد میکنند **طعن سی و هشتم**
آنکه بدعت مسح خفین نهادند و برها را بامتابعان خود در ثواب وضو شریک ساختند
و بلعن ابدی گرفتار شدند **طعن سی و نهم** آنکه مریدان خر خود را امر کردند که در نماز
دست بر سینه گذارند و بجهت احیای سنت یهودان این بدعت را درمیان امت یادگار
گذاشتند و ارواح یهود را از خود شاد کردند و روح مطهر حضرت رسول را
از خود آزرده نمودند **طعن چهلم** آنکه سنت قنوت و رفع یدین را که از سنتهای
موکد نماز بود برطرف کردند و امت را ازین فیض محروم ساختند **طعن چهل و یکم**
آنکه یکروز ابابکر در ایام خلافت خود گفت مرا غسل پاها و مسح گوش و سر و گردن
خوشتر می آید عمر و عثمان گفتند که مارا هم چنین بخاطر میرسد و باین وضو ساختن
مارا خوشتر و نیکوترست از آنچه خدا و پیغمبر او فرموده پس باتباع و پیروان خود امر

کردند که بجای مسح پا بشویند پا را و در عوض مسح پیشانی سر و گردن را مسح نمایند و این
بدعت از ایشان یادگار بماند و این افساری که ایشان میکشند افساریست که
شیطان در سر و گردن آن بی دینان کرده و سر آن را در دست دارد که مبادا ایشان
پیش از شیطان داخل جهنم شوند **طعن چهل و دویم** آنکه حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرموده که در نماز هیچ شتر مباشید که اول زانوها را بر زمین نهد بلکه اول دستها را
بر زمین باید نهاد و در رکوع و سجود تعجیل مکنید و تمام کنید ذکر را در رکوع و سجود و
مباشید مثل خروس که منقار بر زمین زند و بردارد و در تشهد مانند سگ بر سر پا
منشینید بلکه بر سرین چپ نشینید و مثل بوزینگان بر چپ و راست منگرید و این
بدعتها را آن سه منافق بهم ساینده و الحال نواصب و سنیان بر دم می نشینند
و امر کردند پیروان خود را که آفتاب غروب نا کرده نماز شام گزارند و افطار کنند
و این افعال ناخوش و کردار زشت همه خلاف حکم خدا و گفته حضرت مصطفی است
طعن چهل و سیم در کتاب فصول الحق مسطور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله در
وقت رحلت از دار فنا بسرای بقا فرمود که طلب کنید دوست و برادر مرا هر یک از
عایشه و حفصه بدنبال پدر خود فرستادند چون در آمدند حضرت پیغمبر سر بر بالین
نهاده با ایشان سخن نکرد و یقین که اگر عثمان را هم در آنوقت دختری حاضر میبود او را
طلب مینمود آنحضرت نیز با و باین نحو سلوک مینمود پس حضرت فاطمه زهرا علیها السلام فرمود
که نمیخواهد جز علی را و بروایتی آنکه عایشه گفت مراد علی است چون حضرت امیر المومنین
علیه السلام حاضر شد حضرت رسول باز نشست و آنحضرت را با سینه خود ضم کرد و مدت
مدید با او راز گفت و انگشتری خود را در انگشت او کرد پس بلال را خواند و گفت ای بلال

زره و مغفر من و جامه که در احد پوشیده ام و علم و ذو الفقار که در لیلة الاسری داشته‌ام
و تازیانه و عصا و نعلین مرا حاضر سازد و دو استر من که شهبا و دلدلست و دو شتر من
که عضبا و قصوی است و دو اسب من که جناح و حیزوم است و خر من که یعفور است بیارد
و همه آنها را بحضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام داد و وصیت بر مصابرت از جفای
فرمود و لب بر لب او نهاده از دنیا رحلت فرمود ای ناصبی بیقین بدان که اگر ابابکر و عمر را
در پیش سید بشر پایه نزد خدای تعالی قرب و منزلتی میبود و قابلیت مسند خلافت و مرتبه
امامت میداشتند در وقتی که حاضر شدند متوجه ایشان میشد و از متروکات خود چیزی
بایشان عنایت میفرمود و اگر عثمان را نیز پیش خدا و رسول مرتبه و منزلتی بودی حضرت
او را طلب مینمود و از متروکات خود او را چیزی میداد طعن چهل و چهارم در کتاب
طرایف از کتاب عیون الاخبار نقل شده که ابابکر روزی بر منبر نشسته بموعظه مشغول
بود که حدثی از او صادر شده چنانکه حاضران همه استماع آن نمودند و نیز در آن کتاب
مذکور است که روزی عمر بر منبر برآمده بپند و نصیحت مردمان مینمود و ناگاه بادی بسهمناکی
از او جدا شد گفتگوی خود را قطع کرده و گفت ایها الناس حالا متردد شده‌ام میان
آنکه از روی ریا و سمعه با وجود بطلان وضو موعظه خود را تمام کنم و یا آنکه رضای خدا را
منظور داشته آنچه وقوع یافت بگویم اما رضای حق را اختیار کرده بدانید که حالا
حدثی از من صادر شده موجب بطلان طهارت من شد این بگفت و از منبر بزیر آمد و از
غیر این دو خبیث مثل این فعلی هیچ نقل و حدیث نیست مگر معاویه که در شام چنین
فعل شنیعی از او بر سر منبر سر زده و از منبر بزیر آمده بی وضو اراده امامت نمود صعصعه
رحمه الله فریاد برآورد که ای اهل شام امام شما بر منبر حدث کرده و الحال اراده امامت

دارد یقین که اگر از عثمان چنین فعل قبیحی صدور یافت بر مضایقه در امامت خلفان
بی وضو نداشت طعن چهل و پنجم و نیز در کتاب طرایف آمده که بعد از غسل جنابت امر نمودند
که وضوی واجب بسازند و اکتفا بغسل نماز جایز نیست و الحال در میان ناصبیان این
بدعت شایعست مع هذا احمد حنبل در مسند خود آورده که سید رسل هرگز بعد از
غسل جنابت وضو نمیساخت و نیز در صحیح سجستانی و حلیه ابی نعیم از آنحضرت مرویست
که هر که وضو بعد از غسل جنابت بسازد از اهل اسلام و امت من نیست طعن چهل و
ششم و هم در آن کتاب ذکر شده که جمع در میان دو نماز فریضه چون ظهر و عصر یا مغرب
و عشا حرام گردانیدند و انفصال میان اینها قرار دادند با آنکه حمیدی روایت
میکند که سید کاینات نماز ظهر و عصر و نیز مغرب و عشا را از پی یکدیگر ادا مینمود
طعن چهل و هفتم و در آن کتاب مذکورست که سجده شکر را حرام گردانیدند با آنکه
در جمع بین الصحیحین و دیگر کتب ایشان آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله سجده شکر
بجای می آورد طعن چهل و هشتم و در آن کتاب مذکورست که منع نمودند که سجده در حالت
نماز بر خاک کنند با آنکه در صحیح مسلم آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله سجده در
حالت نماز بر خاک میکرد و نیز در کتاب صحاح اللغه که از تصانیف اهل سنت است آمده
که معنی سجده جبین بر خاک مالیدنست طعن چهل و نهم و نیز در آن کتاب آمده که استعمال کافور را
در غسل میت بر طرف ساختند با آنکه در کتب ایشان ذکر شده که در زمان رسول خدا این
امر شایع بود طعن پنجاهم در آن کتاب ذکر شده که منع نمودند که برد حبره در میت پوشانند
با آنکه در جمع بین الصحیحین و دیگر کتب ایشان آمده که حضرت رسول را ببرد حبره کفن کردند طعن
پنجاه و یکم و نیز در کتاب طرایف آمده که منع جریدتین نمودند که با میت همراه نمایند با آنکه در صحاح

بخاری

ایشان مذکور است که حضرت پیغمبر امر بآن نموده طعن پنجاه و دویم در آن کتاب آمده که لازم
فرموده اند که در وقت تشییع جنازه پیش پیش جنازه روند با آنکه حمیدی در صحاح بین الصحیحین
و در مسند احمد حنبل و تاریخ خطیب مذکور است که حضرت رسول فرموده اند که از عقب جنازه روید
و آنحضرت از عقب جنازه میرفت و آنچه درین باب مذکور شد آن هر سه ملعون در آن بیکدیگر
و با مشورت و رضای یکدیگر کرده اند اگرچه اکثر این بدعتها در زمان خلافت ابابکر حادث
شد اما بسعی عمر تمشیت یافت و عثمان نیز بآنها راضی بود بلکه ترغیب مینمود و در ایام خلافت
ناقص ایشان مستمر بود و اکثر این بدعتها را اهل سنت در کتب خود ذکر کرده اند و از
فضایل خلفای خود میشمارند و آنچه بعد ازین ذکر میشود مطاعنی است که هر یک بآن
مخصوص اند بترتیب و قوم قلم این شکسته رقم میکرد ان شاء الله تعالی رباعی ملعون
جهنمی ابابکر لعین ٭ میدان سگ بیحیا عمر را بیقین ٭ عثمان پلید مایهٔ عصیانست ٭
این جمله زینهار اسماست ببین باب شانزدهم در ذکر مجملی از مطاعن رئیس المنافقین
ابی بکر بن ابی قحافه علیه اللعنه طعن اول در کتاب فصول الحق آمده که ابوداود سجستانی
در سنن خود و ترمذی در صحیح خود و مسلم و حمیدی و احمد حنبل هر یک در کتب خود روایت
نموده اند که چون بیماری حضرت رسول اشتداد یافت و اندک غشی طاری شد
نتوانست که از برای ادای نماز بیرون فرماید و بلال دو بار گفت الصلوة الصلوة
عایشه گفت بگویید که ابابکر با قوم نماز کند بعضی از آن دانشمندان اعتقاد آنست که
عایشه بفرموده حضرت رسول گفت که ابابکر با قوم نماز کند بر هر تقدیر چون حضرت
رسول آواز ابوبکر را شنید دستی بر دوش فضل بن عباس افکند و بمسجد در آمد
و از ضعف پایهای مبارک بر زمین میکشید و نزد محراب آمد امامت قوم نمود و ابوبکر را

معزول ساخت و عجب حالیست که پیش نمازی او را هرچند بفرموده عایشه باشد دلیل حجت خلافت
او میسازند و عزل او را که در جمیع کتب خود ثبت نموده اند اعتبار نمینمایند و اگر پیش
نمازی قوم باعث خلافت عام میشد بایستی که ابولبابه که در غزای بدر و ام مکتوم که
در عام الفتح و ابوذر که در غزای احد بحکم حضرت پیغمبر خلیفه در مدینه بودند و پیشنماز بی
قوم میکردند و آنحضرت ایشان را معزول نکرده و کسی را انکار آن نرسیدی بعد از رحلت
سید کائنات هر یک را خلیفه و جانشین حضرت رسول بودی ای باعی بشنو زمن این حدیث
ای نیک سیر کز لعن عمر تراّ بود دفع ضرر لعنت بابی بکر و لعثمان میکن لعنت بعمر
هزار لعنت بعمر طعن دویم روایتست که چون ابوبکر بخلافت نشست و مردم با او
بیعت کردند الا بنی هاشم و دوازده کس از مهاجر و انصار که سر ببیعت او فرود
نیاوردند و باستصواب و مشورت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آن جماعت
بمسجد رفته ابابکر را پند و نصیحت نمودند چنانچه قبل ازین ذکر شده ابابکر در منبر
فرود نشست و گفت اَقیلُونی لستُ بخیرِکُم وَ علیٌّ فیکُم یعنی بعضی که با من
کرده اید درباب خلافت برطرف ساخته اقاله و فسخ آن نمایید که من بهتر و بیشتر از
از شما نیستم ولیاقت این منصب ندارم تا علی در میان شما هست و بعضی گویند که مراد
آن ملعون ازین کلام نافرجام بسیار انجام تحریک و ترغیب مردم بوده بهلاک
واستیصال حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام چنانچه بعد ازین در باب احوالات
خالد ولید ذکر خواهد شد ای ناصبی گمراه چشم خود بمال و دیده بصیرت و بینش
بگشا و انصاف بیار که آنکه از روی علم و عرفان سلونی گفته یا آنکه از روی
جهل و طغیان اقیلونی بر زبان عجز بیان آورده کدام یک قابلیت خلافت

و جانشینی

وجانشینی پیغمبر خدا دارند و شایسته مسند امامت و هدایت اند و عقل عقلا به چگونه
تجویز نماید که امامی که منصوب از جانب خدا و رسول باشد و مگر بر سر منبر زبان
معجز بیان گشاید و کلام حق نظام سلونی بیان فرماید تابع و فرمان بردار آن
نادان بی ایمان که از روی عجز و انکسار کلمه اقیلونی گفته متبوع و فرمان فرما
باشد قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ و در کتاب توحید در تفسیر آیه مذکوره
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که مراد از الذین یعلمون مائیم و الذین
لا یعلمون دشمنان ما اند و مراد از اولوا الالباب شیعیان ما اند عربیه و ما یستیان دو چیز
بصیر ٭ و آخر جاهل لیسا سواء رباعی عالم که بجاه از همه اعلی باشد ٭ قدرش ز کمال علم
والا باشد ٭ دانا که بعلم و عقل بینا باشد ٭ حاشا که باهل جهل همتا باشد ٭ و دوست
و دشمن و آشنا و بیگانه اتفاق دارند که آن قایل کلمه سلونی امیر بوده که سلونی
قبل ان تفقدونی یعنی سؤال کنید از من پیش از آنکه نیابید مرا وَسَلُونِي مَا
دُونَ الْعَرْشِ سَلُونِي عَنْ كِتَابِ اللهِ فَمَا مِنْ آيَةٍ إِلَّا وَأَعْلَمُ
حَيْثُ نَزَلَتْ بِحَضِيضِ جَبَلٍ أَوْ سَهْلِ أَرْضٍ یعنی سؤال کنید از من از
ما تحت عرش و سؤال کنید از من از کتاب خدا پس هیچ آیه نازل نشد مگر آنکه دانا
و عالمم که چگونه نازل شد بحضیض کوه نزول کرده یا بر زمین هموار وَسَلُونِي
عَنْ طُرُقِ السَّمَاءِ فَإِنِّي أَعْرَفُ بِهَا مِنْ طُرُقِ الْأَرْضِ یعنی سؤال
کنید از من از راههای آسمان پس بدرستی که من داناترم بر آنها از راههای
زمین نظم یقین دان که سلونی به از اقیلونیست ٭ برون آگر ز روی خواجه از انصاف

حکایت در کتاب فصول الحق از محمد مومن شیرازی که از علمای شافعیست روایتست که شیخ فخرالدین واعظ بغداد روزی بر منبر کفت که خاتم خلفا علی ابن ابی طالب علیه السلام

ولی بنص خدا باید و بنص رسول نه آنکسی که تو ابش نام پیمبری بکزاف

کفت سلونی ما تحت العرش و از علمای اسلام من هم میکویم سلونی بادون العرش ناکاه زنی کفت ای امام فقیه و پیشوای مسلمانان دعوای بزرکی کردی باری بکو که عقد عمامه که در سر داری چند ست واعظ کفت ای زن لعنت خدای بر تو و بر شوهر تو باد که حضرت پیغمبر فرموده است که هر زنی که از خانه بی اذن شوهر بیرون آید تا بخانه رفتن خدای تعالی و ملایکه بر او لعنت میکنند و اکر باذن شوهر بیرون آمده است تا بخانه رفتن لعنت بر شوهرش میکنند زن کفت ای ناصح امین درین مدت چرا زنان بسیار در مجلس وعظ تو حاضر اند نه بطریق دیانت اینست که ندیدم چنین حدیثی دانی و پنهان داری و زنان را منع نکنی که دیکر از خانه بیرون نیایند دیکر بکو که ازواج حضرت رسول را چرا انکاح جایز نبود کفت زیرا که رسول صلی الله علیه و آله در حکم زنده است زن کفت بیرون عایشه بی حضرت رسول بود یا بر حضرت آنحضرت اکر کویی بر حضرت بود کافر شدی و اکر بی حضرت بود ببین چه لازم می آید واعظ مبهوت شده جواب نداشت که بکوید پس زن کفت که من شوهری ندارم و کنیز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بوده ام که مرا آزاد کرده حاضران مجلس از حسن مقال و لطافت کفتار او عجب ماندند و بر حضرت رسول و عترت او صلوات فرستادند

طعن سیم از مطاعن ابابکر در کتاب بضاعة الایمان آمده که سلمان فارسی را بیعت ابابکر خواندند راضی نشد و کفت ایا من بامر خدا و بفرموده حضرت مصطفی در روز

غدیرخم

غدیر خم بیعت بحضرت امیر المومنین علیه السلم کردم اگر بیعت یکیست در آنروز
واقع شده چون سلمان این بگفت چنان بر گردن سلمان زدند که گردن سلمان
کج شد و ابا از بیعت مینمود و میگفت من بنده علی ابن ابی طالب ام و آنحضرت
مولای من و من مطیع اویم حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود که بایع یا
سَلْمان فَاِنَّ لَاَمْرَ قَدْ قَرُبَ وَالْجَزاءُ عِنْدَ اللّٰهِ جَلیلٌ پس
سلمان دست چپ خود را دراز کرد و گفت بدست راست خود در حیات حضرت
رسول صلی الله علیه و آله با امیر المومنین علیه السلام بیعت کرده ام بدست راست
با کسی دیگر غیر علی علیه السلام بیعت نمیکنم و اینست دست چپ من مبارک گرداند
خدای تعالی بر شما حکومت شما را و همچنان گردن سلمان از آن زدن کج بود پس
حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمودند که قسم میدهم شما را بخدا و برسول که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله و سلم میفرمودند که سَلْمانُ مِنّا اَهْلَ الْبَیْتِ مَنْ
اَغْضَبَ سَلْمانَ فَقَدْ اَغْضَبَنی همه گفتند بخدا قسم که اینچنین است حضرت
امیر گفت که راضی شوید که بیعت کند با شما بدست چپ ابو بکر راضی شده سلمان بدست
چپ باو بیعت کرد ای ناصبی این چند طعنست بر خلیفه شما یکی آنکه مردم را بجبر و اکراه ببیعت
خود در آوردند دیگر بر گردن سلمان زدن بنحوی که گردن او کج شود دیگر آنکه سلمان بدست
چپ باو بیعت کرد نه بدست راست دیگر آنکه کسی را برنجانند و دشمنی کنند که پیغمبر در حق او
فرموده که هر که بخشم آورد سلمان را مرا بخشم آورده است **حکایت** در کتاب احتجاج شیخ
طبرسی و در کتاب ملتقطات ذکر شده که چون کار خلافت بر ابی بکر قرار گرفت هر چند بحضرت
امیر المومنین علیه السلام افتادگی و نرمی میکرد آنحضرت از دوری و فرار مینمود از ابی بکر

سخت دشوار و شاق بود پس ابابکر روزی تنها بخدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام
آمده گفت که مرا باین امر خلافت میل و رغبتی نیست اکنون چرا تو از من چیزی در ضمیر
میداری و ما را گمراه و خشم بر من مینگری آنحضرت در جواب او فرمود که هرگاه ترا میل و
رغبتی باین امر نبود چرا مرتکب این امر شدی و خلایق را گمراه نمودی و تو میدانی که خلافت
حق منست و تو بغیر حق و راستی خود را خلیفه مسلمانان میدانی و بیعت روز غدیر و
وصایای حضرت را بیاد او آورد ابوبکر بسیار بگریست و گفت راست گفتی یا ابا الحسن
امروز مرا مهلت ده تا درین باب فکری کنم آنحضرت گفت چنان کن و ابوبکر از خدمت
مولای مومنان بخانه خود آمد و آنروز خلوتی ساخت و تا شب کسی را نزد خود دستوری
نداد و آنشب حضرت رسول را در خواب دید نزدیک آنحضرت شد تا بر او سلام کند
حضرت رسول روی از او بگردانید سه بار سلام کرد و جواب نشنید بعد از آن گفت
یا رسول الله هیچکار و خدمتی بمن رجوع کردی که بتقدیم نرسانیده باشم آنحضرت
فرمودند که من چگونه جواب سلام تو بگویم و تو دشمنی کرده باشی با علی و خلافت و جانشینی
مرا از او غصب نموده باشی بامداد ابوبکر برخواست و میگریست تا نزدیک شاه ولایت
منقبت آمده گفت دست بیرون کن تا با تو بیعت کنم و خوابی که دیده بود عرض نمود
حضرت امیر المومنین علیه السلام دست بیرون کرد و ابابکر بیعت کرده امر خلافت را باو تسلیم
نمود و گفت من بمسجد رسول روم و آنچه در خواب دیده ام بمردمان گویم و خود را از این
کار بیرون برم تا میری تو سلام کنم حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود چنین کن
پس از پیش آنحضرت برخواست رنگ گردیده عمر علیه اللعنه در راه باو رسید و گفت چه
بوده است ترا ای جانشین رسول ابوبکر او را از آنحال خبر داد عمر گفت این از سحر بنی هاشم

اینکر

انگیخت و آن شیطان امّت اَلمفسد از وسوسهٔ ابابکر نمود تا باز گردانید او را از رای صواب و بر
همان عزم باطل خود محکم شد و چون حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام داخل مسجد شد
در آنمکان کسی را ندید دانست که آن ملعون بار دیگر بیعت را شکسته است پس زیارت
حضرت رسول نموده بخانهٔ خود بازگشت و حکیم فردوسی طوسی علیه الرّحمه گفته فنظم
درختی که تلخست وی را سرشت ؛ گرش بر نشانی بباغ بهشت ؛ ور از جوی خلدش بهنگام آب
بپا انگبین ریزی و شهد ناب ؛ سر انجام گوهر بکار آورد ؛ همان میوهٔ تلخ بار آورد
بعنبر فروشان اگر بگذری ؛ شود جامهٔ تو همه عنبری ؛ وگر نه روی بر دکان انگشت گر
ازو جز سیاهی نیابی دگر طعن چهارم متّفق علیه فریقین است و در اکثر کتب طرفین
بیان آن شده که چون سورهٔ برائت نازل شد حضرت رسول ابوبکر را طلب نموده چند
آیه از آن سورهٔ عظیمه باو داد که در موسم حج از جانب آنحضرت باهل مکّه رساند ابوبکر
آیات را گرفته روانهٔ مکّهٔ معظّمه شد و چون طی بعضی از آن مسافت نمود جبرئیل امین نزول
نمود و گفت یا محمد بدرستی که خدای تعالی ترا سلام میرساند و میفرماید لا یُؤدّی
عَنْكَ اِلَّا اَنْتَ اَوْ رَجُلٌ مِنْكَ یعنی باید که از جانب تو سورهٔ برائت را بکفار
مکّه نرساند احدی مگر آنکه تو خود مرتکب و متحمّل آن امر شوی یا مردی که از تو باشد پس حضرت
رسول فرمود عَلِيٌّ مِنّي وَاَنَا مِنْ عَلِيٍّ یعنی علی از منست و من از علی ام چنانچه
حکیم سنائی گفته نظم مصطفی را اگر ندیدی دانش ؛ همه جان مرتضی جانش ؛
هر دو یک قبله اند و خودشان دو ؛ هر دو یک روح و کالبدشان دو ؛ هر دو در زنگ صدف بودند
هر دو پیرایهٔ شرف بودند ؛ دو رونده چو اختر گردون ؛ دو برادر چو موسی و هارون
و تمام سوره را بحضرت امیر المؤمنین علیه السّلام داده امر فرمود که خود را بابی بکر رساند

و آن چند آیه براءت را از او بستاند و طریقهٔ رسالت و سفارت بجای آورده آنرا با اهل مکه
خواند و حضرت رسول فرمود که ابوبکر مخیر است اگر خواهد در رکاب تو باشد و الا باز گردد و حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام بموجب فرمان واجب الاذعان از عقب ابوبکر روان گردید و آن آیات را
از ابابکر گرفته تمام سوره را در موسم حج بکفار مکه رسانید و ابوبکر از همان محل بازگردید
و بروایتی آنکه در خدمت امیر المؤمنین علیه السلام بمکه رفت و ابابکر از همین دلخسته و آزرده
شد و با مشرکان عهد نمود که اتفاق کرده بعد از حضرت پیغمبر نگذارند که مولای مؤمنان
خلافت کند پس در خانه کعبه رفتند و عهدنامه بر این نوشتند و در هر وقت این عهد را
مجدد میساختند تا آنکه حضرت رسالت پناه رحلت فرمود و آن ملاعین بابی بکر بیعت
کرده خود را لایق سجین گردانیدند چنانچه در کتاب ملل و نحل مذکور است که ایشان بتجهیز
و تکفین حضرت حاضر ناشده متوجه امور دنیوی شدند و غیبت علی را فرصت دانسته از
مردم بیعت میگرفتند و ابن بابویه علیه الرحمه در بعضی تصانیف خود آورده که از حدیث
لَا یُؤَدِّی عَنْکَ ظاهر میشود که ابوبکر از حضرت پیغمبر نباشد و هر آینه تابع او نخواهد
بود بدلیل قوله تعالی فَمَنْ تَبِعَنِی فَاِنَّهُ مِنِّی و هرگاه تابع آنحضرت نباشد محب و دوستدار
او نیز نخواهد بود بدلیل قوله تعالی قُلْ اِنْ کُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللّٰهَ فَاتَّبِعُونِی یُحْبِبْکُمُ
اللّٰهُ وَیَغْفِرْ لَکُمْ ذُنُوبَکُمْ و هرگاه محب خدا نباشد مبغض او خواهد بود و
حب خدا و رسول ایمان و بغض ایشان محض کفر و طغیانست و ازین کفر و نفاق آن شقی
ظاهر میشود و بهمین خبر درست شد که شاه ولایت از حضرت مصطفی است ای ناصبی حق
سبحانه و تعالی ابابکر را سزاوار آن ندانست که آیه چند باهل مکه رساند و از آن منع نمود
چگونه لایق مرتبهٔ امامت خلافت و شایستهٔ مسند امامت خواهد بود و با علی زان مودی من ادی

مغضوب

مغضوب خدا ∴ بشنو تو حکایت اقیلونی را ∴ مردود خدا زلایودی بنود ∴ از بعد رسول
خلق را رهنما ∴ لعن الله عمر ثم ابابکر عمر ثم عثمان عمر لعن الله عمر حکایت در کتاب ملتقطات
از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایتست که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
ابو بکر را دیده این آیه را برو خواند لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِيْنَ قُتِلُوا فِي سَبِيْلِ اللّٰه
اَمْوَاتًا بَلْ اَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُوْنَ پس گواهی میدهم که حضرت رسول
شهید از دنیا رحلت نموده و بخدا قسم که بتو نمایم آنحضرت را پس چون مشاهده آن سرور
نمایی یقین بدانکه اوست و شیاطین بصورت و مثال او در نیایند پس حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام دست ابو بکر را گرفت آن ملعون مشاهده جمال حضرت پیغمبر نموده حضرت
رسول فرمود که ای ابابکر ایمان بعلی و یازده فرزند او بیار که ایشان مثل منند مگر
پیغمبری که مخصوص منست و توبه و بازگشت کن بخدای تعالی از آنچه در دست تست که این
مهم حق تو نیست پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام دست ابابکر را گذاشت سید کاینات
از نظر آن ملعون غایب شد طعن پنجم از مطاعن ابابکر قتل مالک بن نویره و قبیله او و اسیر کردن
فرزندان و زنان ایشانست و در اکثر کتب فریقین ذکر آن شده بعبارات مختلفه و روایات متعدده
خلاصه کلام آنکه مالک بن نویره رئیس و سرکرده قوم بنی حنیف و از شجاعان روزگار و فصحای زمان
بود و بنی حنیف طایفه از عرب بادیه بوده اند و در زمان حضرت رسول مسلمان شدند و همگی ایشان از جمله
محبان و دوستان اهل بیت علیهم السلام بودند و مالک بن نویره شنید که ابو بکر را خلیفه ساخته
اند آنرا نپسندید و از قبیله خود متوجه مدینه طیبه گردید اتفاقا روز جمعه بمدینه رسید و چون
بمسجد در آمد دید که ابو بکر بر منبر حضرت رسول خطبه میخواند پس بابی بکر گفت یا ابن ابو قحافه در نفس
خود زیاده از حد بر طاعت پا رکن و در گوشه خانه بنشین و طلب آمرزش گناه خود کن و حق را بصاحب حق

بسیار آیا بشرم نمیداری از آنکه جا و مکانی را مقام میسازی که خدای تعالی و رسول آن را
برای دیگری مقرر ساخته اند بیت یکنه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف: مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی
یا مگر فراموش کردی سلام کردن و بیعت نمودن خود را در روز غدیر بعلی ابن ابی طالب علیه السلام
بدین عبارت که اَلسَّلامُ عَلَیکَ یا اَمیرَ المُؤمِنِین و دست بدست آنحضرت نهاده
بیعت نمودی ای آل مهاجر و انصار اگر حق را بمرکز اصلی خود قرار ندهید کار بر شما دشوار
خواهد شد ابوبکر چون این سخنان شنید بر آشفت و مالک را گفت خاموش شو که تو از اهل سابقه
نیستی و در راه اسلام مجاهده نمودی و از صحابه و همنشینان دایمی حضرت رسول نبودی مالک
گفت ترا از اینها چه نصیب و بهره است تا بدیگری افتخار کنی و همیشه آل تیم که قوم تو بوده اند از
ادنی و اراذل و تابعان دیگر اقوام بوده اند ابوبکر چون آن سخن درشت از مالک شنید حاضرا
گفت که کفایت کنید و دور سازید این اعرابی بول کننده بر پاشنه پای خود را پس جماعتی بر
مالک آویختند و او را الکد کاری کرده از مسجد بیرون کردند و او در آن حال ایشان را تهدید
مینمود و این ابیات را در رشته نظم کشیده عربیه اطعنا رسول الله ما کان بیننا: و یا قوم ما شانی
و شان ابی بکر اذا مات بکر قام عمرو مقامه: فتلک و بیت الله قاصمة الظهر: و چون ابوبکر از
نماز فارغ شد و بمنزل خود رفت خالد ولید را که میان او و مالک بن نویره در زمان جاهلیت
کینه و کدورتی بود نزد خود طلبید و گفت که هر قدر مرد که میخواهی همراه گیر و مالک بن نویره را
بهانه منع زکوة بقتل آور و قوم او را اسیر ساز که میترسم که خللی در کار ما اندازد پس خالد صد
سوار برداشت و از مدینه بیرون رفت و چون بمیان قوم بنی حنیفه رسید و صرفه در جنگ ندید
و از شجاعت مالک که دلیر نامدار بود بترسید اظهار نمود که من بجای دیگر میروم و امشب اینجا
مهمانیم لاجرم مالک و قوم او اکرام نمودند و ضیافت کردند و چون نصف شب شد خالد برخاست

وشمشیر برداشته ببالین مالک آمد که بر فراش خود خوابیده بود و او را همانجا بعذر
و مکر بکشت و بعد از آن لشکریان را بخواند تا سوار شدند و اکثر مردان آن قوم را بکشتند و در
بعضی آمده که یکهزار و دویست نفر از مردان آن قوم بقتل رسانیدند و زنان و فرزندان
ایشانرا اسیر ساختند و مالهای ایشانرا بغنیمت گرفتند و در همان شب خالد ولید حلیله
مالک را بفراش خود آورده بوی نزدیکی نمود و اسیران و غنیمت را برداشته نزد ابی بکر
آورد و چون این شجاعت را ابابکر از خالد مشاهده نمود گفت ان خالد سیفا من
سیوف الله و از آن روز خالد را مسمی بسیف الله نمودند **نقلست** که مالک بن نویره
در ایام جاهلیت دوست و مصاحب عمر بن خطاب بود چون قصه کشتن مالک و آوردن
اسیران قوم او را بمدینه شنید بمسجد در آمد دید که خالد جامه پوشیده که از ساو بدن
زره زنک گرفته و سه تیر بر سر زده و در مسجد از روی خوشحالی و افتخار بکشتن
مالک و اسیر کردن قوم او میخرامید پس عمر با او گفت که ای دشمن خدا و رسول در مسجد پیغمبر
خدا متکبرانه و بستانه میخرامی و حال آنکه تعدی کردی بر مردی از مسلمانان و او را بعذر کشته
و زن او را بحرام مباشرت نموده آنگاه دست دراز کرده تیرها را از عمامه او بیرون
کشید و بشکست و او را از مسجد بیرون کرد و گفت والله اکر مرا قدرتی بهم رسد ترا
بجای مالک خواهم کشت پس خالد از مسجد گریان و نالان بیرون رفته نزد ابو بکر رفت
آن ملعون عمر را طلب نموده او را نصیحت نمود که خالد را درین واقعه ملامت مکن که
او شمشیر ماست و آنچه کرده بامر من کرده و مصلحت در آن بود لا جرم عمر دیگر در آن
باب چیزی نگفت و ابو بکر بر خالد حکم جاری نکرد و او را حد نزد و زن مالک را باو بخشید
و در بعضی روایات آنکه چون ابو بکر مال زکوة از مالک طلب نمود مالک پیغام فرستاد که

پیغمبر ما امر نفرموده که زکوة بتو بدهیم و نه ترا امر کرده که آنرا از ما طلب کنی پس چرا
طلب چیزی که خدا و رسول ترا بآن مأمور نساخته اند میکنی لاجرم ابابکر نام ایشان
اهل رده کرد و بآن بهانه خالد را بر سر ایشان فرستاد تا مردان ایشانرا کشت و
زنان و فرزندان ایشانرا اسیر نمود در کتاب اصابه ذکر شده که حضرت رسالت پناه
مالک بن نویره را عامل صدقات قوم خود ساخته بود و چون خبر فوت حضرت
رسول و خلافت ابوبکر باو رسید آن صدقات را بر فقرای قوم خود قسمت نمود و
ابابکر طلب زکوة نمود او گفت بطریقی که در حیات حضرت رسول بفقرای قوم خود
قسمت مینموده ام الحال نیز بآن طریق عمل میکنیم و باعث قتل مالک این شد و چون
او را کشت و زن او را متصرف شد و قوم او را اسیر کرد برادر مالک نزد ابوبکر
آمد و در آن باب با ابوبکر سخن گفت اسیرانرا باو رد کرد الا زن مالک را که خالد بحرام
متصرف شده بود و عمر در آن باب غلظت بسیار بخالد و ابابکر نمود فایده بر آن
مترتب نشد و خالد آن زن را رد نکرد و چون نوبت خلافت بعمر رسید خواست که
خالد را بخون مالک قصاص نماید خالد از او گریخته بشام ر[illegible] آنجا بمرد و در تاریخ
طبری مذکور است که چون نوبت حکومت بعمر رسید و برا اندیشه [illegible] خالد در خاطر بود تا روزی
در بازار یکی از اهل مدینه اجتماع ایشان شده عمر روی بخالد نموده گفت که یا خالد تو آنی
که مالک بن نویره را بکشتی و با زن وی زنا کردی خالد گفت که میان من و او عداوت قدیم
بود و او را جهت تشفیه نفس خویش کشتم اما از برای تشفیه نفس ابوبکر و تو سعد بن
عباده را نیز کشتم عمر از فکر کشتن او بیرون آمده او را نوازش نمود و گفت یا خالد
انت سیف الله و باین لقب در میان عرب مشهور گشت و بروایتی آنکه عمر چون خلیفه شد

سعد بن عباده در مدینه بود عمر روزی ها و گفت با من بیعت کن یا از مدینه بیرون
رو سعد بشام رفت و چون عمر قصد قتل خالد نمود خالد گفت که از سر کشتن من
درگذر تا بشام رفته سعد بن عباده که بتو و خلیفهٔ اول بیعت ننموده بقتل آورم
عمر از او راضی شده خالد بشام رفت و در شبی فرصت یافته سعد بن عباده را بقتل
رسانید و خالد بعد از کشتن سعد این شعر را انشا نمود عربیه لقد قتلت لکم سعد بن عباده
لامر کان بینکم و بینه ؛ و قتلت مالک بن نویره ؛ و سبیت امرأته لامر کان بینی و بینه
و در کتاب جمیع المجمع از دعبل بن علی الخزاعی روایتست که حضرت امام رضا
علیه التحیة والثنا از پدر و جد خود روایت نموده که روزی جمعی از شیعه که از آنجمله
جابر بن یزید جعفی بود بخدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمدند و از آنحضرت
سؤال نمودند که آیا پدر تو علی مرتضی بامامت اول و ثانی یعنی ابابکر و عمر راضی
بود آنحضرت گفت اللهم لا گفتند پس چرا خوله بنت جعفر حنیفه را که از جمله
اسیران حکم ناصواب ایشان بود بکنیزی از ایشان گرفت حضرت امام محمد باقر
علیه السلام گفت جواب این سؤال را از جابر انصاری باید پرسید که او در آن زمان
بوده و معاینه مشاهده آن حال نموده است پس آنحضرت جابر را نزد خود طلبید
و در آن باب از وی سؤال نمود جابر گفت که من حاضر بودم که خوله را با سایر اسیران
بمسجد رسول صلی الله علیه و آله آوردند و چون نظر خوله بر مرقد منور معطر حضرت
رسالت افتاد گریه و فریاد در آمد و گفت السَّلامُ عَلَیکَ یا رَسُولَ الله
اینجماعت که امت تو اند ما را بطریق طوبی و دیلم اسیر کردند و هیچ گناه و خطائی
جز اقرار بنبوت تو و محبت اهل بیت تو از ما سر نزد بعد از آن با اصحاب پیغمبر که در مسجد

حاضر بودند خطاب نمود که ای قوم چرا ما را اسیر کرده اید و حال آنکه ما کلمهٔ لا
اله الا الله محمد رسول الله میگوییم ابوبکر گفت آنکه از ادای زکوة
امتناع نموده اید خوله گفت چنین نیست و اگر چنین باشد که مردان ما از آن
امتناع نموده باشند زنان مومنه را چه گناه هست و هر که از اصحاب رسول در مدینه
حاضر بود آن زنان را بطریق تملیک و بندگی بر خود حلال ساخت الا حضرت امیر المومنین
علیه السلام که خوله بنت جعفر را که مادر محمد بن حنیفه است بمقتضای کرامتی که او را
بود بنکاح خود در آورد و چون حضار مجلس بخوله گفتند که یکی از اصحاب را اختیار
کن که شوهر تو باشد و متکفل احوال تو باشد خوله گفت که شوهر من کسی میتواند بود
که از وقت ولادت من و آنچه در آن وقت بر زبان من جاری شده و بر سر من
گذشته تا حال خبر دهد یاران گفتگوی او را حمل بر هذیان کرده هر کس حرفی میگفت
که در آن اثنا عالم رموز غیبی حضرت امیر المومنین علی علیه السلام سید آن سرور
مومنان و پیشوای متقیان فرمود ای حنیفه چون مادر ترا وضع حمل نزدیک رسید
میگفت بار الهی وضع این مولود بر من آسان گردان اگر خواهی نگاه دار و اگر
خواهی هلاکش کن و چون متولد شدی در ساعت زبان باد ادای کلمتین شهادتین
گشودی و بمادر خود گفتی بهلاک من چرا رضا دادی و حال آنکه عنقریب سید ولد آدم
و وصی رسول مرا بحبالهٔ نکاح خود در خواهد آورد و از او پسری مرا حاصل خواهد شد
و مادرت چون این کلمات از تو شنید فرمود تا آن سخنان را بر قطعهٔ از نحاس نقش نمودند
و در آن زمین دفن کردند و در وقتی که ترا اسیر میکردند آنرا بر آورده بر بازوی خود
بستی و بمبالغهٔ عثمان و جمعی از حاضران آن قطعه را از بازوی خود گشوده باثبات نمود

بمطابق

بهمان طریقی که آنحضرت علیه السلام حکایت نموده بود مشاهده کردند و حضرت امیر المومنین
علیه السلام خوله را انجا به یکی از خویشان او فرستاد تا برادرش بمدینه حاضر شد برضا و
رغبت برادر او را بحباله نکاح درآورد مریدان و پیروان ابابکر این را از معجزات و کرامات
او میشمارند و در روز قیامت هرکس بجزای کردار خود خواهد رسید اِنْ خَیْراً فَخَیْراً
وَاِنْ شَرّاً فَشَرّاً غرض از قتل مالک و قوم او و اسیر کردن زنان و اولاد
ایشان سبب منع زکوة نبود بلکه بواسطه میل و محبت آن قبیله بجانب حضرت امیر المومنین
علیه السلام بود که مبادا انصار و اعوان آنحضرت بسیار شوند و بدان قوت
گیرند و خلافت از دست ایشان برود و اکثر آن جماعتی که در زمان خلافت خلفای
ثلاثه تهمت ردت بر ایشان نهادند در مقام اسلام ثابت قدم بودند اما اظهار
استحقاق خلافت اهل بیت رسالت و انکار خلافت ابوبکر و عمر و عثمان مینمودند
رباعی میکن بیقین لعن سه سگ از دل و جان ؛ از بعد ابابکر و عمر بر عثمان ؛ ملعون
ثلاثه را چه نسبت بعلیست ؛ این یک را خود آن سه را باطل دان ؛ طعن ششم آنکه
وظیفه که صحابه از برای ابابکر تعیین کرده بودند بدان راضی نشده بر سر منبر رفت و در
اثنای خطبه شکایت کرده بر مردم تشنیع زد که من مزدور شمایم اجرتم تمام بدهید
تا بر آنچه تعیین کرده بودند چیزی زیاده کردند و در کتاب بضاعة الایمان ذکر شده که
چون ابابکر بامارت نشست هر روز ده مثقال نقره و گوسفندی از بیت المال میگرفت
و در کتاب زهرة الایمان آمده که ششهزار درهم بجهة عایشه و ششهزار درهم از
برای حفصه تعیین کرد پس چون خلافت بعثمان رسید گفت بخدا که من نکنم انچه
پدران شما بحق فاطمه زهرا کردند و وظیفه هردو را قطع نمود و ازین سبب بود که مکرر

میگفت اقتلوا نعثلاً واقتلوا اخرا فی المصاحف یعنی بکشید پیر کفتار را و بکشید سوزنده قرآن را و نعثل اسم شخصی طویل اللحیه بود که عثمان با او از روی صورت و لحیه مشابهتی داشت و بتحریک و قول عایشه عثمان کشته شد پس ابو بکر ملعون باین دنائت ذات و اسارت صفات چگونه لایق خلافت و امامت باشد مولانا حسن کاشی فرماید نظم

هر آنکو مرتضی را باز پس داشت ∴ بدین جرم مرتد و در دو دعا نیست ∴ کسی کو بغض حیدر داشت در دل ∴ نصیبش غیر لعنت و بو ربا نیست ∴ همیشه لعن بر ایشان بگویم ∴ که در دستم ازین بهتر دعا نیست ∴ ز آب و خاک پاک آمد وجودم ∴ بنا پاکان از آن میل و هوا نیست ∴ کنارم پر ز دریای یقین است ∴ از آن میلم بسوی کهربا نیست ∴ خدا بیزار از آن قومی که او را ∴ علی در دین امام و پیشوا نیست ∴ امام حق کسی داند علی را ∴ کش اندر بستر ما در خطا نیست

طعن هشتم آنکه مخالف و موالف درین اتفاق دارند که روزی حضرت رسول با مهاجر و انصار در مسجد بنماز ظهر مشغول بودند شخصی بصورت درویشان و فقیری بهیأت مسکینان گرد صفهای نماز بر آمده سؤال میکرد و میگفت چون هیچکس مرهم احسانی بر جراحت خواهشش ننهاد روی دعا بجانب دهنده بی منت کرده گفت الهی تو واقفی که از مسجد پیغمبر تو محروم بیرون میروم چون درین وقت درویش برابر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام رسید آن حضرت در رکوع بود و عبارت درویش دلریش بگوش آن حضرت رسید انگشت مبارک را بطرف او حرکت داده درویش را معلوم شد که غرض او چیست انگشتری را از انگشت آن حضرت برآورده شکر الهی بجای آورد و جبرئیل امین درینحال از نزد رب العالمین نزول کرده این آیه را در شان حضرت امیر المؤمنین نزد خیر المرسلین آورد اِنَّ وَلِیُّکُمُ اللّٰهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ

آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلوٰةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكوٰةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ

یعنی حاکم شما و اولی بتصرف در امور شما نیست مگر خدا و رسول خدا و آنکسانی
که ایمان آورده اند و نماز را بجای آرند و در اثنای نماز و حالت رکوع زکوة را بمستحق
میدهند و در کتاب منهج الفاضلین ذکر شده که چون جبرئیل علیه السلم این آیه را
بحضرت رسول خواند آنحضرت متوجه حضرت امیر المومنین علیه السلام شد و گفت
مبارکباد ترا ای علی بدرجه در بهشت که نزدیکست بدرجه من و ابراهیم خلیل چون صحابه از
حضرت سید کاینات علیه و آله افضل الصلوات و التحیات این حدیث استماع
نمودند هر کس از ایشان که انگشتری داشت بآن سایل دادند تا بمرتبه که چهارصد
انگشتری در آن مجلس باو دادند و آن سایل شاد شد آنهمه از برکت همت مولای
مومنان یافت و حسان بن ثابت در آن روز در مدح مولای مومنان این مضمون را
در رشته نظم کشیده عربیه فانت الذی اعطیت اذ کنت راکعا ⁖ فدتک نفوس الناس
یا خیر راکع ⁖ فانزل فیک الله خیر ولایة ⁖ و بینها فی محکمات الشرایع ⁖ و امام غزالی
که در میان اکابر اهل سنت بحجة الاسلام شهرت دارد در کتابی که سر العالمین نام کرده
ذکر نموده است که انگشتری حضرت سلیمان علی نبینا و علیه السلام بود که بدست جمعی
از جنیان افتاده که تقربی در خدمت آنحضرت داشتند و آنرا برسم تحفه و هدیه بخدمت
رسول آخر الزمان علیه و آله صلوات الله الملک المنان آوردند و آنحضرت آنرا بشاه
اولیا و سرور اوصیا عنایت و شفقت نمودند و در وقت نماز ظهر بفرموده حضرت
رب العالمین عز شانه جبرئیل امین بمسجد سید المرسلین در آمده سوال نمود چون
از هیچکس بهره نیافت شاه ولایت پناه او را بآن عطیه خوشوقت گردانید سایل جبرئیل

وخاتم انگشترین حضرت سلیمان بود ودر کتاب فتوحات القدس از امالی شیخ شهید نقل
شده که آن انگشتری وزن حلقهٔ آن چهار مثقال بود از نقره ووزن نگین آن پنج مثقال
بود ونگین آن از یاقوت سرخ بود وقیمت آن خراج مملکت شام بود که سیصد شتر از نقره
وچهار شتر از طلا باشد وآن از طوق بن حران بود که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بر
او را کشت وانگشتری را از انگشت او بیرون کرد وبخدمت حضرت رسول آورد وآنحضرت آنرا
بامیر المؤمنین علیه السلام داد ناصر خسرو فرماید **بیت** آنچه علی داد در رکوع فزونست
زانچه همه عمر داد حاتم طایی ودر بعضی تفاسیر آمده که چون این آیه در شان آنحضرت نزول
نمود ابابکر را بخاطر رسید که نوعی نماید که با آنحضرت درین آیه شریک باشد یکی از منافقان را
گفت که در وقتی که من در مسجد در میان جمعی از صحابه در نماز باشم در حالت رکوع بیا واز من
سؤال کن تا من انگشتری خود را بتو دهم وبا علی درین آیه سهیم وشریک باشم آن منافق
بگفتهٔ آن پلید بدین عمل نموده در اثنای آمده از او سؤال نمود ابابکر پلید با آن مرید
لعین هرچند سعی وجهد نمود که انگشتری از انگشت بیرون نماید بهیچ نحو میسر نشد وآنمقدار
سعی وتلاش نمودند که نماز خود را باطل وعاطل ساختند وحضار همه ادراک نمودند که نماز
او باطل شد ومطلب او چه بود **طعن هشتم** آنکه شکست لشکر اسلام در جنگ حنین از ره گذر
عین واز شومت چشم ابابکر بود وبین الفریقین مشهور است شکستی که در روز حنین بلشکر
اسلام رسید از ره گذر عین واز شآمت چشم بد بود لیکن اعتقاد امامیه وبعضی از اهل سنت
نسبت بدیگری میدهند چه لشکر پیغمبر بعضی ده هزار مرد وبعضی دوازده یا شانزده هزار
گفته اند چون ابابکر آن لشکر را با آن عدت وشوکت دید گفت لن نغلب الیوم من قلة
یعنی امروز از جهت کمی لشکر دشمن وبسیاری لشکر خود مغلوب نخواهیم شد وچون این خبر بشنید

بشهر رسید نه پسندید و اند نحوست عین و شومت چشم ابابکر چنان چشم زخمی بلشکر
اسلام رسید که ایشان بتنگنای رسیدند و بدفعات مکید شدند و عسکر دشمن با آنکه
چهار هزار کس بودند سر راه بر ایشان گرفته جمعیتی چنان انبوهی متفرق ساختند که با حضرت
رسول بغیر از نه کس نماند چنانکه حق تعالی فرموده وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ
فَلَنْ تُغْنِ عَنْكُمْ فِئَتُكُمْ شَيْئًا وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ
ثُمَّ وَلَّيْتُمْ مُدْبِرِينَ یعنی در حنین که آن وادیست میان مکه و طائف و حضرت
رسول در آنجا با لشکر هوازن و ثقیف مقاتله فرمود بعجب آورد شما را بسیاری لشکر
شما پس دفع نکرد از شما کثرت شما چیزی را از صولت دشمن و تنگ شد بر شما زمین ان
وادی با گشادگی و فراخی که داشت پس پشت بدشمن گردیدید و برگشتید از حرب در حالتی
که هزیمت کنندگان بودید و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام پای ثبات افشرد تا فتح
نمود و لهذا یکی از فصحا گفته کَانَ أَبُو بَكْرٍ الَّذِي غَانَهُمْ وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ
أَغَاثَهُمْ یعنی بود ابوبکر آنکسی که چشم رسانید بلشکر اسلام که همه گریخته پشت دادند
و بود علی علیه السلام آن صفدری که بعد از شکست لشکر اعانت و یاری نمود
تا فتح میسر شد و ابن ابی حدید معتزلی نیز اعتقادش آنست که عاین ابوبکر بوده در
قصیده اشاره بآن نموده گفته است عربیه و اعجب انسانا من القوم کثرة :: فلن یغن
شیئا ثم هرول مدبرا :: وضاقت علیه الارض من بعد رحبها :: والنص حکم لا یدافع
بالمرا :: یعنی عجب آورد یک آدمی را از این جماعت بسیاری لشکر خودش و دفع نکرد از ان
کثرت چیزی را از غلبه دشمن پس گریخت و رفت بهروله در حالتی که پشت داده بود و هروله
سر انگشتان پا بزمین سائیدن و بتندی رفتن است و تنگ شد بر وی زمین با وجود فراخی

ونص الهی را حکمیست که دفع نمیشود بمجادله و مراد از نص آیه و یوم حنین است و قرینه برآنکه
مراد او ابی بکر است ابیات سابقه و لاحقه است اگر کسی خواهد که یقین خود کند رجوع بقصیده او باید
کرد و ملا علی قوشجی در شرح گفته وَقَدْ سَارَ النَّبِيُّ فِي عَشَرَةِ آلَافٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ
فَتَعَجَّبَ أَبُو بَكْرٍ مِنْ كَثْرَتِهِمْ فَقَالَ لَنْ نُغْلَبَ الْيَوْمَ لِقِلَّةٍ فَانْهَزَمُوا هُمْ
بِأَجْمَعِهِمْ یعنی بتحقیق که راهی شد و روی بسیر کردن نمود حضرت پیغمبر با ده هزار کس از
مسلمانان پس تعجب کرد ابوبکر از بسیاری آن لشکر و گفت که مغلوب نخواهیم شد ما بعد از این بسبب
کمی لشکر پس انهزام یافتند بتمامی چنان گریخته میرفتند که روی واپس نگردند ناصبی
ظاهر است که چشم زدن از تنگی چشم و رذالت و تنگ حوصلگی و دناءت بر میخیزد جناب
این عیوب خلافت و امامت را نشاید **طعن نهم** روایتست که در وقتی که حضرت رسول از کفار
قریش از مکه معظمه فرار نمود ابابکر در راه دچار رسید ابرار کشته حضرت نبوی جهت آنکه مبادا
ابوبکر کفار را از آن واقعه خبردار سازد او را همراه خود بغار برد چنانکه در کتاب
نور و برهان از مصنفات اهل سنت ذکر شده فَأَمَرَ رَسُولُ اللّٰهِ عَلِيًّا فَنَامَ
عَلَى فِرَاشِهِ وَخَشِيَ ابْنَ أَبِي قُحَافَةَ أَنْ يَدُلَّ عَلَيْهِ فَأَخَذَهُ مَعَهُ
وَمَضَى إِلَى الْغَارِ یعنی امر کرد حضرت رسول علی را که بجای او بخوابد و بترسید از پسر
ابی قحافه که مبادا نشان دهد آنحضرت را بکفار و بگوید که محمد بکجا رفته همراهش برد و در
کتاب ریاض الایمان آمده که چون صدای پای مشرکان در غار بگوش ابابکر رسید آغاز گریه و
زاری نمود که شاید کفار آواز او را شنیده بغار در آیند و آنحضرت گرفتار گردد و هرچند
آنحضرت کلام **لا تحزن** بر وی میخواندند بدان منافق بدین اثر نمیکرد و ترک فریاد و بیقراری
نمینمود تا در آن اثنا ماری پای آن ملعون را گزید از آن درد آن مردود چون مار بر خود بپیچید

وردوی

وبر روی خاک میغلطید حضرت مقدس نبوی آب دهن مبارک خود را بر زخم مارگزیده آن
ناپاک افکند وجع و الم او تسکین یافت و آنحضرت باو گفت که هرگاه بناحق پای مبارک
خود را جایی که از تو نباشد گذاری این درد عود خواهد کرد و در ایام خلافت ناقص
و شیخ خود آن متغلب رد سیاه هرگاه پای بر منبر میگذاشت آن درد و الم عود می نمود
عطار اشاره بآن نموده **نظم** بس کن حدیث غار که عار است نزد عقل * آن حزن
بیقراری آن شیخ معمرم * باشد امام آنکه بفرمانش بوده مار * من آن امام مارگزیده
کجا برم **حکایت** در کتاب فصول الحق مذکور است که در کوفه روزی جمعی کثیر از شیعه و
سنی مجمعی ساخته بودند و ابو جعفر محمد مومن الطاق که از علمای شیعه است و ابن ابی خدره
که از دانشمندان اهل سنت است در آن مجلس حاضر بودند ابن ابی حذره گفت که ابوبکر بچهار
خصلت افضل است از علی و شیعه را دفع آن ممکن نیست **اول** آنکه با حضرت پیغمبر در یکجا
مدفون است **دویم** ثانی اثنین است در غار **سیم** آنکه نماز با مردم او کرد در وقت وفات رسول
چهارم آنکه صدیق امت است پس ابو جعفر مومن الطاق گفت که من ثابت میسازم که علی افضل است
از او و از جمیع اصحاب و این چهار صفت که ذکر کردی مثالب صاحب تو ابوبکر است و اطاعت
علی بر تو لازم میاورم بقرآن و نص رسول و بدلایل عقلی و این جماعت ممیز میانه ما باشند
مومن الطاق گفت ای ابی حذره پیغمبر را در خانه خود دفن کردند و خدای تعالی خلایق را
منع نموده از دخول خانه آنحضرت مگر باذن آنحضرت و باعتقاد ناقص شما که آنرا میراث
دانید یا صدقه با آنکه خود میگویید پیغمبر را میراث نمیباشد اگر میراث گیری بعایشه و حفصه
نیم زرع نرسیدی و اگر صدقه گیری کافه مردم شریک بودندی نه باقی ورثه رخصت دادند
و نه جمیع مردم پس دخول خانه حضرت رسول در حیات و ممات بی اذن او معصیت است

او معلوم همه شماست که حضرت رسول امر لبستن ابواب همه نمود از مسجد بامر خدای تعالی غیر از در
خانه علی که مفتوح بود پس مومن الطاق گفت ای ابو حذره ربع دین تو رفت و این منقبت
صاحب تو نیست بلکه مثالب و معایب اوست و آنکه گفتی که ثَانِیَ اثْنَیْنِ اِذْ هُمَا فِی الْغَارِ
در اکثر کتب شما مثبت است که در آن شب حضرت امیر المومنین در فراش حضرت خاتم النبیین
خوابیده و حضرت رسول ابابکر را همراه آنجا برد که مبادا کفار را از آن خبر دهد در همین
طعنی که قبل ازین حکایت ذکر شده بیان آن مفصلاً آمده پس حضار گفتند چنین بود پس
مومن الطاق گفت ای ابی حذره نصف دین تو رفت و آنکه گفتی ابو بکر صدیق امت است
ابابکر نمی گفت بر سر منبر که اقاله بیعت من نمایید که نیستم من بهتر از شما اگر صدیق امت میبود
اول دعوای خلافت نمیکرد و آخر نمیگفت لستُم من بهتر از شما و نفی خیریت از خود
نمیکرد و یقین کسی که صدیق امت باشد بهترین امت خواهد بود و نفی خیریت و بهتری از خود
نمینماید و علمای فریقین متفق اند که حضرت امیر المومنین علیه السلام بر سر منبر میگفت اَنَا
الصِّدِّیقُ الْاَکْبَرُ حاضران جمیع گفتند راست گفتی پس مومن الطاق گفت ای ابا حذره
سه ربع دین تو رفت و آنکه گفتی با مردم در حین مرض و بیماری حضرت رسول نماز کرد و این
فضیلت صاحب ترا تمام نشد بلکه نقص او نزد یکی نیست که اگر بامر حضرت رسول بودی او را
عزل نمودی از آن نماز که امر بآن کرده بودی حال آنکه بی اذن حضرت رسول بود و چون
واقف شد با وجود صعوبت بیماری بیرون آمد و او را دور کرد تا بعد از وفات آنحضرت طلب
خلافت و امامت نکند و مردم نیز بدانند که او قابل این امر نیست و اگر امر نموده بودند که با مردم
نماز کند در تبلیغ سوره برائت و عزل آن بفرمان خدای تعالی بود و این دلیل واضحست که
ابو بکر استحقاق خلافت نداشته باشد و قوم همه تصدیق نمودند بعد از آن گفت با ابا حذره

ای بو

دین تو تمام رفت اما دلیل قرآن انکه خدای تعالی میفرماید یا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا
کُونُوا مَعَ الصّادِقِیْنَ بدرستی که علی علیه السلام موصوفست باین منقبت
چنانکه حضرت عزت جل جلاله میفرماید که وَالصّابِرِیْنَ فِی الْبَاْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ
وَحِیْنَ الْبَاْسِ اُولٰئِکَ الَّذِیْنَ صَدَقُوا وَاُولٰئِکَ هُمُ الْمُتَّقُوْنَ
واجماع امتست که امیرالمؤمنین علیه السلام اولیست باین امر از غیر خود زیرا که
هرگز فرار از معرکه جنگ ننمود چنانکه ابوبکر و عمر و عثمان و سایر منافقان
نمودند واکثر علمای شما اعتراف بفرار ایشان دارند و در کتب خود ذکر
نموده اند و حضرت رسول فرموده که اِنِّی تَارِکٌ فِیْکُمُ الثَّقَلَیْنِ مَا اِنْ
تَمَسَّکْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِی کِتَابَ اللهِ وَعِتْرَتِی و امثال
این بسیارست و اما دلیل عقل انکه مردم باید که اطاعت عالم کنند و اجماع امتست
که علی اعلم مردمانست هیچیک از علمای فریقین انکار این ننموده اند پس
ابی هذیل خجل شده از مجلس برخواست طعن دهم انکه محمد بن جریر طبری شافعی در
تاریخ خود نقل کرده که چون ابابکر از رفتن حضرت رسول بجانب غار مطلع شد
بسرعت تمام راهی شد که خود را بخدمت حضرت رسول الله برساند چون شب تاریک بود
انسرور گمان کرد که یکی از کفارست خواست که تند تر راه رود بند نعلینش پاره شد
وانگشت بزرگ پای مبارکش بر سنگی آمده بشکافت و خون بسیار رفت و چون
بخدمت انحضرت رسید از خوف انکه مبادا از رفتن بغار کفار را مطلع سازد بهمراهی
او راضی شده یکی از اکابر گفته اَوَّلُ دَمٍ سُفِکَ دَمُ رَسُوْلِ اللهِ بَعْدَ
الْهِجْرَةِ بِجِنَایَةِ اَبِیْ بَکْرٍ اول خونی که ریخته شد از رسول خدا بعد از هجرت

سببش جنابت ابی بکر بود **طعن یازدهم** آنکه معنی اَبًّا را در قول خدای تعالی که وَ
فَاكِهَةً وَأَبًّا ابابکر و عمر ندانسته اند چنانکه گفته اند اَمَّا الْفَاكِهَةُ فَنَعْرِفُهَا
وَاَمَّا [...] یعنی فاکهه را میدانیم که چه چیز است و ابا را نمیدانیم و چون این خبر
بمولای مومنان رسید فرمود که ابا چراگاه حیوانست چنانکه بعد از وفاکهه و ابا در
کلام مجید واقع شده مَتَاعًا لَكُمْ وَلِأَنْعَامِكُمْ پس هرگاه کسی دعوای خلافت کند
و خود را جانشین پیغمبر داند باید که جمیع مشکلات مردمان نزد او حل شود نه آنکه مثل چنین
در روحل مانده معنی ابا را نداند و بر صاحب هوش و بینش پوشیده نیست که هر که از روی
عقل و نقل نظر کند بر او ظاهر و روشن میشود که ابابکر ملعون را هیچ قسم فضل و
دانشی نبوده و اکثر احادیثی که اهل سنت در فضیلت خلفای ثلثه در کتب خود ذکر
کرده اند موضوعیست یا آنکه احادیثی بوده است که حضرت رسول در شان زوج بتول
فرموده اند پیروان و متابعان ایشان تغیر و تبدیل داده جهت جذب قلوب خلایق
بجانب آن ملعون و رسوخ خلافت ایشان در دلها در باره ابابکر و عمر و عثمان ذکر
نموده اند مجملی از آن بعد ازین ذکر خواهد شد **نظم** از پیمبر سوال کرد یکی ∴ که بگو
نزد کیست علم کتاب ∴ در جواب از ره صوابش گفت ∴ نیست آن جز علی بگو در باب ∴
طعن دوازدهم از حسن بصری که در محبت ابوبکر غالی بود روایتست که ابوبکر بر منبر
میگفت که فرمانبرداری شما مرا جهت فرمانبری منست خدا را پس اگر گناه و معصیتی
کنم و اطاعت حق تعالی بکنم شما نیز اطاعت من مکنید و اگر دیدید که براه راست میروم
تابع من بشوید و اگر از راه راست میگردم و براه کج افتم از من کناره کنید اثبات
جواز عصیان بخود کرده رعیت را در حال معصیت از پیروی خود منع نمود پس بگمان او در

بعضی

بعضی اوقات واجب الاتباع است و در بعضی اوقات نه و چون تجویز خطا و معصیت تجویز
کرده ممکن که هر چه کند و گوید جمله خطا و معصیت باشد پس چگونه رعیت را اعتماد بماند
و چون واثق باشند بر متابعت افعال و اقوال او بلی هر کس خود را متهم میشناسد
و طعنی که بعد ازین ذکر میشود موافق اینست باندک تفاوتی اما چون این هر دو طعن
از طریق مخالفین است جهت حجت بذکر هر دو این اوراق را مزین ساخت تا فرح
افزای دل شیعیان و غلامان خاص باخلاص حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باشد
و منافقان و ناصبیان از غصه و درد بمیرند یا آنکه چون بر احوالات ذمیمه غیر
مرضیه مقتدایان خود مطلع شوند از طریق ضلالت بصراط مستقیم عدول نمایند
طعن سیزدهم متفق علیه فریقین است که ابوبکر بر منبر میگفت که مرا شیطانیست
که میفریبد مرا اگر در کار درست و راه راست روم مرا اعانت کنید و اگر براه
غلط و کج روم مرا براه راست آورید و ظاهرا شیطان او شیطانیست که
ابلیس را بشاگردی خود در شیطنت قبول نداشته و در میدان تلبیس گوی
مسابقت از و ربوده و او را فریب داده و شیطان او عمر بن الخطاب است
چنانکه در تفسیر علی بن ابراهیم مسطور است قوله تعالی وَیَوْمَ یَعَضُّ الظَّالِمُ
عَلَىٰ یَدَیْهِ یعنی روزی که بدندان بگیرد ظالم دستهای خود را و مراد از روز ل
قیامتست و مراد از ظالم ابابکر است یَقُولُ یَا لَیْتَنِی اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ
سَبِیلًا یعنی ابابکر بگوید ای کاشکی من فرا میگرفتم با رسول راه راست که دوستی
علیست و او را ولی خدا و جانشین حضرت مصطفی میدانستم یَا وَیْلَتَىٰ لَیْتَنِی
لَمْ اَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِیلًا یعنی ای وای بمن کاشکی نمیگرفتم عمر را بدوستی

لَقَد اَضَلَّنِی عَنِ الذِّکرِ بَعدَ اِذ جَآءَنِی یعنی برگردانید و گمراه ساخت مرا
از دوستی و ولایت شاه سریر هدایت وَکَانَ الشَّیطَانُ لِلاِنسَانِ
خَذُولًا مراد از شیطان عمر است یعنی عمر گمراه کننده و فریب دهنده انسان است
ولهذا بمکر و حیله ابا بکر را از فریفته و اضلال او نموده و او را رفیق سفر خود در غار
سفر گردانید و بر عقلا ظاهر و روشن است که آن ضال مضل بعد از رحلت حضرت رسول
در دار فنا بسرای بقا شیطان امت آنحضرت شده بتلبیس و مکر اکثر امت را به ضلالت
و گمراهی انداخت مگر اندکی که طایفه ناجیه اثنا عشریه اند که بنور هدایت رفیق راه ایشان
شده دست بعروة الوثقی و حبل المتین ولای حضرت امیر المؤمنین و ذریت طیبین او زده
از وسوسه و کید آن ملعون بسلامت برستند و بنیل سعادت دارین و دولت منزلین
فایز گشتند و فردوسی طوسی علیه الرحمه گفته **نظم** علی و بتول و حسین و حسن ❊ همین بگذرانم
از ایشان سخن ❊ نداریم با دیگران هیچ کار ❊ بمهر علی بگذرانم روزگار **طعن چهاردهم**
در کتاب احتجاج شیخ طبرسی ذکر شده که ابو قحافه بر او بیعت نکرده و در طایف بوده چون
با و نوشت که از خلیفه رسول الله ابو بکر نزد ابو قحافه بدانکه مردمان مرا بجهت کبر سن
بخلافت بر داشتند و تو نیز بموافقت قوم بیا و بر من بیعت کن که من امروز خلیفه خدایم
و هر چند زود تر آیی تو را بهتر باشد و او در جواب نوشت که خلیفه رسول الله و جانشین او هم
و مردمان مرا بخلافت بر داشته اند بجهت کبر سن من و من خلیفه خدایم پس تو خلیفه مردم باشی
نه خلیفه خدا و اگر ترا بجهت کبر سن تو خلیفه کرده اند من از تو اسنم پس بایستی که مرا خلیفه میکردند
و تو بر خلاف حکم پیمبر خود بر خلق خلیفه شده و تو خود میدانی که این امر حق تو نیست اگر
حق را بصاحب حق که علی ابن ابی طالب است وا گذاری ترا بهتر باشد که تو از عهده این امر بر

نمی آیی

نمی آیی و کتابت تو سخت احمقانه است و اگر تو این امر را برکت رسول یافته اهل بیتش
با آن سزاوارترند و اگر بشرف من یافته من از تو شریف ترم والسلام و چون این
کتابت بابی بکر رسید از پدر رآزرده شد کتابت پدر را باتش بسوزانید و این طعنیست
که بپنج طعن حساب میتوان کرد بیعت نکردن پدر با او و امیر شدن بر پدر و سوختن کتابت
پدر باتش و خود را خلیفه خدا و رسول نوشتن و کذب و افترا بخدا و رسول نسبت دادن
تو خواهی این را یک طعن حساب کن و خواهی پنج و من ای ناصبی بدین بخاطر تو یک طعن
حساب کنم که پدر دلت بسوزد منت دار باش در تاریخ ابن مسعود آمده که وفات
ابو قحافه در ایام ایالت عمر بن الخطاب بود و شصت و نه مرحله از مراحل زندگانی طی
نمود حکایت در کتاب خرایج از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که
روزی حضرت امیر المومنین علیه السلام با بی بکر ملاقات کرده گفت آیا نمیدانی
یا فراموش شده که حضرت پیغمبر خدا امر کرده که با مامت من اقرار کنی و بامیری
مومنان بر من سلام کنی و تابع امر و فرمان من شوی ابا بکر گفت اگر دیگری را در این
امر که میگویی حکم میسازی که میانه من و تو حکم کند من بگفته او راضی میشوم آنحضرت
گفت که آن کسی که میگویی که رسول الله خودش باشد راضی خواهی بود گفت حضرت
رسول را چون توانم دید فرمود که بیا تا بمسجد قبا رویم چون بآن مسجد رسیدند
دیدند که پیغمبر خدا در مسجد نشسته است چون حضرت رسول را چشم بایشان افتاد فرمود
که ای ابا بکر من تو را نگفتم که مخالفت علی نکنی و او را تابع و فرمانبردار باشی گفت
بلی یا رسول الله بد کرده ام بعد ازین شرط کردم که مخالفت با علی نکنم و چون
برگشتند عمر را در راه دید آنچه دیده بود و شنیده بود نقل کرد عمر باو گفت که تو

سخن بنی هاشم را فراموش کرده و اینقسم چیزها از ایشان بعید میدانی چندان وسوسه به
کرد که پیغمبر را ندیده انگاشت و سخن او را نشنیده باز بر سر کار خود رفت و رسید بانچه
رسید طعن پانزدهم آنکه در صحیح مسلم و بخاری ذکر شده که عمر در وقت خلافت نا فصیح خود
مکرر میگفت کَانَتْ بَیْعَةُ اَبِی بَکْرٍ فَلْتَةً وَقَی اللّٰهُ الْمُسْلِمِیْنَ شَرَّهَا
فَمَنْ عَادَ اِلٰی مِثْلِهَا فَاقْتُلُوْهُ یعنی بیعت کردن با ابی بکر چیزی ناگهانی بود و از
روی سهو و خطا نه آنکه فکری و تدبیری کرده باشند نگهداشت حق تعالی بکرم خود
مسلمانان را از شر و بدی آن بیعت پس اگر کسی بعد ازین برگردد بچیزی که مثل و مانند آن بیعت
باشد بکشید آنکس را و ازین کلام که خلیفه دویم میگفتند لازم می آید خطای او یا خطای
ابابکر چه مرتکب شده اند یکی ازین دو ملعون چیزی را که موجب قتلست زیرا که اگر ابی بکر قابل
و لایق خلافت و امامت نبوده مردم در بیعت او بر صواب بوده اند عمر درین کلام خطا کرده باشد
و کاذب باشد و نفاق او نسبت بخلیفه اول لازم آید و اگر عمر درین کلام صادق بوده لازم
آید که ابی بکر لیاقت خلافت و امامت نداشته باشد و مردم در بیعت او باطل بوده اند
و عمر که اول بیعت با ابی بکر کرده مرتکب امری شده باشد که موجب قتل او باشد و شرم نمیدارند
اهل سنت که این قسم مزخرفات از پیشوا و امام خود نقل میکنند و در کتب خود مینویسند
بلی چون میباید که بطلان مذهب مخترعه ایشان ظاهر شود و این قسم سخنان بر زبان ایشان
جاری میشود تا روز قیامت قول و گفته و نوشته آنها علیه ایشان حجت باشد عربیه
و اوضح حجة بین البرایا ۞ اذ کان الشهود هم الخصوم طعن شانزدهم آنکه اشعث بن قیس
مرتد شده و از دین برگشته بلشکر کفار داخل شده و خالد ولید او را در جنگاه بگرفت
و نزد ابوبکر فرستاد و اشعث حسب الشرع مستحق قتل بود ابابکر با خود فکر کرد که اشعث از اکابر

عزلست و او را و پدر او را چون با چندین خدمتکار بود اجرای حد شرع بر او نکرد و خواهر خود را
بزنی باو داده گفت اگر در جاهلیت بودی این فخر ما تیسر نشدی و اصبع بن حرمله قصیده درین
باب گفته که یکی از ابیات او اینست **عربیه** اکان ثواب البکث احیا نفسه و کان ثواب الکفر
تزویجه البکری یعنی بجزای مرتد شدن او را زنده گذاشتن و بجای کافر شدن خواهر بکر را
بزنی باو دادن امام وقت و خلیفه رسول چنین باید **طعن هفدهم** در کتاب لوامع الانوار
و در کتاب احسن الکبار مذکور است که حضرت پیغمبر در مرض الموت خطبه خواند و در اثنای
خطبه فرمود که خدای تعالی فرموده که از ظلم هیچ ظالمی درنگذرد پس هر که را نزد من امانتی
یا قصاصی باشد باید که مطالبه او در دنیا از من کند و بقیامت نگذارد و در آن اثنا عکاشه
محسن اسدی برخاست و گفت یا رسول الله یکروز بمن تازیانه زدی و دوش من برهنه
بود و امروز قصاص آن میخواهم بکنم که بفردای قیامت نیفتد آنحضرت همان تازیانه
طلب نمود و باو داد و کتف مبارک را برهنه ساخت عکاشه ببالای منبر برآمده تازیانه
را بیک طرف انداخت و روی خود را بر کتف مبارک و مهر نبوت آنحضرت مالیده گفت
یا رسول الله هزار جان من فدای تو باد من از تو شنیدم که هر که بوسه بر مهر نبوت زند آتش
دوزخ بروی حرام گردد غرض من آن بود که این شرف را دریافته خود را از آتش
دوزخ خلاص سازم نه آنکه قصاص کنم و بعد از آن ابابکر لعین خواست و اراده کرد
که او نیز مهر نبوت را ببوسد آنحضرت فرمود که سَبَقَكَ عَكّاشَة یعنی پیشی گرفت
از تو عکاشه و مانع آمد که مهر نبوت را مس نماید و این برهانیست ظاهر که ابابکر ملعون
از اهل دوزخست و اگر او از اهل دوزخ نمیبود حضرت رسالت که رحمة للعالمین است
مانع او از بوسیدن مهر نبوت نمیشد **طعن هجدهم** آنکه جبرئیل علیه السلام اناری از بهشت

آورده‌اند ابابکر حاضر بود حضرت رسول و امیرالمؤمنین و حسنین علیهم السلام از آن خوردند
و ابابکر از آن حصه طلبید و چون میوه بهشت جز اهل بهشت را رخصت نیست که
بخورند تغافل کرده باو حصه نداد ندانی ای ناصبی اگر کسی را اندک شعوری باشد میداند
که شخصی که قابل آن نباشد که او را از میوه بهشت نصیب و حصه باشد چگونه قابل
خلافت و ریاستست و امام باید که منسوب من عند الله بوده باشد نه آنکه ابی بکر ببیعت
عمر خلیفه خدا گردد و عمر بوصیت ابابکر جانشین رسول الله شود **نظم** شها بپایه منبر
اگرچه روزی چند ** نهاد پا بتعدی معاند زمین ** ترا چه غم همه دانند آنکه درخور نیست
فراز تخت سلیمان مقام اهرمن **طعن نوزدهم** در کتاب ملتقطات روایتست از سعید بن
المسیب که سؤال نمودم از حضرت امام زین العابدین علیه السلام که فدای تو شوم
ابابکر با حضرت پیغمبر در حین هجرت از مکه بمدینه رفیق بود پس در کجا از آنحضرت
جدا شد امام علیه السلام فرمود که چون ابابکر در خدمت سید البشر بمسجد قبا فرود آمدند
حضرت رسول انتظار قدوم بهجت لزوم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام میکشید
ابابکر با آنحضرت گفت بیا برویم بمدینه که اهل مدینه از قدوم مبارک شما مسرور
خواهند شد انتظار آمدن علی مکش که گمان ندارم که او تا یکماه دیگر بیاید حضرت
رسول فرمود که حاشا ازین منزل کوچ کنم تا آنکه برادر و ابن عم من بیاید پس در
خشم شد ابابکر ازین سخن و حسد برد بامیرالمؤمنین علیه السلام و این اول دشمنی
و عداوتی بود که از ابابکر بظهور رسید بسید کائنات و بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
و ابابکر در آن منزل از خدمت حضرت رسول جدا شده بمدینه رفت و حضرت خاتم
النبیین در آن منزل توقف نمود تا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از مکه آمد و باتفاق

داخل مدینه

مدینه طیبه شدند **طعن بیستم** در کتاب فصول الحق ذکر شده که بخاری در صحیح خود روایت نموده
که بعد از رحلت سید کائنات اسامه جمعی را که حضرت رسول در تحت حکم او کرده بود طلب
داشت پس ابو بکر مکتوبی نوشت باسامه بنظر تو که این مکتوبیست از ابو بکر خلیفه رسول الله
باسامه بن زید اما بعد اسامه بداند که مردم مرا لایق خلافت یافتند و خلیفه گردانیدند
و در عظایم امور مرا بعمر احتیاج بسیار است باید که رخصت توقف عمر دهی والسلام
و اسامه در جواب او نوشت که ای ابابکر مکتوبی از تو نزد من آمد آخر آن نقیض اول آن بود
اگر تو خلیفه رسولی چه دخل دارد که مردم ترا لایق خلافت دانند و ترا خلیفه کنند و اگر مردم ترا
خلیفه ساخته اند خود را خلیفه پیغمبر گفتن چه وجه دارد و ای ابی بکر که ترا رخصت توقف داده
که تو رخصت توقف عمر میخواهی و اگر کسی نیک تأمل نماید این چند طعنست که بر خلیفه اول لازم
می آید **طعن بیست و یکم** در کتاب مجالس المؤمنین شده که چون ابو بکر خلیفه شد اسامه بن زید را
از امارت آن لشکری که حضرت پیغمبر مقرر داشته بود که بشام روند عزل نمود و خالد بن ولید را
بجای او منصوب گردانید و بجانب شام فرستاد **نظم** کسی که عزل کند آنکه از نبی شده نصب ؛
چگونه میرسدش دعوی وفاق نبی ؛ صباح روز قیامت چه حال خواهد داشت ؛ کسی که کرده
بتجرع می نفاق نبی **طعن بیست و دویم** آنکه محاربه سلمی را دعوت بیعت خود کرد و ابا نمود
و گفت امر خلافت مخصوص حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و تو قابلیت این مهم نداری
ابابکر فرمود که او را در آتش انداختند آن مظلوم در میان آتش کلمه عرض کرده به بهشت خرامید
و هر چند او را از آن عمل منع نمودند فایده نکرد و وبال آن در گردن [illegible] و با آنکه
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیده بود که میفرمودند لا یعذب بالنار
الا رب النار یعنی سزاوار نیست که کسی با آتش عذاب کند کسی را بغیر از خدای تعالی

صاحب آتشست **حکایت** در کتاب کفایت المؤمنین و در کتاب ضرایح الجرایح از سلمان فارسی روایتست که
زنی بود از انصار که او را ام فروه میگفتند و منکر خلافت ناحق ابی بکر بود و مردم را از آن
منع می نمود و از محبان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بود و مردم را بآن ترغیب می نمود و چون
این خبر بابو بکر رسید ام فروه را بقتل رسانید اقربای ام فروه او را برده در خانه اش
دفن نمودند و در آن وقت مولای مؤمنان در مزرعه بود و بعد از سه روز بمدینه تشریف آوردند
سلمان قصه ام فروه را بعرض آنحضرت رسانید مولای مؤمنان متوجه خانه ام فروه شدند سلمان
گوید که من در خدمت آنحضرت بودم تا بسر قبر ام فروه رسیدیم دیدیم در اطراف قبرش
چهار مرغ سفید که منقار ایشان سرخ بود و هر کدام یکدانه انار مانند یاقوت در منقار
داشتند و در سوراخ قبر او درون رفته و بیرون می آمدند چون آنحضرت را دیدند بالهای
خود را باز کرده باتفاق آواز بر داشتند و با آنحضرت چیزی چند عرضه کردند که نفهمیدیم
و حضرت کلام ایشانرا جواب دادند و آنحضرت در برابر قبر ام فروه ایستاده دست بدعا بر داشت
و ببرکت دعای آنحضرت قبر ام فروه شق گردید و ام فروه از قبر بیرون آمد و جامه سندس
سبز بهشت در بر داشت و گفت یا مولا پسر ابی قحافه خواست که اطفای نور تو کند خدای
تعالی قدرت ترا ظاهر گردانید. چون این خبر بابی بکر ملعون و عمر سگ رسید متعجب
ام فروه را بخانه شوهرش فرستادند و دو پسر دیگر از او متولد شد و بعد از شهادت
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ششماه وفات یافت **طعن بیست و سیم** آنکه بلال با ابی بکر
بیعت نکرد و هر چند وعد و وعید نمود فایده نکرد و هر چند او را امر نمود و التماس
کرد که بانگ نماز بگوید راضی نشد **طعن بیست و چهارم** در کتاب تحفة الابرار مذکورست
که حضرت سیدة النسا فاطمه زهرا علیها السلام روزی بروضه رسول صلی الله علیه و آله

نشسته

نشسته بود ابوبکر بروی بگذشت وگفت یا فاطمة دفن صاحبک لیلة الاربعاء یعنی ای فاطمه مدفون شد رسول در شب چهارشنبه و مراد آن ملعون آن بود که هرکه در شب چهارشنبه مدفون شود در عذابست و در آن نشاه حال او بدست وازاین گفته آن منافق ظاهر میشود که ایمان بحضرت رسول نیاورده وتصدیق قول آن صادق القول ننموده تا آنکه مطلب وی مدعایش ایذا و آزار رسیده الینا بوده نعوذ بالله من هذه المقالة طعن بیست وپنجم آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله درعی از یهودی خریده بود وقیمت آنرا بیهودی رسانیده یهودی دعا نمود که قیمت آن بمن نرسیده حضرت پیغمبر ابابکر وعمر را حکم ساخت ایشان از رسول خدا در ادای قیمت گواه طلب نمودند بعد از آن آنحضرت امیرالمومنین علیه السلام را حکم ساخت علی علیه السلام بتصدیق قول رسول نمود در ادای قیمت درع وگفت یا رسول الله ما ترا بوحی سمائی تصدیق میکنیم چگونه بثمن درع تکذیب کنیم آن دو ملعون از گفته خویش نادم وپشیمان شده عذر خواستند طعن بیست وششم آنکه حضرت رسول صلی الله علیه وآله عمر بن خطاب را تولیت صدقات داد واز آن خدمت او را معزول ساخت وابابکر وعمر را تولیت جمیع امور مسلمانان داد پس چگونه شخصی که قابلیت صدقات نداشته باشد او را متولی جمیع امور مسلمانان سازند طعن بیست وهفتم آنکه ابوبکر روزی بر منبر حضرت پیغمبر رفته موعظه مینمود حسنین علیهما السلام بمسجد آمده گفتند این مقام جد ماست وترا قابلیت آن نیست که درین مقام نشینی ودامنش گرفته بزیر کشیدند آن ملعون خجل ومنفعل شده از منبر فرود آمد طعن بیست وهشتم

آنکه خالد ولید پلید با زن مالک بن نویره در همان شب که مالک را کشته بود زنا
کرد ابابکر بروی حد جاری نکرد و سبب دوستی و محبت ابابکر با خالد آن بود
که خالد را از دشمنان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میدانست طعن
بیست و نهم آنکه مطلقا ابابکر علم باحکام شریعت نداشت چنانکه از او پرسیدند
که کلاله چیست و کلاله شخصی است که او را پدر و پسر نباشد و فوت شود جده
او از ابابکر پرسید که از میراث بمن چه چیز میرسد گفت نمییابم در کلام خدا
و سنت رسول که ترا حقی باشد با آنکه مغیره و محمد بن سلمه باو گفتند که حضرت
پیغمبر جده را سدس میداد و در بعضی تفاسیر آمده که برادر پدری و برادر
مادری را کلاله گویند و در کتاب مجلی مرات المنجی آمده که در وقتی که از
ابابکر از معنی کلاله سؤال کردند گفت کدام آسمان سایه انداز دمرا و کدام
زمین بردارد مرا که من تفسیر کلام الهی برای خود کنم و اینخبر را بمولای مومنان
رسانیدند آنحضرت فرمود که کلاله خواهر مادری و خواهر پدری و خواهر پدر
و مادر ایست طعن سی ام در کتاب لوامع الانوار ذکر رفته که خالد با زن مغیره
زنا کرد ابو بکر لعین بر وحد اجرا نکرد و آیات قرانی را منظور نداشت و اسقاط
حد از او نمود طعن سی و یکم دزدی را حاضر کردند دست چپش را ببرید و هر چند
صحابه گفتند که دست راست او را باید برید نشنید و خلاف حکم خدا و رسول
کرد و هر بار غلطی که میکرد میگفت اِنْ اَصَبْتُ فَمِنَ اللّٰهِ وَاِنْ اَخطأتُ
فَمِنَ الشَّیطَانُ یعنی اگر در حکمی تیر بهدف نه خوزد و درست گفتم از جانب
خداست و اگر خطا کردم از جانب شیطانست مرا معذور دارید و چون مشتی

نمونه خروار یست بهمین از علم و دانش او اکتفا نمود بیت چونکه شیطان برد
ز راه ترا الله بخدا نیستی تو راه نما طعن سی و دویم ابن عبد ربه در کامل التار یخ
روایت کرده که چون اجلش نزدیک رسید و دانست که میمیرد خواست که بار گناه
خود را سبکتر کرداند عمر را بخواند و خلافت را باو داد و خلق را جبراً و قهراً
ببیعت او امر نمود و جمعی هر چند باو گفتند که تو بغیر حق درین کار شروع کردی
و بر تو گذشت اکنون این ظلم روا مدار و دیگری را که اهلیت این کار ندارد
بر مسلمانان مسلط مکن که الحال وقت توبه و استغفار است بهیچ وجه قبول نکرد
طعن سی و سیم در کتاب فصول الحق آمده که ابن عبد ربه در کامل التاریخ آورده که
چون ابابکر مریض شد عهدنامه نوشت که بعد از من عمر خلیفه و جانشین است
و بعثمان و یکی دیگر از انصار داد که باتفاق بر مردمان بخوانند پس عثمان با رفیقش
بمسجد رفته گفتند ای گروه مردمان این عهدنامه و وصیت نامه ابابکر است اگر
قبول دارید بخوانیم طلحه گفت بخوانید اگرچه این عهدنامه خلافت عمر است عمر بطلحه
گفت که بچه جهت گمان کردی که بنام من باشد گفت بدانکه والی ساختی تو او را
دیروز او والی کرد ترا امروز عمر انکار نکرد و بخندید و ایشان عهدنامه را
بر مردمان خواندند و حجت سخن طلحه ظاهر گردید طعن سی و چهارم آنکه در وقت
مردن وصیت کرد که در حجره مطهره نبویه او را دفن نمایند و بمحل دیگر نبرند
و چون عمر هم قایم مقام و جانشین او بود او نیز این بیحیایی و بی ادبی را
خوش کرده بیدعت ابابکر عمل نمود و از خدا و رسول شرم نکرده از مواخذه
روز جزا اندیشه ننمودند ای ناصبی ببین آیا ابابکر و عمر را در خانه بنات پیتید کا

چه حصه وحق بود که خانه رسول الله را گورستان میکردند و عایشه و حفصه چه حق
داشتند زیرا که اگر میراث بایشان انتقال یافته است حصه دختر و زنان دیگر آن
حضرت کو که قسمت نموده و اگر قسمت نیافت معلوم نشد که بعایشه و حفصه چه
مقدار میرسید یا آنکه ابوبکر از رسول روایت نموده است که از پیغمبران میراث نمیگیرند
و ترکه ایشان صدقه است پس برین تقدیر از جمیع مسلمانان باشد و عایشه و حفصه اذن
از کدام مسلمان گرفتند و کدام مسلمان ایشان را رخصت داده و نتوان گفت که خانه
از عایشه و حفصه بود زیرا که عایشه و حفصه را خانه نبود و حمیدی در طبقات محمد سعد صاحب
و مسلم روایت کرده اند که حضرت سید کاینات فرمود که مرا در خانه من دفن کنید
و نفرمود که مرا در خانه عایشه و حفصه دفن کنید **حکایت** یکی از سادات اراده زیارت
حرمین نمود و چون بمدینه رسید و مدفن ابابکر و عمر را در روضه خیر البشر مشاهده نمود
در خاطرش شک و شبهه بهم رسید که اگر ابابکر و عمر بر حق نمی بودند در روضه حضرت سید البشر
مدفون نمیشدند و کی سزاوار لعن و طعن باشند و شیطان در آن حال بر او دست یافته
آن شیعه اثنی عشری را متردد خاطر ساخته با آن اندیشه بخواب رفت چنین مشاهده نمود که
داخل روضه مقدسه منوره نبویه شد و قبر ابی بکر و عمر شگافته شده در نهایت تاریکی و
ظلمت و آن دو ملعون بصورت دو خوک با قلادهای آتشین در گردن و بندهای گردن
از قهر و غضب ملک منان بر اعضا معذب و معاقبند پس آن سید از مشاهده آن حال
از آن خواب گران بیدار شده توبه و انابت نمود و در هر مجلس و محفلی که میرسید آنچه
در واقعه دیده بود بسمع دوست و دشمن و آشنا و بیگانه میرسانید **نظم** هیچ دانی
چرا شفا ندهد ∴ گور روشن در مدینه پیغمبر ∴ تا بگویند سنیان لعین ∴ که ز اعجاز بوبکست و عمر

طعن

طعن سی و پنجم آنکه ابابکر در وقت مردن میگفت کاشکی فدک از فاطمه غصب نمیکردم و کاشکی
در سقیفه بنی ساعده بر دست عمر بن خطاب یا ابی عبیده جراح بیعت میکردم و درین کار
شروع نمیکردم و قوم بنی حنیفه را نمیکشتم طعن سی و ششم در کتاب منهاج الکرام
ذکر شده که ابوبکر در وقت مردن میگفت کاش میپرسیدم از حضرت پیغمبر که آیا انصار را
درین امر خلافت حقی هست یا نه و این دلالت میکند برینکه او در خلافت خود شک داشته
و از روی صواب این کار واقع نشده طعن سی و هفتم آنکه ابابکر مبروص بود و باین
بلا و بلیه مبتلا و برص بعضی از رو و حوالی گوش او را فرو گرفته بود و پیروان خلیفه
مبروص این را معجزه و کرامات او میشمارند و میگویند که خلیفه اول را وجه و اذن بیضا
دارد با آنکه علمای آن گروه گمراه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت میکنند که
مؤمنان به برص و جذام گرفتار نمیشوند و از این معجزه فایده که بایشان رسیده آن
بود که سلب ایمان خلیفه اول خود نمودند والحال ناصبیان بدین مبروصی او را که مشاهده میکنند
او را زیارت مینمایند و در اعزاز و احترام او میکوشند از برای تشبهی که او راست
بخلیفه اول و مطاعن ابابکر ملعون بسیار است و این مختصر گنجایش زیاده ازین ندارد
درین باب بهمین قدر اکتفا نمود رباعی هر کس که تبرا نکند زین سه لعین ؛ میدان بجحیم
جای او را بیقین ؛ خواهی که بدانی که کیانند آنها ؛ بوبکر و عمر باشد و عثمان لعین ؛
حکایت در کتاب ملتقطات از معاویة بن عمار روایتست که روزی ابابکر بحضرت امیر المؤمنین
علیه السلام گفت من از حضرت رسول خدا بعد از روز غدیر خم چیزی در باب تو نشنیده ام
اگرچه در عهد حضرت پیغمبر تو را امیر المؤمنین میگفتند و من هم میگفتم و خبر دارم که حضرت
پیغمبر ترا وصی و وارث و خلیفه در اهل بیت و زنان خود ساخته بود اما اینکه بر امت خود

خلیفه و جانشین ساخته باشد از او نشنیده ام لهذا من مرتکب این امر شدم مرا اکنون تقصیری
نیست پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با او گفت اگر من رسول خدا را بتو بنمایم تا هر چه جوابی
از او بشنوی و زنگ شک و شبهه از خاطر بزدایی اقرار خواهی کرد که این امر حق نیست و
خود را ازین کار معزول خواهی ساخت و اگر نکنی معترف خواهی بود که مخالفت خدا و رسول او
کرده باشی گفت اگر پیغمبر را ببینم و از او یک حرف بشنوم بهمان اکتفا میکنم و دیگر محل توقف
نیست آنحضرت فرمود که چون از نماز شام فارغ شوی نزد من آی تا بوعده وفا کنم
و ابابکر بعد از نماز شام آمده با او بمسجد قبا رفتند و رسول را در قبله مسجد قبا دیدند
و حضرت رسول با او خطاب نموده فرمود ای ابی بکر بر مولای خود بر آمدی و بجای او نشستی
و حال آنکه آن مجلس مجلس رسالت و پیغمبریست که غیر او را نشاید او را آن نیست و علی مستحق
آن بکار و مقامست حکم فرموده مرا در پس سر انداختی و خلاف قول و گفته من
کردی و خود را نشانه غضب من و عذاب الهی گردانیدی و بود این پیراهنی که بغیر حق
و را شسته پوشیده بکن که تو از اهل آن نیستی و قابلیت آن نداری و اگر آنچه گفتم
نشنوی وعده گاه تو آتش دوزخست و مقام تو در قعر جهنم ابابکر مضطرب شده از مسجد
بیرون آمد عازم آنکه خود را عزل کند و امر خلافت با میر المؤمنین علیه السلام تسلیم نماید
حضرت سید وصیا و سرور اتقیا علیه الف الف التحیة و الثنا بخانه آمد و آنچه گذشته
بود بسلمان بیان فرمود سلمان گفت این خبر را برفیق و یار خود خواهد گفت آنحضرت
فرمود بلی زود باشد که با او این خبر را بگوید و او مانع شده بوسوسه او بشغل خود مشغول
شود بعد از آن آنحضرت فرمود که بخدا قسم که تا نمیرند این کار را ترک نخواهند کرد و
چون عمر از ابابکر ماجرا را شنید گفت که چه ضعیف رای و بی عقل و ترسنده و بیدل

بوده

نبوده نمیدانی که آنچه درین حالت بخاطر آورده و از و دیده اند کیست از سحر بنی هاشم
زنهار که این فکرها مکن و بحال خود باش و حکومت را از دست مده عربیه وکان ولی الامر
بعد محمد ؛ علی و فی کل المواطن صاحبه ؛ وصی رسول الله حقا و جاره ؛ و اول من صلی
و من لان جانبه **باب هفدهم** ذکر ابابکر ملعون در حال نزع و احتضار و آنچه جاری
شده در آنوقت بزبان آن غدار نابکار و مقالات مناسب این باب قال الله تعالی
فی کتابه العزیز وَیَقُولُ الْکَافِرُ یَا لَیْتَنِی کُنْتُ تُرَابًا یعنی خدای تبارک و تعالی
در کتاب عزیز خود فرموده که چون کافر موطن و مسکن خود را با آنچه جهت او آماده و مهیا
شده از الوان عذاب و انواع عقاب در حال نزع و احتضار در نظر می آورد میگوید
کاشکی من خاک میبودم و موجود نمیشدم و علما و دانشمندان اهل سنت و جماعت در
کتب خود آورده اند که حضرت پیغمبر فرموده مَا مِنْ مُحْتَضَرٍ یُحْتَضَرُ اِلَّا وَیَرَی
مَقْعَدَهُ فِی الْجَنَّةِ اَوِ النَّارِ یعنی نیست محتضری که در حال نزع و احتضار باشد
مگر اینکه بیند مکان و مأوای خود را در بهشت یا در دوزخ و در کتاب ملتقطات آمده که
حضرت امام ناطق جعفر صادق علیه السلام فرمود مَنْ اَحَبَّ لِقَاءَ اللّٰهِ
اَحَبَّ اللّٰهُ لِقَاءَهُ وَمَنْ کَرِهَ لِقَاءَ اللّٰهِ کَرِهَ لِقَائَهُ اصحاب آنحضرت
گفتند هلاک شدیم یا بن رسول الله بدرستی که ما دوست نمیداریم مرگ را آنحضرت
فرمودند که این حالت در وقت احتضار موت مشاهده میشود که حضرت سید المرسلین
و حضرت امیر المؤمنین حاضر میشوند در آنوقت و هیچکس از دنیا بیرون نمیرود مگر
آنکه در وقت احتضار موت نزد او حاضر شود محمد و علی پس هرگاه سید انبیا و سرور
اوصیا را مومن در آنحال مشاهده کند خوشحال و نیکبخت میگردد و چون حضرت رسول

اراده انصراف و بازگشتن نماید آن مومن بگوید بکجا میروید و من اراده دارم که در خدمت و
ملازمت شما باشم پس سید کائنات فرماید که آیا دوست میداری که رفیق و همراه ما باشی
آن مومن گوید بلی پس حضرت رسول اشاره کند بملک الموت که قبض روح او کن برفق
و لطف که این دوست و محب ماست و این طرفه بشارتیست که قبض روح بنده مومن نمیکنند
مگر باذن او و خبر میدهند قابض ارواح را که این از محبان ماست پس این آنکسیست
که دوست میدارد لقای خدارا و خدا دوست میدارد دیدن او را **بیت** باین مژده
گر جان فشانم رواست ∴ که این مژده آسایش جان ماست ∴ و اما دشمنان محمد و علی
پس هیچ چیز آنمقدار مکروه نیست ایشان را از احتضار مگر دیدن محمد و علی زیرای
آنکه در آن حال میدانند که تضییع حق حضرت رسول و حضرت امیر المومنین نموده اند
پس حضرت رسول بقابض ارواح بگوید که قبض روح این دشمن ما را بکن پس این آنکسیست
که مکروه میدارد لقای خدارا و خدا مکروه میدارد لقای او را **و در** اکثر کتب
مسطور است که حارث همدانی بیمار شد و حضرت امیر المومنین علیه السلام بعیادت و پرسش
آمد و آنحضرت حارث را از ملاقات موت خایف و هراسان یافت باین کلام معجز
نظام او را بشارت داده از آن خوف و ترس ایمن و مسرورش ساخت و یکی از شعرا ترجمه
کلام آنحضرت را در رشته نظم کشیده چون مناسب مقام دید بعد از کلام آنحضرت ترجمه منظومه را
نیز مذکور میسازد و آن اینست **عربیه** یا حار همدان من یمت یرنی ∴ من مومن او منافق قبلا
رباعی میدان بیقین تو حارث همدانی ∴ کانکس که رود ازین جهان فانی ∴ بیند بعیان
جمال من تا دانی ∴ گر اهل نفاقست و گر ایمانی **عربیه** یعرفنی طرفه و اعرفه ∴ بنعته و اسمه
و ما فعلا **رباعی** آنرا که شوم بوقت مردن مشهود ∴ او بشناسد مرا و من او را زود ∴

معلوم شود

معلوم نشود نام نشانش که چه بود ٭ وانگاه ذکر نه آمده باشد بوجود عربیه وانت
عند الصراط معترضی ٭ فلا تخف عثرة ولا زللا رباعی خواهد بصراط چون گذارت افتاد
آیم بسر راه تو از روی وداد ٭ گویم بتو ای حارث همدان مراد ٭ از لغزش پا
مترس و بگذر مراد عربیه اقول للنار حین توقف للعرض ٭ ذریه لا تقربی الرجلا
ذریه لا تقربیه ان له ٭ حبلا بحبل الوصی متصلا رباعی گویم چو ترا توقف افتد بانار
کای نار مکر و گرد اینک پس زنهار ٭ نزدیک مشو باو و او را بگذار ٭ کو راست بما
درست سررشته کار عربیه اسقیک من بارد علی ظماء ٭ تخاله فی الحلاوة العسلا
رباعی چون تشنگیت رسد بمحشر بکمال ٭ زانگونه زکوثر دهمت آب زلال ٭ کز روی
حلاوت عسل آید بخیال ٭ وز تشنگی ابد شوی فارغ بال عربیه هذا النا خالص شیعتنا
اعطانی الله فیهم الاملا ٭ یعنی این کرامت مار است و مخصوص شیعیان ماست که
عطا کرده است خدای تعالی بما و شیعیان ما و در تفسیر علی بن الحسین زواره و در
کشف الغمه آمده که اسمعیل بن محمد حمیری که بسید اشتهار داشت اما علوی نبود
و در اول طریق غیر اثنی عشری داشت و چون بخدمت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق
علیه السلام رسید او را از آن طریقه گردانید و مذهب اثنا عشریه اختیار کرد و قصاید
بسیار در مناقب اهل بیت اطهار دارد حسین بن عون روایت کند که در وقت
بیماری سید من بعیادت او رفتم اتفاقا وقتی بود که سید در حال احتضار بود
و موافق و مخالف از همسایهها بر گرد او بودند ناگاه نکته سفیدی در روی او
ظاهر شد و می افزود و سیاهی محو میشد تا تمام روی او سفید گشت و نور زعایت
وصفا در آنحال چشم گشود و این ابیات را انشا نمود عربیه کذب الزاعمون ان علیا

لا تنجی محبه من هنات ۞ قد و ربی دخلت جنّة عدن ۞ وعفا لی الاله عن سیّئات
فابشروا الیوم اولیاء علی ۞ و تولّوا علی حتی الموت ۞ ثم من بعده تولّوا ابنه
واحدا بعد واحد فی الصفات ۞ یعنی بدروغ بنداشتن زعم کنندگان که علی علیه السلم
نجات نخواهد داد دوستان و محبان خود را از عذاب و عقاب و سکرات موت و عقبات
آخرت و بخدا سوگند که در رفتم ببهشت عدن و عفو فرمود حضرت معبود از گناهان
و سیّئاتی که مرا بود پس بشارت دهید امروز دوستان امیر المؤمنین علی را که تولی
کنند بحضرت امیر المؤمنین علی تا وقت وفات و باز تولی نمایید بپسران علی و یکی بعد از
یکی هر کدام که بصفت امامت و هدایت خلقان آراسته باشد تا آنگاه کلمه شهادت عرض
کرده و جان بقابض ارواح سپرده باعلی روزی که در و جرم و خطا می بخشند ۞ تقصیر گدا
و پادشاهی بخشند ۞ خوش باشد لاکه در چنان معرکه ۞ ما را بعلی مرتضی می بخشند ۞
و در کتاب منهج الفاضلین آمده که ابو بکر در حال نزع تاسف میخورد لَیْتَنِی لَمْ اَتَوَلَّ
یَوْمَ السَّقِیفَةَ الْاِمَارَةَ وَالْخِلَافَةَ یعنی ای کاشکی روز سقیفه متولی امارت
و خلافت نمیشدم و بحکم آیه کریمه فَکَشَفْنَا عَنْكَ غِطَائَكَ فَبَصَرُكَ
الْیَوْمَ حَدِیدٌ در وقت نزع عاقبت این کار مشاهده کرده بود از بخت بد
پشیمان و نادم گشته و تاسف میخورد و نیز در آن کتاب ذکر شده که ابو بکر در حین
نزع با عایشه میگفت هَلَكَ اَبُوكِ هٰذَا رَسُولُ اللّٰهِ مُعْرِضًا عَنِّی وَ
یُبَشِّرُنِی اِلَی النَّارِ یعنی هلاک شد پدر تو و رسول خدا اینجا حاضر است و روی
از من گردانید و بشارت میدهد مرا با آتش دوزخ و در کتاب ریاض الایمان از منهاج
الکرامه نقلست که ابو بکر پیدین در حین احتضار و سکرات موت میگفت لَیْتَ اُمِّی

لیتنی

لم تلدني يا ليتني كنت نبتة في لبنة يعني كاشكي مادر مرا نميزائيد يا كاشكي
بودم کاهی در خشتی که مشاهده عقوبات الهی مینمودم بعذاب تا تمنا نمی کرد گرفتار
نمیشدم و در کتاب فعلت فلا تلم و در کتاب کاشف الحق نقل شده که محمد بن ابی بکر
گفت پدرم در حال نزع و سکرات در حضور من و خواهرم عایشه و برادرم عبد
الرحمن و عمر بن الخطاب میگفت که محمد و علی اینجا حاضر شده اند و مرا بدوزخ
بشارت میدهند و صحیفه در دست محمد است و عهد های ما در آنجا ثبت است
و بر من میخوانند و میگویند مرحوم و منفر تو و عمر و عثمان و معاذ جبل و سالم مولای
حذیفه و ابو عبیده جراح در دوزخ هست و چون عمر از پدرم این گفتگو شنید
گفت هذیان میگوید این راز بکسی مگوئید تا بنی هاشم شماتت نکنند پدرم
چشم باز کرد و گفت ای عمر من هذیان نمیگویم نه من در غار بودم با محمد
و آنحضرت فرمودند در حبشه سفینه جعفر را می بینم که در دریا جاریست
و من گفتم یا رسول الله من نیز میخواهم ببینم او دست بر چشم من مالید
من نیز مشاهده نمودم و بعد از آن در مدینه تا اینحال با تو گفتم تو گفتی
او ساحر است اما اکنون بر من ظاهر شد که بسبب این اعتقاد فاسد و ظلمی
که بر اهل بیت او کردیم معذب و معاقب خواهیم بود و بدی عاقبت برما
محقق شد عمر بخندید و گفت هذیان میگوید و برخواسته با برادرم عبد الرحمن
از خانه بیرون رفت پس از رفتن ایشان من گفتم ای پدر بگو لا اله
الا الله گفت بخدا قسم که نگویم و نمیتوانم گفت که دوزخ و تابوت
نمیگذارند گفتم چه تابوت گفت نمی بینی تابوتیست در زیر همه طبقهای

دوزخ دوازده کس در آن می بینم یکی من و دیگری عمر و عثمان و معاذ جبل و سالم مولای
حذیفه و ابو عبیده جراح و شش تن دیگر که قابیل پسر آدم است و نمرود و فرعون
و دو مرد از بنی اسرائیل که تبدیل کردند کتاب خدا را و تغییر دادند سنن انبیای
خود را یکی از ایشان تبدیل نمود توریة را و دیگری تبدیل نمود انجیل را و دجال
اعور و نام آن مکان عشق است و از شدت حرارت آن دوزخ نامیده میشود گفتم
یا ابت تهذی ای پدر من هذیان میگویی گفت وَاللهِ مَا اَهْذِیْ لَعَنَ اللهُ
ابْنَ صَهَّاکَةَ الْحَبَشِیَّةِ هُوَ الَّذِیْ صَدَّنِیْ عَنِ الذِّکْرِ بَعْدَ اِذْ جَاءَنِیْ
بِئْسَ الْقَرِیْنُ و مراد از ذکر که در قرآن واقع شده ولایت حضرت امیر المومنین
علیه السلام است یعنی بخدا که هذیان نمیگویم لعنت خدای بر پسر صهاک حبشیه
که او باز داشت مرا از ذکر که ولایت و دوستی علی علیه السلام است بعد از آنکه بما
آمده بود و قرآن در رهنمایی او مرا محروم ساخت پس روی بر زمین نهاد و زاری میکرد
و وا ویلاه و وا ثبوراه میگفت تا جان را تسلیم نمود پس عمر و عبدالرحمن آمدند و در رسیدند
که بعد از ما چه گفت آنچه شنیده بودیم گفتیم عمر گفت هذیان گفته است اما زنهار که تو
با علی یا با هیچکس مگو که موجب شماتت میشود و در کتاب احسن الکبار و در کتاب کاشف
الحق از ابن عیاش از مالک بن اسمعیل نهدی روایت است که محمد بن ابی بکر گفت در حال نزع پدر را
ببدترین حالی دیدم گفتم ای پدر ترا ببدترین حالی مشاهده میکنم گفت ای پسر من کسی را
نزد من مظلمه ایست که اگر حلال کند امید نجاتست گفتم آن کیست گفت علی ابن ابی طالب
علیه السلام گفتم اگر گویی نزد او روم و التماس نمایم که ترا حلال کند گفت برو پس نزد آن حضرت
رفتم و گفتم پدرم ببدترین حالیست و بدی عاقبت را بجهة ظلمی میداند که بر شما کرده و حقی که از شما انتزاع

بخود

نموده و من ضامن شده‌ام که از حضرت شما التماس کنم که او را بحل کنید فرموده که
كَرَامَةً لَكَ يَا مُحَمَّدُ اما بپدرت بگو که نزد مردم اعتراف کند که امامت
حق او بوده و بنا حق انتزاع نموده تا من او را حلال کرده از سر تقصیری که کرده
او بگذرم پس نزد پدر رفتم و ماجرا را باو گفتم گفت اگر این بگویم مردم تا روز
قیامت بر من لعنت کنند و این آیه را خواند وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ
بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ پس آهی کشید و گفت کاشکی
با فاطمه و خانه او مرا کار نبودی و کاش فجاءه سلمی را باتش نسوختمی و کاش
خواهر خود را باشعث بن قیس نداده بودمی و فدک را از فاطمه نگرفتمی و از
لشکر اسامه تخلف نکردمی و خالد ولید را بقتل مالک نویره نفرستادمی
پس ویل و ثبور مینمود و جان بتسلیم کرد و در بعضی کتب مذکور است که چون ابابکر
در حال نزع و احتضار مشاهده عقوبات الهی نمود که جهت او آماده شده و حاضر
پسر خود محمد را گفت یا محمد برو بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام و بگو تا از سر کرده
زشت و گفتار ناصواب من گذشته مرا حلال کند و جمعی از مهاجر و انصار و صحابه
حضرت رسول را حاضر سازد که نزد ایشان اقرار و اعتراف نمایم که خلافت و امامت
حق علی بن ابی طالبست علیه السلام و من بخلاف حق و راستی از روی جبر و تعدی از او
غصب و انتزاع نموده‌ام و با آنحضرت بیعت نموده امر خلافت را در ایام حیات خود
باو بسپارم محمد بن ابی بکر بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام رفت که ماجرا را عرض نماید
در آن اثنا عمر ملعون داخل سرای ابابکر شده و بر کیفیت آن مقال مطلع شده پریشان
خاطر و مضطرب حال شد که مبادا حضرت امیر با جمعی از مهاجر و انصار آمده ابوبکر را تم

خلافت را بآنحضرت تسلیم نماید فی الفور آن شیطان امّت داخل خانه که ابوبکر بود شده
بالش را از زیر سر آن ملعون برداشته بر روی او گذاشت و بر بالای بالش نشسته آن
مقدار صبر کرد که ابوبکر خفه شده جان بمالکان دوزخ سپرد و بعذاب و عقاب الهی
گرفتار شد چون محمد نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و پیغام پدر را رسانید
آنحضرت فرمود که بالش کار خود کرد و تری و زردی که در بالش است گواه است محمد
بتعجیل برگشت چون داخل خانه شد پدر را مرده دید و بالش را بنشانی که آنحضرت
فرموده بود مشاهده کرد و پرسید که بعد از رفتن من که داخل این خانه شد گفتند
بغیر از عمر کسی دیگر پیش پدر تو نشده دانست که ابابکر را آن ضالّ مضلّ خفه کرده روانه
درک الاسفل نموده است و مدّت خلافت ابابکر دو سال و سه ماه و بیست روز بود
و عمر او شصت و هفت سال و بروایتی هفتاد و یکسال و در کتاب احسن الکبار ذکر
شده که ایمان او در چهل و سالگی بود و بیست و سه سال با رسول الله بود و بعد از حضرت
پیغمبر دو سال و سه ماه زندگانی نمود و پدر وی در روز وفات وی زنده بود و در
تاریخ گزیده که از کتب اهل سنّت آمده که اسلام ابابکر در سی و هفت سالگی بود و بیست و
شش سال آن منافق بحسب ظاهر اظهار اسلام مینمود و در روز دوشنبه بیست و دوم
جمادی الآخر سنه ثلث و عشر هجری متوفّی شده باسفل درکات جحیم رسید حکایت در زمان
خلافت ناقص ابابکر ملعون شخصی درهمی چند آورده بامانت باو داد و خود بسفر رفت
و در ایام خلافت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده آن امانت را از محمد بن ابابکر و باقی
ورثه طلب نمود محمد گفت که من علم برین ندارم هر دو محاکمه را بخدمت امیرالمؤمنین
علی علیه السلام آوردند آنحضرت تصدیق قول آن مرد نمود و گفت ای محمد پدرت مشغول الذمه

این حق ست

این حق است وایمردان مبلغ را با و سپرده بر اولاد او لازمست که حق ایمردر ابد ها بعد
بعد از ان آنحضرت فرمود ای محمد میخواهی که پدرت را ببینی و از او بپرسی که امانت این
مرد را چه کرده و در کجا ضبط نموده گفت بلی یا امیر المومنین آنحضرت فرمودند که از
فلان دروازه کوفه بیرون رو و چون بفلان مقام و محل برسی ماده خوکی خواهی دید
که از عقب او چند خوک نر میرفته باشند و پیش آن خوک ماده رو و از او بپرس که امانت
این شخص را چه کرده و چون محمد بفرموده مولای مومنان از دروازه کوفه بدر رفت
و بآن مکان رسید ناگاه نظر او بخوک چند افتاد که مقدم ایشان ماده خوکی بود و ان خوکان
نر از عقب او می آمدند محمد نزدیک آن خوک ماده آمد از او پرسید که امانت فلانکس را
چه کردی آنخوک بزبان آمده گفت ای محمد مرا میشناسی من پدر تو ام ابابکر بسبب ظلمی و
ستمی که با سرور اولیا و سید اوصیا نمودم و حق او را بجبر و تعدی از او گرفتم خدای تعالی
مرا بعذاب ممسوخ نموده باینصورت و هیات مبدل کرداینده و بعذاب الیم و عقاب
گرفتارم و هر که با اهل بیت رسول ظلم کند هرگز از دوزخ خلاصی نخواهد داشت و
این عذابها را ابد دشمنی و اطاعت شیطان امت کنند مرتاب کلاب بن الکلاب عمر بن
الخطاب علیه اللعنه و العذاب میکشیم و او نیز زیاده از من معذب و معاقبست و امانت
آنشخص را ابتی از طلا ساختم و در محراب مسجد دفن نمودم برو و باو بده و بدان ای پسر
من هیچ نزد خدای تعالی بهتر از دوستی و محبت امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلم
نیست و آنحضرت را بیفاصله بابت و جانشین پیغمبر دان دوست او در بهشت و دشمن او در
دوزخست و محمد چون این کلمات را از پدر شنید و پدر را بانصورت مشاهده نمود در آن
بپدر خطاب نموده این ابیات را در رشته نظم کشید عربیه یا ابانا قد وجدنا ما صلح

یا ابا بکبد و یا ابن غنج صح

خاب من انت اباه وافتضح ∴ انما انقذنی منک الذی ∴ انقذ الذر من المار الملح ∴

انسیت العهد فی خم وما ∴ بلغ المبعوث فیه وشرح ∴ فیک اوصی احمد فی نصها ∴

اولمن ابواب خیبر قد فتح ∴ ام بارث قد تقمصت بها ∴ بعدما بخبخ علیّ وکشحی ∴

ما عسی عذرک فی الحشر غدا ∴ ویلک الان اذا الحق اتضح ∴ وسیسئلک المصطفی عن ما جری

عن خطایاکم وعن ملک الفتح ∴ ثم عن فاطمة وارثها ∴ من زوی عنک من ذاک شرح ∴

وعلیک الخزی من ربّ السما ∴ کلما ناح حمام وصدح ∴ یا بنی الزهراء انتم عدتی

وبکم فی الحشر میزانی رجح ∴ واذا صح ولایی لکم ∴ لا ابالی ای کلب قد نبح ∴

یعنی ای پدر ما بتحقیق که یافتیم آنچه صلاح ما در آنست دوستی و محبت امیر المومنین علیه السلام است

زیانکار است آنکس که تو پدر او باشی ذلیل و رسوا و رسوا شدند ابدی و تحقیق که نجات داده مرا از تو خدا

عفو آنخدایی که نجات میدهد ذره را از آتش آیا فراموش کردی آن عهد را که بسته شد در روز

غدیر و در آن روز تبلیغ کرده و شرح داد آنرا پیغمبر خبیر و نص خلافت که احمد وصیت کرد از

برای تو مشروحست یا از برای آنکس که ابواب خیبر بدست مبارک او مفتوحست یا بمیراث گرفته خلافت را

بعد از آنکه بخ بخ یا ابا الحسن گفته بود و عمر و دشمنی کرده بود آنسنگ کافر و منافق بدنهاد

مگر تو و بال تو نشود فردای روز قیامت و وای بر تو در اینوقت که حق بر تو واضح و ظاهر

گشته و بدی کردار تو ترا بایصورت مسخ نموده و وای بر تو آنوقت که سوال کند مصطفی

از فضایح افعال تو و قبایح اعمال تو پس سوال کند از شما از فاطمه و ارث او که کیست آنکه

منع کرد از حضرت فاطمه علیها السلم ارث او را که نقل نموده از من که فاطمه را ارث نیست و بر تو

باد خزی و خواری و نفرین و دوری از خدای آسمان برابر هر مرغ پرنده که فریاد و نوحه میکند

ای فرزندان زهرا شمایید ذخیره من در روز قیامت و بشما رجحان مییابد میزان من در آن عرصات

پس اگر متاع محبت من در بازار ولای شما رایج باشد و از زنده من هیچ باک ندارم از
سگان فریاد کننده و بعد از آن محمد بازگشته بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد و آنچه دیده
و شنیده بود بیان نمود آنحضرت فرمود که محراب مسجد را بکنند و آن بت طلا را بیرون آورده
بصاحبش تسلیم نمود و در کتاب مشارق انوار الیقین در تفسیر قول خدای تعالی که ان انکر
الاصوات لصوت الحمیر آمده که مردی سؤال کرد از امیر المؤمنین علیه السلام
که چیست معنی حمیر که خدای تعالی آنرا انکار کرده و بدتر شمرده است آنحضرت فرمود که مراد
از حمیر زریق و صاحب اوست یعنی ابابکر و عمر که در تابوتی از آتش باشند بصورت دو حمار
و هرگاه فریاد زنند این سرود در آتش پدید آید و مکروه نماید اهل نار را و از ایشان
رباعی بو بکر لعین که از زنا شد حاصل :. در بغض وصی مصطفی شد مایل :. هر نطفه که از حرام
کرده پیدا :. باشد با امت چنین سگ مایل باب هجدهم در مطاعن بانی بدعت و شیطان
امت کلب بن کلاب عمر بن الخطاب علیه اللعنة والعذاب ای ناصبی بیدین وای پیروان
لعین بدین اگرچه مطاعن خلیفه دویم بیشمار است اما این فقیر اندکی از بسیار و یکی از هزار و قطره
از بحار مطاعن او در حیز تحریر می آورد و این را توشه راه آخرت خود میداند طعن اول
در روز اول خلافت و امارت مستقر منزل سقر چهار صد نفر بولایات و شهرها و قبایل عرب جهت
رسوخ خلافت خود روان کرده اند که از مردم از برای او بیعت بگیرند و هرکه از اطاعت او
ابا و امتناع نماید آنکس را جبراً و قهراً ببیعت او در آورند و متمردین را بکشند و اطفال و عیال
ایشان را اسیر سازند و اموال ایشان را بتاراج ببرند ناچار سر باطاعت آن ملعون بیدین
فرود آوردند و از هر طرف تحفه و هدایا جهت او فرستادند و نیز در اول خلافت
ابابکر باین نحو جمعی را جهت رسوخ خلافت آن ملعون بقبایل عرب و امصار و جمیع بلاد اسلام

فرستاد اما بر سولان امر فرموده که مردم را بلطف و مهربانی و بحیله و مکر بببیعت ابابکر در آورند که

مبادا چون مردم خبر فوت حضرت رسول و خلافت ابابکر را استماع نمایند و جبر و تعدی از و مردودان

بایشان رسد از هر طرف بیرون آمده اطاعت نکنند و هر که را خواهند هر قبیله و طایفه بر خود امیر

سازند با انکه چون خبر وصایت و ولایت امیر المومنین علیه السلام بحکم رب العالمین فرموده

سید المرسلین باطراف و اکناف جمیع بلاد و قبایل مسلمین رسیده از هر طرف بمدینه مبارکه

جمعیت نمایند و امر خلافت را از ایشان گرفته بصاحبش رسانند **طعن دویم** در روز دویم خلافت

عمر منزل شقر باکثر ولایت نامها فرستاد که من بوصایت ابابکر خلیفه و جانشین رسول الله و امام

و رهنمای مسلمانانم و روز سیم در اطراف و اکناف بلاد اسلام عمال و حکام فرستاد

و در روز چهارم آن ملعون بیدین و بی ادب بر بالای منبر رسول آمده شروع بخطبه کردن کرد

و چون از خطبه فارغ شد بدعتی بخاطر نامبارکش رسید چنانچه صاحب کشاف در تفسیر حمیدی

و در جمع بین الصحیحین روایت نموده اند که در روز چهارم خلافت ناقص خود بر بالای منبر گفت

ای مردمان هر که مهر زن را زیاده از چهارصد درهم کند او را حد زنم و آنچه زیاده از چهارصد

درهم باشد گرفته داخل بیت المال میکنم زنی در مسجد حاضر بود از جا برخواست و گفت ای

عمر سخن تو اولی است بقبول یا گفته خدای تعالی عمر گفت قول و فرموده خدای تعالی

آن عورت آیه کریمه وَاِنْ اٰتَیْتُمْ اِحْدٰیهُنَّ قِنْطَارًا فَلَا تَاْخُذُوْا مِنْهُ شَیْئًا

بر خواند و گفت بچه خبر منع میکنی ما را از آنچه خدای تعالی بما عطا فرموده معنی آیه کریمه آنکه

اگر داده باشید یکی از زنان را مال بسیار بجهت کابین فرا نگیرید از آنچه داده اید چیزی

و گفته اند که قنطار پوست گاو است که مملو باشد از زر طلا و نقره عمر خجل شده در گریه افتاد

و گفت کُلُّ النَّاسِ اَفْقَهُ مِنْ عُمَرَ حَتَّی الْمُخَدَّرَاتُ فِی الْبُیُوْتِ یعنی همه مردمان

بفقیه زن

اقرار

فقیه‌تر و داناتر بند از عمر حتی زنان مخدّره در خانها و الحق کسی که بر جهل و نادانی خود گواهی کند
و گوید همه مردمان از من داناترند و زنان از او دانشورند ترجیح دهند چه قابلیت
آن دارد که پا بر بالای منبر پیغمبر خدا گذارد و دعوی خلافت و رهنمایی خلایق نماید
حکایت در کتاب خرایج و جرایح از سلمان فارسی رضی الله عنه نقل شده که گفت حضرت
امیرالمومنین علیه السلام شنید که عمر بن الخطاب علیه اللعنة و العذاب شیعیان و
دوستان ترا به بدی یاد میکند و من در خدمت آنحضرت بودم که بباغی از باغهای مدینه رفت
بحسب اتفاق عمر در آن راه دچار شد حضرت امیرالمومنین علیه السلام با او خطاب کرد که ای عمر
بمن رسیده که تو دوستان و محبان مرا به بدی یاد میکنی عمر در جواب ناصوابی گفت پس آنحضرت
کمانی که در دست داشت بر زمین انداخت دیدیم که آن اژدهایی شد بهیأت شتر بزرگ
دهان باز کرده رو بجانب عمر کرد که او را فرو برد عمر بجزع و اضطراب در آمده فریاد بر آورد
که الله الله یا ابا الحسن لا عدت بعدها یعنی از برای خدا بفریاد من
رس یا ابا الحسن توبه کردم که بعد ازین چنان نکنم و چنین نگویم و خود را در پناه آنحضرت
در آورده تضرع مینمود و فزع میکرد پس آنحضرت دست دراز کرد و حلق اژدها
بگرفت و شد که همان کمانی بود که در دستش بود و عمر ترسان و لرزان بخانه خود رفت
چون شب در آمد سرور مومنان مرا طلب فرمود و گفت برو نزد عمر و بگو آن مالی که امشب
از جانب مشرق آورده اند بیرون آر و بر اهل آن قسمت کن و آنحضرت فرمود که
مالی بسیار امشب چنانکه هیچکس را علم بر آن نیست نزد او آورده اند و در خاطر دارد
که کسی را در آن شریک نکند سلمان گوید نزد عمر رفتم و پیغام او را رسانیدم و گفتم پیش
از آنکه در میان مسلمانان رسوا شوی اعتبار رشوت مال را بایشان قسمت کن گفت ای

سلمان صاحب ترا از کجا علم بر آن بهم رسید گفتم مگر باو چیزی مخفی و پوشیده هست بیت
بر او علم یکذرّه پوشیده نیست ⁂ که پیدا و پنهان بنزدش یکیست ⁂ گفت ای سلمان
بر تو مهربانم بیا و از و جدا شو و بما بپیوند که او از جملهٔ ساحرانست گفتم ای عمر بد گفتی و
او را بد شناختهٔ آنحضرت وارث اسرار نبوّت و رسالتست و علمش علم لدنیست و نزد
او از اسرار ربّانیّه بیش از آنست که تو دیدهٔ و شنیدهٔ پس چون از من مأیوس و نا امید
گشت گفت برگرد و بمولای خود بگو که عمر میگوید سَمِعنا وَ اَطَعنا یعنی شنیدم و فرمان بردارم
و هر چه فرمایی چنان کنم چون بخدمت آنحضرت آمدم فرمود که آنچه میان تو و او گذشت
بیان کن گفتم یا امیر المؤمنین یقین که تو داناتری از من در آنچه گذشته است میان من
و او پس بی تفاوتی گفتگوها را بیان فرمود گفت ترس اژدها تا هنگام مردن
از دل او بیرون نمیرود و سمعنا و اطعنا را از بیم اژدها میگوید چون صبح شد
آنمال را بر مسلمانان قسمت نمود رباعی از من نه هزار پند یک پند شنو ⁂
تا خجلت حاصل نکشی وقت درو ⁂ رو لعن عمر کار چون گندم و جو ⁂ دیگر کرم از
علی ع بردار و برو طعن سیّم از قبایح و مطاعن آن مرد و آن بود که در بر شکم حضرت
سیّدة النسا فاطمه زهرا علیها السّلم زده فرزندی محسن نام در رحم اطهر بوده سقط شد
در اخبار آمده که چون پیغمبر خدا از دار فنا بسرای بقا و فردوس اعلی انتقال فرمود عمر
با جمعی از منافقان منزل سقر در سقیفهٔ بنی ساعده جمع شدند و با بی بکر بیعت کردند و
آن حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام بتجهیز حضرت سیّد کاینات قیام نمود و بعد از آن
حضرت مصابرت اختیار نموده در منزل مبارک خود نشست و طلب حق خود ننمود
گروه گمراه دست از آنحضرت بر نمیداشتند و اراده داشتند که آنشاه ولایت را به بیعت

ابابکر دادند

ابابکر و را آورند عمر و خالد ولید با جمعی از اشقیا هیمه و آتش بدر خانه آنحضرت
آوردند و گفتند که اگر علی و اصحابش بیعت نمیکنند او را با هر کس که در آنخانه است
میسوزانیم و آتش در در خانه آنحضرت برافروختند نهایت جلافت و بیحیایی نمودند
فاطمه زهرا در پی در آمده که از رشحات سحاب موعظه و نصیحت نایره عناد و نفاق
ایشانرا منطفی سازد عمر ملعون چون دانست که آن معصومه مظلومه در عقب در است
دست بر در گذاشته بقوت تمام در را حرکت داده گشود و بنوعی او را در
میان در و دیوار فشرد که از شدت آن بتول عذرا و بضعه مصطفی آه دردناک
کشید و غلغله در معتکفات صوامع قدس افتاد و از اثر آن ضرب فرزند محسن نام
سقط شد و آن منافقین داخل خانه مطهره مظلومه شدند عمر شمشیر حواله بازوی
آن معصومه نموده بازوی او را مجروح گردانید و قنفذ که غلام ابوبکر لعین بود تازیانه
بر کتف سیده النسا زد که از آن متالم گردید و در بعضی روایات آمده که
در آنروز خالد ولید عمودی حواله حضرت امیر المومنین علیه السلام نمود آنحضرت
آنرا بقوت سرپنجه حیدری از دست وی بیرون آورده طوق و قلاده آنسگ ساخت
و هر چند سعی نمودند که از گردن آنخارجی بیرون کنند نتوانستند و دانستند
که آهن سرد کوفتن نفعی ندارد و بعد از چند روز که رگ گردن آن ملعون خراب
نرم شد حضرت امیر المومنین علیه السلام بعجز و التماس ابوبکر آن آهن را بی تاب آتش
کوره و آتش چون موم تاب داده از گردن خالد ولید پلید بیرون آورد و آن منافقان
بیدین با این معجزات که از حضرت سید الوصیین مشاهده مینمودند کینه و عداوت
جبلی و بغض و عناد قدیمی خود را ظاهر ساخته از قساوت قلب و شقاوت ذات هیچ

باقی بگذاشتند و آتش دوزخ را معطل نداشته خود را بسبب افعال قبیحه و اعمال شنیعه
حطب نار جحیم و مستحق عذاب الیم ساختند و در بعضی نسخ مذکور است که چون خالد
ولید جرات و بی ادبی رفیق خود عمر را دید او نیز شمشیری با غلاف که در دست داشت
بر آن معصومه فرود آورد و بعضی اسقاط جنین را از فعل خالد میدانند و آنچه بصحت
پیوسته آنکه از اثر ضرب عمر ملعون آن فرزند سقط شد و استخوان پهلویش شکست و
بهمان سبب بعد از اندک روزی فاطمهٔ زهرا علیها السلام بدار الجنان خرامیده ظاهرا
آتش بدر خانهٔ حضرت فاطمهٔ زهرا علیها السلام زدن و در بر شکم او کوفتن و استخوان
پهلویش شکستن و جنین را ساقط ساختن و از حسن و حسین و علی و عباس که در آن خانه بودند
شرم نکردن و از خدا و رسول اندیشه نمودن با اسلام و ایمان و جانشینی رسول جمع
نمودن خالی از اشکالی نیست لمولفه چندی بسفر بودم و چندی بحضر ؛ دیدم بسی از اهل
کمالات و هنر ؛ معلومم شد زدانش اهل بصر ؛ ذکری نبود نکوتر از لعن عمر ؛
حکایت ابن عبد ربه در جلد دویم کتاب عقد ذکر نموده که آن تغییر دهندهٔ دین و ملت در وقت
خلافتش براهی میرفت زنی از زنان قریش او را دیده گفت ای عمر ما ترا مدتی عمیر میدانستیم
و ترا عمیر میگفتند یعنی بتصغیر نام میبردند چنانکه مردک و خرک و سگک و بعد از آن عمر شدی
و مدتها عمر بودی پس امیر المؤمنین شدی حالا ترا باین نام میخوانند و اگر بانی نیز دعوای پیغمبری
و خدائی خواهی کرد ای پسر خطاب از خدا بترس و حق را بمن له الحق برسان و از کرده های زشت توبه
کن که عنقریب نه تو مانده و نه این حکومت طعن چهارم آنکه مانع متعه شد از متعهٔ حج و متعهٔ نسا که
حضرت حق سبحانه بآن امر فرموده بود چنانکه حمیدی در جمع بین الصحیحین آورده که عمر گفت
متعتان کانتا علی عهد رسول الله حلالین فانا احرمهما و اعاقب علیهما

متعه

حلال

مُتْعَةُ الحَجِّ وَمُتْعَةُ النِّسَاءِ یعنی دو متعه است که در عصر و زمان حضرت رسالت پناه
و مشروع بوده و مردم آنرا بجا می آوردند بحکم خدا و رسول و اما من در اینوقت آنها را حرام کرده
منع میکنم از ارتکاب آن مردم را و ایذا و عقاب میکنم هرکه بر آن اقدام نماید یکی متعهٔ حج است و
دیگری متعهٔ زنان و در بعضی روایات آنکه گفت سه چیز بود حلال در زمان حضرت رسول و من آنها را
منع نمودم هرکه آنها را بعمل آورد او را زجر و عقاب میکنم متعهٔ زنان و متعهٔ حج و گفتن حَیَّ عَلیٰ
خَیرِ العَمَل در اذان و اقامت و بموجب آیهٔ کریمه فَمَن تَمَتَّعَ بِالعُمرَةِ اِلَی الحَجِّ این فرض خدا را
از گردن مردم بینداخت و باطل کرده اند حج مردم را و همچنین متعهٔ زنان را برطرف کرد با آنکه طوایف
اهل اسلام اجماع و اتفاق کرده اند که در زمان حضرت رسول و در ایام خلافت ابابکر و اول
خلافت عمر نکاح متعه حلال و مستمر و شایع بوده و عمر آنرا بصرافت طبع نجس خود حرام کرده
و نیز برطرف ساخت گفتن حَیَّ عَلیٰ خَیرِ العَمَل در اذان و اقامت و در بعضی روایات آنکه در زمان
خلافت ابابکر خلفای ثلاثه بمشورت یکدیگر گفتن حَیَّ عَلیٰ خَیرِ العَمَل را در اذان و اقامت بر
طرف ساختند چنانکه قبل ازین سمت گذارش یافته و مشهور است که میانهٔ شیعه و سنی بر سر مسئله
متعه نزاع بود سنی از شیعه پرسید که ترا بر حلیت متعه چه دلیل است گفت دلیل من از قول عمر بن
خطاب است که در جمع بین الصحیحین از چندین طرق علمای شما نقل کرده اند که عمر گفته کانتا فی
زَمَنِ رَسُولِ اللهِ وَاَنَا اُحَرِّمُهُمَا کدام دلیل به ازین است که او میگوید در زمان پیغمبر
حلال بوده و من آنرا حرام کردم تو سر بر دیوار زدی تو خدا نیستی و رسول خدا نیستی چون چیزی را
حرام میکنی و سنی بهمین بحث الزام یافته و ساکت شد چه یقین و روشن است که تابع و فرمانبرداری
رسولی که از جانب خدا حلال و حرام را امر و نهی میفرماید اولی است از تابعیت عمری که خلافتش بمهربانی
ابابکر ثابت شده بی رضای خدا و رسول و هرکه خلاف گفتهٔ خدا و رسول او کند از جملهٔ کفار و ملاحده

و مستوجب لعن و طعن و عذاب و عقابست و آیه کریمه فما استمتعتم به منهن فآتوهن
اجورهن فریضة در قرآن مجید در اباحت متعه واقع شده یعنی آنچیزی که بآن استمتاع
کردید از زنان پس بدهید آنچیز را بایشان یعنی مهر ایشانرا بایشان بدهید که آن واجب
لازمست و مفسران از رواة ثقات روایت کرده اند که مراد از استمتاع درین آیه نکاح
متعه است و علامه حلی در نهج الحق ذکر کرده که ابن عباس فما استمتعتم به منهن
الی اجل مسمی فآتوهن اجورهن فریضة قرائت مینمود و در کتاب
لوامع الانوار ذکر شده که در مصحف ابن مسعود نیز باین طریق ثبت بوده و مراد از اجل
مسمی درین آیه مدت ایام متعه است و این صریحست در اباحت متعه و احادیث بسیار در طریق
اهل بیت اطهار در ثواب متعه و ترغیب بآن وارد شده چون درین مکان مناسب دیدند که بعضی
از آن مبادرت بنماید روایتست از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هرکه ایمان بخدا و روز
قیامت دارد بیرون نمیرود از دنیا تا آنکه متعه کند چهل زن را و نیز از آنحضرت مرویست که
هرکس که متعه کند زن مومنه را مثل آنست که زیارت خانه خدا کرده باشد و همچنین از آنحضرت
مرویست که هرکه متعه کند یکمرتبه آزاد میشود ثلث او از آتش دوزخ و هرکه متعه کند دو مرتبه
آزاد میشود ثلثان او از آتش دوزخ و هرکه متعه کند سه مرتبه آزاد میشود جمیع بدن او
از آتش دوزخ و از آنحضرت مرویست که هرکه متعه کند یکمرتبه هست او را درجه مثل درجه
حضرت امام حسن علیه السلام و هرکه متعه کند دو مرتبه هست او را درجه مثل درجه حضرت
امام حسین علیه السلام و هرکه متعه کند سه مرتبه هست او را درجه مثل درجه حضرت امیر المومنین
علیه السلام و هرکه متعه کند چهار مرتبه هست از برای او درجه مثل درجه حضرت محمد صلی الله
علیه و آله و سلم روایتست از سلمان فارسی و مقداد بن اسود الکندی و عمار بن یاسر رضی الله

عنهم

عنهم که بودیم ما روزی در خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم که آنحضرت برخواست
و خطبه خواند و بعد از حمد و ثنای حضرت باری تعالی روی مبارک بطرف ما کرده فرمود
ای مردمان بدرستی که جبرئیل امین از نزد حضرت رب العالمین جهت من تحفه آورده است
که آن متعه است که این تحفه پیش از من بهیچ پیغمبری فرستاده نشده و من امر میکنم
شما را بمتعه کردن که متعه سنت منست و بعد از من سنت مرا بپای دارید و هر که قبول
کند فرموده مرا و عمل کند باو زنده دارد سنت مرا او از منست و من از اویم و هر که
خلاف امر من کند خلاف فرمان خدای تعالی کرده است و بتحقیق که از صحابه من یکی
تکذیب قول من کرده منع متعه خواهد کرد و ترک این سنت مردم را خواهد فرمود
پس خدا را گواه میگیرم که آنکس از اهل دوزخست و لعنت خدای بر کسی باد که خلاف
امر من کند درین سنت و هر که انکار کند سنت مرا پس خلاف امر من کرده است و هر که خلاف
امر من کند بتحقیق که خلاف امر خدای تعالی کرده است و هر که خلاف امر حق تعالی کند
پس اوست از اهل نار و بتحقیق که مخصوص ساخته است خدای تعالی متعه را بمن و
تفضیل داده است مرا باین سنت بر دیگر پیغمبران پس هر که متعه کند در عمر خود یکمرتبه
او از اهل بهشتست و هرگاه مرد با آن زنی که متعه شده است بنشیند در یک مکان
فرود می آید از برای ایشان دو ملک که حفظ ایشان کنند تا آنکه از آن مکان برخیزند و
هرگاه حرف زنند خواهد بود گفتگوی ایشان با یکدیگر ذکر و تسبیح و هرگاه مرد دست
زن را بگیرد میریزد گناهان ایشان از انگشتهای ایشان و هرگاه ببوسد زن را بنویسد
خدای تعالی برای مرد و بهر بوسیدن حج و عمره و هرگاه مقاربت واقع شود بنویسد
خدای تعالی برای ایشان بهر لذت و شهوتی که یافته اند حسنات مثل کوهها پس هرگاه برخیزند

وغسل کنند وبدانند هر دو پروردگار خود را وبدانند که متعه سنت سنت خدای تعالی
خطاب میکند بملائکه که نظر کنید باین دو بنده من که برخواستند وغسل میکنند ومیدانند
که من خدای ایشانم گواه باشید که من آمرزیدم هر دو را ونمیرسد آب بموی از بدن
ایشان مگر آنکه بنویسند از برای ایشان بعدد هر موئی که در بدن ایشانست ده حسنه
بر طرف سازد از ایشان ده سیئه وبلند سازد از برای ایشان ده درجه راوی گوید
که برخواست از جای خود حضرت امیر المومنین علیه السلم وگفت یا رسول الله من تصدیق
قول فرموده شما کردم چه چیزست اجر آنکسی که سعی کند واز برای برادر مومنی متعه
بهمرساند حضرت رسول فرمودند که سعی کننده را ثواب وحسنات برابر ثواب هر دو است
حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود چه چیزست ثواب هر دو آنحضرت فرمودند که
هرگاه برخیزند وغسل کنند خلق میکند خدای تعالی بعدد هر قطره از آبی که از بدن هر دو
چکیده فرشته که تسبیح وتقدیس خدا کنند وثواب آن از برای ایشانست تا روز قیامت
یا علی هر که بشنود این حدیث را و دوست ندارد ونیست از آنجماعتی که بمن ایمان آورده باشند
ومن از او بیزارم ونیز مرویست که روزی سید کائنات نشسته بود ودر خدمت آنحضرت فضیلت متعه
وثواب آن مذکور شد پس آنحضرت فرمود که آیا میدانید که چه چیزست ثواب متعه کردن حضار گفتند نه
یا رسول [illegible] بدرستی که جبرئیل علیه السلام بکرات آمده بمن گفت ای محمد خدای تعالی ترا سلام
میرساند ومخصوص ساخته است ترا بتحیة واکرام میگوید ای محمد بگو که درهمی که مومنی بمتعه بدهد بهترست
نزد خدای تعالی از هزار درهم که بدهند بغیر متعه در راه خدا یا محمد صلی الله علیه وآله خلق کرده است
در بهشت حور عین از برای آنکه متعه کرده است در دنیا یا محمد صلی الله علیه وآله هرگاه مومنی صیغه
متعه بگوید مومنه را برخیزد از مکان خود تا آنکه آمرزیده شود از برای مومنه هست مثل ثواب مومن

وجدا کند

و ندا کند نداکننده از آسمان بر بستی که خدای تعالی میگوید ای بندهٔ من کردی تو متعه امید
ثواب دار از من که خوشحال کنم ترا امروز بخشیدم سیّات ترا و زیاد کردم حسنات ترا
و نیز از آنحضرت مرویست که هر که متعه کند یکمرتبه ایمن شود از غضب خدای تعالی و هر که متعه کند
دو مرتبه حشر کند او را با نیکوکاران و هر که سه بار متعه کند در بهشت همراه منست و هر که زیاده
کند زیاده میکند خدای تعالی مرتبه او را و درجات او بلند میشود یا علی این تحفه ایست که
خدای تعالی بتو و شیعه تو داده است یا علی در روز قیامت می آیند متمتع و متمتعه بر شتران از نور
سوار با حلهای رحمت و کرامت و بروند بجانب بهشت پس بگذرند با حدی پس گویند آیا
اینها ملائکه مقرّبند و پیغمبران مرسلند پس گویند اینها نه ملک مقرّبند و نه انبیای
مرسل اینها جماعتی اند که متعه کرده اند در دار دنیا پس داخل بهشت شوند هر چند ایشان را
گناه بوزن کوهها و عدد ریگ بیابان باشد و میدهد خدای تعالی هر یک از ایشان را در
جنّت عدن چهل هزار شهر از طلا در هر شهری هزار قصر و در هر قصری چهل هزار خانه در
هر خانه چهل هزار مایده و در هر مایده چهل هزار کاسه و در هر کاسه چهل هزار رنگ از طعام
و شراب و در خانه هزار تخت است از طلا طول هر تخت هزار ذرع و عرض آن هزار ذرع و در
هر تختی حوری باشد از حور العین و هر حوری سیصد گیسو داشته باشد از نور بردارند هر گیسوی
او را هزار کنیز و آن گیسوها را از مشک و عنبر ساخته باشند تا آنکه وفا کرده باشند ای
تعالی حور متمتعین را و بدهد خدای تعالی در جنّت النعیم ایشان را ثواب هزار شهید و صدیق و چهل
و عمل شصت هزار زاهد و طلب آمرزش کنند از برای ایشان آفتاب و ماه و دواب و طیور و
هر سنگ و ریگ و خشک و تر تا آنکه ماهی در دریاها و برگ در درختها و بنویسد خدای تعالی
برای ایشان ثواب حج و چهار عمره با پیغمبری از پیغمبران و هر عمره با صدیقی و شهیدی

واز حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر که بمیرد و متعه نکند خواهد بود روز قیامت
اجدع و مراد از اجدع آنست که بد منظر و بد هیئات باشد مثل کسی که بینی یا یک عضو او ناقص باشد
و نیز از آنحضرت مرویست که متعه کردن از دین ما و دین پدران ماست پس هر که عمل کند بان آن
عمل کرده است بدین ما و هر که انکار کند آنرا انکار دین ما کرده است و در دین دیگرست متعه کردن
نور دلست و امانست از شرک بدرستی که فرزندی که از متعه بهم رسد بهترست از فرزندی که از
زوجه دایمی بهم رسد و انکار کننده متعه کافر و مرتدست و هر که مصر باشد در متعه کردن مومنست
و هرگاه مومنه متعه شود بمومنی بدیناری صدقه کند آن دینار را بنویسد خدای تعالی از
برای او دو ثواب یکی اجر صدقه و دیگری ثواب متعه حکایت در کتاب منهج الفاضلین و در
کتاب استغاثه آمده که روزی عبد الله زبیر در مسجد سخن میگفت و عبد الله عباس مکفوف و نابینا
شده بود داخل مسجد شد عبد الله زبیر گفت آمد کوری که خدا دل او را کور کرده است حلال
میداند متعه را و متعه زنای محض است عبد الله عباس چون آن سخن شنید نشست و گفت خدای
تعالی چشمهای ما را ببست و عقلهای شما را و بخدا قسم که نازل شد متعه در کتاب خدا و صحابه در زمان
حضرت رسول متعه میکردند و آنحضرت از آن نهی نکرده و بعد از آن رسول دیگر نیامده که حرام
کند متعه را و دلیل این قول عمرست که گفت دو متعه است که در زمان پیغمبر خدا حلال بوده من
حرام میکنم او را ما گواهی عمر را قبول کردیم که در زمان رسول خدا حلال بوده و تحریم آنرا
قبول نمیکنیم و تو از متعه حاصل شده پس بپرس از مادر خود از دو برد عوسجه عبد الله زبیر
بخانه رفت و از روی غضب با مادر گفت خبر ده مرا از دو برد عوسجه مادرش در جواب گفت پدر
تو با رسول خدا بود و مردی عوسجه نام دو برد هدیه برسول داد و آنحضرت آنها را به پدر تو داد
و پدرت آن دو برد را بمن داد و من متعه او شدم و تو را حامله گردیدم تو از متعه حاصل شدی

و در کتب

و در کتب سیر و حدیث مسطور است که عبد الله عباس و عبد الله مسعود و جابر بن عبد الله
و ابو سعید خدری و سلمة بن اکوع و مغیره بن شعبه و اسماء بنت ابی بکر و جمعی دیگر از فضلای
صحابه و تابعین بسخن عمر التفات نکرده باباحت متعه فتوی میدادند و بدان عمل مینمودند
و میگفتند که ما از حضرت رسول شنیده ایم که متعه حلالست و بقول عمر از آن باز نمیگردیم
و برین اعتقاد بودند تا از دنیا رحلت نمودند و در صحیح ترمذی آمده که مرد شامی از ابن
عمر سؤال نمود از متعه نساء ابن عمر گفت حلالست شامی گفت پدر تو حرام کرده و نهی
فرموده تو از آن نهی کرده ابن عمر گفت که بگفته پدر خود ترک سنت و فرموده پیغمبر خدا
نخواهم کرد و در مسند احمد حنبل مسطور است که عمران بن حصین گفت که نازل شده آیه
متعه النساء در کتاب خدا و ما عمل میکردیم بآن حضرت رسول و جمیع صحابه متعه میکردند
و نشنیدیم که قرآن نسخ آن کرده باشد یا رسول منع کرده باشد تا آنکه رسول خدا از دنیا
رفت و در صحیح مسلم مذکور است که از جابر عبد الله الانصاری پرسیدند که آیا متعه مشروع
و حلالست یا نه جابر فرمود آری حلالست و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم متعه را مشروع
کرد بحکم خدای تعالی و شارح مقاصد و صاحب هدایه فقه حنفی نقل کرده اند که مالک را مذهب
آنست که متعه حلالست و ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
علیه السلام فرمود لَوْلا نَهْیُ عُمَرَ عَنِ المُتْعَةِ ما زَنیٰ اِلّا شَقِیٌّ یعنی اگر نهی نمیکرد عمر
متعه را هرگز زنا واقع نمیشد مگر از بدبختی و یحیی بن اکثم که از جمله مشایخ نواصب بوده و فتوی
بتحریم متعه میداده مشهور است که مرض ابنه داشته و لواطه را بر خود حلال میدانسته
و نیز مشهور است که بانی بدعت و شیطان امت عمر بن الخطاب علیه اللعنة و العذاب علت ابنه
داشته و بدین علت و مرض گرفتار بوده و افلح غلام وی در خدمت او استادگی مینموده

ویکی از شعرا اشاره بدین کرده بیت امام وست که خلق جهان غلام وىند ۞ نه آنکه از نحوس
افتد بزیر پای غلام حکایت در کتاب مجلی مرات المنجی و در کتاب مجالس المومنین آمده
که یکی از ناصبیان دمشق را زنی بیوه همسایه بود مرد غریبی همه روزه بخانه آن زن
می آمد آن ناصبی از آن مرد غریب پرسید که وجه آمدن تو بخانه این زن چیست گفت
او را بنکاح متعه کرده ام چون آن ناصبی این سخن را از او شنید فی الحال او را بگرفت
و فریاد بر آورد که بیایید ای مسلمانان که رافضی مستحل متعه را گرفته ام و از هر طرف
جمعی کثیر از سنیان بر او جمع شدند و آن غریب بیچاره را گرفته و پیش قاضی بردند قاضی
پرسید که با این مرد غریب چکار دارید گفتند که میگوید که من فلانه زن را بنکاح
متعه کرده ام پس یکی از نایبان قاضی که در باطن حال شیعه اثنی عشریه بود برخواست
و نزد آن مرد غریب رفت و گفت اگر خلاص و نجات خود را میخواهی باید که نزد قاضی
بگویی که زنا کرده ام و بعد از آن نزد قاضی آمده گفت که این مرد مظلوم و بی
گناه است و آنچه او میگوید غیر آنست که اینجماعت میگویند پس قاضی صورت حال را
از آن مرد غریب پرسید چون بتعلیم نایب قاضی اعتراف بزنا نمود قاضی او را رها
کرد و آنجماعتی که او را آورده بودند دست از او بداشتند و اظهار معذرت
نمودند که ما از او شنیده بودیم که متعه کرده ام و اگر میگفت که زنا کرده ام متعرض
او نمیشدیم و آنگاه آنجماعت متفرق شدند و آن مرد غریب بیچاره بواسطه اعتراف
بزنا از شر ایشان خلاصی یافت ای ناصبی ببین اگر کسی در بلاد شما بزنا و لواطه که
در هیچ شریعت و ملتی حلال و جایز نبوده مبادرت نماید متعرض او نمیشوند و اگر
اقدام بنکاح متعه نماید متعرض او شده حکم بقتل او میکنند که چرا بفرموده خدا و رسول

عمل کرده

عمل کرده و خلاف گفته عمر نموده یکی از شعرا اشاره باین نموده عربیه زنانکم تعفون
عنها و من اتی الله ابکم من المستمتعین قتلتم طعن پنجم آنکه روزی عمر در ایام خلافت
ناقص خود در شارعی گذرش افتاده بدر خانهٔ رسید بگمان آنکه اهل خانه بشرب خمر
یا بفعل منکری اقدام مینمایند از دیوار خانه داخل شد که امر بمعروف و نهی از
منکر نموده ایشان را از فعل نامشروع ممنوع سازد و اهل خانه را که نظر بر حال
ناخوش او افتاد گفتند ای نسناس خناس و ای شریر تر از الَّذِي يُوَسْوِسُ
فِي صُدُورِ النَّاسِ درینوقت کجا بوده و بچه کار آمده خدام خلافت پناه
خلافت دستگاه فرمودند که بمظنه آنکه بنامشروعی اقدام نموده اید آمدم که شما را
منع و زجر نمایم آنجماعت گفتند توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند ای خارجی
مگر تو از دایرهٔ تکلیف خارجی الا استحقاق تو در ایذا و استخفاف مراتب
شتی از ما بیشتر و تو بمنع و تشنیع اولی تری اگر از ما یک تقصیر سر زده باشد از تو
بچند جهت در همین کار مخالفت حکم خدا صادر گشته بوجوه متعدده از تو در این
امر چون در اصل ناپاکت خطا واقع شده اول آنکه حق سبحانه و تعالی فرموده
وَلَا تَجَسَّسُوا یعنی تجسس احوال و عیوب مردم مکنید که خدای تعالی ستار
العیوبست و تو که بگردن شکسته خود را خلیفه میدانی میباید که بهر پوش باشی
نه پرده در و دیگر آنکه خدای عز و جل فرموده وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا
الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ
مِنْ أَبْوَابِهَا یعنی خوب نیست از پشت بام داخل خانها شدن نیکی آنست که
از خدا بپرهیزید و از ابواب خانها در آیید و تو در را گذاشته چون دزدان

وشبروان از دیوار درآمدی و از نیکی و تقوی که خدا گفته بیاد نیاوردی و دیگر آنکه
حق سبحانه و تعالی فرموده که إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ و تو گمان بد در حق
ما بردی و آثم شدی دیگر الله تعالی فرموده که وَإِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ
فَتَبَيَّنُوا و تو تحقیق ناکرده بر سر ما آمدی و ما را رنجانیدی دیگر ایزد تعالی فرموده
که لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا و تو بی رخصت و اذن
داخل خانه ما شدی اگر خانه دیگران نیز از خود میدانی بگو و اگر دعوای انس میکنی
چون تو از جنس انس نیستی حاشا و کلا که ما را با تو انس بوده باشد بیت دیو وحشت
باید از دیدار تو ... انس را حیرت فزاید کار تو ... ای غول راهزن وای بوالفضول
نه مرده و نه زن بچه اختلاط و آشنایی سر زده بمنزل ما آمدی و چون دزدان و شبروان از دیوار
بچه کار داخل وثاق و کاشانه ما شدی اگر بطمع آمده بجان عزیزت قسم که در سر کار ما
هیچ در کار نیست بیت رسیده کار بجایی ز ضعف بی قوتی ... که موش خانه ما را همی برد بعصا
دیگر آنکه حق تعالی فرموده وَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا و تو چون دیو که از بند رها شده باشد
بی محابا باندرون درآمده از تحیت و سلام که سنت مؤمنان و شیوه اهل حیا نست سر باز زدی
و مانند ابلیس لعین و شیطان رجیم کبر و منی و نخوت و خودبینی دثار و شعار خود ساختی و چون
سگ دیوانه بگزندگی درآمدی و از دیدار کریه زشت و گفتار ناخوش درشت عیش و صحبت یار را
بر ما منغص کردی ولی و الیق آنست که با این سلامت نفس و کاردانی شبکردی و عسسی و بردباری
و خلافت و جانشینی رسول خدا را بصاحبش گذاری و عزیزی مناسب این مقام گفته نظم
ترا چه حد که نهی پای بر مقام رسول ... ترا رسد که کنی شبروی و عیاری ... چو فرق نیست
بپشت حلال را ز حرام ... چرا تو دست از این کار بر نمیداری ... تو مست باده جهلی ز عقل و هوش ملاف

سخن

سخن بی دانش خود چند بر زبان آری ⁂ لبان عقرب کاشان کزند کی تا کی ⁂ چو مار دم زده تا چند
مردم آزاری **طعن ششم** در کتاب سواد و بیاض که از کتب اهل سنت در ذکر طبقات
مشایخ آمده که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرمود که عرفکم بالمنافقین
حذیفة یعنی داناترین شما ست بشناختن منافقان حذیفه عمر دو بار نزد حذیفه رفت
و گفت پیغمبر ترا از منافقان خبر داده آیا من از ایشانم حذیفه گفت ما کنت لافشی
سر رسول الله یعنی نیستم من از آنکسانی که فاش سازم سر رسول الله و اسامی منافقانی
که حضرت پیغمبر حذیفه را خبر داده بود در باب کفر خلفای ثلاثه مذکور شده و سرکرده آن
منافقان عمر بود و شیخ عطار علیه الرحمه در کتاب مظهر عجایب گفته **بیت** هر که شد بیرون
زره گمراه شد ⁂ همچو عمر رانده درگاه شد **طعن هفتم** حمیدی در جمع بین الصحیحین
ذکر کرده آنکه عمر در ایام خلافت خود حکم برجم حامله نمود که زنا کرده بود حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که اگر ترا با این زن سلطنت هست ترا سلطنت بر آنچه در شکم
وی است عمر گفت لولا علی لهلک عمر یعنی اگر نمی بود علی هر آینه هلاک میشد عمر **طعن
هشتم** احمد حنبل در مسند خود از حسن بصری روایت نموده که عمر در ایام امارت و ایالت
خود مجنونی را میخواست حد زند حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت حدش مزن
که برداشته شده است قلم از دیوانه تا بهوش آید عمر گفت لولا علی لهلک عمر
و همچنین در مقدمات بسیار از روی جهل احکام از او صادر شده و مولای مؤمنان
او را متنبه ساخته تا زیاده از هفتاد نوبت بر زبان عجز بیان جاری ساخته لولا
علی لهلک عمر و از گفته او ظاهر میشود که فتوای بغیر حق و راستی داده است و نادم
و پشیمان از احکام خود شده و بغلط و نادانی خود اعتراف نموده که احکام و اقوال او بر نهج

صواب نموده است **طعن نهم** حمیدی در جمع بین الصحیحین نقل کرده است که چون حضرت رسول
از دار فنا بسرای بقا رحلت فرمود عمر را اشتباه شد که شاید مردن آنحضرت روا نباشد
بگمان آنکه وی مرده چیزی چند کنیم که او راضی نباشد و ما را بدان مورد گناهکار و آثم ساخته
بجزا و سزا رساند پس نزدیک ابی بکر رفت و حال با وی بگفت ابو بکر این آیه را خواند اِنَّکَ
مَیِّتٌ وَاِنَّهُم مَیِّتُونَ عمر گفت پنداری که من این آیه را نشنیده ام پس هر دو باتفاق
ببالین سید المرسلین آمدند ابو بکر چادر از روی حضرت رسول برداشت و آنحضرت
از عالم رفته بود در روی آنسرور را بوسید گفت فِداکَ اَبی وَاُمّی پس ابابکر بعمر گفت
البدار البدار قبل البوار یعنی عمر بشتاب بشتاب بطلب خلافت و از مردم بیعت ستان
پیش از آنکه علی علیه السلام باین کار پردازد و امر خلافت از دست ما بیرون رود ابو بکر و عمر
از نزد سید البشر بیرون رفته بفکر خلافت و بیعت ستاندن شدند چنانکه ذکر شده
حکایت سید مرتضی علیه الرحمه در خصایص الائمه نوشته است که در عهد خلافت عمر علیه اللعنه
والسقر مردی از اهل آذربایجان شتری چند بود و آنها را بکرایه میداد و معاش خود را
از آن میگذرانید ناگاه شتران او یاغی شده سر بصحرا نهادند و چندانکه سعی کرد رام نشدند
مردمان او را رهنمایی کردند که بمدینه رود و از جانشین رسول خدا درین امر استعانت و یاری جوید
چون بمدینه آمد او را بنزد عمر بردند و آن جانشین رسول بر او ترحم کرده بر کاغذی نوشت
که من عمر امیر المؤمنین اِلی مَرَدَةِ الجِنِّ وَالشَّیاطین اَنْ تُذَلِّلُوا هٰذِهِ
المَواشی لَهُ یعنی این رقعه ایست از من که امیر مومنانم بسوی متمردان جن و شیاطین فرمانبردار
باید که چون فرمان امیر المؤمنین بشما رسد آن مواشی و چهارپایان را ذلیل و فرمانبردار این مرد سازید
و الا بر شما غضب خواهم کرد ابن عباس گوید که در آن مجلس حاضر بودم از این واقعه غمناک شدم بخدمت

حضر

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمده حکایت را نقل کردم آنحضرت فرمود که بحق آنکسی که دانه
هیرویاند و آدمی را می آفریند که این مرد بزودی بستم رسیده آزرده بر خواهد گشت پس
مدتی بر نیامد که دیدم برگشته زخمهای منکر بر سر و رو دارد از او پرسیدم که حال تو چون شد
گفت با بصحرا رفتم و رقعه را نمودم از میان شتران دو سه تا جدا شده رو بمن کردند
و مرا در میان گرفته نزدیک شد که مرا بکشند دست دعا بدرگاه الهی برداشتم و گفتم
خدایا شر اینها را از من کفایت کن و بحسب اتفاق جمعی از خویشان و برادران رسیده
مرا خلاص کرده بخانه بردند مدتی بعلاج من مشغول شدند تا این زخمها که می بینی
التیام یافت پس نزد جانشین رسول خدا رفته او را خبر کرد عمر گفت دروغ
میگویی رقعه مرا بایشان ننموده آنمرد بخدا و رسول قسم خورد که حرفی از دروغ
بر زبان نیاورده ام عمر او را از پیش خود رانده گفت این دروغگو را بیرون
کنید ابن عباس گوید که او را بخدمت امیر بحق و وصی مطلق بردم تبسمی فرمود گفت
من بتو نگفتم که عنقریب چنانچه خاسر برمیگردد آنمرد را دلداری نموده گفت بآن
موضع برو و بگو مرا علی فرستاده و این دعا بخوان اَللّٰهُمَّ اِنّی اَتَوَجَّهُ
اِلَیْکَ بِنَبِیِّکَ نَبِیِّ الرَّحْمَةِ وَ اَهْلِ بَیْتِهِ الَّذِیْنَ اخْتَرْتَهُمْ
عَلَی الْعَالَمِیْنَ اَللّٰهُمَّ ذَلِّلْ لِیْ صُعُوْبَتَهَا وَ اکْفِنِیْ شَرَّهَا
فَاِنَّکَ الْکَافِی الْغَالِبُ الْقَاهِرُ آنمرد متوجه مکان خود شده سال دیگر
دیدیم که آمد و شتران همراه داشت و بخدمت مولای مؤمنان آمد و مبلغی نزد
آنحضرت آورد که این ابتصدق تو از کرایه شترها یافته ام بر من منت نهد و قبول
کن آنحضرت فرمود که قبول کردم و بتو بخشیدم احوالی که میان او و شتران گذشته

بود آنحضرت بجهت آمرزش ایشان فرمود آمرزید گفت بخدا سوگند که گویی همراه من بوده
و چون من این دعا خواندم بنام مبارک آنحضرت تکلّم نمودم یکیک میدویدند
و خوار و زبون من میشدند و فرمان من بردند چنانکه هرگز گویا میان من و ایشان
کدورت و جدایی نبوده بدولت آنحضرت از قرض و پریشانی خلاصی یافتم و مبلغی
نیز در دست دارم از خدمت آنحضرت رخصت انصراف حاصل نموده بازگشت
و تا زنده بود سالی یکبار بحج آمدی و مال بسیار از آن شتران بهم رسانیده و آنحضرت
فرمود که هر کس را از جانب اهل و مال صعوبتی رو دهد و یا مشکلی رخ نماید باین دعا
توسّل جوید البتّه حق تعالی آن مشکل را بر وی آسان گرداند حق تعالی کفایت کننده است
هر مهمّی را و آسان کننده است هر دشواری را و در خبر است که احوال الشخص
بجمع رسانیده اند و آن نیز بسیار حسنه یا بعضها شده **طعن دهم** آنکه حجت نامه که ابوبکر نوشته بود
بامضای خط حضرت رسالت صلّی الله علیه و آله و سلّم در باب فدک از حضرت فاطمه علیها السلم
بستد و پاره کرد چنانکه سمت گذارش یافته در باب مطاعنی که هر سه در آن شریکند و
بدعای آن معصومهٔ مظلومه شکم آن ملعون را پاره کردند **بیت** شکم پاره کردش
بتیغ دعا ٭ جگر گوشه بضعه مصطفی **طعن یازدهم** در کتاب کاشف الحق آمده که بعضی را
بر بعضی در عطایا تفضیل داد مهاجر را بر انصار و انصار را بر غیر انصار و عرب را بر
عجم زیادتی داد و حال آنکه حضرت رسول همه را برابر میداد و اینها نیست الا بدعت و
مخالفت امر خدا و رسول و ناصبیان بیدین در کتب خود ذکر نموده اند که عمر در تفضیل
عطایا اقتدا بحضرت رسول نمود که آنحضرت در جنگ حنین بعضی را بر بعضی تفضیل داد
و بعضی از آن بیدینان میگویند که عمر مجتهد بود و عمل برای خود میکرد و ای ناصبی اجتهاد

در جاییست که نص خدا و رسول در آن نباشد و حضرت رسول غنیمت و عطایا را ابرار
میداد الا در جنگ حنین که بعضی از صنادید قریش را بجهت تألیف قلوب ایشان
باکرامی مخصوص ساخت و آنرا باین قیاس نتوان کرد **طعن دوازدهم** نیز در آن کتاب
آمده که خراج بر سواد و زمینها تعیین کرد و بفرمود در عراق ساحت زمینها کردند
و بهر یک جریب زمین یک درهم مقرر کرد و در مصر و نواحی آن بهر یک جریب زمین یک دینار
چنانچه در زمان جاهلیت مقرر بود **طعن سیزدهم** و در آن کتاب ذکر شده که حکم
آیه صدقات را باطل ساخت و حدیث نبوی را در این باب رد کرد و سنت زکوة باطل شد
نزد عامه جهانیان و جمله عالم حرام خور شدند و مظالم آن در گردن او بماند تا روز قیامت
طعن چهاردهم در کتاب تخطئة الانبیا که از کتب مخالفین است ذکر شده که روزی عمر خطاب
نماز بامداد گزارد و چون سلام داد گفت ای مردمان شما اعاده نماز کنید که من جنب بودم
و بسهو نماز گزاردم عمر علیه اللعنه رفت که غسل کند و صحابه نماز را از سر گرفتند و چون
تابعان پیروان آن مردود چندین بار ازین قسم امور قبیحه غیر مشروعه از او و ازان مردود
ناپاک دیگر مشاهده کردند از برای آنکه مبادا خصم گوید که ایشان سزاوار مرتبه امامت
نیستند و کسی که در مسجد رسول جنب امامت کند و نماز بجماعت گزارد مملکت که اکثر اوقات
جنب نماز کرده باشد پادشاهی نباید باشد لهذا کتابی تصنیف کردند و پر پوچ چند در هم
بافتند و نام آن تخطئة الانبیا نمودند و خطایی چند نسبت بهر یک از انبیا دادند
تا عیوب خلفای ثلاثه خود را باین سبب بپوشانند و اظهر من الشمس است که هرگز از انبیا
خطایی سر نزده و معصوم مبرا اند از لوث ذنوب و عیوب و اگر نه میانه انبیا و رعیت چه
تفاوت باشد و بحمد الله که خلفای ثلثه بهمه عیوب گرفتار بودند تا صاحبان هوش و دانش

درک نماید که ایشان داخل رعیت‌اند و قابلیت امامت و خلافت ندارند حکایت در کتاب
مجالس المؤمنین آمده که چون در امامت و خلافت عصمت بمذهب شیعه شرط است ناصبیان
عصمت را شرط در امامت نمیدانند از برای آنکه بهیچ نحو خطاهای ائمه و پیشوایان خود را
نمی‌توانند پوشانید لهذا افترا بشیعه نموده‌اند و گفته‌اند که بنزد یک رافضی خروس
بانگ کند باید که معصوم و از خطا باشد و یکی از متعصبان اهل سنت و بدعت در کتاب
خود این سخن لغو را ذکر نموده و شیخ عبدالجلیل رازی که از علمای شیعه اثنا عشریه است
در جواب آن ناصبی گفته بلی چنین است بدان دلیل که اگر خروسی باشد که بی‌وقت بانگ
کند پیرزن در خانه گوید شوم است این را باید کشتن و از اینجا ظاهر میشود که پیرزن عارفتر
باشد از نواصب که او گوید اگر خطا کند و بیوقت خواند باید کشتن و ناصبی نداند که
شخصی که معصوم نام شد با مانعش قبول نباید کردن طعن یازدهم در کتاب جمع بین
الصحیحین و در کتاب بیان التنزیل و در مسند احمد حنبل مسطور است که عمر منع نموده حضرت
رسول را از وصیت کردن و دوات و قلم از پیش آنحضرت برداشت و هذیان بآنحضرت
نسبت داد چنانکه در باب کفر خلفای ثلثه سمت گذارش یافته طعن دوازدهم حمیدی در
جمع بین الصحیحین و ثعلبی و طبرسی و واقدی و بخاری و مسلم هر یک در کتب خود اعتراف
باین کرده‌اند که عمر میگفت ما شککت فی نبوة محمد قط الا یوم الحدیبیة
یعنی هرگز شک نکرده بودم در پیغمبری و نبوت محمد چنان شکی که در روز حدیبیه کردم
و وجه شکش آن بود که حضرت رسول فرموده بود که مکه را فتح میکنیم میسر نشد در
آن سال بصلح قرار دادند و عمر با خود گفت اگر پیغمبری بود بصلح راضی نمیشد و بخدمت
رسول آمده گفت نه تو میگفتی که بمکه خواهیم رفت و طواف خواهیم کرد حضرت رسول فرمود

که هیچ گفته بود که امسال حج خواهد شد گفت نه و باین راضی نشده نزد ابابکر رفت و گفت
این مرد پیغمبر است گفت بلی گفت ما بر حقیم گفت بلی پس چرا باین صلح راضی میشود
گفت او تابع امر خداست و این صلح بفرموده خداست پس ابی بکر گفت من هرگز
شکی در پیغمبری او نکرده بودم از آن روزی که مسلمان شده ام تا امروز و مشهور است
که ملا قطب الدین علامه شیرازی هر وقت که پریشان و بینوا میشد بشهری میرفت
و میگفت ارمنیم و مسلمان میشوم باین بهانه مبلغی زر از مردم میگرفت روزی
شیخ سعدی او را در آنجا دید گفت که تو یک کافری هستی که هرگز مسلمان نخواهی شد
طعن بعدهم حمیدی در جمع بین الصحیحین در مسند عمار بن یاسر آورده که مردی در
ایام خلافت عمر نزد او آمده گفت که من جنب شده ام و آب نبود و نمیدانم که مرا چه
باید کرد پس عمر گفت هرگاه آب نیابی نماز مکن عمار یاسر حاضر بود گفت ای عمر ترا
بیاد نیست که در فلان سفر مرا و ترا اتفاقا هم احتیاج بغسل شده بود و آب
نبود تو نماز نکردی و من چون گمان داشتم که تیمم بجای غسل است همه بدن را بخاک باید رسانید
بخاک غلطیده نماز کردم و چون بخدمت رسول صلی الله علیه و آله آمدیم تبسم نموده
فرمود که یا عمار در تیمم همین قدر بس است که دستها را بر زمین زده پیشانی خود را
با هر دو کف دست با آن مسح نمایی و چون عمار این حکایت را نقل نمود عمر قبول نکرد
عمار آیه فَاِنْ لَمْ تَجِدُوْا مَآءً فَتَيَمَّمُوْا صَعِيْدًا را شاهد قول خود آورد
در واقع کسی که خود را خلیفه رسول خدا داند و مدتها در خدمت آنحضرت بوده باشد و
مکرر از آنحضرت نشنیده باشد که تیمم باید کرد و ترک نماز جایز نیست و این قسم فتوی دهد
آیا قابل مسند خلافت است یا آنکسی که سطل آب جهت غسل کردن او از آسمان بزیر آید.

چنانکه در کاشف الحق بطریق اهل سنت و جماعت از انس بن مالک روایت نموده که صبحی بود
که ابابکر و عمر بدر خانه سید البشر حاضر شدند و حضرت رسول با آن هر دو گفت که بروید
بدر خانه علی که من از عقب شما می آیم که آنچه امشب بر وی واقع شده از او بشنوید انس گوید من نیز
همراه رفتیم و چون سلام کردیم علی علیه السلام از خانه بیرون آمده گفت خیر هست یا چیزی
حادث شده ابوبکر گفت خیر است درین سخن بودند که پیغمبر خدا آمد و گفت یا علی آنچه امشب بر تو
واقع شده برای ایشان نقل کن گفت یا رسول الله از نقل آن شرم میدارم حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود إِنَّ اللّٰهَ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ یعنی بدرستی که خدای تعالی
را از کلمه راست شرم نمی آید شما هم در اظهار آنچه حق و راست باشد شرم مکنید پس
مولای مومنان فرمود مرا احتیاج بغسل شد آب حاضر نبود حسن را از پی آب براهی فرستادم
و حسین را براهی دیگر و دیر آمدند و من دلگیر بودم که مبادا اینجا نرسیم ناگاه دیدم که
سقف خانه شکافته شد و سطلی حاضر آمد مندیلی بر سر آن مندیل را بر داشتم سطل را
پر آب دیدم از آن غسل کردم و بمندیل بدن را خشک کردم پس سطل و مندیل بطرف آسمان
رفت و من خود را اینجا رسانیدم پس حضرت پیغمبر فرمود آن آب کوثر بود و آنکه
آورد جبرئیل و مندیل از استبرق بهشت و سطل از سطلهای جنت بود و کیست مثل
تو یا علی و حال آنکه جبرئیل خادمت بوده و این حدیث را بسیاری از مخالف و موالف
نقل کرده اند و تفاوتی که هست درین است که بعضی از طرفین را اعتقاد آنست که جهت وضو
ساختن آنحضرت فرود آمده و بعضی جهت غسل کردن روایت نموده اند

طعن هیجدهم

در کتاب احسن الکبار و نیز در کتاب کاشف الحق از کتاب کامل نقل شده که عمر حجر الاسود را
از آنجا که حضرت رسول صلی الله علیه و آله گذاشته بود نقل کرده و بموضعی برده که در جاهلیت

نهاده بودند و هنوز هست صاحب کتاب کاشف الحق فرماید که ظاهر لفظ اسود سهو
کاتبست و مراد از حجر مقام ابراهیم باشد چه عمر آنرا تغییر داده و آن نیز محل طعن است
و این عمل یا ناشی از آنست که افعال رسول را صحیح نداند یا آنکه طریق جاهلیت را دوست
داشته باشد بهر تقدیر مخالفت کرده رسول مخالفت فرموده الهی است و معنی کفر همین
طعن یوزدهم آنکه غزالی در کتاب اسرار الطهاره گفته است که عمر با آنکه خود را خلیفه
رسول میدانست وضو میساخت با آبی که در مطهره و کوزه نصرانیان بود با آنکه شنیده
بود که خدای تعالی در قرآن مجید فرموده اِنَّمَا الْمُشْرِکُونَ نَجَسٌ و غرض ازین افعال
شنیعه استخفاف دین اسلام و تقویت دین کفار است و مطلب دیگر نیست بیت
هر که بینی ز ناقص و کامل ❊ نیست الا بجنس خود مایل حکایت ابن عبد ربه که از
دانشمندان اهل سنت در کتاب عقد آورده که عمر بن خطاب عمرو عاص را عامل
مصر گردانید و خبر دادند که مال بسیار جمع کرده عمر کس فرستاد که آن مال را ازو
بگیرند پس عمرو عاص گفت زشت گرداند خدای تعالی زمانی را که عمرو عاص عامل
عمر بن خطاب باید بود و بخدا قسم که من دیده ام که عمر و پدرش هر کدام پشته
هیمه برداشته میفروختند و این حکایت را ابن ابی حدید که از پیروان خلیفه
ثانیست باین عبارت ذکر کرده که عمرو عاص گفت لعنت بروزگاری که من عامل ابن
خطاب باشم والله که دیدم او را و پدرش را که هر یک عبایی کهنه درشت پوشیده بودند
که بزانو نمیرسید و برگردن هر یک پشته هیمه بود و عاص پدر من در جامهای ابریشمی و ناز
و نعمت غرق بود و الحال خلیفه است و مرا تابع او میباید بود با آنصورت و سیرت
و نسبی که او راست طعن بیستم در کتاب کاشف الحق مسطور است که عمر حکم کرد که کشتیهائی

که از مصر گندم و برنج و دیگر چیزها می آورند تردد نکنند تا اعراب شتر ابگرایه
دهند هم مانع رزق کشتی بانان شد وهم باعث گرانی حبوبات **طعن بیست و یکم** و نیز در
آن کتاب آمده که عباس را بخدمت حضرت امیر المؤمنین فرستاد بخواستگاری ام کلثوم
و آنحضرت قبول نکرد پس بعباس گفت علی از من ننگ دارد بخدا که در قتل او سعی نمایم
عباس خبر بآنحضرت داد فرمود که کشتن من حساب دیگرست و دختر دادن حساب دیگر
من دختر باو نمیدهم **بیت** پیوند بجاهلان نخواهم کردن گر نیز جدا کنند بند از بندم
پس عمر بعباس گفت روز جمعه بمسجد حاضر شو تا آنچه بگذرد بشنوی عباس روز جمعه بمسجد
حاضر شد شنید که عمر بعد از خطبه گفت اَیُّهَا النَّاسُ اِنَّ هٰهُنَا رَجُلًا مِنْ اَصْحَابِ
رَسُولِ اللّٰهِ فَزَنیٰ فَهُوَ مُحْصِنٌ وَقَدْ اَطَّلَعَ اَمِیرُ المُؤْمِنِینَ وَحْدَهُ فَمَا اَنْتُمْ
قَائِلُونَ بدرستی که مردی از اصحاب رسول الله زنا کرده بزنی که شوهر دارد و امیر المومنین
که عمرست بتنهایی بر آن اطلاع یافته است شما چه میگویید از چهار جانب آواز بر آمد که
امیر المومنین را بگواه احتیاج نباشد اگر فرماید آن زانی را بکشیم پس از منبر بزیر آمد
و با عباس گفت اگر علی دختر بمن نمیدهد آنچه گفتم بکنم عباس بخدمت مولای مومنان
آمد و حال باز گفت فرمود که من پیش از گفته شما دانستم ولیکن این کار نکنم عباس
گفت او بی شرمست و عاصی و ستیزه کن اگر تو نکنی من بضرورت بکنم اگر تو خواهی و اگر نه
تا خصومت برطرف شود پس عباس بعمر گفت اگر علی این کار نکند من میکنم و عمر مردمان را
حاضر کرد و گفت عباس عم علی است و بوکالت او دختر بمن میدهد و بحباله نکاح خود
در آورد و بعضی از علمای فرقه ناجیه اثنی عشریه را عقیده آنست که جنیه را بصورت
آن دختر بخانه عمر فرستاد و ام کلثوم بخانه عمر نرفته و اگر رفته باشد هم نقصانی بمرتبه

دشنان

وشان حضرت امیر المؤمنین و ام کلثوم نمیرساند چه لوط با آنکه پیغمبر خدا بود بکفار
میگفت هٰؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ أَطْهَرُ لَكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ و آسیه بنت
مزاحم با علو مرتبه در ایمان زن فرعون بود و یکی از زنان اهل بهشتست از آنکه در خانه
فرعون بود چه نقص در مرتبه او بهم رسید چنانکه حق تعالی گفته آسیه را در کلام مجید یاد
نموده رَبِّ ابْنِ لِي عِنْدَكَ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ وَنَجِّنِي مِنْ فِرْعَوْنَ
وَعَمَلِهِ وَنَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ همچنین اگر ام کلثوم در خانه فرعون
آل محمد باشد چه نقصان شان آن معصومه بهم رسد طعن بیست و دویم در مسند
احمد حنبل مذکورست که در آنوقت که حکم الهی شد به بستن درهای خانهایی که بمسجد بود همه
درها بسته شد الا در خانه امیر المؤمنین علیه السلام که بحال خود بود و عباس التماس
نمود که ناودانی از بام خانه او بمسجد باشد بدرجه قبول افتاد و حضرت رسول بدست
مبارک خود بجهت رضای عم ناودان آن نصب کرده و در وقت ساختن آن فرمود که هر که
این را بکند و عم مرا آزرده سازد از رحمت خدا دورست و عمر روزی در ایام خلافتش
از آنجا میگذشت آبی از آن ناودان باو ترشح کرد آن ملعون در غضب شده حکم
بکندن آن کرد و بعضی از اصحاب این حدیث را بیاد آن شر المآب داده [illegible] نکرد
و چیزی بهای گفته رسول خدا نداد و عباس رو بدرگاه دولت سرای مولای مؤمنان
و پیشوای متقیان نهاد بیت درگهش قبله حاجات خلایق بودی حضرتش مرجع
ارباب حقایق بودی و گریان و نالان عرض حال نمود حضرت امیر چون عم خود را دلگیر و آزرده
دید بمسجد آمده آنجا ایستاد تا قنبر ناودان را بجای خود نصب کرد و قسم برسول خدا خورد
که هر که این را بکند او را بذو الفقار دو پاره میکنم و عباس گفت که خوشحال کسی که

چه با برادری داشته باشد و دیگر کسی نگاه بآن نتوانست کرد تا مادوری از رحمت الهی
و نفرین حضرت رسالت پناهی خلیفه ناخود را دریافت طعن بیست و سیم آنکه حکم فرمود در حد
شرب خمر بصد تازیانه در حال مستی و حال آنکه این حد هشتاد تازیانه است و تا مست بحال
خود نیاید و هشیار نشود حد نباید زد و این هم از جمله نادانی و بی معرفتی اوست بمسایل
فقهی و ملا علی که از جمله دانشمندان طبقه ضاله است درین خطای خلیفه ثانی جواب نامعقولی
گفته که اجتهاد کرده بود و موجب طعن نمیشود طعن بیست و چهارم آنکه واجب ساخت
بیعت ابی بکر را بر جمیع خلایق بی آنکه خدا و رسول او واجب کرده باشند یا امر بآن نموده
آیا عمر بمصلحت عباد الله اعلم از خدا و داناتر از پیغمبر خدا بود یا آنکه خدا و رسول او را نایب
خود ساخته بودند که ابو بکر را خلیفه و پیشوای مردمان کند یا آنکه امت تمامی تفویض امام
خود باو نموده اند و او را بر خود حاکم ساخته که هر که را خواهد بر ایشان امام و رهنما سازد
که جد و جهد ش درین امر تا بحدی بود که ذریه رسول و دو سبط بتول که حق تعالی محبت ایشان را
بر جن و انس واجب ساخته بیازارد و حکم بسوختن خانه ایشان کند و در بر شکم دختر رسول
خدا و طپانچه بر روی مبارک او زند تا جبراً و قهراً علی علیه السلام را بیعت ابا بکر در آورد
و حال آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله از یهود و نصاری بجزیه راضی شد و فرمود که
بحکم خدا اطاعت من بر شما قهراً و جبراً واجب نیست و عقوبت نکرد کسی از آنها را و آتش در
خانه هیچ یهودی و نصرانی نفرمود که بزنند و آنکه دیگران بودند از مهاجر و انصار چون
سلمان و ابا ذر و مقداد و غیر هم که بیعت نکرده بودند چرا آتش در خانه یکی از آنها نزدند
و این حکومت را مخصوص اولاد رسول الله ساختند و این جد و جهد عمر در خلافت ابا بکر
منزل سفر از برای آن بود که بعد از آن آن ملعون خود خلیفه شود و اهل بیت رسول و زوج

بود

بگور قد افتاده

ذکر شده که روزی عمر بن خطاب در راهی با ابلیس برخورد از وی پرسید که ای برادر عزیز
کجا بودی و بکجا میروی همیشه مصاحب و انیس من بودی و درینوقت بی التفاتانه
میگذری شیطان گفت بخدمت حضرت رسالت پناه رفته بودم که توبه و استغفار
نمایم آنحضرت فرمود که توبهٔ تو وقتی مقبول درگاه الهی میشود که قبر حضرت
آدم صفی علی نبینا و علیه السلام را زیارت نموده مرقد او را سجده کنی و باین
کار بتعجیل میروم از اینجهت در خدمت تو تقصیری رفت عمر که این سخن از او شنید
گفت افسوس افسوس که اعتقاد من از تو فاسد شد مرا گمان آن بود که ترا غیرت
وحمیتی هست و خلاف آن مشاهده مینمایم آدم که بلباس حیات پوشیده بود
با آن حسن و جمال و قدر و بها بفرموده خدا او را سجده نکردی و با و سر فرود
نیاوردی و در اینوقت که وفات یافته و اعضای او رمیم شده چگونه بخود قرار
میدهی که بسخن پیغمبر خاکش را زیارت نموده قدش را سجده کنی و اینمعنی بغایت
از تو عجب است شیطان از سخن او از راه برگشته گفت لعنت خدای بر تو باد ای
ضال مضل که با آنکه چندین هزار هزار نفس را من گمراه نموده از راه بیرون بردم
تو مرا اضلال نموده در وادی غوایت و ضلالت انداختی و شاعری درین معنی گفته
عربیه ان کان ابلیس اغوی الناس کلهم * فانت یا عمر اغویت ابلیسا * یعنی اگر شیطان
تمام مردم را بضلالت انداخت و از راه برد ای عمر تو شیطان را از راه بردی و مولوی
معنوی چه خوش گفته شعر ای برادر میگریز از یار بد * یار بد بدتر بود از مار بد
مار بد تنها ترا بر جان زند * یار بد بر جان و بر ایمان زند * و نیز در آن کتاب آمده که در
دیگر میانه شیطان امت و تیغ دهنده دین و ملت کذاب مرتاب و سارق کتاب عمر بن

الخطاب علیه اللعنة والعذاب و آن بانی اساس مکر و تلبیس و ثانی اثنین عمر در حیله و تدلیس شیطان
خبیث خسیس یعنی ابلیس مکالمه و معارضه روداده و عمر بد بر را با آنهمه لاف و گزاف طرفه
جواب شافی بر باف نهاد چنانکه شاعری بنظم آورده نظم شنیده ام که زشیطان سوال
کرد عمر ⁂ چرا تو سجده نکردی بآدم خاکی ⁂ بگفت سجده نکردم از آنکه دانستم ⁂
که در جبلت او بود چون تو ناپاکی و در کتاب علل الشرایع که از مصنفات افضل المجتهدین ابن علی
ابن بابویه است بسند صحیح نقل شده که ابلیس را گذار افتاد بر جمعی از اشقیا که امیر المومنین
علیه السلام را بد میگفتند و بخبثا و مشغول بودند بانگ برایشان زد که خسران و زیان
دنیا و آخرت نصیب شما باد من بندگی کردم خدای تعالی را در قوم جان دوازده هزار
سال و بعد از فنای قوم جان شکوه کردم از تنهایی مرا باسمان دنیا بردند و مثل
آن مدت در آنجا بعبادت حق تعالی مشغول بودم در میان فرشتگان بسر میبردم در ان
اثنا دیدم که نور شعشعانی بر ملائکه ظاهر شد و همه او را سجده کردند و در حیرت بودم که
آیا این نور کدام یک از ملائکه مقرب یا از انبیای مرسلست که از جانب الله تعالی ندا رسید
که ما هذا نور ملک مقرب و لا نبی مرسل هذا نور طینت علی ابن
[ابی] طالب علیه السلم یعنی نیست این نور ملک مقرب و نیست نور پیغمبر مرسل بلکه این
نور طینت امیر مومنان علی ابن ابی طالب علیه السلام است وای بر شما که او را بدی یاد میکنید
پس بد احال عمر که آنچه ممکن و مقدورش شد از جور نسبت بسرور مومنان بعمل آورد
و بسبب عداوت و بغض آنحضرت خود را مستوجب عذاب ابد گردانید و در کشف الحق ذکر
شده که یکی از صلحای جن بخدمت یکی از اهل بیت علیهم السلم آمد و شد میکرد و خود را
هوادار آن دوستان ایشان میدانست نقل کرد که ابلیس را در فلان جزیره و در فلان دریا

بردی

بر روی سنگی دیدم که مینالید و میگفت عربیه شفیعی الی الله اهل العبا ؛ و ان لم یکونوا
والا فمن ؛ شفیعی النبی و شفیعی الوصی ؛ شفیعی الحسین و شفیعی الحسن ؛ شفیعی اذا
احصنت فرجها ؛ فصلی علیها الذ المنن ؛ یعنی شفیع گناهان من بسوی خدای
تعالی آل عبا اند و اگرچه شفاعت من نکنند و اگر ایشانرا شفیع نافرمانی و گناه خود
نسازم پس کیست که او را شفیع توان ساخت و امید شفاعت ازاو توان داشت غیر از
ایشان پس یک یک از آل عبا را بیان کرده میگفت که شفیع من نبی الله محمد رسول
الله است و بعد از آن شفاعت کننده من وصی او امیر المومنین علیه السلام پس پسران
او امام حسن و امام حسین علیهما السلم پس آنکس که نفس خود را و عرض خود را از نامحرمان
نگاه داشت یعنی که ایزد تعالی بعصمت و پاکی او گواهی داده در قرآن مجید و آیه مبارکه
تطهیر را در شان او و فرزندان او نازل ساخته و مولانا عضدی گفته قطعه مرا شفاعت
این پنج تن بسند بود ؛ که روز حشر باین پنج تن بنازم تن ؛ بهمین خلق و برادر و
دختر و دو پسر ؛ محمد و علی و فاطمه حسین و حسن ؛ ایا کسی که شدی معتصم با آل رسول
زهی سعادت تو لا تخف و لا تحزن ؛ ای ناصبی بیدین وای پیرو عمر لعین جمیع بندگان
خدا از ابلیس و لشکر او میترسند و از او بحق تعالی پناه میبرند و او و لشکرش از امیر المومنین
علی ابن ابی طالب علیه السلام میترسیدند و متوسل بآنحضرت میشوند بجهت عظمت شان
مکان او و ابلیس امید شفاعت از سرور مومنان دارد و شیطان امت مردود کذاب
عمر بن خطاب قطع نظر از شفاعت آنسرور نموده از ظلم و عدوان نسبت باهل بیت رسالت
و نبوت فوت و فروگذاشتی ننموده بکوری چشم تو ای ناصبی شیعه اثنی عشریه ببرکت محبت
و دوستی اهل بیت نبوت و رسالت از وسوسه ابلیس پر تلبیس در حال نزع و احتضار محفوظ

و هیچگونه باک و پروایی از عقبات آخرت ندارند و بموجب آیه کریمه لا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ
وَ لا هُمْ یَحْزَنُونَ بی اندوه و ملال نقل و ارتحال بجنت الماوی مینمایند و پیش از
رسیدن موت ایشان مشاهده مکان و ماوای خود در بهشت میکنند و تو بموجب آیه کریمه
فَنُزُلٌ مِنْ حَمِیمٍ وَ تَصْلِیَةُ جَحِیمٍ قبل از ارتحال دنیا از نحوست دوستی ان سگ
بیحیا مکان و منزل خود و پیشوایان خود را مشاهده خواهند نمود که در دوزخ جهت شما
چگونه الوان عذاب و انواع عقاب آماده و مهیاست و فردوسی طوسی علیه الرحمه فرموده نظم
نبی و علی دختر و هر دو پور ٭ گزیدم و زان دیگران ام نفور ٭ ابا دیگران مر مرا کار نیست
جز این در مرا راه گفتار نیست ٭ بدین زادم و هم برین بگذرم ٭ چنان دان که خاک پی حیدرم
و ابن شهرآشوب در کتاب مناقب نقل کرده که شیطان اگر چه خواسته که جمیع فرزندان آدم
را از راه ببرد لعضی از دوستان حضرت امیرالمومنین علیه السلام را نصیحت میکند و نظر
دعوای دوستی بجا می آورد و با دشمنان او دشمنی مینماید و امید قضای حوایج از حضرت
و اولاد طیبین او دارد و در کتاب فتوحات القدس از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایتست که گفت زنی بود از جنیان نام وی عفرانه دایم بخدمت حضرت رسالت آمد شد
مینمود و علم آموختی و جنیان را تعلیم کردی چند روزی بخدمت سید کاینات نیامد آنحضرت
حال وی از جبرئیل پرسید گفت خواهرش در بحر اخضر وفات کرده است آنجا رفته بعد از چند
روز عفرانه بیامد و حضرت رسول فرمود که از عجایبها چه دیدی گفت یا رسول الله ابلیس را
دیدم در بحر اخضر بر سنگ سفیدی ایستاده و دو دست برداشته میگفت خداوندا
تو سوگند خورده که مرا داخل دوزخ سازی من صبر کنم تا مرا بدوزخ فرستی و سوگند
خورده است کسی بعد از آن گویم خداوندا بحق محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین که مرا از دوزخ

نجات داده‌ام که نجاتم دهی ابلیس را گفتم این چه دعاست گفت پیش از خلقت آدم
بهفت هزار سال این نامها را دیدم بر ساق عرش دانستم که بهترین خلقانند نزد
خدای تعالی هر که ایشان را شفیع سازد حق تعالی حاجت او را روا کند و هر که پناه بایشان
برد از عذاب خلاص و نجات یابد در کتاب کاشف الحق از علی بن محمد الصیرفی روایتست
که در راهی بشیطان برخوردم و از من پرسید که تو کیستی من گفتم که یکی از فرزندان
آدمم گفت لا اله الا الله تو از آنهایی که گمان دارم که از دوستان خدااند
و عصیان او میکنند و خود را دشمن ابلیس میدانند و اطاعت او مینمایند پس من
گفتم تو کیستی من صاحب نام بزرگ و مالک طبل عظیم کشنده هابیل منم ناقه صالح
را پی کردم و آتش نمرود در القصد ابراهیم بر افروختم تدبیر قتل یحیی کردم و
فرعون را با آب من انداختم گوساله جهت اغوای بنی اسرائیل من ساختم و اره بر سر زکریا
بگفته من نهادند ابرهه را با فیل بخرابی کعبه من بردم و در روز بدر و حنین بحکم
من لشکر کفار جمع شدند که با محمد و اصحابش قتال کنند اصحاب پیغمبر آخر الزمان را
من در سقیفه بنی ساعده جمع آوردم هودج عایشه را در روز حرب جمل من بر پا
داشتم ناکثین و قاسطین و مارقین بفتوای من بر مرتضی علی خروج کردند لقب من
ابو مره است و نام من ابلیس مغضوب رب العالمین باعث خجالت خلقان در روز دین منم
پس گفتم ترا بخدا قسم میدهم که مرا رهنمایی کن بعملی که موجب قرب درگاه الهی باشد و مرا
در حوادث زمان امداد نمایی گفت باید که از دنیا بکفاف قناعت کنی و از برای آخرت
بر از دوستی علی بن ابی طالب علیه السلم و دشمنی دشمنان او زادی توشه ندانی و من
در هفت آسمان عبادت خدا کرده ام و در هفت زمین معصیت او ورزیده که

که هیچ ملک مقرّب و هیچ نبی مرسل ندیدم که بدوستی او توسّل نجویند و بمحبّت او امیدوار نباشند

ناقل این حکایت گوید که این سخن بگفت و از نظر من غایب شد و من بخدمت حضرت امام محمد باقر ع

آمده ماجرا را نقل نمودم آنحضرت فرمود که آمَنَ المَلعُونُ بِلِسانِهِ وَکَفَرَ بِقَلبِهِ

یعنی آن ملعون بزبان اظهار ایمان نمود اما بدل کافرست عمر بدین نیز ایمان بخدا و رسول

بزبان آورده اما در دل کافر بود چنانکه در باب بطلان او و در باب کفر خلفای ثلثه ذکر شده رباعی

در بغض عمر اگر نباشی چون من * حبّ علیت یقین نخواهد بودن * در معنی دوستی نباشی صادق

با دشمن دوست گر نباشی دشمن **باب بیستم** در ذکر کشته شدن عمر منزل سقر و حال نزع

و احتضار آن غدار بی هنر و فضیلت و بزرگی روز قتل آن بداختر و مقالات مناسب این

باب از حدیث و سیر **در روز نهم ربیع الاول** بیست و سه از هجره در وقت سحر فرعون آل

محمد کلب بن الکلاب عمر بن الخطّاب سقر را منزل و ماوا ساخت و آن روز عید کبر و بهتر

اعیادست و روز سرور اهل بیت نبوّت و رسالت و شیعه و موالیان ایشانست و روز عزا

و ماتم ناصبیان بی ایمانست و در فضیلت و بزرگی آن روز حدیث و روایات بسیار بطریق

اهل بیت اطهار و ائمه ابرار واقعست از انجمله در کتاب ملتقطات بسند صحیح روایتیست از

محمد بن علاء الهمدانی الواسطی و یحیی بن جریح البغدادی که نزاع افتاد در میان ما در باب ابن

خطاب و مشتبه بود امر او پس رفتیم ما در قم در روز نهم ربیع الاوّل نزد احمد بن اسحق القمی

که از صحابه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بود و چون او را از آمدن ما خبر ساختند بعد از

لحظه بیرون آمد و در آن حال لنگ بسته بود و بقطیفه روی خود را خشک میکرد و گفت که من

غسل عید میکردم که شما آمدید گفتیم آیا امروز روز عیدست و عید شیعه چهار روز بیش نیست روز

اضحی و روز فطر و روز غدیر و روز جمعه و امروز هیچکدام از آن روزها نیست احمد بن اسحق

کرة

گفت که این روز روز عید اهل بیت است و بهترین اعیاد است و عید دوستان و محبان
ایشانست و من قصد خدمت مولای خود امام حسن عسکری علیه السلام نمودم با جمعی از
برادران خود تا بسر من رای رسیدیم بعد از طلب اذن داخل منزل آنحضرت شدیم آنروز
مثل این روز نهم ربیع الاول بود و آنحضرت جمیع خدم خود را جامهای نو پوشانیده
بود و در پیش آنحضرت مجمره بود که آنحضرت بنفس نفیس خود متوجه آن مجمره شده عود
میسوختند گفتم پدر و مادر ما فدای تو باد یا ابن رسول الله آیا اهل بیت نبوت و رسالت را
تازه فرح و خوشحالی روی نموده آنحضرت فرمود که کدام روز بزرگترست حرمت او
نزد اهل بیت ازین روز بتحقیق که حدیث کرد مرا پدر من علیه السلام که حذیفه الیمانی
در مثل این روز که نهم شهر ربیع الاولست بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله رفت
گفت حذیفه دیدم سید خود امیر المومنین را با حضرت امام حسن و امام حسین که با حضرت
رسول چیزی میخوردند و حضرت رسالت پناه بروی مبارک ایشان تبسم می نمود و
میگفت بحضرت امام حسن و حضرت امام حسین بخورید که گوارنده باد بهر دو شما را ببرکت
این روز بتحقیق که این روز آن روزیست که کم گرداینده و نابود کرده درین روز
خدای تبارک و تعالی دشمن خود و دشمن جد شما را و اجابت کرده درین روز دعای
مادر شما را و این روز آنروزیست که قبول میکند خدای تعالی اعمال شیعه شما را و دوستدار
شما را حاشا که چنین نباشد و این روز آن روزیست که خدای تعالی در قرآن مجید فرموده
که فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا و این روز آنروزیست که شکسته شود در آن
شوکت و بزرگی دشمن جد شما حاشا که چنین نباشد و این روز آنروزیست که برطرف
شده در او فرعون اهل بیت من و ظلم کننده بایشان و غضب نماینده حق ایشان

که چنین نباشد گفت حذیفه که گفتم یا رسول الله این ملعون از امت تو و اصحاب تو
خواهد بود که هتک حرمت تو کند و حق ترا غصب نماید آنحضرت فرمود ای حذیفه
این مرد و سرکرده منافقانست و در امت من با هم رساند و ببندد دراه
خود را و پشت بکتاب خدا و سنت من کند و منع کند ارث فرزندم را و باو ندهد
حق او را و حق الله بر خود حلال داند و در حرام صرف نماید و نفقه کند مال خدا را در
غیر طاعت خدا و تکذیب برادر و وزیر من کند و حق دخترم را بگیرد و دخترم دعای بد کند
او را و حق تعالی اجابت دعای دخترم کند در مثل این روز گفت حذیفه یا رسول الله
چرا هلاک او را از خدای تعالی در حیات خود طلب نمیکنی آنحضرت فرمود یا حذیفه
دوست نمیدارم که جرات و دلیری کنم بر قضای خدای تعالی از آن چیزی که پیشی گرفته
در علم او و اما سوال میکنم از خدای تعالی که بگرداند آن روزی را که قبض روح آن
ظالم میکند افضل و بهتر از باقی ایام دوده باشد از روز سنت من که با آن سنت عمل
کنند دوستان شیعیان اهل بیت من و هر که دوستان شیعیان را دوست دارد و مراد
آنست که آن روز را دوستان شیعیان محبان دوستان و شیعیان اهل بیت
نبوت و رسالت عید خود دانند و مبارکباد بایکدیگر و روز سرور و خوشحالی
ایشان باشد پس سید کاینات فرمود که وحی فرستاد خدای تعالی بمن و گفت یا محمد
سبقت گرفته در علم من اینکه برسد اهل بیت ترا محنت و بلای دنیا و ظلم کنند منافقین
بر ایشان و غصب حق ایشان کنند اگر نصیحت و پند دهی ایشان را با تو خیانت کنند و هر که
بعد از تو غصب حق علی کند بتحقیق که بیاویزم او را و اصحاب او را در قعر جهنم در مکانی
که ابلیس مشرف باشد بر او یعنی ابلیس از او بالاتر باشد و عذابش کمتر یعنی لعن کند ابلیس او را

دایم

دبکردانم ویرا عبرت در روز قیامت بر سر فراعنه انبیا و دشمنان دین در روز حشر
برانم ایشانرا و دوستان ایشانرا و جمیع ظالمان و منافقانرا ذلیل و نادم بجانب
آتش دوزخ و مخلّد و دایم باشند ایشان در دوزخ که هرگز امید خلاص و نجات
نباشد ایشانرا یا محمّد هر که مرتبه و منزلت وصیّ ترا برابر منزلت تو نداند برسد باو بلای
بسیار از فرعون این امّت و هر که غصب حقّ علی کند جرأت و دلیری کرده است بر من
و تبدیل کلام من نموده و شرک بمن آورده و راه حق را بر خلایق بسته و کرده بنده
خود را گوساله امت تو و کافر شده است بمن در عرش من و بتحقیق که امر نموده ام
هفت آسمانرا که از برای شیعه و دوستان شما عبادت کنند در آن روزی که قبض
روح او کنم و امر کردم فرشتگانرا که بگذارند در آن روز کرسی کرامت مرا در برابر بیت
المعمور و حمد و ثنا و ستایش من کنند و طلب آمرزش کنند از برای شیعه و دوستدار شما
از فرزندان آدم و امر کنم کرام الکاتبین را که بردارند قلم از جمیع خلایق سه روز
و ننویسند بر ایشان هیچ چیز از گناهان ایشان از برای بزرگی تو و کرامت وصیّ تو یا محمّد
بدرستی که گردانیدم این روز را عید از برای تو و اهل بیت تو و هر که تابع اهل بیت تو است
از مؤمنین و شیعه اهل بیت تو را دوست میدارم بعزّت و جلال و بزرگواری من قسم
که دوست میدارم کسی را که عبادت من کند درین روز از برای رضای من و او را
ثواب جنّ و انس زیاد کردانم و آل و عیال او را ببرکت این روز آزاد کردانم از آتش
دوزخ و در هر سال در نهم ربیع الاول هزار کس از دوستان و شیعیان شما را آزاد کردانم
سعی ایشانرا مشکور و گناهان ایشانرا مغفور کردانم ایشانرا مقبول حذیفه گوید برخاست
حضرت رسول و داخل منزل ام سلمه شد و من بمنزل خود رفتم و هیچ شکی نداشتم در امر

شیخ یعنی عمر منزل سقر تا آنکه حضرت رسول از دنیا رحلت فرمود و شر بهم رسید برگردید
کفر و برگشتند از دین کما قال الله تعالی وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ
قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ حاصل کلام ملک علام
آنکه نیست محمد الا پیغمبر و فرستاده من و پیش از او نیز پیغمبران بودند اگر بمیرد محمد
یا کشته شود برگردند و بازگشت نمایند ایشان بر کفر اصلی خود و پشت بقرآن کردند
و خانه که در آن وحی نازل میشد سوختند و بدعت چند نهادند و تغیر ملت و سنت و تبدیل
کردند و رد شهادت امیر المؤمنین علیه السلام و تکذیب قول سیدة النساء العالمین
و غصب فدک نمودند و خشمگین ساختند نور چشم حضرت مصطفی را و حضرت فاطمه علیها السلام
از ایشان خشم آلود بود که از دنیا رحلت فرمود و تدبیر قتل حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام کردند و جمیع سنن پیغمبر را تغیر دادند و حرام ساختند آنچه حق سبحانه
و تعالی حلال ساخته بود و حلال ساختند آنچه خدای تعالی حرام نموده بود و بر حضرت
رسول بغصب و ظلم بالا رفتند گفت حذیفه اجابت کرد خدای تعالی دعای حضرت سیدة النساء را
در حق آن منافق و کشته شد بدست قاتل او که رحمت خدای بر قاتل او باد و در آن روز داخل
منزل امیر المؤمنین علیه السلام شدم که تهنیت آنحضرت بگویم بقتل آن منافق و بازگشت
او بدار الانتقام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که آیا یاد داری آن روزی که بخدمت
حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمدی من و چنین چیزی میخوردیم با حضرت پیغمبر و بیان
نمود از برای تو فضل و بزرگی این روز را گفتم بلی ای برادر رسول خدا مولای مؤمنان فرمود
بخدا قسم که باین روز روشن ساخته خدای تعالی چشم آل رسول را و بدرستی که من میدانم
از برای این روز هفتاد و دو نام گفت حذیفه گفتم یا امیر المؤمنین دوست میدارم که بشنوم

نامهای

نامهای این روز را و بود آن روز نهم شهر ربیع الاول پس گفت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام هذا یوم الاستراحة و یوم تنفس الکربة و العید الثانی و یوم تخطیط
الاوزار و یوم الخیرة و یوم رفع القلم و یوم الهدو و یوم العافیة و یوم البرکة
و یوم الثارات و عید الله الاکبر و یوم تستجاب فیه الدعا و یوم الموقف الاعظم
و یوم التوافی و یوم الشرط و یوم نزع السواد و یوم ندامت الظالم و یوم
انکسار الشوکة و یوم نفی الهموم و یوم القنوع و یوم العرض القدرة و یوم
التصفح و یوم فرح الشیعة و یوم التوبة و یوم الانابة و یوم الزکوة العظمی
و یوم الفطر الثانی و یوم سیل النغاب و یوم تجرع الریق و یوم الرضی و
یوم عید اهل البیت و یوم ظفرت به بنو اسرائیل و یوم تقبل الله اعمال الشیعة و یوم
تقدیم الصدقة و یوم الزیادة و یوم قتل المنافق و یوم الوقت المعلوم و یوم سرور
اهل البیت و یوم المشهود و یوم القهر علی العدو و یوم هدم الضلالة و یوم
التنبیه و یوم التصرید و یوم الشهادة و یوم التجاوز عن المؤمنین و یوم الزهرة
و یوم المعرفة و یوم المستطاب و یوم ذهاب سلطان المنافق و یوم التشدید و
یوم یستریح المؤمن یوم المباهلة و یوم المفاخرة و یوم قبول الاعمال و یوم التبجیل
و یوم اذاعة السر و یوم نصرت المظلوم و یوم الزیارة و یوم التودد و یوم التحبب
و یوم الوصول و یوم التزکیة و یوم کشف البدع و یوم الزهد فی الکبایر و یوم التزاور
و یوم الموعظة و یوم العبادة و یوم الاستسلام گفت حذیفه که از خدمت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام مرخص شده بیرون آمدم و گفتم با نفس خود که اگر در نیابم از
افعال خیر چیزی را و گمان ثواب آن کردار خود نداشته باشم فضل و بزرگی این روز مرا

الزهوة

بپست گفت محمد علاء الهمدانی و یحیی بن محمد جریج که برخواستیم هر یک از ما و بوسیدیم سر
احمد بن اسحق بن سعید القمی را و گفتیم حمد و ستایش مر خدایی را که توفیق داد ما را که این حدیث
را از تو شنیدیم تا آنکه معلوم ما شد بزرگی و فضل این روز و از منزل او بیرون آمده در آن روز
بعبادت حق سبحانه و تعالی مشغول شدیم و در کتاب مشارق انوار الیقین فی حقایق اسرار امیر المومنین
از محمد بن سنان روایتست که امیر المومنین علیه السلام مدتی قبل از کشته شدن عمر خطاب بشارت
قتل باو داده گفت که ای مغرور فریفته شده بدرستی که دیده ام ترا کشته شده
بزخمی که از عبد مجوسی بتو رسد که حکم کرده باشی باو بجور و ظلم پس او توفیق قتل تو بیابد
و بسبب قتل تو او موجب دخول بهشت شود بزعم تو و بدرستی که تو و آن یار تو که نایب رسول الله
و جانشین اویی آویخته شوید و هتک ستر شما شود و بیرون آرند شما را از نزد
و هر دو را بیاویزند بر شاخ چوب خشکی پس آزموده شوند باین رسوایی که بتو رسید
دوستان تو پس عمر گفت که خواهد کرد اینها را یا ابو الحسن فرمودند گروهی که جدا باشد
شمشیر ایشان از غلاف و حاضر شوند جرجیس و دنیال و هر نبی و صدیقی و بیارند آتشی
که از برای حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام افروخته بودند و شما را با آن آتش بسوزانند
و امر کنند باد را که خاکستر شما را در دریا اندازد و در کتاب بهجة المناهج مذکور است که
مغیره بن شعبه که از جانب عمر والی کوفه بود نامه نوشت بعمر که غلامی دارم ابولؤلؤ نام و اکثر صنعتها را
خوب میداند آهنگرست و نقاش و درودگر اگر دستوری دهی بمدینه آید که مردم مدینه از هنرهای
او منتفع شوند و من نیز از صنعتهای او بهره ور گردم عمر در جواب نوشت که او را بمدینه فرست
مغیره ابولؤلؤ را بمدینه طیبه فرستاد و با ابولؤلؤ مقرر کرد که هر ماه صد درهم جهت او
بکوفه فرستد چون مدتی در مدینه بماند از کسب او آن مقدار حاصل نمیشد که دراهم مذکوره را

بجره

جهت مولای خود بکوفه فرستد نزد عمر آمده شکایت کرد که چندین مال جهت مولای خود
بکوفه نمیتوانم فرستاد تخفیف بده عمر گفت چه صنعت دانی آن هنرهایی که میدانست بیان
نمود عمر گفت با چندین هنرها این ضریبه بسیار نیست ابولؤلؤ در خشم شده بازگردید روزی
چندی بر آمد ابولؤلؤ را پیش عمر گذر افتاد عمر او را بخواند و گفت شنیده ام که آسیابی میتوانی
ساخت که بباد بگردد ابولؤلؤ خشمگین و ترش روی بعمر نگریست و گفت از برای تو آسیابی بسازم
که همه مردمان و گران آن کنند عمر باصحاب همراه خود گفت که این غلام مرا تهدید میکند ابولؤلؤ
با خود گفت که هیچ حسنه بهتر ازین نیست که این ظالم بیدین را بقتل رسانم و بمکان خود رفته
خنجری بساخت که دو سر داشت و دسته آن در میانش بود و نزدیک سحر داخل مسجد شد
و در گوشه بنشست و چون عمر داخل مسجد شد از جای بر جسته سه زخم بر آن ملعون زد و شر
او را از سر جمیع بندگان خدا دفع کرد و یازده کس دیگر از متابعان و پیروان آن بیدین را
زخم زد و در السنه و افواه دایر و در میان شیعه شایعست که بعد از آنکه ابولؤلؤ بزخم
خنجر ابدادار آن نابکار را از پای در آورد و بخدمت مولای مومنان آمده قضیه مذکوره را
عرض نمود آنحضرت بعلم ولایت ابولؤلؤ را بدار المؤمنین کاشان رسانید و دختر قاضی
کاشان را در ساعت بابولؤلؤ عقد بست و از ایشان فرزندان صالح بوجود آمد و مردم کاشان
که از محبان و غلامان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودند ابولؤلؤ را بابا شجاع الدین
نام کردند والحال از نسل او جمعی کثیر در دماوند هستند و بعد از مدتی خبر بمدینه رسید که
ابولؤلؤ در کاشانست جمعی را از مدینه فرستادند که او را گرفته ببرند قاضی و مردم آنشهر
مانع شده بلطایف الحیل آنجماعت را تسلی نموده مکاتبات بمدینه ارسال داشتند که مدتی
قبل از واقعه خلیفه بناحق بابا شجاع الدین باین شهر آمده است و فرزندان بهم رسانیده.

از دختر قاضی این شهر و مرقد مبارک بابا شجاع در بیرون شهر کاشانست و گنبد رفیع به بالای
قبر او ساخته اند و روز قتل عمر که بهترین اعیاد است در هر سال سکنهٔ کاشان در آنجا آیند و در سر قبر
بابا رفته بسر و رو خوشحالی گذرانیده و آنچه لازمهٔ لعن و طعن خلفای ثلاثه است بجای می آورند
و در کتب معتبره مذکورست که بعد از آنکه عمر زخمدار و مجروح گشته در بستر افتاد حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام نزدیک او شد او را نبیذ داده بودند و از جراحتش بیرون می
آمد آنحضرت فرمود که در چنین حالی او را نبیذ میدهند که حرام و مسکرست او را شربت
شیر دهید غرض که آن ملعون شکم پر از حرام و مست بجهنم واصل شد رباعی آب از
قدح بخبری نوش مکن ؞ و ز فعل بد خویش فراموش مکن ؞ شیر اجل آهنگ تو دارد زنهار
در بیشه شیر خواب خرگوش مکن و در کتاب ریاض الایمان و در کتاب حلیة الاولیا و در
منهاج الکرامه مسطورست که بمضمون حدیث نبوی که لَن یَخرُجَ اَحَدُکُم مِنَ
الدُّنیا حَتّٰی یَعلَمَ اَینَ مَصِیرُهُ وَحَتّٰی یَرٰی مَقعَدَهُ فِی الجَنَّةِ اَوِ النّار
یعنی بیرون نمیرود هیچکس از دنیا تا آنکه بداند که بکجا میرود و تا آنکه ببیند مکان و ماوای
خود را در بهشت یا در دوزخ عمر بن خطاب علیه اللعنة والعذاب چون در حال احتضار مکان
و ماوای خود را در نار مشاهده نمود چنانچه کلامی که از و در آنحال صادر شده بر آن دالست
و آن اینست یَا لَیتَنِی کُنتُ کَبشًا لِقَومِی فَسَمَّنُونِی مَا بَدَا لَهُم ثُمَّ جَاءَهُم
اَحَبُّ قَومِهِم اِلَیهِم فَذَبَحُونِی فَجَعَلُوا نِصفِی شِوَاءً وَنِصفِی قَدِیدًا
فَاَکَلُونِی فَاَکُونُ عَذِرَةً وَلَا اَکُونُ بَشَرًا یعنی کاشکی من گوسفندی
بیبودم از قبیلهٔ خود پس مرا فربه میکردند تا آنکه دوسترین قوم بدیدن ایشان
می آیند پس مرا میکشتند و نصف مرا بریان میکردند و نصفی را خشک میساختند

که وقت دیگر بخورند و چون مرا میخورند نجاست بشد ثم انسان … ن

خواستی باشد و مرا معذب و معاقب باشم عربیه ولن یصحب الانسان … بعد موته

ومن قبله الا الذی کان یعمل بیت نجاست غیر عمل همدمی چو درمانی غریب و

عاجز و تنها و بیکس و عور و در کتاب منهج الفاضلین و در کتاب کاشف الحق از ابن

عمر روایتست که گفت پدر من در حین نزع به بدترین حالی بود و فرستاده و از حضرت امیر

المؤمنین التماس نمود که نزد او حاضر شود و چون آنحضرت حاضر شد با او گفت التماس

مینمایم که مرا حلال نمایی مولای مؤمنان گفت هرگاه نزد دو مرد عادل اقرار کنی

که بر من ظلم کردی من ترا حلال کنم پدرم روی بدیوار کرد و ساعتی هیچ نگفت

و بعد از ساعتی نیز متوجه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام شد و از آنحضرت

استحلال نمود و او بهمان حرف اعاده نمود پدرم جوابی نگفت و آنحضرت

برخواسته از خانه بیرون رفت و در کتاب ریاض الایمان آمده که عمر در منزل سقر در

حال نزع و دم بازپسین شخصی را بخدمت فرستم جناب و ما فرستاد که از آنحضرت

حلالی جهت او حاصل کند آنحضرت فرمودند که در مجمع مردم اقرار کند که بعد از

حضرت پیغمبر خلیفه و جانشین منم و ابو بکر و او بعنوان غصب و عدوان خلافت را

تصرف نموده اند تا او را حلال کنم آن شخص آمده آنچه از آنحضرت شنیده بود

بعمر گفت آن مردود مخذول دنیا و آخرت سر بجیب تفکر فرو برده بعد از آن

گفت النار ولا العار یعنی آتش دوزخ بر خود قرار دادم و این عار بر خود

قرار ندهیم تو سعیدان شقاوت آن پدر را ملاحظه نمایید و قساوت آن شقی

را ببینید که بچه مرتبه است رباعی بر گفته لن تضلوا انکار که کرد در حلق بجهل خنجر نیش

تمثیل

اقرار که کرده در بر شکم فاطمه از قهر که زده اشعار به النار ولا العار که کرده
و در آن کتاب نیکو رست که بعد از آنکه ابلیس پر تلبیس را بجهنم فرستند و مدتهای مدید در آتش
دوزخ معذب بوده الوان عذاب و انواع عقاب الهی را چشیده باشد او را در آتش برون
آرند و جهت حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام کرسی از نور نصب کنند و او را بر آن
کرسی نشانند و ابلیس را امر نمایند که او را سجده کن تا از عذاب الیم و عقاب جحیم
خلاصی یابی آن ملعون باین معنی سر فرو دنخواهد آورد و مضمون کلام عمر که النار و
لا العار گفته بجهنم عود نموده بعذاب ابدی گرفتار خواهد شد و صاحب کتاب کشاف
در ربیع الابرار آورده که عمر منزل سقر در حین نزع و سکرات میگفته لَوْ اَنَّ
لِیْ الارضِ ذهبا ومثلَه معه لافتدیتُ بهِ نفسی مِنْ هولِ
المطلعِ یعنی اگر تمام زمین از زر طلا پر بود با مثل آن با او فدا میکردم از هیبت
و هول آنچه می بینم و بهمین مضمون قرآن مجید واقع شده وَلَوْ اَنَّ لِلَّذِیْنَ
ظَلَمُوا مَا فِی الْاَرْضِ جَمِیْعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ مِنْ سُوْءِ
العَذابِ یعنی و اگر باشد برای آنانی که ظلم کرده اند بر دیگران تمامی آنچه بر زمین است
از زر و نقره و مال و منال و باز مثل آن از ایشان باشد هر آینه فدا خواهند کرد
از جهت شدت باز خواست عذاب و در کتاب کاشف الحق آمده که در آن وقت که ابو لؤلؤ
عمر را زخم زده بود عثمان بی ایمان آمده سرش را در کنار گرفت و گفت بشارت باد بهشت
بهشت عمر آهی کشیده گفت وَعَنِّیْ وَیْلِیْ وَیْلِیْ مِنَ النَّارِ یعنی رها کن مرا وای بر من
وای بر من از آتشی که برای من افروخته شده پس آهی کشیده گفت اَلْآنَ لَوْ
کَانَتِ الدُّنْیَا لِیْ فَتَدَیْتُ بِهَا مِنَ النَّارِ وَلَمْ اَرِدْهَا یعنی در زمان اگر

دنیا بی

دنیا از من پلیدو دفدا میکرد اُم هول و هیبت آتش تا آنرا نبینم تمثیل چون حجاج
بن یوسف مشرف بر موت شد در آنحال میگریست وزیرش از او پرسید که
سبب گریه یا امیر چیست حجاج از سر تاسف تمام گفت بنابر انواع ظلم و ستم که با طوایف
امم خاصه با اهل بیت مطهر مکرم و ذریه خواجه هر دو عالم کرده ام وزیر بر سبیل
خوشامد با وُگفت هر علی که امیر جلیل ما تا در مدت عمر خود نموده بر جملگی واضح است
که آن حرکات مستحسن بوده و از امیر خطایی سر نزده حجاج در جواب گفت اگر
فردای قیامت نیز من امیر خواهم بود و تو وزیر مطلق العنان خواهیم بود و آن
حجتها و دلیلها رواج خواهد یافت و بشارت دادن عثمان عمر را ببهشت مثل
خوشامد گفتن وزیر حجاجست و جواب حجاج اگر در روز قیامت عمر و عثمان امیر
و صاحب اختیار خواهند بود ببهشت خواهند رفت و در کتاب لوامع الانوار ذکر
شده که عمر در وقت احتضار میگفت کاشکی با در مرا نزادی و کاشکی کرباس کهنه
حیض زنان بودمی و انسان نبودمی این قسم مزخرفات میگفت تا جان بمالک دوزخ
سپرد و در تاریخ گزیده که از کتب اهل خلافست ذکر شده که آن ضال مضل در بیست و
هفت سالگی مسلمان شد و سی و سه سال آن منافق در اسلام بود و مدت خلافتش ده
سال و شش ماه و چهار روز و عمر او شصت سال ای دوستدار و محب عمر و
دوست دیگر بموجب آیه کریمه یوم ندعوا کل اناس بامامهم فردای روز
قیامت ترا با امام و مرشد حشر خواهند کرد و مرا با هادی و رهنمایم و هر کدام
بجزای کردار خود خواهیم رسید اللهم احشرهم معهم یوم النشور
واحشر محب علی معه یا رب یا عفو و شاعری گفته رباعی ما از مریدان علی و عمر

هیچ نگوییم ز خیر و ز شر * حشر محبان علی با علی * حشر محبان عمر با عمر **حکایت** مشهور است
که یکی از دوستان و محبان مولای مؤمنان بخدمت آنحضرت آمده گفت ای قسیم جنت و نار
من از حضرت رسول صلی الله علیه و آله اکثر اوقات میشنیدم که هرکه با علی دشمنی و خصومت
کند او را معذب و معاقب خواهند ساخت و هرگز از عذاب و سخط منتقم حقیقی نجات نخواهند
یافت و هیچکس زیاده از شیخین با شما عداوت و دشمنی نکردند و خلافت که حق شما بود
تصرف نموده بجبر و تعدی فدک را از اهل بیت رسالت و نبوت انتزاع نمودند و آنچه از ستم
و جور که ممکن و مقدور ایشان بود با شما نمودند و نمیدانم که خدای تعالی با ایشان چه کرده و بچه
نوع عذاب ایشان را معذب و معاقب ساخته و ازین فکر و خیال هرگز خالی نیستم و میخواهم که
ازین سر مطلع شوم و مرا از تشویش و تفرقه خاطر فارغ سازی آنحضرت فرمود که
در روز قیامت آنچه از بهر ایشان آماده و مهیا شده مشاهده خواهی نمود آن مرد گفت که
قیامت دور است و من میخواهم که در دنیا بمعاینه ببینم و هرچند آنسرور او را تسلی مینمود
آن مؤمن پاک اعتقاد میگفت که تا من دشمنان ترا ببدترین عذاب و عقابی مشاهده نکنم
تسلی نمیشوم و چون مبالغه و الحاح بسیار نمود امیر مؤمنان فرمود که چون شب شود
بفلان قبرستان برو و ایشان را بتو خواهند نمود چون شب در آمد آن مرد بآن مکان رفت
و گوشه قرار گرفت ناگاه نظرش بر شخص مهیب قوی جثه افتاد که دو سگ سیاه با قلادهای
آتشین در گردن همراه دارد آن مرد مهیب باو گفت که ای مؤمن من یکی از فرشتهای عذابم
که خدای تبارک و تعالی مرا جهت عذاب کردن دشمنان اهل بیت آفریده و این دو سگ
از جمله دشمنان مولی و صاحب تواند که بسبب دشمنی آنحضرت خدای تعالی اینها را در دوزخ
معذب ساخته و باین صورتشان مسخ نموده بفرمان قسیم جنت و نار این دو سگ را

از دوزخ باین مکان آورده ام که بتو نمایم تا زنگ کدورت از آیینه خاطرت بزداید و شک
و شبهه از لوح ضمیرت محو نماید و آن دو سگ آب از دیده میباریدند آن فرشته
گفت از اینها بپرس که باعث این عقوبت چیست تا جواب تو بدهند و خاطرت بالکلیه
تسلی شود و شک و شبهه نماند آن مرد از ایشان پرسید که شما چه کسانید و سبب این
عذاب چیست آن هر دو سگ سیاه بزبان آمده گفتند که ما ابوبکر و عمریم و بسبب
ظلم و تعدی که با امیر المومنین علیه السلام کردیم معذب و معاقب شدیم و خدای تعالی
ما را باین صورت که می بینی مسخ نموده و الحال پشیمانی نفعی ندارد بعد از آن
آن مرد از آن مکان برگشته بخدمت مولای مومنان آمد و آنچه دیده و شنیده بود
بیان نمود و در کتاب فتوحات القدس از کتاب احسن الکبار نقل شده که یکی از منافقان
در زمان امامت حضرت امام حسن علیه السلام از آنحضرت معجزه طلب نمود امام علیه السلام
سر دست بر منکب آن منافق زده گفت معجزه را مشاهده نما پس پای مبارک بر
زمین زد شکافته شد دو شخص دید که بر سر سنگی نشسته بودند که آن سنگ از حرارت
آتش سرخ شده بود و بخار دید و بوی ناخوشی از آن سنگ متصاعد میشد و بر گردن
هر کدام زنجیری و بر هر یک یکی فرشته موکل بود و ایشان میگفتند یا محمد یا محمد
یا محمد صحابه تو بودیم بد کردیم که با وصی تو امیر المومنین علیه السلام ظلم کردیم و عهد
شکستیم و حق او را گرفتیم و خود متصرف شدیم آنها که موکل ایشان بودند
میگفتند چرا سخن خدا و رسول را نشنیدید این زمان پشیمانی سود ندارد و شما دروغ
میگوئید که صحابه رسول بودید صحابه آنحضرت سلمان و عمار و ابوذر و مقداد بودند هم
یک یک از صحابه که مومن بودند یا دیده بودند که ایشان خلاف امر خدا و رسول نکردند

و شما خلاف فرموده خدا و پیغمبر او نمودید و امت را بضلالت انداختید و بر مولای مومنان
ظلم کرده حق او را گرفتید و آن دو ملعون فریاد و زاری میکردند پس امام علیه السلام
اشارت بر این کرد که فراهم شو تا وقت معلوم که قایم آل محمد ظاهر شود و از گفتگوی
آن مرده و مشغول معذب و آن مرده و موکل ایشان ظاهر است که آنها ابا بکر و عمر بودند راوی
گوید که چون آن منافق این معجزه را از حضرت امام حسن علیه السلام مشاهده نمود حمل بر
سحر کرد و خواست که بنا صبیان پیدین این خبر برساند زبان او گرفته و گنگ شد و
تا زنده بود قادر بحرف زدن و گفتگو نبود و آنکه امام علیه السلام فرمودند که تا وقت معلوم
که قایم آل محمد ظاهر شود مؤید آنست حدیثی که در کتاب ملتقطات از حضرت امام محمد باقر
علیه السلام روایتست که آنحضرت در منی رمی جمره مینمود باقی ماند در دست مبارک
آنحضرت پنج سنگریزه دو از آن را بیک جانب جمره انداخت و سه از آن را بطرف
دیگر جمره انداخت یکی از محبان گفت فدای تو شویم از تو مشاهده چیزی نمودم که
از دیگری ندیده بودم که بعد از فراغ از رمی جمره بجانب راست و چپ جمره می نمودی
آنحضرت فرمود که در وقتی که بیرون آرد خدای تعالی فاسقین و ناکثین را و بدن ایشان را
تازه ساخته باشد و سر انگشتان خود را میگزیده باشند پس بیاویزند هر دو را درین
مکان نکند این کار را مگر امام پس اول را دو سنگ و ثانی را سه سنگ از برای آنکه
ثانی کفرش زیاده است و اظهار عداوت بیشتر مینمود و اول نسبت بثانی همواره نرم تر
بوده و مراد از اول ابا بکر و ثانی عمر است **لمؤلفه** یکچند گذشت روزگارم بسفر
چندی گرم گذشت در رقید حضر دیدم بسی از دفتر و اوراق و خبر حاصل عمر پنجاه بود پنج
بنظر و در کتاب رجعت از مفضل بن عمر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در حدیثی

روایتست که ذکر آن طولی دارد در باب ظهور قائم آل محمد صلوات الله علیه و علی آبائه اجمعین
که آنحضرت فرمود که یا مفضل چونکه مهدی علیه السلام ظهور کند و بیاید بمدینه جدم
رسول الله در آن مکان شریف ظاهر شود امور عجیبه چند که باعث سرور و خوشحالی
مؤمنان و مسلمانان و خزی و بدحالی کافران و ناصبیان باشد مفضل گفت ای مولای من آن
چه چیز است فرمود که چون حضرت مهدی علیه السلام بر مرقد منور و ضریح مطهر
جدم صلی الله علیه و آله برسد بگوید ای گروه مؤمنان این قبر جدم رسول الله بگویند بلی
ای مهدی آل محمد گوید با که پسید کانیات در حجره مبارکه مردمان بگویند دو مصاحب و دو
خلیفه او ابابکر و عمر است پس آنحضرت بفرماید در حالی که داناتر از جمیع مردمانست باحوال
ابابکر و عمر و چگونه دفن کردند ایشان را با جدم پیدا شود و مدفون درین مکان شریف غیر
ایشان خواهد بود بگویند مردمان که ای مهدی آل محمد مدفون درین مکان غیر از ایشان
دیگری نیست و بتحقیق که ابابکر و عمر را در حجره سید بشر دفن نمودند از برای آنکه جانشین
رسول الله و پدر زنان آنحضرت اند و چون سه روز از رسیدن حضرت صاحب الزمان
صلوات الله علیه بمدینه مشرفه بگذرد امر فرماید که نبش قبر آن دو منافق نمایند و در
آنحال تر و تازه باشند نه خلقت ایشان تغییر یافته باشد و نه رنگ و روی آن
دو ملعون تبدیل بهم رسانیده باشد و حضرت صاحب بفرماید که آیا کسی هست که بشناسد
اینهارا مردمان بگویند که ایشان را بصفت میشناسیم نیست در پهلوی جد تو غیر از ایشان
پس حضرت صاحب بفرماید که آیا در میان شما کسی هست که بگوید غیر ازین یا آنکه در شک
و شبهه باشد که ابابکر و عمر درین مکان نیستند پس جمیع مردمان بگویند نه هیچکس در
میان ما نیست که غیر ازین چیزی بگوید و جمیع ما را اعتقاد و عقیده آنست که ابابکر و عمر

در حجرهٔ خیر البشر مدفونند و آنحضرت امر فرماید که ایشانرا بهمان حال در قبر گذارند
تا سه روز از ین یعنی بگذرد و این خبر در میان مردم پراکنده و منتشر شود که نبش
قبر ایشان نموده اند و از همه جانب مردمان از برای حادث شدن این واقعه
و مطلع شدن برین امر در مدینهٔ مشرفه درآیند و در روز سیم مهدی آل محمد علیه السلم
در مسجد حضرت رسول حاضر شود و امر فرماید که ایشانرا از قبر بیرون آرند
و آنها در آن ساعت تر و تازه باشند مثل صورتی که در دنیا داشته اند و کفن
از ایشان دور سازند و امر کند که بیاویزند هر دو را بر چوب خشک پوسیده
و فی الفور آن چوب سبز شود و برگ و شاخهای آن دراز شود و میوه آورد
و در آن حال ناصبیان شقیان که دوستدار و محب ایشانند بگویند که این سبز شدن
چوب خشک به برکت و فضل و بزرگی این دو خلیفه بزرگوار است و بتحقیق که فایز و رستگار
شدیم بمحبت و دوستی ایشان و حیران بمانند و تعجب کنند جمعی که پنهان و پوشیده داشته
اند محبت ایشانرا که چه شرف و بزرگیست این دو بزرگ را و هر که یک حبه از محبت و دوستی
ابابکر و عمر در دل داشته باشد حاضر شود و مشاهدهٔ ایشان نماید و مفتون آن دو ملعون
شوند و ندا کند مهدی آل محمد که هر که دوست میدارد دو مصاحب و دو پهلو خواب
حضرت رسول را اینجا بایستد و دو قسم کردند مردمان جمعی که دوستی و محبت آن دو
نفر را اختیار کنند و گروهی دوری و تبرا از آن دو ملعون خواهند نمود حضرت
مهدی علیه السلام بگوید بدوستان ایشان که دور شوید و تبرا نمایید از محبت ابابکر و عمر
ناصبیان بیدین و پیروان آن ملاعین بگویند یا مهدی آل رسول الله ما تبرا نخواهیم
کرد از ابابکر و عمر و ما نمیدانستیم که ایشانرا نزد خدای تعالی این قدر و منزلت بوده است

و فرزند

وقت که ظاهر و روشن شد بر ما فضیلت و بزرگی این هردو آیا تبرا خواهیم کرد از

ایشان و بتحقیق که دیدیم ازین دو خلیفه آنچه دیده شد از تری و تن درستی حسد ایشان

و سبز شدن و حیات این درخت ببرکت و قدر خلیفه اول و ثانی بلکه بخدا قسم که تبرا میکنیم

از تو و هر که ایمان و اعتقاد دارد بتو و هر که ایمان ندارد باین دو خلیفه و ایشان را

از قبر بیرون آورده باین درخت آویخته و کرده با ایشان آنچه کرده دور نبر داریم

پس امر کند قایم آل محمد علیه السلم باد سیاهی که بوزد بنا صبیان بیدین و مرد ان

آن دو لعین برکردند آن کرده کَاَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِیَةٍ یعنی مثل شاخ درخت

شکسته آویخته شده و مراد آنست که چون آن باد با ایشان رسد آنها عین را سوخته

مدرک الاسفل رساند و بعد از آن امر کند که ابابکر و عمر را از آن درخت بزیر آورند

و زنده کند هر دو را بفرمان خدای تعالی و امر کند مردمان را که جمع شوند و حکایت

کند آنحضرت با آنجماعت کردار ناخوش هر دو را و آنچه در هر وقت و زمانی واقع شده

تا آنکه حکایت کند از برای مردمان کشتن قابیل برادر خود هابیل را و جمع ساختن

آتش از برای حضرت ابرهیم علی نبینا و علیه السلام و انداختن یوسف در چاه

نمودن یونس در شکم ماهی و قتل یحیی و بردار کردن عیسی و عذاب نمودن جرجیس و دانیال

و زدن سلمان فارسی و برافروختن آتش بر در خانه حضرت امیر المومنین علیه السلام و حضرت

فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و سوختن در خانهٔ ایشان و زدن تازیانه بدست

مبارک حضرت فاطمه علیها السلام و افشردن شکم مبارک آنحضرت در میان در و دیوار

و ساقط ساختن فرزند محسن نام آنحضرت و زهر دادن حضرت امام حسن و قتل حضرت

امام حسین و کشتن فرزندان و اطفال و بنی عم و انصار آنحضرت و اسیر نمودن ذریه و فرزندان

حضرت رسول و ریختن خونهای آل محمد و هر خون ناحق و زنا و ربا و رشوه و فاحشه و گناه و حرام و ظلم و ستم
که از عهد حضرت آدم علی نبینا و علیه السلم تا وقت قیام قایم آل محمد واقع شده همه آنها را بشمارد
و ابابکر و عمر را ملزم و منفعل سازد و در انحال و ایشان اقرار و اعتراف نمایند بانچه کرده اند و آنحضرت
امر فرماید که هر که در آنوقت حاضر باشد و مظلمه بر ذمه آن دو ناپاک داشته باشد از ایشان قصاص
کند پس بیاویزد ابابکر و عمر را بر آن درختی که قبل از این آویخته بودند و امر کند آتش را که از زمین
بیرون آید و هر دو را با آن درخت بسوزد و امر نماید باد را که خاکستر ناپاک آن دو پلید را
برداره و در دریا اندازد **راوی** این حدیث که مفضل بن عمر است گفت که از حضرت امام
بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام پرسیدم که ای مولای من این آخر عذاب ابابکر و عمر است
آنحضرت فرمود هیهات یا مفضل بخدا قسم که رجعت نمایند و حاضر شوند نزد محمد رسول الله
و صدیق اکبر امیر المومنین و فاطمه و حسن و حسین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
و هر مومن و کافری و قصاص کنند ابابکر و عمر را به هر مظلمه که کرده اند و بکشند هر دو را در هر
روزی هزار مرتبه و باز زنده سازد خدای تعالی ایشانرا تا قصاص کنند آن مقدار که
علم خدا بر آن قرار گرفته باشد و مولوی معنوی فرموده **بیت** هر که بطلان مرتضی جوید
چون ابابکر و چون عمر میرد **باب بیست و یکم** در ذکر مجملی از مطاعن لعین بن اللعین عثمان
بن عفان بیدین **طعن اول** آنکه تقدیم کرد بر بنی هاشم که معدن علم و وحی بودند و حال
آنکه او از شجره ملعونه بنی امیه بود و پیغمبر در خواب دیده بود که کلاب و خنازیر بر بالای منبر او
میروند از احوال خواب پرسید از جبرئیل علیه السلام تعبیر آن خواب پرسید گفت بنی امیه
بر دین تو مستولی شوند و ایشان چهارده پادشاه باشند و اول آنجماعت عثمان است
و مدت حکومت ایشان هزار کم پنجاه ماه باشد و بعد از آن سوره انا انزلناه فی لیلة

القصّه درین باب آنست قدری که حق سبحانه و تعالی برسول خود و بائمه هدی صلوات الله
علیهم اجمعین عطا فرموده بهتر از مدت حکومت خلفای بنی امیه طاغیه باغیه است طعن دویم آنکه
عثمان پیدین در ایام خلافت ناقص خود بر اهل بیت نبوت و رسالت ظلم و تعدی بسیار نمود
و بظاهر با اهل بیت رسول و زوج بتول خصومت و عداوت مینمود و بی ادبانه سلوک میکرد
و عداوت اهل بیت اطهار را در دلها رسوخ داد ابابکر و عمر از جهت مصلحت کار خود اکثر
اوقات با حضرت امیر المؤمنین و اهل بیت طاهرین بحسب ظاهر با دب و رفق مدارا و سلوک و معاش
مینمودند و میگفتند که اگر مردمان راضی بخلافت و جانشینی علی بن ابی طالب علیه السلام میشدند
ما او را خلیفه مینمودیم و اطاعت امر و نهی او میکردیم طعن سیم آنکه عثمان در ایام امارت خود
یکدینار باهل بیت نبوت و رسالت و بنی هاشم نداد و آن دو خلیفه ناحق که قبل از بودند
گاهی از بیت المال بنی هاشم قسمت و رسدی میدادند و باطراف و جوانب بنی هاشم را از برای
رتق و فتق مهمات میفرستادند چنانکه در کتب تواریخ و سیر مسطور است که در وقتی
که بفرموده ابابکر خوله بنت جعفر حنفیه را اسیر نموده آوردند ابابکر خوله را بحضرت
امیر المؤمنین علیه السلام داد چنانکه قبل ازین مذکور شده و نیز در وقتی که عمر اراده خراسان
نمود بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمده استدعا نمود که حضرت امام حسن
علیه السلام را رخصت نماید که در آن سفر رفاقت لشکر اسلام کند حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام آن سبط رسول را در آن سفر رفیق آن عسکر نمود و ببرکت قدوم
فتح لزوم آنحضرت کل خراسان مفتوح گردید و لشکر اسلام بفتح و فیروزی
با غنیمت بسیار در خدمت امام حسن علیه السلام بمدینه طیبه مراجعت نمودند و عمر بن
مفاخرت مینمود که سبط رسول خدا در فتح خراسان همراه لشکر من بوده و آن

فتوحات را ببرکت قدوم آنحضرت میدانسته و بروایتی آنکه حضرت امام حسن علیه السلام تا صفهان
رفیق آن عسکر بوده و از صفهان نفر موده عمر بمدینهٔ طیبه بازگشت نمود طعن چهارم
آنکه چون نوبت خلافت بعثمان رسید کس فرستاد و عاملان عمر بن خطاب را معزول کرد و
دست مهاجر و انصار و دیگر جماعت را از عمل کوتاه ساخت و صحابه حضرت رسول را بهیچ وجه
در ایام امارت خود مهمی بایشان رجوع ننمود و از بیت المال یکدینار بمهاجر و انصار و
صحابه پیغمبر و بنی هاشم نداد و بنحوی کار بر ایشان تنگ نمود که از فقر و فاقه بعضی
از ایشان باطراف و قبایل عرب پراکنده شده بسؤال و مزدوری اوقات میگذرانیدند
و بعضی شبها روی خود را بسته بر در خانهای اهل مدینه رفته سؤال مینمودند طعن پنجم
آنکه پسر اعمام و خویشان و نزدیکان خود را بر جمیع مردمان تقدیم و تفضیل داد و عمل ولایتها
و امصار قبایل عرب و عجم را بایشان رجوع نمود عمل بصره بعبدالله بن عامر داد و کوفه
بولید بن عقبة بن ابی معیط داد و شام بمعاویة بن ابی سفیان و فلسطین بعمرو بن
العاص و مصر بعبدالله بن سعد بن ابی سرح داد و مالهای بسیار عمال هر طرف بجهت او
می آوردند و آنرا بابن عمان و اقربا و بنی امیه داد از آنجمله بعبدالله بن خالد بن اسید
بن العاص بن امیه سیصد هزار درهم داد و همچنین هر یک از بنی اعمام خود را صد هزار
درم و زیاده و کم میداد و بدیگر جماعت هیچ نمیداد و خزانه بیت المال را که یاران پیش
از و از حلال و حرام مملو ساخته بودند و گذاشته و مظلمه آنرا با خود برده در گشود
و تمامی را ببنی امیه بخشش کرد و اکثر الجماعتی که ببیعت او در آمدند بطمع مال و زخارف
دنیوی اطاعت او کردند چنانچه از شیخ ابوجعفر طوسی قدس سره روایتست که عثمان
در روز بیعت درهم و دینار بسیار ریخته بود و مردم بدان سبب پیش خود زده باو بیعت

کردند **طعن ششم** آنکه آنکسانی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از مدینهٔ طیبه اخراج
نموده بود و طرید مصطفی بودند و در زمان خلافت ابابکر و عمر ایشان را بمدینه راه
ندادند عثمان بسبب قرابتی که با آن ملاعین داشت ایشانرا بمدینه آورد و بیان این
آنکه حکم بن ابی العاص که عم عثمان بود و مروان بن حکم و حارث بن حکم که پسران عم
عثمان بودند اکثر اوقات غیبت حضرت رسول مینمودند و بغض و عداوت باطنی
خود را ظاهر ساختند حضرت رسول ایشانرا لعنت کرده از مدینه اخراج نمود و امر فرمود
که هرگز ایشانرا در شهر مدینه راه ندهند و تاکیدات در عدم استرجاع ایشان نموده فرمود
که لعن بر کسی که من بعد ایشانرا در مدینه جای دهد و با ایشان دوستی و ملایمت نماید و هیچکس
نبود که نداند که ایشان طرید و رانده رسول خدا اند و عثمان بسبب قرابتی که با ایشان
داشت در زمان حیات سید کاینات هر چند سعی نمود و خواست که از آنحضرت
اذن حاصل نماید که آن دشمنان خدا و رسول بمدینه آیند مسئول او بحصول و قبول نرسید
نعز مودند و در زمان خلافت ابابکر و عمر هر چند خواست که ایشانرا رخصت آمدن بمدینه
دهند راضی نشدند و بیست و پنج فرسخ دیگر ایشانرا از مدینه دور کردند و چون عثمان
خلیفه شد ایشانرا طلب نمود و دو هزار درهم از برای خرج راه ایشان فرستاده استقبال
نموده بتعظیم و تکریم ایشانرا بمدینه آورد و از رسیدن آنها بشاشت و سرور بسیار
اظهار نموده گفت برغم آنکسانی که شمارا مطرود ساخته بودند استرجاع نمودم و حکم بن
العاص را در میان مسجد مقدس نبوی و منبر منور آنحضرت جای داد و در روز اول صد هزار
درهم از بیت المال مسلمانان بوی ارزانی داشت و خمس افریقیه نیز بوی داد و مروان
بن حکم را کاتبت و صاحب مهر و وزیر و مشیر خود ساخت و مهر خود را باو سپرد و دختر

خود را باو داد و عمل بازار مدینه بهمه ساله او مقرر داشت و در روز اول صد هزار دینار
باو بخشید و حارث بن حکم که برادر مروان بود در روز اول مال بسیاری باو بخشید و اراضی از
مدینه که حضرت رسول جهت اسواق مسلمین تصدق کرده و آن زمین را مهروز گویند با قطاع
حارث بن حکم داد و مروان بعد از قتل عثمان در ایذا و آزار خاندان رسالت میکوشید
تا بسبب او حضرت امام حسن علیه السلام مسموم گردید بعد از آنکه بمسند امارت و حکومت متمکن
گشت در خونریزی فرزندان رسول و اظهار کینه و عداوت زوج بتول بنهایت اهتمام نمود
ای ناصبی بدین ملعونی چند که عم و دو پسر عم خود را که هر سه ایشان طرید حضرت نبوی بوده اند
طلب نماید و چندین مال مسلمانانرا بایشان بخشد و جمیع صحابه و مسلمانان را محروم سازد
چگونه قابل خلافت و امامت است رباعی فرزند زنا محب عثمان باشد ٭ کارش چو عمر
همیشه عصیان باشد ٭ بی شبهه و شک پدر ابوبکر لعین ٭ چون پدر خودش زتخم شیطان
باشد طعن هفتم آنکه اخراج نمود عثمان ابوذر غفاری را از مدینه طیبه و او وفات یافت در ربذه
ابوذر رضی الله عنه از کبار اصحاب پیغمبر است و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در تعریف
و توصیف او فرموده که ابوذر فی امتی شبیه عیسی بن مریم فی زهده یعنی
ابوذر در امت من مثل عیسی بن مریم است در زهد و ورع و نیز آنحضرت فرموده ما اظلت
الخضراء و لا اقلت الغبراء من ذی لهجة اصدق من ابی ذر یعنی سایه نینداخته
آسمان و بر نداشته زمین صاحب زبانی راستگوتر از ابی ذر و همچنین آنحضرت گفته که ابو ذر
صدیق هذه الامة یعنی ابوذر راستگوی این امت است و در مشارق انوار الیقین از
کتاب بشایر نقلست که روزی ابوذر از خدمت حضرت البشر مراجعت نموده در اثنای راه بعمر
منزل سفر بر خورده و عمر از او سؤال کرد که کیست در خدمت رسول خدا ابوذر گفت نزد او شخصی

بآنحضرت دید

آنحضرت بود که من او را میشناسم چون عمر بخدمت خیر البشر رسید مولای مؤمنان و پیشرو
اهل جنان را دید که نشسته است گفت یا رسول الله نه شما فرمودید که ابوذر راست گوی
این امت است والحال بمن دروغ وکذب گفته و درینوقت که از نزد شما بیرون آمده بود ازو
پرسیدم که کیست در پیش حضرت رسول گفت کسی که من او را نمی شناسم و ابوذر علی را
نمیشناسد حضرت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که ابوذر راست گفته معرفت بکمال علی
غیر از خدا و پیغمبر او کسی دیگر ندارد و هیچکس بمرتبه و بزرگی علی نرسد و حق او را نمی
شناسد و علی نیز خدا و پیغمبر او را بنحوی شناخته که هیچ احدی نشناخته و پی نبرده
و آنچه ابوذر گفته حق و صدق است نقلست که ابوذر در زمان خلافت عمر از دیدار کریه
و افعال ناخوش آن منزل سقر تنگ آمده بنیت غزا متوجه بلاد شام گردید
و تا زمان خلافت عثمان آنجا آرمید چون اعمال ذمیمه عثمان بگوش او رسید
و افعال ناپسندیده زشت کریه معاویه منزل هاویه را مشاهده نمود کردار ناخوش
آن دو ملعون را در میان مردم ذکر کرده قبایح ایشان را یاد میکرد پس معاویه منزل
هاویه نامه بعثمان بی ایمان نوشت که ابوذر شام را بر تو تباه گردانید و در مجالس
و محافل عیب و بدی تو اظهار میکند و ثنا و منقبت علی میگوید که علی سزاوار مسند
خلافت است و عثمان و خلفای متقدمین قابل این مسند نیستند عثمان در جواب او نوشت
که چون نامهٔ من بتو رسد ابوذر را در ساعت بر کوهان شتر برهنه درشت نشانده و
ذلیل و ضعیف همراه او کن که شب و روز مرکب او را رانده نگذارد که لحظهٔ خواب
کند و در منزلی قرار گیرد تا او را نزد من آرند معاویه طاغیه بفرموده عثمان
واجب النیران عمل نموده ابوذر را بمدینه طیبه فرستاد و ابوذر مرد دراز بالا

ولاغر و ضعیف و نحیف بود و محاسن سفید و پسن بود و از غایت سختی و ناخوشی و قنار
زشت آن شتر رانها و زانوهای ابوذر کوفته و مجروح گشت و گوشت او بیفتاد
چون بمدینه مشرفه رسید و عثمان او را بدید گفت هیچ چشم بدیدار تو روشن مباد و خدا
ترا خوش عیش و شادمان مدارا دیا جندب ابوذر گفت من جندب بن جناده ام و رسول
خدا مرا عبد الله نام نهاده است و میان او و عثمان گفتگوی بسیار واقع شد چنانچه مسطور
در ترجمه فتوح ابن اعثم کوفی مذکور است و در کتاب روضة الواعظین از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام مرویست که روزی عثمان دو غلام خود را امر کرد که دو همیان
زر که در هر همیانی صد دینار بود از برای ابوذر ببرند که در مایحتاج خود صرف کند چون
زر را بخدمت ابوذر آوردند گفت آیا مثل آنچه از برای من فرستاده بهر یک از مسلمانان
داده است گفتند نه گفت من یکی از مسلمانانم و بمن بدهد بهر یک از مسلمانان میدهد و زیاده بر من
روا نیست گفتند که عثمان میگوید که این از مال خالص منست و قسم میخورد که حرام مخلوط با این
نیست و آنچه از برای تو فرستاده ام از وجه حلالست پس ابوذر گفت مرا حاجت باین نیست
و من غنی ترین مردمانم غلامان گفتند که ما هیچ چیز در خانه تو نمی بینیم نه از اندک و نه
بسیار پس گفت در زیر بوریا دارم قرص جوی چند که از آن اوقات میگذرانم و بتحقیق
که من صبح میکنم و غنی ام بدوستی علی بن ابی طالب علیه السلام و عترت او که هدایت میکنند
مردمان را براه راست و نیز از حضرت پیغمبر شنیده ام که عثمان دروغگو و کذابست پس برگردانید
این دو همیان را بجهت صاحب خود و بگوئید که مرا احتیاج باین نیست و نه بآنچه در پیش اوست تا آنکه
بخدای خود برسم داد و حکم کند میان من و عثمان و در کتاب کاشف الحق و احسن الکبار مسطور است
که روزی مبلغ کلی از مال بیت المال در مجلس عثمان حاضر کرده بودند که بر بنی امیه قسمت کنند

اتفاق

بحسب اتفاق اباذر نیز بهمین هنگام بآن مجلس آمده بود عثمان بابی ذر گفت که هیچ میدانی که
این زر چیست گفت نه گفت صد هزار درهمست و انتظار میبرم که مثل آن بیارند و بهر که
خواهم بدهم اباذر گفت امر از تو است و لیکن بیاد داری که یک صبحی بخدمت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله رفتیم آنحضرت دلگیر بود لیکن تمکن بود جرات نکردند که از وجه آن
پرسند و آخر روز که بخدمتش رفتیم خوشوقت و خوشحالش یافتیم سبب دلگیری صبح
و خوشحالی آخر روز را از آنحضرت پرسیدیم فرمود که صبح بیت المال را بجمعی قسمت نمودیم
چهار دینار باقی مانده بود و مستحق در آنساعت حاضر نبود که باو تسلیم نمایم از آنجهت محزون
بودم و لحظه قبل ازین بمصرف رسانیدم بسبب آن مسرورم پس عثمان متوجه کعب الاحبار
شده گفت چه حرج باشد امامی را که بعضی از بیت المال بمستحق رساند و بعضی را حفظ نماید
تا بهر روز ایام بهر که مصلحت داند صرف نماید کعب گفت حرجی و اثمی نیست ابوذر گفت یا کعب
تو احکام شریعت ما را نمیدانی و آیه وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ
وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ را نخوانده که معنیش آنست
آنهایی که طلا و نقره را نگاه میدارند و در راه خدای تعالی نفقه نمیکنند آنها را بعذاب
الیم بشارت ده پس عثمان بابی ذر گفت این بجهت مصاحبت رسول از تو معاف نمودم
اگر بار دیگر در حضور من چنین حرفها زنی ترا بجزا خواهم کشت ابوذر گفت تو بر کشتن من قادر
نیستی و لیکن حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرا اخبار نموده که چون عاص بسی تن رسند
مال را برای خود نگاه [illegible] و دین را تباه کنند و ترا که ابوذری از بلاد اخراج نمایند عثمان
از جمعی که حاضر بودند پرسید که شما شنیده اید از حضرت رسول آنچه ابوذر میگوید آنجماعت
بخاطر مبارک عثمان تکذیب ابوذر نمودند عثمان گفت علی علیه السلام را حاضر کنید تا از او تحقیق

نمایم که ابو ذر صادقست یا کاذب و چون حضرت سید الوصیین حاضر شد گفت یا ابا الحسن الحجه
ابو ذر میگوید تو از حضرت رسول شنیده گفت که من از رسول صلی الله علیه و آله شنیدم که
گفت سایه نینداخته آسمان و بر نداشته زمین صاحب زبانی را راستگوتر از ابی ذر صحابه که حاضر
بودند تصدیق امیر المومنین علیه السلم کردند و ابو ذر بگریست و گفت الحمد لله که من دروغگو
نیستم عثمان گفت یا ابا ذر برخیز و از شهر ما بیرون شو ابو ذر گفت چنان کنم که در همسایگی تو
بودن مرا سخت ناخوش می آید عثمان با او گفت بحق رسول الله بگو در کجا میخواهی اقامت کنی
و از کجا کراهت داری گفت در زمین حرمین میخواهم که ساکن باشم و بعبادت حق تعالی قیام
نمایم اما رسول خدا مرا خبر داده که تو را از حرمین بیرون خواهند کرد و ترا بربذه خواهند
فرستاد و تو آنجا تنها زندگانی خواهی کرد و تنها خواهی مرد و تنها محشور خواهی شد و تنها
بعرصهٔ قیامت خواهی آمد و تنها بهشت داخل خواهی شد و چون بعالم بقا ارتحال نمایی
جمعی از عراق خواهند رسید ترا تجهیز و تکفین خواهند نمود و رسول خدا در غزوه تبوک مرا
برین احوال مطلع ساخته بود پس عثمان امر نمود که ابا ذر را بربذه برند و در بعضی روایات آمده
که در حالتی که عثمان ابا ذر را گفت که از مدینه بیرون رو ابا ذر گفت اگر فرمایی بشام روم
گفت ما ترا از شام باز خوانده ایم که آنجا کلمات قبیح میگفتی و آن ناحیه را بر ما تباه کرده
بودی آنجا اجازت نفرمایم ابو ذر گفت بعراق شوم گفت آنجا نیز اجازت نیست که عراقیان
مردمی اند که در حق امرا و ائمه طعن کنند و گرد فتنه [illegible] گردند ابو ذر گفت من هر کجا
باشم سخن حق خواهم گفت عثمان گفت تو کدام موضع را دشمن‌تر داری گفت هیچ جایی را
دشمن‌تر از ربذه ندارم پس ابا ذر را با اهل و عیال از مدینه طیبه اخراج نموده بربذه که بدترین
مواضع آن دیار است فرستاد و آن ملعون خارجی با خراج کردن او نیز راضی نشد و آن

حکم را حکم کرده که ابوذر را بر شتر برهنه سوار کرده از شهر بند مدینه بیرون برده دلیل
عنیف همراه او نموده تا بربذه رسانند و ربذه باطلی بود در بیابانی بغایت مهیب و
مسکن با وای وحوش بود و از هر طرف تا آبادانی بیست و پنج فرسنخ و آب شور داشت
و باین نیز اکتفا ننموده و را از جواب فتوای مسلمانان منع نموده و حکم کنند که منادی
کنند که کسی تشییع و ننماید و بحال او التفات نکند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و حسنین
علیهم السلام و عبد الله بن عباس و عمار یاسر و مقداد بن اسود با جمعی از اصحاب بتشییع
او بیرون رفتند و نزدیک ابوذر رسیدند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام او را دلداری
میداد و بصبر امر میکرد کما قال علیه السلام وَاصْبِرْ عَلىٰ ظُلْمِ السَّفِيْهِ وَلِلزَّمانِ
عَلىٰ خُطُوبِه یعنی صبر کن بر ظلم ظالمان و بیخردان که روزگار محل نزول حوادث و
بلاهاست و مترجم دیوان مولای مؤمنان ترجمه این کلام معجز نظام را در رشته نظم کشیده
رباعی بر عیب کسان پرده فکن تا بتوان ❀ بر ظلم کسان صبر کن و جور زمان ❀ بگذار
جواب هر سفیه و نادان ❀ وانکه بسپارش بخداوند جهان ❀ و مروان حکم را پیشانی
بخورده گفت نه امیر الفاسقین عثمان حکم کرده است که هیچکس مشایعت ابوذر ننماید
و او را وداع نکند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را ازین سخن خوش نیامده تازیانه
که در دست داشت بلند ساخته در میان دو گوش شتر مروان زد و گفت دور شو ای پسر
زرقا مثل تو که باشد که بر ما آنچه کنیم اعتراض نماید مروان شکایت آنحضرت بعثمان نمود
و عثمان با آنحضرت گفت که چرا سخن مرا نشنیدی و بمشایعت ابوذر بیرون رفته جمعی را با خود
بردی آنحضرت فرمود که بر ما واجب و لازم نیست که هر چه تو گوئی چنان کنیم در مجموعه الحدیقه
از شیخ مفید قدس سره مرویست که آنحضرت فرمودند عربیه و اوجب لی ولایته علیکم

رسول الله یوم غدیر خم ؞ انا البطل الذی لم تنکروه ؞ لیوم کریهة و لیوم سلم ؞ یعنی بر

واجب و لازم ساخته از برای من ولایت و جانشینی خود را بر شما ها رسول خدا در روز غدیر

خم که اطاعت من کنید و مرا خلیفه و جانشین رسول دانید و من آن شجاعم که کسی منکر آن

نتواند شد نه در روز جنگ و نه در روز صلح عثمان گفت مروان از تو شکایت دارد

که او را دشنام داده و تازیانه در میان دو گوش شتر او زده از او عذر خواه و دل او را

خوش کن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود اینک شتر من اینجاست بگو برخیزد

و تازیانه در میان دو گوش شتر من بزند اما دشنام دادن نتواند بود بخدا که اگر مروان مرا دشنام

دهد من جواب او بگویم مگر بشمشیر که او کفو من نیست پس برخاست و بخشم از پیش عثمان بیرون

آمد و با آن خطاب نموده گفت عربیه فان کنت بالشوری ملکت امورهم ؞ فکیف بهذا والمشیرون

غیب ؞ وان کنت بالقربی حججت خصیمهم ؞ فغیرک اولی بالنبی و اقرب ؞ یعنی اگر بمشورت

مالک امور ایشان شدی پس چگونه کسانی که اهل مشورت بودند حاضر نبودند مراد

آنست که در شوری چنین کس فرزندان رسول خدا بودند و عبد الله بن عباس و سلمان

فارسی و ابوذر غفاری و عمار بن یاسر و مقداد بن اسود و مثل ایشان از کبار صحابه هیچکدام

حاضر نبودند و اگر تو بقرابت حجت آوردی بر خصما و مدعیان پس غیر تو به پیغمبر اولی است

و اقرب و مراد از غیر آنحضرت اشاره بنفس مبارک داشت یعنی من اولی ام به پیغمبر و اقرب از

دیگران و چون ابوذر ربذه را مقام و مسکن خود ساخته در آنجا روزگار میگذرانید و صادر

و وارد حجاج در راهگذر نزدیک او فرود شدند و حاجتها بر او عرضه داشته مسائل واجبی

خود را از او اخذ کرده مهمانداری ایشان مینمود و از هیچکس چیزی و تحفه قبول نمیکرد تا وفاتش

رسید و چون وفاتش نزدیک شد زنش و غلامی با او بود و زن بر او میگریست ابوذر گفت که

چرا میگریی

چرا میگریی گفت از آن میگریم که تو اینجا ضایع مانده در زمین غربت و من ضعیفه و غریبم
میترسم که آنچه لازمهٔ خدمت تو است بعمل نتوانم آورد گفت گریه مکن یا ام ذر که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله مرا خبر داده است که من در زمین غربت وفات [illegible] قومی صالح تدفین و تجهیز
من کنند و چون وفات من رسد یکی از گوسفندان مرا کشته آنرا بپز و بر سر راه بنشین چون
جماعتی از مسلمانان بانجا رسند بگوی اینکه ابوذر صاحب رسول خدا وفاتش رسیده و بجوار حق
واصل شد وی را دفن کنید که رحمت خدای بر شما باد که ایشان تجهیز و تدفین میکنند و
چون فارغ شوند آن طعام پیش ایشان بنه تا بخورند و بعد از آن تو بمدینه شو و آنجا مقیم
بباش تا که وفاتت رسد و بعد از وصیت بجوار رحمت الهی واصل شد ام ذر گوسفند را
پخته بر بالین ابوذر غمناک و دلتنگ و نالان و گریان نشست [illegible] قافله را دید که از
جانب مکه معظمه می آیند و چون نزدیک در رسید ندا ام ذر از جای برجسته حقیقت حال را
بیان نمود و آن جماعت نه کس بودند و عبدالله بن مسعود و مالک اشتر از آنجمله بودند چون
گفته ام ذر را شنیدند از شتران فرود آمده بتغسیل و تدفین و تکفین ابوذر قیام و اقدام
نمودند و از نو بر سر قبر ابوذر توقف نموده باجرا و ماتم او مشغول شدند و چون شب شده
ام ذر طعام بر ایشان عرضه داشت طعام را خورده در آن شب در سر قبر ابوذر بعبادت حق
تعالی مشغول شدند و بعد از فریضهٔ صبح ام ذر را وداع نموده کوچ کردند و بعد از
چند روز ام ذر بمدینهٔ طیبه آمد و بروایتی آنکه در آن قافله تاجری بود و از میان هزار حله
فاخره یک حله انتخاب نموده اباذر را بآن تکفین نمودند و در بعضی کتب مسطور است که در وقت
وفات ابوذر بغیر از دخترش کسی دیگر با او نبود و بعد از فوت ابوذر دخترش برفاقت ابن
مسعود بمدینه آمد و در بعض نسخ مثبت است که هنوز اباذر در حالت نزع بود که جمعی [illegible] رسیدند

و مالک اشتر در آن میان بود چون ببالینش آمدند گفت بشارت باد شما را که رسول خدا
فرموده که جمعی از دوستان خدا تو را دفن خواهند کرد پس رو بآن جمع کرده گفت کدام
یک از شما در منصب دنیا دخل نداشته اید در آن میان یک کس گفت من هرگز در منصب
دنیا دخل نداشتم گفت تو مرا در جامهٔ خود کفن خواهی کرد بعد از فوت ابا ذر آن جمع بتغسیل
و تکفین او قیام نمودند و ابن مسعود هم در آن وقت رسید و در دفنش مدد نموده نماز بر او
گزارده و بازماندگان او را بمدینه بردند و ببرکت مرقد مبارک ابا ذر آبادانی عظیم و انهار جاری
شیرین و نخلستان بسیار در ربذه بهم رسید و مشهور و معروفست بصفرا و این عاصی گنهکار
در حینی که حج بیت الله الحرام نموده روانهٔ مدینهٔ مشرفه شد چون بمنزل صفرا رسید توفیق زیارت
مرقد ابا ذر دریافت و ابن عبد ربه در کتاب استیعاب ذکر کرده که وفات ابا ذر در سال سی و یکم
یا سی و دویم هجره بود و بعضی گفته اند در سال بیست و چهارم از هجرت بود و قول اول اصحست
رباعی عثمان افروخت آتش عصیان را :: از بی ادبی سوخت بسی قرآن را :: اخراج نمودی بسبب بوذر را
آورد طرید مصطفی مروان را طعن هشتم آنکه عثمان بدین آتش طغیان افروخته و مصاحف
بسیار را سوخته و این معنی را از غایت اشتهار آشنا و بیگانه و دوست و دشمن انکار نمیتوانند
نمود و این عمل قبیح و فعل شنیع او در اکثر کتب و رسایل طرفین ذکر یافته و باعث حرکت و اقدام
او درین امر روایات مختلفه واقع شده از آنجمله آنکه چون در زمان حضرت رسول صلی الله
علیه و آله چنانکه اهل تفسیر اتفاق دارند قرآن بترتیب مقرر نمی نوشتند بلکه آیات قرآنی را پراگنده
بالواح و اوراق ثبت مینمودند و در صدور رجال محفوظ میبود و سبب ننوشتن بترتیب در
صحف بقای زمان نسخ بود زیرا که اگر آیتی یا سورتی منسوخ میشد از مصاحف محو بایستی
کرد و بعضی مصاحف حاضر نبودی و باده اختلاف و نزاع شدی و ابن عباس گوید که هر آیه و سوره

که نازل شدی

که نازل شدی حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودی که در پهلوی فلان آیه یا فلان سوره بباید نوشت
و بتعلیم و تعلم آن امر فرمودی چون امر خلافت بر عثمان قرار گرفت این را بهانه نمود که میشود و احتمال
دارد که در نزد بعضی مردم الواح و صحف قرانی بالتمام باشد و در پیش بعضی از آیات و سوره
فرقانی پاره نباشد و بمرور ایام اختلاف در میان امت بهم رسد پس منادی کرد که صحایف
و اوراق قرآن نزد هر که باشد بیارد و اگر کسی ابا میکرد جبراً و قهراً میگرفت و جمیع مصاحفی
که مردم داشتند از ایشان اخذ نمود و بسیاری از آیات قرانی را اخراج نمود و پاره زیاد
کرد و تقدیم و تاخیر در سوره و آیات قرار داد و بتصرفات طبع خود نسخه تمام نمود چندین
مصحف بدین دستور نوشته بولایات و امصار و قبایل عرب فرستاد و باقی مصاحف را جمع
نموده در آتش انداخت و در کاشف الحق مذکور است که عثمان مروان حکم و زیاد بن سمره را
حکم کرد که از جمیع مصاحف نسخه بر داشتند و هر تصرفی که خواستند کردند و باقی را بسوختند
و بعد از آن در آتش انداختند تا احدی بر آن مصاحف اطلاع نیابند و در بعضی نسخ مثبت است
که در زمان امارت عثمان در حین توجه بغزای ارمنیه میان اهل شام و عراق اختلاف داد هر یک
تعریف لغت خود کرده مذمت دیگری مینمودند یکی نزد عثمان آمده گفت اختلاف جماعت نتیجه
خوبی ندارد عثمان و متابعان آن بی ایمان اتفاق نمودند که مصحف از آیات متفرقه تجرید نموده
بلغت قریش قرار دادند پس آنگاه یعنی آن جماعت هفت مصحف بدین دستور نویسانید شش از آن را
بمکه و کوفه و شام و بحرین و یمن عراق عجم فرستاد و یکی را در مدینه نگاه داشت و جمیع مصاحف را
جمع نموده باحراق آن امر نمود و ترتیبی که الحال در قرآن مجید مشاهده میرود بهمان نسبت که
حضرت رسول بتعلیم جبرئیل حضرت امیر المومنین و صحابه را تلقین کرده و در لوح محفوظ نیز
بهمین ترتیب است و حضرت امیر المومنین بعد از فوت حضرت رسول رب العالمین جمع کردن

قرآن مشغول شده بهمین سبب در صحف ثبت نموده‌اند و شیخ عطار علیه الرحمه در باب سوختن آن
ملعون مصاحف را فرموده **نظم** کلام و هم حدیث و اسم مولا :. بسوزی و نداری هیچ پروا :.
طریق اهل بدعت پیش گیری :. تو مروان لعین را خویش گیری **طعن نهم** آنکه عبد الله بن مسعود
قاری قرآن را که از اکابر صحابه بود بقتل رسانید و بیان این آنکه چون عثمان حکم کرد که هر که
قرآنی داشته باشد از او گرفته بسوزانند و بجبر و عدوان مصاحف را از مردم گرفته میسوختند
و عبد الله مسعود مصحفی داشت و مکروه میداشت که طریق خود را تغییر نماید و چون میدانست
که عثمان در آن تصرفات نموده زیاده و کم خواهد کرد مصحف خود را بعثمان نداد تا عثمان
بخانه او رفته مصحف را بجبر از خانه او بیرون آورده چون مصاحف بسوخت و بعد از آن
بعثمان گفتند که ابن مسعود این افعال تو را بدعت و ضلال میداند و در مسجد نشسته
بیان احادیث میکند و نسبت بتو کنایه میگوید **و ابو** ذر که تو از مدینه اخراج نموده بربذه
فرستادی و او در آنجا وفات یافت ابن مسعود بر جنازه او نماز کرده بتدفین او قیام
نموده و عثمان امر نمود تا عبد الله بن مسعود را چندان زدند که استخوانهای پهلوی او در
هم شکست و ابن ابی حدید در شرح و علامه در منهاج نقل کرده اند که چون خبر بیماری عبد الله
مسعود بعثمان مردود رسید بعیادتش آمده مرهمی میخواست که بر جراحت او گذارد و او را
تسلی نماید میانه ایشان گفت و شنید بسیار واقع شد از آنجمله آنکه عثمان گفت که از چه چیز است
شکوه و آزار تو گفت که از گناهان بنسبت مرا از تو شکوه من گفت آرزوی تو چیست و دلت
چه میخواهد گفت آرزوی من رحمت خدا است و دلم مغفرت او میخواهد گفت میخواهی طبیبی جهت تو
بطلبم که بمعالجه و مداوای تو قیام نماید گفت طبیب من آنکس است که مرا بیمار کرده **و بروایتی**
گفت که بیماری من از طبابت تو زیاده میشود گفت میخواهی که امر کنم عطایی که از تو باز گرفته

بودم تبو دهند کفت منع کردی عطارا از من در انوقت که محتاج بودم بآن و در وقتی بمن

عطا میکنی که از آن مستغنیم کفت اکر ترا بدان احتیاج نباشد از فرزندانت باشد کفت

رزق ایشان با خدا است کفت یا عبد الرحمن از برای من طلب آمرزش کن از حق سبحانه و تعالی

مسئلت نموده ام که حق مرا از تو باز خواهد و داد من از تو بستاند و آن مخذول مردود

از پیش عبد الله بن مسعود بیرون آمده بجانب خود رفت و ابن ابی الحدید در شرح آورده که

عبد الله مسعود وصیت کرد بعمار یاسر که نگذارد عثمان را که بر جنازه او نماز کند و بعد از سه روز

عبد الله بن مسعود از این جهان او داع نموده بجنت المأوا و دار البقا ارتحال نمود و اکثر

علمای اهل سیر نقل کرده اند که قبل ازین ازا روا اهانت بار دیگر عبد الله بن مسعود را چهل تازیانه

زده بجرم آنکه چرا بربذه رسیدی و دیدی که ابو ذر مرده است برو نماز کردی و دفنش

نمودی و حال آنکه من او را بربذه فرستاده بودم مغضوب من بود طعن دوم در ذکر آنچه

از عثمان پلید نسبت بعمار یاسر روی داده از حضرت امام حسین صلوات الله علیه روایت است

که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب بپدرم نموده فرمودند اَلْجَنَّةُ تَشْتَاقُ

اِلَیْكَ وَ اِلَی عَمَّارٍ وَ اَبِی ذَرٍّ وَ مِقْدَادٍ یعنی بهشت آرزومند تو است و آرزومند

عمار و ابی ذر و مقداد و در کتاب بهجت المباهج مذکور است که چون خبر فوت ابو ذر در مدینه بعثمان

رسید کفت رحمت کناد خدای تعالی بر ابی ذر عمار یاسر در آن مجلس حاضر بود کفت رحمت کنادی خدای

تعالی بر ابی ذر باد و سخن کنایه آمیزی نسبت بعثمان کفت عثمان در خشم شده کفت کمان

تو آنست که از فرستادن ابو ذر پشیمانم و نادمم عمار یاسر کفت لا و الله من قساوت قلبت ترا

خوب میدانم عثمان امر کرد که بر کردن عمار زده او را از مجلس بیرون کردند و بعمار کفت

تو هم آنجا رو که ابو ذر بود تا زنده باشی آنجا زندگانی کذرانی عمار کفت من [illegible]

باد و دوام دوست دارم از مجالست و نزدیکی با تو و از پیش آن ملعون بیرون آمد عثمان اراده
کرد که عمار را نیز از مدینه مشرفه بیرون کرده بربذه فرستاد چون بنی مخزوم ازین معنی
مطلع شدند نزد حضرت امیر المومنین علیه السلام آمده التماس نمودند که پیش عثمان رفته اورا
نصیحت کند تا ترک عمار کرده او در مدینه ساکن باشد آنحضرت فرمود که اگر عثمان نزد من نمی
آمد بر من لازم بود که پیش این ظالم رفته ازین کردار زشت و فعل شنیع اورا منع نمایم و
آنحضرت پیش آن بی ایمان رفت و گفت ای عثمان پایه عصیان از خدای تعالی اندیشه کن
و از عذاب و عقاب او خایف و ترسان باش و از کردار بد و گفتار زشت خود نادم و پشیمان
شو تو دیروز ابوذر غفاری را که از صحابه کبار و پسندیده مختار بود از مدینه طیبه اخراج نمودی
تا در زمین غربت هلاک شد و امروز قصد آن داری که عمار یاسر که یکی از همنشینان و مصاحبان
حضرت رسول الله است مثل ابوذر از مدینه اخراج کنی دست از عمار و غیر عمار بدار عثمان گفت
بخدا که تو اولی و سزاوارتری به بیرون کردن از وی بخدا که عمار و غیر عمار را زبان در من و اورد
و تباه نمیکردند بر من کسی جز تو حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمودند که تو قادر نیستی
در بیرون کردن من و الا مدتی بود که مرا اخراج مینمودی اما آنچه گفتی که من ایشان را زبان
می آورم بخدا که ایشان زبان در تو نمی آورند مگر افعال ذمیمه تو و آنحضرت از پیش او بیرون
آمد و آنچه گذشته بود بنی هاشم و بنی مخزوم صحابه رسول گفت ایشان غمناک شده بان
حضرت عرض نمودند که اگر کار عثمان این خواهد بود که هرگاه بریکی از ما خشم گیرد اورا
از شهر بیرون کند پس هیچکس از ما جز غربت بیکس نمیرد و در غربت بکه وصیت کنیم
و از که استعانت و یاری جوییم بخدا که مردن ما در خانه خود بهتر است از زندگانی همیشه
در آنجا که ابوذر وفات کرد پس حضرت شاه ولایت پناه روی بعمار کرده گفت در زمانه

در حینی

خود بنشین و از آنجا بیرون مشو که حق سبحانه و تعالی محافظت تو کند از شر عثمان و غیر
عثمان و این مسلمانان یار تو اند و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام با بنی مخزوم و مهاجر و انصار
قرار داده اند که اگر عثمان اراده بیرون کردن عمار کند نصرت و یاری او کرده شر آن شریر را
از او دفع کنند و چون این خبر بعثمان رسید پشیمان و نادم و هراسان شده ترک عمار کرد و اعثم
کوفی در تاریخ خود آورده که چون از عثمان چیزی چند در وجود آمد که مسلمانان نپسندیدند و تعدی
و ظلم او و غلامان او از حد گذشت طایفه از اصحاب رسول اتفاق کرده مکتوبی باو نوشتند و عملها
و کارهایی که بر خلاف صواب از او صدور یافته بود از ابتدای خلافت تا روز تحریر آن مکتوب در
قلم آوردند و قرار بر آن دادند که اگر از این کارهای ناشایست و اعمال نامناسب تقاعد
ننموده ترک آن نکند او را از خلافت خلع نمایند و آن نوشته را بعمار یاسر داده نزد
عثمان فرستادند آن پایه عصیان چون سطری چند از آن خوانده در خشم شد و از دست
بینداخت عمار گفت این مکتوب را اصحاب مصطفی نوشته اند از دست مینداز و بنیک ملاحظه
و در آنچه نوشته اند تأمل کن و یقین بدان که من نیکخواه توام و این سخن از جهت پند و نصیحت تو
میگویم و مرا نیکخواه خود دان عثمان گفت دروغ میگویی ای پسر سمیه عمار گفت که درین تشبیهی
نیست که من پسر سمیه ام و پسر یاسر عثمان در غضب شده غلامانرا فرمود تا عمار را بزدند
چنانکه بر زمین افتاده بیهوش شد و خود بیشتر آمده لگدی چند بر شکم وی زد و از لگد او
زده علت فتق او را عارض گشت و عظیم رنجور شد و بنی مخزوم که اقربای عمار
بودند خبردار شده عمار را بوثاق او بردند بر بستر انداختند و سوگند بر زبان
راندند که اگر عمار از این رنج وفات کند عثمانرا بکشند و عمار بیهوش افتاده بود
تا بعضی از شب بگذشت و نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا از وی فوت شد و چون در میان

بهوش آمد برخواست و وضو ساخت و نمازها را قضا کرد و این عمل هم موجب رنجش اصحاب
رسول شد و اکثر مردمی که تابع او بودند ازین عمل استدلال کردند که خلافت او بر باطل
بوده چه هرگاه عمار که از عمده و خاص مقبولان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله باشد
و این قسم ظلمی نسبت با او واقع شود بیقین عثمان ظالم است و ظالم بموجب فرمان خدای
تعالی که اَلَا لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَی الْقَوْمِ الظّٰالِمِیْنَ مستوجب لعنت است نه مستحق خلافت
و امامت **عربیه** سلام علی سلمان من بعد سادتی ۞ سلام علی عمار و ابی ذر ۞ سلام علی
المقداد منی و اننی ۞ ابیت و فی قلبی اخر من الجمر **طعن یازدهم** آنکه روزی حضرت امیر المومنین
و امام المتقین اسد الله الغالب مولانا و مولی الثقلین علی ابن ابی طالب علیه السلام
در باب اتلاف بیت المال عثمان پلید را نصیحت میفرمود از آنحضرت برنجید و از سر
جهل و عداوت دوات بجانب سرور مومنان انداخت آنحضرت ذوالفقار را کشیده
متوجه او شد آن مردود مخذول مانند روباهی که از شیر ژیان گریزد از مسند خویش بر جسته
خود را بمیان زنان انداخت و بوسیله زنان از ضرب ذوالفقار رهید و کرّا نجات یافت
شعر زبعد معرفت کرده کار ظلم بزنی ۞ بنی شناسم و آنکه علی و آل علی ۞ علیست آنکه گذارد ببرق
لمعه تیغ ۞ حسود را که بود لعنت بود نه علی **طعن دوازدهم** آنکه ولید بن عقبه خمار را امیر کوفه
ساخت و گویند که جد ولید ابو معیط بود ذکوان بود که بپسری امیه بن عبد الشمس
منسوب گشته پسر صلبی امیه نبود بلکه غلام او بود و به پسری او مشهور گشته و ثعلبی در تفسیر خود
ذکر کرده که میان امیر مومنان و آن سر کرده فاسقان ولید پلید در امری منازعه و مجادله شد
ولید بحضرت امیر المومنین علیه السلام گفت ساکت شو که تو کودکی و الله که زبان من از
زبان تو درازتر است و سنان من از سنان تو تیزتر آنحضرت در جواب او فرمود که خاموش

شو که تو فاسق و فاجری حق سبحانه و تعالی برای تصدیق قول امیر المؤمنین علیه السلام این
آیه فرستاد که أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ یعنی
آیا کسی که ایمان شعار او باشد مثل آنکس است که فسق دثار او باشد نه چنین است
ایشان مساوی نمیشوند و مراد بمؤمن آنسرور اهل ایمان امیر مؤمنان و فاسق
ولید پلید ملعونست رباعی عقل عقلا منکر حس کی گردد ٭ زر از حسد حسود مس کی گردد
نامرد شکسته مرد دریای محیط ٭ دریا بدهان سگ نجس کی گردد ٭ در کشف الغمه
آمده که ولید در روز فتح مکه مسلمان شده برادر مادری عثمان بود و در زمان
خلافت خود بنابر قرابت و خویشاوندی و را حاکم کوفه گردانیده و ولی امر مسلمانان
ساخته و کفر و الحاد و فسق و فساد آن شقی بر خواص و عوام مرتبه ظهور دارد و ولید ملعون
علانیه شرب خمر ارتکاب نموده در حال سکر و مستی بامامت نماز کرده و در اثنای
نماز بجمعی که در خلف آن فاسق نماز میگذاردند رو کرده گفت میخواهم که چند رکعت
دیگر جهت شما برین اضافه نمایم که دماغ رسا و کیف سرشاری دارم مؤمنین گفتند
بس است نماز ما هرگز باین کیفیت نبوده و نیز آن ملعون شبی صبوحی زده در نماز
صبح بعد از قرائت فاتحه بعوض سوره شعری خواند و همچنین در ایام حکومت
کوفه آن ملعون شراب خورده نماز صبح را چهار رکعت گذارده و در آنحال در محراب
قی کرد جمعی که در خلف او نماز میگذاردند دانستند که ولید ملعون مست و سکرانست
او را گرفته حد شرعی زدند و چون فسق او بر همه مردم ظاهر گشت او را از حکومت
کوفه عزل کردند و در رقه بمرد ٭ نظم ٭ روی در کعبه و دل جانب خمار چه سود ٭
خرقه بر دوش و کمر بسته بزنار چه سود ٭ هر که او سجده برد پیش بتان در خلوت

لاف ایمان دانش بر سر بازار چه سود **طعن سیزدهم** آنکه سعید بن العاص را والی کوفه
گردانیدند و عبد الرحمن را از نیابت خود عمل بازار کوفه داد و ایشان جور و ستم بسیار
با اهل کوفه نمودند و مالک اشتر را دل بر مردم کوفه سوخته روزی با اعوان خود در
بازار کوفه بمهمی میرفتند در آن اثنا عبد الرحمن با ایشان جور زد و میان مالک
و عبد الرحمن گفتگو شد عبد الرحمن برفت و سعید بعثمان شکوه مالک نوشت
عثمان نامه بمالک نوشت که از کوفه بجانب شام برو و بسعید عبد الرحمن نیز
نامه نوشت که مالک اشتر را با اصحابش از کوفه بیرون کنید پس مالک اشتر
با صعصعه بن صوحان و باقی یاران و عشایر خود بدمشق رفتند و معاویه
منزل داد و چون میل خاطر مالک اشتر را بجانب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
دید السنت او را گرفته حبس نمود و چون جمعی کثیر از قبایل و عشایر مالک
همراه بودند واهمه کرد که مبادا ایشان شام را بر او و عثمان تباه کنند
مالک اشتر را بشفاعت صعصعه بن صوحان از حبس و زندان خلاص کرد و
معاویه جمعی را بر ایشان موکل کرد که ایشان را بچشم نگاه دارند و چون
مردم کوفه دیدند که ظلم و تعدی و جور و ستم سعید بن عاص از حد درگذشت
و هر چند بعثمان نامه نوشتند و کس فرستادند فایده نکرد و روز بروز ظلم و
بیداد پسر عاص زیاده میشد ناچار اهل کوفه نامه بمالک اشتر نوشتند و او را
طلب کردند مالک با یاران خود فرصت یافته از شام بکوفه آمدند و بر سر خانه
سعید بن عاص ریخته خانه او را اهل کوفه غارت نموده از کوفه او را بیرون
کردند و چون این خبر بعثمان رسید بسیار غمناک شده گفت چه افتاده است مرا

با علی بن

با علی بن ابی طالب علیه السلام که مالک اشتر و تابعان خود را امر کرد که خانهٔ عامل را
غارت کردند و او را از کوفه بجبر و ستم بیرون فرستادند **طعن چهاردهم** آنکه
عبدالله بن عامر را والی عراق عجم کردانید و از او انواع تعدّی و جور و ظلم
و ستم باهل عراق عجم واقع شد و فسق و فجور بسیار از آن فاسق بظهور رسید و اکثر
اوقات و ساعات مشغول شرب خمر و زنا و لواطه بود و کاهی که دماغ سرشاری
داشت جنب بمسجد آمده در حال سکر و مستی امامت مردمان میکرد و بعضی اوقات
در نماز چند رکعت می افزود و کاهی کم مینمود و هر چند مردم او را از آن افعال
شنیع منع میکردند آن فاجر کم می شنید و کوش بحرف کسی نمیکرد و چون انواع
فسق و ظلم او از حد و نهایت تجاوز نمود بمدینه رفته شکوه بعثمان نمودند
بر آن حاصل نشد و کفت آنچه عامل من میکند بر صواب است و اطاعت او بر شما واجب و
لازمست بروید بدیار خود و فرمان او برید و من بعد سر از اطاعت او نه پیچید که
شما را سیاست خواهم نمود **طعن پانزدهم** آنکه عبدالله بن ابی سرح را والی مصر کردانید
و او بمصر رفته و آنچه ممکن و مقدور رسش بود از طغیان و عصیان فوت و فرو
کذاشت ننمود و خراج مصر وفا بخرج او نمیکرد و اموال مسلمانان را جبرا و قهرا
از ایشان میکرفت و صرف لهو و لعب و فواحش مینمود و عثمان چون که دید که
عبدالله بن ابی سرح خراج مصر را تماما صرف خود مینماید عبدالله را از امارت
مصر معزول کرد **طعن شانزدهم** آنکه چون عبدالله بن ابی سرح را از امارت مصر معزول
نمود حکومت کوفه باو داد صبحی مست بمسجد آمده نماز صبح را چهار رکعت کزارد
حد بر او جاری نساخت **طعن هفدهم** آنکه معاویه یا عینه را ایالت و امارت شام داد باعث

تربیت و قوت او شد و عظمت و شوکت معاویه از حکومت شام بهم رسید و فتنه و فسادی که از

معاویه بمنزلها و به صدور رفیت همه از آن بود که عثمان او را الحکومت شام فرستاد چنانچه

بعضی از آن ان شاء الله تعالی در باب کردار زشت معاویه ذکر خواهد شد **طعن هجدهم** آنکه

عبدالله بن سعید بن عاص را والی مصر نمود و آن فاسق شارب ظالم تعدی بسیار بر مردم

مینمود تا اهالی مصر بیطاقت شده از ظلم و ستم او شکایت نزد عثمان آوردند

و افعال ناخوش او باعث قتل عثمان شد چنانچه ذکر خواهد شد **طعن نوزدهم** آنکه

ولید شراب خورد و چندین کس گواهی دادند که ما دیدیم که مست بود و قی کرد او را

حد نزد و تعطیل حدود الله نمود **طعن بیستم** آنکه تعطیل حدی نمود که بر عبیدالله ابن

عمر خطاب واجب شده بود که عبیدالله هرمزان را کشت بعلت آنکه او عجم است با ابو

لولو شریک است و حال آنکه او را در کشتن عمر دخلی نبود هر چند حضرت امیرالمؤمنین

علیه السلام عثمان را گفت که هرمزان مسلمان بود و قاتل او را سیاست باید کرد

تغافل کرد و نه اجرای قتل کرد و نه فدیه قرار داد و وارث هرمزان از [illegible]

بمدینه آمد و طلب خون کرد کسی بفریاد آن بیچاره نرسید و با آنکه هنوز عمر زنده بود

که عبیدالله هرمزان را کشته و عمر گفت مرا ابولولو کشته است شما عبیدالله را بدست

صاحب خون بدهید و بعد از مردن عمر مسلمانان عبیدالله خواستند که بوصیت عمر

قصاص نمایند عثمان مانع شد و نگذاشت که او را بکشند و تعطیل حدود الله نمود

طعن بیست و یکم آنکه سعید بن عاص چون مست شد و بیخبر بود انگشتری از دستش بیرون کردند

او خبردار نشد و انگشتر را نزد عثمان آوردند در حد او تغافل ورزید اما حق بجانب

اوست بواسطه آنکه حد را امام یا نایب امام میزند و کسی که حد میزند میباید که خود واجب الحد

نباشد

نباشد و او خود هیچکدام بیست هفت گوشت بکند دنمکش بر زنند چاره چه باشد چون
نکند دنمک طعن بیست و دویم آنکه از رسم و روش خلفا عدول نموده دار الخلافه
از برای خود ترتیب نمود و ابابکر و عمر در مسجد سیّد البشر احکام و قضایا میپرسیدند
و حق و باطلی با هم حکم میکردند و مصلحت کار خود در آن دیده بودند عثمان هر افغانرا
در خانه خود قرار داده و احکام او همه محض کفر و خلاف امر خدا و از شرع نبوی صلی الله
علیه و آله مبرا بود و او اول کسیست که در اسلام دار الخلافه قرار داد حکایت از بزرگی
پرسیدند که چرا خلافت ابابکر و عمر رونق و تمشیتی داشت و خلافت عثمان و اجب الیتران
و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام قرار و تمشیتی نداشت جواب گفت که ابابکر و عمر
جهت مصلحت کار خود حق و باطل را با هم ممزوج ساخته حکم مینمودند و مردم تا آن فریب
میدادند و عثمان محض باطل بود و از و بجز احکام ناصواب چیزی بعمل نمی آمد از آنجهت
امارت او رونقی نداشت و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خلیفه بحق بود و احکام شرع
شریف را بحق و راستی تمشیت مینمود و گفته و کرده او با حکم خدا و فرموده مصطفی مطابق
و موافق و از راه راست و طریق مستقیم انحراف نمی ورزید و بموجب الحق مرٌّ احکام
آنحضرت بر ابنای روزگار که طالب درم و دینار ند شاق و دشوار بود لهذا آنهمه فساد و
فتنه حادث شد طعن بیست و سیم آنکه بواب و حجاب قرار داد که بر در خانه او نشینند و بروش
جبابره و قیاصره عمل نمود و هیچکس بی اذن و رخصت او را نتوانستند دید و مظلومان
در در خانه او سرگردان و حیران میبودند و کسی را یارای آن نبود که نزد او رود طعن
بیست و چهارم چون بمسجد آمدی جمعی از حاجبان از پیش او میرفتند و مردم را
از او دور مینمودند و نمیگذاشتند که بیچاره که مهمی داشته باشد نزدیک او رود و احوال

خود را بگوید **طعن بیست و پنجم** آنکه با طبل و علم سوار شدی و چندین غلام ترک و رومی
و ختایی سوار و پیاده با او براه رفتی چنانکه در کتاب لوامع الانوار مذکور است که
عثمان چهار هزار غلام زرین کمر از بیت المال مسلمانان خرید و در پیش و پس خود میداشت
چنانچه احتیاج بزنانش نبود **للمؤلفه** غلامان بسی داشت آن بی هنر ** کهی زیر بودی
کاهی زبر **طعن بیست و ششم** آنکه در وقت بانگ نماز عثمان امر نمود که طبل بزنند تا کسی
بانگ نماز را تمیز نکند از بانگ طبل ای ناصبی امام و رهنما آنست که مردم را بخدا و رسولش
نزدیک سازد و بنماز و روزه و باقی واجبات امر نماید و از فواحش و محرمات نهی
فرماید نه آنکه در وقت نماز امر بزدن طبل کند که رعیت بانگ اذان را نشنوند و ترک
نماز کنند بلی مثل شما گروه گمراه بهتر ازین پیشوا و هادی در کار نیست **طعن بیست و هفتم**
آنکه عشر بر مال تجارت تعیین کرد و عمال و کماشتگان عثمان در هر شهری که تاجری میدیدند
عشر مال او را بجبر و تعدی گرفته جهت او میفرستادند و کار بجایی رسید که تجار دست از
خرید و فروخت کشیده جمیع مردم حیران و سرگردان شدند و اگر جنسی از ماکول و ملبوس
در کار شان بود بدست نمی آمد و قحط و تنگی در اکثر بلاد بهم رسید چنانچه شیخ سعدی
علیه الرحمه گفته **بیت** چنان قحطی افتاد اندر دمشق ** که یاران فراموش کردند عشق **
طعن بیست و هشتم آنکه صحراها و علف زارها خراج بنهاد و دواب اصحاب و ارباب گرسنگی
نزدیک بمردن رسیده مردم می آمدند و علف صحاری از عمال او میخریدند و از زمان
جاهلیت و کفر نمیکردند در آن زمانها وجه دیگر این فرقها و گرفت و گیرها نبود و این بدعت او
بدعت عمر بود که زکوة را برطرف کرد و خراج بر زمینها نهاد **طعن بیست و نهم** در کتاب
لوامع الانوار از سلمان فارسی روایت است که اول کسی که در اسلام باکرفت عثمان بلند بود.

بالحان

و آنچنان بود که آن ملعون از کسی خرما خریده بود بوعده و چون بسر آمد آن شخص نصف آنرا
داد و نصفی ماند عثمان آنرا مضاعف کرد تا اینکه تا موعد مقرر دیگر و احتراز از ربا نکرد
و بآیه کریمه وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا عمل ننمود و این قسم افعال قبیحه
ناشی نمیشود مگر از کسی که طینت او پاک نباشد و از زنا و سفاح بهم رسیده باشد بیت ز بد اصل
نیکی ندارید امید ∴ که زنگی بشستن نگردد سفید حکایت در کتاب لوامع الانوار آورده
که منافقی ناموافقی بود که با امیر المؤمنین علیه السلام دشمنی مینمود بسبب آنکه آنحضرت رنجش
عثمان شرکت نفرموده او عثمان را بقتل رسانیدند و در دوستی و محبت عثمان غلو داشت
و اکثر اوقات فضایل نامحمود عثمان را ذکر مینمود و ناسزا با امیر المؤمنین علیه السلام میگفت
و از حیا و آزرم بی بهره بود و او را زنی مؤمنه صالحه بود دوستدار و محب امیر المؤمنین
علیه السلام و اهل بیت بوده و ذکر مناقب و فضایل ایشان بسیار کردی و شوهر را همیشه از عداوت
آنحضرت منع نمودی چنانچه مولوی معنوی از آن ملهم شده بیت تو تاریکی علی را دیده ∴
زان سبب غیری بر او بگزیده ∴ و شوهر بدکیش را این معنی خوش نیفتاد با او بر سر کین بود
و بسبب بسیاری قبیله و عشیره آن زن آزاری باو نمیتوانست رسانید تا روزی با یکی دیگر از دشمنان
خاندان نبوت و رسالت مشورت کرده در هلاک آن مؤمنه آمد و گفت بی بهانه این امر
میسر نگردد و طریق این کار اینست که انگشتری قیمتی بوی بسپاری بعد از آن از وی بدزدی
و انگشتری را در دریا اندازی و آنرا از او بازیافت نمایی و از ادای آن عاجز گردد و بدین
بهانه او را هلاک میتوانی کرد و آن بدبخت بگفته آن شقی عمل کرده بعد از سپردن انگشتر بآن
زن انگشتری را از او دزدیده و در حضور آن ملعون در دریا انداخت و بعد از چند روز
شوهر آن زن با آن فاسق گفت که اکنون بیا تا بخانه رویم و انگشتری را از او طلب کنیم و

بهانه زن را بقتل آوریم باهم نجابه اند ند و بیازار فرستادند و ماهی چند آوردند و بزن دادند
تا بریان کند و چون زن شکم یکماهی شکافت آن انگشتر از شکم آن ماهی بیرون آمد زن
از آن امر تعجب نموده برسر صندوقچه رفت که در و انگشتری گذاشته بود آنرا نیافت
با خود اندیشید که چیزی نمی باید گفت تا ببینم که حال چون میشود القصه ماهیان را بریان کرده
و آن منافقان خوردند و بعد از آن انگشتر را طلب کردند زن انگشتر را بایشان داد و آن
هر دو ناصبی بد دین محب عثمان لعین در آن امر حیرت نمودند و از روی تعجب با هم نگاه
کردند و خجلت زده از خانه بیرون رفتند تا بدانی که در دوستی حضرت امیر المومنین و ذریه
طیبین او علیهم السلم چه مقدار فواید دنیوی و اخروی بسته و در دشمنی ایشان چه مضرت
و عقوبت و شرمندگیست و مقرون با دشمنان اهل بیت رسالت در روز حشر و فردوسی
طوسی علیه الرحمه نظم هر آنرا که در سینه بغض علیست ‌ ازو خوارتر در جهان زار کیست
نباشد بجز بی پدر دشمنش ‌ که یزدان بسوزد در آتش تنش طعن سی ام در صحیح
مسلم نقل کرده اند که در زمان عثمان مردی زنی خواست و چون شش ماه گذشت فرزندی
آورد و عثمان امر نمود که آن زن را سنگسار کنند و چون خبر بحضرت امیر المومنین علیه السلم
رسید عثمان را منع نمود و گفت حق تعالی در قرآن مجید فرموده وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ
ثَلٰثُونَ شَهْرًا یعنی مدت حمل و شیر دادن طفل سی ماهست که دو سال مدت شیر دادن
باشد و شش ماه بجهه مدت حمل میماند و جای دیگر فرموده وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ
که مدت شیر دادن دو سال باشد پس هرگاه حق تعالی مدت حمل را شش ماه گفته باشد تو
چرا بنده خدا را رجم میفرمایی چون عثمان این دلیل را شنید گفت چیزی که پیش عثمان بهم
میرسد اینست که رجم کند و بگوید زن را سنگسار کنند او را با نهایت چه کار است طعن سی و یکم

در جمع

در جمع بین الصحیحین نقل شده است که امیر المؤمنین علیه السلام با عثمان سالی همراه
حج کردند و عثمان نهی نمود از تمتع و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بجای آورد پس
عثمان با آنحضرت گفت من مردم را از تمتع منع نمودم تو آنرا بفعل می‌آوری آنحضرت
در جواب فرمود که من هرگز گفته رسول خدا را بسخن کسی ترک نخواهم کرد طعن سی و دویم
نیز در آن کتاب ذکر شده که رسول صلی الله علیه و آله در منی و عرفات نماز را قصر میکردند
و شیخین نیز موافقت حضرت رسول نموده و در منی و عرفات نماز را قصر میکردند
عثمان امر نمود که در منی و عرفات نماز را تمام کنند طعن سی و سیم در کتاب ذکر شده که
در زمان رسول صلی الله علیه و آله و در زمان متقدمین و اول زمان آن بی ایمان در سفر
مردم نماز را قصر میکردند و چون دید که حکومتش مستقل است و همه کس اطاعت او میکنند
نماز را در سفر تمام مقرر داشت که بکنند و قصر را بر طرف نمود و این بدعت از او
یادگار ماند و نماز مسافرانرا باطل ساخت و بعضی این بدعت را از بدعتهای عمر شمرده
اند چنانکه در مطاعن او ذکر شده و عارف نیشابوری در بطلان مذاهب مخترعه باطله
فرموده نظم ز احوال مذاهب گویمت اصل ∴ اگر با گروی با یمان خدا وصل ∴ خدا با انبیا
ایمان یکی داد ∴ تو چارش کرده‌ای سست بنیاد ∴ هر آنکس کو محب مرتضی نیست ∴ زن
و مال و جهان بر وی روا نیست طعن سی و چهارم ثعلبی که از اکابر اهل سنت است در تفسیر
نقل کرده که عثمان گفته که در قول خدای تعالی إِنَّ هَٰذَانِ لَسَاحِرَانِ لحن است
و ضدا [illegible] الخ عرب با زبانهای خود مستقیم دانند لحن گویند پس کسی گفت
چون میدانی که غلط است چرا درست نمیکنی و تغییر نمیدهی جواب گفت که بگذار بحال
خود باشد که این غلطیست که حلال را حرام نمیکند و حرام را حلال نمیگرداند و علامه

حلی در نهج الحق و نهج المسترشدین ذکر این کرده و این را از مطاعن او شمرده و بعضی
از فضلای اهل سنت جواب علامه گفته اند که چون عثمان را واجب متابعت صورت خط
قرآن بود تصحیح آن نکرد و چون در مصحفها چنین دید بحال خود گذاشت و میر نور الله
مرقده در احقاق الحق نوشته که بعینه این جواب از آن فضلا بجوابی ماند که در
خراسان گفته شده که کسی گفت چرا تیر گر در وقت راست کردن تیر یک چشم را بهم مینهند
گفتند اگر هر دو را بهم نهند نخواهد دید و گفتند چرا لقلق بر یک پا می ایستد
گفتند اگر آن پا را هم از زمین بردارد بخواهد افتاد چرا که علامه طعن شمرده است
حرف عثمان را که گفته در قرآن لحنست و عبارت قرآن موافق قواعد نحوی نیست و غلط
بقرآن کرده که از فصاحت بیرونست و دانشمندان آن گروه گمراه سر کلافه گم کرده
در جواب علامه میگویند که تصحیح این چرا نکرده و در تفسیر مجمع البیان چندین جواب
گفته یکی آنکه این لغت موافق لغت جمعی از اعرابست و حفص ان هذان خوانده است
و ابو عمرو ان هذین و بنابرین دو قراءت حرفی نیست و تتمه کلام حواله بتفسیر ملک
علامست **طعن سی و پنجم** در صحیح مسلم مسطورست که مردی عثمان را مدح کرده بود و براو می
خوانده مقداد که از صحابه کبار رسید ابرار بود در آنجا حاضر بود و بدو زانو در آمده
سنگریزه که آنجا ریخته بود برمیداشت و بر روی آن مداح میزد و این عمل مقداد دالست
بر آنکه عثمان مستحق مدح نبوده و او را لایق آن نداشته و مداح عثمان را اصلا بهتر از
سنگ نیست **طعن سی و ششم** سدی در تفسیرش ذکر کرده که بعد از نزول آیه و لا ان تنکحوا
ازواجه من بعده ابدا یعنی جایز نیست هیچ احدی را که بعد از پیغمبر زنان
او را بعقد نکاح آرد و زنان آنحضرت بر امت حرام مؤبد اند و حضرت رسول

زنی

زن یکی از مسلمانانرا بعد از آنکه او طلاق داده بود بنکاح خود در آورد عثمان بطلحه
گفت چرا محمد صلی الله علیه و آله زنان ما را بعقد و نکاح در می آورد و بر ما خدای تعالی
حرام کرده باشد که زن او را بخواهیم و الله که بتعصب او و خدای او چون محمد بمیرد زنان
او را قرعه خواهیم زد من ام سلمه را خواهم خواست پس طلحه گفت من نیز عایشه
را میخواهم و بعد از این گفتگو حق سبحانه و تعالی پیغمبر را بر گفتار ایشان مخبر ساخته
این آیه را فرستاد اِنَّ الَّذِیْنَ یُؤْذُوْنَ اللّٰهَ وَ رَسُوْلَهُ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ
فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَةِ یعنی بدرستی که آن جماعتی که ایذا بخدا و رسول میرسانند
دور اند از رحمت خدا در دنیا و آخرت و این آیه صریحست که عثمان از آن جماعتست
که ایذا و آزار بخدا و رسول رسانیده او را خدای تعالی بلعنت و دوری از رحمت خود
یاد کرده بنابرین اهل سنت باید که از دیگران نرنجند که خود اینها را نقل میکنند
و در کتابهای خود می نویسند طعن سی و هفتم در کتاب کاشف الحق ذکر شده که چون
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فتح بنی نضیر نمود و اموال ایشانرا بر مسلمانان قسمت
میکرد عثمان بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمده گفت بیا تا فلانه زمین را از حضرت
رسول طلب نماییم و هر کدام که بدهد دیگری شریک باشیم و عثمان پیش دستی نموده بخدمت
رسول الله رفته آن زمین را گرفت و از اقرار خود برگشته بشراکت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام راضی نشد و مولای مومنان فرمود که رسول خدا ماجرای ما و ترا شنیده
و زمین را بشراکت داده است اگر قبول نداری بیا تا بخدمت آنسرور رفته آنچه بفرماید چنان
کنیم عثمان بمحاکمه حضرت رسول راضی نشد که تو پسر عم اویی و طرف تو خواهد گرفت
در آنحال حق سبحانه و تعالی این آیه را نازل ساخت وَ اِذَا دُعُوْا اِلَی اللّٰهِ

وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ اِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ تا آنجا که اُولٰئِكَ
هُمُ الظَّالِمُونَ یعنی هرگاه ایشانرا میخوانند بسوی خدا و رسول که محاکمه کنند
از آن اعراض میکنند و چون شنید که آیه نازل شده است امیر المومنین علیه السلام را سر زنش
ساخت و مولوی معنوی در توصیف منقبت مولای مومنان فرموده **بیت** گر بگویم
وصف او بیحد شود ∴ مثنوی هشتاد من کاغذ شود **و این** حکایت را نیز سدی
که از علمای اهل سنت است در تفسیر آیه وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالرَّسُولِ
نقل کرده یعنی جماعتی میگویند که ایمان بخدا و رسول آوردیم و اطاعت خدا و رسول
میکنیم و بخلاف آن عمل مینماییم پس اهل سنت باید که گفته علما و دانشمندان خود را
حجت و سند ساخته محبت خلفای ثلثه را از دل بیرون کنند و دست اعتذار به دامن
دوستی قسیم جنت و نار و اهل بیت اطهار زنند که بجز او دیگری زیبنده مسند خلافت
و سزاوار مرتبه امامت و جانشینی حضرت رسالت نیست **نظم** ای تخت خلافت بتو زیبنده
و لایق ∴ فرمان تو و حکم خدا هر دو موافق ∴ مولای تو با فسق مسلمان و موحد ∴
اعدای تو با طاعت بلعوفی منافق ∴ از مهر تو هر دل که طلب کرد حمایت ∴ فارغ
ز حوادث شد و ایمن ز طوارق ∴ از بعد نبی هر که بغیر از تو گذر رد ∴ در ملت اسلام
بود خارج و مارق ∴ پوشیده و پنهان نبود پیش ضمیرت ∴ از سقف فلک
تا بسمک هیچ دقایق **طعن و تشنیع هشتم** سدی در تفسیر قول حق تعالی که يَا اَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارٰى اَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ اَوْلِيَاءُ بَعْضٍ
آورده اند که در روز احد چون شکست بر اهل اسلام فتاد عثمان با طلحه گفت که من بشام
میروم که آنجا دوست یهودی دارم از او امان بگیرم که مبادا یهود بر ما مسلط شود

طلحه باد

طلحه باو گفت من نیز برفاقت تو بشام می آیم که آنجا صدیقی از نصاری دارم در امان

او درآیم که میترسم نصاری بر اهل اسلام تسلط یابند و سدی گوید عثمان میخواست

یهودی شود و طلحه میخواست نصرانی شود و مولوی معنوی در مثنوی اشاره باین

نموده **نظم** طیبات آید بسوی طیبین ⁂ للخبیثین الخبیثات است بین ⁂

تلخ با تلخان یقین ملحق شود ⁂ کی دم باطل قرین حق شود ⁂ پس حق سبحانه و تعالی

این آیه را نازل ساخت وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمُوا

بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ یعنی آنکسانی که میگویند

که ایمان بخدا و رسول او آورده ایم و قسم بخدا و رسول میخورند که ما با شما و کتاب او

ایمان داریم و با شماییم بجهت نفاقی که ورزیده اند و شبهه که ایشان را بهم رسیده

در امر اسلام و اراده که نموده اند در رفتن بجانب شام اعمال ایشان ساقط شد

و اگر عملی داشتند که باعث رضا و خشنودی خدا و رسول بوده است شد هبا گشت

و اثری از آن نماند و آنچه در خاطر مبارک داشتند خدای تعالی پیغمبر خود را از آن

خبردار گردانید و ابن طاوس در کتاب طرایف میگوید اگر کسی خواهد که بر مطاعن خلفای

ثلثه خصوصا عثمان بن عفان اطلاع یابد در تفسیر سدی و تاریخ سقفی و تاریخ

واقدی نظر کند و مطالعه آن سه کتاب نماید که با وجود تعصب آن سه عالم بزرگ و

اهل سنت بتقصیر از خود راضی نشده اند و آنقدر از مقالات حقه بر زبان

بر زبان ایشان جاری شده که مافوق آن متصور نیست **طعن سی و نهم** در کتاب لوامع الانوار

آمده که چون عثمان بحج رفت نماز عید را در روز عرفه گذارد و خطبه خواند قبل

کرد و این خلاف حکم خدا و رسول است و آن بحج بر مسلمانان تباه گردانید در واقع

امام اهل سنت چنین میباید طعن چهلم آنکه بانک دویم نماز عصر روز جمعه را حضرت رسول
منع نموده و عثمان امر کرده که در نماز عصر روز جمعه اذان بگویند و این بدعت تا حال میان ناصبیان
از او یادگار ماند طعن چهل و یکم آنکه در میان عثمان و یهودی خصومت افتاد و از برای زرهی
یهودی گفت من مرافعه را پیش محمد صلی الله علیه وآله میبرم و عثمان لعین گفت من
نزد قاضی جهودان میروم تا او حکم کند و اگر عثمان ایمان میداشت این شتم
گفتگو نمیکرد طعن چهل و دویم آنکه عثمان لعین محمد بن ابی بکر را منشور حکومت مصر
داد و او روانه آنجانب شد حکم قتل او را نیز نوشته بمصر فرستاد چنانچه بعد از این
بتفصیل ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی طعن چهل و سیم در کتاب فصول الحق آمده که چون خلافت
بعثمان رسید ابوسفیان نزد عثمان آمد و گفت دولت باز آمد امید چنانکه دولت باز
آمد دین ما هم باز آید ای بنی امیه بخورید مال بیت المال را چنانکه شتر علف بهار را میخورد
سوگند که نه بهشت است و نه دوزخ و عثمان این کلمات را میشنید و هیچ جواب نمیگفت
پس از این قرار ایمان خلیفه سیم ظاهر شد و مولوی معنوی در مثنوی اشاره باین نموده
شعر ذره‌ها کاندر همه ارض و سماست ❊ جنس خود را همچو کاه و کهرباست ❊ الخبیثات
الخبیثین را بخوان ❊ پشت و روی این سخن را باز دان طعن چهل و چهارم در شرح نهج
البلاغه مذکور است که سیصد کس از اصحاب سید ابرار بر قتل آن بدترین اشرار اتفاق
نموده‌اند و تجویز نماز بر او نکردند و او را در مقبره مسلمانان دفن نکردند و نعش او از مقبره
یهود انداختند ای ناصبی بدین عجب حالتی مشاهده میکنم که اجماع روز سقیفه بنی ساعده
را که با ابی بکر بیعت کردند حجت میدانند و اجماع روز قتل عثمان را باطل میشمارند و در آن
سه کس بود و آن هر سه منافق که عمر و عثمان و ابو عبیده جراح بودند که در روز اول با ابی بکر

بیعت کردند و درین اجماع سیصد کس از اصحاب رسول بودند بغیر از جماعتی که بشرف
خدمت حضرت پیغمبر نرسیده بودند همه فتوی بقتل عثمان دادند **طعن چهل و پنجم** آنکه
عثمان در پا قصوری داشت و لنگ بود و در واقع خلفا و پیشوایان اهل سنت
چنین باید که خلیفه اول ایشان مبروص و دویم گرفتار بمرض ابنه و سیم لنگ باشد
ناصبیان لعین را بهتر ازین امامان درکار نیست و مطاعن خلیفه سیم زیاده از حد و حصر
و هیچ احدی را درین باب میدان وسعت نیست اما گوش استماع اعدا کر و دیده انصاف
ایشان کور است و همه در خواب غفلت اند فاذا ماتوا انتبهوا و دیگر آنکه این
کتاب گنجایش زیاده ازین ندارد لهذا بهمین قدر اختصار نمود **حکایت** در کتاب
مجالس المومنین مسطور است که شاه طاهر که یکی از علما و دانشمندان فرقه ناجیه اثنی
عشریه است بعلت آنکه در ممالک ایران به تشیع مشهور بود بهند نظام شاه رفت
و دران ولا نظام شاه و تبعه او سنی بودند و در آنجا شاه طاهر بعلت آنکه شیعه است
ترقی نمود تا آنکه عبد القادر پسر نظام شاه که محبوب پدر بود بیمار شد و مرض او
امتداد و شدت تمام یافت و اهتمام نظام شاه در صحت او بمرتبه بود که روزی وی خود را
بر پای قاسم بیگ حکیم نهاده گفت که اگر بر تو ظاهر شود که پاره از جگر من در علاج عبد
القادر درکار است بگو تا من سینه خود را شگافته پاره از آن بیرون آرم و در آن
اثنا نذر بسیار کرد و صدقات فراوان بفقرا و مساکین هر طبقه و ملتی میداد و چون
شاه طاهر دید که او بفقرای کفار مثل برهمنان و زنارداران و ناصبیان نذر میفرستد
جرات نموده گفت که شما چیزی نذر دوازده امام کنید انشاء الله تعالی فرزند شما شفا
خواهد یافت و در نیت خود این مضمون بگذرانید که اگر بمجرد آن فرزند ارجمند شفا یابد

بعد از بحث علمای اهل سنت و الزام ایشان شمه‌ای از مذهب اثنا عشری برنمایید نظام شاه گفت دوازده
امام کدام‌اند شاه طاهر گفت اول ایشان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که یکی از چهار یارند و دیگر
امام حسن و امام حسین علیهم السلام و باقی دوازده امام را مذکور ساخت نظام شاه بمضمون مذکور
نذر نمود و چون شاه طاهر از خدمت نظام شاه بخانه خود مراجعت نمود از جرأت اظهار آن
معانی پشیمان شد و ترسید که مبادا نذر نظام شاه مقبول درگاه الهی نگردد و پسر او بمیرد
و او را از آن رهگذر مضرتی رسد لاجرم اسب خود را زین کرده مترصد آن بود که هرگاه خبر
فوت آن پسر بشنود بطرفی بگریزد و چون صبح طلوع نمود متعاقب خادمان نظام شاه بطلب شاه
طاهر رسیدند و هر چند او تعلل مینمود تا در آن اثنا حقیقت حال بیمار را معلوم نماید مفید
نیامد و او را نزد نظام شاه بردند چون نظام شاه را از دور نظر بر او افتاد استقبال
نمود و گفت آنچه میخواستی که بعد از بحث علمای این دیار بفعل آرم ظاهر ساز که از اجابتی او قوم
آنگاه نظام شاه شروع در بیان احوالی که در آن شب او را وارد شده بود نمود و گفت در
اثنای شب که مرض عبدالقادر اشتداد یافته بود و لحاف را از غایت اضطراب از روی خود انداخته
غش کرده بود چون مشاهده حال کثیر الاختلال او نمودم از غایت حزن و ملال بخواب فرو رفتم
و در اثنای خواب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را دیدم که با من میگوید که نظام تا دامی که پسر تو
صحت نیابد با ما ایمان نمی‌آری اینک لحاف را بر سر او کشیدم همین زمان بعنایت الهی
عرق کرده صحت کامل می‌یابد اما میباید که تو نیز از نیتی که در دل کرده‌ای اینده برنگردی و چون
از خواب بیدار شدم دیدم که لحاف بر سر او گسترده‌اند و عرق بسیار کرده و بعد از لحظه
که عرق او خشک شد بیدار شده بنشست و آثار صحت بر او ظاهر شده از روی اشتهای
صادق طعام طلبید شاه طاهر گفت اکنون بموجب عهد خود وفا نموده بمذهب اثنی عشری

درآید

درآیند و آنهایی که بر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام تقدم نموده اند غاصب خلافت بوده اند
باطل‌اند نظام شاه بر عقیدهٔ درست از روی اخلاص شیعهٔ اثنی عشری گردید و تولّی بائمهٔ
معصومین و تبرّا از ابابکر و عمر و عثمان لعین و محبّان آن ملاعین نمود شاه طاهر گفت الحال
مصلحت در اظهار این مذهب نیست زیرا که امرای شما همگی ناصبی و سنّی اند و مادامی که
جمعی شیعه درین دیار بهم نرسد کاری از پیش نمیتوان برد آخر نظام شاه صبر بر تقیه نتوانست
نمود در یکی از روزهای عید بعید کافته و بی وقوف شاه طاهر یکی از علمای شیعه را امر
نمود که بر بالای منبر رفته خطبهٔ اثنی عشریه خواند و نام خلفای ثلثه را از خطبه انداخت چون
امرای او خصوصاً نصیر الملک که استقلال تمام داشت آن حالت را مشاهده نمودند از نظام
شاه جدا شده با گروه ناصبیان ایستاده در مقام دفع او شدند و با نظام شاه معدودی
چند از غلامان خاصهٔ او دیگر کسی نبود و چون نظام شاه دانست که سر فتنهٔ آن جماعت نصیر
الملک است او را استمالت داده نزد خود طلبید و تا بخدمت رسید امر کرد که چشمهای او را کنده

مصرع

بر کف دست او نهادند و آن ناصبی را بیرون برده در میان اتباع گمراه او سر دادند
تا کور شود هر آنکه نتواند دید ❊ و چون باقی امرا آن حالت را دیدند خایف شده بجای خود
هر یک آرمیدند و مذهب شیعهٔ اثنی عشریه در آن ولایت رواج یافت رباعی هر کس
بودش بغض علی هست لعین ❊ باشد ز زنا نطفهٔ آن دشمن دین ❊ هر دل که درو ذره
از بغض علیست ❊ ناپاک بود صاحب آن دل بیقین باب بیست و دویم در ذکر کشته شدن ملعون
بی ایمان عثمان بن عفّان علیه اللعنة والعذاب النیران و سبب قتل او آن بود که عبد الله
بن سعد بن عاص که از جانب او والی مصر بود ظلم و تعدّی پیش گرفت و بر اهل مصر حوالات
بیحساب مینمود مردم آنجا از دست تعدّی آن ملعون ترک وطن نموده متفرق شدند و هر چند مردم

مصر بمدینه آمده شکایت والی خود کردند فایده بر آن حاصل نشده روز بروز جور و ستم عبدالله زیاده
میشد و مصر رو بخرابی نهاد تا آنکه چهار صد از معروفان مصر اتفاق نموده بمدینه آمدند و همچنین
از بصره و کوفه و عراق عجم و دیگر امصار و بلاد جمعی کثیر از دست بیحساب ستم عاملان و گماشتگان
عثمان بمدینه بشکوه آمدند و هرچند شکوه نمودند نفعی نکرده و آن ملعون راضی بعزل و تغییر آن
ظالمان نشده و چون دیدند که شکوه ایشان بجایی نمیرسد ثمره از آن ظاهر نمیشود همه اتفاق نموده
قرار دادند که خلیفه مبتلا را خلع نموده یا کشته شر آن شریر را از سر بندگان خدا دفع
نمایند و مولوی معنوی فرموده **نظم** چون ز دست زخم بر مظلوم رست :. آن درختی شد از آن
زقوم رست :. چون ز خشم آتش تو در دلها زدی :. مایه نار جهنم آمدی و چون عثمان
این خبر بشنید بترسید و یکی از خارجیان خود را نزد آن جماعت فرستاد که اهل هر ولایت که را
خواهند حاکم و امیر ایشان سازم اهل مصر گفتند که محمد بن ابی بکر را میخواهیم پس عبدالله بن سعد را
عزل نموده و حکومت مصر را بمحمد بن ابی بکر داده و نهانی نامه بعبدالله بن سعد نوشت که اگر
محمد بن ابی بکر و رفیقان او بمصر بیایند ایشان را بقتل رسان و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
محمد بن ابی بکر را از آن معنی خبر داده بود و نامه قتل محمد بن ابی بکر را عثمان بغلام خود داده
بعد از رفتن ایشان روانه مصر ساخت و چون سه روزه راه بجانب مصر رفتند محمد بن
ابی بکر آن غلام را دیده بنشانی که مولای مؤمنان فرموده بود او را بشناخت و نامه عثمان را از او
گرفته بمدینه مراجعت کرد و چون داخل مدینه شد نامه قتل خود را که عثمان نوشته بود بمردم
مدینه و صحابه و جماعتی که از هر طرف از دست عمال عثمان بشکایت آمده بودند نموده آن جماعه
گفتند که بجز تیغ علاج افعال زشت این ملعون چیزی دیگر نمیکند **بیت** نباشد بجز تیغ
فرجام او :. همین است آخر سرانجام او :. و چون عثمان از مراجعت محمد مطلع گشته از ترس

و خوف در خانهٔ خود متحصن شد و او کتابت را نزد او فرستادند گفت مهر مهر منست اما من نوشته
و مهر نکرده ام **روایت** آنکه چون محمد و یاران و بمدینه رسیدند عثمان بر منبر بود محمد پیش رفت
و گفت چگوئی در حق کسی که دعوای اسلام کند و امامت مردم نماید و بی جریمه بقتل مسلمانان
امر نماید عثمان گفت قتل آنکس واجبست پس آن کتابت را بر ملا خواندند عثمان گفت مروان
نوشته است گفتند مروان را بما تسلیم کن گفت من هرگز این کار نکنم پس مهاجر و انصار
قصد قتل او کردند خود را از منبر بزیر انداخته بمنزل خود گریخت و در ببست خانهٔ او را حصار
کردند و آب را او منع نمودند و بعد از چند روز مهاجر و انصار و اهل بلاد و امصار اتفاق
نموده داخل خانهٔ او شدند و بقتل آن ملعون مردود مبادرت نموده شر آن شریر را دفع نمودند
بیت قتلش بمذهب واجب چو قتل افعی ⁂ دفعش بهفت ملت لازم چو دفع ابلیس ⁂ مشهورست
که در وقت قتل آن شقی خون آن پلید بمصاحف مجید که بر دور خود چیده بود چکید لهذا
مولوی معنوی درین ماده باین معنی تکلم کرده **رباعی** دانی ز چه رو چکید ای صاحب دید
بر مصحف پاک خون عثمان پلید ⁂ تا خلق بدانند که بی گفت و شنید ⁂ لب تشنه بخون اوست
قرآن مجید ⁂ و کشتهٔ مردار آن مردود را در مزبله انداختند و بعضی از آن طعمهٔ سگان
و برخی طعمهٔ هوام شده گوشت و پوست و اکثر استخوانهای او را خورده بودند و در دیوانی
که منسوبست بمولای مومنان کلامی که در آنحالت بر زبان معجز نظام آنحضرت جاری شده ترجمه
آنرا یکی از شعرا در رشتهٔ نظم کشیده **رباعی** دشمن که بقصد خون ما بود دلیر ⁂ و ز غایت زور
داشت سر پنجهٔ شیر ⁂ جان داد بتیغ قهر و از لاشهٔ او ⁂ شد جانوری که بود [illegible]
و بعد [illegible] مروان با نفاق جمعی از مردودان پنهان از اهل ایمان جسد پلید او را بمقابر
یهودان بردند و دفن نمودند و عثمان در سی و سه سالگی مسلمان شد و چهل و [illegible] سال آن منافق

بعض باعتقاد ناصبیان اسلام هم در ایام خلافت او سیزده سال و چهار ماه بود و عمرش
هشتاد و دو سال و در کتاب احسن الکبار مذکورست که بیعت وی اول محرم سنه عشرین من
الهجره و مدت خلافت وی چهارده سال هشت ماه و زیاده کمتر بود و قتل وی بمدینه روز هجدهم
ذی الحجه الحرام سنه خمس و ثلثین ثلاثین من الهجره بود نظم اگر بد کنش مرد بد روزگار :
بگردون گردان سپد زهروار : زمانه بگردون فرو داردش : بفعل خویش سپاردش
و این قبه که حالا مشهور و معروفست بمقبره عثمان گنبد عثمان بن مطعونست و گویند معاویه
در ایام استیلای خود آن مقبره یهود ان مقبره مسلمانان موجب و مردمان را امر کرد که
اموات خود را برگرد او دفن میکردند تا ببقیع متصل شد و در بیست سال که مدت خلافت
آن ملاعین بود حضرت امیر المومنین علیه السلام هیچ عملی از اعمال دنیوی دخل ندادند و
بنی هاشم بیدخل و هیچکاره بودند و محبان آنحضرت بفقر و فاقه میگذرانیدند چنانچه
مولای مومنان علیه السلام عربیه تموت الاسد فی الغابات جوعا : و لحم الطیر یطرح للکلاب الفلوات
و خنزیر ینام علی فراش : و ذو ادب ینام علی التراب : و در کتب فریقین ذکر شده که
حضرت امیر المومنین علیه السلام چون شنید که عثمان را کشتند فرمود الله قتله و انا
معه یعنی خدای تعالی او را کشت و من هم با خدا بودم اینست که بعضی از اهل سنت میگویند
حکایة که هر یک از اهل اسلام واجبست که بغض علی در دل داشته باشد اگر همه برابر دانه جو نیست
در زمان سلطنت امیر تیمور گورکان متعصبان ماوراء النهر محضری کرده بودند که بر هر مسلمانی
واجبست که بغض علی اگر چه بمقدار دانه جو نیست در دل داشته باشد از برای آنکه فتوی بقتل عثمان
داده و از امیر تیمور توقع داشتند که بغض و عداوت حضرت امیر المومنین علیه السلام را رواج دهد
و در منابر بسبب دشنام آنحضرت بروش خلفای بنی امیه امر نماید امیر تیمور چون مرید و معتقد شیخ

زین الدین

زین الدین تایبادی فرموده بود که تا پیر و مرشد من بر این کاغذ خط ننهد من حکم نخواهم کرد آن محضر
را بخدمت آن عارف ربانی فرستادند و در وقتی که آن کاغذ بنظر او درآمد دست در گل
و تعمیر خانقاه مشغول بود بی آنکه دست را بشوید بخاک دست مبارک را پاک کرده این
را در پشت محضر نوشت رباعی گر زانکه بود فوق سما منزل تو ٭ و ز کوثر اگر سرشته
باشد گل تو ٭ گر مهر علی نباشد اندر دل تو ٭ مسکین تو و سعیهای بیحاصل تو
وای بر عثمانی که مرتضی علی علیه السلام بقتل او فتوی داده باشد و در بعضی نسخ بنظر
رسیده که این واقعه در زمان شاهرخ بن امیر تیمور روی نموده بهر تقدیر آن پادشاه متنبه
شده آن متعصبان را تنبیه بلیغ نموده از مجلس خود بیرون کرد و مستمسک بگفته مولوی
معنوی شده از مصاحبت ایشان احتراز نمود نظم مار بد تنها ترا بر جان زند ٭ یار بد
بر جان و بر ایمان زند ٭ حق ذات الله الصمد ٭ که بود به مار بد از یار بد ٭ مار بد
جانی ستاند از سلیم ٭ یار بد آرد سوی نار جحیم باب بیست و سیم در ذکر شمه
از افعال ذمیمه خالد ولید پلید و مجملی از احوال و اعمال و افعال ناشایسته آن ملعون
و او یکی از دشمنان و مبغضان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و سنیان بی دین
و متابعان عمر لعین از صحابه کبارش میدانند و او را سیف الله مینامند بمحض عداوتی
که او را با مولای مؤمنان علیه السلام بوده ایشان را هست و مولوی معنوی در مثنوی فرموده
نظم آن خداوندان که ره طی کرده اند ٭ گوش با بانگ سگان کی کرده اند ٭ مه فشاند
نور و سگ وع وع کند ٭ سگ ز نور ماه کی مرتع کند ٭ شب روان و همرهان مه را ببانگ
ترک رفتن کی کنند از بانگ سگ ٭ و در کتاب کاشف الحق روایتست که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله چنین با دست مبارک بدرگاه الهی برداشته گفت اللهم انی ابرء

اِلَیکَ مِمّا فَعَلَ خالِدًا یعنی خدایا پناه میبرم بتو و بری و بیزارم از آنچه خالد کرده
و سببش آن بود که بنی خذیمه قبیله بودند که در حوالی یلملم جا داشتند و خبر اسلام ایشان
بسید کائنات علیه و علی آله افضل الصلوات و التحیات رسید خالد را با جماعتی نزد
ایشان فرستاد و سفارش نمود که باحتیاط برود و از ایشان خبر بگیرد اگر شعار اسلام
در ایشان ببینی زکوة مال ایشان را جمع نموده بیا و الا باسلام دعوت نما چون خالد پلید
نزدیک قبیله طایفه ایشان رسید کسی را فرستاد و تفحص کرد و آمد و خبر آورد که مساجد
بنا کرده اند و نماز میکنند و بانگ نماز از ایشان شنیدیم خالد پلید زده رسید اشد
بنی خذیمه را با طایفه از اعراب عداوتی بود بجهت احتیاط با سلاح از خانهای خود بر آمدند
و چون از ایشان پرسید که چرا با سلاح از خانهای خود بر آمدید گفتند از خوف
آنکه مبادا آن جماعت دشمنان ما باشند خالد عذر ایشان نه پسندید و گفت سلاح
از خود دور کنید و آن بیگناهان بجهت آنکه او را فرستاده رسول خدا میدانستند
سلاحها بینداختند و بروایتی آنکه چون از ایشان پرسید که مسلمانید یا نه در جواب گفتند
صبانا صبانا و نگفتند اسلمنا و معنی صبانا از دینی بدینی نقل کردیم و بهر تقدیر چون
از خویشان خالد یکی در زمان جاهلیت بدست این قوم کشته شده بود رسالت رسول
سفارش آنسرور و مسلمانی آن جمع و شرمندگی دنیا و عذاب آخرت را بیکطرف نهاده
زنان و طفلان قبیله را اسیر کرد و تیغ بیداد در آن طایفه نهاده اکثری را بکشت
مگر قلیلی که در دست جمعی از مهاجر و انصار بودند که ایشان را گفتند که صبر کنیم تا ببینیم
چه میشود و یکی از آن قبیله که بوسیله کاری اسیر نشده بود خود را بمدینه طیبه رسانید و از
ایمان طایفه و بنای مساجد و شعار اسلام و آنچه خالد بایشان کرده بود بعرض حضرت رسول

رسانیده و آنحضرت بر ایشان گریسته آن کلام را انکار و رد نمود و بعد از چند روز مال بسیار بحضرت
امیر المومنین علیه السلام داده بقبیله بنی خذیمه فرستاد که دیت کشتگان را بوارثان ایشان
برسانند و رضای آن جمع را حاصل کند و حضرت امیر المومنین علیه السلام بآن قبیله رفته
دیت کشتگان را ادا نمود و از مواشی و اموال ایشان آنچه از میان رفته بود بالتمام بایشان
رسانید و هنوز چیزی از آن زر مانده بود بایشان سپرده اگر کسی پیدا شود و از چیزی
رفته باشد یا پریشان و محتاجی که غایب باشد حاضر گردد باو برسانند و چون خاطر شریف
بالکلیه جمع نمود بخدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمده خاطر مبارک آنحضرت را نیز
جمع ساخت و نیز از کردار زشت خالد آنکه در روزی که برفاقت عمر بخانه حضرت امیر المومنین
علیه السلام آمدند که آنحضرت را ببیعت ابابکر در آورند خالد شمشیری که با غلاف در دست
داشت بر حضرت فاطمه علیها السلم فرود آورد که بعضی اسقاط جنین را از فعل قبیح
او میدانند و دیگر در آن روز عمودی حواله فرق مبارک سید اوصیا نمود آنحضرت عمود را از
دست او بیرون کرده طوق و قلاده آن سگ حرامزاده نمود و همچنین قتل قبیله بنو حنیفه
و کشتن مالک بن نویره رئیس القوم هر یک از اینها در مکان خود بتفصیل ذکر شده
که باعث لعن و طعن و کفر سیف الله سنیان است و نیز از افعال زشت خالد آنست که قصد قتل
مولای مومنان علیه السلم نمود و این حکایت از رواة ثقه بطریق مختلفه در اکثر کتب ذکر
شده خلاصه آن آنکه چون ابوبکر ملعون خلافت را غصب نمود و بر مسند حکومت و امارت قرار
گرفت از حضرت امیر المومنین علیه السلام بسیار خایف بود که مبادا اعوان و انصار آنحضرت
از اطراف و اکناف جمع آمده آن پلید را از خلافت و ریاست عزل نمایند و حق بمرکز
خود قرار گیرد فکر آن بدبخت بمشورت آن شیطان امت برآن قرار گرفت که آنحضرت را

بقتل رسانند بخاطر جمع بر مسند امارت و حکومت بنشینند خالد ولید را در خلوت طلبیده گفت مردمان
فضل و مناقب زوج بتول را از حضرت رسول بسیار شنیده اند و بیعت روز غدیر از خاطر اهل
اسلام هنوز محو نشده و گوش مردم از فضایل و مناقب او پر است و هر عقده و گرهی که
بهم میرسد حل و کشاد آن از پیش اوست و هر بار که آنحضرت را می بینم از بیعتی که در روز
غدیر باو کرده ام بیاد می آید و باعث خجالت و شرمندگی من میشود و تا علی هست
خلافت و امارت من رونقی و نسقی بهم نمیرساند و امروز بغیر از تو اشجع و دلیرتری
در میان صحابه و دوستان خود نمی بینم که با علی تواند برابری کند و از عهده او بر آید
اگر چنانچه او را بکشی و زنگ ظلمت و کدورت از سینه پر کینه من بزدایی انواع مهربانی
و همراهی نسبت بتو بعمل خواهد آمد و هر چه در بیت المال بهم رسد بیشتر از آن تو است و در
منافع و مداخل شریک غالبی و بنام من و بکام تو خواهد بود و هر بحساب و نامشروعی که
بکنی بر تو گرفت و گیر و باز خواستی نیست و چون خالد ولید پلید آن گفتگو را از ابی بکر
بشنید قبول سخن او نمود و گفت در اثنای نماز آن کار بکنم که کشتن علی در وقتی
که در نماز باشد بسهل وجهی ممکن و میسر است و چون ابابکر بمسجد آمد و شروع بنماز کرد بخاطر
رسید که قتل علی کار بسیار مشکل است و بنی هاشم و دوستان علی بسیارند و بعد از کشتن
او صبر نخواهند نمود و مرا و خالد را بقتل خواهند رسانید از واهمه آنکه مبادا خالد
کار خود کند در اثنای تشهد گفت یا خالد لا تفعل یعنی ای خالد آنکار نخواهی
کرد خالد مطلب خلیفه بنا خو را فهمیده ترک آن عزیمت نمود و مولوی معنوی فرموده نظم
هر که را باشد مزاج و طبع سست ⁂ او نخواهد هیچکس را تندرست ⁂ زانکه هر بدبخت
خرمن سوخته ⁂ می نخواهد شمع کس افروخته ⁂ و در کتاب احتجاج شیخ طبرسی آمده

که ابابکر دعم

که ابابکر و عمر چون خالد ولید را امر نمودند که حضرت امیر المومنین علیه السلام را در نماز بقتل
رساند این خبر را زن ابی اسماء بنت عمیس شنید کنیزک خود را بمنزل مولای مومنان فرستاد
که آن خبر را برساند چون آنحضرت از آن کنیزک آن کلام را شنید گفت خدا ایشانرا مرزد ترا
و بگو به بی بی خود که هرگاه من کشته شوم که قتال خواهد کرد با ناکثین و مارقین و قاسطین
و خالد وعده قتل آنحضرت را با ابابکر و عمر در وقت نماز صبح داد که مهم علی را کفایت کنیم
و در آنوقت خالد بمسجد آمده در پهلوی آنحضرت بنماز ایستاد و چون ابابکر گفت یا
خالد لا تفعل ما امرتک پس مولای مومنان ملتفت بخالد شد و دید که او دست
بشمشیر است گفت ای خالد مرا بقتل میرسانیدی گفت آری بخدا اگر ابابکر مرا نهی نمینمود
ترا بقتل میرسانیدم آنحضرت فرمود دروغ گفتی تو قادر بر قتل من نیستی و حلق او را
فشرد بنحوی که نزدیک بود که هلاک شود و نیز در آن کتاب آمده که خالد را آنحضرت با انگشت
سبابه و وسطی گرفت و بفشرد پس فریاد زد خالد فریاد سختی و حدث کرد بجامه خود بعد از آن
آنحضرت سرپایی بآن ملعون زده چند قدم او را دور انداخت و بروایتی آنکه در آن حال
عمر منزل ستفر بیاری خالد آمد خالد برخواست آنحضرت او را گرفته بر زمین زد و گفت ای پسر صهاک
حبشیه مادر تو مملوکه جد من عبد مناف بود و پدر تو با صهاک زنا کرد و این عملها که از تو
سر میزند از آنجهت است اگرنه فرموده پیغمبر کاینات بود بتو معلوم مینمودم که از ما کدام یک اکم
ناصر او اند گشت عدد او و در کتاب الجامع الانوار از عبدالله عباس و جابر بن عبدالله الانصاری
روایتست که بکرو زد روز وقت چاشت نزد ابابکر لعین نشسته بودیم که خالد ولید با لشکر بسیار آمد
و قطب آسیا بر گردن او طوق و از گرانی نمیتوانست برداشتن رو بابی بکر کرده گفت که این
چه رسوایی و چه خلافتست که تو میکنی و سخنان درشت بسیار در روی او گفت و از خالد یکی

حضار سبب آن طوق لعنت را پرسید گفت از طایف با این لشکر و حشر می آمدم در راه بعلی بن
ابی طالب و موالیان او رسیدم او از روی خشم بر من نگریست و گفت تو بودی که بفرمود ابابکر
میخواستی که مرا بکشی گفتم بخدا که اگر او برین امر محکم میبود ترا میکشتم چون این سخن شنید
آتش خشمش زیاده شد دست دراز کرد و سر دوش مرا بگرفت و برد با آسیابی که آنجا بود
و این قطب با این عظمت که می بینی برگردن من پیچید و هر چند ابابکر جد و جهد نمود که آنرا از
گردن او بیرون کند نتوانست و آهنگران را آوردند ایشان نیز عاجز گشتند و گفتند بکوره
و آتش حل این نمیشود و همچنین بود تا حضرت امیرالمومنین علیه السلام بمدینه باز گشت
ابابکر و یارانش بخدمت آنحضرت آمده الحاح و التماس بسیار نمودند آنحضرت دست مبارک
دراز کرده و سر خالد بگرفت و او را پیش کشید و سر قطب بگرفته در دست مبارکش چون
موم نرم شد تا از گردن آن ملعون بیرون کرده ای ناصبی بیدین و پیروان ملاعین با این
منازکه خالد ولید پلید از صحابه رسول خداست مگر نشنیده که گفته اند بیت دون شود از قرب بزرگان
خراب ؛ جیفه دهد بوی بد از آفتاب باب بیست و چهارم در ذکر بعضی از افعال ذمیمه و اعمال قبیحه
طلحه و زبیر که بعداوت و دشمنی حضرت امیرالمومنین علیه السلام خاسته طبل مخالفت و منازعت کوفتند
و نکث عهد و پیمان نموده خود را مستوجب عذاب الیم و عقاب عظیم ساختند و طلحه یکی از اصحاب
عقبه است که بقصد قتل رسول الله اتفاق نموده بودند خدای تعالی حضرت رسول را از کید و شر
ایشان محافظت نمود طلحه بن عبیدالله تیمی پسر عم ابوبکر بود و زبیر بن عوام اسدی اسماء خواهر عائشه
در خانه او بود و ناصبیان بیدین و سنیان لعین طلحه و زبیر را از جمله عشره مبشره میدانند
و از صحابه کبار شان میشمارند و در تعظیم و تکریم آن دو مرتد زندیق احادیث وضع نموده اند
و هر دو را در درجه شهدا و مقتولان بدر و حنین میدارند که جهت خونخواهی عثمان با علی جهاد و قتال

کردند

کردند و چون حق سبحانه تعالی میخواهد که بطلان مذهب مخترعهٔ ایشان بر صاحبان عقل و دانش ظاهر و هویدا
سازد لهذا کلمهٔ حق را بر زبانشان جاری میسازد و در روز قیامت قول و گفتهٔ آن مردودان را
بر ایشان حجت ساخته معذب و معاقبشان میگرداند چنانچه شارح بخاری از ابن البر روایت کرده
که در روز حرب جمل امیرالمومنین علیه السلم زبیر را آواز داد بنزد خود خواند و چون نزدیک رسید
فرمود که بیاد داری که در فلان روز و فلان موضع رسول خدا صلی الله علیه و آله با تو گفت
علی را دوست میداری تو گفتی چون دوست ندارم حال آنکه او برادر منست بعد از آن
پیغمبر کاینات فرمود که اما انک ستقاتل علیاً و انت ظالم یعنی بدرستی که زود باشد
که تو با علی مقاتله کنی و حال آنکه تو ظلم کننده باشی بر او و چون زبیر را این سخن بیاد آمد
ترک قتال نموده متوجه مدینه شد و گفت چیزی بیاد من دادی که روزگار فراموش کرده بود
و ابن جرموز از عقبش روان شده در وادی سباع بقتلش آورد و از آنحضرت جایزه چشم
داشت آنحضرت فرمود که از رسول شنیده ام که گفت بشر قاتل ابن صفیة بالنار
یعنی بشارت ده کشنده پسر صفیه را باتش دوزخ پس ابن جرموز از غصه خود را هم کشت
و ابن جرموز روز اول با عایشه بود و چند کس از صحابه امیرالمومنین علیه السلام را کشته
بود و چون روز آخر دید که فتح از اینجا نیست باز بقتل زبیر اقدام نمود که تلافی و تدارک کند
نه آنکه در کشتن زبیر گمان ثوابی داشته باشد و بعضی گویند در خوارج نهروان داخل شد و آنجا
بجهنم رفت و بروایتی آنکه حضرت رسول فرمودند که زبیر و قاتل او هر دو در دوزخند و مولوی
معنوی فرموده نظم ای برده باد آن حلق و زبان ٭ که کند تف سوی ماه آسمان ٭
بر رویش باز گردد بیشکی ٭ تف سوی گردون ندارد مسلکی ٭ هر که با شمع خدا آرد پفو ٭
شمع کی میرد بسوزد پوز او ٭ و طلحه با آنکه در کشتن عثمان از همه کس سعی بیشتر داشت

عایشه را بر خون عثمان تحریض و ترغیب نمود و باعث چندین فتنه و فساد شد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
با وی گفت زن رسول خدا را شهر بشهر میگردانی و زن خود را در خانه گذاشته لعنت خدای تو باد
و متعهد و متنبه نشده مردم را بر جنگ ترغیب مینمود و میگفت ای مسلمانان صبر کنید که پس از صبر نصرت
و ثواب باشد **بیت** بنگر زانکه نقشبند قضا ۞ در پس پرده نقشها دارد ۞ و مروان ملعون
بغلامش گفت بخدا که هیچکس بر کشتن عثمان حریصتر از طلحه نبود و غلامش را سپر خود ساخته
تیری زهر آلود بطلحه انداخت و تیر بر طلحه ملعون خورده از اسب بزمین افتاده بیهوش شد
نظم خدنگ بلا از قضا در رسید ۞ براه خورد و رگهای جسمش برید ۞ بتیر بلا کشته به هر که او ۞
بود سرو اولیا را عدو ۞ و چون بهوش آمد دید که خون از او روان است و کارش سخت دشوار شده
بغلامش گفت مرا بجایی برسان غلام گفت نمیدانم ترا بکجا توانم رسانید گفت سبحان الله
خونی در قریش ضایعتر از خون خود گمان نمیبرم مگر این تیر نیست که از جانب الله بمن رسیده و واه
و ناله میکرد تا همانجا جان بمالکان دوزخ سپرد **شعر** حسود جاه ترا خلعت عدم زیبد ۞
که ضایعست لباس وجود در بر او ۞ و در کتاب احتجاج روایتست که چون حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام در میان کشتگان بطلحه رسید امر نمودند که او را راست نشانند خطاب با و نمود
و گفت ای طلحه بود ترا سابقه اما شیطان داخل شد در سوراخهای بینی تو و بر[illegible] بدوزخ
و نیز در آن کتاب آمده که چون آنحضرت بکشته او رسید گفت ای شکننده بیعت من ای بهم رسانندهٔ
فتنه در امت ای خواننده مردمان بر قتل من و الحال بر قتل تو عبرت گیرند دیگران و
امر نمود که طلحه را نشانند پس آنحضرت فرمود ای طلحه بن عبید الله قد وجدت
ما وعدنی ربی حقا فهل وجدت ما وعدک ربک حقا
پس امر فرمود که بخوابانیدش و را د بعضی از اصحاب آنحضرت گفتند یا امیر المؤمنین با طلحه حرف

نیز فی بعد از قتل او فرمود آری بخدا که شنیدند کلام مرا همچنانکه بشنیدند گفتار گشتگان روز بدر
کلام حضرت رسول را و در کتب فریقین مذکورست که بعد از آنکه طلحه و زبیر بیعت بحضرت امیرالمومنین
علیه السلام کردند شبی بخدمت آنحضرت آمده حکومت مصر و بصره میخواستند فرمود که من
ولایت و حکومت بکسی بدهم که بر امانت و دیانت او واثق باشم و شما بداده خدا راضی
نمیشوید و زیاده از آن طلب میکنید گفتند ما همیشه عزیز و محترم بوده ایم و صاحب جاه و منصب
و چون آنحضرت دید که ایشان میل صحبت دارند قنبر را گفت این چراغ را بردار و دیگری
بیار پرسیدند که یا امیرالمومنین سبب تغیر چراغ چه بود گفت پیش از آمدن شما
بنوشتن حساب بیت المال مشغول بودم بچراغ بیت المال حساب مینوشتم والحال
چون با شما صحبت خواهم داشت نشاید که چراغ بیت المال بسوخته باشد و چون بیرون
از آنجا بیرون آمدند با هم گفتند بدین طریق و روش که این مرد راه شرع میرود
ما این زهد و تقوی و لایت و ایالت نمانده فکری دیگر باید کرد روزی دیگر بخدمت
حضرت امیرالمومنین علیه السلام رفتند و رخصت زیارت مکه معظمه طلبیدند آنحضرت فرمود
والله که غرض و مطلب شما زیارت نیست سوگند بسیار خوردند که ما را مطلب دیگر نیست
و از مدینه طیبه با عبد الله عامر که پسر خال عثمان و امیر بصره بود بیرون رفتند و عبد الله
عامر با ایشان عهد نموده بود که چون ببصره رسید من با چندین مرد تیغ زن و چندین
هزار درم شما را امداد کنم و در کتاب عتیق که از مصنفات اهل سنت است از ابو محیط
لوط بن یحیی الازدی روایتست که باعث ضلالت و گمراهی طلحه و زبیر معاویه شد که با ایشان
نامه نوشت که بیعت گرفته ام برای تو ای زبیر و بعد از تو برای طلحه از اهل اسلام و علی را در
شام و بصره دوست و محبی نیست و شما طلب خون عثمان را اظهار کنید و ایشان فریب

معاویه خوردند و بایس امید از مدینه بیرون آمده بمکه معظمه رفتند و عایشه را از راه بر گردانیدند و کار

ایشان بدانجا رسید که رسید مولوی معنوی فرموده **نظم** هرکه تازد سوی کعبه بی دلیل ؛

همچو این سرگشتگان گردد ذلیل ؛ تو نه بینی خود دلیل ای راه جو ؛ ور ببینی و بگردانی از او

و در کتاب احتجاج مرویست که در روز جمل زبیر را بخاطر رسید که حجتی ظاهر کند گفت یا علی

نه من از جملهٔ عشرهٔ مبشره ام که آن ده کس همه از اهل بهشتند حضرت امیر المؤمنین علیه السلم

از او پرسید آن ده کس کیانند پس زبیر گفت من و ابو بکر و عمر و طلحه و عبد الرحمن بن عوف

و سعد بن ابی وقاص و ابو عبیده بن الجراح سعد بن عمر بن نفیل و آنحضرت را نام نبرد و باد

گفت که تو ده گفتی و نه شمردی باز شمرد و آنحضرت را داخل کرد پس حضرت امیر المؤمنین

فرمود که من نیز داخلم گفت بلی فرمود تو گواهی میدهی که من از اینها و از اهل بهشتم گفت

بلی آنحضرت فرمود بخدا قسم و خدا را گواه میگیرم و گواهی میدهم که از پیغمبر شما شنیدم

که تو از اهل دوزخی و بدانکه در قعر جهنم غاریست و در آن غار چاهی و در آن چاه تابوتیست

که بعضی از آنها که نام بردی که از عشرهٔ مبشره اند مکان ایشان در آن تابوتست و در سر

آن چاه سنگیست و هرگاه که خدای تعالی خواهد که بتاباند دوزخ را امر میکند که بردارند

آن سنگ را تا دوزخ از حرارت آنچاه تابیده شود و هرگاه حضرت امیر المؤمنین علیه السلم

بکسی بگوید که تو از اهل دوزخی یقین که گفتهٔ او فرموده رسول خداست و حضرت رسول

آنچه بزبان معجز بیان جاری ساخته بامر و فرمان الله تعالی عز اسمه بوده و از دروغ

و کذب بری و منزهست و هرکه بر امام زمان خروج کند و باعث اینهمه قتل و فساد

شود در رتبه و منزلت او در جهنم کمتر از مرتبه و مقام خلفای ثلثه لعنهم الله نخواهد بود و در

عذاب و عقاب با ایشان شریک و سهیم خواهد بود وصی رسول خدا بودن نفع و فایده بایشان

علم نماند

نیز سانند چنانچه عارف نیشابوری گفته بیت هر که را روی بهبود نداشت ٭ دیدن روی
نبی سود نداشت **باب بیست و پنجم** در ذکر مجملی از کردار که همه غیر مرضیه عایشه و حفصه
واین هرده و با آنکه ادراک صحبت رسول کرده بودند بسبب دشمنی و عداوت امیر المومنین
علیه السلام در شمار دوزخیانند و از رحمت الهی دور و از بهشت و خدمت رسول محروم
و هیچ روز از روز اول اقتدا بپدران بی ایمان نموده سودای دشمنی و خصومت
آنحضرت در سر داشتند و مشق عداوت او میکردند و با صبیان بدین سبب عداوتی
که با مولای مومنان داشتند عایشه و حفصه ام المومنین میخوانند و دوستان و موالیان
آنحضرت را رافضی مینامند چنانچه عارف نیشابوری در کتاب مظهر عجایب گفته بیت
هر که دارد حب او منفی است ٭ تو همین گویی که او خود رافضی است ٭ و حمیدی در صحاح
خود دو هزار و دویست و نود و پنج حدیث از عایشه روایت کرده و از باقی زوجات آنحضرت
که فرق میان عایشه و ایشان بغیر عداوت اهل بیت نیست عشر و نصف عشر این عدد
روایت نکرده و از ام سلمه زیاده بر سیزده حدیث متفق علیه و بیست و سه حدیث مختلف
فیه روایت نکرده و از دیگران هیچیک بده نرسیده و از حضرت فاطمه علیها السلام
دو حدیث نقل کرده اند با آنکه حمیدی نیز در آن کتاب ذکر کرده که عایشه در جهالت
و منقصت بمرتبه بوده که مدام بالعبتها بازی میکرده و در پیش آن زنان مغنیه نی
و زبان می نواختند و رقص میکردند و باستماع این حدیث می پرداخته است و
عایشه و حفصه چندین بار حضرت رسول را از خود دلگیر و آزرده ساخته خود را قابل
لعن و طعن و مستوجب عذاب ابدی ساختند از آنجمله در کتاب کاشف ا[illegible] آورده که چون حضرت
رسول صلی الله علیه و آله از حجة الوداع فارغ شده عازم مدینه مبارکه گشت جبرئیل

این پیغام رب العالمین بسید المرسلین ساند که امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلم
امام کل انام نموده عهد و بیعت او بر جمیع مکلفین لازم و واجب گردان و این پیغام را
بندگان برسان و حضرت رسول ص رانه و زخلوتی ساخته خبر اسرار ربوبیت را
با حضرت امیر المومنین علیه السلم درمیان نهاد و چون عایشه از امر خلوت اطلاع یافت
در تحقیق آن مبالغه نمود حضرت رسول عایشه را مجبر ساخته و در اخفای آن اهتمام نمود
تا بحدی که گفت اگر افشای این راز نمایی خلاف امر من نموده در زمرهٔ کفره داخل گردی
و چون بر مجملی از نزول جبرئیل و امر الهی درین باب واقف شده بود مبالغه و اهتمام
رسول خدا را اعتبار نکرده بعد از ساعتی حفصه دختر عمر را خبر دار گردانید و حفصه
نیز او را آگاه گردانید و او بابی بکر رسانید و از و با بوعبیده جراح و عبد الرحمن بن
عوف رسید و از ایشان بباقی منافقان سرایت کرد تا آنکه مجتمع گشته تهلکهٔ پیغمبر
خدا قرار دادند چنانکه در قصهٔ عقبه در باب کفر خلفای ثلثه ذکر شده و چون ضمیر منیر حضرت
رسالت پناه جام جهان نمای لوح تقدیر بود عایشه را طلب نموده گفت افشیت
سری و الله و یجازیک لعملک یعنی سر مرا فاش کردی حق تعالی جزای عمل
بتو رساند رباعی عهدی که زنان کنند بی بنیادست ✿ و ز دست زنان بهر طرف فریادست
مردی که زقید نیک و آزادست ✿ داند که حدیث این جماعت بادست ✿ و در تفسیر
علی بن ابراهیم مسطورست که سری چند حضرت نبوی بحفصه گفته در کتمان او کوشید
از جملهٔ آن اسرار مقدمهٔ ابابکر و عمر بود که ایشان بعد از من مرتکب امر خلافت خواهند
شد و این سر را حفصه بعایشه گفته و عایشه بپدرش ابو بکر گفته و او بعمر گفت و این
دو منافق تمهید کردند که بموجب کلام آن صادق القول خلافت بما قرار خواهد گرفت

بایدکه حضرت

باید که حضرت رسول را زهر دهیم تا خلافت زودتر بما منتقل شود و ایشان زهر دادند
آنحضرت جازم و مصمم شدند جبرئیل امین از جانب رب العالمین بحضرت سید المرسلین
آمده آنحضرت را بر آن امر مطلع ساخت و در کتاب کاشف الحق از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام واردست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که دختر شعیب
صفورا بعد از موسی بر وصی موسی یوشع بن نون خروج کرد و یوشع او را باسیری گرفت
و بحرمت موسی خلاص شد و من نیز از آن ترسانم که یکی از زنان من بعد از من بر
وصی من خروج کند و با او مقاتله نماید و اسیر شود و این خبر بزنان آنحضرت رسید جمله
بخدمت او آمده استدعا نمودند که دعا کن که ما نباشیم آنکه بر وصی تو خروج خواهد
کرد آنحضرت گفت که من وصیت میکنم شما را بپرهیزکاری نشستن در خانها و ترک
نمودن زینت زمان جاهلیت بحق آن خدایی که مرا بخلق فرستاد که جبرئیل مرا خبر داده که
اصحاب جمل ملعونند در زبان هر پیغمبری که پیش از من بوده اند و در آن حال حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام رسید چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را دید گفت یا علی تو مظلومی
بعد از من هر که با تو حرب کند با من حرب کرده است و هر که با من حرب کند با خدا حرب کرده است
و هر که از تو دوری کند با من دوری کرده است و هر که از من دوری کند با خدا دوری کرده است
و این حدیث صریحست بر لعن عایشه ام المؤمنین چنین میباید که قابل لعن و طعن باشد
و دیگر از جمله افعال و اعمال غیر مرضیه عایشه و حفصه که باعث لعن و طعن ایشانست آنست
که رسول الله در خانه زینب عسل خورده بود و چون عایشه و حفصه مطلع شدند اتفاق نموده
گفتند بگوییم که بوی بد از دهن تو می آید و هر یک آمده آن سخن زشت را با آنحضرت گفتند
لجاجت و خشونت بسیار کردند و کمال ایذا از زبان بهره ور رسانیدند آنحضرت را

عسل را بر خود حرام ساخت و سوگند یاد نمود که عسل نخورد وبروایتی آنکه با کنیز خود ماریه
قبطیه صحبت داشته بود و عایشه و حفصه خشونت و لجاجت بسیار نمودند آنحضرت
غسل کردن او را بر خود حرام ساخت و سوگند یاد نمود که یکماه از زنان عزلت نماید
بهر تقدیر جبرئیل امین بفرمان ملک جلیل آمده این آیه را آورد یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ
لِمَ تُحَرِّمُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ لَکَ تَبْتَغِی مَرْضَاتَ أَزْوَاجِکَ وَاللَّهُ غَفُورٌ
رَحِیمٌ که چرا چیزی که خدای تعالی بر تو حلال کرده بر خود حرام میگردانی بخاری در
صحیح و حمیدی در جامع آورده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی خطبه
میخواندند در آنحال اشاره بخانه عایشه نموده سه نوبت فرمود که درین خانه فتنه است
و ایمن مباشید که شاخ شیطان اینجاست و از اینجا بیرون خواهد آمد ونیز در جامع
حمیدی ذکر شده که حضرت رسول اشاره بخانه عایشه نموده گفت سر کفر درین خانه است
و از اینجا شاخ شیطان بیرون می آید ای ناصبی ملاحظه اقوال دانشمندان خود
کنید که از حضرت سید کاینات علیه و آله افضل الصلوات روایت میکنند که آنحضرت
فرمود که عایشه سر کفر است و اصل فتنه و معهذا او را ام المؤمنین و غازیه و مجاهده
فی سبیل الله میدانند و در صحیح بخاری مسطور است که یکی از اهل جمل ابوبکره نام گفته که
در روز جنگ جمل دیدم که جمعی کثیر هودج عایشه را گرفته اند و او چون زن رسول الله
بود ترددی در خاطر بهم رسید درین اثنا بیادم آمد که روزی در خدمت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله مذکور شد که بر اهل فارس زنی حاکم است آنحضرت فرمود لَن یُصْلِحَ
اللهُ قَوْمًا وَمَا أَمَرَهُم امْرَأَة یعنی هرگز فلاح و رستگاری مباد جماعتی را
که زنی متولی امور ایشان باشد از آن تردد خلاص شدم و آن کلمه عجب نفعی بمن رسانید

فرزانی

وغزالی که از علما و بزرگان اهل سنت است در کتاب نکاح در مذمت عایشه چندین خبر نقل کرده
یکی آنکه مصاحبت عایشه مرضی طبع مبارک حضرت رسول نبود دیگر آنکه روزی ابابکر بدین
عایشه رفت و شنید که پیغمبر خدا از او دلگیرست گفت آنچه در میان شما گذشته بیان کنید
تا من محاکمه کنم پس حضرت رسول بعایشه گفت تو حرف میزنی یا من حرف کنم عایشه در جواب
گفت تو حرف زن اما بغیر از راست مگو و آیا ممنوع است که پیغمبر خدا بغیر از راست میگوید
در جواب رسول چنین حرف بنا بد گفت آیه إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ را نشنیده بود وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ
بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ بگوشش نرسیده بود عربیه کل من رام الفی
بوجه سماء ارجع الفی بوجهه ابدا و اگر این وقت اول سن بود و جنون جوانی
از بعضی چیزها غافل میساخت که غازیه و مجاهده فی سبیل الله باشد ممنوع است که
حق تعالی در حق زنان پیغمبر گفته است وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ
تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ که در خانه شان باید نشست و زینتی که در ایام جاهلیت بجو
میکردند نکنند نه آنکه بر شتر سوار شوند و شتر را پوست پلنگ بپوشانند و بالای
پوست زره فرو گذارند و بقصد جهاد از مکه ببصره روند و بر امام زمانی که مهاجر
انصار و بنده و آزاد و عرب و عجم بر امامتش اتفاق کرده باشند خروج کنند و باعث
ریختن خون چندین هزار کس شوند شرمش باد که زن رسول خدا باشد و بدین صفت
از خانه بیرون آمده بجدال و قتال قیام نماید و ابن مشکویه و ابو نعیم و ابن ابی حدید و غیرهم
نقل کرده اند که چون عایشه با طلحه و زبیر و عبد الله بن زبیر در وقت رفتن بطرف بصره
بجواب رسیدند و عایشه فریاد سگان الموضع شنید پرسید که این موضع چه نام دارد

وچون لفظ جواب بگوشش آمد از رفتن بصره پشیمان شد و گفت از رسول خدا شنیدم
فرمود که یکی از زنان من با علی حرب خواهد کرد بغیر حق و چون بجواب خواهد رسید سگان انجا
بفریاد خواهند آمد جهد کن ای عایشه که آن تو نباشی و طلحه عبدالله بن زبیر پنجاه کس بهم
رسانیدند و همه گواهی دادند که آن جواب نیست و از برگشتن پشیمانش گردانیدند چنانکه
ساختند بر
در وقت راهی شدن شتر بلند بزرگ آوردند که بر آن سوار شود شتر عسکر نام داشت
وچون نام عسکر شنید پشیمان شده گفت رسول خدا مرا خبر داده بود که یا عایشه خود را
نگاهدار بر آنکه بر شتر عسکر نام سوار شده بحرب علی میرفته باشی طلحه و زبیر نام شتر را
گردانیدند و لباسش تغیر داده فریبش دادند عربیه احذر مجالسة اللئیم فانه یفشی
القبیح ویکتم المعروف فانه وچون عزم جزم نمود این خبر بمالک اشتر رسید با وی نامه نوشت
که از خدا بترس و حق تعالی فرموده است که زنان رسول در خانهای خود ساکن باشند و رسول
خدا را خشمگین بگردان عیب ما شد که زن او در میان لشکر شود با مسلمانان حرب نماید
بیت ای عایشه این قوم قوم اعدا مستند تبه ز قتل انبیاست جواب گفت که
مالک چون بر قتل عثمان سعی کرده مرا منع میکند و با آنکه عایشه در قتل عثمان شریک
غالب بود و همیشه میگفت اقتلوا النعثل فانه قد کفر و اقتلوا احراق
المصاحف یعنی بکشید پیر کفتار را بتحقیق که او کافرست و بکشید سوزنده مصحفها را
والحال خود ضامن ماتم و خونخواه عثمانست و در روضة الصفا آمده که نعثل اسم
شخص طویل اللحیه بود که عثمان با او از روی صورت مشابهتی داشت و هرگاه مسلمانان
در مذمت عثمان زبان میگشودند او را باین نام میخواندند و در کتاب کشف الغمه
مذکورست که در روز حرب جمل شخصی بعایشه گفت یا ام المومنین تو چگونه امروز زن

خواهی بمن

خواهی عثمان قیام بنمایی و حال آنکه قبل ازین مردمان بقتل او امر میفرمودی و تو عیب مینمودی
گفت آنروز که من بکشتن او امر میکردم بقتل او راضی بودم او ظالم و فاسق بود امروز
که او تایب شد و استغفار نمود و مثل فضّهٔ خالص گشت چگونه کشتن او روا بود و باعث
عداوت میان عایشه و عثمان آن بود که در وقتی که عثمان والی شد آنچه ابابکر و عمر بعایشه
و حفصه از بیت المال میدادند قطع نمود عایشه بعثمان گفت آنچه پدر من و عمر بمن میدادند
تو نیز بده گفت من در کتاب و سنت نمییابم که بتو و حفصه چیزی باید داد لیکن پدر تو
و عمر چیزی بتو و حفصه عطا میکردند بطابت رضای نفس خود و من بتو چیزی
نمیدهم پس گفت از میراث پیغمبر بمن چیزی بدهید عثمان گفت تو و جمعی از صحابه نیامدید
و شهادت ندادید که پیغمبر را میراث نمیباشد و حق فاطمه را باطل ساختید اکنون
آمده طلب میراث پیغمبر میکنی من این کار نمیکنم و چیزی بتو نمیدهم و هرگاه عثمان
بمسجد میرفت برای نماز عایشه فریاد و فغان میکرد و بر میداشت پیراهن حضرت
رسول را و میگفت عثمان مخالفت صاحب این پیراهن میکند و چون آن خلیفه
ناحق از عایشه سخنان زشت و درشت میشنید بالای منبر میرفت و میگفت عایشه
دشمن خداست و حق سبحانه و تعالی برای او و حفصه مثل زده در کلام خود بزن
نوح و لوط آنجا که فرموده ضَرَبَ اللهُ مَثَلاً لِلَّذِینَ کَفَرُوا امْرَاَتَ نُوحٍ
وَامْرَاَتَ لُوطٍ کَانَتَا عَبْدَیْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَیْنِ فَخَانَتَاهُمَا
فَلَمْ یُغْنِیَا عَنْهُمَا مِنَ اللهِ شَیْئًا وَقِیلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّاخِلِینَ
و عایشه نیز بوی میگفت یا نعثل یا عدو الله تو آنکسی که رسول الله ترا نعثل
یهودی نام کرده که در یمن میبود و یکدیگر را لعن و طعن میکردند تا عایشه گفت

خورد که با او در یک شهر نباشد و از مدینه بیرون رفته بمکه قرار گرفت و بعد از قتل عثمان
صاحب ماتم شده طلب خون عثمان باغوای طلحه و زبیر میکرد و در کتاب فصول الحق روایت
که در روزی که عثمان را محاصره داشتند عایشه عازم مکه شد و نظر او بآن جماعتی که
بمحاصره عثمان قیام داشتند واقع شد آن جماعت را بر کشتن عثمان تحریص و ترغیب
نمود و دشنام بسیار بعثمان داد که پیراهن حضرت رسول کهنه نشده است و سنت اورا
کهنه ساختی بکشید این پیر کفتار را و زنهار که زنده اش مگذارید و چون بمکه معظمه رسید
و عمره بگذارد متوجه مدینه مشرفه شد ناگاه در راه دید که عبد الله بن سلمه از مدینه
می آید از او پرسید که کار عثمان بکجا رسید گفت که کشته گردید گفت که شکر خدا که دست
او مروان از سر امتان حضرت رسول کوتاه گردید گفت بگو که مردم بیعت با که کردند
گفت بر علی ابن ابی طالب علیه السلم عایشه گفت آه بعد ازین خلافت به بنی تیم نیفتد
و کاشکی آسمان شکم بزمین نهادی تا مردم بر علی بیعت نکردندی و بمکه مراجعت نمود
و طلحه و زبیر با گروهی از بنی امیه طاغیه باغیه نزد او آمده و او را بر طلب خون عثمان
تحریص مینمودند و او خود غیر از آن آرزوی نداشت و عمال عثمان از اطراف
و اکناف آمده در مکه بودند جمیع مالهایی که از ولایتها آورده بودند نزد طلحه و زبیر
و عایشه آوردند و لشکر بسیار مرتب ساخته عزیمت بصره نمودند و عایشه نزد ام سلمه
آمد که تو از زنان رسول الله صلی الله علیه و آله بزرگتری و قوم عثمان را بجور و عدوان
بقتل آوردند و در بصره هواداران عثمان بسیار است با من رفاقت نما که طلب خون
آن مظلوم نمایم ام سلمه گفت که ای دختر ابا بکر تو مردم را بکشتن او تحریص مینمودی
و میگفتی بکشید این پیر کفتار را ترا با خون عثمان چه کار او از بنی امیه و تو از بنی تیم

این چه اندیشه باطلست که در خاطر تو خطور کرده و بر پسر عم رسول بیرون
آیی از خدا بترس و از آن کلمه که سید کائنات خبر داده اندیشه کن و دو صفت
آنحضرت را فراموش مکن و خود را از یادگار دنیا و لغزت مگردان و از بشر مساوی
روز جزا یاد کن عایشه خشمگین شده از نزد ام سلمه بیرون آمد و بنزد حفصه
شد و مقصد خود بیان نمود و حفصه سمعا و طاعة باتفاق عایشه عازم بصره
شدند و ام سلمه نامه بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام نوشت و جمیع اخبار
را در آن درج نموده بمصحوب پسر خود بمدینه فرستاد و در کاشف الحق آورده
که چون حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از مدینه متوجه بصره شد در منزلی
انتظار جمع شدن لشکر میکشید عایشه نامه بحفصه نوشت که علی در فلان منزل
فرود آمده نه زهره دارد که پیش آید و نمیتواند که برگردد و چون نامه بحفصه
رسید بموجب حدیث نبوی الحُبُّ يَتَوارَثُ وَالبُغضُ يَتَوارَثُ زنان
مغنیه را خواند و مضمون کتابت عایشه را بنظم در آورده میخواندند و دف میزدند
و سرود میگفتند ام کلثوم روی پوشیده بخانه حفصه شد و این شعرها را شنید
روی بگشود و حفصه خجل شد و عذرخواهی نمود ام کلثوم گفت ظلم تو و عایشه
و پدران شما هر دو بر خاندان ما قدیمیست و امروزی نیست و چنانچه تو و عایشه
امروز قصد قتل پدر من دارید پدران شما قصد قتل رسول خدا داشتند و حق تعالی
شر ایشان کفایت کرده آیه وَاِنْ تَظاهَرا عَلَيهِ فَاِنَّ اللهَ هُوَ مَولاهُ
وَجِبريلُ وَصالِحُ المُؤمِنينَ در آن باب فرستاد این بگفت و بخانه خود آمد
و در کتاب احتجاج ذکر شده که چون عایشه ببصره آمد جمعی کثیر را باطاعت و انقیاد

خود آورد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ببصره آمد با عایشه جنگ نمود و طلحه کشته شد
و زبیر از معرکه جنگ فرار نمود و هودج عایشه را بر شتری عسکر نام بار کرده بودند
دیگپای آن شتر را قطع نمودند ایشان دبر دیگری مردم را از آن حالت تعجب آمد مولای
مؤمنان فرمود که بکشید شتر را که شیطان او را نگاه داشته است پس عمار بن یاسر و
محمد بن ابی بکر آن شتر را کشتند ونیز در آن کتاب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایتست که چون در روز جمل عایشه گرفتار شد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود که سزاوار آنست که عایشه را آزاد کنیم از برای حرمت حضرت رسول صلی الله
علیه و آله پس آنحضرت قسم داد مردمان را که بخدا که هر که از پیغمبر آیات شنیده
باشد که بعد از من اختیار زنان من با علیست برخیزد و گواهی دهد سیزده کس
خاسته شهادت دادند که بعضی از آنها در جنگ بدر در خدمت سید البشر بودند
پس در آنوقت عایشه گریست بنحوی که مردمان گریه او را شنیدند پس حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام فرمود که مرا خبر داده مخبر صادق که یا علی خدای تعالی مدد و یاری تو
خواهد فرستاد در جنگ جمل پنج هزار فرشته و عایشه از آنحضرت التماس نمود که
در بصره باشد استدعای او بدرجه قبول نرسید و او را با محمد بن ابی بکر همراه نموده بعز
و تکرم بمدینه طیبه فرستادند و او در عوض مهربانیها که از مولای مؤمنان مشاهده
نموده بود نامه بمعاویه نوشت و تحریص و ترغیب وی نمود که خود را مستوجب لعن و طعن و
سزاوار عذاب و عقاب الهی نموده باعث ریختن خون چندین هزار مسلمانان و مؤمنان
شد و از عامر بن طفیل مرویست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله اهل جمل و اهل صفین و خوارج نهروان را لعنت کرد و چون اصحاب جمل

ناکثین

شکست خوردند روزی نیز نزد عایشه آمدیم و گفتیم که علی چنین چیزی میگوید عایشه گفت
علی راست میگوید و من نیز از حضرت رسول شنیدم ولیکن من از اهل جمل نیستم و بغایت
خجل شد و احمد حنبل در کتاب درالاخبار روایت کرده که زنی از زنان کوفه بدیدن
عایشه آمد و گفت یا ام المؤمنین چه فرمایی در حق مادری که فرزند خود را بکشد از روی
عمد و آن فرزند مومن باشد عایشه جواب داد که آن زن کافرست چرا که حق تعالی فرموده
وَمَنْ قَتَلَ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا یعنی
هر کس بکشد مومنی را عمدا پس جزای او دوزخست که در و مخلد باشد پس آن زن
گفت فما تقولين في امرأة قتلت ستة عشر الفا و مائتين
من اولاد المؤمنين یعنی چه میگویی در حق مادری که بکشد شانزده هزار
و دویست فرزند از اولاد مومنان و مسلمانان را و چون عایشه فهمید که غرضش
چیست و سخن راستی بگوشش او خوش نیامد بموجب الحق مر از آن دلگیر و خشمناک
شده گفت دور کنید این دشمن خدا را از نزد من پس آن زن گفت ای عایشه
معلومست که دشمن خدا کیست و فی الفور بیرون رفت و باین مقدار طغیان و عصیان و
ریختن خون شانزده هزار مرد مسلمان آن ملعونه مردوده از خود راضی
نشده مانع آمد که تابوت مبارک حضرت امام حسن علیه السلام را بزیارت حضرت
رسول صلی الله علیه و آله برند و این نیز سر بار دیگر گناهان خود نمود عربیه لطیف فکیف
یوم الحشر حملات لاوزار الکبار کالرواسی و در کتب فی یقین مذکورست که
چون حضرت امام حسن علیه السلام زر داز فنا رحلت نموده بسرای بقا خرامید امام
حسین علیه السلام جسد مبارک آنحضرت را برداشته بوداع حضرت خاتم النبیین

برده عایشه و مروان و جماعت بنی امیه طاغیه باغیه کمان آنکه میخواهند حضرت امام حسن علیه السلام
را در حجره رسول دفن نمایند مانع آمدند و نگذاشتند که بوداع جد بزرگوارش برند و
تابوت مبارک آنحضرت را تیرباران نمودند و در آنروز عایشه بر استری سوار شده
میکفت حجره رسول الله از منست و من راضی نیستم که او را در آنجا دفن نمایند و ابن عباس
در جواب او این شعر را کفت و بروایتی آنکه عبد الله بن الحسن علیهما السلام این شعر را
در لباس نظم انتظام داد **عربیه** تجمّلتِ تبغّلتِ و لو عشتِ تفیّلتِ لکِ التسع من الثمن و
فی الکل تصرّفتِ یعنی در روز جنگ بصره بر شتر سوار شدی و امروز بر استر سوار شدی
و اکر زنده بمانی محتملست که بر فیل هم سوار شوی و ترا از میراث رسول الله یک حصه از
نه حصه از جمله هشت یک میرسد چه اورا هشت زن دیگر بوده دختری و بجمیع زنان یک
هشت یک میرسد و نه یک آن هشت یک از تو است و تو همه را تصرّف نموده و حجره
رسول الله خانه خود نام کردی و در خبرست که سه هزار مروانی باتفاق عایشه سر راه کرفته
و بر جنازه آنحضرت که حاملان عرش اعظم متحمل آن شده بودند تیر انداختند و اول
کسی که مرتکب تیر انداختن کشت عایشه بود و تحریص دیگران نیز باین امر نمود و در کتاب
احتجاج روایتیست که عمرو عاص بی اخلاص بعایشه کفت که دوست داشتم که تو در جنگ
جمل کشته میشدی عایشه کفت ای بی پدر چرا کفت چون تو کشته میشدی تشنیع و سرزنش
بود از برای علی علیه السلام که مردم میکفتند که عایشه زن حضرت رسول را علی بقتل
رسانید و زمخشری در کتاب ربیع الابرار از جمیع بن عمیر روایت کرده که عمیر کفت من
روزی نزد عایشه رفتم و از او پرسیدم که یا ام المومنین مرا خبرده که دوستترین کسی
نزد حضرت رسالت چه کس بود کفت دختر او فاطمه زهرا آنکه کفتم سخن من در مردان نیست

کفت

گفت شوهر دختر او علی ابن ابی طالب علیه السلام که صایم النهار و قایم اللیل بود و قبض
روح سید کاینات را در کنار علی نمودند پس عمیر گفت که بعد از استماع این حدیث
از عایشه باو گفتند هرگاه تو میدانستی که علی بن ابی طالب علیه السلام نزد آنحضرت
دوستترین خلق خدا بود پس چرا با او محاربت کردی و در وی عاصی شدی **بیت** ای
برلب بحر تشنه بر خاک شده ٭ وی بر سر گنج از گدایی مرده پس چون عایشه
این سخن بشنید معجر خود را بر روی خود فرو گذاشت و بگریست و گفت نصیب من از
کارخانهٔ قضا این بود اگرنه او امامیست که طاعت و فرمانبری او بر همه کس واجب
و لازمست و مترجم دیوانی که منسوبست بمولای مومنان کلام معجز نظامی که از آنحضرت
درین باب واقع شده در رشتهٔ نظم در آورده **رباعی** در علم و عمل اهل حقایق ماییم ٭
داننده اسرار دقایق ماییم ٭ گاهی که سخن ز اهل ایمان گذرد ٭ انصاف دهد خصم
که سابق ماییم **حکایت** در کتاب مجالس المومنین مسطورست که بهلول بمجلس جمعی رسید
که مذاکره حدیث میکردند و در آن اثنا از عایشه روایت کردند که میگفته

یعنی اگر ادراک

شب قدر کنم سوال آن خواهم کرد از خدای که آمرزش گناهان و پایان
عاقبت کار را بهلول چون این کلام را بشنید گفت چرا انصاف دیگر این دعا را
نمیگوید گفتند آن کدامست گفت

ظفر

یعنی ظفر یافتن بر علی بن ابی طالب علیه السلام زیرا که اهم مطالب عایشه
بر آنحضرت بود و کلام بهلول موافق گفتهٔ عایشه است **بیت** که گرد در همهٔ عالمت
کمان ظلم بزه ٭ که تیر لعنت جاوید در نشانه نشد ٭ **باب بیست و ششم** در فو

عایشه علیها اللعنة والعذاب الهاویه و در سبب فوت او اختلاف واقع شد در
کتاب کشف الغمه آمده که باجل مسمی فوت شده و در مرض الموت از عایشه پرسیدند
که ترا نزد پیغمبر دفن کنیم یا نه او گفت مرا در جوار پیغمبر دفن نکنید زیرا که بعد از حضرت رسول
احداث امری کردم که بسبب آن شایسته مجاورت آنحضرت نیستم و بعد از فوت او
بوصیت او عمل نموده او را در جوار سکینات دفن نمودند و در بقیع مدفون نیست و در
کتاب الزام النواصب آمده که عایشه در مرض الموت میگفته که دوست داشتم که از فراموشان
بودم یعنی مادر مرا نزادی و در جمع بین الصحیحین نقل شده نقل شده که ابن زبیر در حال
مرض موت بعیادت عایشه رفت عایشه با او گفت که جنگ و جدال کردم با فلان و مطلبش امیر المومنین
علیه السلام بود و بر مقاتله ثابت بودم کاش این عمل از من واقع نمیشد و من هرگز با
بوجود نمی آمدم و در بعضی روایات وارد است که معاویه منزل او دیه او را کشت چنانچه مولا
احمد اردبیلی در کتاب حدیقة الشیعه آورده و صاحب کتاب عوایل الاشتباه که یکی از علمای
اهل سنت است نقل کرده که روزی معاویه در مدینه مشرفه بر منبر رسول بود و بیعت از برای یزید
پلید میگرفت عایشه سر از روزن حجره اش بر آورده گفت ای معاویه پیش از تو شیوخ
بودند از برای فرزندان خود بیعت گرفتند گفت نه عایشه گفت تو درین کار اقتدا بکه
کرده معاویه خجل شده از منبر بزیر آمد بعد از دو سه روز کسی نزد او فرستاده التماس
کرد که تو ام المومنین و زوجه رسولی اگر بدیدن من آیی باعث فخر من میشود و شرط کنم
که برادران تو هر کدام را منصبی که تو فرمایی فرمان کنم و چون عایشه بدیدنش رفت و
چاهی که پر از آب بود بر آن فرش گسترانیده بر آن کرسی نهاده و بر آن بتکلیف نشستن فرمود
همان بود و رفتن همان و چون عایشه بچاه فرو رفت گفت هنوز خامی باش تا پخته شوی و عد

ما و تو

ماویه بچاه و بلیست قطعه همیشه تا که بود آفتاب عالمتاب ؛ مدام تا که زند نوبه بر آسمان
خرگاه ؛ موالیان ترا باد جا بعالم عیش ؛ مخالفان ترا باد جا بسینهٔ چاه ؛ و نیز در
روایتی آنکه چشمش ضعیف شده بود بر خری سوار شده به دیدن معاویه رفت و خر را بر روی
بساط معاویه راند بیت خر بساط معاویه چون دید ؛ بر یکی رید و بر یکی شاشید ؛ مروان
حمار را عرق حمیت در حرکت آمده از آن حمار آزرده گشته گفت مرا القدر طاقت
تحمل نیست که این قسم خرها را صبر توانم کرد و اشاره بخدام کرده خر را با سوار در چاه
که در کنج خانه بود انداختند و سر چاه را با آهک مستحکم ساختند از مدینهٔ مبارکه بیرون
رفتند و برین واقعه کسی علم نداشت مگر حضرت امام حسین علیه السلام که پیش از وقوع
آن خبردار چون خبر گشتن عایشه اشتهار یافت از آنحضرت سؤال نمود بر حقایق احوال
او را مطلع ساخت و نیز در کتاب احسن الکبار قتل عایشه بفرموده عمرو عاص و معاویه
باندک اختلاف عبارت ذکر شده و در کتاب فصول الحق آمده که بعد از آنکه معاویه منزل
هاویه عایشه را بچاه انداخت و از مدینه بیرون رفت مردمان بر آن امر مطلع شده
جسد او را از چاه بیرون آورده در بقیع دفن کردند و در وقت نقل و ارتحال سید
کاینات علیه و آله افضل الصلوات عایشه هجده ساله بود و بعد از حضرت رسول چهل و
هشت بزیست و عمرش شصت و شش سال بود و نقل و ارتحال عایشه بچاه هاویه
بر دیدران طاغیه خود در آخر ذی حجه سال پنجاه و هشت از هجرت بود و حکیم ثنائی در
کتاب حدیقه اشاره بدین نموده نظم عاقبت هم بدست آن باغی ؛ شد شهید و بکشتش آن
طاغی ؛ آنکه با جفت مصطفی زینسان ؛ بکند مرد را تو مرد مخوان باب بیست و هفتم
در بیان اندکی از احوال ابو موسی اشعری که یکی از دشمنان بدخواهان امیر المؤمنین علیه السلام

بود و اهل سنت و جماعت او را دوست دارند و از صحابه کبار ریش مینامند و آن ملعون یکی
از اصحاب عقبه بود که اراده قتل سید کاینات داشتند و آن ملعون دو سیاه را افعال بد بهمه
و اعمال مرضیه لا تعد و لا تحصی ست از آنجمله آنکه چون امیرالمومنین علیه السلام حضرت امام
حسن علیه السلام را با مالک اشتر بکوفه فرستاد که اهل کوفه در حرب جمل آنحضرت را امداد
نمایند امام حسن علیه السلام بر منبر رفته خطبهٔ بلیغ و فصیح ادا نمود و مردم را ترغیب و
تحریص بمدد و همراهی شاه اولیا و سرور اصفیا فرمود اهل کوفه دل بمعاونت و یاری
آنحضرت گذاشتند و قبول قول و گفته حضرت امام حسن علیه السلام نمودند چنانکه مولوی
گفته بیت رو بگردانیم از فرمان تو ** کفر باشد غفلت از احسان تو ** و چون آنحضرت
از منبر بزیر آمد ابو موسی لعین بمنبر رفته خطبه خواند و گفت ای قوم فتنه مجویید که من
از رسول خدا شنیدم که گفت بعد از من فتنها ظاهر شود در آن مروید و علی شما را
برگشتن برادران میطلبد و نزدیک شد که مردم را منزجر سازد که عمار یاسر برخواست
و گفت ای ابو موسی سر فتنها همیشه تو بودی من گواهی میدهم که رسول خدا گفت یا علی
تو بعد از من با ناکثان و قاسطان و مارقان حرب خواهی کرد و چهل تن زنده اند برین
حدیث گواهند و مستحق و سزاوار خلافت و امامت غیر از علی کسی نبود و نیست و یاران این
گذشته هیچکدام لایق مسند خلافت و شایسته مرتبه امامت نبودند و بعنف و تعدی این
امر را مالک شدند و عثمان مردود مخذول قابل و سزاوار آن نبود که کسی خون وی
طلب کند که بر مسلمانان ظلم و تعدی میکرد و بیت المال را بخلاف خود راستی تلف
مینمود و توبه و انابت نکرده برد و در درک الاسفل قرار گرفت و بابا فغانی گفته
نظم تویی که اهل حسد را امام میدانی ** گشای چشم بصیرت اگر نه سرسامی ** کدام ازان

دو سه بیگانه از طریق صواب ٭ نهاده اند بانصاف آشنائی کام ٭ کدام ازان
در حل مشکلات یکی ٭ بعلم و فضل و هنر داد خصم را الزام ٭ امام اوست که قایل بحجت بود
خویش ٭ چراغ عاریت از دیگری نگیرد وام ٭ پس عمار گفت یا ابا موسی اصحاب عقبه
چند کس بودند گفت سیزده کس عمار گفت نه تو چهاردهم ایشان بودی گفت بلی بودم
لیکن توبه کردم و رسول از برای من استغفار کرد عمار گفت خدا را بگواهی میطلبم
که پیغمبر خدا بر تو لعنت کرد پس مالک اشتر و عدی بن حاتم و جمعی دیگر از موالیان و
محبان حضرت امیر المومنین علیه السلام مردم را موعظه و نصیحت کردند و ابو موسی دیگر بار
خواست که حرف زند مالک اشتر بفرمود که او را کشیده از مسجد بیرون کردند و بوی
گفته شعر بر سماء همین و هدیر تو ٭ بر زمین سگ همین کند عوعو ٭ و از بد طینتیها و
بد ذاتیهای او آنکه چون بعد از قتل عثمان ملعون مردمان بحضرت امیر المومنین علیه السلام
بیعت نمودند و مومنان و موالیان را سرور و خوشحالی روی نمود و منافقان را ماتم و الم
نشسته شد سرور مومنان جمیع عمال و گماشتگان عثمان را بسبب جور و ستمی که با خلق الله
کرده بودند از منصبها و حکومتها عزل نمود ابو موسی را بجهت شفاعت مالک اشتر
عزل نکرده او را بحال خود گذاشت بموجب آنکه گفته اند مصرع از کوزه همان
برون تراود که در وست ٭ در وقتی که لشکر حضرت علیه السلام و عسکر معاویه
بمنزل دومه و تحکیمین قرار دادند ابو موسی و عمرو عاص را حکم ساختند چنانکه
در کتاب احسن الکبار ذکر شده که بعد از این واقعه ایشان روانه شدند عمرو عاص
در وسط طریق گفت که یا ابا موسی بیا تا چیزی بگوش تو بگویم که سریست ابو موسی
گوش پیش داشت عمرو عاص دانست که وی احمقست که در میان بیابان خالی

کوشش پیش داشت پس بوی کفت بیا تا من معاویه را عزل کنم و تو علی را عزل کن و
دختر ترا بنکاح عبدالله پسر من درآریم و عبدالله پادشاه باشد و ما دو وزیر وی باشیم
و ملک عالم و پادشاهی در خاندان ما بماند و چون بشهر رقه رسیدند ابو موسی فریب
عمرو عاص خورده انگشتری را از انگشت بر آورده کفت من علی را از خلافت بر آوردم
چنانچه این انگشتری را از انگشت و عمرو عاص برخواسته کفت من معاویه را بخلافت
مقرر داشتم و چون فهمید که عمرو عاص او را فریب داده از خجالت و شرمندگی
راه مکه را پیش کرفته در مکه متوطن شد تا آنکه بدرکات جحیم انتقال نمود و بسبب عداوت
با سرور مومنان خود را حطب نار جحیم ساخت **بیت** محبان ترا خلد و نعیم است
سزای دشمنت نار جحیمست **باب بیست و هشتم** در ذکر مجملی از افعال ملعون بطره و ابو هریره
مخذول مردود و بدبختی حضرت امیر المومنین علیه السلم مشهور و معروف و نزد اهل
سنت بصحابه کبار مذکور و موصوف و در حدیث تراشی ید طولی داشته و در انکار
پیغمبر نبی مثل بوده و اکثر احادیث مخترعه موضوعه را اهل خلاف در نزاع سند با امیر ساختند
و هر حدیثی که از او روایت میکنند در محل اعتبار و اعتمادش می شمارند و مهذا در
کتاب فصول الحق ذکر شده که ترمذی و ابن زمخشری که از علمای طبقه ضاله در کتب خود
ضبط نموده اند که ابو هریره بکذب معروف و مشهور بوده و مکرر در نزد معاویه
میرفته و احادیث بسیار در وصف بنی امیه و بنی عاص ترتیب میداد و عمرو عاص
هر وقت که ابو هریره را میدید بطریق استهزا میکفته دیشب چه حدیث بیاد آمده از آن
احادیثی که فراموش کرده در کتاب جامع حمیدی در حدیث هشتاد و نهم ذکر شده که
عبدالله بن عمر با ابی هریره کفت برای من حدیثی روایت نما کفت از احادیثی که جهت معاویه

دفع کرده

وضع کرده ام یا از آنچه از برای پدرت درهم بافته ام و نیز در آن کتاب آمده که بابی هریره
گفتند که تو اندک زمانی شد که مسلمان شده و بخدمت حضرت رسول گاهی میرسیدی
اینهمه احادیث کی شنیدی گفت شبها میرفتم و می شنیدم و روز می نوشتم سامعین خندیدند
و او را استهزا الکنانی را میباید کرد که با وجود این روایتها که خود مینمایند بروایت او
اعتماد دارند و از سخن او اعتبار میگیرند و ششصد و هفت حدیث حمیدی که یک
فاضل ایشانست از ابی هریره نقل نموده تا بدیگران چه رسد و فخر رازی در اربعین
خود ذکر کرده که ابو هریره از زیر ایوانی که عایشه با زنی چند در آن نشسته بود بر استری
راهوار سوار و جامهای فاخر ملوکانه پوشیده و غلامان همراه میگذشت عایشه
پرسید که این کیست گفتند ابو هریره گفت ابو هریره که باشد که باین نحو گذرد ابو هریره
آواز او را شنید گفت ای بی بی معذور دار که تا چندین حدیث دروغ بر پدر تو
نبستم و هفتصد حدیث که در شان و فضیلت علی علیه السلام بود تغییر نکرده از
برای پدر تو روایت نکردم برین استر سوار نشدم و تا زنده بود از برای خلفای ثلثه
و معاویه حدیث وضع میکرد و اوقات میگذرانید و چون مناسب مکان دید
یکی از احادیث مخترعه موضوعه مذاهب باطله را ذکر مینماید تا باهل هوش و دانش بطلان
آن ظاهر و هویدا گردد و محدثین ایشان در کتب خود ذکر کرده اند که پیغمبر فرمود
اَنَا مَدِینَةُ العِلمِ وَ اَبا بکرٍ اَساسُها و عمر حیطانُها و عثمان سقفُها
وَعَلیٌّ بابُها یعنی من شهر علمم و ابا بکر پی و بنیاد آن شهرست و عمر دیوار آنست و عثمان
سقف آن و علی در آنست و بعد از آن باین نیز راضی نشده آن سه مردود را بر
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام ترجیح میدهند و افاده مینمایند که ان کلّ من

الاساس والحیطان والسقف اعلی من اللباب یعنی این بهشت که
هر یک از پی و دیوار و سقف بلندتر از درست و بدان ای ناصبی که سخن در بلندی
و پستی نیست بلکه در اخذ علم و حکمتست و پی و بیخ و دیوار و سقف را در آن مدخلی نیست
و بر فرضی که قیاس کنی که شهر علم مثل بلادهای متعارف باشد شهر سقف نمیدارد دیوار و اساس
و پی لازم نیست چه پی در زیر زمین میباشد و اکثر شهرها را حصاری نیست و بسیار شده که
دیوار از خار و علف است و ای از دین برگشته هرگاه حیا و شرم نداری هر چه میخواهی
بگو و هر نامعقولی که دلت میخواهد بنویس **لمولفه** چون نداری شرم و آزرم و حیا هر چه
خواهی بنویس ای بی حیا و مشهورست که در مجلس یکی از پادشاهان اهل سنت یکی
از علمای الجماعت این حدیث را ذکر مینمود یکی از ظرفا پیش آمده گفت که این حدیث را تتمه
هست ذکر نکردن آن را چه وجه باشد و چون پرسیدند که تتمه آن چیست گفت که و معاویة
مزبلها یعنی معاویه مستراح آن شهرست پادشاه و حضار خنده‌ها کردند و تبسمها نموده
صحت و سقم اصل حدیث بر همگنان ظاهر شد **لمولفه** چو قول ناصبی جمله خطا است همه
کذب و دروغ و افترا است **باب بیست و نهم** در بیان احوال زشت و کردار ناخوش انس بن مالک
لعنه الله و سیئات بیدینی مریدان عمر لعین از صحابه کبار و از رواة ثقه صحیح القولش
میدانند و دشمنی و عداوت آن مبروص معیوب با حضرت امیر المومنین علیه السلام نوعی بود
که دوست و دشمن انکار آن نتوانند کرد و در مسند احمد حنبل و جمع بین الصحاح اثبات
و مناقب خوارزمی مذکورست که از برای حضرت رسول مرغ بریانی بهدیه آورده بودند حضرت
رسول چهار صد بار دست مبارک بدرگاه قاضی الحاجات برداشته مسئلت نمود که بار
الهی بیار بسوی من کسی که دوستترین مردم خلقان باشد نزد تو که بخورد با من از این مرغ

بریان

بر پای کرده و هر بار حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمده انس بن مالک آنحضرت را بار میکرد و امید
و میگفت حضرت رسول بمهمی مشغولست در مرتبهٔ چهارم مولای مؤمنان آواز را بلند ساخت
بنوعی که حضرت رسالت پناه شنید آنحضرت را طلب نموده حقیقت دیر آمدن را از آنحضرت
پرسید حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که این بار چهارم است که می آیم و انس مرا بر
میگرداند پس حضرت رسول خشمناک شده انس را بدعای بد یاد نمود و در بعضی روایات
وارد است که در آن روز بدعای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مبروص گردید عربیه
یا امیر المؤمنین المرتضی ∴ انّ قلبی عندکم قد وقفا ∴ کلما جدّدت مدحی فیکم ∴
قال ذو النصب نسیت السلفا ∴ من کمولای علیّ زاهد ∴ طلّق الدنیا ثلثا و وفا ∴
من دعا الطیر اذ یاکله ∴ و لنا فی بعض هذا مکتفی ∴ من وصیّ المصطفی عندکم ∴
و وصی المصطفی من یصطفی و در اکثر کتب شیعه که در وقتی که ابا بکر خلافت را بغصب
و تعدی گرفت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از انس شهادت روز غدیر خم و حدیث
مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ طلب نمود آن ملعون کتمان شهادت نموده
بدعای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مبروص شد و نیز بطریق مخالفین مرویست از ابی جعده
که گفت در بصره حاضر شدم بمجلسی که انس بن مالک نقل حدیث مینمود دیدم که مردی بر
خواسته گفت یا انس یا صاحب رسول الله این مرضی که در تو مشاهده میکنم سببش چیست و حال
آنکه بسند صحیح از رسول خدا صلی الله علیه و آله بما رسیده که مؤمنان ببرص و جذام مبتلا
نمیشوند انس سر خجالت در پیش انداخته بعد از لمحه سر بر آورده گفت دعای بندهٔ صالح
در حق من مستجاب شده چون این حرف بگفت مردمان از هر طرف جمع آمده گفتند
یا انس آنچه گفتی از برای ما بیان کن انس گفت در گذر دید و هر چند التماس و زاری نمود

مردم را امر تشهیر نمودند که تا تو این حکایت را بپایان نکنی از دست ما خلاصی نخواهی داشت
چون دید که بهیچ وجه مردم دست از و بر نمیدارند ناچار سبب آنرا بیان کرد و گفت بهدیه
آورده بودند از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلّم بساطی از پشم از طرف مشرق از
دهی که آنرا خندق گویند پس حضرت نبوی مرا امر نمود که عشره مبشره را طلب نمایم و چون
ایشان حاضر شدند با بن عمش علی ابن ابی طالب علیه السّلام امر نمود که ایشانرا برین بساط
نشانده بباد اصحاب کهف را زیارت نموده مراجعت نمایند و مرا گفت تو نیز برو و هر چه
بینی مرا از آن خبر ده پس بعد از آن بعلی ابن ابی طالب علیه السّلام گفت باد را امر کن تا شما را
برداشته ببرد و ما همه بر آن بساط نشستیم و حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام بباد خطاب
نمود یا ریح احملینا ای باد ما را بردار و چون باد بساط برداشته بهوا برد آنحضرت
فرمود سیروا علی برکة الله و ما خود را در هوا بسیار رسیدیم و از مکانی بمکانی
میگذشتیم تا آنکه باد را گفت یا ریح ضعینا ای باد ما را بر زمین گذار و چون بر زمین آمدیم
گفت هیچ میدانید که در کدام سر زمین نشسته اید ما گفتیم خدا و رسول و وصی او بهتر داند
گفت این مکان اصحاب کهفست برخیزید ای اصحاب رسول الله تا بر ایشان سلام کنیم پس
در خدمت آنحضرت بخوابگاه ایشان رفتیم اول بار ابابکر و عمر سلام کردند جوابی نشنیدند
پس طلحه و زبیر سلام کردند ایشانرا نیز کسی جواب سلام نداد پس عبد الرحمن عوف سلام
کرد پس باقی اصحاب سلام کردند و من نیز سلام کردم هیچیک از ما جواب نشنیدند پس
علی بن ابی طالب علیه السّلام برخواسته فرمود السّلامُ علیکم یا اصحاب الکهف
و الرقیم الّذین کانوا من ایاتنا عجباً پس همه یکبار گفتند و علیک
السّلام یا وصیّ رسول الله و رحمة الله و برکاته اصحاب باد در خاطر

بوصف آشکار شد لا فتی الا علی لا سیف الا ذو الفقار شد و قرار را برقرار

نموده مثل باده شغالان گریخت روزی دیگر جوانی را در میدان دید

مردی و مردانگی نمود چون نزدیک رسید دانست که مالک اشتر است گفت

ای مالک اگر میدانستم که تویی هرگز این آرزو نمیکردم رخصت ده که باز گردم

مالک گفت که از عار و ننگ باک و اندیشه نداری برو گفت اگر مردم گویند

فرّ جزاه الله یعنی گریخت خدا جزایش دهد به از آنست که گویند قتل

رحمه الله یعنی کشته شد خدا ایش بیامرزد **بیت** گریز بهنگام سر بر بجاست

به از پهلوانی و سر زیر پاست و حمیدی در کتاب جامع آورده که نقلست

که عبد الله بن عمر خطاب بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیعت نموده از مدینه

رفته ساکن بادیه شد و بعد از آن بمعاویه و یزید بیعت نمود و بلاذری که از

مورخین اهل سنت است در تاریخش آورده که چون حضرت امام حسین علیه السلام

شهادت یافت عبد الله عمر بیزید نوشت که عظیم حادثه بود که از تو بظهور آمد

یزید در جواب او نوشت که ای احمق بدر نشستی که آمدیم بخانهای آراسته و فرشهای

گسترده و مملکت مهیا پس مقاتله کردیم آن اگر حق بود از برای حق بود مقاتله

کردیم اگر غیر حق بود پدر تو اول کسیست که این سنت نهاده و طعن بر پدر خود دان

که سنت اوست متابعت ما و در کتاب فعلت فلا تلم ذکر شده که چون خبر شهادت

حضرت امام حسین علیه السلام بمدینه رسید عبد الله عمر آزرده شده متوجه دمشق

شد و زبان بطعن و لعن یزید دراز کرد و چون بعد از ملاقات بخشش زر یزید

برگشت میگفت ما قال یزید الا صدقا و عدلا لو ددت انی

مشارك له في فعله يعني يزيد بغير از راست نگفت و بجز عدالت از او بفعل نيامده
و من دوست ميدارم كه در كار و كردار او شريك بوده‌ام چنانچه در باب كفر خلفاى
ثلاثه بتفصيل ذكر اين شده و در كتاب جمع الصحيحين روايتست كه چون اهل مدينه بيعت
يزيد را شكستند عبد الله بن عمر فرزندان و خيل و حشم خود را گفت كه بدرستى كه ما بيعت
بيزيد كرده‌ايم و من نميدانم گناهى بدتر و عظيمتر از شكستن بيعت و مانند من بايد كه بر بيعت
ثابت قدم باشد زهى مسلمانى كه با امير المومنين عليه السلام بيعت ننمايند و مخالفت جميع
مردم مدينه نموده بر مبايعت يزيد ثابت باشد و در كتاب كاشف الحق و احسن الكبار آمده
كه چون حجاج ملعون بر عبد الله بن زبير دست يافته او را بر دار كرد عبد الله بن عمر در شب
بخانه حجاج رفت و چون بمجلس او داخل شد گفت بچه كار آمده گفت از حضرت رسول خدا
صلى الله عليه و آله شنيده‌ام كه هر كه بميرد و بيعت امام زمان در گردن او نباشد مردن او
مردن مان جاهليت است دست بده تا با تو بيعت كنم چون نايب امام زمان عبد الملك
مروانى پس حجاج پاى دراز كرده گفت دست من از بيعت تو ننگ دارد تو آنى كه با على بن
ابى طالب عليه السلام بيعت نكردى با آنكه كمال و فضل او را ميدانستى و امشب آمده كه
با حجاج فاسق بنيابت عبد الملك فاجر بيعت نمايى و الله كه ترا اينجا نفرستاده است الا
آنكه بران چوبست يعنى ابن زبير و در كتاب فصول الحق ذكر شده كه عبد الله بن عمر بعبد
الملك مروان نوشت كه ما بر تو بيعت نموديم و اطاعت تو بقدر طاقت بر خود واجب و لازم
دانستيم و پسران من نيز اقرار نموده‌اند آيا مولاى مومنان از قدر يزيد و عبد الملك مروان
بود الحق مسلمانان خليفه زاده را چنين ميبايد و در روضة الصفا مذكورست كه عبد الله
بن عمر در آخر ايام حيات خود ميگفت كه بر فقدان هيچ چيز المتقدار تاسف نخوردم و تحسر

نبردم که بر عدو جدان سه امر یکی آنکه در ایامی که حرارت بر هوا استیلا داشت روزه ماه مبارک
رمضان نداشتم دیگر آنکه با مخالفان علی ابن ابی طالب علیه السلام محاربه ننمودم دیگر آنکه
با امیر المؤمنین علیه السلام بیعت نکردم و نیز در بعضی نسخ مسطور است که میگفته که چرا اطاعت
و فرمانبری علی علیه السلام ننمودم که اطاعت او بر کل انام واجب و لازم است و صفات و منقبت او
حد و نهایت ندارد با آنکه از مخبر صادق شنیده بودم که میفرمود أَنَا مَدِینَةُ الْعِلْمِ وَ
عَلِیٌّ بَابُهَا و من بدر دیگران رفتم حکایت چون ملا حسن کاشفی شیرازی جهت نظم بعضی از
مصالح دنیاداری بدار السلطنه هراة رفت مردم سبزوار بدگمان شدند و چون بعد از
مدتی بوطن مألوف مراجعت نمود اهالی آنجا در مقام امتحان او بودند تا آنکه در روزی که
مولانای مذکور در جامع سبزوار بر سر منبر وعظ اشتغال داشت پیرمردی از شیعیان سبزوار
عصا بر دست گرفته بر پای منبر مولانا بایستاد و میخواست که از او سؤالی نماید که کاشف
حال اعتقاد مظنون او باشد اتفاقا در آن اثنا بر زبان مولانا جاری شد که دوازده هزار
مرتبه جبرئیل بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نزول نمود پیر سبزواری چون این سخن شنید
فرصت یافته گفت بگو که جبرئیل چند مرتبه بر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نزول نمود
مولانا چون بدگمانی اهل سبزوار را در حق خود فهمیده بود و میدانست که آن پیر را باو
در مقام نکته گیری و امتحان است متحیر ماند و اگر گوید که جبرئیل بر مولای مؤمنان نازل شد
ظاهر دروغ گفته باشد و اگر گوید نازل نشد سبزواریان نسبت تسنن بر او خواهند
بست و آن پیر صافی ضمیر عصای تقریر بر سر او خواهد شکست آخر صفای اعتقاد امداد
مولانا نموده در جواب او گفت که جبرئیل بیست و چهار هزار مرتبه بر حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام نزول نمود آن پیر گفت بچه دلیل مولانا گفت دلیل آنست که حضرت پیغمبر

صلی الله علیه و آله و سلم فرمود اَنَا مَدِینَةُ الْعِلْمِ وَعَلِیٌّ بَابُهَا هر گاه جبرئیل
هزار مرتبه بمدینه در آمده باشد باید بیست و چهار هزار مرتبه در رفتن و آمدن بآنحضرت
که باب مدینه است وارد شده باشد و عارف نیشابوری علیه الرحمه گفته نظم نبی در
وی یک علم در داد ٭ وزان اندر دلش صد علم بگشاد ٭ چه شهر علم دین پیغمبر آمد ٭
در آن شهر بیشک حیدر آمد ٭ و در کتاب اوایل ابو هلال عسکری ذکر نموده که عبد الله
عمر میگفت بربطی برای من حاضر داشته باشید که بربنده اند و مست و روزی در مجلس
ی امرا حاضر شده مقارن این حال بربطی بنظر آن امیر کذرانیدند از او پرسیدند این را
خوب میدانی گفت آری من باین عادت دارم و در کتاب نیم الفرید آمده که عبد الله
بن حارث که از اعاظم بود بمسجد در آمدی و مردم تعظیم او مینمودند مگر عبد الله بن
عمر روزی عبد الله بن حارث بعبد الله بن عمر گفت ای عبد الله مگر مرا نمیشناسی و این
طریق را میراث داری از جد و خالت و روی بقوم آورد که جد این که خطاب است
هیزم میکشید و گاه شراب میفروخت و در بازار دزدی کرد عبد المطلب یک دست او را
قطع کرد و غرامت فرمود و خال این قدامة بن مظعون شراب خورده بود و پدر این
حد از او کذرانید و باز روی بعبد الله کرد که آمدی و بیعت با امیر المؤمنین علیه السلام
نمودی و دیگر روز اقاله کردی و از بیعت بیرون شدی و بحجاج گفتی که زود فرا گیر بیعت
مرا که شنیده ام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که هر که شب خواب کند و با امام زمان بیعت
نکرده باشد از جمله جاهلان است و باین حیله مردم را ببیعت حجاج در آوردی و باطل را
حق باز نمودی با وجود آنکه صبح و شام در خدمت سید انام باعتقاد خود استفاده
احکام حلال مینمودی چو دانستی که زنت را طلاق دهی صیغه آن از امید السنّی و بچه اعتبار و اعتماد

باشند

باشد بر قول چنین ناپاک زاده که حمیدی که یکی از بزرگان اهل سنت و جماعتست دویست
و هشتاد و دو حدیث از وی در جامع خود نقل نموده است بلی الطایفه ضاله مضله
را راوی و ناقلشان بهتر ازین در کار نیست و عارف نیشابوری شیخ فرید عطار
علیه الرحمه گفته نظم هر که زا مادر بود پاک از ازل ⁂ او بگیرد دین این مشت دغل
دین احمد گیر و راه مرتضی ⁂ گر همین خواهی که باشی با صفا ⁂ ورنه مردودی و ملعون
و نگون ⁂ او فتی در نار چون ابلیس دون ⁂ تو نمیدانی امام خویش را بیشک
افتادی تو از مادر خطا ⁂ بیتر مادر ترا خود پاک نیست ⁂ گر ترا مردود گویم باک
نیست ⁂ من همین گویم امام حق یکیست ⁂ در دو عالم بیشکی خود دوییست
باب سی و یکم در بیان افعال و اعمال آن رئیس اهل ضلال و نفاق و آن معلم ابلیس در
حیله و مکر و شقاق و آن گمراه کننده امت و آن ضایع کننده ملت و آن وزیر و مشیر
سر دفتر عاصیان و آن یار معاویه بترین منافقان عمرو بن عاص بی اخلاص علیه اللعنة
والعذاب والنیران و او یکی از اصحاب عقبه است که کمر کین بقتل خاتم النبیین و بدشمنی
امیر المومنین و بقمع و قطع ذریه سید المرسلین مستحکم بسته آنچه لازمه عداوت و شقاوت
بود از او بعمل آمد و بهیچ نحو فوت و فرو گذاشتی ننمود و سنیان بدین و پیروان
آن ملاعین از صحابه کبارش میدانند و از طبقه اخیارش میشمارند و در علم و دانش فرید
عصر و وحید دهرش میدانند و در کتاب لوامع لالوا ذکر شده که حضرت رسول عاص
پدر عمرو را ابتر نسبت داد و حضرت حق جل و علا این آیه فرستاد اِنَّ شَانِئَکَ
هُوَ الاَبْتَر یعنی بدرستی که دشمن تو یعنی عاص بی اخلاص اوست دنباله بریده و ابتر
و نقله اخبار روایت کنند که چون معاویه غاویه در قتال و جدال امیر المومنین علیه السلم

عازم و جازم شده و سر از اطاعت و انقیاد آنحضرت باز کشید مقربان و ارکان دولتش همه متفق
الکلمه با او گفتند که این کار تمام نشود الا بمعاونت عمرو عاص که در مکر و حیله بی نظیر و
در گوی مسابقت در میدان فریب و تدلیس از تو ربوده باید که نامه محبت آمیزی با و قلمی نموده
او را بمعاونت و مدد خود طلب نمایی و آن فاسق نامه بعمرو عاص نوشته رطب و یابس چند
بهم بافت که من خلیفه عثمانم که جانشین رسول بوده بظلم و ستم کشته شد و امروز بر تو و
بر جمیع مسلمانان واجب و لازمست که طلب خون خلیفه مظلوم نمایید و بگمان آنکه عمرو عاص را
بی طمع حکومت و ایالت ولایتی بتوان فریب داد در نامه بهمین اکتفا نمود و چون نامه بعمرو
رسید بموجب آنکه مصرع کلوخ انداز را پاداش سنگست ⁂ پر پوچی چند در جواب نوشت
چنانچه او خود را خلیفه خلیفه رسول الله نوشته بود این خود را صاحب رسول الله خواند
و بعد از آن نوشت که اما آنچه تو مرا بآن میخوانی که طوق اسلام از گردن خود بیرون کنم
و با تو در گمراهی شریک شوم کاری بزرگست شمشیر بر روی علی مرتضی کشیدن و پاره از
مناقب آنحضرت در آن مکتوب درج نموده در آخر نامه نوشت که با وجود این مراتب عظمی که
حق سبحانه و تعالی با آنحضرت کرامت کرده چون فریب تو تجویز دکسی که او را از عقل و دین
بهره باشد و چون بهشت مرا از دست تو آن داد و بدوزخ راضی شد بیت برو این
دام بر مرغ دگر نه ⁂ که عنقا را بلندست آشیانه ⁂ و چون نامه او بمعاویه رسید بار دیگر کتابت
دیگر بجهت عمرو عاص فرستاد و این بار نیز مزخرفات چند ذکر نموده و مال و اموال برای او
عرض کرد و این مرتبه نیز اباء و امتناع نمود و نوبت سیم حکومت و امارت مصر را برای او عرض
نمود و مسرور شد گاهی اراده خدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام مینمود و گاهی
محبت حکومت مصر او را بجانب معاویه میکشید و چون در آن غلام

از ینمعنی مطلع شد گفت معاویه نزاید دنیا منفر بیند و آنچه نیست که با کسی وفا کرده و بقا ندارد
مثنوی کنج بقا نیست درین خاکدان ٭ مغز وفا نیست درین استخوان ٭ آنچه درین بنده حر با کنبست
کاسه آلوده و دست تهیست ٭ هرکه ازو خورد دهانش بسوخت ٭ وانکه ازو گفت زبانش
بسوخت ٭ و با حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام آخرتست و آن نعیم جاودانست
که آخر و انتها ندارد و تولد او در اندرون کعبه بود و فضل و مناقب او از حد حصر افزونست
شعر سجود خانه کعبه از آن شد بر همه واجب ٭ که آنجا در وجود آمد علی بن ابی طالب ٭ بهشت
از رای او حاصل حدیث از قول او صادق ٭ عمل بی حب او باطل زبان بی مدح او کاذب ٭
و پسرش عبدالله نیز بران واقف شده نصیحتی چند پدر را کرد اما از محبت دنیا چشم
دلش کور و گوش جانش کر شده بود بیت با سیه دل چه سود گفتن وعظ ٭ نرود
میخ آهنین بر سنگ ٭ تا آخر دنیا را بر آخرت اختیار کرده رفتن بشام را مصمم شد
و عبدالله پسرش در رفاقت با پدر را بالمود عمرو عاص گفت تو درین سفر با من شرط موافقت
بجای آر بارادهٔ اطاعت پدر نه بقصد آنکه با علی مقاتله کنی و بعد از آن اختیار تراست
خواهی نزد معاویه باش والا بهر جا که خواهی برو و با هر دو پسر که عبدالله و محمد است
و وردان غلام از فلسطین بیرون آمده راه خدمت معاویه که شاهراه جهنم بود پیش
گرفت بیت ترسم نرسی بکعبه ای اعرابی ٭ کاین ره که تو میروی بترکستانست ٭ و چون
بسر دوراهی که بعراق و شام میرود رسیدند با وردان گفت عبدالله پیش آمده گفتند هشیار
شو و چشم دل را بگشا که این طریق عراقست که سالک آن بنعیم دارالقرار میرسد و این راه
شومست که رونده آن سزاوار نار جحیم و عذاب الیم میگردد و از تاریکی چاه ویل خلاص
و نجات ندارد و ببین تا کدام را اختیار میکنیم و [illegible] معنوی گفته نظم چشم بینا بهتر از

سپید عصا ❀ چشم نشناسد گهر را از حصا ❀ دل مرده از دلربای روح بخش ❀ که
سوارت میکند بر پشت رخش ❀ سر بدزد از سر فراز تاج ده ❀ کو ز پای دل گشاید صد گره
و هر چند عبد الله و روان براه آخرتش میخواندند نفس و شیطان براه دنیایش
میکشیدند عاقبت ابلیس او را راهی شام ساخته باو گفت مصرع ره اینست ای برادر
تا جهنم ❀ و چون عمرو عاص بدمشق رسید و قران بحسین واقع شد معاویه جهت هر یک
تحف و هدایا فرستاد عبد الله بن عمرو عاص حصه و رسد خود را رد نمود و پیغام بمعاویه
فرستاد که مال فقرا و مستحقین اهل اسلام ملک تو نیست که انعام توانی کرد چنانچه مولوی
فرموده بیت مال را اگر بهر دین باشی حمول ❀ نعم مال صالح خواندش رسول ❀ و در کشف
الغمه مسطور است که عبد الله بن عمرو عاص بموجب كُلُّ شَيْءٍ يَرْجِعُ اِلَى اَصْلِهِ در
روز حرب صفین یار و معاون معاویه منزل باویه بود بیت پسر کو ندارد نشان پدر ❀
تو بیگانه خوانش مخوانش پسر ❀ و از جانب معاویه بمیدان آمده با عسکر امیر المؤمنین علیه السلم
محاربه نمود و همنشینی و مصاحبت پدر بر او اثر کرد چنانکه مولای مومنان فرموده عربیه
ولا تصحب اخا الجاهل فایاک وایاه ❀ فکم من جاهل اردی حکیما حین آخاه ❀ روایتست که
چون عمرو عاص در شام قرار گرفت و هر چند معاویه بمکر و حیله میخواست که بی حکومت
و ایالت مصر او را ببیعت خود در آورد عمرو عاص فریب او را نخورد تا ایالت مصر
نگرفت بیعت نکرد یکی از شعرا اشاره بآن نموده عربیه من ذا بدنیا بیعه قد خسرا ❀ املک
مصر ان اصاب ظفرا ❀ یعنی هر کس که دین بدنیا بفروشد بدبختی که زیان کرده است
هر چند حاکم مصر شود و باین مراد و ارزو برسد و آن ملعون که اول بار جواب نامه
معاویه را نوشته وقتی که او را از فلسطین طلب مینمود مقدار از آیات و احادیث

در منقبت شاه ولایت مرتبت درج نمود که معاویه و اصحابش از اطاعت و بیعت او مایوس شدند
و لعن مآل کار عمرو عاص تا بجا رسید که مصحف مجید را پاره پاره کرده بر سر نیزها بست
و اهل طغیان و عصیان را باین عمل فریب داد تا دست از جنگ کشیدند و بحکمین راضی شدند
و در آن نیز از خود بتقصیر راضی نشده ابو موسی مرد را فریب داده باعث اینهمه
فتنه و فساد شد و در چون چندین هزار کس شریک گردید و بر امام زمان خروج نمود
و آنچه لازمه عداوت بود بعمل آورده و در استرضای خاطر معاویه فوت و فرو گذاشتی
نکرد چنانچه روزی جهت خشنودی خاطر آن ملعون آهنگ محاربه امیرالمؤمنین علیه السلام نمود
و چون نزدیک رسید تاب صولت و هیبت آنحضرت نیاورده روی بگریز نهاده سنان
نیزه آنحضرت از اسب غلطید و چون دید که او را خلاص و نجات ازین ورطه ممکن نیست و بیقین
نیست و کشته میشود فی الفور بعملی که شیطان او را در خیره انداخت که کشف عورت باشد حیله
جوئی کرده آنحضرت روی مبارک را بطرف دیگر گردانید و او ترسان و لرزان خود را از
معرکه دلیران بیرون انداخت و چون چشم ناپاک معاویه بر او افتاد گفت مرحبا بنیک
نکوئی بر آب دیدی بر عمرو خنده بسیار زد عمرو عاص گفت مخند که اگر با نظر تو که من
آن شیر بیشه دلیری و شجاعت را دیدم تو میدیدی الحال زهره ات قصور کرده اطفال
و باز ماندگانت یتیم و اسیر شده بودند و مالها بتاراج رفته بود معاویه گفت حقیقت
ولیکن هرگاه من ترا ببینم این قصه بیادم خواهد آمد و خواهم خندید گفت رسوائی بتنی
سهل و آسانست اما از فضیحت و رسوائی که در عقبست بترس که در روز قیامت برای ما
و تو آماده و مهیا شده است و مولای مؤمنان در غفلت المنافقان فرموده عربیه
یا من بدنیاه اشتغل ۞ قد غره طول الامل ۞ الموت یاتی بغتة ۞ والقبر صندوق العمل

ولم تزل من غفلة حتی فی منک الاجل رباعی ای غره بشغل دنیی و طول امل کارت ز اجل
فته بصندوق عمل پیوسته شده و رفته ز غفلت بوجل تا آنکه رسد بر سر تو تیغ اجل
و بشر بن ارطاة بر عمرو عاص خنده میزد و از آن عمل او را سرزنش مینمود تا آنکه روزی
آهنگ محاربه نمود حضرت امیر المومنین علیه السلام بر او حمله نمود خود را از مرکب بزیر
انداخته بسنت عمرو عاص عمل نمود و حضرت امیر المومنین علیه السلام از او رو گردانید
و او سپر را انداخته مجال گریختن یافت هر چند از هر طرف فریاد برآمد که یا امیر المومنین
آن بشر است در گذشتن او تغافل مکن آنحضرت فرمود که لعنت خدا بر او و بر معاویه باد
و مترجم دیوانی که منسوبست بآنحضرت کلامی که در آنحال فرموده اند در رشته نظم کشیده
رباعی آن شیر دلم که از پی کی بگریزم در کشتن دشمنان چو خنجر تیزم هر گز نزدم از
پی خصمی که گریخت عارست مرا که خون عاجز ریزم و بعد از آن اکثر دلیران و مبارزان
شام عمدا ازار نمی پوشیدند که اگر مغلوب شوند بآن امر قبیح اقدام نمایند و چون
آن فعل شنیع در لشکر معاویه شیوع یافت جوانی از کوفیان رو بمیدان نهاده بیتی
چند باین مضمون خواند که اهل شام چه بد مردمی اند که عمدا ازار نمی پوشند و هر
روز یکی از شما ببرهنه کردن عورت شمشیر را از خود دور میکند و از شما با معاویه است بیشتر منتشر
که بر عمل شما میخندد و الحال که این کار را شعار خود کرده اید بر شما کار آسان شد
و کردار زشت عمرو عاص زیاده از آنست که بحد و حصر در آید لهذا از افعال
ذمیمه آن ابلیس تلبیس زیاده از این درین باب ذکر نشد باین قدر اکتفا نمود
نظم کسی را که شیطان بود مرشدش جهنم شود منزل و موردش عداوت بحیدر
زیبا کیست نه بالله اینها زناپاکیست خصیم شه اولیا در جحیم گرفتار سوز است

زناپاکیم

اگر عمرو عاص اگر ابن هندست ؛ ز عمال دوزخ نیابد خلاص ؛ و رنج مقیم

باب سی و دویم در ذکر مجملی از مطاعن فرعون امّت و خراب کننده دین و ملّت و رواج دهنده ظلم و بدعت و رهنما و پیشرو منافقان معاویه ابن ابی سفیان علیه اللعنة والعذاب والنیران و بیان آیات و احادیث و روایاتی که در لعن و کفر او و پدر و پسر او واقع شده و در کتاب احسن الکبار آمده که معاویه ماده سگی را گویند که در مقابل سگ دیگر بانگ کند و او یکی از اصحاب عقبه است و اهل شقاق و نفاق و او را خال المؤمنین و کاتب وحی و از صحابه کبار شمرند و معهذا آیات و احادیث و اخباری که دلالت بر لعن او میکند در کتب چون بیان مینمایند و از آیات داله بر آنکه لعن معاویه واجبست و کسی را در آن شبهه نیست یکی این آیه است اَلا لَعنةُ اللهِ عَلَی القومِ الظّالمین چه معاویه غاصب و ظالم بود حق اهل بیت رسول را و دیگر آیاتی که دلالت بر لعن او میکند این آیه است وَ یقولُ الاشهادُ هؤلاءِ الّذینَ کَذَبُوا عَلی رَبِّهِم اَلا لَعنةُ اللهِ عَلَی الظّالِمین چه او مفتری بود و کاذب بدعوای امامت و خلافت و دیگر از آیاتی که شاهدست بر لعن او این آیه است اَطیعُوا اللهَ و اَطیعُوا الرَّسُولَ و اُولوا الاَمرِ مِنکُم چه یقین درین آیه وافی در آیه اولوا الامر امیر المؤمنین و ذریهٔ طیبین اوست و باعتقاد شیعه و باعتقاد ناصبی هر پادشاه و امیری که در دنیا و بعد ازین خواهد بود اگرچه کافر و ظالم و فاسق باشد اولوا الامر میدانند از برای آنکه معایب خلفای ثلاثه و معاویه و یزید و امثال ایشان را بپوشانند و بدانکه اولوا الامر عطفست بر الله و بر رسول پس چنانچه اطاعت خدا و رسول واجبست اطاعت اولوا الامر نیز واجب باشد و کسی که خلاف او کند کافر و مستحق لعن گردد و یقین که

خدا و رسول بظلم و طغیان پادشاهان ظالم راضی بنشینند و اگر چنانچه بظلم و فسق ایشان راضی
نبوده‌اند چرا امرای طاغی و عاصی امثل فرعون و نمرود و شداد و قوم ثمود و عاد را چنانکه
در قرآن مجید ذکر ایشان شده هلاک میساختند پس باین آیه درست شد که بغیر امیر المؤمنین
و اولاد طیبین او که مبرا از لوث ذنوب و عیوبند اولوا الامر دیگری نباشد و معاویه که
مخالفت آنحضرت کرده کافر باشد و مستحق دوری از رحمت و ایضا حق تعالی فرموده
وَكَذٰلِكَ زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ سُوٓءُ عَمَلِهِۦ وَصُدَّ عَنِ السَّبِيلِ و جای دیگر گفته
وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُۥ وَمَا هَدٰى بموجب این دو آیه معاویه دعوای کاذب
که در امامت و خلافت نموده مستحق لعنت شده و در اینجا لطیفه دیگر هست که حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرموده که مُعَاوِيَةُ فِرْعَوْنُ هٰذِهِ الْأُمَّةِ و او را فرعون
این امت خوانده است و بنابرین دو معنی مستحق و سزاوار لعنت است و آنچه از ظلم و ستم از
معاویه منزلها و یزید و بنی امیه طاغیه یاغیه بحضرت سید اوصیا و ذریه طیبین و طاهرین او
رسید از فرعون هزار یک آن نسبت بحضرت موسی علی نبینا و علیه السلم و بنی اسرائیل عمل
نیامد چنانچه شخصی از حضرت امام زین العابدین علیه السلام پرسید که چه حال داری یا ابن رسول الله
فرمود که آن حال داریم که بنی اسرائیل از فراعنه داشتند که فرزندان ایشانرا ذبح میکردند
و زنان آنقوم را خدمت میفرمودند و آیاتی که دلالت بر لعن او میکند در قرآن مجید بسیار
واقع شده اگر کسی ذوق مطالعه آن داشته باشد در کتاب کاشف الحق و دیگر کتب احباب
رجوع نماید و اما احادیث و روایاتی که دلالت بر لعن او میکند اول آنکه بموجب حدیث نبوی
که الْكَذَّابُ لَا أُمَّتِي آن کذاب افترا و بهتان نسبت بحضرت سید انس و جان نموده
چنانچه ابن ابی حدید از علمای طبقه ضاله است روایت میکند که چون معاویه از عراق و شام

ارق

برگشت بر منبر رفته گفت پیغمبر خدا بمن گفته بود که زود باشد که تو بعد از من متکفل امر خلافت
شوی در آنوقت زمین مقدسه مدینه شام را اختیار کن و من شما را اختیار کردم و دیگر روز
دیگر باز بر منبر رفته کاغذی در دست داشت و بر آنجا نوشته بود که این کتابیست که
امیر الفاسقین معاویه که صاحب وحی الهیست نوشته آن خدایی که محمد را بپیغمبری مبعوث
ساخت و او چون امی بود و خواندن و نوشتن نمیدانست اختیار نمود مرا از خویشان
او که چون بر او وحی نازل میشد من می نوشتم و او نمیدانست که من چه می نویسم پس
کسی در میان او و میان خدا واسطه نبود بغیر از من و دیگر از احادیثی که دلالت بر لعن
او میکند آنکه حضرت رسالت پناه فرمود مَنْ اَعانَ عَلٰی قَتْلِ امْرِیءٍ مُسْلِمٍ وَلَوْ
بشطر کَلِمَةٍ لَقِیَ اللّٰهَ یَوْمَ الْقِیٰمَةِ مَکْتُوْبًا عَلٰی جَبْهَتِهِ اٰیِسٌ مِنْ رَحْمَةِ
اللّٰهِ یعنی کسی که یاری و اعانت نماید بر کشتن مسلمانی اگرچه از جزء کلمه باشد ملاقات
خواهد کرد خدای تعالی روز قیامت و در پیشانی او نقش باشد که این از رحمت الهی نومید است
و هرگاه یکشخص را که در کشتن او اعانت نمایند یاس از رحمت الهی را سرنوشت خود ببینند
پس بر پیشانی معاویه آیا چه نوشته خواهد بود و دیگر او را چه امیدی تواند بود حکایت
در کتاب احسن الکبار از عبدالله نیشابوری روایتست که مرا با حمید بن قحطبه کاری بود بدیدن
او رفتم در روز ماه مبارک رمضان دیدم که او چیزی میخورد گفتم در تو اثر کوفتی نمی بینم
در سفر نیستی سبب روزه نبودن چیست شروع بگریه کرده گفت یا عبدالله من از رحمت
الهی مایوسم و میدانم که روزه و نماز من عبث است و من مخلد در نار بعذاب منتقم جبار
گرفتار خواهم بود چه در وقتی که هارون الرشید علیه اللعنه بطوس رسید شبی مرا بخواند چون
نزد او آمدم شمشیری دیدم پیش وی نهاده گفت طاعت تو امیر الفاسقین را تا چه مرتبه است

گفتم بنفس و مال مرا باز گردانید و چون بخانه رسیدم باز خادمی آمد که ترا میخواند من پریشان و
لرزان رفتم چون مرا دید باز بهمان طریق پرسید گفتم بنفس و مال و زن و فرزند تبسمی کرد و
مرا رخصت داد چون بخانه رسیدم باز مرا طلب نمود چون مرا دید نیز بهمان سخن اعاده
نمود گفتم بنفس و مال و زن و فرزند و دین و ایمان بخندید و آن شمشیر را بدست من داد
و گفت با این برو و هرچه وی بگوید چنان کن آن ملعون مرا بخانه برد که درمیان
سرا چاهی عمیق بود و در آنجا نه سه در بسته بود درها را بگشود و در هر خانه بیست
تن از اولاد علی و فاطمه بودند از پیر و کهن و جوان یکیک را می آورد که گردن بزن و
درین چاه انداز و چون سه تن مانده بودند پیری سر بر آورد و بمن گفت ای روسیاه
شقی شرم نداری که این جمع از خاندان رسالت و نبوتند فردای قیامت جواب خدا و مصطفی
و مرتضی و حسن و حسین را چه خواهی گفت من از آن سخن بر خود بلرزیدم چنانچه شمشیر
از دستم بیفتاد و آن خادم گفت در امیر الفاسقین عاصی شدی من از خوف کار آن
سه تن دیگر نیز بساختم ای عبدالله چون حال این باشد مرا نماز و روزه چه سود دهد بغیر از
آنکه در جهنم ابد الآبدین باشم دیگر چه علاج و دیگر از اخبار و احادیثی که دلالت بر لعن
معاویه و امثال او میکند حدیثی است که احمد حنبل در مسند خود ذکر نموده که حضرت
رسول صلی الله علیه و آله فرمود لَوِ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى حُبِّ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ
عَلَيْهِ السَّلَمُ لَمَا خَلَقَ اللّٰهُ النَّارَ یعنی اگر جمع میشدند مردمان بر محبت علی بن
ابی طالب علیه السلم حق تعالی دوزخ را خلق نمیکرد بدوستی او گر خلق جمع گشتندی
بر دوزخش نبودی غم جواب سؤال و این دلیلیست واضح که دشمنان آنحضرت در دوزخ
خواهند بود و دوستان او در بهشت و آنحضرت را دشمنی بدتر و صلبتر از معاویه نبود و ان

بخرند

محنت و المی که آنحضرت از معاویه و بنی امیه با غیره کشید در حین حیات و در حال ممات از بهیچکس
و هیچ طبقه و طایفه نکشید و جمعی که خلقت آتش جهت ایشان شده باشند از لعن و دوری
از رحمت پروردگار زنند و از احادیث داله برین مطلب حدیثی است که صدر الائمه موفق بن
احمد بن مکی که از علمای این طبقه ضاله است باسناد خود از سلمان فارسی نقل کرده که او گفت
که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود عَلَیکُم بِعَلیِّ ابن اَبی
طالِب علیه السلم فَاِنَّهُ مَولاکُم فَاَحِبُّوهُ وَکَبیرُکُم فَاتَّبِعُوهُ وَعالِمُکُم
فَالزَمُوهُ فَاِنَّهُ قائِدُکُم اِلَی الجَنَّةِ فَعَزِّزُوهُ وَاِذا دَعاکُم فَاَجیبُوهُ
وَاِذا اَمَرَکُم فَاَطیعُوهُ فَاَحِبُّوهُ بِحُبّی وَاَکرِمُوهُ بِکَرامَتی
ما قُلتُ لَکُم فی عَلیٍّ اِلّا بِما اَمَرَنی رَبّی جَلَّت عَظَمَتُهُ یعنی بر شماست
ای امت که از حال علی ابن ابی طالب علیه السلام و فضل و کمال و قرب و منزلت او غافل
نشوید بدرستی که او مولای شماست پس باید که او را دوست دارید و بزرگ شماست
باید که تابع او شوید و داناترین شماست باید که ملازم او باشید و از او مسائل فرا گیرید
و او است که شما را میکشد و میبرد بجانب بهشت پس او را عزیز دارید و اگر شما را بخواند
بطلبید اجابت کنید و چون شما را بچیزی و کاری اراده نماید فرمانبرداری او نمایید و باید که
او را دوست دارید بسبب دوستداری من و او را عزیز و مکرم دارید بجهت کرامت
و عزت من و آنچه من گفتم بشما در شان علی نگفته ام الا بآنچه پروردگار من مرا امر نموده
جلت عظمته و هرگاه از رسول خدا چنین نصی در شان آنحضرت واقع شده باشد هر که
کتمان او کند و مناقب آنحضرت را بپوشاند بیزاری و تبرا از چنین شخصی واجب است
و لعن کردن با تابعان او لازم **بیت** هر که محروم از سر خوان بگذرد ** در بیابان زحمت بیجا برد

و نیز از احادیث و روایاتی که صریح است بر لعن معاویه آنکه در کتاب کامل بهایی آمده که حضرت سید المرسلین
فرموده من سبّ علیّاً فقد سبّنی و من سبّنی فقد سبّ الله و من سبّ الله
اکبّه الله علی منخریه فی النار یعنی هرکه سبّ و شتم علی کند پس تحقیق که مرا سب نموده است
و هرکه سب من کند پس تحقیق که خدای تعالی را سب کرده است و هرکه سب حق سبحانه و تعالی
نماید اندازد و سرنگون خدای تعالی او را بر بینی و روی در آتش دوزخ و در کتاب احسن الکبار آمده
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود اللهم العن المعاویة و مروان و اولادهما
و اولاد اولادهما کما قال نوح علیه السلم و لا یلدوا الا فاجرا
کفارا و نیز حمیدی در جمع بین الصحیحین آورده که حضرت پیغمبر روزی بعمار یاسر گفت یا
عمار تقتلک الفئة الباغیة یعنی ای عمار خواهند کشت ترا گروه گمراه گشته از
دین گشته و هرگاه پیغمبر خدا گروهی را گمراه خواند یقین که ایشان مستوجب لعن و طعن خواهند
بود مطابق کلام معجز نظام سید کاینات در واقعه صفین عمار در رکاب ظفر انتساب شاه
ولایت پناه بود و بدرجه شهادت فایز گشت در وقتی که اراده رفتن بمیدان نمود بگفت
انا اول مخاصم یوم القیمة بین یدی الله عز و جل یعنی من اول کسی ام که در روز
قیامت بخصومت دشمنی معاویه قدر است خواهم کرد در پیش خدای تعالی و دراحال کسی که عمار
خصم او باشد و در آن روز نود و چهار ساله بود و ضعیف و نحیف شده و معهذا آنچنان شجاعت
و دلیری از او بظهور آمد که از جوانان شجاع نیاید و این مضمون را مکرر میفرمود در رباعی تیغ است
بدست من که چون افرازی ∴ غم بزداید از دل مرد غازی ∴ یا مرگ کند حریف من دمسازی
چون هیچ من کند بسر ها بازی ∴ و چون بدرجه شهادت فایز شد حضرت امیر المومنین علیه السلم
فرمود که عمار یاسر را بهشت واجب شد و قاتل او البته در دوزخ خواهد بود و آنحضرت متوجه

بجنگ

تجهیز او کرد و بر عمار نماز گذارد به دست همایون خویش او را در خاک نهاد شعر خوش دمی گر
بهر یاری نازنین میرد کسی ⁂ چون بباید مرد باری اینچنین میرد کسی ⁂ چون شهید عشق را
در کوی خود جا میدهند ⁂ جای آن دارد که بهر آن زمین میرد کسی ⁂ و چون خبر شهادت او
بعسکر نکبت اثر معاویه رسید جمعی از متابعان او زبان طعن بر او گشودند که از قول
رسول خدا گروه گمراه ما باشیم عمرو عاص گفت آن کسی که او را بجنگ آورده او را کشته
و آن طبقهٔ ضاله این سخن را از او قبول نمودند پس بنابرین حمزه و جعفر طیار را حضرت
سید کاینات کشته باشد و حکیم ثنائی گفتگوی ایشان را در کتاب حدیقه بنظم آورده نظم که شنیدیم
ما ز قول رسول ⁂ که بگفت این سخن بزوج بتول ⁂ گفت عمار پس همایونست ⁂ قاتل او
بد آنکه ملعونست ⁂ اینزمان کشته شد چه چاره کنیم ⁂ دل درین رنج و درد پاره کنیم ⁂
همه تیغ و سپر بیفکندند ⁂ خود و مغفر ز سر بیفکندند ⁂ عمرو عاص این حدیث چون بشنید
بجز از مکر هیچ چاره ندید ⁂ گفت ظن شما خطاست چنین ⁂ اینهمه گفتگو چراست چنین
آنکه صد ساله را بجرب آورد ⁂ بیشکی زود کشته انگارد ⁂ پس علی بود قاتل عمار
نیست بر ما ملامتی زنهار ⁂ جمله راضی شدند و بشنیدند ⁂ رونق کار خود درین دیدند
حکایت در کتاب غرر الفواید مسطور است که چون عدی بن حاتم بعد از شهادت حضرت امیر
المؤمنین علیه السلام بجهت کاری نزد معاویه آمد معاویه بر سبیل شماتت از او پرسید که
پسران تو که طریف و طرافه نام داشتند چه شدند عدی گفت با علی بن ابی طالب کشته شدند
معاویه گفت پسر ابی طالب با تو انصاف نورزید که پسران خود را سلامت داشت و
پسران ترا بکشتن داد عدی گفت که من با او انصاف نورزیدم که او شهید شد و بهشت
خرامید و من در قید زندگیم بیت دور از حریم کوی تو شرمنده مانده ام ⁂ شرمنده مانده ام که

که چرا زنده مانده ام و نیز ماموئی که از علمای طبقه ضاله است در یکی از تصانیف خود
آورده که رسول خدا در هفت موضع معاویه را لعن کرده روزی که از مدینه اول بیرون
و یوم العیر یعنی روزی که بجنگ بدر میرفتند و روز احد و روز احزاب و روزی که هدی را
منع کردند که بمحل خود رسد و بصلح قرار شد و روز غطفان و روز عقبه و امام حسن
علیه السلام روزی این هفت موطن را بر معاویه شمرده و دیگر از اخباری که صریحست بر آنکه
معاویه ملعون ازل و ابد است آنکه صاحب مصابیح که از اهل سنت است روایت نموده که روزی
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود تَطْلُعُ عَلَیْکُمْ رَجُلٌ مِنْ اَهْلِ النَّارِ
یعنی مردی همین ساعت پیدا خواهد شد که از اهل دوزخ باشد و بعد از لمحه معاویه پیدا شد
و در کتاب بضاعة الایمان از عبدالله بن عمر نقلست که گفت روزی نزد حضرت رسول
نشسته بودیم که آنحضرت فرمود که هر کس اول ازین راه آید او بر خلاف سنت و ملت
من میرد چون آنحضرت این سخن گفت من ترسیدم که مبادا آنکس پدر من باشد از
جهت آنکه وقتی که از خانه بیرون می آمدم پدرم عمر جامه بر خود راست میکرد که نزد حضرت
رسول آید ناگاه معاویه بیامد عبدالله را درباب پدرش عجبی بوده شک نیست که
پدر را بهتر از دیگران میشناسد و نیز در آن کتاب از ابن مسعود روایتست که
حضرت رسول فرمودند لِکُلِّ شَیْءٍ آفَةٌ وَآفَةُ هٰذَا الدِّیْنِ بَنُو اُمَیَّةَ
یعنی هر چیزی را آفتیست و آفت دین بنوامیه اند و در کتاب مصابیح ذکر شده که پیغمبر خدا
فرمود یَمُوْتُ مُعَاوِیَةُ عَلٰی غَیْرِ مِلَّتِیْ یعنی خواهد مرد معاویه نه بدین و ملت من
و شک نیست که هر که بدین و ملت آنحضرت ازین امت نمیرد کافر خواهد مرد و کافر سزاوار
لعنست و دیگر احمد بن حسن بیهقی که از دانشمندان اهل سنت در کتاب فضایل الصحابه

روایت

روایت نموده که روزی حضرت رسول بر منبر خطبه میخواند در آن اثنا معاویه برخواسته دست
پدرش ابوسفیان را گرفته از مسجد بیرون رفتند و چون چشم مبارک آنحضرت بر ایشان
افتاد فرمود لَعَنَ اللهُ القایِدَ وَالمقوّد و وَیلٌ لاُمّتی مِن مُعاویة
ذی الاستاه و بروایتی معاویه دست یزید گرفته از مسجد بیرون رفت بهر تقدیر
معنی آنکه لعنت دوری از رحمت الهی بر کشنده و کشیده شده باد و وای بر امت
من از معاویه که ذی الاستاه است یعنی صاحب کفل بزرگ و در کتاب کامل ذکر شده
که این لفظ از برای شخصی گویند که مال مردمان را بغیر حق تصرف کند و بصاحبش رد
نکند و نیت و ایس دادن مال بصاحبش نداشته باشد و نیز بیهقی در آن کتاب از ائمه
روایت کند که روزی رسول صلی الله علیه و آله نشسته بود ابوسفیان بگذشت بر شتر
سوار و معاویه مهار شتر در دست و برادر معاویه شتر را میراند و ابن بابویه قدس
سره در کتاب خصال از عبدالله عمر روایت نموده که راننده شتر یزید پلید بود بهر
تقدیر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که لَعَنَ اللهُ القایدَ والراکبَ
والسایقَ یعنی لعنت دوری از رحمت الهی بر کشنده و سوار و راننده باد و در کتاب لوامع
الانوار ذکر شده که ابوسفیان بیدین هزار بیت در هجو سید المرسلین گفته بود آنحضرت
فرمود که بار خدایا چون شعر گفتن لایق بحال من نیست لیکن تو بهر حرفی از آن شعر
او را هزار لعن فرست و در کتاب فضایل الصحابه آمده که حضرت رسول صلی
علیه و آله در روز احد در نماز صبح ابوسفیان را لعن کرد و حضرت علی علیه السلام در
قنوت نماز معاویه منزل ها و یه را لعنت کرد بیت هزاران رحمت حق بر کسی باد
که اینها را لعنت میکند یاد و دیگر از وجوه داله بر لعن و کفر معاویه خبریست که

در کتاب کاشف الحق وارد شده که سید رسل فرمودند مَن اَخافَ اَهلَ المدینة اخافه
ظلماً فعلیه لعنة الله وغضبه الی یوم القیمة لا یقبل الله له
صرفاً ولا عدلاً   یعنی هر کس که بترساند اهل مدینه و سکنهٔ آن مکان طیبه را
ترسانیدنی که از روی ظلم و ستم باشد بر اوست لعنت و دوری از رحمت الهی و غضب
و سخط جبار حقیقی و منتقم تحقیقی و قبول نمیکند حضرت عزت جل ذکره از آن شخص
نه توبه و بازگشت و پشیمانی را و نه هدیه و فدا و قربانی را و معاویه منزل ها دیده بشر بن
ارطاة فاسق کافر را بمدینهٔ طیبه فرستاد که بنیابت او از اهل آنجا بیعت ستاند
و سکنهٔ مدینه بنحوی از آن ملعون میترسیدند که ام سلمه رضی الله عنها با آنکه می گفت
هذا بیعة ضلالة یعنی این بیعتی است که عین گمراهی و موجب روسیاهی است
از ترس و خوف بر پسر خود عمر بن ابی سلمه گفت برو و بیعت کن و او را رخصت داد
ببیعت از ترس که مبادا اگر تأمل کند بقتل رسد چنانچه عارفی گفته شعر دستی که زدید نتوانش
نزانک آید در وقت ضرر بوسه زدن شاید و آن ظالم جمعی را ابنی سلمه فرستاد
که جابر را ببیعت او در آورند و اگر ابا کند جابر و همه آن قبیله را قتل نمایند جابر
بخدمت ام سلمه رفت که شاید بشفاعت او بیعت نکند ام سلمه گفت یا جابر برو و بیعت
کن که من پسر خود را نیز نصیحت کردم که بیعت کند مگر نشنیده الضرورات
تبیح المحظورات و کدام ترس و ترسانیدن ازین بیشتر تواند بود و مسلم در
صحیح از عبدالله عباس روایت کرده که با طفلان ببازی مشغول بودم که حضرت رسالت
پناه رسید و من از خوف در پشت در پنهان شدم مرا طلبیده گفت برو و معاویه را
آواز کن و من باز آمده گفتم که او بخوردن طعام مشغول است پس آنحضرت گفت

لا اشبع الله بطنه یعنی خدا هرگز شکم او را سیر نکناد و تا زنده بود هر چند طعام میخورد

سیر نمیشد و درین باب یکی از شعرا مثل زده از برای عبد البطن عربیه صاحب لی

بطنه کالهاویه ؛ کان فی امعائه معاویه ؛ یعنی یاری مرا که شکم او بهاویه ماند

که هرچه بر او واقع شود لبو زد گویا در روده های او معاویه است و در کتاب کاشف الحق

آمده که حضرت رسول همیشه معاویه را لعن میکرد و میفرمود الطلیق بن الطلیق

اللعین بن اللعین طلیق آزاد کرده شده را گویند و چون حضرت رسالت

پناه مکه را فتح نمود و اهل مکه را از کشتن و اسیر شدن آزادی داد لهذا آنها را

طلقا نام شد مولفه پسر هند آن لعین طلیق ؛ قابل دوزخست و نار حریق ؛ و نیز

در آن کتاب ذکر شده که مردی گفت بمدینه طیبه رفتم که بشرف اسلام برسم روزی

شنیدم که حضرت رسول خدا میگفت اربعة فی الدرک الاسفل من النار

نمرود بن کنعان و شداد بن عاد و فرعون موسی و رجل یبایع بعدی

بباب بابل و لولا مقاله فرعون انا ربکم الاعلی لکان هو اسفل

منها یعنی چهار کس در مرتبه پایین‌تر دوزخند که عذاب ایشان از همه اهل دوزخ بیشتر است

نمرود و شداد و فرعون و مردی که بعد از من بر در بابل از مردمان بیعت خواهد گرفت

و اگر نه آن بود که فرعون دعوای خدایی کرده بود میگفتم که این در مرتبه و درجه پایین‌تر

از اوست و عذابش بیش از و و چون حضرت امیر المومنین علیه السلام بجوار حق رسید

من عزم عراق کردم و چون بدر بابل رسیدم معاویه را دیدم بر منبر بود و از مردم بیعت

میگرفت معلومم شد که آن چهار معاویه بوده و دلیل بر صحت این قول آنکه حق تعالی

فرموده ان المنافقین فی الدرک الاسفل من النار و معاویه ملعون

منافق از جمله اصحاب عقبه بود که قصد قتل آنحضرت داشتند و صاحب مصابیح باسناد خود از
عباس نقل کرده که حضرت رسول فرموده اذا رأیتم معاویة علی منبری فاقتلوه و در
یعنی ای مسلمانان هرگاه ببینید معاویه را بر منبر باید که اورا بکشید و در کتاب کاشف
الحق مذکور است که آنحضرت فرموده اذا رأیتم معاویة فی طلب الملک فاضربوا
عنقه یعنی هرگاه ببینید معاویه را در طلب ملک بزنید گردن اورا و چون در امر
آنحضرت مردمان تغافل و تهاون جایز داشتند و بقتل او مبادرت ننمودند ذلیل او
شدند و کشیدند آنچه کشیدند و در اکثر تفاسیر مثبت است که حضرت رسول در خواب مشاهده
نمودند که بوزینگان بر منبر آنحضرت بالا میرفتند و بزیر می آمدند و در بعضی روایات آنکه
در خواب دید که بنی حکم و بنی مروان بر منبر او بالا میروند و بته می آیند بروش بوزینگان
و بعد از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله را کسی خندان ندید و آیه وما جعلنا
الرؤیا التی اریناک الا فتنة للناس اشاره بآنست و سوره انا انزلناه
فی لیلة القدر در این باب آمده و شب قدر که خدای تعالی برسول خود و ائمه معصومین
علیهم السلام عطا فرموده که بهتر از هزار ماهست در برابر مدت حکومت خلفای بنی امیه است که
هزار کم پنجاه بوده و شجره ملعونه که در قرآن مجید واقع شده مراد بنی امیه است و کلام معجز
نظام مولای مؤمنان منبی سبب تقاعد شاهد حالست عربیه کتاب الله شاهدنا علیکم وقاضینا
الاله فنعم القاضی رباعی ای قوم که رفتید بیکسو از راه بر سهو شما نص کلامست گواه
بی شبهه بود قاضی ما حکم اله تا آنکه کند حکم که از کیست گناه و در کتاب حسن الکبار و در کتاب
کاشف الحق از عبدالله بن عباس مرویست که شبی در مسجد مدینه نماز خفتن گزاردم و مردمان
پراکنده شدند و بغیر از معاویه و ابی سفیان کسی در مسجد نماند و من عقب ستونی نشسته

بودم شنیدم که ابوسفیان بمعاویه میگوید ببین در مسجد کسی مانده یا نه ابوسفیان در آن وقت کور
و نابینا شده بود معاویه چراغی بدست گرفته اطراف مسجد را تفحص مینمود و من از
عقب ستون در دو ستون میگشتم تا مرا نبینند چون خاطر جمع کرد گفت هیچکس نمانده است
ابوسفیان گفت یا بنی اوصیك بدین الآباء والاجداد وایاك ودین
محمد وانه سبب فقرنا ولا یهولنك قول محمد من البعث و
النشور ای پسر من وصیت میکنم ترا بدین آبا و اجداد باید که دین قدیم پدران را از دست
ندهی و از دین محمد بپرهیزی بس بد رسمی که این دین سبب فقر و درویشی باشد و زنهار
که ترا ترسی و باکی نباشد از گفتهای محمد و آنچه از قیامت و حشر و بهشت و دوزخ میگوید
همه حرفست و اعتباری ندارد و بعد از موت دیگر بار کسی زنده نمیشود و چون او نصیحت را
با تمام رسانید معاویه گفت ذاك رأيي يا أبتاه یعنی رای و اعتقاد من اینست ای پدر مشفق
مهربان من تو خاطر جمع دار که مرا نیز عقیده و اعتقاد اینست و تلافی و تدارک آنچه
تو نتوانستی کرد من خواهیم کرد و معاویه تقصیر و فرو گذاشتی نکرد و یقین که گناه
تمام بنی امیه طاغیه باغیه و بنی عباس غاویه عاصیه با وزر و وبال و طغیان و عصیان
با دیو اند برابری کرد او برابری نکند و عذاب همه بعقاب و عذاب او نرسد بلی کسی که
ازین امت در وزر و وبال بلکه زیادتی نمود ابابکر و عمر و عثمانست که این درخت ظلم
و ستم را ایشان نشاندند و او برخوردند و بعد از آن خلفای بنی امیه و بنی عباس از آن
ثمره چیدند و الحال ناصبیان بی ایمان نیز از او بهره در میگیرند و در کتاب بضاعة
الایمان مسطور است که چون عثمان بخلافت نشست ابوسفیان نزد وی رفت و او را
تهنیت گفت که یا بن عم امید میدارم که ملک ما بما باز آید و بعد از آن گفت ای بنی امیه بخورید

بیت‌المال را چنانکه شتر گیاه ربیع را میخورد و بدانید که نه بهشتی هست و نه دوزخ و چون ابوسفیان
از پیش عثمان بیرون آمد حضرت امام حسین علیه السلم باو برخورد ابوسفیان چشمش نمیدید
گفت تو کیستی آنحضرت فرمود منم فرزند رسول خدا حسین بن علی پس دست آن سبط رسول
بگرفت و ببقیع رفتند و چون ببقیع رسیدند حضرت امام علیه السلام فرمود که این
بقیع است ابوسفیان باواز بلند گفت این استخوانهای پوسیده که شما از برای آن با ما
جنگ میکردید امروز در دست ماست مطلب ابوسفیان کنایه بود که با ما رسول جنگ کرد
و ملک از ما گرفت و امروز ملک در دست ماست و استخوانهای او رمیم شده یعنی
غرض حضرت رسالت ملک بود و ریاست نه رسالت و نبوت امام حسین علیه السلام او را لعن
نمود و از او جدا شد و بمدینه بازگشت و نیز در آن کتاب آمده که روزی ابوسفیان در
مسجد رسول صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در آنجا
حاضر بود و ابوسفیان علیه اللعنة و النیران علم بحضور آنحضرت نداشت چون مؤذن
شروع باذان کرد و گفت اشهد ان محمداً رسول الله ابوسفیان گفت در
اینجا کسی هست که از او احتراز باید کرد گفتند نه ابوسفیان گفت خسارت باد محمد را
بنگرید و ملاحظه نمایید که نام خود را کجا نهاده امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود خسارت
باد ترا ای ابوسفیان خدای تعالی نام محمد را انجا نهاده که و رفعنا لک ذکرک
ابوسفیان گفت خسارت باد آنکسی را که گفت اینجا کسی نیست که از او احتراز کنیم
و اهل سیر و تاریخ ذکر کرده اند که معاویه و پدرش در مدت بعثت
حضرت رسول مشرک بودند و اسلام ظاهری ایشان پنجماه پیش بود که
حضرت رسول از دنیا رحلت نمود و سبب اسلامشان آن بود که چون معاویه

بمنز

شنیدند که حضرت رسالت پناه اراده فتح مکه معظمه دارد و از آنجا که چون همیشه استخفاف
بشرع مینمود مبادا که حضرت رسول امر بقتل او نماید از مکه گریخت و پدرش در مکه
ماند و بعد از فتح مکه ابوسفیان از ترس ایمان آورد و چون معاویه از اسلام
پدر مطلع شد باو نوشت که از دین خود بدین محمد نقل نمودی و برخلاف من از
مکه بیرون نیامدی و در میان عرب مارا رسوا کردی که مردمان خواهند گفت که ابن
حرب از لات و عزی برگشته و پدرش را سرزنشها نوشت و ملامتها نموده بود و چون
این خبر بسید کاینات رسید حکم نمود که هر که معاویه را در هر جا که بیند بکشد چون
اینخبر باو رسید بمکه گریخت و از هیچ جا و هیچکس ایمن نبود خود را بعباس رسانید
بدست و پای وی افتاده اظهار اسلام کرد و عباس بخدمت حضرت رسول ازوی
شفاعتش نمود آنسرور را از سر قتل او گذشت و باز بشفاعت عباس کاتب رسایل
شد و در بعضی نسخ مذکور است که او را کاتب صدقات نمودند و اینکه اهل سنت
او را کاتب وحی میدانند خلاف و کذبست و او را این مرتبه در درگاه آنحضرت نبود
که کاتب وحیش سازند و بر تقدیری که او کاتب وحی باشد او را درین فضیلتی نیست از
برای آنکه علمای اهل سنت در کتب معتبره خود ذکر کرده اند که از جمله کاتبان وحی ابن
ابی سرح بود که مرتد شد چون نبش کردند خاک او را قبول نکرد و این هر دو از
یک عالمند و حمیدی در جمع بین الصحیحین ذکر نموده که پیش از وفات پیغمبر معاویه بششماه
اسلام آورد و معلوم که در آن ششماه چه مقدار آیه نزول یافته است و کاتبان
وحی چهار نفر بودند چولست که در میان معاویه را کاتب وحی میگویند پس کاتب
وحی بودن با بقای ایمان پسندیده است وای ناصبی بیدین که معاویه را خال المؤمنین

میدانی بجهت آنکه خواهر او حبیبه دختر ابو سفیان یکی از زنان رسول بود و معلوم است که
پیغمبر را نه زن بود و پسر او در زمان آنحضرت همه خال المومنین باشند و محمد بن ابابکر
برادر عایشه بود و عبد الله بن عمر برادر حفصه بود و پدران ایشان باعتقاد نا قص
شما خلیفه رسول الله بودند چرا ایشان را خال نمیگویند و فرضا اگر خال باشند از
حلیه خوبی خالی و عاریست بر رخسار دین خال عاریست کما قال امیر المومنین ع
اقارب کالعقارب فی اذاها ❊ ولا تفخر بعم او بخال ❊ فکم عم یکون الغم منه ❊
و کم خال من الخیرات خال ❊ و حکیم ثنایی علیه الرحمه در کتاب حدیقه فرموده نظم
پسر هند گرچه خال منست ❊ دوستی ویم بکاری نیست ❊ ور نوشت او خطی زبهر رسول
بر خطش نیز افتخاری نیست ❊ در مقامی که شیر میدانند ❊ از خط و خال اعتباری نیست
دای باصی خال مومنین و کاتب وحی بودن چه نفع رساند کسی که بر خلیفه بحق و امام مطلق
اسد الله الغالب امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام خروج کند و با آنحضرت مخاصمه
و منازعت آغاز کرده بسیاری از عوام الناس را در شک و شبهه اندازد و بواسطه این
حرکت ناپسندیده او بسیاری از صحابه رسول خدا و چندین هزار کس از طرفین کشته شوند
و در بعضی نسخ مذکور است که چهل هزار کس از لشکر حضرت امیر المومنین علیه السلام
بدرجه شهادت فایز گشتند و از ابتدای مقاتله و مجادله تا انتهای آن که هجده ماه
هفتاد و دو جنگ با امیر المومنین علیه السلام کرده خود را مسلمان میدانستند
بلکه چشم ثواب هم داشت باعتقاد خود طلب خون عثمان بی ایمان میکرد و اهل سنت
هم او را مصاب میدانند و میگویند که مجتهد بود و مجتهد اگر در اجتهاد خود صواب
کرده باشد ده ثواب دارد و اگر خطا کند یک صواب خدا حشر شان با معاویه کند مهربانی

ولا تفرح (نسخه)

کمراین

کم ازین بکار نمی آید که هفتاد و دو جنگ با امام زمان کند و همه را اجتهاد نام کنند و ثواب هم از
برای او قرار دهند یقین که معاویه ازین ثواب یک حصه بدوستان و محبان خود خواهد داد
بیت آنکه خوانی ورا معاویه اش ⁂ دان که در هاویه است زاویه اش حکایت شبی در پایه سریر
سلطنت یکی از پادشاهان اهل سنت گفتگوی معاویه و حرب او با امیر المؤمنین علیه السلام
مذکور شد از قاضی عسکر و مفتی لشکر که هر دو از متعصبان اهل سنت بودند آن پادشاه
پرسید که چه میگویند در جنگهایی که معاویه با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نموده گفتند
او مجتهد بود و خطا کرده باین سبب او را حرجی نیست آن پادشاه میفرماید که یکبار خطا ده بار
خطا هفتاد و دو بار خطا ای پدر خطا و مجلس بهمین تمام شد و از جمیع افعال و اعمال معاویه
ملعون قبیحتر و زشت تر آن بود که با وجود آیاتی که حق سبحانه و تعالی در شان حضرت
امیر المؤمنین و تعظیم و تکریم او نازل ساخته چنانچه مولانا حسن کاشی گفته شعر هر کجا در مجمع
قرآن خدا را آیتیست ⁂ از کمال لطف و رحمت خاصه در شان شماست ⁂ و رسول خود را امر
نمود که از آنحضرت در دعای او و در مباهله استعانت جوید و احادیثی که در حق او از رسول الله
واقع شده با برادری او و رسول خدا او با قرب و منزلت و فضل و کمال او که آن ملعون
مردود مخذول همه را شنیده و دیده بود حکم کرد که بر منبرها استغفر الله سب آنحضرت
و حسنین علیهم السلام میکرده باشند و مردمان زاهدان امر میفرمود و بر ترک آن
زجر و سیاست مینمود بیت بی ادب گفتن سخن با خاص حق ⁂ دل بمیراند سیه دارد ورق
و بعمال و حکام بلاد خود نوشت که خطبا بر بالای منبر سب آنحضرت نمایند چنانچه در مجالس
المؤمنین آمده که در وقتی که معاویه بکوفه آمد و جمعی از مردم آنجا که حضرت امام حسن
علیه السلام جهت ایشان امان گرفته بود بمجلس او در آمدند و صعصعة بن صوحان العبدی

نیز از آنجمله بود چون نظر معاویه بر او افتاد گفت بخدا قسم که تو در امان من در نیایی صعصعه گفت
بخدا قسم که نمیخواستم که ترا بخلافت نام برم پس معاویه گفت اگر تو ما را خلیفه میدانی بر
منبر رو و علی را سب کن صعصعه متوجه مسجد شده بر منبر رفت و گفت از پیش کسی می
آیم که شر خود را مقدم ساخته و خیر خود را موخر داشته و مرا امر کرده که علی ابن ابی طالب را
سب کنم پس او را لعنت کنید لعنه الله اهل مسجد باواز بلند آمین گفتند صعصعه نزد معاویه
رفت و او را آنچه بر منبر گفته بود اخبار نمود معاویه گفت والله که تو بآن عبارت لعن
مرا قصد نموده بودی یکبار دیگر ترا باید رفت و تصریح بلعن علی کرد صعصعه بر گشت
و بر منبر برآمد و گفت معاویه مرا امر کرده که ناسزا بعلی بن ابی طالب علیه السلام گویم
اینک من لعن میکنم آنکس را که لعن علی ابن ابی طالب کند حاضران مسجد دیگر باره باواز بلند
آمین گفتند و چون معاویه از آن خبردار شد او را از کوفه اخراج نمود و نیز روزی
معاویه خطیبی را گفت که بر منبر رو و علی را ناسزا گو آن شخص بر بالای منبر رفته گفت امرنی
مُعاوِیَة اَنْ اَلْعَن عَلَیْهِ لَعَنَ اللهُ عَلَیْهِ یعنی امر و حکم کرد مرا معاویه که لعن
کنم بر او لعن و دوری از رحمت پروردگار بر او باد و از استماع این سخن معاویه خشمناک
شده خطیب را عزل کرد و در بعضی روایات وارد است در وقتی که عقیل نزد معاویه رفت
و مال بسیار از او گرفت معاویه باو گفت برو بر بالای منبر و علی را لعن کن عقیل بر بالای
منبر رفته آن کلام را گفت و بعد از آن معاویه گفت که عقیل آمد و مال بسیار از من
گرفت و مرا در میان جمع لعن نمود و در تاریخ طبری مذکور است که رفتن عقیل بن ابی
طالب نزد معاویه در محرم سنه اربعین که سال شهادت حضرت امیر المومنین علیه السلم
بود و چون آنحضرت از رفتن او مطلع شد بگریست و کلامی که در آن حال بزبان معجز نظام

در آورده ترجمه آن اینست رباعی آنست برادر که خورد غصه و غم * روزی که کشتی شمشان
رنج والم * نی آنکه دهد قوت ایشان پستم * وز جهل کند ترا ملامت هر دم و در کتاب
انوار البدریه از منهاج التحقیق نقل شده که وجه تسمیه ناصبیان بدین و مبغضان
حضرت امیر المومنین علیه السلام بسنی آنست که چون معاویه منزل ها و یه امر نمود بسب حضرت
امیر المومنین علیه السلام آنسال را عام السنه نام بردند و ازین سبب دشمنان آنحضرت را
اهل سنت میگویند و در کتاب فصول الحق ذکر شده که عبد ربه که از دانشمندان
طبقه کبرا هست در کتاب خود آورده که روز بیعت معاویه که سال چهلم از بیعت
بود عام السنه گویند و روز مصالحه حضرت امام حسن علیه السلام با معاویه و غا
عام الجماعت خوانند و در کتاب طرایف آمده که در وقتی که سر مبارک حضرت امام
حسین علیه السلام نزد یزید آوردند از دری که سر آنسرور را در آوردند هر که
در آمدی موسوم بسنی گشتی و در تحفة الابرار مذکور است که در زمان خلفای بنی امیه
طاغیه هر که طلب ایالت و امارت کردی کتابی باو میدادند که مشتمل بود بر سب و طعن
امیر المومنین علیه السلام و اهل بیت طاهرین که این را دستور العمل سازد و در منابر
و محافل ذکر آن کند و آن کتاب را باطفال تعلیم دهند و هر که نام علی بر زبان جاری
سازد یا طفلی را علی نام کند زبانش قطع کنند تا آنکه گویند در زمان عبد الملک
روزی یکی از علما در مسجد دمشق وعظ میگفت ناگاه در اثنای مقال شمه از فضایل
علی علیه السلام بر زبانش جاری شد عبد الملک حکم کرد که زبانش بریدند و گفت
واعجباه هنوز مردم نام علی را فراموش نکردند و در اکثر کتب مذکور است که سب
حضرت امیر المومنین علیه السلام هشتاد سال در میان مردم عالم استمرار داشت

تا آنکه عمر بن عبد العزیز که از خلفای بنی امیه است بهزار حیله آن رسم بد و آیین زشت را برطرف ساخت چنانکه در روضة الصفا مسطور است که یکی از اطبای یهود در محفلی که اعیان و اشراف بنی امیه و اکابر و معارف شام حاضر بودند بتعلیم عمر عبد العزیز دختر او را خواستگاری نمود عمر عبد العزیز گفت این مواصلت بهیچ وجه است نیاید که ما مسلمانیم و شما کافر طبیب گفت پس چگونه پیغمبر شما دختر بعلی بن ابی طالب داد عمر گفت که او یکی از عظمای ملت احمدیست طبیب گفت پس چرا لعن او میکنید عمر روی بحاضران مجلس آورده گفت چرا جواب او نمیگویید همه ساکت و ملزم گشته سرها بزیر انداختند و آن عاقبت محمود بایشان گفت که انصاف بیاوردن کی بود علی ابن ابی طالب را که داماد رسول خدا باشد با آن فضل و کمال در منابر سب کردن و در حقیقت انصاف بهتر از همه عبادات است بیت از تو گر انصاف آید در وجود ٭ به که عمری در رکوع و سجود ٭ و حکم فرمود که دیگر هیچکس زبان بناشایست حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نگشاید و اوضاع او را با بنی امیه اختلاف بسیار است تا بحدی که او را مؤمن آل فرعون میگفتند مشهور است که شخصی در پیش عمر بن عبد العزیز حکایت میکرد گفت امیر المؤمنین یزید با ما چنین کرد و چنان گفت بفرمود تا او را برهنه کردند و بدست خود بیست تازیانه براو زد و در تاریخ حبیب السیر آمده که منع نمودن عمر بن عبد العزیز خطبا را از سب و طعن امیر المؤمنین علیه السلام در سنه ماه هجری بود و روایتست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در حین ارتحال از دار فنا بجنت الماوی وصیت نمود بحضرت امام حسن علیه السلام که چنان بکن که مردم معلوم کردد که مدفن من کجاست که مرا از بنی امیه خوفست و اولاد عظام آنحضرت بموجب فرموده عمل نموده در شب آنحضرت را مدفون ساختند و موضع قبر مبارک را با زمین یکسان نمودند که اعدا بر آن اطلاع نیابند و تا زمان حکومت هارون الرشید

غیر از ائمه علیهم السلام هیچکس واقف نبود و سبب پیدا شدن آن مرقد مطهر منور آن شد که
روزی هارون در آن حوالی شکار میکرد آهوی چند از بیم جان بآن مکان بهشت نشان
پناه بردند هرچند مرغان شکاری و سگان تازی بر ایشان سر دادند ابا و امتناع
نموده رو بطرف آن مکان شریف نیاوردند هارون ملعون از مشاهدهٔ آن صورت
متعجب و متفکر شده از حضار و ندمای خود استفسار این سر نمود بعد از مراسم
تفحص و تجسس پیری گفت که از پدران بما رسیده که جسد مطهر مبارک امیر المؤمنین حیدر
درین مقام مدفون است دیگر از کردار زشت معاویه آنکه جعده بنت اشعث را بفریفت
قدری زهر از جهت او فرستاد تا حضرت امام حسن علیه السلام زهر داد و بدان
سبب آنحضرت از دار فنا بسرای بقا ارتحال نمود یزید پلید را وصیت و سفارش نمود
که حضرت امام حسین علیه السلام را شهید کند و آن سگ بچه بیحیا وصیت پدر را بعمل آورد
و آن ملعون خود را امیر المؤمنین نام کرده هرکه بغیر این نام او را اسم میبرد او را
بقتل میرساند و هرکه ازین افعال قبیحه موجب لعن و کفران مردود است چه جای آنکه
همه قبایح از یک کس سر زند چنانکه در کتاب فصول ذکر شده که از شریح قاضی مصر پرسیدند
که از فضایل معاویه چیزی بیان کن گفت پدر او مقاتله کرد با پیغمبر و مادر او خورد جگر
عم پیغمبر را و نبیرهٔ او زهر دادند یک سبط پیغمبر را و پسر او کشت سبط دیگر پیغمبر را
زیاده ازین منقبت چه تواند بود و در مجموعة الحدیقه و در ترجمه دیوانی که منسوب است
بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمده که در وقتی که معاویه مسجد دمشق را از مال جنابت
و بیت المال مسلمانان بنا نهاد مولای مؤمنان علیه السلام باو نوشت عربیه سمعتک
تبنی مسجدا عن جنابة ؛ و انت بحمد الله غیر موفق ؛ کمعطیة الرمان مما زنت به ؛ جرت مثلا

للذین المتصدق رباعی ای ساخته از خراج مسجد بدیار ٭ صد شکر خدا که نیست توفیقت بار ٭
چون آنکه زنا کرده و بخشیده انار ٭ اینست مثل ز خاین خیر شعار عربیه فقال له اهل البصیرة
والتقی ٭ لک الویل لاتزنی ولاتتصدق رباعی چون کرد زنا و کرد خیر از زر آن ٭ گفتند او
اهل بصیرت بجهان ٭ کای وای بر احوال تو از دور زمان ٭ نه خیر کن و نه تو زنا کن بعیان
و نیز صاحبدلی ترجمه این کلام معجز نظام را نیکو بنظم در آورده رباعی تا چند ز سیم خلق بر
بندی طرف ٭ و انگاه بغیر حق کنی آنرا صرف ٭ مسجد که تو از حرام سازی باشد ٭
مانند مناره که سازند ز برف ٭ و در کتب اهل سیر و تاریخ ذکر شده که معاویه اول کسی بود
که خلافت بخلافت و شمشیر بگرفت و اول کسی بود که در اسلام بظاهر زنا کرد و اول کسی بود
که مسلمانانرا غارت کرد که ضحاک بن قیس را با سه هزار کس فرستاد که هر که را در اطاعت
و محبت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیند غارت کند و آن لعین بسیاری را غارت کرد
و بسیاری از شیعیان و موالیان آنحضرت را بقتل رسانید و در کتاب بضاعت الایمان آمده
که معاویه غاویه در ایام خلافت خود چهل هزار کس از مهاجر و انصار و اولاد ایشانرا
بعلت دوستی امیر المؤمنین علیه السلام بقتل رسانید و اول کسی بود که در میان صفا و مروه
سواره سعی کرد و اول کسی بود که شربت نبیذ را علانیه مرتکب شد و ساز و بهره درا
با آن ملحق ساخت و میل بخوردن گل کرد و حکم بابا خلش نمود و اول کسی بود که تیز و برید
بمکه کتابت نوشت و اول کسی بود که سر مسلمانرا بدیه بوی فرستادند و اول کسی بود که
بر تخت نشست و تشبه باکاسره و فراعنه نمود و اول کسی بود که بموت مسلمانان شماتت
کرد چنانکه در کتب تاریخ و سیر آمده که در وقتی که خبر شهادت و فوت مولای مؤمنان باو رسید
شماتت نمود و امر فرمود که مردم شام بعیش و عشرت مشغول شوند کما قال امیر المؤمنین علیه السلام

افاقه یعنی بهوش آمدن

جمیع فواید الدنیا غرور ولا تبقی بمسرور سرور فقل للشامتین بنا افیقوا
فان نوایب الدنیا تدور رباعی خوشوقتی دنیا همه هست و غرور پیوسته نماند بجهان عیش و
حضور ای کشته ترا دل بغم ما مسرور هشدار که نوبت تو آید بمرور حوادث و اول کسی بود
که با مشرکان بی اخذ جزیه صلح کرد و اول کسی بود که بت فروخت و بت فروشی را ابر مرز او
نهاد و هر سال چندین کشتی بت بطرف هند و دیگر بلاد میفرستاد که فروخته قیمت آنرا
از قماش و متاع آن بلاد از برای او بخرند و این تجارت را نام نهاد و چشم داشت ثواب
هم داشت و اول کسی بود که اسیر مسلمانان بفروخت و اول کسی بود که خلافت را در میراث
نهاد و حواله بپسر خود کرد و اول کسی بود که از پادشاهان اسلام زندان ساخت و اول
کسی بود که در مسجد مقصوره ساخت و اول کسی بود که خواجه سرایان را تخصیص کرد و اول کسی
بود که خطبه نشسته خواند بسبب آنکه در آخر ایام حیات خویش بواسطه سمن و عظم شکم بر
پای نمیتوانست ایستاد و اول کسی که استلحاق بیگانه بخود نمود او بود که زیاد بن ابیه را
برادر خود خواند و اول کسی که بر برات دیوان مهر زد او بود و اول کسی که مردم را درجوف
چهارپا نهاده بسوخت او بود که حکم نمود که محمد بن ابی بکر را بسبب دوستی و محبت مولای
مؤمنان و سرور اهل ایمان درجوف چهارپای نهاده بسوختند حکایت در روضة
الصفا مذکور است که یکی از اهل دمشق بر شخصی از مردم کوفه شتری دعوی کرد و قضیه بمعاویه
رسید ایشان را طلب نمود دمشقی پنجاه گواه بمجلس معاویه برد تا ادای شهادت نمودند
که این ناقه تعلق بدمشقی دارد و در دست کوفی بغیر حق است معاویه حکم کرد که تا کوفی
شتر را بدمشقی تسلیم نماید بعد از آن کوفی بمعاویه گفت این شتر من جملست نه ناقه بمعاویه
گفت بهذا حکم قد مضی یعنی باین نوع حکم من گذشت دیگر تغییر و تبدیل راه نمییابد

و چون مردم متفرق گشتند معاویه کوفی را طلب کرده و پرسید بهای شتر تو چند است گفت این
مبلغ معاویه مضاعف آن بوی داده گفت برو و با علی بگو که با صد هزار کس که ناقه را از جمل
نشناسد با تو جنگ و قتال خواهم کرد و فی الحقیقه اگر اهل شام از جمل و جدی از جمل و حق
از باطل و خیر از شر و ماده از نر فرق و امتیاز نمیکردند با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
در مقام منازعت و جدال و خصومت و قتال نمی آمدند پس بدا حال الجمعی که فردای روز
قیامت آنحضرت خصم ایشان باشد کما قال امیر المؤمنین علی علیه السلام فویل ثم ویل ثم ویل
لمن یلقی الاله غدا بظلمی ۞ فویل ثم ویل ثم ویل ۞ لجاحد طاعتی و مرید هضمی رباعی ای وای
بر آنکه چون رسد روز جزا ۞ با ظلم من آید بملاقات خدا ۞ ای وای بر آنکه کم کند حق مرا ۞
فرمان من انکار کند در همه جا ۞ و آن منافق بدین در نظر اهل خلاف بنوعی با هیبت و
سیاست بود که هیچکس را یارای آن نبود که در مجلس او گفتگو نماید و او را کسری عرب
میخواندند نوبتی طایفه از مردم مصر عزم ملاقات او کرده عمرو عاص که حاکم ایشان
بود و آن جماعت را امر کرد که چون بمعاویه برسید بخلافت سلام بکنید تا در چشم او
بزرگ نمایید و چون حضرت دخول بسرای معاویه یافتند و او را در غایت مهابت و
صلابت دیده هراسیده گشته گفتند السلام علیک یا رسول الله و چون از مجلس آمدند
عمرو عاص با ایشان گفت که لعنت خدای بر شما باد من گفتم بخلافت بر معاویه سلام کنید
تا از شما حسابی گیرد و شما برسالت و نبوت بر او سلام کردید بلی مثل شما امت گمراه را
همچو معاویه رسول و پیغمبری میباید که بضلالت و شقاوت دعوت شما کند و در مدت
هشتاد سال ایام خلافت بنی امیه لعنهم الله حال شیعیان و محبان حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بعنوانی گذشته که نه زبان را یارای شرح آن هست و نه گوش را تاب شنیدن

بهضم چیزی از حق کسی کم کردن است

از چنین

آن و چندین هزار کس را بتهمت محبت و دوستی اهل بیت کشتند تا بدوستان و شیعیان چه رسید
و بقمع و قطع ذریه و اولاد سید المرسلین بنوعی کوشیدند که ما فوق آن متصور نباشد
و بعد از ایشان خلفای بنی عباس نیز پیروی و متابعت بنی امیه نمودند اگرچه بحسب ظاهر
دوستی و محبت با سلاله حضرت خاتم النبیین مینمودند و فداک ابی و امی میگفتند
اما باطنا آنچه لازمه عداوت و قتل و غارت و سنگدلی و روسیاهی و بیداد و لعنت بود بعمل
آورده از ظلم و ستم چیزی فوت و فرو گذاشت نکردند چنانکه در کتاب منهاج الفاضلین
آمده که اول کسی که امر فرمود که در خطبه مدح و منقبت خلفای ثلثه در منابر و مساجد
نمودند منصور دوانقی بود که وضع این بدعت نمود و جمیع اهل سنت معترفند که در
زمان حضرت رسول هیچکس در خطبه ذکر خلفای ایشان نمی نمودند و نه در زمان هیچیک از
صحابه و تابعین و نه در زمان بنی مروان و نه در اول سلطنت بنی عباس و منصور جهت
آن این بدعت وضع نمود که با علویه و سادات که انجم سعادتند کدورت و عداوت
داشت و میگفت بخدا قسم از برای آنکه بخاک مالم بینی بنی هاشم و سادات را و ایشان را
خوار و ذلیل سازم در نظرها بلند ساختم مرتبه بنی تیم و عدی را و امر نمودم که در خطبه
مناقب ایشان را ذکر کنند با آنکه ایشان لئیم و خسیس ترین طوایف عربند و همه اینها بشومی
و بدبختی معاویه بود و شرح بدطینتی و خباثت ذات و خیانت نفس او را چگونه بیان
توان نمود که یکی از اکابر گفته یزید سیئة من سیئات معاویه و حقا که درست
گفته است که از بدیهای او یکی یزید است و آنچه یزید پلید با حضرت امام حسین علیه السلام کرد
از نتیجه افعال معاویه و تمهید مقدمات او بود و او مردم را بظلم بر اولاد حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دلیر ساخت چنانچه حکیم ثنائی علیه الرحمه گفته

نظم هیچ ناورده در ره بیداد ؛ مصطفی را مرتضی را یاد ؛ راه آزرم و شرم بر بسته ؛
عهد و پیمان شرع بشکسته ؛ هر که راضی شود بکرده زشت ؛ نزد آنکس چه دوزخ و چه بهشت
آدمی چون بداد دست از صیت ؛ هرچه خواهی بکن که فاصنع شئت ؛ و اهل سنت و جماعت این
بدعت قبایحی که از معاویه و بنی امیه بظهور رسیده خواه ریختن خون مسلمانان باشد و خواه
ناسزایی که بامیر المؤمنین علیه السلام میگفتند خواه ظلم و ستمی که با ذریه خاتم النبیین نمودند
و اکثر اینها در کتب و دفاتر ایشان ثبت است هیچیک را موجب لعن و طعن معاویه و بنی
امیه نمیدانند و نقصان مرتبه و منزلت ایشان نمیشمرند و حاشا که ایشانرا از دایره اسلام
و ایمان خارج عاطل دانند بلکه اگر کسی یکی از اینها را بلعن و نفرین یاد کند رضا و فتوی
بقتل او میدهند و این بنا بر آنست که اگر نفی اسلام اینجماعت کنند منافات با اصل مذهب
و ملت ایشان خواهد داشت که آن ثابت شدن خلافت و امامت در مذهب ایشان
ببیعت و اجماع اگرچه یک کس باشد و هر یک از معاویه و یزید و مروان از مردم در روز اول
امارتشان زیاده از ابابکر و عمر و عثمان بیعت کردند از جهت آنکه در روز اول با بی بکر چهار
کس باعتقاد اهل خلاف زیاده بیعت نکردند و آن دو دیگر مثل آن و در روز اول
امارت معاویه و یزید و مروان کل اهل شام بیعت کردند و اگر اینها امام نباشند لازم
آید که آنها نیز امام نباشند لهذا معاویه را گاهی خال المؤمنین گاهی کاتب وحی و از صحابه
کبارش میشمارند و از برای یزید نیز فضایل چند تراشیده اند و او را ابن خال میدانند
چنانچه حکیم سنایی اشاره بآن کرده نظم من از این ابن خال بیزارم ؛ کز یزید نیز در آزارم
آزارم ؛ پس تو گویی یزید میر منست ؛ عمرو عاص پلید پیر منست ؛ هر که را عمرو عاص
باشد پیر ؛ با یزید پلید گردد میر ؛ مستحق عذاب و نفرین است ؛ بد ره و بد فعال و بد دین است

لعنت خدا

لعنت داد که بر آنکس باد که مراورا کند بنیکی یاد و در وقتی که از مکابره و عناد
و بحث لایعنی عاجز و عاطل آیند میگویند ایشان مجتهد بودند و خطا کردند یک ثواب خواهند
داشت و دیگر مسایل و فتاوی آنگروه ضاله را ازین قرار قیاس باید کرد و در کتاب
فصول الحق آمده که زمخشری در تفسیر خود و امام فخر رازی و بشر بن عبدالله واسطی
در کتب خود روایت نموده اند که در صفین از لشکر معاویه مردی بمیدان آمد
بجای رجز سوره عَمَّ یَتَسَاءَلُونَ میخواند مولای مؤمنان بمبارزت او
بیرون آمد و گفت یا اخ العرب میدانی که نبأ عظیم کیست گفت نه آنحضرت
فرمود که والله منم در خلافت من اختلاف نمودند حقا که زود بود که بدانند در وقت
نزع که خلاف نموده اند و باز زود بود که بدانند در روز قیامت و صحرای محشر
بطلان عقیدهٔ خود را و منکر و نکیر نیز از ... من از ایشان سؤال خواهند نمود
و چون آن مبارز شامی این کلام را از آنحضرت استماع نمود گفت تا امروز بتفسیر
این ندانسته بودم و امروز از آن اعتقاد فاسد در گذشتم و توبه نمودیم یا امیر المؤمنین
از تقصیر من در گذر و آن عاقبت محمود بخدمت مولای مؤمنان آمده در آن
جنگ بفوز شهادت رسید مدت جنگ و جدال حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
با معاویه منزل با و یه ... ماه کشید و لشکر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نود هزار
کس بودند و عسکر نکبت اثر معاویه چهار صد هزار کس و در آن مدت هفتاد هزار
کس کشته شده بودند بیست هزار از لشکر مولای مؤمنان بدرجه شهادت فایز گشته
بودند و پنجاه هزار از عسکر نکبت اثر بیشرو منافقان با ... را منزل در هاویه ساخته
بودند و در شبی که مشهور است بلیلة الهریر سی و شش هزار کس از طرفین کشته شده بودند

و در آن شب مالک اشتر مشرف بر فتح شده بود که عمرو عاص ملعون مکر کرده مصحفها
بر سر نیزها کردند و چون لشکر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آن را دیدند دوازده
هزار کس از آن لشکر جدا شده بخدمت آنحضرت آمده گفتند که قوم معاویه ما را
بکتاب خدا میخوانند امر فرما که مالک اشتر دست از محاربه و مجادله بکشد و الا ترا
گرفته بدست دشمن میدهیم ناچار آنحضرت مالک را از جنگ باز گردانید و قرار
بتحکیم دادند و مولوی اشاره بدین نموده نظم مصحف و سالوس او باور مکن ٭
خویش با او همسر و همبر مکن ٭ سوی حوضت آورد بهر وضو ٭ و اندر اندازد ترا
در قعر جو ٭ و نیز عمرو عاص در تحکیم چنان مکری با بو موسی اشعری زد که قبل از این
ذکر آن شده و دویم بار که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در تهیه جدال و قتال
معاویه افتاد بضربت ابن ملجم مرادی علیه اللعنه شربت شهادت چشید و در کتاب
عقد الدرر از عمار یاسر روایتست در حدیثی که ذکر آن طولی دارد خلاصه آن آنکه دو
کس بمحاکمه نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمدند و یکی از آن دو کس بمحاکمه آنحضرت راضی
نشد و بدعای آنحضرت بصورت سگی شد و باز بدعای او بصورت اصلی معاودت
نمود من بآنحضرت گفتم ای مولای من هرگاه خدای تعالی چنین قدر و منزلتی عنایت
فرموده ترا در جنگ معاویه پسر هند چه احتیاج بلشکر و عسکرست امام فرمود
ای عمار خدای تعالی مرا امر فرموده که جهاد کنم با کفار و ناکثین و قاسطین و مارقین
و بخدا قسم که اگر خواهم دراز کنم این دست کوتاه خود را درین بیابان دور و
دراز و بزنم بسینه معاویه در شام و بکنم شارب او را هر آینه قادرم پس آنحضرت
دست مبارک دراز کرده و باز پس کشید و در دست آنحضرت موی بسیار بود

از شارب

از شارب معاویه و بعد از مدتی خبر بما رسید که در همان روزی که امام علیه السلام دست مبارک از
کوفه بجانب شام دراز نموده بود معاویه از بالای تخت افتاده از هوش رفت و چون بهوش
آمد موی بسیار از شارب کنده شده بود و نیز در آن کتاب در حدیثی که ذکر آن طولی
دارد از جابر بن عبد الله الانصاری روایتست که بعد از آنکه یکی از اهل نفاق بدعای حضرت
امیر المومنین علیه السلام منسخ کردید گفتیم یا امیر المومنین هرگاه ترا در درگاه الهی این قرب
و منزلتست و پسر هند خورنده جگرها با تو حرب میکند دفع او بکن آنحضرت دست مبارک
را دراز بجانب هوا نمود پس دیدیم معاویه را در دست مبارک آنحضرت و فرمود اینست
آن ملعونی که شما میخواستید و بعد از آن فرمود که ما بندگان مقرب خداییم سبقت نمیگیریم
بگفتگو و بامر خدای تعالی عمل میکنیم پس معاویه را بمکانش گذاشت و آن ملعون غایب
شد از نظر ما و بعد از مدتی خبر بما رسید که معاویه در شام از روی تختش ربوده اند و
بعد از ساعتی باز آورده اند و از هوش رفته بود و چون بهوش آمد گفت بخدا قسم که
گرفت مرا علی ابن ابی طالب بدست خود درین ساعت و عجب ساحریست **حکایت** در محلی ذکر
که جنگ صفین روی نموده و آن محاربه و مقاتله امتداد بهم رسانید شبی در مجلس معاویه
اوصاف و مناقب مولای مومنان علیه السلام در میان آمد هر یک از ایشان و متابعان
آن ملعون که فی الجمله معرفتی بشرف و بزرگی آنحضرت داشتند شمه از فضایل و مناقب
آنسرور بیان نمودند تا آنکه نوبت بعمرو عاص بی اخلاص رسید و نیز زیاده بر دیگران
اوصاف حمیده و مناقب آنحضرت را بیان نمود و گفت ای معاویه حلم و کرم و مروت
سرور مومنان بنوعیست که با آنکه هر روزه با او محاربه و مقاتله مینماییم اگر چنانچه بخدمت
آنحضرت رویم اصلا و قطعا افعال زشت و اعمال ناخوش ما را اظهار نکرده آزار

و آسیبی از او بما نرسد و متوجه خصومت و عداوت ما نشود برخیز تا با تو بخدمت او رویم تا بر تو
مروت و حلم و کرم و بزرگی او ظاهر گردد معاویه گفت که هرچه در اوصاف او بیان
نموده‌اند کیست از کمالات و فضایل او و در آنشب آن هر دو منافق اتفاق نموده
برقع بر روی خود انداختند که کسی ایشان را نشناسد و معرفتی بحال ایشان بهم نرساند
و بر دو شتر سوار شده روانه لشکر حضرت امیرالمومنین علیه السلام شدند تا بدر خیمه
و بارگاه آنحضرت رسیدند و از شتران بزیر آمده بیکی از خدام بارگاه آنحضرت عرض
نمودند که بخدمت مولای مومنان و پیشوای اهل جنان رفته معروض دار که دو اعرابی
آمده‌اند و رخصت بساط بوسی و آمدن بمجلس بهشت نشان دارند و ایشان را
حرف نهانیست که در خلوت باید عرض نمایند چون آن شخص آمده مطلب ایشان را بیان
نمود مالک اشتر و جمعی از موالیان حاضر بودند امیرالمومنین علیه السلام اهل مجلس را
رخصت انصراف نمود و چون مجلس از غیر خالی گردید معاویه و عمرو عاص داخل خیمه
شده برقع از روی برداشتند و بر قدم آنسرور افتادند مولای مومنان با ایشان بلطف
و مهربانی بسیار نموده ساعتی در ملازمت و خدمت آنحضرت قرار گرفته و بکردار زشت
خود اقرار و اعتراف نمودند و بعد از آن رخصت انصراف گرفته بعسکر نکبت اثر خود
بازگشتند و بعد از لمحه مالک اشتر و محبان آنسرور داخل خیمه شدند حضرت امیرالمومنین
تبسم نموده بایشان گفت که آیا این دو اعرابی را شناختید گفتند نه فرمود که معاویه
و عمرو عاص بودند چون مالک این سخن استماع نمود انگشت ندامت و حسرت بدندان گزیده
که کاشکی من مطلع میشدم تا دفع شر آن دو شریر مینمودم مالک اشتر و اصحاب آنسرور
همیشه تاسف و پشیمانی میخوردند که این دو دشمن خدا و رسول بعسکر ما در آیند و بسلامت از

اینجا

دست ما بیرون روند و آن کان کرم و مروت ایشان را تسلّی میفرمود که از حمیت و
مرحمت دور است که هرگاه خصم اعتماد بکرم و حلم ما کنند و نزد ما آیند از ما بایشان
ضرر و آزاری رسد **بیت** هرچه گفتیم در اوصاف امیر الثقلین ❁ همچنان هیچ نگفتیم
که صد چند الست ❁ و در کتاب کامل بهایی و در کتاب احسن الکبار آمده که معاویه روز
جمعه خطبه میخواند باد سهمناکی از او جدا شد مردم از آن حال متغیر گردیدند که آن
چنان ملعونی در چنان مقامی چنین کار شنیعی آشکارا کرد معاویه بیحیا گفت بشکر
خدایی را که بیرون آمدن باد را راحت ما گردانیده صعصعة بن صوحان گفت
راست گفتی ای معاویه بیرون آمدن باد از مزبله راحتست و در منبر بدعت پس گفت
ای اهل شام امیر شما بر منبر برید و نماز شما و نماز او همه باطل گردیده و از مسجد بیرون
رفته متوجه مدینه شد **نظم** خاکساران بدگهر که عزت حیدر نداشت ❁ روسیه آنکس که
رنگ آل پیغمبر نداشت ❁ هر که چون لف تباه از خط حیدر سر کشید ❁ داد دین بر باد
و خبر سودای کج بر سر نداشت **باب سی و سیوم** در ذکر فوت معاویه بجهنم واصل شدن
آن مردود منزل هاویه و بیان حالات وقت نزع و احتضار آن طاغیه باغیه در روضة
الصفا و تاریخ اعثم کوفی مذکور است که معاویه شبی جهت قضای حاجت بر سر
چاه رفت و در آنجا نگریسته بخاری بر رویش زد و مویهای محاسن و ریش بخشش بخت
و لرزه بر اعضای او افتاد و بعلت لقوه گرفتار و مبتلا شده بهزار حیله خود را
بخوابگاه رسانید و بیهوش افتاد و در کتاب بضاعة الایمان ذکر شده که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که در فلان موضع چاهیست که هر که بر سر آنجا رود و در لقوه
پیدا شود جهت امتحان کلام آن صادق القول بر سر آنجا رفت و در لقوه بهم رسید

چیزی بر سر پوشیده بتعجیل بدمشق آمد **و در** کتاب کاشف الحق آمده که چون اعوان و انصار معاویه از
کوفت آن مطلع شدند بعیادت وی پیش آن ملعون آمدند خراب و رنجورش دیدند
که میگریست و چون سبب گریه ازاو پرسیدند گفت جزع و فزع من از آنست که بسیار کار
خیر بود که بر آن قادر بودم و از شومی هوای نفس نکردم و دیگر آنکه این علت و مرض
عارض عضوی از اعضای من شده که آنرا پیوسته گشاده باید داشت و این همه
بلاها و مرض بسبب تعدی و ظلم و جوریست که با علی ابن ابی طالب علیه السلام کردم و حق
او را دیده و دانسته گرفتم و فرمودم که سب آنحضرت نمایند و جگر گوشه محمد مصطفی
و نور دیده علی مرتضی را بامر و فرمان من شهید کردند و محبان و دوستان و
موالیان وصی مصطفی را بناحق کشتم بنابرین حق سبحانه و تعالی این مرض و بلا را بر من
مستولی و نازل گردانید و این عذاب دنیاست و عقاب و نکال آخرت در عقب آماده و
مهیاست و عقوبت عاجل اینست تا عذاب آجل چه نوع و چه قسم باشد در وقتی که علی
مرتضی با من مخاصمه کند **کما قال امیر المومنین علی علیه السلم** فویل ثم ویل ثم ویل ؛
لمن یاتی القیامت و هو خصمی ؛ و ویل للذی یشقا سفاها ؛ یرید عداوتی من غیر جرمی
رباعی ای وای بر آن شقی که از روی سفاه ؛ با من بکند دشمنی بیکه و گاه ؛ و ز خصلت ناپسند
و افعال تباه ؛ دشمن بشود ز کینه بی جرم و گناه ؛ و من اینهمه محنتها و بلاها را بدوستی
و محبت یزید پلید میکشم و علاقه ابوت و فرزندی او باعث این شده و اگر محبت او
نبودی بطریق مستقیم موفق شده از راه راست منحرف نمیگشتم و بدشمنی و عداوت
اهل بیت اطهار بر نمیخواستم و اکنون مآل کار و سر انجام روزگار من باینجا رسید و باین
مرتبه کشید که دشمن بمن خندید و دوست گریست و بلا و مصیبت دنیا سهل و آسانست و از

نوزده

آخرت و قیامت ترسان و هراسانم که بعذاب الله و مکافات گناه و غضب محمد مصطفی و
عداوت علی مرتضی و خصومت سیدة النسا و دشمنی حسن مجتبی گرفتار خواهم شد
و هرگز از آن ورطه و بلیه نجات و خلاصی نخواهم داشت بیت میکشد از حسرت و غم آه
سرد :: کانچه من کردم درین عالم که کرد :: و باین نوع گفتگوها میکرد و اشک
ندامت و حسرت از چشمهای شومش میریخت تا از واهمه و هراس او را غشی روی داده
از هوش رفت و چون بهوش آمد اهالی و اشراف شام را طلب نموده بیعت یزید از ایشان
بگرفت و اول بار خود نیز بیعت نمود خطاب آن ملعون که امیر الفاسقین بود امیر
المؤمنین کرد چنانکه گفته اند بیت با غایت فسق مؤمنش میخوانند :: بر عکس نهند نام
زنگی کافور :: و روز بروز بیماری و مرض او اشتداد میگرفت و هر شب خوابهای پریشان
و شوریده میدید و از آن بیشتر میشد اکثر اوقات هذیان و لاطایل میگفت و
هرچند آب میخورد عطش او زیاده میشد و چون بهوش آمدی آه و از بلند میگفت
چرا با تو مخالفت و منازعت کردم ای علی بن ابی طالب اگر مرا عقوبت کنی سزاوارم
و اگر عفو فرمایی از کرم تو بعید نیست و نام یکیک از محبان و شیعیان مولای مؤمنان
که کشته بود بر زبان نامبارک جاری ساخته افسوس و پشیمانی میخورد و کردار ناخوش
خود را اقرار مینمود و نیز در آن کتاب از احنف بن قیس مرویست که از امیر المؤمنین
علیه السلام شنیدم که معاویه بر دین اسلام نخواهد مرد و صلیب در گردن و شکم پر خمر
بجهنم واصل خواهد شد و این بر دل من میخلید که آیا چگونه خواهد بود پس بحسب اتفاق
بشام رفتم و شنیدم که معاویه مریض و رنجورست بعیادت وی رفتم دیدم که روی
بدیوار خوابیده است و دست بر سینه او نهادم دستم بر بتی آمد که در گردنش آویخته بود

چون بطرف من کرد مرا گریان دید گفت من امروز بهترم گفتم گریه من از آنست که از علی بن
ابی طالب شنیده ام که معاویه صلیب در گردن خواهد مرد پس گفت ای احنف چه تعجب داری
طبیب نصرانی مرا باین امر کرده گفته که این بت نقره است در گردن بیاویز که ترا شفا امید باشد
و خمر بخور که گوشت لقوه ترا فایده دارد و بفرموده طبیب هر روزه خمر میخورم و من از
آنجا برآمده بخانه خود نرسیده بودم که آوازه مردن معاویه از هر طرف برآمد
کما قال امیر المومنین علی علیه السلم انما الدنیا کظل زایل ۞ او کضیف بات لیلا فارتحل ۞
او کنوم قد یراه نایم او کبرق لاح فی افق الامل یا علی دنیاست بسان سایه در تمثیل ۞
یا مهمانی که آمد و کرد رحیل ۞ یا هست چو خواب مردمان بی قیل ۞ یا برق امل که تا بد از فکر علیل ۞
و قاضی القضاة نیز نقل کرده است که معاویه مرد در حالتی که از صنم توقع شفا داشت و
مامونی در کتاب خود آورده که از متقدمین و متاخرین کسی را درین خلافی نیست و همه متفق
اندرین که معاویه بت در گردن از دنیا بیرون رفته هاویه را منزل و ماوی ساخت و قال
امیر المومنین علیه السلم مضی العمر والایام والذنب حاصل ۞ و انت بما تهوی عن الحق غافل
نعیمک فی الدنیا غرور و حسرة ۞ و عیشک فی الدنیا محال و باطل یا علی ایام گذشت
و شد گنه از آن حاصل ۞ گشتی بهوای نفس از حق غافل ۞ از شادی دنیاست غرورت حاصل
عیش ارجوئی زهی خیال باطل عربیه تزود من الدنیا فانک راحل و بادر فان الموت لا شک نازل ۞
الا انما الدنیا کمنزل راکب ۞ اناخ عشیا و هو فی الصبح راحل یا علی برگیر ز حاصل جهان زاد سفر
[illegible] که هست مرگت بر سر ۞ دنیاست مقامی که مسافر آنجا ۞ آسوده در آن شب و سفر کرده سحر
و در روضة الصفا و در کتاب احسن الکبار و دیگر کتب مخالف و موالف مذکور است که از جمله
وصایای معاویه با یزید آن بود که عمرو عاص با هزار حیله و مکر با من بیعت کرده بود و هرچند سعی

اراح

اجتهاد

کردم بیعت تو راضی نشد و حیله و مکری بخاطرم رسیده گمانم آنست که علاج منحصر در آن باشد
چون از تجهیز و تکفین من فارغ کردی بطریق التماس بعمرو عاص بگو که پدرم وصیت کرده
که شما او را نجا که بسپارید و چون از آن مهم فارغ و خواهد که از قبر برآید شمشیر
کشیده بگو بمن بیعت کن والا ترا نیز در پهلوی او میخوابانم اگر بیعت کند فهو المراد والا
گردنش بزن و کاهلی و تغافل مکن و چون عمرو عاص گول و فریب یزید خورده بگور او
فرو رفت و آن ملعون مرده را خوابانید و خواست که برآید یزید شمشیر کشیده
گفت با من بیعت کن والا گردنت میزنم و در پهلوی او نیز ترا میخوابانم و چون عمرو
عاص دید که یزید بجد دست برده واپس کرده لکد چند محکم بر معاویه زد و گفت بخدا
قسم که این حرامزاده هرگز این حیله بخاطر نمیرسید البته تو او را تعلیم کرده
و از تدبیرها و مکرهای تو است لعنت خدا بر تو که در مردن هم دست از حیله و
مکر بر نمیداری و لاعلاج دست بدست یزید پلید داده بیعت کرد و از قبر بیرون
آمد و بعد از شهادت حضرت امیر المومنین علیه السلام بیست سال معاویه منزل
هاویه باقی ماند هشتاد و یک مرحله از مراحل زندگانی را طی نمود و در کتاب ملتقطات
از ابان بن بشیر النبال روایتست که حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که
در خلف پدر خود بر استری سوار بودیم و براهی میرفتیم و استر رم کرد ناگاه نظر ما
بمردی افتاد که در گردن او زنجیری بود و یکی موکل آن و گفت ابن زد معلول یا علی بن
الحسین مرا آب ده موکل او گفت که آبش مدهید که هرگز سیراب مگرداناد او را خدای
تعالی که این معاویه منزل هاویه است و در کتاب عین الحیوة باسانید معتبره از حضرت
امام محمد باقر علیه السلام روایتست که روزی با پدرم در وادی ضجنان که میانه مکه و مدینه است

میرفتیم ناگاه شنیدم پدرم کرد نظر کردم مرد پیری دیدم که در گردنش زنجیر بود
و سر زنجیر در دست مردی بود و میکشید گفت مرا آب ده آن شخص که زنجیر را داشت
گفت آبش مده خدا او را آب ندهد پرسیدم از پدرم که این مرد مغلول که بود
فرمود معاویه بود و نیز در آن کتاب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست
که با پدرم از راه مکه میرفتیم و هر دو بر شتر سوار بودیم چون بوادی ضجنان رسیدیم
شخصی بیرون آمد و در گردنش زنجیری بود و بر زمین میکشید گفت یا ابا جعفر
مرا آب ده تا خدا ترا آب دهد شخصی دیگر از عقبش در آمد و زنجیرش را کشید و گفت یا ابن
رسول الله آبش مدهید خدا او را آب ندهد آنگاه پدرم رو بمن کرد و گفت این مرد را
شناختی معاویه بود و نیز در آن کتاب از یحیی بن ام الطویل منقولست که در خدمت
حضرت علی بن الحسین علیهما السلام از راه مکه میرفتیم چون بوادی ضجنان رسیدیم
چنین امری مشاهده شد حضرت امام علیه السلام فرمود که معاویه بود و در کتاب
الحق از طرق مخالفین روایتست که سید کاینات فرمود که در جهنم معاویه در صندوق
آتشین باشد و کلینی در کتاب کافی روایت نموده است که جبارترین و بدترین خلق
سه کس بودند که ببدترین بلاها و مرضها گرفتار شدند که اول ابوسفیان بود که
دشمن حضرت رسول بود دویم معاویه طاغیه سیم یزید پلید و در کتاب فصول الحق
مسطورست که از بنی امیه کسی نبود که بمیرد که بصورت وزغه مسخ نگردد یعنی حربا که
که او را سرباکه و چلپاسه نیز گویند چنانکه در آن کتاب آمده که یکی از محرمان عبدالملک
مروان روایت کند که چون عبدالملک مرد و خواستیم که او را غسل دهیم دیدیم که
وزغه شده و در سوراخ دیواری رفت و بغیر از پسران او هیچ کس دیگر نبودیم که مشاهده

نمودند

اینصورت نمودیم و حیران شدیم که چکنیم که کسی بداند آخر چوبی که بقد او مهیا بود آوردیم و کفن در او پوشانیدیم و ما پنجکس او را در قبر نهادیم که کسی ندانست و هشام پسر او سوگند خورد که هرکس از شما افشای این سر نماید سر او را از تن جدا نمایم و بعد از فوت هشام اظهار آن مجرمان نمودیم بیت اعدای دین را خدا وند مرگی که از آن بتر نباشد باب سی و چهارم در ذکر مجملی از کردار یزید بن معاویه علیهما اللعنة و العذاب و الهاویة مقالات مناسب این باب حضرت امام حسین علیه السلام بفرموده و شهید کردند و آنچه از ظلم و ستم باهل بیت رسول الله رسید از ابتدای آفرینش دنیا تا انتهای آن بهیچ طایفه و قبیله نرسیده و نخواهد رسید چون در اکثر کتب فریقین این واقعه هایله بتفصیل ذکر شده و بگوش اکثر شیعه اثنی عشریه رسیده لهذا از طول کلام اعتراض نموده بعضی از روایات متفرقه از کتب اصحاب مناسب این باب ذکر مینماید که شاید بعضی از آنها بگوش صاحبان هوش نرسیده باشد از حضرت امام زین العابدین علیه السلام مرویست که چون از مدینه برآمدیم تا بکربلا رسیدن هیچ منزلی فرود نیامدیم و رحلت نکردیم که حضرت امام حسین علیه السلام یحیی بن زکریا را یاد نکند و روزی در منزلی آنحضرت فرمود که از وقایع حوادث دنیا هیچ خبر نزد الله تعالی آنقدر بد نموده و نکروه نبود که سر یحیی را بهدیه نزد یاغی فرستادند و در کتاب ملتقطات آمده که چون حضرت امام حسین علیه السلام بزمین کربلا نزول نمودند صفوف قتال و جدال آراسته شد ملائکه بعقد نصرت و یاری بخدمت آنحضرت آمدند امام علیه السلام ایشانرا رخصت حرب نداد و آن فرشتگان با حال نزد قبر

مبارک آنحضرت مجاور ند و گریه میکنند و انتظار ظهور قایم آل محمد میکشند که نصرت
نمایند و با اعداء الله مقاتله کنند و در آنروز جمعی از جن بخدمت شاه شهدا آمدند
و طلب اذن نمودند که نصرت آنحضرت نمایند و با آن دشمنان خدا مقاتله کنند
ایشانرا نیز اذن نداد و فرمود که شما قادرید بر قتل و هلاک این مردود ان و ایشان
شمارا نمی بینند و در کتاب تحفة الابرار از سدی روایتست در تفسیر آیه کریمه
فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ الی آخره یعنی نگریست بر آن جماعت آسمان راوی
گوید چون که کشته شد حضرت امام حسین علیه السلام گریست بر او آسمان و گریه
آسمان سرخی اوست و روایتست که سرخی که در آسمان بهم میرسد که آنرا شفق
گویند قبل از واقعه یحیی علی نبینا و علیه السلام نبود و در آن وقت بهم رسید
و بعد از مدتی برطرف شد باز در حادثه شهدای کربلا پیدا شد بیت این سرخی
شفق که برین چرخ بیوفاست ٭ هر شام عکس خون شهیدان کربلاست ٭ و از
حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که قاتل یحیی بن زکریا و قاتل حسین بن
علی علیهم السلام هردو ولد زنا بهم رسیده بودند و آسمان سرخ نشد الا از برای
آن دو مظلوم و این سرخی تا قیامت باقی خواهد بود و در کتاب تحفة الابرار از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود مَا بَكَتِ السَّمَاءُ عَلَى
اَحَدٍ اِلَّا عَلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا وَالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَحُمْرَتُهَا بُكَاؤُهَا
یعنی هرگز آسمان بر کسی نگریسته است مگر بر یحیی بن زکریا و حسین بن علی
علیهم السلام و گریه آسمان سرخی است که بسیبها ظاهر میشود و در کتاب فتوحات
القدس ذکر شده که در روز قتل آنحضرت از آسمان خون بارید و در بلاد

القدس

المقدس هیچ سنکی بر نداشتند مکر در زیر آن سنک خون تازه یافتند و چند روز
آسمان در نظر چون خون بسته مینمود در کتاب عیون اخبار الرضا از ریان بن
شبیب روایتست که حضرت سلطان علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا فرمودند
که یا ابن شبیب وقتی که جد من حسین را شهید کردند آسمان خون بارید و رنگ
خاک سرخ کردند و در کتاب فتوحات القدس مذکورست که در ربلا در کوهی
صورت شیریست از سنک تراشیده و هر سال در روز عاشورا از دو چشم این شیر
آب روان میشود و تا شب میرود و مردم در حوالی آنجا جمع میشوند و تعزیت اهل بیت
میدارند و از آن آب میخورند و از جهت تبرک و استشفا از آن آب بر داشته بمنازل
خود میبرند شعر کوه از حسرت آن تشنه لبان میکرید بجز از غیرت آن خسته دلان هیچ نشد
آه از آن سنکدلی بیخبری تیره درون که ز حسرت بکشد آه و ز غم نخروشد و نیز در
کتاب حدیثی که ذکر آن طولی دارد آمده که بعد از شهادت شاه شهیدان آن ملاعین
خواستند که اسب بر سینه بی کینه آنحضرت برانند در آن اثنا از دامن صحرا شیری بدید آمد
و در نزدیک بدن مبارک آنحضرت بپاسبانی بایستاد و چون آن ملاعین این بدیدند
عمر نحس کفت این فتنه است نزدیک وی مروید شما را هلاک کند پس آن مردودان
باز کشتند روایتست که در وقتی که حسنین علیهما السلام همراه حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام میبودند ایشانرا رخصت حرب نمیداد و میفرمود که من بحرب کردن شما راضی
نیم و اصحاب را وصیت میکرد که اینها فرزندان رسول الله اند مکذارید که متوجه حرب
شوند که نسل رسول منقطع نشود و آخر کار بانجا رسید که رسید در مجموعة الحدیقه آمده
که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روزی خطاب بحضرت امام حسین علیه السلام نموده فرمود

وجه تسمیه محراب آنست که محاربه با شیطان و هوا ست

عربیه کأنّی بنفسی واعقابها ؛ وبالکربلاء ومحرابها ؛ فتخضب منا اللحی بالدماء خضاب

العروس بأثوابها رباعی گویا که بنفس خویش و اولاد کرام ؛ در حرمگه کرب و بلا کرده مقام

گلگون کرده بخون محاسن تمام ؛ چون رنگ عروس از لباس گلفام و در کتاب

عقاب الاعمال ابن بابویه قمی رحمه الله از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست که

آنحضرت فرمود که در دوزخ منزلیست که سزاوار آن بکان نیست هیچکس از مردمان مگر

کشنده حسین بن علی و یحیی بن زکریا علیهم السلام و از حضرت امام جعفر صادق مرویست که

زیارت حضرت امام حسین علیه السلام واجبست بر هر که اقرار بامامت او داشته باشد

و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام ؛ اینست که هر که زیارت قبر امام حسین ع

بکند و عارف باشد بحق او بیامرزد خدای تعالی گناهان گذشته و آینده او را و نیز

از حضرت امام محمد باقر علیه السلام ؛ اینست که آنحضرت فرمود نداء شیعیان ما بزیارت بروید

حسین بن علی علیهما السلام محفوظ میدارد خدای تعالی زوار آنحضرت را از هدم و غرق

و خوف و اکل سبع زیارت آنحضرت واجبست بر هر که اقرار و اعتراف داشته باشد

بامامت آنحضرت علیه السلام بیت کردم ز دیده پای سوی مشهد حسین ؛ هست این

سفر بمذهب عشاق فرض عین ؛ ثواب زیارت آنحضرت از حد و حصر افزونست و در اکثر

کتب مذکور اللّهم ارزقنا حج بیتک الحرام وزیارة نبیّک ووصیّ

نبیّک وابنته وسبطیه وباقی الائمة المعصومین علیهم السلام

فی هذا العام وفی کل عام و از حضرت امام علیه السلام مرویست که یکزیارت

واجبی نزد آنحضرت با حجی و یکی نافله با عمره برابرست و تربت آنحضرت شفاست از

هر مرضی و دردی درین باب احادیث بسیار بطریق ائمه اطهار در کتب محبان و شیعیان

حیدر کرار روا داشت و از خواص تربت آنحضرت آنست که چون از آن تسبیح سازند بهر یک دانه که بگردانند و ذکر حق تعالی کند چهل حسنه از برای آنشخص نوشته میشود و اگر در دست داشته میگردانیده باشند و ذکر را فراموش کنند بهر دانه که بگردانند از برای او حسنه بنویسند

و در کتاب فی کری از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که هر کس بر خاک امام حسین علیه السلام سجده کند از سجده گاه تا زمین هفتم نورانی شود و تربت آنحضرت در سفر و حضر امانست از هر خوف و ترسی و بتجربه رسیده که چون در دریا طوفان پدید آید و کشتی را بیم غرق شدن باشد قدری از تربت آنحضرت بدریا افکند طوفان برطرف کرده و در اخبار آمده که هر که در زمین کربلا مدفون شود از حساب روز قیامت فارغست و بی حساب بهشت میرود و نیز روایتست که زمین کربلا را با هر که در آن مدفونست بهشت میبرند رباعی هر تن که بخاک کربلا زار افتد ؞ حاشا که بدوزخش سروکار افتد گر شمر بدان خاک رسد پاک شود ؞ مانند سگی که در نمکزار افتد ؞ و در خبرست که روز قیامت زمین کربلا همچو غربال میشود و دشمنان و مبغضان اهل بیت نبوت و رسالت را از خود دور میکند و محبان و موالیانرا با خود ببهشت میبرد ملا فضولی بغدادی گفته رباعی آسوده کربلا بهر حال که هست ؞ گر خاک شود نمیشود قدرش پست ؞ بر میدارند و سبحه اش میسازند ؞ میگردانندش از شرف دست بدست ؞ و از خواص و اصحاب حضرت امام حسین علیه السلام مرویست که هرگز آنحضرت را بآن خوشحالی ندیده بودیم که در کربلا میدیدیم چنانچه محقق رومی فرموده نظم مرگ اگر مرد است گو نزد من آی ؞ تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ در کتاب مجالس المؤمنین مسطورست که حبیب بن مظاهر الاسدی در ایامی که در صحرای کربلا در خدمت شاه شهید الصد گونه کرب و بلا گرفتار بود روزی

بایکی از یاران خود مزاح میکرد ابن حضیر الهمدانی با او گفت که ای برادر امروز نه روز خندیدن و مزاح کردن است حبیب گفت پس کدام روز سزاوارتر بسرور و خوشحالی ازین تواند بود که در قدم مبارک حضرت امام حسین علیه السلام با این اشقیا مجاهده میکنیم تا شهید میشویم و در بهشت عنبر سرشت با حور العین معانقه و هم آغوشی میکنیم **بیت** خاک قدم دوست شدم نیست کسی را :: این عیش که امروز مرا در قدم اوست :: و در آن روز عدد کشتگانی که آنحضرت بدست خود بدوزخشان فرستاده بود بنجاه هزار کس رسیده بود و هر که آبی بخورد و یاد آنحضرت بکند و بر قاتلان او لعن و نفرین کند آنکس را ثواب عظیم خواهد بود چنانچه از داود بن کثیر رقی روایتست که بودم نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آنحضرت آب خورد و بعد از آن اشک از چشمهای مبارک روان نمود و فرمود که هر که آب خورد و یاد حضرت امام حسین علیه السلام کند و لعن بر قاتلان او نماید بنویسد خدای تعالی از برای آنکس صد هزار حسنه و محو کند از نامهٔ اعمال او صد هزار سیئه و بلند سازد از برای او صد هزار درجه و مثل آنست که آزاد کرده باشد صد هزار بنده و حشر کند خدای تعالی او را در روز قیامت در حالتی که روی او سفید و درخشنده باشد

بیت حق تعالی بهر اینت آفرید :: تا بگویی روز و شب لعن یزید

حکایت بعد از واقعهٔ کربلا یزید پلید را بخاطر رسید که بکفارهٔ قتل حضرت امام حسین علیه السلام آب انبار و برکه بسازد که مردم از آن آب خورند و بدین سبب تخفیفی در عذاب او شود و امید آن داشت که خدای تعالی از تقصیرات او بگذرد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله شفاعت او کند **فنعم ما قیل** اترجوا معشر قتلت حسینا :: شفاعة جده یوم الحساب :: فلا والله لیس لهم شفیع :: و هم یوم القیمة فی العذاب :: و قد قتلوا الحسین بحکم جور :: فخالف حکمهم حکم الکتاب

وچون آن برکه باتمام رسید و پرآب کرد ندا ول بار فرشته آمده از آن حوض آب خورده
لعنت بر یزید کرد بنوعی که جمیع اهل شام و آن ملعون آن ندای غیبی را شنیدند و هرکه بعد ازان
آب میخورد لعنت بر یزید میکرد و هرگاه آمرزده پلید آب میخورد بی اختیار لعن بر خود
میکرد و از ساختن آب انبار فایده که باو رسید این بود که هرکه آب میخورد او را بلعنت
ودوری وحرمان ومهجوری از رحمت ومغفرت خدا یاد کرد بیت آب بی چاشنی لعن یزید
برگلوی کسی گوارا نیست و در کتاب احسن الکبار آمده که از حضرت امام رضا علیه التحیة
والثنا پرسیدند که امام حسین علیه السلام تشنه شهید شد آنحضرت فرمود که خاموش
باشید مگر نشنیدید که حق تعالی چهار ملک از کبار ملائکه نزد وی فرستاد و گفت که خدا
ورسول ترا سلام میرسانند که اگر میخواهی دنیا و هرچه در وست بتو دهیم و نیز ترا
بر اعدا نصرت دهیم یا آنکه بجوار ما خواهی امام فرمود که من جوار خدا و رسول میخواهم
که آن رفیع اعلی است پس ملائکه شربت آبی بوی دادند بخورد و بوی گفتند که بعد ازین
هرگز تشنه نشوی و برفتند و نیز در آن کتاب از آنحضرت روایتست که فرمود که
ملکی نزد امام حسین علیه السلام آمد در وقتی که اصحاب آنحضرت از تشنگی شکایت
میکردند پس گفت یا بن رسول الله خدای تعالی ترا سلام میرساند که هرحاجتی که
داری بخواه تا اجابت کنیم حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که خدایا تو عالم
الاسراری وترا معلومست که اصحاب من از بی آبی شکایت میکنند حق سبحانه و تعالی
وحی بملک کرد که بحسین بگو که بانگشت در دهن خطی کشد امام علیه السلام بانگشت
سبابه در زمین خطی کشید در حال نهری ظاهر شد سفیدتر از شیر و شیرین تر از عسل و
واصحاب او از او خوردند ملک گفت ای حسین این آب خاص از آن شماست و دیگرت

و این حیق محزونست که ختامش مشک از فرست و در کتاب فتوحات القدس آمده که درویشی که
شاه شهدا در کربلا بالعطش و تشنگی مبتلا بود درویشی کاسه چوبین خود را پر آب کرده
بخدمت آنحضرت آورد امام علیه السلام کاسه را از دست درویش بگرفت و آب را بزمین
ریخت و گفت ای درویش آب را قحط نیست نگاه کن چون درویش نظر کرد جویهای آب
روان دید امام حسین علیه السلام کاسه درویش را پر ریگ کرده بدرویش داد آن
ریگها تمام جواهر آبدار شده بود و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که فرمود
مَن بَکیٰ عَلَی الحُسَینِ اَو تَبَاکیٰ وَجَبَت لَهُ الجَنَّةُ یعنی هر که بر حسین بگرید یا خود را
بگریه دارد بهشت وی را واجب شود لمولفه هر که گرید بهر او لاد رسول ؟ در بهشت او را برد
زوج بتول ؟ و در امالی آمده که شخصی در خدمت امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام شعری
در مرثیه امام حسین علیه السلام خواند آنحضرت گریست و فرمود که هر که شعری بخواند
که از مراثی آنحضرت باشد و جمعی را بگریه در آورد اگر همه یک کس باشد البته او را بهشت
واجب میشود پس خوشا حال محتشم کاشی که هم خود به بهشت میرود و هم چندین هزار کس را
از پی خود به بهشت میبرد بیت زاندوه آن ماتم جانگسل ؟ روان گرده از دیدها
خون دل ؟ و در کتاب فتوحات القدس آمده که یکی از ثقات گوید که با مردی از قبیله طی
میگفتم که بما رسیده است که شما نوحه جنیان از امام حسین علیه السلام شنیده اید گفت آری
هیچ آزاد و بنده از آن قبیله نپرسی مگر که ترا از اینمعنی خبر دهد گفتم من دوست میدارم
که از تو بشنوم آنچه خود از ایشان شنیده گفت من از ایشان شنیدم که میگفتند عربیه
مسح الرسول جبینه فله بریق فی الخدود ؟ ابواه من علیا قریش جده خیر الجدود ؟ و در
عیون اخبار الرضا مذکورست که پسر دعبل خزاعی روایت کرده که چون پدرم را وفات

عامداد

حاضر آمد زبانش بسته شد و رویش سیاه گشت من ازین واقعه بترسیدم و او را دفن کردم شبانه
وی را در خواب دیدم با روی سفید و جامهٔ نیکو گفتم ای پدر حق سبحانه و تعالی با تو چه کرد
گفت مرا بیامرزید و سیاهی روی و گرفتگی زبان من از برای آن بود که خمر میخوردم و چون
مرا در قبر در آوردند همچنان با روی سیاه و زبان گنگ بودم که سید کاینات حاضر شد
و گفت بخوان مرثیه که در حق شهیدان اهل بیت من گفته من برخواندم ع بیت لا اضحک الله
من الدهر ان ضحک ٭ وال احمد مظلومون قد قهروا ٭ و تا آخر این ابیات میخواندم
و حضرت رسول میگریست چون تمام کردم فرمود که نیکو گفته و مرا شفاعت کرد و
این جامهٔ رسول خداست که در بر دارم و در کتاب لوامع الانوار از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام مرویست که آنحضرت فرمود که کلبیه زن یزید پلید چون بر کردار
زشت شوهر بداختر خود مطلع شد سر انور شهدا را از یزید بستد و بگلاب و مشک
و عنبر معطر گردانید و تا یک هفته بمراسم تعزیه و نوحه و زاری با کنیزان خود مشغول بود.
در آن اثنا یزید پلید گوسفندی بریان نموده جهت کلبیه فرستاد قبول نکرد و گفت من در تعزیه
امام نه در عروسی و شیخ آذری در مرثیه آنحضرت فرموده نظم سوراخ میشود دل ما چون گل حسین
هر جا که ذکر واقعه کربلا رود ٭ گر خلق را خدای بگیرد باولیا ٭ ترسم که این معامله با انبیا رود
و بعد از اتمام ایام عزا و ماتم با کنیزکان خود از خانه بیرون آمدند که آواز پای ایشانرا کسی
نشنید و اثری از ایشان ظاهر نشد که بکجا رفتند و دوستی اهل بیت مصطفی و جگر گوشهٔ علی مرتضی
باعث نجات و خلاصی آن زن شد از صحبت آن پلید و در روز جزا او را بهشت جاودان
روزی خواهد کردید و در کتاب احسن الکبار آمده که کلبیه زن یزید پلید سر امام حسین علیه السلم
را بر داشته بمشک و گلاب شست آنشب حضرت فاطمه علیها السلام بخواب دید که عذر از و میخواست

و از ائمه هدی صلوات الله علیهم اجمعین مرویست که هر که را در خاطر بگذرد که کاشکی من
آنروز در کربلا بودمی تا در پیش امام حسین علیه السلام جان فدا کردمی ثواب او مثل ثواب کسی
باشد که با آنحضرت شهید شده باشد **حکایت** عمرو لیث روزی عرض لشکر خود را امید بد
مقرر داشت که هر امیری سرداری که هزار مرد مکمل مسلح بدو عرضه کند گرز زرینی
باو بدهد چون از عرض لشکر فارغ شد صد و بیست گرز طلا بسرداران داده بود
در وقتی که عدد و شمار لشکر و عسکر خود را باین مرتبه دید خود را از اسب انداخته سر
بسجده نهاده و روی بخاک میمالید و میگریست بعد از مدتی دیدی که سر از سجده برداشت
ندیمی از ندما که در خدمت او دلیر و گستاخ بود و راه سخن گفتن و همزبانی داشت پیش آمده
گفت ای ملک کسی را که این لشکر و حشم باشد کارها ساخته و مهمات پرداخته باید که
بخندد و بخنداند نه آنکه بگرید و بگریاند این وقت گریه و فریاد نیست وقت شادی و مبارکباد
نیست وجه این گریه و زاری چیست سبب این اندوه و پریشانی چه تواند بود عمرو لیث
گفت چون دیدم که عدد لشکر و حشم من بصد و بیست هزار رسید واقعه کربلا بخاطرم
رسید و حسرت بردم آرزو کردم که کاشکی آنروز با این لشکر در آن صحرا بودمی تا دمار از آن
کفار فجار برمی آوردم یا من نیز جان را فدا میکردمی تا موجب علو درجات من میشد **نظم** ابرار شهید
بچشم کم مبین که ایشان بهر رحمی * که اینجا یافتند آنجا ز رحمت مرهمی دارند * اگر رفتند شاد و در
والم زین عالم ناخوش * بدار الخلد بی درد و الم [illegible] عالمی دارند * و چون عمرو لیث را
وفات رسید در خوابش دیدند تاج مکلل [illegible] مرصع [illegible] زر دوران پیشانیش و غلمان بر چپ و
راست از او پرسیدند که این مرتبه و [illegible] شوکت از چه یافتی گفت خدای
تبارک و تعالی جل شانه دشمنان مرا از من خشنود کرده اند و گناهان مرا بیامرزید بسبب آرزوی

که در آن عرض لشکر کرده بودم و نیت معاونتی که نسبت بشاه کربلا در آینده بخاطر
گذرانیده بودم بمن زود دستگیر و فریاد رس من شد و در کتاب روضة الشهدا آمده
که شیخ سهیل بن عبدالله فرمود که در روز عاشورا میگریستم و با خود میگفتم چرا
آن روز حاضر نبودم که در پیش شاه شهدا خونم بریزندی و زاری قطره چند از
چشم خود بریزم شبانه حضرت رسول را در واقعه دیدم که مرا گفت ای سهیل بجلال
حضرت ذو الجلال که یک قطره آب دیده تو در مصیبت فرزند دلبند من ضایع نخواهد
بود و بدان گریه که امروز کردی مر ترا چندان ثواب دهند که محاسبان تخته خاک
و مستوفیان دفترخانه افلاک از عهده حصر ثواب او بیرون نتوانند آمد **نظم**
بیاد حسین علی گریه کن ۞ کزین گریه پیدا شود آبروی ۞ هر آن نامه کز خط سیاه
برین آب کردن توان شست و شوی ۞ در تاریخ نگارستان آمده که اول کسی که رسم
ماتم داشتن و عزا گرفتن جهت امام حسین علیه السلام میان مردم بنیاد نهاد معز الدوله
دیلمی است که شیعه اثنا عشری بود **بیت** تا شد سعادت ابدی راهبر مرا ۞ شد رهنمون بمذهب
اثنا عشر مرا ۞ و در شهور سنه خمس و ثلثین و ثلثمایه مستکفی عباسی زمام مهام امام را
طوعاً و کرهاً بقبضه اختیار او داد حسب الامر معز الدوله در ابواب مساجد دار السلام
بغداد این کلمات را رقم کردند لعن الله معاویة بن ابی سفیان و من
غصب فاطمة علیها السلم فدکا و من منع ان یدفن الحسن عند
قبر جده و من نفی اباذر الغفاری و من اخرج العباس عن الشوری
و ترجمه این عبارت ظاهر است که مراد از من غصب فاطمه علیها السلم فدکا اشاره
بظلم ابابکر و عمر است علیهما اللعنه که بجبر و تعدی فدک را از حضرت سیدة النساء گرفتند

و اما عبارت و من منع ان یدفن الحسن عند قبر جده اشاره بعایشه و مروانست که منع نمودند جنازه
حضرت امام حسن علیه السلام که بزیارت روضه سید المرسلین بردند و آنحضرت را در آن
روضه مبارکه مدفون سازند و عبارت و من نفی ابی ذر الغفاری اشاره بطغیان و عصیان
عثمانست که ابی ذر را از مدینه اخراج نمود و عبارت و من اخرج العباس عن الشوری
اشاره ببدعت عمرست که در وقت انتقال بستقرار امر خلافت را بشوری قرار داده و عباس
عم رسول را داخل نکرده اند و متعصبان و ناصبیان بغداد آغاز سفاهت کرده
در خفیه بعضی ازین کلمات را حک میکردند آخر حسب الصلاح طرفین اسم معاویه را
بحال خود گذاشتند بدل این کلمات دیگر این عبارت را نوشتند لعن الله الظالمین
لآل محمد صلی الله علیه بیت الهی روحشان شاد ازان باد که انهارا بلعنت
میکنند یاد و در تاریخ ابن کثیر شامی مذکورست که در محرم سنه اثنین و ستین و ثلثمایه
در بغداد نزاعی واقع شده در میان اهل سنت و طایفه شیعه بسبب آنکه اهل سنت از روی
تعصب و جهل زنی را عایشه نام کرده اند و او را بر شتری سوار ساختند و یکی از مردان
خود را زبیر نام کرده اند و دیگری را طلحه و با جمعی بسیار بر سر محله باب الکرخ بغداد که مسکن
شیعه بود رفتند و گفتند که ما اصحاب جملیم و از برای خون عثمان با اصحاب علی بن
ابی طالب علیه السلام مقاتله میکنیم و خلق بسیار از طرفین کشته شدند شیعیان باب
الکرخ غالب آمده عایشه و طلحه و زبیر علی الاصحاب ایشان منهزم ساختند حکایت
یکی از ناصبیان بددین دشمنان ائمه طاهرین حاکم موصل بود و زن او نیز ناصبیه و مبغض
اهل بیت بود و ایشانرا پسری نبود بمقتضای عقیده شوم خود نذر کرده بودند که اگر
خدای تعالی ایشانرا پسری روزی کند شکرانه آن او را بردارند که همیشه زایران حضرت

امام حسین

امام حسین علیه السلام که از ولایت شام و جبل عامل می آمدند عبور ایشان بموصل واقع
میشد قتل نماید و بعد از اندک مدتی بسیری خدای تعالی ایشان را بداد و او را جمال الدین نام کردند
و چون پسر بحد بلوغ رسید مادر ناصبیه او از آن نذر او را آگاه ساخت و جمال الدین بنذر مووده
مادر در عقب جماعتی که از جانب جبل عامل و شام بطرف کربلای معلی میرفتند و در آن ولا
بموصل عبور نموده رفت و چون بمنزل مسیب که نزدیک کربلاست رسید و غبار زایرین
بمشام او در آمد و دید که زوار از آب فرات عبور نموده اند همانجا توقف نموده تا وقت
معاودت ایشان از القتل اورد و چون در منزل مسیب بخواب رفت دید که قیامت قایم شد
و باتش دوزخ امر شد که او را بجوید در کشد آتش در مواخذه او تعلل نمود خطاب
باتش شد که چرا در مواخذه او توقف میکنی آتش در جواب گفت که غبار کربلا بر او
نشسته است و در اندرون او جا کرده اگر او را بشویند من در او تصرف توانم
کرد لاجرم بشستن او مبادرت نمودند و باراده الهی غبار کربلا بتمامی از او دور
نشد درین مرتبه آتش نیز در و تصرف نکرد مالک با آتش خطاب و عتاب کرد که ای
ناصبی او ریاب از آتش همان جواب شنید و از هول عتاب مالک جمال الدین از خواب
بیدار شد و از عقیده نصب و بغض خاندان نبوت برگشت و شیعه اثنا عشری گردید
و بکربلای معلی رفته مجاور آن آستان ملایک پاسبان شد و چون طبع و قدرت
تمام در شعر داشت بمداحی اهل بیت علیهم السلام اشتغال مینمود و قصاید بسیار
در مدح و منقبت حضرت امیر المؤمنین و اولاد طیبین آنحضرت گفته و در کتاب مجالس
المؤمنین یکی از قصاید او مذکور است و در کتاب فتوحات القدس آمده که متوکل
فرمود که آب روان کنند بقبر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام تا خراب شود

وچون آب روان کردند در دو در مشهد مقدس آنحضرت باستاد و بلند برآمده و بمشهد
مقدس حضرت داخل نشده آنرا حایر الحسین میگویند و در کتاب تبصرة العوام ذکر شده
که این قضیه در سال دویست و شش از هجرت واقع شده و در آن روز زلزله ظاهر شد
در جمله روی زمین و از صعوبت آن زلزله در شهر ری چهل و پنجهزار کس هلاک شدند و در
احسن الکبار آمده که بفرموده یزید سه نوبت مدینه را غارت کردند و شش هزار کس را
در مدینه بکشتند بنحوی که خون بقبر مبارک حضرت رسول رسید و از آنجا عزم مکه کردند
و منجنیق بر کعبه ساختند و خانه کعبه را خراب کرده استار کعبه را سوختند و شمشیرها
بر دوش نهاده قتل و غارت میکردند و در کتاب ذخیرة العقبی فی ترجمه منهاج الکرامه ذکر
شده که بفرموده یزید پلید سه روز متوالی غارت مدینه کردند و اهل آنرا باسیری بردند و
هفتصد کس از اعیان آنجا از قریش و مهاجر و انصار بقتل آوردند و ده هزار از بنده
و مرد و زن که معروف و مشهور نبودند کشته شد تا آنکه خون بروضه مقدسه حضرت رسول
صلی الله علیه و آله رسید و تمام روضه و مسجد پر خون گشت و خانه کعبه را بمنجنیق خراب و ویران
کرده سوختند و در کتاب بضاعة الایمان ذکر شده که یزید پلید امر بهدم کعبه معظم
و غارت مدینه طیبه نموده بود و از وی نزیبد بیت هر که دولت قرین او گردید کار بد میکند
صبح و شام لعن بر یزید باب سی و پنجم در ذکر فوت یزید و بجهنم واصل شدن آن پلید و در
چگونگی فوت او روایات مختلفه بنظر رسیده بعضی از انهار السمع موالیان و محبان مینمایند
و در کتب تواریخ و سیر مذکور است که بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام باندک
زمانی یزید پلید بکیفر اعمال زشت خود گرفتار شده بدرک الاسفل شتافت و تمام ایام سلطنت او
بچهار سال رسید و عمر او زیاده از سی و هفت سال نبود و بعد از واقعه هایله کربلا از هر جا

جمعی بر یزید بیرون آمده جنگ و جدال با سپاه نکبت شعار او داشتند و از غم و اندوه بیمار شد
و علتها و مرضهای گوناگون وی پدید آمد و اطبا از معالجهٔ کوفت او عاجز آمدند و هر چند آب
میخورد عطش او زیاده میشد و پیوسته العطش العطش میگفت و شکمش آماس کرد و روی
و اندامش سیاه شده بود هر دم میگفت این مار را از من دور سازید و میگفت آه
چه آتشیست که در دل منست و این چه حالتست که مرا روی نموده گویا مار و کژدم در شکم منست
و مرا میگزد و مدتی در آن رنج بود تا روزی طبیب یهودی بر بالین او آوردند طبیب چون
مشاهدهٔ حال او نمود پارهٔ جگر بر سر خیاطه بسته و آنرا جمع نموده یک سر آنرا در دست گرفت
و گفت این را فرو بر و چون یزید خیاطه را بلع نمود بعد از لحظه خیاطه را از درون آن سگ
جهنمی بر کشیدند دید که کژدم چند بر آن جگر چسپیده است طبیب متحیر شده گفت راست بگو که
چه کرده که باین عذاب گرفتار شدی و من در کتب خود مطالعه کرده ام که این مرض بکسی مستولی نشود
مگر که کشنده فرزند رسول آخر الزمان باشد اگر غلط نکنم تو آنکسی و چون یزید بجز اقرار
گفتن چاره نداشت حقیقت حالات را باو گفت طبیب فرمود که لعنت خدای بر تو باد که از
برای دو روزهٔ دنیا فرزند پیغمبر خود را بقتل رسانیدی نه دنیا داری و نه آخرت و آن طبیب
یهودی از پیش یزید بیرون آمد و بشرف اسلام مشرف شده هر روز خوف و مرض یزید
زیاده میشد و خون در دهان آن ملعون افتاده میگفت این جماعتی را که شمشیرهای
برهنه در دست دارند از من دور کنید تا روزی از خوف و هراس از فراش خود برجسته
روی بگریز نهاد و بر نردبان چوبی بالا رفته از آنجا بمستراحی که محاذی آن بود بیفتاد و
هر چند آن مستراح را بهم زدند که جثهٔ کثیف آن نجس را پیدا کنند میسر نشد و سر کل
شیء یرجع الی اصله ظهور کرده آن مستراح قبر او شده و در آن مستراح را بکل

بر آورند و هنوز در دمشق نشانی از او هست و در بعضی روایات آمده که در آن رنج و بیماری
در بستر بجهنم شتافت چنانکه در روضة الصفا مذکور است که بعد از انقراض خلافت
بنی امیه خلفای بنی عباس قبر معاویه و یزید را شکافتند در قبر معاویه بغیر از خاک سیاه
چیزی نیافتند و در قبر یزید مشت خاکستری دیدند عربیه ویل لمن شفعاؤه خصماؤه
والصور فی نشر الخلایق تنفخ لا بدّ ان ترد القیمة فاطمة و قمیصها بدم الحسین ملطخ
و در بعضی نسخ مسطور است که یزید پلید در شکارگاهی از پی آهوی اسب دوانید در آن صحرا
گمشد و آهو فرشته بود و آن ملعون بصورت سگی منسخ گردید و تا روز قیامت در
آن بیابان بآن صورت و هیبت از پی آب میگردد و هرگز بآب نخواهد رسید و در مختار نامه
ذکر شده که چون آن ملعون در شکارگاه از نظر عسکر و لشکرش گم و ناپدید شد هرچند
تفحص و تجسس نمودند از او نشانی و اثری نیافتند ناگاه آوازی شنیدند یا اتباع
الشیاطین چه طلبید که خدای تعالی یزید پلید را در وادی از وادیهای دوزخ گرفتار
کرده است که هرگز خلاصی نیابد و چون این خبر از جانب ملک اکبر بعسکر نکبت اثر یزید پلید
رسید نالان و خاک بر سر کنان بدمشق برگشتند و در تاریخ حبیب السیر باین نحو مذکور شده
که یزید روزی بشرب خمر اقدام نموده در وقتی که مست و بی شعور بود برخواست و آغاز
رقص کرد در آن اثنا بیفتاد و فرق سرش بزمین خورد تا درک اسفل هیچ جا قرار
و آرام نگرفت بیت هرکه نقد ولای خود سنجید میکند تا بحشر لعن یزید باب سی و ششم
در ذکر مجملی از احوال خسران مآل قاتلان حضرت امام حسین علیه السلام در لوامع الانوار
و دیگر کتب ذکر شده که آن گروه گمراهی که در صحرای کربلا در لشکر عمر سعد بیحیا بودند
همه ایشان در دنیا ببلایی مبتلا شدند و هیچکدام امسال بسر نبردند خواه مقاتله و محاربه

نمودند و خواه سیاهی سپاه نکبت اثر یزید پلید بودند و در کتاب روضة ا[illegible] ذکر شده
که حضرت امام حسین علیه السلام امر فرمود که در عقب خیمها و بیوتات خندقی بکنند و پر
آتش سازند که مخالفین نتوانند در محل محاربه از عقب در آمده بر سر خیمها ریزند و کار
بر اصحاب آنحضرت دشوار کرد و ابن ابی جویزة المزنی از لشکر عمر سعد بیرون آمده
چون آن خندق آتش دید دست بر هم زد و گفت ای حسین پیش از آنکه بآتش برسید
میخواهید خود را بآتش زنید فرمود اللّهمّ اذقه عذاب النار في الدنيا
اسب آن ملعون او را برداشته آورده در آن خندق آتش انداخت تا سوخت و بیش
از اصحاب خود بجهنم شتافت و نیز در آن کتاب آمده که در آن روز تمیم بن حصین الفزاری
از لشکر عمر سعد بیرون آمده گفت ای حسین و اصحاب حسین آیا می بینید شما فرات را که
موج میزند و شکم مار و دد و دام از آن پر است و نچشانیم بشما قطره تا بچشید شربت مرگ را
پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود در هذا و ابوه من اهل النار اللّهمّ
اقتل هذا عطشانا في هذا اليوم پس او را عطش گرفت و از اسب بزیر
آمد که آب خورد اسب او را لگد گرفت و چندان لگد بر او زد که تشنه بجهنم رسید و نیز
در آن کتاب آمده که در آن روز محمد بن اشعث بن قیس الکندی با آنحضرت زبان درازی
نمود آنحضرت او را دعای بد نمود آن ملعون از لشکر از برای قضای حاجت بیرون
رفت در آن حال عقربی عورت او را گزید و او عورت برهنه بجهنم واصل شد و در کتاب
لوامع الانوار ذکر شده که بعد از قتل حضرت امام حسین علیه السلام اسحق حضرمی علیه
اللعنه پیراهن شاه شهدا را در پوشید عقل از او زایل گشت و برص بهم رسانید و شتر
چند از شتران بارکش آنحضرت را گرفته کشته طعام پختند گوشت و آش همچو حنظل تلخ بود.

وهیچیک از آن بلاعین از آن نتوانستند خورد و هرکه از آن چشید بمرض و بلایی فی الفور مبتلا
شد و بارها و فرشهایی که غارت کرده بودند همش خاکستر شده بود و بر بعضی سنگریزه سفید
کرده دیده بود و در آن روز هیچ سنگ از زمین بر نداشتند الا آنکه خون تازه در زیر آن
سنگ یافتند و هر بوی خوشی که از محجوبان سراپرده آنحضرت بتاراج برده بودند بر زنان
خود دادند و هر زنی که از آن استعمال کرد برص بهم رسانید و در کتاب فتوحات القدس
آمده که شمر ذی الجوشن علیه اللعنة مقداری از زر سرخ از میان اموال آنحضرت برده
بود بعضی از آن بدختر داد و دختر وی آنرا بزرگری داد تا از برای او زیوری سازد
چون زرگر زر را بآتش برد در میان آتش سیاه و ناچیز شد چون شمر آنرا شنید زرگر را
طلبید و باقی زر را بوی داد که این را در حضور من در آتش نه چون زرگر آن را در
آتش نهاد آن زر ناچیز شد و در کنز الغرایب آمده که بعد از شهادت حضرت امام حسین
علیه السلام جابر بن یزید از سر آنحضرت عمامه را برداشت و بر سر نهاد فی الحال
عقل از او زایل گشت بنوعی که بسلاسل مقیدش ساختند و در آن قید بجهنم واصل
شد و بزنجیر سلسلة ذَرْعُها سَبْعُونَ ذِراعًا مقید گشت و در فتوحات القدس
روایتست که بعد از شهادت آنحضرت حضرمی قمیص مطهر آنحضرت را از بدن
مبارک برکشید و بپوشید مبروص شد و در آن قمیص صد و هفده سوراخ شمرده بودند
که آثار زخمها و جراحتها بوده و گفته اند قمیص آنحضرت را عبد الرحمن بن حصین پوشید
مبروص گشته موی سر و محاسن او فرو ریخته شهرت عالمیان شد و نیز در آن کتاب
ذکر شده که اسود بن حنظله شمشیر آنحضرت را برگرفت علت جذام بر او بدید آمده و خوره
در جمیع اعضای وی افتاد و سقط گشت و مالک بن یسار جوشن آنحضرت را برگرفت

ازغفی

از عقل عاری گشت و هذیان میگفت و مردم با وی هزل و سخریت میکردند و سنگ
بروی میزدند عاقبت یکی بازی سنگی بروی زد که بدان ضربت مغزش پریشان
شد و بجهنم شتافت بیت هرکه تیغ ستم کشید برون ٭ فلکش هم بدان بریزد خون ٭
و در اکثر کتب مسطور است که بعد از واقعهٔ کربلا سنان بن انس بفرموده عمر سعد نحس
سر مبارک حضرت شاه شهدا را بکوفه نزد عبید الله بن زیاد آورد و چون آنکافر
بدین سر آنسرور را بپیش ابن زیاد بنهاد لعنة الله نهاد چشم احسان و جایزه داشت
این شعر را انشا نمود عربیه املا رکابی فضة و ذهبا ٭ انا قتلت الملک المحجبا ٭
قتلت خیر الناس اما و ابا ٭ و خیرهم اذ ینسبون نسبا ٭ یعنی آنقدر طلا و نقره بجایزه
این عمل میخواهم که تا رکاب من بیاید که بهترین خلق خدا و کسی که پدر او و مادر او بهترین
پدرها و مادرهای اهل عالمست کشته ام پس ابن زیاد گفت تو هرگاه میدانستی که
بهترین مردمانست از جهت پدر و مادر چرا بقتلش اقدام میکردی و امر کرد تا همانجا
گردنش را زده روانه جهنمش ساخت و گفت من نیز از عقب تو می آیم و در بعضی
روایات آمده که سنان بن انس را مختار بقتل رسانید و املا رکابی فضة و ذهبا
انشای بشر بن مالکست که در وقتی که آن گروه گمراه نزدیک بدمشق رسیدند شمر
ملعون سر حضرت امام حسین علیه السلام را ببشر بن مالک داد و بنزد یزید فرستاد و
چون بنزد یزید پلید رسید سر شاه شهدا را پیش آن ملعون برد و شعر را برخواند
یزید ازین سخن در خشم شده گفت اگر میدانستی که امام حسین بدین صفات موصوفست
چرا او را کشتی آنگاه او را فرمود که بقتل رسانیدند و در بعضی کتب مذکور است
که این حکایت و قتل بشر بن مالک در مجلس ابن زیاد واقع شد دیگر از آنجماعت

کمراه شمر ذی الجوشن علیه اللعنه است بعد از واقعه کربلا باندک وقتی بفرموده مختار بقتلش
رسانیدند که تا درک الاسفل هیچ جا قرار و آرام نگرفت روایتست که دندان شمر
مثل دندان گراز از دهن بیرون آمده بود و بر سینه او داغ برص بود و وقتی چنانچه در
که آن ملعون بر سینه شاه شهدا نشسته بود و اراده قتل آنحضرت داشت آنحضرت
چون مشاهده دندان و سینه پرکینه آن خوک اندیشه ضلالت و شقاوت نمود فرمود
که قاتل من توئی زیرا که شبانه در واقعه جدم محمد مصطفی را دیدم که فرمودند
که قاتل تو باین شکل باشد بیت بوقت قتلش از هر ذره او آواز می آید ۵ که نفرین خدا بر
شمر و بر انصار و اعوانش ۵ دیگر از دشمنان اهل بیت عبید الله بن زیاد است که
سپهسالار لشکر یزید بود و بفرموده آن سگ حرامزاده حضرت امام حسین علیه السلام
را شهید کردند و چون سر آن سرور شهدا را نزد آن ملعون آوردند آن سر مبارک
را برداشت که ملاحظه نماید در آن اثنا قطره خونی از سر ابا عبد الله الحسین علیه السلام بر
ران او چکید از جامه و پوست و گوشت و استخوان او گذشت و بر زمین فرو رفت
و در آن موضع جراحتی بهم رسید که از شدت درد و الم آن نه روز آرام نداشت و نه شب
قرار و بمرتبه عفونت بهم رسانید که هیچکس را تاب شنیدن آن نبود و ناچار همیشه نافه مشکی
با خود میداشت که حضار مجلس آن ملعون آن بو را نشنوند و فایده نیز بر آن مترتب نشده و
بوی عفونت را اهل مجلس او میشنیدند و تا زنده بود با آن درد و الم و عفونت گرفتار و
معذب بود و ابراهیم بن مالک اشتر بفرموده مختار ابن زیاد را گرفته بعقوبت تمام بسزا و جزای
کردارش رسانید و پیکر نحسش را با آتش قهر و غضب بسوخت و سر او را بکوفه نزد مختار فرستاد
و در رساله قاضی زاده کرهرود مذکور است که عبید الله بن زیاد با صد هزار سوار و پیاده بجانب

کوفی

کوفه می آمدند تمام ایشان بدست ابراهیم کشته شدند چنانچه صد و سی نفر از زنان و فرزندان
و اهل خانه آن ملعون بود که بدست ابراهیم تمامی بقتل آمده و در مجالس المؤمنین آمده که
عسکر ظفر قرین مختار در آن روز ابن زیاد را با هفتاد هزار کس از مخالفان بقتل رسانیدند
و در کشف الغمه مسطور است که چون سر او را بدار الاماره آوردند و بر زمین گذاشتند
ماری پیدا شده بتعجیل آمده بمنخر آن لعین رفته بعد از ساعتی بر آمده رفت و بعد از
لمحه باز معاودت نموده و باز رنگی نموده بر آمد بار سیم بدستور سابق آمده دمی آنجا
قرار گرفت و هر زهر که استاد ازل در و تعبیه کرده بود کار فرموده بوطن خود
مراجعت نمود و در کتاب عقاب الاعمال باین طریق آمده که آن مار بمنخر عبید الله زیاد
رفت و بعد از آنکه بیرون آمد بمنخر دیگر آن ملعون مردود رفت بیت عمرو عاص
و یزید و ابن زیاد ∴ همچو قوم ثمود و صالح و عاد ∴ و یکی دیگر از آن جماعت گمراه نامه
سیاه عمر بن سعد است که بفرموده ابن زیاد سردار لشکر اهل ضلال و نفاق گشته
آب بر روی شاه شهید البسته بامید حکومت ری آنحضرت را شهید کرده بمراد خود
نرسید و در وقتی که ابن زیاد ملعون عمر سعد را تکلیف سرداری کرده طامعه
یا عینه و حکومت ری نمود عمر در آن تردد خاطر که نه جرات قتل شاه شهید اینمود و نه دل
از حکومت ملک ری میکند این اشعار را انشا نمود عربیه فو الله ما ادری و انی لصادق
افکر فی امری علی خطرین ∴ اترک ملک الری و الری منیتی ∴ ام اصبح ماثوما بقتل حسین
و فی قتله النار التی لیس دونها ∴ حجاب و لی بالری قرة عین ∴ و تولیتی للری ملک معجل
و ما عاقل باع الوجود بدین نظم گشته واقع بمن از حادثه دهر دو کار ∴ که از این هر دو
بفکرم بخدای کونین ∴ آن یکی تولیت و سلطنت ملک ری ∴ وان دگر اثم و عقاب و خطر

قتل حسین ٭ قتل او موجب نار است و مرا طاقت آن ٭ نبود لیک ری هست مرا قره عین
آتش قتل حسین نسیه و ری دولت نقد ٭ هیچ عاقل ندهد دولت موجود بدین ٭ و از اصبغ
بن نباته روایتست که روزی در خدمت مولای مؤمنان و پیشرو اهل جنان امیر المؤمنین علیه السلم
بودیم و آنحضرت خطبه میکرد و مردمانرا پند و نصیحت میفرمود که سؤال کنید از من پیش از
آنکه مرا نیابید پس بخدا قسم که سؤال نکنند از من آنچه گذشته و خواهد بود مگر آنکه آگاه
سازم شمارا بآن پس برخواست سعد بن وقاص و گفت یا امیر المؤمنین خبر ده مرا که چند مو
در سر و ریش منست پس آنحضرت فرمودند که رسول خدا مرا ازین سؤال تو خبر داده بود
و نیست در سر و ریش تو موئی مگر آنکه در بیخ او شیطانی نشسته و در خانه تو کیست که
قاتل حسین پسر من باشد و عمر سعد در آنوقت در پیش سعد حاضر بود و در کاشف الحق
آمده که مدتی قبل از واقعهٔ کربلا هرکه عمر سعد را میدید میگفت هٰذا قاتل حُسَین
بن علی یعنی این لعین کشنده حسین بن علیست با آنکه روزی بخدمت حضرت امام حسین
علیه السلام آمده گفت این سفیهانرا گمان آنست که من قاتل تو خواهم بود آنحضرت تبسم
نموده فرمود آنجماعت که این گفتگوها را میکنند سفیه نیستند امری که بظهور خواهد رسید
بزبان ایشان جاری میشود و لیکن تو ای پسر سعد یقین بدانکه بعد از من شکم از گندم عراق
سیر نخواهی کرد و زندگانی تو بعد از من نخواهد بود ٭ بیت ٭ گیرم که روزگار ترا میر ری کند
آخر اجل نه نامه عمر تو طی کند ٭ و آخر چنان شد که باندک فرصتی مختار پیدا شده سر آن
ملعون را از تن جدا کرد و در حال تن او سیاه شد و آماس کرده کرم در او افتاد و جثه پلیدش
را بسرگین سگ بسوختند و آرزوی حکومت ری در خاطرش بماند و بآن مراد نرسید و در
بعضی روایات آمده که آن شقی بصورت سگی مسخ شد در زمین ری از پی آب میگردد و هرکه

تا آب نمیرسد تا محلی که از حمیم جهنم سیراب کردد نظم ای کمربسته بخونریزی اولاد ٭ هیچت آخر
ز خداوند جهان شرم نبود ٭ هیچ اندیشه نکردی ز رسول ثقلین ٭ که زپی حرمت ایشان چه
وصیت فرمود ٭ آه از آن دم که کند فاطمه از دست تو داد ٭ مصطفی بر تو غضبناک و علی
خشم آلود ٭ و یکی دیگر از آن گروه روسیاه حرمله بن کلاله الاسدی است و آن
لعینی بود که سر شاه شهدا را بدمشق میبرد و در آن راه شماتتها کرده بود و بی ادبیها
نموده در امالی شیخ طوسی و در کشف الغمه مذکور است که منهال بن عمرو کوفی از کوفه
متوجه زیارت حرمین زادهما الله شرفا شده در مدینه طیبه بخدمت حضرت امام زین العابدین
علیه السلام مشرف شده آنحضرت خبر مختار پرسید گفت بر مسند حکومت متمکن است و هر
روز جمعی از دشمنان را بقتل میرساند فرمود که حرمله بن کلاله الاسدی زنده است
گفت بلی امام علیه السلام فرمود اَللّٰهُمَّ اَذِقْهُ حَرَّ الحَدِيدِ اَللّٰهُمَّ اَذِقْهُ حَرَّ النّار
یعنی خدایا او را تیزی آهن و تیزی آتش بچشانی راوی گوید که چون بحوالی کوفه رسیدم
در بیرون شهر دیدم که مختار سواره ایستاده است و جمعی کثیر در خدمتش قرار دارند
و چنان مینماید که انتظاری دارد من نیز سلام کرده بایستادم بعد از لحظه دیدم که
حرمله پلید را دست و گردن بسته آوردند شعف و شادی بسیار نموده گفت الحمد لله
که حق تعالی مرا بر تو مسلط کردانید فرمود که تا پیشهای نی آورده آتشی عظیم افروختند
و آن لعین را بند از بند جدا کرده در آتش انداختند من چون آنرا از امام علیه السلام
شنیده بودم تبسمی نمودم مختار را نظر بر من افتاد وجه تبسم را پرسید گفتم که در مدینه
بخدمت امام علیه السلام رسیدم چنین فرمود و الحال هنوز بشهر داخل نشده این امر
غریب را مشاهده نمودم کلام آنحضرت بخاطرم رسید تبسم کردم مختار از این سخن از اسب فرود

آمده دو رکعت نماز گزارده سجدهٔ شکر بجای آورده مدتی مدید روی بخاک میمالید و میگریست
و بعد از آن سوار شده بخدمتش روان شدیم و چون همشیره در خانهٔ من بود التماس کردم
که ساعتی مهمان من شو گفت در آن وقت که تو آن سخن را نقل کردی من هنوز چیزی نخورده بودم
شکرانه آنکه امام علیه السلام دعای من کرده و آنچه از حق تعالی طلبیده از من بظهور رسیده
نیت روزه کردم و امروز صایمم و اگر نه دعوت ترا اجابت میکردم خدای تعالی ترا
جزای خیر دهاد که این مژده بمن رسانیدی و بخانه تشریف برد و دیگر از آن طبقهٔ ضالهٔ
گمراه روسیاه خولی اصبحی و قیس بن اشعث و چندین هزار از امثال آن ملاعین بفرمودهٔ
مختار بجزای کردار زشت خود رسیدند و هر یک را بعقوبتی که مافوق آن متصور نباشد
بقتل رسانیدند و در تاریخ روضة الصفا و مختارنامه بتفصیل احوال قاتلان حضرت
امام حسین علیه السلام و کشتن هر یک از آنها بنحوی که خاطر دوستان و محبان خاندان
نبوت و رسالت خواهد ذکر شده و اگر کسی ذوق مطالعه زیاده از این جهت استشفای
خاطر داشته باشد بآن کتابها رجوع نماید و علامه حلی قدس سره مختار را از جمله
مقبولان شمرده و از محبان اهل بیت نام برده و در کتاب مجالس المؤمنین بطریق اهل
بیت طیبین احادیث بسیار در نیکوئی اعتقاد مختار مذکور است و در قتل دشمنان
خاندان مساعی جمیله مبذول داشته چنانکه ابو المؤید خوارزمی گوید که مختار چهل و هشت
هزار و پانصد و شصت و دو کس از دشمنان و مبغضان حیدر کرار را بقتل رسانید و نیز
قاضی میر حسین میبدی در شرح دیوان مرتضوی از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام نقل
نموده که عدد آنجماعتی که در دست مختار کشته شدند هشتاد هزار و کسری بود و در
مجالس المؤمنین مسطور است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود سَیُقتَلُ وَلَدی

الحسین

الحسين وسيخرج غلام من ثقيف ويقتل من الذين ظلموا ثلثمائة
وثلثة وثمانين الف رجل وهو المختار بن ابي عبيدة الثقفي یعنی
زود باشد که فرزندم حسین را بستم و ظلم بکشند و بسی بر نیاید که پسری از قبیلهٔ ثقیف
بهم رسد و بکشد از آنجماعتی که بر او ظلم کرده باشند یا بکشتن او راضی بوده سیصد و
هشتاد و سه هزار مرد و او مختار بن ابی عبیده ثقفی است و در کتاب کاشف الحق
ذکر شده که حضرت امام محمد باقر علیه السلام جمعی که مختار را بد یاد میکرده اند منع
فرموده و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بر او رحمت فرستاده و حضرت
امام زین العابدین علیه السلام او را بدعای خیر یاد نموده و در کتاب فتوحات
القدس آمده که جبرئیل امین از جانب رب العالمین بسید المرسلین پیغام رسانید
که یا محمد بجهة قتل یحیی بن زکریا هفتاد هزار کس را کشتم و از برای قتل فرزند تو حسین
دو باره هفتاد هزار کس را خواهم کشت و در صحیفهٔ رضویه نقل شده که کشندهٔ امام حسین
علیه السلام در تابوتیست از آتش و پای او بسلاسل آتشین مقید و عقوبات او افزون
از عدد و در کتاب ذخیرة القیمه فی ترجمه منهاج الکرامه روایتست که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که کشندهٔ حسین بن علی علیهما السلام در تابوتی باشد از آتش بر او باشد
نصف عذاب اهل دنیا و دستها و پایهای او را بسته بزنجیرهای آتشین تا باین کیفیت نگون
او را بقعر جهنم اندازند و گندی از او آید که تمامی اهل دوزخ پناه بخدای تعالی برند از شدت
آن گند و جاوید در آتش دوزخ باشد و انواع عقوبات را چشد و چون پوست ناپاک
او سوخته گردد حق تعالی پوست تازه دیگر بر او کشد و آب جوشان و ریم دوزخیان چشد
و هر که شریک در قتل آنحضرت باشد باین صفت در دوزخ همیشه معذب و معاقبست و نیز

در آن کتاب از حضرت رسول روایتست که سخت کرده خشم خدای تعالی و خشم من بر کسی که خون
اهل بیت و عترت من بریزد و آزار رساند بمن با اینکه عترت مرا برنجاند و در صحیفه رضویه ذکر
شده که حضرت موسی علی نبینا و علیه السلم بعد از فوت برادرش هارون طلب آمرزش
از خدای تعالی نمود خدای تعالی بدو وحی فرستاد که اگر آمرزش اولین و آخرین بطلبی
دعای ترا اجابت کنم و همه را بیامرزم مگر قاتل حسین علی راکه من خود انتقام حسین
از قاتل او خواهم کشید بیت کسی کو اینچنان خونی بریزد ؞ چنان افتد که هرگز برنخیزد ؞
و در کتاب عیون اخبار الرضا خبری ایراد نموده که مضمونش مشعرست از آنکه مهدی
آل محمد علیه السلم ذریه قاتل امام حسین علیه السلام بقتل خواهد رسانید پس هنوز انتقام
این خون باقیست تا خروج حضرت صاحب الزمان علیه صلوات الله الملک المنان روایتست
که بعد از واقعه هایله حضرت امام حسین علیه السلام شبها در مدینه آوازی می شنیدند
و صاحب آنرا نمیدیدند که باواز بلند این اشعار را میخواند عربیه ایها القاتلون جهلا حسینا
ابشروا بالعذاب والتنکیل ؞ کل من فی السماء یدعو علیکم ؞ من نبی و مرسل و قبیل ؞
قد لعنتم علی لسان بن داود ؞ و عیسی بن مریم صاحب الانجیل ؞ و بصحت رسیده است
که هیچکس از قاتلان حضرت امام حسین علیه السلام و آن گروهی که بشهادت آنحضرت
راضی بودند و شماتت نمودند از دنیا بیرون نرفت مگر آنکه پیش از مرگ فضیحت شد
و رسوا گشت بقتل یا بلایی دیگر چنانکه در کتاب لوامع الانوار از ابو رجا عطاردی
روایتست که مرا همسایه بود از بنی جهیم که آن لعین دشمن اهل بیت بود چون خبر شهادت
حضرت امام حسین علیه السلام شنید سخن بی ادبانه گفت که لایق بحال خودش بود هنوز
آن ملعون سخن را تمام نگفته بود که از مهب قهر الهی برقی درزیده جثه ناپاکش را سوخته

آن ملعون را

آن ملعون را بجهنم رسانیدند و نیز در کتاب یعقوب سلیمان روایت کند که شبی با قومی حکایت
میکردیم که هیچکس نبود از آن جماعت که در کربلا با امام حسین علیه السلام محاربه و مقاتله نمودند
مگر در همان سال بعقوبتی و بلایی گرفتار شدند پیری از اهل مجلس گفت من در میان
آن جماعت بودم و مرا چیزی نشد ناگاه چراغی که میسوخت تاریک شد آن پیر لعین برخواست
تا آن چراغ را روشن کند آتش در انگشت او گرفت و انگشت را بدهان برد که با آب
دهن فرو نشاند آتش در ریش و مویش افتاد از خانه بیرون رفته خود را بحوض انداخت
آتش تمام روی آب را فرو گرفت و جثه پلیدش در میان آب باتش غضب الهی سوخته
گردید که اصلا از او اثری باقی نماند بیت همچو فرعون شوم گردنکش ٭ از ره آب رفته
در آتش باب ششم در ذکر بعضی از دشمنان و مبغضان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
علی سبیل الاجمال یکی از آن بدبختان عبد الله بن زبیر بن عوام است که آن مرده پیروی
و متابعت پدر بد اختر خود نموده ملعون ترین و سخت ترین بعداوت اهل بیت علیهم السلام
بود و مادر عبد الله اسماء بنت ابی بکر بود و عداوت لمه اطهار را و میراث از پدر و مادر
و خاله و جد مادری رسیده بود و در کتاب لوامع الانوار آمده که عبد الله بن زبیر چهل جمعه
در مکه معظمه خطبه خواند که صلوة بحضرت رسول نفرستاد تا مردم آنجا منکر او شدند
و با او از در عداوت در آمدند و دیگر از دشمنان امیر المؤمنین علیه السلام سعد بن
ابی وقاص وشیست که از اهل شوری بود بواسطه آنکه نمره و مومنان و یکی از حرب
پدر او را بقتل آورده بود کین آن حضرت در دل گرفته میل بخلافت عثمان کرده بود و در زمان
خلافت ظاهری حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیعت با آن حضرت ننمود و در کتاب مجلی
مرات المنجی ذکر شده که سبب عداوت و کینه سعد بن ابی وقاص با مولای مؤمنان آن بود که

مبغضان

آنحضرت عاص بن وایل را که از اقربای سعد بود در یکی از حروب بقتل رسانیده بود دیگر از
آنحضرت ابو عبیده جراح قریشیست که با عثمان وصلت و خویشی داشت دیگر عبد الرحمن بن عوف
قرشی بود که کینه و عداوت با آنحضرت اظهار میکرد و دیگر سعد بن عاص عاصی از دشمنان
آنحضرت بود دیگر از معاندان آنحضرت حکم بن ابی العاص عم عثمان و راس و رئیس منافقان
بود ∴ دیگر ولید بن عقبه بن ابی معیط که برادر مادری عثمان بود که زبان درازی بحضرت
امیر المؤمنین علیه السلام نمود و آنحضرت فرمود که خاموش شو ای فاسق و حق سبحانه و تعالی
این آیه فرستاد اَفَمَنْ کَانَ مُؤْمِنًا کَمَنْ کَانَ فَاسِقًا لَا یَسْتَوُوْنَ که حکم بفسق
آن ملعون و ایمان آنحضرت فرمود عربیه فما یستان من هو فی جحیم ∴ یکون شرابه فیها صدیدا
و من هو فی الجنان یرد فیها ∴ علیه الرزق مغتبطا حمیدا ∴ یعنی یکسان و برابر نباشد
آنکه در دوزخ باشد و بوده باشد شرابش در آنجا زرداب و ریم با آنکه در بهشت باشد
و برای آن آرند و مهیا سازند در بهشت روزی و نعمتها و حال آنکه او شادان باشد
رباعی دشمن که زجهل میکشد تیغ از غلاف ∴ با اهل صفا چرا زند هر دم لاف ∴ او ساکن دوزخست
و ما اهل بهشت ∴ پس لاف برابری بود عین گزاف ∴ دیگر مغیره بن شعبه که دشمن خدا و رسول
و اهل بیت بود ∴ دیگر از دشمنان آنحضرت زیاد بن ابیه است که چون پدر مشخصی نداشت
باین اسم شهرت یافت چنانکه در باب نسب آن ملعون گذشته ∴ و معاویه شوم زیاد شوم را
حاکم کوفه کرده اند و آن ملعون خرابی بسیار در کوفه کرده و در غارت و قتل شیعیان و
محبان مولای مؤمنان علیه السلام نهایت اهتمام نمود از آنجمله هفت نفر از صحابه رسول الله
بودند که بعلت دوستی امیر المؤمنین علیه السلام ایشان را شهید ساخت و نیز آن ملعون را
والی یمن کرده اند هشتاد هزار شیعه را بقتل در یمن و آن نواحی رسانیدند و در کتاب

غارات

فتوحات القدس از تاریخ احمد بن اعثم کوفی نقل شده که چون خبر ظلم و ستم زیاد بن ابیه آنحضرت

امام حسین علیه السلام رسید آنحضرت زیاد را دعای بد نمود ورمی بر انگشت زیاد پدید آمد

و هر روز زیاده میشد تا آماس تمام دست او را گرفت و او از درد و الم بیقرار بود

تا بعد از روز چند در آن زحمت و مرض جهنم را منزل ساخت و اگر کسی خواهد که

تعداد دشمنان آنحضرت نماید احوال خسران مآل بعضی از آن منافقان که تعداد عداوت

و دشمنی آنحضرت مشهور و معروفند حسب المقدور درین رساله ذکر شده تقصیری

واقع نشده درین باب بهمین اکتفا شد بیت هزاران بار لعنت بر کسی باد ** که بغض مرتضی

آورد یاد **باب سی و هشتم** در ذکر بعضی احادیث و روایات و حکایات و نکاتی که دشمنان

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و مبغضان اهل بیت رسالت و نبوت را عاجلا و آجلا

حضرت باری عز اسمه بمرضها و عذابهای گوناگون مبتلا ساخته تا عظة لمن اتعظ و

عبرة لاولی الابصار گردند و دیگران پند و نصیحت پذیرفته لاف دوستی

دشمنان ایشانرا از دل بدر کنند و بجرگه غلامان موالیان آنحضرت درآیند که گفته اند

بیت زندانش همین دزد و دغا را بندست ** ایشانرا بند دیگر انرا پندست ** و هر سیاه دلی

و بدمذهبی که آن علامات را مشاهده کنند و بغض و عداوت ائمه طاهرین را از دل بدر نکنند

اگر مصلحت الهی در آن نباشد که در دنیا بعذاب و بلائی مبتلا شوند در قیامت بعذاب الیم

گرفتار خواهند شد و لهذا در قیامت حجت بر ایشان تمام خواهند نمود که خود اعتراف

نمایند که ما قابل صد چندان ازین بیشتریم که جمعی را در دنیا میدیدیم که کمر دشمنی و عداوت

ائمه هدی بر میان بسته بودند هر کدام از ایشان ببلیه و عذابی در دنیا گرفتار شدند

و ما از سر جهل و عناد برنخواسته بدوستی اهل بیت رسالت خود را بسر چشمه حیات ابدی نرسانیدیم

چنانچه مولوی معنوی فرموده بیت این طبیبان را بجان بنده شوید ٪ تا بمشک و عنبر آگنده شوید ٪

و جمیع حیوانات و وحوش و طیور و سباع و حجر و شجر و نباتات با دشمنان حضرت امیر المؤمنین

و اولاد طیبین او دشمنند و با ایشان عداوت و خصومت میکنند و با دوستان آنحضرت دوستند

از آنجمله در کتاب کاشف الحق از کتاب روضه بسند صحیح از منقذ بن ابقع اسدی مرویست که گفت

در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام بودم آن شب نیمه ماه شعبان بود و آنحضرت بر استری

سوار بدنبال جهت مهمّی میرفت و در اثنای راه در موضعی فرود آمده خواست که وضو سازد

و من استر را نگاه داشتم دیدم که استر گوشها را تیز کرده مضطرب شد و من از نگهداشتنش

عاجز شدم آنحضرت پرسید که چه میشود گفتم که استر را چیزی بنظر آمده بیتابی میکند نگاه

کرد گفت این سبعی است برب الکعبه پس ذو الفقار را بر داشته گامی چند پیش نهاده نعره

زد آن سبع چون صدای مرو مؤمنان را شنید پیش آمد و چون گناهکاران سر در پیش

انداخت بیت شیر پیش او دوید و گربه شد ٪ خواجه خود را بسان بنده شد ٪ و آنحضرت دست

مبارک دراز کرده موی گردنش را گرفت فرمود که تو میدانی که من اسد الله ابو الاشبال

و حیدر و قصد استر من کرده شیر بزبان فصیح متکلم شده گفت یا امیر المؤمنین و یا خیر الوصیین

و یا وارث علم النبیّین هفت روز است که شکاری بدست من نیفتاده گرسنگی مرا طاقت

کرده بود و سیاهی شما را از دور دیدم با خود گفتم بروم شاید مراد را آنجا نصیبی باشد

شکمی سیر توانم کرد و لیکن حق تعالی بر وحوش و سباع گوشت دوستان تو و عترت تو حرام

گردانیده است و بر دشمنان تو و سگانی که سگان شمارا دشمنند تسلّط داده آنحضرت دست

بر پشت او میکشید و او ذلیلانه حرف میزد تا آنکه گفت یا ولیّ الله الجوع الجوع گرسنگی بر

من زور آورده تا ام علیه السّلام دست برآورده از جهت او طلب رزق نمود مقارن آن دیدم که

چیزی بر

چیزی نزد شیر حاضر آمده بخوردن آن مشغول شد و چون فارغ شد آنحضرت از وی پرسید که
بدین مکان چه میکنی گفت یا ولی الله بقصد زیارت تو از مکان خود متوجه حجاز شدم
و در آنجا مرا بکوفه نشان دادند این بیابان را طی نموده ام بامید پابوس تو که شیر خدا و زوج
بتول و خاتم اوصیا شعر ختم شد بر تو ولایت چون نبوت بر رسول ۞ شیر یزدان
ابن عم مصطفی زوج بتول ۞ و الحال رخصت برگشتن میخواهم که عیال و اطفال دارم
و از من بیخبرند و چون رخصت انصراف یافت گفت یا امیر المؤمنین درین شب بقادسیه
میروم که سنان بن وایل شامی که از دشمنان تو است و در جنگ صفین گریخته بود
حق تعالی او را طعمه من ساخته است از گوشت او توشه راه کنم و قوتی سازم تا قوت
حرکت داشته باشم و آنحضرت را دعا کرده راهی شد و من متعجب و حیران مانده بودم
آنحضرت اثر تحیر در من دیده فرمود ای منقذ ازینحال تعجب مکن بدان خدایی که دانه
میرویاند و خلق را می آفریند که اگر آنچه از معجزات و کراماتی که رسول الله بمن تعلیم کرده
ظاهر سازم البته خلق الله بضلالت می افتند چنانچه شاعری گفته بیت اقدام چون
کنم بمدیح کسی کزو ۞ در گمرهی فتاده گروهی که او خداست ۞ پس آنحضرت متوجه نماز شدند
و بعد از آنکه فارغ گشتند در خدمت ایشان متوجه قادسیه شدم و مؤذن بانگ
صبح میگفت که رسیدیم و غوغا در میان مردم بود که سنان بن وایل شامی را شیر
برد و بعد از لحظه کله سر و ساقهای پا و بعضی از استخوانهای او را آوردند و من آنچه
از شیر شنیده بودم از برای ایشان نقل کردم مردمان دویده خاک قدم آنحضرت
را می بوسیدند و بر چهرها میمالیدند و استشفا مینمودند بیت جمله خوبان سر بر زمین در مینهند
جمله اینجا مگر از خاک رهند ۞ پس آنحضرت برخواسته خطبه خواندند و حمد و ثنای الهی

و نعت حضرت رسالت پناهی تقدیم رسانیده فرمود که ای مردمان هر که مارا دوست دارد
داخل دوزخ نشود و هر که مارا دشمن دارد داخل بهشت نشود و من قسیم جنت و نارم
این یکجماعت را بطرف راست میفرستم که جنت است و آن دوستان منند و آن دیگر
طایفه را بجانب چپ حکم میکنم که دوزخ است و آنها دشمنان منند و من در روز
قیامت خطاب خواهم کرد که این از من و آن از تو و شیعیان من مثل برق خاطف و رعد
عاصف و مرغ پرنده و اسب دونده از پل صراط خواهند گذشت پس مردمان
برخواسته همه یکبار گفتند وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی فَضَّلَكَ عَلٰی كَثِیرٍ مِنْ خَلْقِهِ
یعنی حمد خدایرا که ترا فضیلت و زیادتی داده است بر بسیاری از خلقان خود
شعر هر کجا باشد نشان پای او آنجا بچشم خاک بر داریم چندانی که آب آید برون
و در کتاب فتوحات القدس مذکور است که امیر المؤمنین علیه السلام بجویرین سهره گفت
در وقتی که جویره عازم مزرعه خود شده بود که درین سفر شیری بتو خواهد خورد
مترس و بگو که یا ابا الحارث امیر المؤمنین علی مرا از تو امان داده است و میباید که مرا
بسلامت بگذرانی چون جویره بشیر رسید چنانچه بیان نمود شیر سر در پیش افکنده
روان شد و پنجبار همهمه کرده برفت و چون جویره بخدمت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام آمد آنحضرت پرسید که شیر چه گفتی گفت آنچه شما فرموده بودید آنحضرت
نیز فرمودند شیر چه گفت و همهمه او چه بود که پنجبار سلام من بوصی رسول برسان
و در کتاب کاشف الحق از ابی هریره روایتست که گفت صبحی با رسول خدا نماز دیدم
و بعد از ادای نماز یکی از صحابه آمده گفت یا رسول الله گذار من بدر خانه فلان شخص
افتاد سگی در در خانه داشت و سر راه من گرفته جامه مرا درید و ساق مرا مجروح

ساخت و از ادای نماز صبح در خدمت شما محروم شدم روز دیگر شخصی آمد و همان نوع از آن سگ شکوه کرد و پای مجروح را نمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله متوجه خانه آن شخص شد و با او گفت ترا سگیست عقور و قتل او واجبست پس آمد به درون خانه رفته سگ را ریسمان بر گردن کرده بیرون آورد و چون سگ را چشم بر حضرت رسالت پناه افتاد بزبان در آمده گفت السلام علیک یا رسول الله چه خبرست شما را باینجا آورده و سبب قتل من چیست حضرت رسول فرمودند که تو فلان و فلان را پای مجروح ساخته و قتل سگ درنده واجبست آن سگ بزبان فصیح گفت یا رسول الله این دو شخص از منافقانند و حضرت امیر المومنین علیه السلام را دشمن میدارند و نسبت بآن حضرت ناسزا میگویند و سب میکنند و مرا غیرت دوستی آن امیر دامنگیر شده پای این دو منافق را گزیدم و چون حضرت رسول این کلمات را از آن حیوان که سگش بهتر از آن منافقان بود شنیدند بصاحب سگ سفارش نمود که با او مشفقانه سلوک نماید و چون صاحب سگ مشاهده اینحال نمود گفت یا رسول الله هرگاه این حیوان ایمان بتو و اهل بیت تو دارد من سگی باشم مثل آن منافقان که اقرار برسالت تو و دوستی اهل بیت تو ندارم از سر صدق و یقین ایمان آورده توفیق رفیق او گردید و هرکه با حضرت امیر المومنین و ائمه معصومین دشمن باشد از سگ صد بار کمترست مکان و مأوای او در وسط سقر

بیت

ترک کن تو جور با آل نبی ** ورنه میگویم که کمتر از سگی

و در کتاب خوارج مسطورست که جمعی از دشمنان ائمه معصومین اراده نمودند که کمیت بن زید

الاسدی را بسبب دوستی اهل بیت رسالت بکشند و او از ترس پنهان شد و آن ناصبیان
جمعی را بر سر راهها داشته بودند که او را بگیرند حضرت امام محمد باقر علیه السلام او را اشاره
نمود که در شب بیرون رود که آسیبی از ایشان باو نخواهد رسید و چون کمیت از
خانه بیرون آمد و خواست بیکی از راهها رود شیری پیش آمده و او را از رفتن
آن راه منع کرد پس کمیت متوجه راه دیگر شد باز آن شیر پیش آمده او را از آن
راه منع کرد و حرکتی چند نمود که او را از آن ظاهر شد که از عقب آن شیر
باید رفت و کمیت از عقب او میرفت تا بمقام امن رسید و از اعدا خلاصی یافت
و در کشف الغمه آمده که در مدینه مشرفه شخصی نسبت بحضرت امیر المومنین علیه السلام
سخنان ناشایسته میگفت اتفاقا روزی شتر خود را بیرون مسجد گذاشته
بمسجد در آمده بآن گفتار زشت و ناشایست زبان گشاد که در آن اثنا شتر او نیز
باندرون مسجد در آمده صاحب خود را در زیر سینه خود میمالید تا او را بقتل رسانیده
بجهنم واصل ساخت و در کتاب فتوحات القدس ذکر شده که یکی از شیعیان میگفت که
در بیشه استراباد گذر میکردم پلنگی سر راه بر من گرفت گفتم بحق مرتضی علی از سر
راه من دور شو آن سبع از سر راه من دور شده بسلامت رفتم و نیز روایتست
که مومنی با سنیی در رباط مسیب فرود آمدند و آن ناصبی شروع بناسزا گفتن نسبت
بمولای مومنان و اولاد آنحضرت سخنان بی ادبانه میگفت و هر چند آن شیعه او را
منع مینمود آن گمراه ممنوع نمیشد آن مومن از گفتار ناخوش آن ملعون دلخسته شد
خاموش شده ترک جواب آن سفیه مرتد نمود چنانچه مولای مومنان ع فرموده
وذی سفه یواجهنی بجهل ؛ واکره ان اکون له مجیبا ؛ یزید سفاهة وازید حلما

کعود زاد

كعوذ راد في الاحراق طيباً رباعی نادان چو بمن روی بر وجهل نمود :: عقلم زره
جواب دوری فرمود :: او را بدی خلق و مرا حلم افزود :: چون آتش سوزنده
و بوی خوش عود :: و از خدای تعالی مسئلت نمود که جزای کفتار آن ملعون را در
کنارش گذارد در آن اثنا شیری از در رباط داخل شده سر آن خارجی
را از قلعه تن سبک ساخته از رباط بیرون رفت و همچنین جمعی از زوّار
بر مجنون متوجه زیارت امیر المؤمنین علیه السلام بودند در میان ایشان
یک حنفی مذهب بی ایمان از مردم هند بود و گاهی نسبت بسرور اولیا و ائمه
هدی ناسزا میگفت شبی در اثنای راه شیری کمین آن حنفی از کمین بیرون
آمده یکیک از آن جماعت را بو نموده چون بآن رزده کوش رسید آن
خارجی را ربوده در میان بیشه که در آن حوالی بود برده شکم ناپاکش
را شکافت و آن بیشه و دشت را از خون او لاله گون ساخت و مولوی
معنوی مناسب این مقام فرموده بیت آنچنانکه ناگهان شیری رسید ::
مرد را بربود و در بیشه کشید :: و بعد از آن شیر بنزدیک آن جماعت که از دوستان
و غلامان اسد الله الغالب بودند آمده بدست و سر اشاره کرده ایشان را
نزد خود طلب نمود آن مومنان موحد بدوستی و محبت اهل بیت رسالت
متمسک شده همه یکجا یا علی یا علی گویان از عقب آن سبع روان شدند
چون بمکان قصاص آن حنفی رسیدند آن شیر اشاره بایشان نمود که نزد جثه
کثیف او روند و چون نزدیک شده تفحص رخوت او نمودند کلام الله و دینار
و درهم چند یافتند آنها بهم قسمت کرده بصحت و سلامت بنجف اشرف رفتند

و نیز مشهور است که هرگاه بدوستی امیر المؤمنین علیه السلام شیر را قسم دهند از سر راه
بیکجانب میرود و آزار او ضرر او بکسی نمیرسد چنانچه یکی از غلامان و دوستان آنحضرت
جهت این عاصی کهنه کار نقل نموده که از کربلای معلی تنها و بی رفیق بقصد زیارت و
عتبه بوسی شاه ولایت منقبت بجانب نجف اشرف روان شدم در وسط طریق ناگاه
نظرم بر شیری افتاد که بر سر راه آمده انتظار شکاری میکشد من بشروع بتضرع
و زاری کرده سمت بندگی و غلامی شاه ولایت پناه را بآن سبع اظهار نمودم
و بسر آنسرور او را قسم دادم که آزاری بمن مرسان آن حیوان از سر راه من برخواسته
بطرف دیگر روان شد بیت رو تو جنس داره با شیران نشین ❁ زانکه ایشانند
با تو همنشین ❁ و نیز این ذره بیمقدار خاک پای محبان زایران حیدر کرار در اول
شباب توفیق زیارت و عتبه بوسی عتبات عالیات و روضات مقدسات یافته چون بذی الکفل
رسیدیم در بیرون حصار بقعه فرود آمدیم و چون پاره از شب گذشت شیری بنزدیک ما آمد
بنوعی که فاصله و دوری زیاده از پنج شش ذرع نبود چون بوی محبت و دوستی
غلامان و موالیان شاه نجف از ما بمشام او رسید نام آن مقتدا و پیشوا را از ما شنید بوی
محبت و دوستی را غذای خود ساخته برگشت و ما از چنگال آن سبع بمحبت و دوستی امیر
مؤمنان علیه السلام خلاصی و نجات یافتیم چنانچه عارف نیشابوری فرموده بیت رو تو
جنس دار چون من در جهان ❁ تا خلاصی یابی از شیر زیان باب سی و نهم در بیان بعضی
از آنها که بسبب دشمنی حضرت امیر المؤمنین و اولاد طیبین او خدای تعالی ایشان را مسخ نموده
تغیر خلقت ایشان کرد از آنجمله در کتاب کاشف الحق ذکر شده که خارجی را با مؤمنی خصومت
بود نزد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آمدند آن خارجی پا و از بلند سخن گفت آنحضرت فرمود

اخسأ یا عدو الله فی الحال آن خارجی بصورت سگی شده رختی که پوشیده بود بهوا رفت
و آن ملعون دم میجنبانید و چون بخانه خود رفت اهل منزل او چوب کشیده و را از خانه
بدر کردند باز بخدمت مولای مؤمنان آمده شروع بدم جنبانیدن کرد آنحضرت دعا
فرمود بصورت اول شد رختش از هوا بزیر آمده پوشید یکی از حضار گفت یا امیر المؤمنین
ترا نزد الله تعالی این مرتبه و منزلتست که بمحض تکلیم باین کلمه که مخصوص سگست
شخصی بصورت سگ میشود ترا در جنگ معاویه لشکر چه حاجت و بیار و مددگار
چه احتیاج آنحضرت فرمود که حق تعالی بجهت آنکه حجت بر بندگان تمام کند دوست
از دشمن جدا شود و بهشتی از دوزخی امتیاز یابد مرا رخصت دعا نداده و اگر اذن
میداد ساعتی در فنای ایشان تاخیر واقع نمیشد و نیز در آن کتاب مسطورست که یکی
از بنی امیه طاغیه باغیه با سرور مؤمنان بی ادبانه گفتگوئی نمود با و گفت اخسأ و این
لفظیست که بر سگ اطلاق میکنند فی الحال آن مرد بصورت سگ گردید و چون
زن و فرزندش جزع بسیار کردند باز دعا کرد بصورت اول شد و در کتاب مناقب
مرتضوی از اصبغ بن نباته منقولست که روزی در خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم
براهی میرفتیم یکی از قریش پیش آمده گفت کشتی اکثر رجال را یتیم کردی بسیاری از
اطفال را آنحضرت از روی غضب گفت دور باش ای سگ چون نظر کردم سگ
سیاه شده دم میجنبانید و عوعو میکرد و بر زمین میغلطید آنگاه آنحضرت بر سر ترحم
آمده دعا کرد آن شخص بصورت اصلی باز آمد و سر در قدم آن مظهر العجایب نهاده توبه
و انابت نمود و در کتاب مشارق انوار الیقین از محمد بن سنان روایتست که روزی در
خدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلم بودیم در وقتی که اراده قتال و جدال با معاویه داشت

وتجهیز و مهیا نمودن اسباب سفر مشغول بود که دو شخص محاکمه نزد آنحضرت آوردند
و یکی از آنها از روی جرات و بیباکی باواز بلند سخن گفت آنحضرت گفت اخسا
یا کلب فی الفور آن بدبخت بصورت سگی شد وعو عو میکرد و بانگشت اشاره
بآنحضرت مینمود و تضرع و زاری و التماس و بیقراری مینمود پس آنحضرت متوجه
او شده لبهای مبارک را حرکت داد او رد بصورت اصلی معاودت نمود پس
بعضی از اصحاب آنحضرت برخواسته عرض کردند که ترا چه احتیاج بتجهیز و مهیا
ساختن لشکر ست با این قدرتی که خدای تعالی بتو ارزانی داشته پس آنحضرت
فرمود بحق آنکسی که دانه خشک را در زمین سبز میکرداند و بآن قادری که آدم را
از خاک تیره خلعت خلقت پوشانیده که اگر خواهم این پای کوتاه خود را دراز
کنم درین بیابان و رود دراز تا آنکه سر بزنم بسینه معاویه و او را از سر برش سر
نگون سازم هر آینه قادرم بران اما دوست نمیدارم که با آنچه علم خدا سبقت گرفته
جرات نمایم و نیز دران کتاب روایتست که یکی از شیعیان از حضرت امام زین العابدین
علیه السلام سؤال نمود که چه چیزست فضیلت ما بر اعدای ما آنحضرت فرمود که
دوست میداری که فضل و بزرگی خود را مشاهده کنی که چه مقدار از ایشان افضلی
گفت بلی پس آنحضرت دست مبارک بر روی او مالید و فرمود نظر کن چون نگاه
کرد مضطرب و بیتاب شد و گفت فدای تو گردم بازم بحال اول برابر گردان که
من نمی بینم در مسجد مگر دواب و میمون و سگ پس آنحضرت دست مبارک بر روی
او کشید و بحال اول معاودت نمود و این اشاره است بحدیث نبوی که اعداء
علی ممسوخ هذه الامة یعنی دشمنان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

مسوخ

مسوخ این امتند که افضل الوزغ فانه مسوخ بنی امیه یعنی بکشید وزغ
که بتحقیق که ایشان مسوخ بنی امیه ودر کتاب خرایج از علی بن حمزه روایتست که در
خدمت حضرت امام جعفر علیه السلم بمکه میرفتیم از منزلی در زیر درخت خرمایی که خشک
شده و پوسیده نزول نمودیم ببرکت دعای آنحضرت آن نخل بار آورد و ما بخوردن
خرما مشغول شدیم اعرابی گفت که ازین بزرگتر سحر نمیباشد آنحضرت فرمود که ما
ورثه انبیاییم و در میان ما ساحر و کاهن نمیباشد و هر دعا که کنیم حق تعالی اجابت میکند
و اگر خواهی دعا کنم تا تو بصورت سگی منسخ شوی و بخانه خود روی و دم جنبانی و ترا
از خانه بیرون کنند اعرابی گفت بلی آنحضرت لب مبارک بجنبانید اعرابی فی الفور سگی
شد و رو بخانه خود کرد پس امام علیه السلم بمن گفت از عقبش برو و ببین که چه میکند من
از پی او رفته داخل خانه خود شد و دم میجنبانید و بهر یک تملق میکرد و اهل خانه چوبی
برداشته او را زدند و از خانه بیرون کردند و من آمده خبر آوردم درین سخن بودیم
که برگشت و بایستاد آنحضرت بر او رحم نموده دست مبارک بدعا برداشت اعرابی بصورت
اول آمده باو گفت که ایمان آوری یا نه گفت نعم الفاً الفاً یعنی ایمان آوردم هزار هزار
ایمان آوردم در کتاب مناقب مرتضوی از کتاب احسن الکبار نقل شده که روزی در زمان خلفای
عباسی مداحی از مردم بلخ در مصر ساکن بود و همیشه زبان درفشان آن نیک اعتقاد
بمداحی حضرت امیر المؤمنین و ائمه طیبین علیهم السلام جاری و گویا بود روزی در مسجد
مصر آمده بعد از نعت و منقبت امیر المؤمنین علیه السلام یکمن نان و حلوا از حاضران طلب نمود
خارجی از آن جمع برخواسته دست مداح را گرفته بخانه برد که آرزوی او را بر آورده مطلب
و مدعای مداح را حاصل سازد و چون بمنزل خود مداح را آورده غلام را گفت که در انبار ا

ببسته این قضیه را اقصاص کن که ترا آزاد میکنم و بتو یک بدره زر میدهم و غلام بد بخت
تا آن نوید بر دو چشم مداح از کاسه سر بیرون آورده دو دست و پا و زبانش قطع
نمود و آن ستم رسیده بزبان حال مضمون این مقال را میگفت **بیت** بناحق
ار چه مرا میکشی ولیک ببین ؛ که عاقبت چه کند با تو خون ناحق من ؛ و چون شب شد
غلام بفرموده آن ملعون مداح دردمند دلخسته را بکوهستان برده در گوشه
در گوشه انداخت و حضرت خضر علیه السلام بفرمان مولای مومنان در آن کوهستان
آمده آن مداح را شفا داد و باو امر نمود که صباح نیز در آن مسجد رفته بهمان نوع
بمدح و منقبت اسد الله الغالب امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام قیام نما
و بعد از آن باز نان و حلوا طلب کن و هر که ترا تکلیف خانه بردن کند همراه او برو
و چون صبح شد بآنچه مامور شده بود قیام و اقدام نمود و این مضمون را بر زبان جاری میساخت
لمولفه محب آل حیدر باش ای دوست ؛ اگر دشمن کشد خود از تنت پوست ؛ و بعد از مدح
و منقبت شاه ولایت پناه بدستور سابق نان و حلوا طلب نمود جوانی برخواسته گفت
من حاجت ترا بر آرم و او را بخانه برد و چون مداح بدر خانه رسید دید که خانه همان خانه
که آن خارجی او را اقصاص نموده اندیشه بخاطرش رسید باز حذر با خود گفت چون
امر شاه ولایت پناه است و بجانب دیگر او رفتن گناه است **بیت** من داده ام اختیار
خود را بشما ؛ هر نوع که میکنید خود میدانید ؛ و داخل خانه شده قرار گرفت و
آن جوان سفره کرم و احسان گسترانیده نان و حلوا حاضر کردانید مداح چون حال
آن حال مشاهده نمود از روی تعجب و حیرت زبان بر گشوده گفت دیروز در اینجا ظالمی
اعضای مرا بریده مرا بحال مرگ انداخت و تو امروز را بواب شفقت و مرحمت میکشایی

دهان مع

و با من هیچ نزاع و کدورتی نداری سبب اینمعنی را بیان نموده مرا از حیرت و تعجب خلاصی
ده مؤلف خلاصی ده مرا از حیرت ای دوست که کینه از من اینجا داشتم بوست جوان گفت
ظالمی که دیروز با تو ظلم و ستم نمود پدر من بود و من آن ظلم و جوری که با تو کرد
نپسندیدم و بغایت ملول و اندوهگین گردیدم و چون شب بخواب رفتم امیر المؤمنین
علیه السلام را در خواب دیدم که از روی غضب متوجه پدر من گردیده گفت ای خرس
سیاه بسزای آنچه با مداح ما کردی در دنیا مسخ گردیدی و در آخرت از دوزخ نجات
نیابی و من از هول آن واقعه بیدار گردیدم پدر خود را بصورت خرس سیاه دیدم
در ساعت برخواسته زنجیری در گردن او کردم و درین خانه بستم تا کسی او را نبیند
و مرا نیز نرنجاند و الحال درین خانه است برخیز تا او را مشاهده نمائی و میوه نشاط
و مسرت از نخل دوستی و محبت شاه ولایت پناه بچینی و مداح خصم خود را بصورت
خرس سیاهی دید زنجیری در گردن شکر الهی نمود و بر آن ملعون خطاب کرد که دوستی امیر
المؤمنین مرا باینجا رسانید و عداوت با او ترا باینجا که رسیدی و در آنحال برق غضب الهی
شعله ور گشته آن خرس سیاه را بسوخت الخوان چون حال بر آن منوال دید از مذهب
باطل پدر روگردان شده بسبب دوستی و محبت امیر المؤمنین و اهل بیت آنحضرت خود را
از عذاب و عقاب نامتناهی ایمن و محفوظ ساخت و در کتاب ثاقب المناقب و دیگر کتب فریقین
از واقدی نقل شده که گفت روزی نزد هارون الرشید رفتم علمای بغداد همه حاضر
بودند هارون خطاب بشافعی کرد که یا ابن عم چند حدیث در مناقب و فضایل امیر المؤمنین
علیه السلام از رواة ثقات بتو رسید شافعی گفت یا امیر المؤمنین از پانصد زیاده است
پس بجانب محمد بن اسحق ملتفت شده گفت تو چند حدیث صحیح در فضیلت آنحضرت بیان

میگفت ازهزار متجاوز است بعد از آن رو بطرف محمد بن یوسف کرده گفت تو بگو گفت
از تو و اصحاب تو خایفم فرمود که ایمن باش و اعلام کن گفت پانزده هزار رسیده و مثل آن
مرسل پس متوجه من شده پرسید که از تو هم بشنوم گفتم من نیز اگر زیاده بر آنچه محمد بن
یوسف گفت روایت بکنم از آن کمتر خواهد بود هارون گفت فضیلتی که من خود مشاهده
کرده ام و باعث توبه و استغفار من شده از ظلم و تعدی بر اولاد علی بیان کنم پس
حضار جمیعاً گوش بهم کرده التماس آن نمودند گفت که یوسف حجاج که نایب و
گماشته من است در دمشق مرا اخبار و اعلام نمود که در دمشق خطیبی است که زبان بسب
حضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام گشوده و از منع من ممنوع نمیشود
در باب او چه حکمست باو نوشتم که او را مقید نزد من بفرست چون حاضر شد از او پرسیدم
که تو علی را بد میگویی گفت بلی اجداد من در دست او کشته شده اند و من ترک سب او
نخواهم کرد گفتم نمیدانی که علی هر که را کشت بامر خدا و رسول بود توبه کن و الا ترا بعقوبت
تمام بکشم گفت هر چه خواهی بکن فرمودم تا او را در حضور من صد تازیانه بزدند و در حجره
کردند قصد آنکه فردا او را عقوبتی کنم و درین اندیشه بودم که آیا او را چه سیاست کنم چون
بخواب رفتم دیدم که درهای آسمان گشوده شد و رسول خدا و امیرالمومنین و جبرئیل علیهم السلام
نازل شدند و با جبرئیل جامی بود رسول خدا جبرئیل را گفت جام بعلی ده و شیعیان او را ندا
کن جبرئیل جام بعلی داده باواز بلند گفت تا شیعه آل علی بیایند پس خلق بسیار آمدند از
غلامان و مقربان من چهل کس که هر یک را میشناسم حاضر شدند و علی علیه السلام از آن جام
همه را آب داد پس بخادمی امر نمود که آن دمشقی را بیار چون او را آوردند آنحضرت گفت
یا رسول الله ازین مرد نمیپرسی که چرا مرا دشنام میدهد حضرت سید کاینات از وی پرسید که را کیست

بیاد

میگوید گفت بلی فرمود که الهی او را مسخ کن و انتقام علی را از وی بستان و بعذاب الیمش گرفتار
گردان و متوجه آسمان شد من ترسان و هراسان از خواب بیدار شده غلامی را گفتم دمشقی
را بیار خبر آورد که بغیر از سگی در آن حجره چیزی نیست گفتم سگ را بیار چون آورد
سگی بود گوش او بحال خود و آب از چشمش میرفت و بسر اشاره میکرد چنانچه گویی عذر
میخواهد بفرمودم باز بهمان خانه اش بردند و اکنون در آنجاست و هارون امر فرمود
که آن سگ را حاضر کردند گوشش گوش آدمی باقی اعضا و جوارح مشابه سگ زبان میخاید
و عذر خواهنده لب میجنبانید شافعی گفت این مسخست و ایمن نیستیم که عقوبتی باو
رسد بفرمای تا او را ببرند بهمان خانه اش بردند لمحه نگذشته بود که صدای عظیم هولناک
شنیدیم چون تفحص آن کردند صاعقه بام را سوراخ کرده سگ را سوخته بود
بیت ناسزا هر که گفت و هر که شنید ؛ بسزا و جزای خویش رسید باب چهلم در ذکر بعضی از
احادیث و روایات و حکایاتی که دشمنان حضرت امیر المؤمنین و معاندان ذریه سید المرسلین
برصها و عقوبتهای گوناگون در دنیا گرفتار شده اند از آنجمله در کتاب کشف الغمه
و شواهد النبوه و لوامع الانوار ذکر شده که امیر المؤمنین علیه السلام روزی در بالای منبر
فرمود منم عبد الله و برادر رسول الله و وارث مصطفی و ناکح سید النسا که غیر از من این
دعوی کند حق تعالی او را بعقوبات خود گرفتار کند مردی برخواسته گفت که کیست که
او را خویش نباید گوید انا عبد الله و انا اخو رسول الله بمجرد گفتن جنونی در دماغش پیدا شد
چنانچه پایش گرفته از مسجد بیرون کشیدند و بآن بلا و بلیه که هرگز در خاطرش نمیگذشت
مبتلا شد و در بعضی نسخ آمده که فی الحال خناقش گرفته بجهنم واصل شد و ممکن که این قضیه
چند بار روداده باشد بیت چراغی را که ایزد برفروزد ؛ هر آنکس پف کند ریشش بسوزد

و در کشف الغمه مذکور است که حضرت امیر المومنین علیه السلم یکی از اهل نفاق گفت که تو اخبار لشکر ما را بمعاویه منزل بمنزل میرسانی و او انکار نموده لفظ بوده آنحضرت و قسم یاد کرد آنحضرت فرمودند که اگر این سوگند تو کاذب باشد حق تعالی ترا کور کناد و آن ملعون بعد از هفت روز کور و نابینا شد و در کتاب لوامع الانوار ذکر شده که شخصی بخدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام آمده سخنی گفت دروغ بگویی که اگر دروغ گویی دعا کنم تا کور شوی گفت دعا کن من از دعای تو باکی ندارم بدعای آنحضرت در ساعت کور شد **شعر** هر چراغی که حق برافروزد ٭ تا ابد ریش مدعی سوزد ٭

و در خصال ابن بابویه آمده که حضرت امیر المومنین علیه السلم بعد از فوت سید کاینات از چهار کس شهادت روز غدیر و کلام معجز نظام حضرت مقدس نبوی مَن کُنتُ مَولاهُ فَعَلِیٌّ مَولاهُ طلب نمود و آن چهار کس کتمان شهادت نموده بلعنت خدای تعالی گرفتار شدند و هر یک از ایشان بدعای آنحضرت بمرضی و بلیه معذب و معاقب گردیدند اول انس بن مالک که بنفرین آنحضرت ببرص و مرضهای دیگر گرفتار و مبتلا شد چنانچه در باب احوالات انس سمت ذکر یافته اشعث بن قیس الکندی که بدعای آنحضرت کور شد و دیگر خالد بن یزید که بدعای آنحضرت بطریق زمان جاهلیت مرد و همچنین براء بن عازب بنفرین مولای مومنان در غربت بهزار رنج و عقوبت مرد و آن ملعون از جانب معاویه بحاکم یمن شده و در آنجا بجهنم واصل شد **عربیه** کل ما رام نفث بوجه سماء ٭ رجع النفث بوجهه ابدا ٭ و نیز از آن جماعتی که بسبب عداوت آنحضرت بعقوبتی گرفتار شده اند مره بن قیس است و آن کافری بود صاحب مال و جاه روزی از احوال آبا و اجداد خود استفسار نمود باو گفتند که علی بن ابی

طالب

طالب علیه السلام آبا و اجداد ترا با هزار کس از قوم و خویشان تو بقتل رسانیده آن
ملعون با دو هزار سوار و پنجهزار پیاده روانه نجف اشرف شده که تلافی و تدارک
نموده اهانت و بی ادبی بروضه مقدسه متبرکه و سکنه المکان بهشت نشان رساند
و چون بنجف اشرف رسید خدمه و سکنه آن مشهد مقدس از خوف و ترس آن
پلید پناه بروضه متبرکه آوردند و او داخل روضه شده گفت ای علی تو آبا و
اجداد و اقوام مرا کشته و گفتگوی بی ادبانه نسبت بسرور اوصیا نموده در این
اثنا دو انگشت مبارک حیدر کرار بسان دو زبان ذو الفقار از مرقد مطهر
منور برآمده چنان بر کمرش زد که مثال خیار تر بدو نیم شده در ساعت سنگ
سیاه شد و تا حال آن بت پرست مانند بت سیاه بر در حصار افتاده لگدکوب
مترددین است و بعد ازین واقعه هر دو نصف آن ملعون را بترازو میزان
در آوردند بنوعی مساوی و برابر بود که یک سر مو تفاوت و اختلافی نداشت
و فردوسی طوسی ازین واقعه خبر میدهد **بیت** شهی که زد بدو انگشت مره را بدو نیم
برای قتل عدو ساخت ذو الفقار انگشت ⁂ و بدان ای ناصبی پلید که یکی از سلاطین
ذوی الاقتدار بغداد رسید و بسر قبر حنیفه ملعون آمده قبر آن نجس پلید را
شکافته استخوان رمیم او را با آتش قهر و غضب پادشاهی سوخته چندگاه قبر او را
مستراح عام و خاص گردانید و بعد از آن سگ سیاه بخت برگشته را در آن موضع دفن
نمود و شاعری مناسب المقام گفته **شعر** الست امام کز دو انگشت ⁂ چون
مره قیس کافری کشت ⁂ نه آنکه هر بار کس بر آن رید ⁂ بر کون یکی بگز دو انگشت ⁂
حکایت یکی از دانشمندان و پرهیزکاران فرقه ناجیه اثنی عشریه چنین فرموده که

مرا دوستی بود با کمال صلاح دانش و ورع و زهد و تقوی و بر اقوال و گفتار او اعتماد
تمام داشتم و او همیشه این دو شعر را ورد زبان خود نموده مداومت مینمود روزی
بحسب اتفاق بخدمت آن متقی رسیدم کمال بهجت و سرور در ناصیه پرنور او مشاهده
نمودم از وجه آن پرسیدم گفت دوش بخواب مولای مومنان و پیشرو اهل جنان
اسد الله الغالب علی بن ابی طالب علیه السلم را دیدم آنحضرت بمن خطاب مستطاب
فرمودند که آن شعری که ورد زبان خود ساخته بخوان در خدمت آنحضرت آنرا
خواندم تبسم نمودند لطف و مهربانی بسیار بمن کردند و من از سرور و شادی از خواب
بیدار شدم و آن ابیات اینست که ذکر شده پس بدان آگاه باش که هیچ ورد و ذکری
بهتر و نیکوتر از دوستی و محبت و ذکر فضایل و مناقب امیر المومنین و اولاد طیبین او و دشمنی
ایشان نیست و ابن حسان فرماید **نظم** هذا عقیدتی و طریقتی و مذهبی ؛ یا رب بدین عقیده ز خاکم برآوری
طوبی لمرجعی و ترابی و مرقدی ؛ با مهر اهل بیت بخاکم چو بسپری ؛ و در کتاب فتوحات القدس
و کشف الغمه از ابو القاسم حسن بن محمد مشهور بابن الوفا منقولست که روزی در مسجد الحرام
نشسته بودم در مقام ابراهیم کثرت عجیب و جمعیتی غریب مشاهده نمودم چون نزدیک رفتم راهبی
را دیدم که جبه صوفی در بر داشت و بغایت خوش محاوره و قوی هیکل در برابر مقام
ابراهیم نشسته حکایت میکند که روزی در صومعه خود نشسته بودم ناگاه دیدم مرغ بزرگ
بصورت عقابی از هوا فرود آمده در کنار دریا بسنگی نشست و ربع بدن انسانی قی کرده
پرواز نمود باز آمده ربع بدن انسانی نزدیک بربع اول از منقار انداخته متوجه هوا
شد بهمین طریق چهار مرتبه فرود آمده ربع انسانی قی کرد و پرواز مینمود تا تمام بدن انسانی
بر آن سنگ گذاشته طیران نمود ناگاه دیدم که آن چهار جزو بقدرت حضرت قادر ذو الجلال

بیکدیگر

بیکدیگر التیام گرفته پیکر انسانی درست شده مردی گردید منظری خواسته باطراف خود نگاه میکرد
که باز آن مرغ در رسید و بمنقار ربع بدن او را جدا نموده فرو برد و طیران کرد و همچنین
بچهار دفعه ربع ربع از بدنش میربود و ما بقی بدن را اضطراب تمام می‌نمود تا تمامی را فرو برده
پرواز نمود و من از مشاهده و معاینه آن امر عجیب و صورت غریب حیران و متفکر شده
تاسف و پشیمانی بیش اندیش خوردم که کاش در وقتی که آن شخص برخاسته بود و اعضایش
درست گشته از او سؤال میکردم وی کیست و سبب این عذاب عظیم چیست روز دیگر تا گاه
دیدم که همان مرغ بدستور روز گذشته آمده ربع ربع او را قی کرده تا اجزا و اعضای
بدن شخصی تمام شد و بهم متصل گشت من استعجال و پیش دستی نموده خود را باو رسانیدم و از
احوال شر مال و بدی کردارش پرسیدم گفت عبد الرحمن بن ملجم و بدترین اولاد بنی آدمم
و حضرت علی بن ابی طالب وصی رسول آخر الزمان را شهید ساختم از آن روز خدای تعالی
این مرغ را بر من گماشته و هر چند مرتبه مرا چنین از یکدیگر جدا کرده بلع می‌نماید و بعد از آن
قی میکند چون شام باز مرا باین خواری و زاری میکشد و هر گاه که بمحض عداوت باطنی با آنحضرت
هر چند بخیر ظهور رسید ابد الآباد از دوزخ خلاصی و نجات نیابند پس ببین که سزای
قاتل او چه باشد و این یکنوع عذابیست که مشاهده شده است و یقین که هر روزه ابن ملجم
ملعون را چندین هزار قسم مثل این و سخت‌تر و بدتر در عالم برزخ معذب خواهند داشت
تا روز قیامت و در دوزخ چه قسم عذابها و عقابها و چه نوع بلاها و مصیبتها از برای
او حضرت قاهر ذو الجلال آماده و مهیا کرده باشد و در کتاب کشف الغمه از زهری روایتست
که او گفت که عبد الملک مروان از من پرسید که روزی علی بن ابی طالب علیه السلام مقتول
شد آن روز را چه علامت بود من گفتم علامت آن روز این بود که هر سنگریزه که در بیت المقدس

برمیداشتند در زیران آن خون عبدالملک چون این سخن بشنید گفت من و تو درین بحث
موافق یکدیگریم و نیز دران کتاب از حضرت خاتم اوصیا منقولست که از حضرت سید انبیا
صلی الله علیه و آله پرسیدم که یا رسول الله بدبخت ترین مردم چه کس است گفت آنکس که
ناقه صالح را پی کرد و دیگر آنکه تیغ بر تو زند یا علی و همچنین دران کتاب آمده که شخصی از
مبغضان و معاندان اهل بیت رسالت نزد منصور دوانقی رفته بهتان و افترای چند در حق
حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نمود پس منصور آنحضرت را طلب نموده گفت فلان بن فلان
مرا خبر داد که تو اینها کرده فرمود اگر او را حاضر کنی من خاطر نشان تو کنم که آنچه در حق
من گفته افترا و بهتانست پس منصور آن شخص را طلبیده گفت تو چنین و چنین از جعفر بمن
خبر دادی گفت بلی گفته ام و شروع بقسم خوردن نمود امام علیه السلام فرمود در حضرت
ده که چون قسم میخورد من او را قسم دهم گفت بده فرمود که بگو بریت من حول الله
وقوته والجات الی حولی وقوتی لقد فعل جعفر کذا وکذا آن بدبخت
چون کرده همان کلام را بر زبان آورد هنوز آن نگذشته بود که پای بر زمین میزد تا بجهنم
رفت **بیت** ما چون تو پی هر آنکه دم دشمنی زند ⁂ مشکل اگر امان دهدش مرگ یکدم
خصم ترا زمانه بتعجیل میکشد ⁂ از عرصه وجود سوی عرصه عدم و در کتاب
المناقب از ربیع حاجب منصور دوانقی روایتست که آمدند نزد منصور هفتاد مرد
از اهل بابل پس منصور ایشانرا پیش خود طلب نمود گفت شما وارثان سحر پدر از
پدران خود از ایام موسی بن عمران و بتحقیق که جعفر بن محمد مثل شما ساحر و کاهنست
پس شما سحری بکار برید که او از آن عاجز باشد و اگر چنین کاری کنید بدهم شما را جایزه و مال
بسیار پس آن ساحران بی ایمان هفتاد صورت سباع درنده ترتیب دادند هر کدام

ازان هفتاد

از آنجماعت صورتی که ساخته بودند در پهلوی خود آنرا گذاشته و منصور بر بالای
تخت نشست و تاج بر سر گذاشت و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را طلب نمود
و چون آنحضرت داخل مجلس منصور شد دید آنچه آنجماعت ساحر ترتیب داده بودند خطاب
بآن سحره نمود که وای بر شما آیا نمی شناسید مرا من آن حجت خدایم مثل آن حجتی که باطل
ساخت سحر پدران شما را در روزگار موسی بن عمران پس آنحضرت باواز بلند ندا فرمود
که ایتها الصورة الممثلة لیأخذ کل واحد منکم صاحبه باذن
الله تعالی یعنی این صورتهای مثالی ساخته شده بگیرید هر یک از شما صاحب
خود را بفرمان خدای تعالی پس برجستند هر یک از آن صورتهای سباع و گرفتند
صاحب خود را در همان مکان خوردند و منصور در بالای تخت از هوش رفت و چون
بهوش آمد گفت پناه میبرم بخدا یا ابا عبدالله بر من رحم کن و بدرستی که توبه کردم که باز
گشت نکنم مثل آنچه کردم هرگز پس آنحضرت فرمود که ترا عفو فرمودم و از کردار زشت
تو گذشتم پس منصور گفت یا سیدی امر فرما سباع را که رد کنند ایشانرا آنحضرت
فرمود هیهات اگر رد میکرد عصای موسی آنچه فرو برده بود رد کردندی این صورتهای
سباع این ساحرانرا و در کتاب فتوحات القدس و احسن الکبار مذکور است که
هرون الرشید مغربی را طلب نمود باو گفت کاری کن که کاظم علیه السلام در حضور
من خجل و منفعل شود آن ملعون قبول آن امر نمود و چون امام علیه السلام بمجلس هارون
حاضر شد و سفره بینداختند حضرت امام موسی کاظم علیه السلام دست مبارک دراز
نمود که نان بردارد معزم عزیمتی خواند نان از پیش کاظم علیه السلام طیران نموده
دور شد هارون ملعون شروع بخنده کرد امام علیه السلام اشاره بصورت شیری نمود

که در پرده نقش بود که بگیر این دشمن را در ساعت آن صورت شیر از مکان خود حرکت نموده این
معلوم را فرو برد هارون و اهل مجلس همه بیهوش شده بیفتادند چون بخود آمدند هارون
گفت که آن شیر را بگو آن شخص معلوم را رد کند سابع ائمه علیهم السلام فرموده که اگر
عصای موسی حبال سحره را رد کردی این صورت شیر این شخص را رد میکرد و دیگر از
دشمنان اهل بیت رسالت و نبوت که در دنیا بجزای کردار و گفتار خود گرفتار شدند
حمید بن مهران بود که در حضور مامون الرشید با حضرت امام ضامن ثامن علی بن موسی
الرضا علیه التحیة و الثنا شروع بگفتگو نموده بی ادبانه و گستاخانه با آنحضرت سلوک
نموده با آنحضرت گفت اگر راست میگویی که امام و پیشوای مردم تویی و دعای تو در درگاه
حق تعالی مستجابست این دو صورت شیر که بر وساده پشتی تو است بر من مسلط ساز
و اگر نه باران معذره معجزه و کرامات نمیشود حسب الالتماس آن ملعون شاه خراسان و
مولای مومنان امر بآن دو صورت کرد که آن خارجی را در حضور مامون اورا از هم کنده
خوردند و از جثه پلیدش اثری نگذاشتند و این حکایت مشهور و در کتب فریقین مذکور
و چون مطلب حاصلست بهمین قدر اکتفا شد اگر کسی خواهد که مفصلا بر آن مطلع گردد
بعیون اخبار الرضا و دیگر کتب رجوع نماید و در کتاب مشارق انوار الیقین و در بهجة المباهج
و کاشف الحق روایتست که در زمان متوکل عباسی شعبده بازی آمده متوکل در وقتی که
امام علی نقی علیه السلام حاضر بود و سفره انداخته شعبده نمود که تا سه مرتبه هر بار که
امام میخواست که نان بردارد نان بهوا میرفت نوبت سیم آنحضرت غضبناک شده بصورت
شیری که در پرده نقش نموده بودند امر فرموده که آن ملعون را از هم دریده خوردند و
اثری از او نگذاشتند و این حکایت بطرق مختلفه در کتب معتبره ذکر شده ممکن که چند بار

واقع شده

واقع شده باشد و در کتاب الحق آمده که معروف نامی با آنحضرت دروغ چند گفت و در طوق
آنرا گفتیم چند هم خورده آنحضرت فرمود خدایا این مرد دروغ گفته قسم بدروغ خورده
و تو منتقمی آن کاذب همانروز بیمار شد صبح روز دیگر راه دوزخ را پیش گرفت
و یکی دیگر از دشمنان اهل بیت که بجزای کردار خود در دنیا رسیده جعده بنت اشعث است
و مشهور باسماست که زوجهٔ امام حسن علیه السلام بود که بفرمودهٔ معاویه منزل ها
قدری زهر مروان بجعده داد و آن ملعونه آن زهر را در کوزهٔ آب امام حسن علیه التحیة
و سبب فوت و شهادت آن سبط نبی همان بود چنانچه شاعری از بیوفایی زنان گفته بیت
مبادا کس که از زن مهر جوید :: که از شوره سنبل بروید :: و بعد از شهادة آنحضرت
بفرمودهٔ معاویه جعده بدمشق رفت باميد آنکه زن یزید پلید گردد چون بدمشق
رسید بفرمودهٔ معاویه گیسوی جعده را بر دم استر بسته میکشیدند که بدریا افکنند
و چون یک فرسخی دریا رسیدند طوفانی و بادی بهم رسید او را در ربود و نیز بدریا
افکند تا بجهنم برد و کسی دیگر از و نشان نداد و در کتاب فتوحات القدس از کتاب
کفایت المومنین نقل شده که معاویه فرمود که جعده را در زورق نهاده سر بدریا دادند
و ایام بقام آن امام همام ورق حیاتش بگرداب فنا فرو برد و مولای مؤمنان و
سرور متقیان در بیوفایی زنان فرموده عربیه دع ذکرهن فما لهن وفاء :: ریح الصبا
وعهودهن :: یکسرن قلبک ثم لا تجبرنه :: و قلوبهن من الوداد خلاء :: رباعی
زن یاد مکن که زو وفا خوان چیست :: هر کز بد و اولی لنازند و ست باب چهل و یکم
در ذکر بعضی از دشمنان اهل بیت رسالت که در خواب یکی از دوستان مأمور بقتل ایشان
شده اند و در عالم خواب آن خارجی را کشته اند با آنکه در عالم خواب آن خارجی یکی از

ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین را دیده که او را ببلیه و مرضی گرفتار ساخته است
از آنجمله در کتاب کشف الغمه از حضرت امام حسین علیه السلام منقولست که ابراهیم
بن هشام المخزومی والی مدینه بود هر روز جمعه بر منبر رفته سب حضرت امیر المومنین
علیه السلام میکرد در یکی از جمعها من در پهلوی منبر از غم و فکر بخواب دیدم که قبر مبارک
حضرت رسول صلی الله علیه و آله بشکافت و از آنجا مرد سفیدپوشی بیرون آمد
مرا گفت یا ابا عبد الله ترا اندوهگین نمیسازد آنچه این مرد شقی میگوید گفتم بلی
گفت چشم بگشا ببین که قاهر ذو الجلال با او چه میکند من از خواب بیدار شده دیدم
که آن خارجی از منبر سرنگون افتاده و تا درک الاسفل هیچا قرار و آرام نگرفته
و نیز در آن کتاب آمده که یکی از صالحین گفت شبی در خواب دیدم که قیامت قایم شده
و خلایق در حشر و نشر و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در کنار حوض نشسته و حسنین
علیهما السلام مردمان را آب میدهند پیش ایشان رسیده گفتم مرا آب دهید حضرت رسول
فرمود که ترا آب نخواهند داد زیرا که در همسایگی تو خارجی هست که علی را نفرین میکند و
تو او را منع نمیکنی گفتم یا رسول الله مرا قدرت منع آن ملعون نیست حضرت رسول
کاردی بمن داد و فرمود که برو او را بکش من او را کشته پیش حضرت رسول آمدم آن
خلاصه موجودات فرمود ای حسن او را آب ده امام علیه السلام مرا آب داد من کاسه
از او گرفتم نمیدانم که از آن آب خوردم یا نه که بیدار شدم و وضو ساخته بنماز مشغول
گردیدم ناگاه آواز برآمد که فلانکس را در جای خواب کشته اند بعد از لحظه گماشتهای
حاکم همسایهای مرا گرفته پیش حاکم رفته واقعه را بحاکم گفتم گفت جزاک الله خیرا و آن
جمع از آن تهمت خلاص شدند و در کتاب فصول الحق مذکورست که واقدی از دانشمندان

بود

سیمی

طبقه ضاله است در تاریخ خود نقل نموده که در شهر موصل شخصی بود پاسبان شهر و
حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود سب آنحضرت میکرد پس شبی شاعر ملک در خواب دید
که حضرت رسول و حضرت امیرالمؤمنین بدر خانه آن پاسبان آمدند و حضرت رسول بمولای
مؤمنان گفتند که ای فلان جاهدان گفت که بر گردن این پاسبان زن که سب تو میکند
و حضرت علی علیه السلام بر میان دو کتف او زد و چون صباح شد او را دیدند کشته
و میان دو کتف او شکافته و در آن شب با شاعر چهل کس دیگر این خواب را دیده بودند
و همه نزد یک ملک موصل گواهی دادند و نیز در آن کتاب مسطور است که در موصل
مردی بود باحمد حمدون العدوی مشهور و دشمن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود
و جمعی بحج میرفتند نزدیک یکی از ایشان آمد و گفت و چون بمدینه طیبه رسی از زبان
من بحضرت رسول بگو که عجب از تو که دختر خود بعلی ابن ابی طالب علیه السلام دادی
آیا چه خیر از او پسندیدی شکم فربه او سر بزرگ و سوگند داد او را که این پیغام را
برساند و چون آن شخص بمدینه مبارکه آمد از یاد او برفت شب مولای مؤمنان را در
در خواب دید که پیغام آن شخص بگذار و صباح بروضه مقدسه آمد و پیغام بگزارد
و چون بار دیگر بخواب رفت آنحضرت را باز در خواب دید که با او در منزل آن
فاسق در آمد و در را بگشود و بکاردی سر آن بدبخت را ببرید و کارد را بلحاف او
پاک کرد و کارد را در زیر خانه او در خاک کرد و چون صبح شد خواب را با رفیقان
گفته تاریخ آن نوشتند و صباح آنروز در موصل او را سر بریده یافتند و ملک موصل
جمعی از همسایگان او را گرفته بتهمت خون او محبوس نمود تا آنکه آن جماعت از
حج مراجعت نمودند و احوال قتل آن ملعون و محبوس بودن آن جماعت را شنیدند

نزد ملک موصل آمدند و قصه باز گفتند و ملاحظه لحاف نمودند چنانچه در واقعه دیده بود

آنرا آلوده بخون دیدند و کارد را در زیر درخانه یافتند و تاریخ قتل آن شقی موافق

بود با آن شبی که آن واقعه را دیده بود ملک موصل محبوسان را نجات داد و جمعی کثیری

از نواصب از اعتقادات فاسده خود گردیدند و در سلک اهل ایمان انتظام یافتند و در

کتاب لوامع الانوار مذکور است که یکی از دشمنان اهل بیت نبوت و رسالت در خواب دید

که قیامت آشکار شده و حضرت رسول رب العالمین و امیر المؤمنین و حسنین بر کنار حوض

کوثر مردمان را میدادند آن شخص نزد سید المرسلین آمده آب طلب نمود آنحضرت او را

آب نداد آنمرد گفت یا رسول الله من از دشمن تو و اهل بیت توام سبب آب

ندادن من چیست آنحضرت فرمود بلی تو دوستدار و محب اهل بیت من هستی اما در

همسایگی تو منافقی هست که دشمن علی و اولاد است و تو او را نمیکشی آنمرد گفت بلی

یا رسول الله من قادر بقتل آن ملعون نیستم آنحضرت کاردی باو داده گفت برو

و سر آن خارجی را از تن جدا ساز آن مومن رفته سر او را از تن جدا ساخت و چون

آنمرد از خواب بیدار شد کارد خون آلود در دست داشت و صبح آن خارجی را کشته

در بستر دیدند و حاکم شهر خبردار شد همسایهای آن ملعون را بعلت خون او گرفتند و چون

آن مومن حال را بر آن منوال مشاهده نمود نزد حاکم رفته حقیقت حال را عرض نمود

حاکم او را خلعت داد و آن جماعت را که بعلت خون او گرفته بود عذرخواهی نموده رخصت

داد و نیز در آن کتاب از عیسی بن عبدالله و او از زبیر قرشی که نام او بنزده بود روایت میکند که

گفت مردی را در شام دیدم که نیمی از روی او سیاه بود پرسیدم از سبب آن گفت من

نذر کرده ام که هر که این را از من بپرسد بگویم و پوشیده ندارم بدانکه من عظیم دشمن امیر المومنین

علیه السلام بوده‌ام و ذکر آنحضرت را بنا سزا بسیار میکردم یک شبی خفته بودم شخصی نزد
من آمد و گفت توئی که در حق مولای من امیر المؤمنین علیه السلام ناسزا میگوئی طپانچه
بر یک جانب روی من زد و چون بیدار شدم یک نیمه روی من سیاه شده بود و در
کتاب بهجة المباهج روایتیست که مردی بود بد و چشم کور و هر دو دست و پا نداشت
و میگفت الهی مرا بیامرز و از آتش دوزخ نجات ده او را گفتند چه کرده که هیچ
نمانده که با تو نکرده اند از عقوبت دنیوی گفت من با قاتلان امام حسین علیه السلام
بودم در کربلا و چون وی را شهید ساختند زیر جامه در پای وی بود و بند نیکو در انجا بود
خواستم که آن بند را بیرون کنم آنحضرت دست راست برداشت و بر آن نهاد
من دست وی بریدم پس دست چپ را بنهاد دست چپش را نیز بریدم و قصد کردم
که بند را بیرون کنم ناله شنیدم و آواز مهیب بگوشم رسید بترسیدم و از وهم و هراس
خواب بر من غلبه کرده در میان کشتگان بخواب شدم چنان دیدم که حضرت رسول
و علی و فاطمه علیهم السلام سر آنحضرت را بوسه میدادند و حضرت فاطمه علیها السلام
سر شاه شهدا را بر گرفته گفت ای فرزند من ترا که کشت که خدای تعالی آنقوم را بکشد
گفت شمر ملعون مرا کشت و این جوان دو دست من برید و اشاره بمن کرده گفت که
خدای تعالی هر دو چشمت را کور کند و هر دو دست و پایت قطع کند در حال بیدار شدم
و هیچ نمیدیدم و هر دو دست و پایم بیفتاد دعای آنحضرت در حق من هیچ نمانده
مگر آتش دوزخ و نیز در آن کتاب از ابن رباح روایتیست که گفت مرد نابینائی دیدم که
در معرکه قاتلان امام حسین علیه السلام حاضر بوده از سبب کوری او مردمان می‌پرسیدند
گفت ما ده کس بودیم که در کربلا در قتل امام حسین علیه السلام حاضر بودیم و من هیچ

بر او نزدم و تیر بجانب او نینداختم چون آنحضرت را شهید ساختند ما ده کس بمکان معین خود
شدیم و من نماز خفتن گزارده بخواب شدم دیدم که کسی پیش من آمد و گفت رسول خدا ترا
میطلبد و گریبان مرا گرفته نزد آنحضرت برد و او در صحرائی نشسته بود حربه در دست داشت
و فرشته پیش وی ایستاده و شمشیری از آتش در دست داشت و آن نه کس که با من بودند
بامر آنحضرت آن فرشته ضربتی بهر یک از ایشان بزدی آن آتش در تنهای ایشان زبانه بزدی
و بسوختی پس من پیش حضرت رسول رفتم و گفتم اَلسَّلَامُ عَلَیْكَ جواب نداد آنگاه سر بر
داشت و گفت یا عبد الله پرده حرمت مرا دریدی و عترت مرا بکشتی و حق من نگاه نداشتی
و چنین کاری کردی گفتم یا رسول الله من شمشیر نزدم و تیر بر وی نینداختم گفت راست
گفتی ولیکن سیاهی لشکر ایشان بودی نزدیک من آی نزدیک وی شدم طشتی خون پیش
وی نهاده بود گفت این خون فرزندم حسین است از آن خون مرا سرمه در کشید چون
بیدار شدم کور بودم تا این دم چنینم **نظم** از برق شتم هر که زد آتش بشهیدان ؛ شد سوخته
صاعقه خشم الهی ؛ و زهر که الم یافت دل آن شه مظلوم ؛ حقا که بیابد الم نامتناهی **باب چهل**
و دوم در ذکر آنکه شیعیان و محبان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خدای تعالی بدوزخ
نمیبرد و آتش دوزخ بر ایشان حرامست **بیت** فردا که هر کسی بشفیعی زنند دست ؛ دست
ملست و دامن معصوم مرتضی ؛ در کتاب طرایف ابن طاوس قدس سره از کتب اهل سنت در تفسیر
آیه عَمَّ یَتَسَاءَلُونَ عَنِ النَّبَاِ الْعَظِیْمِ الَّذِی هُمْ فِیْهِ مُخْتَلِفُونَ چنین نقل شده
که روزی صخر بن حرب بخدمت حضرت رسول رفته نزد آنحضرت بنشست و گفت بگو که این امر
بعد از تو بکه تعلق خواهد داشت آنحضرت فرمود که با کسی که نسبت او بمن مثل نسبت هارونست بموسی
و در آن حال این آیه نازل شد که عَمَّ یَتَسَاءَلُونَ یعنی از چه سؤال میکنند اهل مکه عَنِ النَّبَاِ

العظیم

العظیم از خبری عظیم که آن خلافت حضرت امیر المؤمنین باشد الذی هم فیه
یختلفون آنچنان خبری که ایشان آن اختلاف دارند کلا سیعلمون
این ردیست بر ایشان که زود باشد که بدانند حقیقت خلافت او را در وقتی
که منکر و نکیر از ایشان در قبر سؤال میکرده باشد چنانکه هیچ میتی در مشرق و
مغرب نباشد مگر که منکر و نکیر از و سؤال کنند از ولایت و خلافت علی ابن ابی طالب
باینطریق که بعد از خدا و رسول امام تو کیست و در کتاب کاشف الحق از حافظ
ابو نعیم که از علمای اهل سنت روایتست در تفسیر آیه کریمه عم یتساءلون عن
النبأ العظیم که حضرت رسول در وقت تلاوت این آیه فرمود که بدرستی که
از بندگان میپرسند ولایت علی را در قبرهای ایشان پس نماند هیچکس در مغرب و
مشرق و خشکی و دریا مگر آنکه چون از دنیا بیرون رود ولایت امیر المؤمنین علیه السلام
را از او بپرسند منکر و نکیر و از او سؤال نمایند که خدای تو کیست و دین تو چیست
و پیغمبر تو که بوده که را امام و جانشین رسول خدا میدانستی و نیز در آن کتاب از
عبد الله عباس مرویست که سید کائنات فرمود که از صراط گذشتن ممکن نیست تا آن
شخص کتاب ولایت علی نباشد و شیرویه دیلمی که از دانشمندان اهل سنت در یکی
از مصنفات خود در تفسیر آیه کریمه وقفوهم انهم مسئولون از ابو سعید خدری
روایت نموده که حضرت رسول فرمودند که انهم یسئلون عن ولایة علی بن
ابی طالب علیه السلام یعنی خلایق همه در روز حشر مسئول خواهند شد از
ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام و در کتاب کاشف الحق از رساله صراط مستقیم در تفسیر
آیه کریمه قل اننی هدانی الی صراط مستقیم از مخبر صادق روایت نموده که حق

سبحانه و تعالی خطاب مستطاب بمن نموده فرمود یا محمد بگو و بر بندکان ظاهر گردان که
من پیغمبر فرستادهٔ خدایم هدایت نموده مرا الله تعالی بمحبت و دوستی علی ابن ابی طالب
علیه السلام و در کتاب معانی الاخبار از مفضل بن عمر روایتست که سوال نمودم از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام از معنی صراط آن حضرت فرمود که صراط طریقیست که
بآن شناخته میشود خدای تعالی و صراط دو تاست صراطیست در دنیا و صراطیست
در آخرت اما صراط دنیا آن امامیست که واجبست طاعت او پس کسی که بشناسد
در دنیا امام خود را و خود را او را داند و پیروی او هدایت یابد بگذرد از صراطی که
او جسر جهنمست در آخرت و هر که نشناسد در دنیا حق امام را بلغزد قدم او از
صراطی که در آخرتست و بیفتد در آتش دوزخ و نیز در آن کتاب از حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام روایتست از قول خدای تعالی الصِّراطُ المُستَقیم
که امیر المؤمنین علیه السلام است ... و نیز در آن کتاب از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام روایتست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود یا علی در روز قیامت
بنشینیم من و تو و جبرئیل بر صراط و هیچ احدی از صراط نتواند گذشت مگر آنکه
برات دوستی تو داشته باشد و نیز در آن کتاب از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
روایتست که چون آیه کریمه وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُبِينٍ نزول نموده
نموده برخواستند ابابکر و عمر و گفتند یا رسول الله مراد از امام مبین توریة است
آن حضرت فرمود نه گفتند مراد انجیلست فرمود نه گفتند مراد قرآنست فرمود نه
پس روی بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام نموده فرمود این آن امامیست که
شمرده است خدای تعالی در او علم هر شیء ... و وکیع بن جراح در تفسیر خود آورده است

که مراد از آیه کریمه اهدنا الصراط المستقیم اینست که خدایا ارشاد کن ما را بمحبت
مصطفی و اهل بیت او که علی ابن ابی طالبست و فاطمه و حسن و حسین و در کتاب توحید
آمده که از تفسیر آیه کریمه اولئك یبدل الله سیئاتهم حسنات و کان
الله غفورا رحیما از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام شخصی سؤال نمود
آنحضرت فرمودند که می آورند مؤمن گناهکار را روز قیامت تا مکان حساب
و خدای تعالی متوجه حساب او میشود و مطلع نمیشود در حساب او هیچکس از مردمان
و چون آن مؤمن مطلع بر گناهان خود میشود اقرار و اعتراف مینماید بر سیئات
خود خدای تعالی سیئات را از نامه اعمال او محو میکند و در عوض حسنات ثبت
مینماید پس امر میکند او را برفتن بهشت و نزول این آیه از برای گناهکاران و
مذنبان شیعه ماست و بس و در تفسیر مجمع البیان از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا
روایتست در تفسیر آیه لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان که مراد آنست که
هرکه بر عقیده صالحه بوده بر ولایت اهل بیت رسالت باشد و ارتکاب معصیت نموده
بی توبه از دنیا بیرون رود او را در برزخ که عبارتست از وقت نزع تا صحرای محشر
معذب گردانند که چون داخل عرصه قیامت شود او را گناهی نمانده باشد که از او سؤال
نمایند و در کتاب فتوحات القدس از حضرت امام رضا علیه التحیة و الثنا روایتست در
تفسیر آیه کریمه ثم لتسئلن یومئذ عن النعیم مراد از نعیم دوستی ما اهل
بیت است بیت نور ایمان پرتو مهر علیست ✿ شاهد این مدعا لفظ جلیست و در کتاب
جامع الاخبار از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایتست که حضرت رسول فرمود
هرگاه مؤمن بیرون رود از دنیا و او را گناه برابر وزن سیئات جمیع اهل دنیا باشد

بدرستی که مرگ کفاره گناهان اوست و بعد از آن گفت هر که لا اله الا الله با اخلاص گوید
بری است از شرک و هر که بیرون رود از دنیا و شرک بخدا نیاورده باشد داخل بهشت بشود
پس این آیه را حضرت رسول خواند ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر
ما دون ذلک لمن یشاء من شیعتک و محبیک یا علی یعنی خدای
تعالی نمی آمرزد هر که با او شرک بیاورد و می آمرزد بغیر ایشان هر که را خواهد از شیعه
و دوستداران تو ای علی راوی گوید که حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود گفتم یا رسول الله
این از برای شیعه است گفت آری بخدا قسم و بدرستی که شیعه تو بیرون می آیند از قبور ایشان
و میگویند لا اله الا الله محمد رسول الله علی بن ابی طالب حجة الله
پس می آیند ملائکه با جامها و تاجها و مرکبها از بهشت پس بپوشند هر یک از ایشان جامه سبزی
و بر سر گذارند تاج ملک و پادشاهی و اکلیل کرامت پس سوار شوند بر شترها پرواز کرده
ایشان را ببرند تا بهشت اندوهناک نکند ایشان را فزع اکبر و ملاقات میکنند با ایشان ملائکه
و میگویند که این آن روزیست که خدای تعالی بشما وعده کرده بود و مولای مومنان
کلام معجز نظامی فرموده که ترجمه آن اینست رباعی پیغمبر حق هدایت کرد ما را ؛ بر اهل جهان
داد ولایت ما را ؛ گر پایه قدر ما ندانی نیک ؛ دریاب تو از حدیث آیت ما را ؛
و در رساله قاضی زاده کرهرود که یکی از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام در خدمت
آنحضرت میگفت که می بینم بعضی از اصحاب ما ارتکاب گناهان کبیره مینمایند حضرت امام
علیه السلام بعد از شنیدن این سخن بجانب او متوجه شده فرمود که تشنیع بر دوستان
خدا مکن بدرستی که چون محب خاندان ولایت مرتکب گناهی شود بواسطه آن گناه مستحق
عذاب الهی گردد پس حق سبحانه او را مبتلا گرداند ببیماریها یا بنقصان مال یا از جان

فرزندان و عیال یا بهمسایه بدکرفتار شود یا در وقت موت جان دادن بر وی سخت کردانند
بنوعی که در روز قیامت از کناهان پاک باشد و مستوجب دخول بهشت کردد لمولفه
بندم چو ازین دار فنا رخت سفر ٭ از لطف خدا نباشدم بیم سفر ٭ بس باشدم از مهر علی
توشه راه ٭ اندر بغل از ولای آتش محضر ٭ و نیز در آن کتاب از آنحضرت نقل شده
که در جواب یکی از ملاعین دشمنان اهل بیت فرموده در حالتی که از جهت طعن و زبان
درازی در ماده شیعیان خاندان اسناد شرب خمر نمود و حاصل جواب آنحضرت درین
مقام اینست که از آبا و اجداد خود از رسول آخر الزمان و آنحضرت از جبرئیل و او از رب
جلیل جل جلاله و عظم افضاله مضمون آنکه یا محمد حرام کردانیدم دخول فردوس را
بر جمیع پیغمبران تا وقتی که تو و علی و شیعه شما داخل کردد و اکر یکی از شیعیان شما کناه
کبیره از او واقع شده باشد او را ابتلا کردانم در دنیا ببلا و بلیتی چنانچه در روز قیامت
از او راضی باشم و مذکور است در آخر این روایات آنحضرت متوجه آن ملعون شده فرمود
که بعضی کناهان کبیره که از شیعه اثنا عشریه واقع شود که دشمنان دین با آن خوشحالی
نموده ایشان را از آن جهت مستحق نزول نار دانند کفاره کناهان مذکوره در دنیا حصول
یافته استحقاق دخول نار برطرف کردد و در کتاب کلینی مسطور است که یکی از منافقان
بحضرت امام جعفر صادق علیه السلام زبان طعن کشوده در مجلس آنحضرت اسناد فسوق
و کناهان کبیره بزمره اثنی عشریه اظهار بشاشت و شماتت مینمود حضرت در جواب
بکلامی که ترجمه آن اینست تکلم فرمود که اکر شیعیان آن خاندان ارتکاب خطیه نموده
و بتوبه و انابت موفق نکشته باین عنوان حاضر دیوان کنه کاران کردند آن بیچارکان را
خدائیست آمرزنده و پیغمبری شفاعت کننده و امامی واقف حال و منتظر انجاح امانی

وآمال برآورد و از جمله روایات منقوله درین مقام که فرح‌بخش خاطر خاص و عام از شیعیان و محبان دودمان سید
الانام است در رسالهٔ قاضی‌زاده کرهرود از سماعة بن مهران از حضرت امام جعفر صادق
علیه السلام وارد است بر این وجه که آنحضرت بسماعه خطاب نموده فرمود که بدترین مردم کیست
سماعه گفت یا ابن رسول الله بدترین مردم ماییم حضرت امام علیه السلام ازین سخن نوعی
غضب‌آلود شد که رخسارهٔ مبارکش افروخته گردید و از روی آزردگی خاطر اقدس
تکیه نموده دیگر از کلام سابق فرموده سماعه بهمان دستور جواب داد و بعد از ان حضرت
امام علیه السلام فرمود که چون باشد که روز قیامت شما که محب و دوستدار اهل بیت
و شیعهٔ ما یید پیش از همه مردم امر شود بدخول بهشت و ایشان را پیش از همه بدوزخ
اشاره فرمایند و ایشان نگاه بجانب شما نموده گویند نمیدانیم مردمی که در دنیا
ایشان را از اهل گناه و معصیت و مستحق عذاب و عقاب میدانستیم کجا رفتند و حال ایشان
چگونه است و مضمون مسطور موافق مدلول آیهٔ شریفه است وَمَا لَنَا لَا نَرَى
رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُم مِنَ الْأَشْرَارِ و بعد ازین قسم از بشارات دیگر با او متوجه
سماعه شده فرمود که هرکه از شما گناهی از او صادر گردد و چون روز قیامت شود
بپای خود متوجه درگاه الهی شده شما را شفاعت کنیم و بعد از ان فرمود که والله
داخل آتش نشود از شما ده کس و الله که داخل نشود از شما پنج کس والله داخل
نشود از شما سه کس والله داخل آتش نشود از شما یک کس و در کتاب بشارة المصطفی
الشیعة المرتضی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام وارد است که خدای تعالی حساب خلایق
را بحضرت سید المرسلین و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میفرماید و هر مظلمه و حق الناسی
که بر ذمت شیعهٔ ما باشد از جمیع که حق ماست و بر ذمه مردمانست حساب میشود و هر چه از

حق ما

حق الله میان شیعیان و میان خالق ایشان باشد خدای تعالی با ایشان می بخشد تا آنکه داخل
نمیشود هیچ احدی از شیعهای او با آتش دوزخ و در کتاب ابن مردویه که از علمای اهل سنت است
منقولست که حق سبحانه و تعالی جل جلاله فرموده که ولایت علی ابن ابی طالب حِصنی من
دَخَلَ حِصْنِی اَمِنَ مِنْ عَذَابِی یعنی اعتقاد بولایت و امامت علی ابن ابی طالب حصار
منست و هرکه در حصار من در آید از عذاب من ایمن باشد و این روایت دلالت میکند
که اقرار بولایت آنحضرت مثل اعتراف بوحدانیت خداست بیت هیچ عقل از کنه او
آگاه نیست ** هیچکس را در حریمش راه نیست و در کتاب فتوحات القدس از حضرت امام
رضا علیه التحیة والثنا مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خطاب بمولای مومنان
نموده فرمود ای علی خدای تعالی ترا آمرزیده و اهل بیت و شیعه ترا و محبان شیعه ترا
آمرزیده و در کتاب کاشف الحق آمده که محمد بن محمد زکریای شافعی در کتاب خود نقل کرده که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله در سجده شکر میفرمود که اِلٰهی بِحَقِّ وَلِیِّکَ اغفر
لِمُحَمَّدٍ نَبِیِّکَ یعنی خدایا بحق علی که ولی تست بیامرز محمد را که نبی تست و نیز در آن
کتاب ذکر شده که در روز مباهله چون رسول ثقلین امیر المومنین و فاطمه و سبطین را داخل عبای
خود کرده داینده دست مبارک بدعا بر داشته فرمود که اَللّٰهُمَّ احْشُرْنِی فِی زُمْرَة
مُحِبِّیهِم یعنی بار الهی حشر کن مرا در زمره طایفه که دوستدار این جمع باشند و از اهلسنت
که روزی مولای مومنان و سرور متقیان امیر المومنین علیه السلام بحضرت رسول صلی الله
علیه و آله عرض نمود که یا رسول الله طلب آمرزش کن از حق تعالی از برای من حضرت سید
کائنات هر دو دست مبارک بدرگاه قاضی الحاجات بر آورده فرمود که خدایا بحق امیر المومنین
که امیر المومنین را بیامرز امیر المومنین علیه السلام از ین مناجات حضرت رسول در تعجب ماند

حضرت رسول فرمود یا علی بحق خدایی که جان محمد در قبضه قدرت اوست که در نزد خدای
تعالی از تو عزیزتر و مکرم‌تری ندیدم که او را شفیع آمرزش تو بدرگاه آمرزنده گناهان
سازم زین سبب از حق تعالی مسألت نمودم که بحق و بزرگی که ترا در نزد اوست که ترا
بیامرزد و در کتاب مشارق انوار الیقین آمده که حضرت رسول خطاب بمولای مومنان نموده
فرمود که یا علی اعمال شیعه ترا عرض میکنند بر من در هر روز جمعه پس شادان میشوم از
کردار نیک ایشان و طلب آمرزش میکنم از برای گناهان ایشان و در کتاب فتوحات القدس
مسطور است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که اول ما یُسئَل عن العبد
حُبّنا حبّنا اهلَ البیتِ یعنی اول چیزی که از بندگان سؤال کرده میشود حب و
دوستی اهل بیت نبوت است و نیز در آن کتاب آمده که جمیع انبیا در شب معراج بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند ما همه مبعوث شده ایم بر شهادت لا اله الا
الله و اقرار کردن بنبوت تو و ولایت علی ابن ابی طالب علیه السلام و در کتاب
بشارت المصطفی لشیعة المرتضی ذکر شده که حضرت رسول روزی داخل خانه زوج
بتول شد مسرور و مستبشر و سلام بآنحضرت کرد مولای مومنان بعد از رد سلام فرمود
که یا رسول الله من هرگز ندیده ام بسرور و بهجت این روز پس سید کاینات فرمودند
که بشارت دهم ترا بدانکه درین ساعت فرود آمد بر من جبرئیل و گفت که ملک جلیل ترا
سلام میرساند که بشارت ده علی را که شیعه تو از مطیع و عاصی همه از اهل بهشتند
و چون حضرت امیر المومنین علیه السلام این بشارت را شنیده سجده شکر نموده دستهای
خود را بر داشت و گفت گواه باشد خدا بر من که بخشیدم بشیعیان خود نصف حسنات
خود را بشیعیان علی علیه السلام بخشیدند پس حضرت رسول فرمودند که ببینید شما

کریم تر از

کریمتر از من گواه باش بر من پروردگار من که بخشیدم بر شیعهٔ علی نصف حسنات
خود را و خدای تعالی جل جلاله گفت ببینید شما که کریمتر از من بتحقیق که آمرزیدم
جمیع گناهان شیعهٔ علی و محبان او را دلیل برین قول خدای تعالی است در قرآن
مجید إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا و در کتاب فتوحات القدس آمده که در
شب معراج در آسمان چهارم خانهٔ دیدم از یاقوت سرخ جبرئیل گفت یا محمد
این بیت المعمور است حق سبحانه و تعالی این خانه را قبل از آسمان و زمین
پنجاه هزار سال آفریده است در داخل این خانه شو و نماز کن و چون داخل
شدم جمیع انبیا بمن اقتدا کردند و بعد از اتمام نماز از حضرت رب العالمین
خطاب آمد که ای سید المرسلین ازین پیغمبران بپرس که ایشان را پیش از تو برای چه
فرستاده بودم من گفتم ای رسولان حق تعالی شما را پیش از من برای چه فرستاد
گفتند بولایت و دوستی و محبت و مودت علی ابن ابی طالب علیه السلام و در
کتاب روضة الواعظین ذکر شده که حضرت رسول فرمود یا علی بشارت ده شیعیان
و انصار خود را بده خصلت اول پاکی طهارت مولد دویم حسن ایمان ایشان سیم بخدا
دوست داشته است خدای تعالی ایشان را چهارم وسیع و گشاده کرده است
خدای تعالی قبر ایشان را پنجم نوری میفرستد خدای تعالی در پیش چشمهای
ایشان که روشنی و ضیا آن از صراط باسانی بگذرند ششم برداشته است
درویشی و فقر را از چشمها و دلهای ایشان هفتم دشمنی میکند خدای تعالی با اعدای
ایشان هشتم ایمن و محفوظ‌اند از جذام نهم میریزد گناه و سیئات ایشان دهم
ایشان با من خواهند بود در بهشت و در خصال ابن بابویه از حضرت امام ناطق

جعفر صادق علیه السلام روایتست که آنحضرت فرمودند که خدای تعالی عفو کرده و برداشته
از شیعه ما شش خصلت جنون و جذام و برص و ابنه و ولد زنا و سایل بکف و شیعه ازین
شش عیب محفوظند و در کتاب فتوحات القدس از حضرت رسول مرویست که آنحضرت
فرمودند که دوستی من و دوستی اهل بیت من نفع دهنده است در هفت موضع که هول
و شدت آن مواضع عظیم است اول نزد وفات دویم نزد قبر سیم در وقت نشور چهارم
نزد کتاب پنجم وقت حساب ششم نزد میزان هفتم وقت عبور صراط و در کتاب
ملتقطات از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایتست که آنحضرت فرموده که
دوستی و محبت ما که اهل بیت نبوت و رسالتیم میریزد گناهانرا از بندگان خدا همچنانکه
میریزد باد سخت برگ را از درخت و در کتاب امالی مسطور است که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله خطاب بزوج بتول نموده فرمود یا علی منم شفاعت کننده برای شیعه تو فردای
قیامت در وقتی که بایستیم در مقام محمود که آن مقام شفاعت است پس بشارت ده
ایشانرا باین مژده رباعی فردا که شود بهشت و دوزخ تقسیم ؛ وز حکم خدا شوند مردم
بدو نیم ؛ یاران علی شراب کوثر نوشند ؛ آنگاه وطن کنند در باغ نعیم و در کتاب عیون
اخبار الرضا روایتست که حضرت امام رضا علیه التحیة والثنا فرمودند شیعتنا علی
رفع عنهم القلم یعنی شیعه امیر المؤمنین علیه السلام قلم از ایشان برداشته شده گناه و
خطیئه در نامه اعمال ایشان ثبت نگردد و در کتاب جامع الاخبار از سدید صیرفی
روایتست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام میفرمودند که شیعه ما همه ایشان
از اهل بهشتند نیکوکار و بدکار شان و ایشان توفیق و زیادتی که بر هم خواهند داشت
باعمال و کردار شانست که هر که عبادت و بندگی خدا بیشتر کرده باشد در بهشت مرتبه و مقام

او بلند تر است و در کتاب روضة الواعظین از حضرت مقدس نبوی روایتست که آنحضرت بود
که حقیر میدانند شیعه علی و عترت او را العدا از و بدرستی که یکمرد از ایشان شفاعت
میکند گناهکاران را بعدد ربیعه و مضر و ربیعه و مضر دو طایفه اند از عرب وبعضی
گویند که در عرب از قبیله ربیعه و مضر هیچکس بیشتر گوسفند ندارد و مراد موی گوسفندان
ایشانست یعنی بعدد موی گوسفندان ربیعه و مضر آن شیعه شفاعت گناهکاران
میکند ودر بعضی روایات آمده که ربیعه و مضر دو قبیله اند از امت انبیای سلف ودر
کتاب روضة الواعظین از حضرت سید المرسلین روایتست که شیعه علی رستگارانند
در قیامت لمؤلفه علی و شیعه او رستگارانند که ایشان قابل جنت نه نارند ودر کتاب
فتوحات القدس ایراد یافته که رسول صلی الله علیه وآله انگشتری خود بسلمان فارسی داد
که کلمه طیبه لا اله الا الله بر آن نقش کند سلمان بحکاک فرمود که تا محمد رسول الله
را نیز بر آن ضم کند چون آن انگشتر بنظر سید کاینات رسید آنحضرت سه سطر دید بر آن
نقش شده فرمود که این سه سطر چیست سلمان گفت یا رسول الله خواست تو لا اله
الا الله بود که بر آن نقش کنند من محمد رسول الله با آن ضم کردم و حضرت رسول الله
فرمودند سطر دیگر چیست حضرت جبرئیل بفرمان ملک جلیل نزول فرموده گفت یا رسول
حضرت عزت جل جلاله سلامت میرساند و میگوید لا اله الا الله خواست تو بود
محمد رسول الله خواست سلمان بود که با آن ضم کرد خواست ما آن بود که علی
ولی الله با آن ضم کنیم که بی ولایت علی کلمه شهادت درست نیست ونیز در آن کتاب
از امالی ابن بابویه نقل شده که سید کاینات فرمود که هر که دوست دارد از آنکه او بگذرد
بر پل صراط همچو باد شد و داخل بهشت شود بیحساب پس باید که دوست دارد ولی وصی

ویار و خلیفه مرا بر اهل من و بر امت من کی علی ابن ابی طالبست و هر که مسرور کرد او را از آنکه او در آید
در آتش دوزخ پس باید که ترک ولایت و محبت علی کند بعزت و بزرگی خدای تعالی که علی باب
الله است یعنی دریست که هر که از آن در در آید بخدا راه بیابد و علی صراط مستقیمست یعنی
براه راست مردم را میبرد و بدرستی که اوست آنکسی که میپرسد خدای تعالی از ولایت او
روز قیامت و در کتاب از حضرت امام حسن علیه السلام روایتست که آنحضرت فرمود
که در جوار ما یهودی بود که خدمت ما کردی و حرمت ما نگاه داشتی و اظهار محبت نمودی
بسیار نمودی فوت شد من از حضرت رسول پرسیدم که ای جد بزرگوار این یهودی که
فوت شده خدمت نیکو کرده و همیشه دم از محبت ما میزده و بر طبق آن آثار محبت
و مودت ظاهر میشد فردای قیامت حال او چون باشد حضرت رسول فرمودند که
ای جگر گوشه من خدای تعالی مزد یهودی را در دوستی شما ضایع نکند که فردای قیامت
در دوزخ از گل خانه برای او سازند که حرارت آتش باو ضرری نرساند بسبب محبت
شما و در کتاب ارشاد شیخ مفید قدس سره از انس بن مالک روایتست که حضرت
سید کاینات فرمود داخل بهشت میشود از امت من هفتاد هزار کس که ایشان را نه
حسابی و نه عذابی باشد پس بطرف علی علیه السلام ملتفت شده فرمود که آن جماعت شیعه
تو اند و تو پیشرو ایشان خواهی بود نظم موالیان علی را چه کار با دوزخ ۞ که دشمنان
علی بهر دوزخ اند کفاف ۞ رسیده است بصحت ز راویان حدیث ۞ که شیعه را ز جهنم
خدای کرده معاف و نیز از آنحضرت مرویست که اگر جمع می آمدند مردمان بدوستی علی
ابن ابی طالب علیه السلام هر آینه خدای تعالی نمی آفرید دوزخ را و در کتاب مصباح الانوار
از ابن عباس روایتست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که جبرئیل امین گفت شنیدم

بدان ای

بذات آنکه ترا بحق بخلق فرستاد که اگر مجموع اهل زمین امیر المؤمنین را دوست داشتندی همچنانکه
تمامی اهل آسمان او را دوست میدارند حق سبحانه و تعالی آتش دوزخ را خلق ننمودی
و در مسند احمد حنبل از حذیفه یمانی و در مناقب خوارزمی از انس بن مالک روایتست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود دوستی علی حسنه و ثوابیست که ضرر و
نقصان نمیرساند با آن هیچ سیئه و گناهی و بغض و دشمنی علی گناهیست که نفع و
فایده نمیرساند با آن هیچ حسنه و ثوابی نظم حب علی هست اگر در دلت :: نیست
مضر تو بدیهای تو :: ور بودت بغض علی در نهاد :: دوزخ جاوید بود جای تو ::
و در کتاب مشارق انوار الیقین فی حقایق اسرار امیر المؤمنین از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام روایتست که آنحضرت فرمود که خدای تعالی را دو شهرست یکی در
مشرق و یکی در مغرب و در دور هر شهری حصاریست از آهن و هر شهری را هفتاد
هزار درست و از دری تا دری یکفرسخست و بر هر دری هفتاد حلقه است از طلای
احمر و اهل هر یک ازین دو شهر تکلم میکنند بهفتاد هزار لغت و هر لغت و زبانی
بخلاف لغت و زبان دیگرست پس ما بخدا که میدانیم لغت و زبان ایشان را و ما
حجت خدائیم بر ایشان حکایت در تاریخ سراج القلوب روایتست که در کوفه دکان
داری بود که انواع ماکولات وغیره میفروخت و از اولاد پیغمبر هر کس چیزی میخواست
پیشش مینهاد و قیمت طلب نمینمود و بر نام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مینوشت
تا بعد از مدت چندگاه بسبب حوادث روزگار جمعیت او روی باختلاط آورد چنانکه
ترک دکان نموده بافلاس میگذرانید اتفاقا روزی یکی از نواصب براو بگذشت
بشماتت گفت چرا از مولای خود طلب چیزی نمیکنی او پریشان و گرفته خاطر بخانه شد و چون

در خواب شد حضرت رسول را مشاهده نمود که نشسته است و امام حسن علیه السلام در پیش آنحضرت
ایستاده است گفت چون من سلام کردم جواب من از سر مرحمت باز داد و با امام حسن
گفت که بپدر بگو که وام برادر مؤمن ادا نماید ناگاه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از
پس سر حضرت رسول برخاست و گفت اینک وام او را آورده‌ام و کیسه بدست من
داد پس بمن گفت باید که قضای حوایج فرزندان من میکرده باشی بهمان نهج که قبول
داریم پس چون بیدار شدم کیسه زر بدست من بود و چون نگاه بدفتر خود کردم
همان مبلغ بود که داده بودم و برکت در مال من چندان شد که در کوفه از من غنی
نبود رباعی روحم چو کند مفارقت از پیکر، گویند چه داده تخم اعمال تو بر، گویم بزبان
حال از روی امید، جز مهر علی بنا شدم چیز دگر باب چهل و سیم در ذکر آیات و احادیث
و روایاتی که وارد شده که مبغضان و دشمنان حضرت امیر المؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله
علیهم اجمعین را بوی بهشت هرگز بمشام ایشان نخواهد رسید و هرگز از دوزخ نجات و
خلاصی نخواهند یافت و ایشان را از طاعت و عبادت نفع و فایده نیست بیت تسبیح خارجی
که در ذکر حیدر است، در گردن سگان جهنم طناب کن و در کتاب فتوحات القدس آمده در
تفسیر آیه کریمه ان الذین لا یؤمنون بالآخرة عن الصراط لناکبون
یعنی بدرستی که آنجماعتی که ایمان بقیامت نمی‌آورند از صراط مستقیم و راه راست برکنارند
و محمد بن حنبل گفته که مراد از صراط محمد و آل محمد است و ابن مردویه که از دانشمندان
آن طبقه ضاله مضله است از حضرت امیر المؤمنین از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام روایت
نموده که آنحضرت فرمود که مراد از ناکبون آنجماعتند که برکنارند از ولایت ما پس بنابرین
معنی صراط مستقیم ولایت و محبت اهل بیت باشد و نیز در کتاب فتوحات القدس از عیون اخبار

الرضا نقل شده که سید کاینات فرموده‌اند که حرامست بهشت بر کسانی که بر اهل بیت من ظلم کردند
و حرامست بر قاتل ایشان و حرامست بر ناصر و معاون مبغضان ایشان و حرامست بر
کسی که ناسزا گفته ایشان را و بعد از آن این آیهٔ کریمه را خواندند اُولٰئِكَ لَا خَلَاقَ
لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللّٰهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَلَا
يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ یعنی آن گروهی اند که نصیبی نیست مر ایشان را از رحمت
الهی در آخرت و سخن نکند حق تعالی با ایشان و نظر نکند بسوی ایشان روز قیامت و
پاک نکرده اند ایشان را از لوث گناه و مر ایشان راست عذاب دردناک رباعی بی مهر علی
چراغ ایمان تارست ∴ آیینهٔ دین در گرد و زنگارست ∴ بی ذکر علی و آل در روز حساب
گر سبحهٔ جبریل بود زنارست و نیز در آن کتاب روایتست از رسول الله از جبرئیل از ملک جلیل
جل جلاله که حضرت عزت فرموده‌اند که هر که دشمن شد بدوستان من بتحقیق که او بیرون آمد
بجنگ من و هر که جنگ کرد با اهل بیت من بتحقیق که فرود آید باو عذاب من و هر که تولا
کرد بغیر ایشان فرود آید براو غضب من هر که غالب گردانید غیر ایشان را بتحقیق که مرا ایذا
و آزار کرده پس مر او راست آتش دوزخ و در کتاب مشارق انوار الیقین از ابن عباس
روایتست که حضرت سید کاینات فرموده‌اند که دشمن علی بیرون می آید از قبر و در گردن او
طوقی باشد از آتش و بر سر او شیاطین نشسته باشند و لعن کنند او را تا آنکه بصحرای قیامت
برسد و نیز در آن کتاب در حدیثی که ذکر آن طولی دارد آمده که حضرت سید المرسلین فرموده‌اند
بحق آنکسی که مرا براستی بخلق بنبوت و رسالت فرستاده که اگر یکی از شما بهر دو پا بایستد
در میان رکن حجر و مقام ابراهیم و عبادت حق تعالی سه هزار سال دایم الصیام و قایم اللیل
باشد و بوده باشد او را برابر روی زمین طلا و آنرا صرف کند در راه خدای تعالی و عباد الله

همه ملک او باشند و جمیع را آزاد کند و بعد از آن شهید شود میانه صفا و مروه پس بلاقات خدا کنند
روز قیامت و دشمن دارد علی را خدای تعالی هیچیک از عبادات او قبول نکند و او را سرنگون
با آتش دوزخ اندازد نظم گر همه عمر شوی حق گزار ؛ غیر عبادت نکنی هیچکار ؛ در حرم کعبه
عبادت کنی ؛ کعبه دو صد بار زیارت کنی ؛ جمله کتابی که فرستاده حق ؛ کشف شود بر تو ورق به
ورق ؛ با همه کشف و کرامات تو ؛ با همه قرب و مقامات تو ؛ گر نبود مهر علی در دلت ؛ آتش
سوزنده بود منزلت در کتاب کشف الغمه از ام سلمه مرویست که حضرت خاتم الانبیا فرمودند که
ای ام سلمه بشنو و گواه باش که اگر شخصی هزار سال خدای تعالی را در مابین رکن و مقام عبادت کند
و بطاعت او مشغول باشد و با وجود این عبادت عظمی دوستی علی در دل او نباشد و آنحضرت را
دشمن دارد حضرت پروردگار و خداوند قهار او را بنکال عظیم و عذاب الیم و عقاب جحیم
مبتلا کرداند و در کتاب من لا یحضره الفقیه از ابی حمزه ثمالی از حضرت امام زین العابدین
علیه السلام مرویست که آنحضرت فرمود که بهترین بقاع و مکان رکن و مقام است و اگر مردی
عمر کند برابر عمر نوح دایم الصوم و قایم اللیل باشد در آن مکان پس بلاقات کند خدای تعالی
و دوست ندارد ما را از آن عبادت و ریاضت نفعی باو نمیرسد و در کتاب مصابیح القلوب از
حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایتست که آنحضرت فرمودند یا علی تو حجت و دلیل و راهنمای
جمیع مردمانی بعد از من هر که ترا دوست داشت واجب میشود او را بهشت و هر که ترا دشمن داشت
مستحق دوزخست و سوگند بخدایی که مرا برانگیخته بنبوت و برگزیده از جمیع خلقان برسالت که اگر کسی
بندگی و عبادت حق تعالی کند هزار سال قبول نمیکند خدای تعالی عبادت او را مگر بدوستی تو و دوستی
امامانی که از ذریه تو اند این خبر را جبرئیل امین از حضرت رب العالمین بمن آورده پس هر که خواهد
مؤمن گردد و هر که خواهد کافر گردد و نصیر الملة والدین محمد الطوسی قدس سره فرموده شعر

لو ان عبدا

لو ان عبداً اتی بالصالحات غداً ٭ وورد کل نبی مرسل وولی ٭ او صام ما صام صیاً بلا ملل

وقام ما قام قواماً بلا کسل ٭ وعاش فی الناس آلاف مؤلفة ٭ عار من الذنب معصوم من الزلل

وطار فی الجو لا یاوی الی احد ٭ وخاض فی البحر لم یخش من البلل ٭ ما کان فی الحشر یوم البعث منتفعاً

الا بحب امیر المؤمنین علی ٭ و در کتاب مشارق انوار الیقین از ابن عباس و از وهب بن منبه روایت است

که رسول صلی الله علیه وآله فرمودند که چون رفتم من باسمان ندا آمد مرا پروردگار من جل جلاله

یا محمد بدرستی که سوگند خورده‌ام بذات خود و من آن خداوندم که نیست پروردگاری که

قابل پرستش باشد الا من که داخل بهشت سازم جمیع امت ترا مگر آن جماعتی که از رفتن

بجنت ابا و امتناع نماید پس گفتم خداوندا کیست که ابا کند و امتناع نماید از دخول بهشت پس

ندا رسید از حضرت عزت جل جلاله که بتحقیق که ترا اختیار نمودم جهت نبوت و علی را از برای ولایت

پس کسی که ابا کند از دوستی علی بدرستی که امتناع نموده است از رفتن بهشت را از برای آنکه در بهشت

داخل نمیشود الا محب علی و بهشت حرام است بر انبیا تا آنکه داخل شوی تو و علی و فاطمه و عترت

و ذریه و شیعه شما پس گفت یا محمد علی خلیفه و امام است بعد از تو و قومی از امت تو مخالفت او

خواهند کرد و بهشت حرام است بر هر که خلاف امر او کند و دشمن او باشد پس بشارت ده علی را

باین کرامت و بزرگی از جانب من و نزدیک باشد که بیرون آید از صلب علی یازده نقیب که

از آنها یکی سیدی باشد که نماز گزارد در خلف او عیسی بن مریم و پر سازد زمین را از قسط و

عدل همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و در کتاب عقاب الاعمال ابن بابویه علیه الرحمه از

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که ما بین رکن حجر الاسود و مقام ابراهیم

و همچنین ما بین قبر حضرت رسول و منبر روضه ایست از روضهای بهشت و اگر بنده عبادت

حق تعالی کند در یکی از این دو موضع هزار سال و بعد او را ببرند در فراش او همچنانکه ذبح

گوسفند بکشند پس ملاقات کند خدا را بی دوستی و محبت با خدای تعالی بر خود واجب گردانیده است

که او را در آتش دوزخ بیندازد و در خصال ابن بابویه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام

روایتست که آنحضرت فرمودند بخدا قسم که اگر کسی سجده خدا کند تا آنکه گردن او از طول

سجده جدا شود خدای تعالی عبادت و خشوع و خضوع او را قبول نمیکند مگر آنکه دوست

دارد ما را که اهل بیت رسالت و نبوتیم و در کتاب فصول الحق نقلست که پیغمبر خدا فرمود که هر که

منکر ولایت علی علیه السلام بوده باشد خدای تعالی بر او غضبناک باشد و قبول نکند از او هیچ

عملی و هفتاد فرشته تف در روی او اندازند و حشر کنند او را سیاه روی ازرق چشم

و در کتاب تحفه حیدری از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مرویست که آنحضرت فرمود سوگند بآن

کسی که نفس و حیات محمد در دست اوست بدرستی که اگر بنده بیاید در روز قیامت با عمل

هفتاد پیغمبر باید باشد اعمال او پسندیده و مقبول درگاه الهی نمیشود تا آنکه دوستی من و دوستی اهل

بیت من داشته باشد رباعی بحق ایزد بیچون خدای سبحانی ۞ بحق احمد مرسل رسول رحمانی

که دشمنان علی را نماز نیست درست ۞ اگر چه شیشه اش کنند پیشانی و در کتاب تحفة الابرار و بحر

المناقب و لوامع الانوار از سید مختار صلی الله علیه و آله مرویست که آنحضرت فرمودند

یا علی بدرستی که اگر بنده عبادت خدا کند مثل عبادت حضرت نوح و بوده باشد او را برابر

کوه احد طلا و آنرا صرف کند در راه رضای خدا و پیاده از منزل خود هزار مرتبه بحج

رود و پس کشته شود و بستم در میان صفا و مروه ترا دوست ندارد یا علی بوی بهشت بمشام

او نمیرسد و داخل جنت نمیشود و عارف نیشابوری این مضمون را در رشته نظم کشیده

نظم نبی گوید نبوید بوی جنت ۞ کسی کو با علی جوید عداوت ۞ هزاران سال پیوسته عبادت

کند با حج و عمره در سخاوت ۞ طلا مقدار کوهی گر کنی صرف ۞ میان مروه جان بازد بآن حرف

بمانند

نباشد راه او در پیش احمد نیابد او بهشت جود سرمد واخطب خوارزم نقل نموده
از حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله که آنحضرت خطاب با میر المؤمنین علیه السلام نموده
فرمود که اگر کسی تمام عمر روزه دارد و صرف عبادت نماید و آنچه داشته باشد
از اموال دنیویه تمام را در راه خدا تصدق نماید و بعد از آن در میان صفا و مروه
کشته شود و بولایت تو ایمان نیاورده باشد با وجود این حالات و عبادات بوی
بهشت که پانصد سال راه میرود بمشامش نرسد و از حضرت امام ناطق جعفر صادق
علیه السلام روایتست که اول چیزی که در روز قیامت از بندگان سؤال میکنند
نماز و روزه و زکوة و حج واجبست و از دوستی و محبت ما که اهل بیت رسالت
و نبوتیم پس هر که اقرار بدوستی ما کرده باشد و حق ما را شناسد و باین عقیده
از دنیا رفته باشد قبول میکند خدای تعالی نماز و روزه و زکوة و حج او را
و اگر اقرار و اعتراف بدوستی ما نداشته باشد و حق ما را نداند قبول
نمیکند خدای تعالی هیچ چیز از اعمال و کردار او را رباعی گر حب علی و آل
بتولت نبود امید شفاعت رسولت نبود گر طاعت حق جمله بجا آری تو
بیمهر علی هیچ قبولت نبود و در کتاب فتوحات القدس از ام سلمه روایتست که
حضرت رسول فرمود یا ام سلمه بشنو و گواه باش که اگر فرض کنیم که بنده بندگی
خدا کند هزار سال از پس هزار سال میان رکن و مقام ابراهیم که در کعبه است
و بعد از آن بر دشمنی علی بمیرد خدای تعالی او را بر بینی و روی در آتش دوزخ
سرنگون اندازد و در کتاب عین الحیات از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که در شب معراج حضرت باری تعالی جل ذکره برسول صلی الله علیه وآله خطاب

فرمود که ای محمد بدرستی که اگر بنده عبادت من کند تا آنکه ضعیف شود و بگردد مثل
مشک کهنه پس بیاید پیش من و دوستی تو و علی و فاطمه و حسن و حسین نداشته باشد
و منکر حق ایشان باشد من او را ساکن نسازم در بهشت و در سایه عرش او را جای
ندهم **نظم** هیچ نمازت نپذیرد خدای ؛ تا نشوی پیرو این پنج تن ؛ احمد مرسل
پس از آن مرتضی ؛ فاطمه آنگاه حسین و حسن **و در** کتاب روضة الواعظین ذکر شده
که جبرئیل امین بفرمان رب العالمین نزد سید المرسلین آمد پس گفت ای محمد خدا
سلام میرساند ترا و میگوید که خلق کردم هفت آسمانرا و آنچه در اوست و هفت
زمین را و آنچه بر اوست و خلق نکردم هیچ مکانی و منزلی را که بزرگتر و عزیزتر از رکن
حجر و مقام ابراهیم باشد و اگر بنده عبادت من کند و بخواند مرا در آن مکان از روزی
که خلق آسمانها و زمینها کرده ام و ملاقات کند بمن و منکر دوستی و محبت علی باشد هر آینه
بیندازم سرنگون در جهنم **و در** کتاب تفسیر المعانی شیخ طوسی رحمه الله از حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که جبرئیل علیه السلام نزد حضرت رسول صلی الله
علیه و آله آمد و گفت یا محمد بدرستی که خدای تعالی ترا سلام میرساند و میگوید بشارت
ده برادر خود علی را که عذاب نمیکنم هر که او را دوست دارد و رحم نمیکنم هر که او را
دشمن دارد **و در** کتاب عقاب الاعمال از حسین بن ابی العلا روایتست که شنیدم از
حضرت امام جعفر علیه السلام که میفرمود اگر انکار حق امیر المؤمنین علیه السلام میکردند
همه آن جماعتی که در روی زمینند هر آینه خدای تعالی عذاب میکرد همه ایشانرا و داخل دوزخ
میساخت جمیع آنها را **رباعی** ای مهر تو بر تمام عالم شده فرض ؛ در ذمه امت احسان تو فرض
بی مهر تو حق نمیکند هیچ قبول ؛ روزی که رسد نامه اعمال بعرض **و در** کتاب منهاج الکرامه آیات

کرمه

که حضرت رسول صلی الله علیه و آله روزی خطاب بحضار و صحابه نموده فرمودند که اگر روزه
گیرید تا آنکه باریک شوید چون زه کمان و نماز کنید تا آنکه کج و دو تا گردید مثل کمان هیچ نفع
و فایده بشما نمیدهد و باعث نجات و خلاص شما نمیشود از عذاب دوزخ تا آنکه دوست
دارید علی را و در کتاب عقاب الاعمال از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که
اگر بنده عبادت کند حق تعالی را صد سال میانه رکن و مقام و روز روزه باشد
و شب در بندگی استاده تا آنکه موی ابروهای او چشمهای او را فرو گیرد و ندانند حق ما را
او را ثواب و اجری نخواهد بود و عارف نیشابوری در کتاب مظهر عجایب گفته نظم
گر ترا عمر دو صد باشد بسال ؛ و اندرین مدت بخوانی علم قال ؛ ور بروزه باشدت
عمر دراز ؛ ور بشب دایم گزاری نماز ؛ بی ولای او نیابی هیچ نور ؛ روسیه باشد
ترا در روز صور و نیز در آن کتاب از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مرویست در حدیثی
که ذکر آن طولی دارد که بخدا قسم که اگر بنده از بندگان خدا در میان رکن و حجر و
مقام ابراهیم در کعبه باشد شب بنماز تا آنکه روز بیاید و در روز روزه گیرد تا آنکه
در آید شب و نداند حق و حرمت ما را که اهل بیت نبوت و رسالتیم خدای تعالی هرگز
عبادت او را قبول نمیکند قطعه اگر سعادت دنیا و دین همین خواهی ؛ قدوم حیدر
و اولاد او بصدق بنوش ؛ نماز و روزه و حج و زکوة بی مهرش ؛ بروز حشر نمی‌ارزد
باشد و سالوس و در کتاب کشف الغمه و احسن الکبار و منهج الفاضلین و دیگر کتب
اصحاب و تابعین مذکورست که مردی نزد امام محمد باقر علیه السلام آمد و گفت من مردیم
از اهل شام از محبان شما که اهل بیت نبوتید و همیشه بشما تولا نموده ام و از دشمنان
شما تبرا کرده ام و پدرم از محبان بنی امیه و مبغضان شما بود و بواسطه آنکه مرا مود

شما و بغض بنی امیه بوده هست پدرم در ایام حیات بر من ظلم میکرد و مال بسیار داشت و از
من پوشیده میداشت هرگز از مال خود نصیبی و طعمه بمن نمیداد و اکنون مدتیست که مرده
و بغیر از من او را وارثی نیست و هر چند من طلب مال او کردم نیافتم و فقر و فاقه من بنهایت
رسیده و بغایت محتاجم حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود اکنون میخواهی که نوعی
سازم که پدرت را ببینی و از او سؤال کنی که مال را کجا دفن کرده و بتو نشان دهد گفت
بلی حضرت امام علیه السلام رقعه نوشت و مهر نمود و باو داد و فرمود که چون شب شود
ببقیع رو و ندا کن یا درجان یا درجان که مردی نزد تو آید و رقعه را بده و بگو محمد بن
علی بن حسین مرا نزد تو فرستاده آنمرد رقعه گرفته از خدمت آنحضرت بیرون رفت
راوی گوید روز دیگر بعد از ادای نماز صبح متوجه خانه امام علیه السلام شدم تا حال آنمرد
معلوم کنم که بچه منجر شد چون بدر خانه امام علیه السلام رسیدم دیدم آنمرد را که بر در انتظار
آنحضرت نشسته و من و او بعد از اذن بشرف ملازمت آنحضرت مشرف شدیم و سلام کردیم و
مرد شامی گفت ای پسر رسول خدا و نور دیده حضرت مصطفی دوش ببقیع رفتم و ندا کردم که
یا درجان مردی نزد من آمد و گفت درجان منم چه حاجت داری من رقعه را باو دادم و گفتم
مرا محمد بن علی بن حسین نزد تو فرستاده او گفت مرحبا برسول امام الزمان حجة الله علی خلقه و رقعه را
خواند و گفت اینجا بنشین تا من پدرت را نزد تو آورم و درجان رفت و بعد از ساعتی باز آمد و مرد
سیاهی با او بود و زنجیر سیاهی در گردنش و پیراهن سیاهی پوشیده و زبان از دهنش
بیرون آمده بود و گفت اینست پدر تو اما زبانه آتش و دود جحیم و جرعه جهنم و عذاب الیم
رنگ او را متغیر کرده و شکل او را مبدل گردانیده او را گفتم تو پدر منی گفت آری
گفتم بچه سبب باین بلا مبتلا شدی گفت جهت آنکه بنی امیه را دوست میداشتم و اهل بیت رسالت را

دشمن بودم

دشمن بودم و اکنون پشیمانم و مال من در فلان مکان در زیر ستون مدفونست و آن صد و پنجاه هزار
دینار است برو و آنرا بردار و پنجاه هزار دینار از آن تسلیم ملازمان حضرت امام
محمد باقر علیه السلام نما و باقی تراست و آن جوان شامی گفت که اکنون من میروم بشام که آن پنجاه
هزار دینار را بیاورم و بعد از اندک زمانی بازگشت و آن پنجاه هزار دینار را جهت امام
علیه السلام آورد آنحضرت در شان آن مرد دعای خیر کرد و آن مرد بمکان خود مراجعت نمود
تا بدانی که دوستی و محبت اهل بیت نبوت و رسالت نفع و فایده دنیا و آخرت است
و عداوت با ایشان باعث خزی و خسارت دارین است **نظم** گر هست مهر حیدر
صفدر ترا بدل ❀ گر صد هزار معصیتت هست غم مدار ❀ گر نیست حب شاه ترا ای پلید دون
گر صد هزار سال کنی طاعت اختیار ❀ آن طاعتت تو فسق شمارند روز حشر ❀ جز اسفلت
مقام نباشد بیاد دار **حکایت** در کتاب فتوحات القدس آمده که مردی را شهید کردند در
راه حق تعالی فرشتگانی که بروی موکل بودند گفتند عجب شهیدی بود این مرد که از برای وی
در بهشت نگشادند و حوران استقبال روح او نکردند حق تعالی وحی فرستاد بملائکه
که نظر کنید چون نظر کردند روی هوا را دیدند پر از طاعت و خیرات وی فرشتگان گفتند
خداوندا چرا در آسمان نگشادند از برای عملهای این بنده پادشاه عالم فرمود که در
آسمان جهت عملهای او گشوده نمیشود امر نمود بملائکه که بردارید عملهای این بنده را
هرچند خواستند که بردارند نتوانستند حضرت عزت جل جلاله فرمودند که طاعت
و عبادت بنده را مرکبیست که تا آن مرکب نباشد بمحل قبول نرسد و آن دوستی و محبت
علی و فرزندان وی است و تبرا از دشمنان و مبغضان ایشان فرشتگان بوی محبت اهل بیت
ازو بمشامشان نرسید گفتند الهی وی را این مرکب نیست حق تعالی امر فرمود شما اعمال

شما اعمال او را بگذارید بمکان خود روید و قاهر ذو الجلال زبانیه را امر فرمود که امرد را

با اعمال او در دوزخ اندازند **فنعم ما قال** هم القوم انا ر النبوة منهم تلوح

وانوار الامامة تلمع ** مهابط وحي الله خزان علمه ** وعندهم سر المهيمن مودع

ولا عمل ينجي غدا غير حبهم ** اذا قام يوم البعث للخلق مجمع ** ولو ان عبدا جاء

في الله جاحدا ** بغير ولاء ال العبا ليس ينفع **باب چهل و چهارم** در بیان بعضی

احادیث که پیروان خلفای ثلثه در افضلیت ایشان وضع نموده اند و بهتان

و افترائی که نسبت بحضرت رسول داده اند و تبیین عدم صحت آن علمای فریقین

متفقند بر اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که مَن قالَ عَلَيَّ ما لم

اقل فليتبوّأ مقعده في النار یعنی کسی که بگوید و بهتان و افترا کند بر من

آنچه من نگفته باشم پس قرار یافته است مکان و آرامگاه او در آتش دوزخ

فنعم ما قال هرچه نه قال الله قال الرسول ** فضل بدان فضله بدان ای فضول **

و از جمله احادیثی که در فضیلت ایشان وضع نموده اند یکی اینست که حضرت رسول صلی الله

علیه و آله روزی بمسجد میرفت دست راست خود را بابی بکر داده و دست چپ را بعمر

و فرمود که هکذا نبعث یوم القیمة یعنی باین روش برانگیخته خواهیم شد روز

قیامت ای ناصبی بدانکه این حدیث مخالف کتاب الله است از جهت آنکه حضرت باری

عز اسمه در کلام مجید فرموده وکلهم آتیه یوم القیمة فردا یعنی منفرد او

نیز فرموده که ولقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم اول مرة و حضرت

مقدس نبوی صلی الله علیه و آله فرموده که اذا ورد منی علیکم حدیث فاعرضوه

علی کتاب الله ان وافق فاقبلوه والا فردوه علی الحائط و چون

این خبر

این حدیث مخالف کتاب الله است صحیح نباشد و رد کردن آن واجب و لازمست حدیث دیگر از
احادیث موضوعه آنکه بسید کاینات فرموده انّ مثل ابی بکر و عمر مثل جبرئیل و
میکائیل فی السماء شیخ ابو علی طبرسی قدس سره در کتاب احتجاج ذکر نموده که یحیی بن
اکثم در حضور مأمون از حضرت امام محمد تقی علیه السلم سؤال نمود از صحت و سقم این حدیث
حضرت امام علیه السلام در جواب فرمودند که جبرئیل و میکائیل دو فرشته مقربند و هرگز
بخدا عاصی نگردیدند و یک لحظه از عبادت خدا فارغ نشدند و ابابکر و عمر مشرک بودند
و بر تقدیری که مسلمان شدند بیشتر اوقات ایشان در کفر و شرک بود و محال و ممتنع است
که تشبیه کنند و برابر داند حضرت رسول صلی الله علیه و آله ابابکر و عمر کافر را بجبرئیل
علیه السلام و میکائیل علیه السلام حدیث دیگر در کتاب فصول الحق آمده که مخبر صادق
فرمود که بر ساق عرش نوشته دیدم لا اله الا الله محمد رسول الله
ابو بکر الصدیق و عمر فاروق و عثمان ذو النورین ای ناصبی بیدین
بیحیا حاشا که خدای تعالی نام نامی خود را و اسم گرامی حضرت سید کاینات را که پاک و مطهر
از همه صغایر و کبایرست قرین کند با نام جمعی که مدتها بت پرستنده باشند و چهار دانگ
عمر خود کافر باشند و آیا کدام یک از افعال ذمیمه و اعمال کریهه ایشان که علمای شما در
کتابهای خود نوشته اند باعث این شد که نام آن بیدینان قرین اسم حضرت عزت
جل جلاله و برابر نام نامی حضرت رسول باشد حدیث دیگر از احادیث باطله آنکه حضرت
رسول فرمودند اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم یعنی که اصحاب من
بطریق ستارگانند بهر کدام که اقتدا کنید هدایت می یابید ای ناصبی جواب این کلام
نافرجام خود را بشنو هرگاه بهر یک از صحابه آنحضرت اقتدا توان کرد این خصوصیت بابی بکر

رسول
دان دو رفیقش بدار دو حضرت امیر المومنین علیه السلام یکی از صحابه بود و جمعی که بعد از
اقتدا باآنحضرت نمودند هدایت یافته باشند پس چرا شما حکم بر کفر و فسق اکثر جماعت میکنید حی
و دیگر علمای شما جمعی از صحابه را نام میبرند که مرتد شدند از آنجمله ابن ابی سرح که کاتب و
و از صحابه آنحضرت بود مرتد شد چون نجا کش کردند خاک ورا قبول نکرد پس از این
قرار با ابن ابی سرح و امثال او اقتدا نتوان نمود و دیگر از صحابه جمعی منافق بودند مثل
اصحاب عقبه و اقتدا بمنافق باعث هدایت نمیشود و علمای شما در اکثر کتب خود ذکر
نموده اند که ابابکر و عمر و عثمان از اصحاب عقبه اند پس فایده که از وضع این حدیث
منظور رسیدن آن بود که مقتدایان و امامان خود را از زمره منافقین و انمودی **وضعم باطل**
صحابه کرچه جمله کالنجوم‌اند؛ ولی بعض کواکب نحس و شومند **حدیث دیگر** که سید کاینات فرمودند
ابو بکر و عمر سیدا کهول اهل الجنة یعنی ابابکر و عمر بهترین کهول اهل بهشتند
و کهل کسی را کویند که درمیان سی تا پنجاه باشد و در کتاب احتجاج آمده که یحیی بن
اکثم در حضور مامون بحضرت امام محمد تقی علیه السلام کفت چه میفرمایید شما در صحت
این حدیث آنحضرت فرمودند که این حدیث کذب و محالست از برای انکه اهل جنت تمام
جوانان خواهند بود و در بهشت کهل نخواهد بود و این حدیث را وضع نمودند
بنی امیه که ضد حدیثی باشد که سید کاینات فرموده الحسن و الحسین سیدی شباب
اهل الجنة و خواجه نصیر طوسی رحمه الله در مقام جواب این حدیث موضوع باطل
آمده میفرماید قطع نظر از این که حدیث موضوعست صاحب کتاب استغاثه که از علمای
اهل سنت برادیان این حدیث اعتماد ندارد و میکوید که از روات ثقه باید شنید که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که اهل بهشت داخل بهشت خواهند شد در

حالی که ساده و بی مو و سرمه در چشم کشیده باشند و شبه آن و هرگاه چنین باشند
پس کهل در بهشت نباشد و ابابکر و عمر بهتر ایشان نخواهد بود و آن دو منافق در
بهشت داخل نشوند و بعضی از متعصبان آن گروه گمراه در مقام جواب یار و
هم کیش خود در آمده گفته اند که میشود این حدیثی که صاحب کتاب استغاثه ذکر کرده از سنت
بر قول راویان این حدیث اعتمادی نباشد و کهل نیز داخل بهشت شوند و میر نور الله
نور مرقده در کتاب مصائب النواصب در مقام جواب آن ناصبی در آمده میفرماید که بر
فرضی که این حدیث در محل اعتماد و اعتبار نباشد و قول صاحب کتاب استغاثه را
قبول کنند پس چه میفرمایید درین حدیث که علمای شما در محل اعتبارش میدانند
و هیچکدام را درین حرفی و نزاعی نیست و در صحاح سته و دیگر کتب معتبره
شما ثبت است که رسول صلی الله علیه و آله میفرمود اَلحَسَنُ وَالحُسَینُ سَیِّدَا
شَبَابِ اَهلِ الجَنَّة یعنی حسن و حسین علیهما السلم بهترین جوانان اهل بهشتند
لازم می آید تعارض میان این دو حدیث که سید کهول با کهول و سید جوانان
با جوانان داخل بهشت شوند و حسنین نزد رحلت از دنیا جوان نبودند و در سن
کهولت بودند و هرگاه خدای تعالی بعضی را جوان کند و بعضی را کهول به بهشت داخل
سازد عدالت بعمل نیامده باشد و این محض کفرست و دیگر آنکه علمای شما در
صحاح سته و غیره ذکر نموده اند که پیرزنی بخدمت کائنات آمده التماس دخول
بهشت نمود آنحضرت فرمود که پیرزنان داخل بهشت نمیشوند پیرزن بگریه افتاد
حضرت رسول مژده اش داد که مزاح میکردم و حق تعالی فرموده انا انشاناهن
انشاءً فجعلناهن ابکاراً خلاصه معنی آیه آنکه آنجا جوان شوند بهشت

روند و ملا جامی این حکایت را بنظم آورده است نظم کرد آن زال کهن سال سؤال

از نبی کای شه فرخنده خصال ❊ وتا آنجا که میگوید ❊ یک بیک دختر دوشیزه شوند

که دران منزل پاکیزه شوند و نیز باتفاق فریقین حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده‌اند

که اَهلُ الجَنَّةِ شَابٌّ کُلُّهُمْ فَانَّهُ لَا یَدْخُلُ العجز یعنی اہل جنت ہمه جوانند

و پیران داخل بهشت نمیشوند ❊ و صاحب کامل بهائی میفرماید که اهل قبله اتفاق دارند

برانکه سید کاینات فرمودند که الحَسَنُ وَ الحُسَیْنُ سَیِّدَا شَبَابِ اَهْلِ

الجَنَّةِ مِنَ الاَوَّلِیْنَ وَ اَبُوهُمَا خَیْرٌ مِنْهُمَا و مبتدعان بدعت اراده اراده

نقیض آن نموده این حدیث را وضع نمودند و الا در بهشت کهول و پیر نباشد و هر که

در بهشت رود امام حسن و امام حسین سید و مهتر ایشان باشند و بر فرضی که حمل

بر صحت این حدیث موضوع نمایم مراد از بهشت دنیاست برای آنکه بهشتی که دران

کهول باشند دنیاست چنانچه حضرت رسول فرموده الدُّنْیَا سِجْنُ المُؤْمِنِ وَ جَنَّةُ

الْکَافِرِ یعنی دنیا زندان مومن و بهشت کافرست و اگر واضع این حدیث میخواست که

فی الجمله بوی از راستی داشته باشد میبایست که چنین درهم بافد که ابو بکر و عمر

سیدا عجایز اهل الجنة یعنی ابو بکر و عمر بهترین پیران اهل بهشتند از برای

آنکه این دو منافق از سن کهولت که از سی است تا پنجاه تجاوز نموده بودند و ابا بکر

بهشتاد ساله و عمر شصت ساله را چگونه کهول توان گفت اما آن ناصبی که وضع این حدیث

نموده این مقدار خرد و دانش نداشت که عجوز را از کهول فرق نکرده و بهمین دل پایش

شاد نموده که پر پوچی درهم بافته اگر کهول را از عجوز فرق میتوانست نمود این مزخرفات

را وضع نمی نمود حدیث دیگر از احادیث موضوعه آنکه حضرت سید کاینات فرمود که جبرئیل

ابو بکر را

بر من نازل شد و گفت ای محمد بدرستی که پروردگار تو ترا اسلام میرساند میگوید که

از من سلام برسان بگو او را بدرستی من که خداوندم از تو راضیم آیا تو از من راضی

هستی یا نه در کتاب احتجاج آمده که یحیی بن اکثم در حضور مأمون از حضرت امام محمد تقی

علیه السلام در صحت این حدیث سوال نمود آنحضرت فرمود که قال الله تعالی وَلَقَدْ

خَلَقْنَا الانسانَ وَنَعلَمُ مَا تُوَسوِسُ بِهِ نَفسُهُ وَنَحنُ اَقرَبُ اِلَیهِ مِنْ

حَبلِ الوَرِیدِ آیا خدای تعالی نمیدانست که ابو بکر از او راضیست یا خشمناک است

که سوال کند از او ای ناصبی گمراه بدانکه الله تعالی عالم السر و الخفیاتست و بکلیات و جزئیات

واقف و مطلعست اگر ابو بکر بی حیله و مکر از خدای تعالی راضی بوده باشد حضرت عزت

جل جلاله بر آن واقف و مطلعست و احتیاج بسوال کردن نیست و نیز الله تعالی از رضا

و خشنودی ابو بکر مستغنی است و بآن محتاج نیست که از او پرسد که تو از من راضی هستی یا نه

و نیز الله تعالی تقدیر رضا کرده باشد وقوع آن واجب باشد و اگر نه وقوع آن

ممتنع و محال باشد و الله تعالی از چیزی که محال باشد نپرسد و چگونه عاقل تجویز نماید

که الله تعالی با یکی از بندگان گوید که من از تو راضیم آیا تو از من راضی هستی یا نه و ای

ناصبی نادان البته الله تعالی در کدام حال از او راضی شد که پیغمبر خدا را در میان لشکر

کفار گذاشته فرار نمود یا در جنگ خیبر جهت آنکه منهزم شد و لشکر اسلام را منهزم گردانید

یا در غزای ذات السلاسل که از وسط راه مراجعت نمود یا از جهت آنکه تخلف از جیش

اسامه نمود یا از برای آنکه بخلاف امر خدا و رسول او متصدی منصب امامت و خلافت شد

و حق امیر المومنین علی علیه السلام را غصب نمود یا از جهت آنکه بخلاف امر خدا فدک را از

حضرت فاطمه علیها السلام انتزاع نمود یا از برای آنکه بخلاف فرمان خدا و رسول حکم بارث نداد

مالک بن نویره و قوم او کرده و مردان ایشان را کشت و اموال ایشان را غارت کرد و زنان
ایشان را اسیر کرده اند و نیز ابوبکری که چهل و شش سالی در کفر و شرک بوده و گوشت و پوست
و عروق و امعا و احشای او بخمر و اکل میته پرورده شده بود و انواع ظلم و تعدی
بر اهل بیت رسول الله و سایر ناس کرده چنانکه شمه از آن درین کتاب مذکور شده
چگونه جایز باشد که خدای تعالی از و راضی باشد و با رسول خود فرماید که من از ابابکر
راضیم از او بپرس که او از من راضی هست یا نه حدیث دیگر از احادیث باطله آنکه
حضرت رسول فرموده اند این مَثَلُ اَبِی بکرٍ کَذَّبَنی الناسُ و هُوَ صَدَّقَنی و آمن
بی و زَوَّجَنی ابنتَهُ و جهزنی بماله و واسانی بنفسه و جاهد
مَعِی ساعةَ الخَوف یعنی کجاست مثل ابی بکر که مردم تکذیب من کردند و او تصدیق
من نمود و بمن ایمان آورد و دخترش را بزنی بمن داد و بمال خود بمن همراهی کرد و با من
بنفس خود مواسات کرد و جهاد کرد با من در وقت خوف و ترس درین حدیث شش
فضیلت جهت ابابکر قرار داده اند ای ناصبی جواب خود را بشنو اول آنکه میگویی که
تصدیق حضرت رسول نمود و ایمان آورد و یکی را دو میشماری نمیدانی که تصدیق و ایمان
درینجا یک معنی دارد ابابکر را چه زیادتیست در ایمان آوردن بر صحابه دیگر هر کس ایمان
آورد در وقتی که دیگران تکذیب میکردند و اگر ایمان او راست باشد همه ایمان آورده اند
فضیلت او چه چیز است بلی اگر دعوای آن میتوانستی کرد که او اول بار برسول ایمان آورده
قبول میکردیم اما چه فایده که درین گفتگو عاجزی محقق است که ابوبکر بعد از بعثت
حضرت رسول هفت سال کافر بود چنانچه در کتاب وسیلة المتعبدین از ابوذر غفاری روایتست
که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند انّ الملائکة صلّت علیّ و علی سبع سنین

من قبل

من قبل ان یسلم بشرًا یعنی بدرستی که ملائکه بر من و علی هفت سال صلوات فرستادند
پیش از آنکه فردی از افراد بشر مسلمان شود دیگر دختر خود را برسول داد حضرت
رسول از اول تا آخر هجده زن داشت و همه پدران داشتند یکی هم او باشد دیگر آنکه
تجهیز مال حضرت رسول را امکان بغیر از مکه و مدینه نبود و قطع نظر از آنکه ابوبکر ملای
مکتب دار و خیاط و کمال فلاکت داشت آیا این مال را پیش از هجرت در مکه صرف
پیغمبر نمود یا بعد از هجرت اگر پیش از هجرت بود حضرت رسول کدام لشکر در مکه
بجایی فرستاد یا کدام خدم و حشم و عیال داشت که محتاج بمال ابوبکر شود و حال
آنکه همچو خدیجه کبری زنی داشت که بمالداری و توانگری در میان قریش یگانه بود
و همه را صرف او میکرد و از برای او داشت چنانچه اهل تاریخ و سیر آورده اند که چند
هاون زرین در مطبخ خدیجه بود مال ابوبکر در برابر مال او چه نماید و اگر این لطف و
مهربانی بعد از هجرت بود در همه تواریخ مذکورست که ابابکر شتری بچهارصد درهم
در وقت رفتن بمدینه خریده بود تا رسول الله چهارصد درهم او را نداد بران سوار نشد
و در مدینه ابابکر محتاج شد و یاری انصار بود و نیز دختر او اسما بزودی معاش
میکرد و پدرش کور و محتاج و عاجز و خارجی ابن جدعان بود چرا این مال را به پدر
و دختر خود نمیداد و این حرم برحم نمیکرد اول رعایت صله رحم بایستی کرد و نیز
مفسران و اصحاب حدیث اتفاق کرده اند و در جمع بین الصحاح الستة نیز آمده که
چون آیه نجوی نازل شد جمله صحابه از مهاجر و انصار ترک مناجات سید ابرار کردند
الا حضرت امیر المومنین علیه السلام که هر بار با سید کائنات مناجات و گفتگو مینمود
یک دینار صدقه میداد و چون که آیه أأشفقتم نازل شد حکم آیه نجوی منسوخ شد تا آیه نجوی

هیچکس

عمل بکرده باسید کاینات مناجات ننمود پس اگر ابو بکر در حین نزول آیه نجوی قادر بود که
یک درهم یا کمتر صدقه کند و با حضرت رسالت سخن بگوید و بسبب بخل ترک مناجات با سید
کاینات کند چگونه تواند بود که چهل هزار دینار انفاق نماید و مع ذلک اجماع حاصلست
که حضرت امیر المومنین علیه الصلوة والسلم بسبب آنکه چند قرص از نان جو که ثمن آن در آن
ایام قحط و غلا ربع درهمی باشد بر مسکین و یتیم و اسیر ایثار کرد حضرت الله تعالی سوره هل
اتی را از اول تا آخر در شان آنحضرت و بیان فضیلت و علو مرتبت او فرستاد کسی که
چهل هزار دینار بر حضرت سید ابرار انفاق و ایثار نماید چگونه تواند بود که حضرت ملک
غفار در شان او آیه نفرستد ؂ ای ناصبی بیدین آنچه شرح نمودیم در بیان بطلان و عدم
صحت اینخبر مفتری کافیست صاحبان الباب هذا و بذان عقول را ؂ اما مواسات بنفس
و جهاد در ساعت خوف اگر در مدت همراهی رفع آزاری که یا دفع دشمنی در مدینه کرده
باشد بدست و زبان یا بسیف و سنان اگر همه یکبار باشد یا در تاریخ مذکور باشد و اگر نه
بدروغ باشد قبولست بلی در باب بلال میگویند که ابا بکر بلال را از کفار خرید و از عذاب
خلاصی داد اما صاحب استیعاب در ترجمه بلال از عبد الله بن مسعود نقل کرده که بلال مسلمان
شده بود با ابا بکر و عمار و مقداد و سه کس دیگر و کفار ریسمان در گردن بلال کرده می
گردانیدند و ابو بکر قدرت بر خلاصی او نداشت و ای ناصبی بیدین ابو بکر این مال را از کجا
بهم رسانیده بود که بلال را بخرد مگر آنکه ابو قحافه پدرش در وقتی که جارچی ابن جدعان بود
و کاسه لیسی میکرد جهت فرزند خود چیزی ذخیره نموده باشد که از آن زر ابا بکر بلال را بخرد
و بر فرضی که بلال را خرید ابا بکر باشد بقول صاحب کتاب استیعاب که از علمای شماست که
منفر باید که ابا بکر قدرت بر خلاصی بلال نداشت هر گاه کسی زر خرید خود را از بلا نجات نتواند داد دیگر اورا

جه قدرت

چه قدرت خلاصی داشته باشد و این مزخرفات را صاحب هوش و بینش قبول نمیکند و از جاده مستقیم
انحراف نمی ورزد و مولوی معنوی فرموده نظم گفت از بانگ و علالای سگان • هیچ واگردد ز راهی
کاروان • یا شب مهتاب از غوغای سگ • سست گردد بدر را در سیر تگ • مه فشاند
نور و سگ عوعو کند • هر کسی بر خلقت خود می تند حدیث دیگر از احادیث موضوعه و مبین
عدم صحت آن روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود انك یا ابا بکر اول من
یدخل الجنة من امتی یعنی بدرستی که تو ای ابو بکر کسی باشی که داخل بهشت شوی
از امت من ای ناصبی بدانکه این حدیث منقوض است بحدیثی که جار الله زمخشری و سلمانی
و دیگر علمای شما در تفاسیر خود ایراد کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله بحضرت
امیر المومنین علیه السلام گفت یا علی اول من یدخل الجنة انا و انت و الحسن
و الحسین و ازواجنا عن ایماننا و شمائلنا و ذریتنا خلف ازواجنا
و شیعتنا من ورائنا یعنی ای علی کسی که در بهشت داخل شود من باشم و تو و حسن
و حسین و زنان ما از جانب راست و جانب چپ ما باشند و ذریه ما خلف ازواج ما باشند
و شیعه ما در عقب ما باشند و مخالف و موالف درین حدیث نزاعی ندارند و ای ناصبی گمراه
بمقتضای آیه کریمه ایطمع کل امرئ منهم ان یدخل جنة نعیم بطمع تو خلیفه
برگزیده است بهشت نخواهید رفت پس اولی آنست که تصدیع نکشی و از حدیث
تراشی دست بکشی حدیث دیگر از احادیث موضوعه ملت باطله که سیکلنیات نموده که
حضرت الله تعالی هیچ خبر از علم در سینه من نریخت الا که من آنرا در سینه ابو بکر ریختم ای ناصبی
خبر بدانکه عدم صحت این خبر آنکه ابو بکر در وقت نزع گفت کاشکی سه خبر از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله پرسیدمی اول آنکه معنی کلاله چیست دویم معنی و فاکهة و ابا چیست سیم آنکه

میراث نصیب جد جدست و این دلیلیست قاطع و برهانیست ظاهر بر آنکه این خبر دروغ و کذب بحت
حدیث دیگر از احادیث موضوعه آنکه سید کاینات فرموده که لا یبقین فی المسجد باب الا سد
الا باب ابی بکر یعنی البته باید که باقی نگذارید در مسجد دری الا که مسدود کرده باشند
مگر در خانه ابوبکر را که بحال خود گذارید و مسدود نکنید ای ناصبی بدانکه عدم صحت
اینخبر و اصحیت بحدیثی که در مسند براء بن عازب و ابن عباس و احمد حنبل در مسند خود از
زید بن ارقم و غیر ایشان از علمای فریقین در کتب خود ذکر نموده اند و هیچیک را در آن خلافی
نیست که چند نفر از صحابه در مسجد رسول درها باز کرده بودند و آنحضرت امر فرمود ببرآوردن
این درها را بغیر از در خانه علی بن ابی طالب علیه السلام پس ابابکر و عمر و باقی صحابه سید البشر
در آن باب سخن کردند و غیبت آنحضرت نمودند و چون گفتگوی آنجماعت بسید کاینات رسید
برخاست و بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که من هیچ نبستم و نگشادم مگر بامر خدای تعالی
حدیث دیگر که عمرو عاص از حضرت رسول صلی الله علیه و آله پرسید کرا دوست تر داری گفت
عایشه گفت از مردان گفت پدر او ای ناصبی گمراه جواب شنو اولا این حدیث باطل است
بحدیث طیر چنانچه علمای شما از انس بن مالک روایت کرده اند که حضرت رسول فرمود که خدایا
بفرست کسی را که با من در خوردن مرغ بریان شریک باشد و بهترین خلق باشد حضرت امیر
المومنین علیه السلام حاضر آمد بتفصیلی که در احوالات انس گذشت و اگر صدق بودی عایشه
یا ابوبکر حاضر شدندی و باز معارضست بحدیثی که خود روایت نموده اند که از عایشه پرسیدند
که دوستترین خلقان نزد حضرت پیغمبر که بود گفت فاطمه گفتند از مردان گفت شوهر او
و معهذا از غیرت نیست و از حمیت و مردی دورست که کسی نزد فاسق فاجری چون عمرو عاص
گوید من زن خود را دوست دارم با آنکه رسول صلی الله علیه و آله همیشه از عایشه و حفصه در

آزرده بود

آزار بود چنانچه قبل ازین در باب احوالات ایشان سمت گذارش یافته رباعی هرکس که بمرتضی تولا دارد
از سنی و مذهبش تبرا دارد ∴ آنکس که بود ز جان محب حیدر ∴ مهرش بدلم چو جان تمکن دارد
حدیث دیگر آنکه اگر من مبعوث نشیدم هرآینه عمر مبعوث شد و اگر مرا رسول نمیکردند
او را رسالت میدادند ∴ در کتاب احتجاج شیخ ابو علی طبرسی مذکورست که یحیی بن اکثم
در حضور مامون بحضرت امام محمد تقی علیه السلام گفت چه میفرمایی در باب این حدیث
آنحضرت فرمود که این حدیث کذبست و کلام حق تعالی راست ترست ازین خبر قال
الله تعالی وَلَقَدْ اَخَذْنَا مِنَ النَّبِیّینَ مِیثَاقَهُمْ وَمِنْكَ ومن نوح وهرگاه
حق تعالی عهد و پیمان از پیغمبران گرفته باشد پس چگونه ممکنست که تبدیل میثاق و عهد
کند و عمر را پیغمبر خود سازد و همه پیغمبران علیهم السلام هرگز شرک بخدا نیاورده اند یک
چشم بر هم زدن پس چگونه بفرستد پیغمبری عمری که مشرک بوده و اکثر ایام او بشرک
گذشته حدیث دیگر که هرگز دیر نشد جبرئیل آمدنش نزد من که من گمان نکرده باشم که
البته بر عمر نازل شده ∴ در کتاب احتجاج آمده که یحیی بن اکثم در حضور مامون از حضرت
امام محمد تقی علیه السلام از صحت این حدیث سؤال نمود آنحضرت فرمود که این حدیث
کذب و محالست و حضرت رسول شک نداشت در پیغمبری خود که این را بگوید و خدای
تعالی فرموده اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفٰی مِنَ الْمَلٰٓئِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ پس چگونه
ممکن باشد که نقل نبوت نماید خدای تعالی از آنکسی که برگزیده است او را بکسی که شرک آورده
باشد و نیز جواب این هر دو حدیث موضوع در کتب اهل خلاف مذکورست بخصوص صاحب کتاب
سواد و بیاض که از اکابران طبقهٔ ضاله است در ذکر طبقهٔ مشایخ ببسط عظیم آورده
که ده نوبت عمر از حذیفه یمانی پرسید که چون منافقانرا میشناسی بگو من از منافقانم یا نه

که من درین معنی شک دارم کسی را که در اسلام هم پیش شک باشد چگونه شاید که وحی بوی
نازل شود و شریک خاتم الانبیا باشد و اگر چنین بوده پس رسول الله عمر را بزرگترین
دشمنی باشد چه اقصی مراتب بلندترین درجات درجه نبوّتست و این وجه باین عظمی از عمر
بسبب محدوث شده و ازین جانب نیز هر گاه وحی تاخیر شده باشد حضرت رسول
متاسف گشته و بر عمر خشم گرفته باشد و هر روز ده بار هر یک دشمن میدیده باشند
و با آنکه عمر نزدیک پیری بود که از خدمت لات و عزی محروم شد آیا این درجه
بچه یافته باشد ونیز در میان دوستان و محبان عمر مقررست که خلاف آنچه علم خدا بآن تعلق
یافته محالست که پس خدای تعالی عمر را در ازل رسول دانسته یا نه اگر دانسته و نشد
خلاف آنچه خدا دانسته و علم خدا بآن تعلق گرفته ظاهر شده باشد و این محالست و
اگر ندانسته جهل و عجز محال باشد و رسول صلی الله علیه و آله از محال خبر داده باشد
و این نیز محال المولف گوید همیشه سنیان مدح عمر باشند دایم مقام ایشان بسقر
من شیعه ام و بصدق دل میگویم لعنت بعمر که هست از سگ کمتر حدیث دیگر از احادیث
موضوعه که حضرت سیّد کائنات فرموده إِنَّ اللَّهَ وَضَعَ الْحَقَّ عَلَى لِسَانِ عُمَرَ
بدرستی که حضرت الله تعالی نهاده حق را بر زبان عمر ای ناصبی اگر این حق و صدق بر
زبان آن ملعون ناطق بودی چیزی نگفتی که خلاف قرآن بودی چنانکه صحیح بخاری و دیگر
کتب تفاسیر و احادیث شما مسطورست که عمر روزی بر منبر گفت که هر که زن خود را بیشتر از
چهارصد درهم مهر کند من حد بزنم پیرزنی برخواست و گفت ای عمر سخن تو اولی است
بقبول کردن یا سخن حق تعالی عمر گفت سخن خدای تعالی پیرزن گفت خدای تعالی فرموده
وَإِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَكَانَ زَوْجٍ وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَارًا

فلا تأخذوا

فَلَا تَأْخُذُوا مِنْهُ شَيْئًا یعنی اگر زنی رها کنی تا زن دیگر خواهی و قنطاری با او داده
باشی از او باز مستان و قنطار پوست گاویست که مملو باشد از زر طلا و نقره عمر
گفت کُلُّکُمْ أَفْقَهُ مِنْ عُمَرَ حَتَّى الْعَجَائِزِ یعنی همه شما فقیه‌تر و داناترید از عمر حتی
زنان پیر و نیز روایت کرده اند که عمر منزل سفر روزی بجمعی از اطفال و کودکان بگذشت
که بازی میکردند عمر با ایشان گفت از آن روزی که از شما مفارقت گزیدم خیری
ندیدم یکی از اطفال با او گفت تو حضرت رسول صلی الله علیه و آله را دیده ای عمر و این
سخن میگویی دیدن رسول الله بهترین خیرهاست عمر مشتی خاک برداشت و بر دهن انداخت
و گفت كُلُّ النَّاسِ أَعْقَلُ مِنْ عُمَرَ حَتَّى الْأَطْفَالِ یعنی همه مردم از عمر عاقل‌ترند
تا کودکان اگر حق بر زبان عمر ناطق بودی هر پیرزنی و کودکی او را الزام بدادی
حدیث دیگر از احادیث موضوعه آنکه حضرت رسول فرمود که چون در شب معراج
مرا باسمان بردند داخل جنت شدم و در بهشت کوشکی دیدم از طلا و دیدن او
مرا التعجب آورد و مایل دیدن او شدم پس گفتم مر کراست این قصر گفتند از عمر بن
خطاب هیچ چیز مرا مانع نشد از دخول آن کوشک الا آنکه میدانم غیرت ترا ای عمر
ای ناصبی بدانکه عدم صحت این خبر ظاهر و هویداست جهت آنکه چون حضرت سید کاینات
قصر و کوشک خود و جمیع انبیا را دید تعجب نکرد و کوشک عمر را دید تعجب نمود
و میل بآن فرمود باید که کوشک عمر از کوشک رسول و دیگر انبیا و رسل بهتر باشد
و لازم آید که او از حضرت سید کاینات و باقی انبیا افضل بوده باشد و محقق است
که رفعت درجه و علو منزلت و مرتبه هر کس در بهشت بقدر فضیلت و ثواب علم و عمل
آنکس خواهد بود وای ناصبی بی غیرت شرمت باد که از غیرت عمر سخن در میان آری

واگر ترا نیز غیرتی میبود حرف غیرت عمر نمیزدی و اگر خواهی که ترا بر غیرت آن ناپاک زاده فی
الجمله اطلاعی حاصل شود این کتاب مرا از اول تا آخر از روی تأمل و انصاف مطالعه کن و
در هر چه شک داشته باشی بکتب اصحاب خود رجوع نما تا بر تو ظاهر گردد و محقق شود که آن
حرامزاده گرفتار بمرض ابنه چه مقدار غیور بوده و خاطر کثیف خود را جمع دار که در آن
قصری که ما فوق مرتبه انبیا و اولیاست و ایشان را در آن راه نیست بوده او در آنجا خاطر
جمع داخل خواهید شد **رباعی** ما را چو پدر رستی نامردی بود ٭ بر چهره اش از مخنثی گرد بود
رو پر خیم از مهر علی زرد و جهان ٭ زانروست که گوش پدرم زرد بود **حدیث دیگر** آنکه
سید کاینات فرموده اند که عمر سراج اهل الجنة یعنی عمر چراغ اهل بهشت است در
کتاب احتجاج شیخ ابو علی طبرسی آمده که یحیی بن اکثم در حضور مأمون از حضرت امام محمد تقی
علیه السلام ازین حدیث سؤال نمود آنحضرت فرمود که این حدیث محالست زیرا این وضع نموده
اند زبرای آنکه در بهشت فرشتگان مقرب و آدم و محمد و جمیع انبیاء مرسلین خواهند بود
و ایشان را آن مقدار نور نخواهد بود که محتاج باشند بنور عمر ٭ ای ناصبی بدین بدانکه اگر عمر
سراج اهل بهشت باشد حال از دو وجه بیرون نیست یا بهشت محتاجست بسراج یا نه
اگر بهشت محتاج بسراج نباشد سراجیت عمر بیفایده و عبث باشد و اگر بهشت محتاج
بسراج باشد حال از دو بیرون نیست یا عمر پیش از انبیا و رسل در بهشت رود یا بعد از
ایشان اگر پیش از انبیا عمر در بهشت رود نتواند بود که کسی که اکثر عمر خود بسجده و عبادت
اصنام و اکل میته و شرب خمر صرف کرده باشد پیش از انبیا در بهشت رود و اگر بعد از
انبیا ببهشت رود بر تقدیر صحت این خبر انبیا و رسل در تاریکی ایستاده باشند تا زمانی
که عمر که چراغ اهل بهشت است برسد و برین تقدیر عمر فاضلتر از انبیا و مرسلین باشد

و جابر بن

وجایز نباشد که مفضول مقدم باشد بر فاضل و اگر گویند سراج عبارتست از نور روی
عمر و مراد بسراج نور روی اوست حال از دو وجه بیرون نیست یا نور روی عمر
بیشتر از نور روی انبیا و رسل باشد یا کمتر اگر نور روی او کمتر باشد حاجت بنور
روی او نیست و اگر نور روی عمر بیشتر از نور روی انبیا باشد او از ایشان
فاضلتر باشد و هر کس گوید عمر افضل از انبیا و رسلست بلا خلاف کافر باشد
حدیث دیگر آنکه پیغمبر ابابکر و عمر را هٰذانِ السَّمْعُ وَالبَصَرُ گفت یعنی اینها هر دو
گوش و چشم منند ای ناصبی خر بدانکه این خبر فریاد میکند که من از احادیث موضوعه
باطله ام چشم از برای دیدن و گوش از جهت شنیدن است اگر کسی را چشم و گوش میتوان
گفت که در دیدن یا شنیدن کار چشم یا گوش آن شخص کند گفته اند که خدام و عبید بمنزله
اعضایند که یکی کار دوست ازو آید و یکی شغل زبان عمری که در تمام عمر با پیغمبر در مقام
انکار و اعتراض بود که هرچه حضرت رسول گفت و کرد آن ملعون گفت چرا چنین
کردی و چرا چنین گفتی و ابابکری که نه یک رایش موافق رای رسول بود و نه یک خبک کار
را با خود رساند که از کرنجیکان نباشد این را سمع و آن را بصر گفتن بهیچ وجه مناسبت
ندارد مگر آنکه مراد از چشم چشم اعور و از گوش گوش کر باشد و میبایست که این
معنی سنیان بخود نسبت دهند نه بپیغمبر و یک جای دیگر که استعمال چشم و گوش میکنند
آنست که مادر و پدر فرزند خود را یا استادی شاگرد خود را یا دوست و محبی محبوب
خود را چشم و گوش گویند عمر فظ غلیظ پنجاه ساله را و ابابکر پیر مبهوت شصت ساله را
چشم و گوش گفتن از فصاحت فصحا و بلاغت بلغا بفرسنگها دورست و این معنیست
وجدانی که صاحب انصاف میباید و قبول میکند رباعی گوشید بنی در حق بو بکر و عمر

کفتست که هستند مرا سمع و بصر؛ باشد اگر این صحیح مسئول شوند؛ چون هر دو بخبر از
ولای حیدر؛ حدیث دیگر آنکه ابن عمر گفته که من با کسی حرف میزدم در حضور حضرت رسول
که آیا بعد از و افضل باشد آنحضرت شنید و گفت ابو بکر پس عمر پس عثمان اگر این حدیث
راست بودی عمر حذیفه را قسم ندادی که ترا بخدا قسم میدهم که من از منافقانم یا نه و ابو بکر
نمیگفت که مرا شیطانیست که از راه میبرد و فریبم میدهد هر کسی که سؤال او را آن مرده
و بد شیطان او را چون فریب میدهد اگر این حرف بودی از ان سنی داشتی سیصد صحابی بر
قتل عثمان چون اتفاق میکردند حدیث دیگر که حضرت رسول فرموده لو نزل العذاب
لما نجا منه الا عمر بن الخطاب یعنی فرود آید عذابی نجات و خلاصی نیابد از ان
مگر عمر بن خطاب در کتاب احتجاج شیخ ابو علی طبرسی ذکر شده که یحیی بن اکثم در حضور مامون
بحضرت امام محمد تقی علیه السلام گفت که چه میفرمایید در صحت این حدیث آنحضرت فرمود که
این محالست و کذب باطلست که خدای تعالی فرموده وما کان الله لیعذبهم و
انت فیهم وما کان الله معذبهم وهم یستغفرون پس هر گاه خدای تعالی
خبر داده باشد که عذاب نمیکنم هیچکس را مادام که رسول من میان ایشان باشد و مادامی
که ایشان طلب آمرزش و توبه کنند حدیث دیگر که آنحضرت فرمود که شیطان جمله انبیا را
از راه برده مگر عمر را که او را نتوانست از راه بردای ناصبی بدین پس عمر بهتر از
پیغمبر یا جمیع انبیا باشد از برای آنکه شما خود کتابی جمع نموده اید و در آنجا یک یک
چند بهم بافته اید و بهر یک از انبیا و مرسلین خطا و معصیت چند نسبت داده اید و عمر را
منزه از لوث ذنوب و عیوب میدانید و کسی که افعال آن باشد که در کتب خود یاد نموده
اید شیطان را چه حد که او را از راه تواند برد و صد مثل شیطان شیطنت را از و تعلیم

پیدا کرده

میباید گیرند و آنچه او در مکر و حیله میدانسته حاشا و کلا که شیطان را هرگز بخاطر خطور نموده باشد

حدیث دیگر که شیطان در زمان خلافت عمر خلق را به فواحش و عصیان نمیداشت و از عمر

میترسید ای ناصبی خدای تعالی چندین هزار پیغمبر فرستاد که خلق را مامور با وامر و منزجر

از نواهی کنند شیطان از خدا و انبیا نترسید اکثر مردم را گمراه ساخت و انبیا را بقتل

داد و از عمر منزل سفر ترسید پس عمر افضل از خدا و انبیا باشد و دیگر آنکه علمای شما

در اکثر مصنفات خود آورده اند که پسر عمر خمر خورده و بزن یهودی عاشق شده و با او

فساد کرده و عمر او را حد زد تا در زیر تازیانه بجهنم رفت که از برای پدر جاه و مکانی

ترتیب دهد پس بطریق اولی ثابت است که شیطان پسر عمر را شو اندام بشرب خمر و زنا

نماید **حدیث دیگر** از احادیث مخترعه باطله که حضرت رسول فرموده که از یاران و صحابه

من ده کس از اهل بهشتند ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و سعد و سعید و

عبدالرحمن عوف و ابی عبیده جراح و سنیان ایشان را عشره مبشره میخوانند ای ناصبی

اگر این خبر بوی از راستی داشتی چرا ابوبکر در محل وفات بعایشه دخترش میگفت بدرست

هلاک شد اینک رسول از من وکردابنده و مثل این روایت در کتاب فعلت فلا تلم و دیگر

کتب شما بسیار ذکر شده و عمر وقتی که در سکرات بود گفت کاشکی مادر عمر را نزادی و

کاشکی کهنه حیض زنان بودمی و انسان نبودم و اگر عثمان از عشره مبشره بودی مهاجر

و انصار و صحابه پیغمبر مختار باتفاق آن ملعون را بقتل رسانیدندی و طلحه و زبیر قصد

قتل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نمیکردند که اهل بهشت قصد قتل اهل بهشت نکنند

و الا لازم آید که فرقی میانه اهل بهشت و دوزخ نباشد و سعد بن وقاص از اصحاب عقبه

و از اهل شوری است و با امام بحق ناطق امیرالمومنین علیه السلام بیعت ننمود و با آنحضرت گفت

وقتی با تو بیعت میکنیم که شمشیری بمن بدهی که بشناسد مومن را از کافر و بکشد کافر را و نکشد مومن را
و اگر سعد از عشرهٔ بشره میبود یقین که با حضرت امیر المومنین علیه السلام که باعتقاد شما
خلیفه چهارم است بیعت مینمود و مومن را از کافر فرق میکرد و سعید بن زید از اصحاب عقبه است
و بموجب کلام الهی که انّ المنافقین فی الدّرک الاسفل من النّار از اهل دوزخ
باشد نه مستحق بهشت و عبد الرحمن بن عوف نیز از اصحاب عقبه است و از اهل شوری
و در شوری اولا بعثمان گفت که من ترا بخلافت اختیار میکنم که بسیرت و طریق ابابکر و عمر
سلوک کنی آنحضرت فرمود که من بکتاب خدا و سنت مصطفی عمل میکنم پس روی بجانب عثمان
کرد که من ترا خلیفه میسازم که بروش و طریق ابابکر و عمر سلوک کنی عثمان گفت قبول کردم
و با عثمان بیعت نمود و ای ناصبی از روی انصاف نظر کن که چون از اهل بهشت باشد
شخصی که اگر او را بکتاب خدا و سنت حضرت رسول خواند ترک کند و آن منافقی که
گوید بسنت ابابکر و عمر عمل نمایم که کردار و گفتار ایشان خلاف امر خدا و فرموده حضرت
رسولست و در کتب شما ثبت است و منکر او نمیتوانید شد بخلافت اختیار نمایید و ابو عبیده
از اصحاب عقبه است و این کسی که شما ایشان را از عشرهٔ بشره میخوانید همه از اهل نارند
بجهت نفاقی که با حضرت رسول نموده اند و حاشا که ایشان و شما از اهل بهشت باشید
و راوی این حدیث سعید بن زید است که از جملهٔ عشره بشره است و این حدیث را جهت
فضل و مرتبه خود وضع نموده است عربیه علی لعمری کان با الناس اعرفا ۞ و فی العلم
با الاحکام امضی و اعرفا ۞ فما عذر قوم اخروه و قدموا ۞ عدیا و تیما و هو علی و اشرفا
حدیث دیگر اینکه آنحضرت فرموده لا تجتمع امتی علی الضلالة یعنی اجماع نمیکنند
امت من بر گمراهی و اگر ده گمراه نه سیاه این خبر را بر افضلیت ابابکر وضع نموده اند

ای ناصبی

ای ناصبی این خلافیست که اجماع کرده باشند امت بر امامت و خلافت ابابکر زیرا آنکه
محقق و متفق علیه است که بنی هاشم و جمع کثیری از صحابه مثل سلمان و ابو ذر و مقداد و عمار
و حذیفه و سعد بن عباده خزرجی با تمام قبیله خزرج و زید بن ارقم و اسامه بن زید و بریده
اسلمی و سهیل بن حنیف و خالد بن سعید بن عاص و ابو الهیثم بن تیهان و عمار بن حنیف
و خزیمه بن ثابت و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری و مالک بن نویره با قبیله بنی حنیف
و غیر ایشان بسیاری انکار امامت او کردند و از بیعت او تخلف و تقاعد نمودند و چون
قبیله بنی حنیف انکار امامت او نموده و زکوت باو ندادند ایشانرا اسمی کردانید
باهل رده چنانکه در باب مطاعن او مذکور شده و ابو قحافه پدر او سر ببیعت ابابکر فرود
نیاورده چنانچه مفصلا ذکر شده پس چگونه صادق باشد که امت اجماع کردند
بر خلافت او و محقق است که همه امت بر امامت ابو بکر اجماع نکردند بلکه اهل مدینه
نیز بر امامت او اجماع نکردند و بر تقدیر محال که اجماع را در خلافت شرط دانیم
با آنکه اجماع واقع نشده و خبر موضوعه ناصبی را قبول کنیم و از دلایل عقلی و نقلی
چشم بپوشانیم میباید که عثمان واجب القتل باشد و کشتن موجب اجر جزیل و ثواب
جمیل بوده باشد و او کافر کشته شده باشد جهت آنکه اکثر صحابه اخیار از مهاجر
و انصار اجماع کردند بر کشتن او و چون او را کشتند گفتند قتلناه کافرا پس
هرگاه باجماع نصب امام و خلیفه توان نمود بطریق اولی باجماع قتل و عزل خلیفه
جایز باشد و بدانکه امت در لغت عرب بمعنی جماعتست و اقل جماعت سه است و بعضی
گفته اند که اقل جماعت مردی و زنیست و خدای تعالی یک کس را نیز امت خوانده چنانکه
در شان حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام در قرآن مجید فرموده که ان ابراهیم

کان امة قانتا لله حنیفا و حضرت قیس را امتی تنها خوانده و فرموده که
رحم الله قیسا یحشر یوم القیمة امة واحدة پس بر تقدیر
تسلیم صحت حدیث میتواند بود که مراد از لفظ امت درین حدیث حضرت امیر المومنین
علیه السلام تا بعان سعادت قرین او باشند و دیگر آنکه چندین جا خدای تعالی کثرت را
در کلام مجید مذموم یاد نموده چنانکه در آیه کریمه لا خیر فی کثیر من نجویهم و آیه
و لکن اکثرهم لا یؤمنون و آیه و ما امن معه الا قلیل و مثل این
آیات در قرآن مجید بسیار است که حق سبحانه و تعالی کثرت را مذموم یاد نموده است
حدیث دیگر ناصبیان بیدین مریدان عمر لعین محمد حنفیه افترا نموده اند که از پدر خود
پرسیدم که کدام یک از مردمان افضلند بعد از پیغمبر گفت ابو بکر گفتم بعد از و گفت عمر
ترسیدم که اگر بگویم بعد از و که بهتر است بگوید عثمان گفتم بعد از عمر تو گفت نه من بعد از و
بهتر نیستم من مردیم از مسلمانان و اگر این حکایت افترا نمیبود چرا امام حسن و امام حسین
علیهما السلام در وقتی که ابو بکر بر منبر بود دامن او را کشیده میگفتند بجای پدر ما بر حضرت
چرا رفته و نشسته و چرا حضرت امیر المومنین علیه السلام تا ششماه از بیعتش تقاعد
میکردند و اهم بزعم شما و اگر نه با عتقاد شیعه هرگز امیر المومنین علیه السلام بیعت نکرد
امام بلا فاصله او بود و ما دیگران چرا بیعت میکردند و از آنکه آن گمراهان غصب حق آنحضرت
نمودند بمرتبه او چه نقصان رسید و مولوی معنوی در مثنوی فرموده بیت زاغ در
رز نعره زاغان زند بلبل از آواز خود کم کی کند حدیث دیگر که بر امیر المومنین علی
علیه السلام افترا نموده اند که آنحضرت فرمود خیر الناس بعد النبیین ابو بکر
ثم عمر ثم الله اعلم یعنی بهترین مردم بعد از پیغمبران ابو بکر است پس عمر پس خدا بهتر

دانداین

داند ای ناصبی بد مذهب اگر این راست میبود چرا در هیچ خطبه نیست که از ایشان شکایت نکرده
باشد و اگر در هیچ جا شکایت نباشد همان خطبه شقشقیه در شکایت بس است و اگر این
گفته حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میبود آنحضرت نگفتی که اگر نه آن بودی که مردمان
قریب العهد بکفرند هر آینه با ایشان جهاد میکردم لیکن میترسم که بکفر بر گردند یعنی
از صبر چاره ندارم و اگر این حدیث راست بودی ابو بکر بر سر منبر نگفتی که لست
بخیرکم و علیٌ فیکم یعنی بهتر و سزاوار تر از شما نیستم و لیاقت منصب خلافت
ندارم و حال آنکه علی درمیان شما هست که شایسته منصب مسند ابد خلافت چه هرگاه امیر المومنین
علیه السلام او را خیر النّاس گفته باشد خود نفی خیریت از خود نمیکرد و نیز اگر عمر
بهترین مردم بود بعد از پیغمبران پیرزنی او را بر سر منبر عاجز نمیساخت و نمیگفت که
همه مردمان داناترند از عمر حتی زنان پیر در خانها و دلیل دیگر بر عدم صحت این خبر
حدیثی است که مخالفان روایت کرده اند از ابن مسعود که حضرت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود علیٌّ خیر البشر فمن ابی فقد کفر یعنی علی علیه السلام بهترین مردمانست
و هر که ازین معنی ابا نماید کافر است رباعی ای مانده ز کعبه محبت مهجور افتاده ز راه
صد منزل دور با مهر عمر دم مزن از مهر علی کی جمع توان نمود با ظلمت نور
حدیث دیگر در کتاب فصول الحق از راویان آن طبقه ضاله روایتست که عثمان روزی
بخدمت حضرت رسول آمد آنحضرت فرمود که عثمان هر چه خواهد بکند برا و چیزی نباشد
ای ناصبی اگر رسول صلّی الله علیه و آله ازین سخن اعمال خیر خواسته است کافه خلایق را
شاملست و اگر افعال شر خواسته است محض کفر است که گویند آنچه خدای تعالی حرام نموده است
رسول خدا بعثمان حلال کرده است و دیگر آنکه عثمان در آن وقت نه طفل بود و نه رخت خرد

پاره میکرد که از مجانین بود انگارش باید شمرد که قلم تکلیف از و برداشته باشند

حدیث دیگر آنکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله در باب حیای عثمان فرموده الا تستحیی

ممن استحیی منه ملائکة السماء یعنی آیا شرم نکنم از آنکه ملائکه آسمان از او شرم

میکنند ای ناصبی بیحیا اگر شما را نیز حیا و شرم میبود نام حیا و شرم عثمان نمیبردید

آیا ملائکه ضرری بعثمان رسانیده اند یا نسبت باو خیانتی کرده اند یا عثمان احسان

و نیکویی بسیار با ملائکه نموده یا نعمتی بایشان داده یا دفع کرده از ایشان ضرری و زحمتی

یا از او استجلاب منفعتی نموده اند یا این حیا و شرم از گریختن در جنگ و بعد از

سه روز رسیدن بود یا از آن بود که چون با یهودی دعوی داشت یهودی بمحاکمه

حضرت رسول راضی بود و او قبول نکرده نزد حاکم یهودان رفته که رفع محاکمه

کند یا از آن بود که امر باحراق مصاحف نمود یا از آن بود که رانده و طرید حضرت

رسول را بر گردانیده و زیر و شیر خود کردانیده یا از آن بود که ابا ذر را که از

صحابه رسول بود از مدینه اخراج کرد یا از آن بود که عبدالله مسعود را چندان زد

که بآن سبب بعد از سه روز فوت شد و عمار یاسر را آنقدر زد که چهار نماز از او

فوت شد یا از آن بود که عمال او همه خمار و فاسق و دروغگو بودند و فرشتگان

آسمان نظر باین افعال او از او شرم میکردند **حدیث دیگر** آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله

فرمود عثمان برادر من و رفیق منست در بهشت **حدیث دیگر** آنکه آنحضرت فرمود که عثمان

بیحساب ببهشت میرود هر که را افعال و اعمال آن باشد بنحوی که در مطاعن او از

کتب شما نقل شده چون برادر و رفیق حضرت رسول نباشد و چرا بیحساب بهشت

نرود دولت خوش که تو نیز بمحبت او ببهشت خواهی رفت و رفیق او خواهی بود **بیت**

کل هر جنس که از طینت و کان گهرست ؛ تو توقع ز گل کوزه گران میداری حدیث دیگر آنکه پیغمبر
فرمود که صلّوا خلف کلّ برٍّ وفاجرٍ یعنی نماز کنید در عقب هر نیکوکار و هر فاجر بدکاری
و هر کس را که اندک عقل و شعوری باشد میداند که این احادیث موضوعه است و نماز در خلف
فاسق و فاجر چه اعتبار دارد و حق بجانب نواصب است که وضع این قسم مزخرفات میکنند
بواسطه آنکه منکر فسق و فجور خلفای ثلثه نمیتوانند شد حدیث دیگر که در فضیلت معاویه
طاغیه باغیه وضع نموده اند و در کتاب ریاض از انس بن مالک روایتست که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که من در قیامت هشتاد سال معاویه را نه بینم و بعد از آن اورا
بینم که می آید بر شتری از مشک نشسته که حشو او از رحمت خدا و قوایم او از زبرجد
باشد گویم که کجا بودی گوید که در زیر عرش که خدای تعالی مرا و من او را سلام میکردیم
و باهم مناجات مینمودیم و خدا بمن گفت که این عوض دشنامیست که در دنیا ترا داده اند
فی الواقع بی دینی که چندین مرتبه مصاف و جدال با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نموده
باشد و چندین هزار کس را از صحابه و تابعین و مسلمین کشته باشد و سبّ مولای مؤمنان در منابر
و مساجد مینموده باشد چگونه خدای تعالی با او مناجات نکند و عذر نخواهد حدیث دیگر در کتاب
کامل بهایی از کتب اهل سنت نقل شده که خدای تعالی امر فرماید که فردای قیامت از برای
معاویه تختی بنهند در بالای عرش و خدای تعالی در زیر آن تخت بنشیند و معاویه در بالای
آن تخت قرار گیرد حدیث دیگر که در فضیلت ابوحنیفه وضع نموده اند در کتاب تبصرة العوام
از کتب آن طبقه ضاله نقل شده که حضرت سید رسل فرمودند که ابوحنیفه سراج
امتی یعنی ابوحنیفه چراغ امت منست ای ناصبی کسی که چندین احادیث وضع نماید و فتاوی باطله
از و یادگار بماند و اکثر محرمات را بر پیروان خود حلال سازد چون چراغ امت باشد دیگر

ناصبیان میگویند که علاماتی که دلالت بر فضیلت ایشان میکند یکی فتحهای پی در پی است ای ناصبی پیغمبر
خدا خبر داده بود که تا سی سال دیگر این فتوحات رو خواهد داد و این بلاد مفتوح خواهد شد 1
بخلافت هر که میبود و لشکرداری هر که باشد میشد و بعد از رحلت حضرت رسول خلفای شما
حرکت نکردند و بجایی نرفتند که ایشانرا دخل باشد لشکر اسلام قوت گرفته بود و از پیغمبر مژده
فتح شنیده میرفتند و فتح میکردند ایشانرا چه دخل بود که آن فتوحات را از فضیلت ایشان
شمردند دیگر میگویند که آنچه دلالت بر فضیلت ابابکر و عمر میکند آنست که خلافت در زمان ایشان
رونقی تمام داشت ای ناصبی از ابتدای دنیا تا حال چندین هزار پادشاهان ظالم بهم رسیده اند
مثل فرعون و نمرود و شداد و امثال ایشان و رونق حکومت اینها زیاده بر رونق ایا لت
ابابکر و عمر بود از برای آنکه بعضی از اینها دعوای خدایی کردند و اکثر اطراف و اکناف عالم
در تصرف آنها بود و پس رونق ایام سلطنت را از فضیلت کسی نتوان شمرد دیگر در کتاب فصول
الحق از روات طبقه ضاله روایتست که عمر لشکری بنهاوند فرستاد و ساریه را امیر ایشان
نموده جمعی از کفار کمین کرده بودند عمر از سر منبر آنحال را مشاهده نمود آواز داد که یا ساریه
الجبل الجبل و ساریه آواز عمر را شنیده پناه بکوه برده ای ناصبی بدانکه کفار شتران اهل
مدینه را از نواحی آن بلده طیبه بردند و رسول خدا بر آن مطلع نشد تا جبرئیل امین از
حضرت رب العالمین آن خبر را بسید المرسلین رسانید پس چون عمر از هفتصد فرسنگ راه
ساریه را دید و آواز بساریه رسانید و ساریه نیز آواز او را شنید پس عمر و ساریه افضل
از حضرت پیغمبر باشند الحق در صحت این روایت شک و شبهه نیست اما چنین باید که تا هفتصد
فرسنگ راه آواز او برسد و عجب از او که الحال از جهنم آواز خود را بشما نمیرساند و ممکن است
آواز خود را در ینوقت بشما میرسانده باشد و امر و نهی فرماید شما را قابلیت شنیدن آواز او

آن ملعون

آن ملعون نباشد دلت خوش داری ای ناصبی مر الگمان بود که تو همین در وضع حدیث ید بیضا داری در
ساختن معجزه نیز اعجاز مینمایی دیگر جمع نمودن عثمان مردم را بر یک مصحف از دانش
و ورع او میدانند ای ناصبی این از جملهٔ مطاعن اوست نه در فضایل او و بیان آن
در مطاعن عثمان ذکر شده دیگر عثمان را ذوالنورین میخوانند بادعای آنکه دو دختر حضرت
رسول در خانهٔ او بود ای ناصبی این خلاف و کذبست و او را درین فضیلتی نیست از
برای آنکه آن دختران هاله بنت خویلد خواهر خدیجه بودند که چون مادرشان بنود خدیجه
ایشان را بزرگ کرده بود و پدر ایشان ابو هند مالک بن نباش بود و یکی از آن دختران را
بعقد خود در آورد و از غصه کشت و دیگری را خواست و با او نیز بدسلوکی میکرد و در بعضی
روایات آمده که یکی از آن دختران را عقد نموده و هنوز مقاربت نکرده بود که آن دختر فوت
شد و در بعضی از تفاسیر شیعه مسطور است که چون سید رسل فتح مکه معظمه نمود و آن مکان
مقدس را از لوث کفر و شرک مطهر و پاکیزه ساخت امر کرد که در هر جا که مغیره خال عثمان را
یابند او را بقتل آرند آن ملعون شب بخانه عثمان پناه برد و در همان شب عثمان
او را پاپوشی داده از مکه بیرون نمود و چون اندک راهی طی نمودند نعلین او گسیخته
پایش مجروح شد و چون صبح شد از ترس آنکه مبادا کسی باو برخورد و بقتلش آورد
بنخلستانی پناه برده قرار گرفت و اینخبر را جبرئیل امین بحضرت سید المرسلین رسانید
و حضرت رسول مولای مومنان را امر نمود که بآن نخلستان رفته مغیره را بقتل رسانید
و چون این خبر بعثمان رسید بگمان آنکه خبر بیرون رفتن مغیره را از مکه زوجهٔ او بحضرت
رسول رسانیده که باعتقاد اهل سنت دختر حضرت رسول بود و بعقیده دختر خواهر
خدیجه بود آن مظلومه را بقصاص خون مغیره چندان بزد که از هوش رفت و چون اینخبر

بسید بشر رسید حضرت امیرالمومنین علیه السلام امر فرمود که بخانه عثمان رود و آن بی گناه را
از دست آن ظالم نجات دهد حیدر کرار ذوالفقار را کشیده متوجه خانه عثمان شد و چون
عثمان از آمدن مولای مومنان خبردار گردید بگوشه بدر رفت و آنحضرت داخل سرای او شده
آن مظلومه را مجروح و اعضا شکسته برداشته بخدمت حضرت پیغمبر برد و شب دیگر آن مظلومه
بجوار رحمت حق پیوست و خون او در گردن عثمان بماند و در آن شبی که آن مظلومه فوت شد
عثمان زنا با کنیزک آن شهیده نمود و صباح جنب در تشییع جنازه حاضر شد حضرت رسول
فرمود که هر که جنب است برگردد از گفته آنحضرت عثمان برنگشت دیگر باره آنحضرت فرمود
که هر که جنب است برگردد و اگر نه میگویم که او کیست عثمان این مرتبه از خوف آنکه مبادا آنحضرت
مردم ازین معنی مطلع سازد ببهانه آنکه دلم درد گرفته شروع بناله و فغان کرده برگردید
واکثر احادیث موضوعه باطله در زمان بنی امیه طاغیه باغیه بهم رسید که معاویه منزل هاویه امر نمود
که هر کس یک سخن از فضایل علی علیه السلام زبان او را بکشند و زر میداد که مردم وضع احادیث
در باب خلفای ثلثه و بنی امیه و بنی العباس نمایند و مثالب ایشان را بمناقب و معایب ایشان را بفضایل
بدل سازند و آنرا ببلاد و امصار فرستاد تا معلمان بطفلان آموختند و واعظان و
مدرسان را امر نمود که در منابر و مجالس آنها را بخوانند و مردم می آموختند نقل است
که جمعی ستم ظریف که عقیده بهلول را میدانستند باو گفتند که اعمال ابوبکر و عمر را با کردار سایر
امت وزن کردند ایشان بر امت راجح آمدند بهلول در بدیهه گفت اگر این خبر صحیح است
البته در میزان قصوری بوده ای ناصبی اگر ترک احادیث موضوعه و دلایل افضلیت آن
سه منافق مرتد میکردی ظاهرا بهتر بود و رسوایی کمتر و ملاحظه خاطر نازک کردم و درین باب
بهمین اکتفا نمودم و اگر نه زیاده برین از احادیث موضوعه باطله و تبیین عدم صحت و بطلان

آن خبر

آن جهت تو ذکر میکردم با علی ⁂ هر کس که بر نقضی تو تولا نکند ⁂ و ز دشمن دین خود تبرا نکند
اخراج ز دنیا چو کنندش بیشک ⁂ جز قعر جحیم هیچ جا جا نکند **باب چهل و پنجم** در بیان
شمه از آنچه ناصبیان بیدین سنیان لعین بحضرت عزت جل جلاله و با نبیا نسبت میدهند
و کافه اهل سنت را عقیده اینست که آنچه واقع شده از خیر و شر و عبادات و فسق و فواحش
همه از جانب خدای تعالی است و گویند خدای تعالی دست راست بر پشت حضرت آدم مالید
اصحاب یمین را برای بهشت بیرون آورده و دست چپ مالید اصحاب شمال را برای دوزخ
بیرون آورده و نیز تجویز وقوع معاصی از انبیا معصومین نموده اند و بعضی از ایشان کفر را
بر انبیا خواه قبل از بعثت و نبوت بوده باشد و خواه بعد از آن جایز داشته اند و همچنین
سهو و غلط و خطا و نسیان به پیغمبران نسبت می[دهند] از آنجمله در کتاب طرایف آمده که
در کتاب جمع بین الصحیحین و دیگر کتب اهل سنت آدم را منسوب بشرک کردانیده اند
و در کتاب فصول الحق از علمای اهل سنت روایتست که نوح خمر خورد و عورتش برهنه شد
حام بخندید و سام بپوشید چون نوح احوال را شنید دعا کرد که فرزندان حام بنده اولاد
سام باشند با آنکه خود از حضرت رسول روایت میکنند که خمر بر جمله انبیا و امت ایشان حرام
بوده و هرگز حلال نبوده و در کتاب طرایف از کتب اهل سنت نقل شده که در روز قیامت
خلایق نزد هر یک از انبیا آمده التماس شفاعت مینمایند و هر یک عذری آورده بنزد حضرت
ابراهیم آیند و التماس شفاعت نمایند گوید امروز غضب الهی در نهایت شدتست و من
در دنیا سه دروغ گفته ام که امروز از عهده آن بیرون نمیتوانم آمد و نیز گویند که ابراهیم در
قدرت حق تعالی شک داشت که طلب زنده کردن مرغ نمود و گویند که موسی خون کسی بناحق
ریخت و در کتاب طرایف از صحیح بخاری و صحیح مسلم نقلست که چون ملک الموت بقبض روح

حضرت موسی آمد لطمه بر رویش زد که یک چشمش کور شد و ابو هریره گفت که ملک الموت بظاهر
نزد مردم می آمد از آنروز دیگر پنهان می آید **و نیز** روایت میکنند که چون زلیخا میل یوسف کرد
یوسف هم قصد فجور کرد ناگاه یعقوب را دید که انگشت بدندان گرفته است و گویند نشسته
بود یوسف در موضعی که وقت مباشرت نشینند **و گویند** داود عاشق زن اوریا شد و اورا
بغزا فرستاد و او کشته شد و داود زن او را الخواستی بر سر قبر اوریا رفت و گفت
ای اوریا مرا بحل کن که بر زن تو عاشق شدم و ترا بمجاربه فرستادم تا کشته شدی و زن ترا
بخواستم و میگریست تا خدای تعالی توبه او را قبول کرد **و گویند** از برای سلیمان دختر پادشاه جزیره را
اسیر کرده آوردند و آن دختر را سلیمان بسیار دوست میداشتی و آن دختر از فراق
پدر بسیار متألم بود سلیمان بدیوان فرمود که تمثال پدر او را کشیدند و ابلیس آن زن را
سجده تمثال پدر امر کرد و همه کنیزان با او موافقت کردند و مدت چهل روز همه پرستش
آن صورت کردند **و گویند** سلیمان بسبب خاتم پادشاه شد و دیوی صخر نام آن انگشتر را
دزدید و بجای سلیمان چهل روز بنشست و با همه حرمهای او صحبت داشت و آصف برخیا
فهمید و صخر بگریخت و خاتم در دریا افکند و آنرا ماهی فرو برد و سلیمان مزدور ملاحی
شده بود و ماهی بمزد باو داد چون شکم او را بشکافت خاتم را یافت و بمکان خود رفته
قرار گرفت **و در** کتاب تبصرة العوام از کتاب الزینه که از کتب مخالفین است نقل شده که در وقتی
که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام را باسمان میبردند مست بود از نبید **و گویند** حضرت
خاتم النبیین چهل سال بر دین جاهلیت بود **و نیز** میگویند که حضرت رسول آخر الزمان در نماز صبح
قرائت سوره والنجم نموده و بعد از آیه کریمه افرأیتم اللات والعزی ومنات
الثالثة الاخری خواند تلک الغرانیق العلا و منها الشفاعة ترتجا و این

کلمه محض

کلمه محض کفر و شرکست و چگونه پیغمبر خدا اسناد توان کرد که اقرار و اعتراف بجلالت قدر
و علو منزلت اصنام و اوثان نماید و امیدوار بشفاعت اصنام و اوثان باشد و علامه
حلی قدس سره درین باب فرموده نعوذ بالله من هذه المقالة التی نسبت الی النبی
صلی الله علیه و آله انها توجب الشرک فما عذرهم غدا عند رسول
الله صلی الله علیه و آله یعنی پناه میبرم بخدا ازین گفتگوئی که نسبت میدهند
حضرت پیغمبر را با آن که موجب شرکست پس چه خواهد بود عذر ایشان فردای قیامت نزد
رسول خدا و گویند که حضرت رسول عاشق زینب دختر عبید که زن زید حارث بود شد و زید
بکراهیت او را طلاق داد و حضرت رسول زینب را بنکاح در آورد و همچنین اهل سنت
و مخترعان بدعت روایت کرده اند که حضرت رسول نماز عصر را در حضر دو رکعت گزارده
اصحاب گفتند یا رسول الله نماز را قصر کردید یا فراموش نمودید آنحضرت حقیقت از آن
استفسار نمود عرض کردند که شما نماز را دو رکعت گزاردید و دو مرد در آن باب
گواهی دادند حضرت رسول برخواسته نماز را اعاده نمود بیت مه نور میفشاند و سگ
بانگ میزند ⁂ سگ را بپرس خشم تو با ماهتاب چیست و نیز از عایشه روایت کرده اند که جمعی
در کوچه ساز مینواختند و رقص میکردند و بلهو و لعب مشغول بودند و رسول بیرون رفته
تماشا کرده و باز آمد و مرا گفت تو نیز میخواهی که تماشا کنی گفتم بلی یا رسول الله مرا بر دوش
مبارک خود بر داشت تا از دیوار خانه نظاره و تماشای آن نمودم و سه مرتبه مرا گفت یا عایشه
آیا سیر شدی من گفتم نه و مقصود من آن بود که منزلت خود نزد رسول الله بدانم ناگاه
عمر در آمد و خلق حمله بر میدند و متفرق شدند و رسول گفت که من نظر میکنم بسوی شیاطین
من و انس که همه از عمر میگریزند ⁂ ای ناصبی کدام عاقل روا میدارد که زن خود را بدوش

بردارد که نظاره کوچه و بازار کند و تماشای لهو و لعب نماید و اینچنین امور رکیک را بهیچ یک از اراذل
الناس نسبت نمیتوان داد به پیغمبر خود که اشرف کاینات و خلاصه موجودات است اسناد میکنند
و عمر ملعون را در صلاح و عفاف و غیرت بر او ترجیح میدهند و مولوی معنوی فرموده بیت
در شب مهتاب مه را بر سماک ؛ از سگان و عوعو ایشان چه باک ؛ و نیز روایت کرده اند
که رسول از غزایی باز گشت زنی پیش وی آمد و گفت یا رسول الله من نذر کرده بودم که
اگر تو بسلامت باز آیی دف بزنم و سرود بگویم رسول فرمود که اگر نذر کرده بعمل آر
والا ترک کن زن شروع برقص کرده دف میزد و سرود میگفت علی و ابی بکر و عثمان
در آمدند و آن زن بکار خود مشغول بود و چون عمر پیدا شد زن دف را پنهان کرد پس
رسول خدا گفت ای عمر شیطان از تو میترسد این زن در حضور من و همه یاران دف میزد
و چون ترا دید دف را پنهان کرد ؛ ای ناصبی بیدین آیا دف زدن طاعت بود یا معصیت
اگر طاعت بود نشاید که در حضور عمر مردم ترک عبادت کنند و اگر معصیت بود چون
رسول خدا و اصحاب او راضی بمعصیت شوند با آنکه قدرت بر رفع و دفع آن داشته
اند و شیطان از خدا نترسد و از همه پیغمبران نترسد و باعتقاد فاسد شما جمیع پیغمبران را
شیطان وسوسه کرده و از ایشان خطایی سرزده از عمر پرسید آیا این مرتبه را
چه یافته باشد که لهو و لعب و خطا برسول روا باشد و عمر را جایز نباشد بیت یاقوت را مقابل
خر مهره مینهند ؛ سنگ سیه بنرخ زر سرخ میخرند و نیز گفته اند که جایز است که پیغمبر بکدریم
بزند دو جهت احسن و احقر اشیا دروغ گوید و در کتاب تنزیه الانبیاء سید مرتضی و دیگر
کتب علما مشروحا ذکر آنها شده و سنیان بدین بنا بر آنکه قبایح ابابکر و عمر و عثمان را
اصلاح کنند کفر و ظلم و انواع معاصی ایشان را حواله بمشیت و تقدیر الهی مینمایند و اعتقاد کرده

اینمعنی کرده اند

اینست که از ازل تا ابد هرچه شده و میشود همه فضل خداست و مطلقا فایده بر هیچ عمل مترتب نیست
و کفر کفار و فسق فساق و عناد ابوجهل و حکومت یزید همه برضا و تقدیر حق تعالی است و در
قیامت اگر همه پیغمبران را بدوزخ برد و جمیع آتش پرستان را ببهشت بیاید و قبحی ندارد بلکه
نیکوست و از زنا و لواطه وغیره هرچه رو دهد پروا مضایقه و احترازی ندارند بلکه راغب و مایلند
و پیغمبران و مرسلین را نیز مثل خود و پیشوایان خود مسمی و محظی میشمارند چنانچه مولوی معنوی
اشاره بآن نموده **نظم** کار پاکان را قیاس از خود مگیر ⁂ گرچه باشد در نوشتن شیر شیر
جمله عالم زین سبب گمراه شد ⁂ کم کسی ز ابدال حق آگاه شد ⁂ همسری با انبیا برداشتند
اولیا را همچو خود پنداشتند ⁂ گفت اینک ما بشر ایشان بشر ⁂ ما و ایشان بسته خوابیم و خور
این ندانستند ایشان از عمی ⁂ در میان فرقی بود بی منتها ⁂ هر دو صورت گر بهم ماند رواست
آب تلخ و آب شیرین را صفاست ⁂ هست ترکیب محمد لحم و پوست ⁂ گرچه در ترکیب هر تن جنس اوست
گوشت دارد پوست دارد استخوان ⁂ هیچ این ترکیب را باشد همان ⁂ کاندرین ترکیب باشد معجزات
که همه ترکیبها گشتند مات ⁂ کار ازین ویران شدست ای مردم خام ⁂ که بشر دیدی مر ایشان را چو عام
تو همین دیدی که ابلیس لعین ⁂ گفت من از آتشم آدم ز طین ⁂ چشم ابلیسانه را یکدم ببند
چند بینی صورت آخر چند چند ⁂ دیده معنی زبانی برگشا ⁂ تا ببینی فرقها در زیرها
گر نه فرزند ابلیس عنید ⁂ پس بتو میراث آن سگ چون رسید ⁂ واکثر مذاق ملا میرزا جان
شیرازی دارند که چون ببخارا رفت و ابتدای تدریس مشغول شد مخدوم کرده ملا شیر ب
لوندان آنجا را خوش کرده با اجامره و اوباش صحبت میداشت شاگردان آخوند
رعایت حقوق استاد شاگردی نموده مکرر بکنایه آخوند را اخبار مینمودند که شاید
مخدوم‌زاده را منع کند و آخوند تغافل میکرد زاینده تا آخر بیطاقت شده صبر نتوانستند

کرد صریحا باخوند گفتند که فلانیان پسر را هر روز بباغی و هر شب با تماقی میبرند
و چنین و چنان میکنند مولانا تبسم نموده فرمودند که عجب از شماست که با دعوای عقل
و شعور باین قسم چیزها درمانده اید بعد از آنکه آنچه میگویند وقوع داشته باشد
نفس ناطقهٔ او را چه نقصان میرسد و در کتاب کامل بهائی آمده که مذهب جبابره را ابتدا در
اسلام معاویه رواج داد و اکثر اهل سنّت جبری و قدری اند و روزی جبری مجوسی را
دعوت کرد باسلام مجوسی گفت اسلام بدست من نیست خدای تعالی چنین خواست جبری
گفت راست گفتی ای مجوسی و نیز در آن کتاب آمده که غلامی بود عبدالله بن داود را و عبدالله
از علمای اهل سنت و جبری بود و اتفاق افتاد که قاری در مجلس عبدالله آیه
قَالَ یَا اِبْلِیسُ مَا مَنَعَكَ اَنْ تَسْجُدَ لِمَا خَلَقْتُ خواند غلام در علم جبر
استاد بود گفت ابلیس را از سجده کردن آدم خدای تعالی مانع شد اگر من آنجا
حاضر بودمی گفتمی خداوندا تو او را از سجده کردن منع کردی شیعی در آن مجلس حاضر
بود گفت ای غلام از خدای تعالی شرم نداری که برای ابلیس لعین اقامت حجّت
میکنی ابلیس باهمه شیطنت و مکر خویشتن از برای خود این حجّت نگفت و نیز در آن
کتاب آمده که بجبری گفتند اَلزّنا خیرٌ اَمِ التّرك جبری گفت زنا بهتر است نزد
من از برای آنکه تا خدا تقدیر نکند زنا نتوان کرد و در کتاب انوار البدریه آمده
که شخصی از اهل سنّت و مخترعان بدعت بخانهٔ خود آمد دید که یکی از ملازمان خود را
با کنیزی از کنیزان او صحبت میدارد شروع در تأدیب ایشان نمود غلام گفت که
قضا و قدر پیش من دو سترست از هر چیزی و آن غلام را آزاد نمود و نیز راغب
اصفهانی در محاضرات خود آورده که شخصی از اهل سنّت و بدعت داخل خانهٔ خود شد

مردی را دید که با زن او صحبت میدارد تازیانه برداشته زن را سیاست نمود که این کار
ناشایست و عمل قبیح است که از تو صادر شده و آن زن میگفت که این کار را باراده
و اختیار من نیست و از قضا و قدر است و آن مرد در باب تادیب و مبالغه تمام داشت و
میگفت زنا میکنی و اینچنین عذر ناموجه میگویی زن فریاد بر آورد و گفت آه که
آخر تو ترک سنت کردی و مذهب رافضی اختیار نمودی مرد از آن سخن متنبه شده
تازیانه از دست انداخت و عذر زن را پذیرفته از و معذرت خواست و گفت تو از اهل
سنتی حقا **حکایت** در کتاب منهج الفاضلین و در کامل بهایی ذکر شده که در زمان محمد بن
سلیمان که از ملوک بنی امیه طاغیه باغیه بود عالمی بود شیعی و دایما مذمت او نزد محمد بن سلیمان
میکردند و محمد بن سلیمان نیز جبری بود روزی علمای مجبره پیش محمد حاضر شدند و التماس
کردند که عالم شیعی را حاضر کن تا ما کسر او کنیم و اهانت بوی رسانیم از برای انکه میگوید که
بنده فاعل فعل خود است و افعال بنده از خیر و شر باراده و مشیت و تقدیر الله تعالی
نیست و دایما طعن در مذهب ما میزند و تکفیر و تضلیل علمای اسلام میکند و این چنین مذهب را
قبول ندارد و تر او جمله ملوک بنی امیه را بد مذهب و مخطی و فاسق بلکه کافر میگوید محمد بن
سلیمان امر کرد که او را حاضر کردند چون حاضر شد آن عالم را تهدید و توبیخ بسیار
کرد و بعد از آن گفت میگویند که تو میگویی که بنده فاعل فعل خود است و افعال نیک و بد او
باراده و مشیت و تقدیر الله تعالی نیست اگر این سخن که بتو نسبت میکنند بثبوت رسد ترا
خواهم کشت عالم شیعی گفت میخواهم که کلمه چند بعرض رسانم اگر رخصت دهی بعد از آن
حاکمی اگر قتل کنی و اگر سیاست فرمایی محمد بن سلیمان گفت هر سخن که میخواهی بگو عالم
شیعی گفت فرض کنیم که دیشب من و شخصی دیگر در خدمت تو بودیم و از تو انواع فساد و معاصی

و فجور از زنا و غیره بظهور آمد چون روز شد و از خدمت تو جدا شدیم من در میان مردم ذکر عدل
و عفت و پاکدامنی تو میکنیم و مدح و ثنای تو میگوییم و افعال قبیحه که از تو مشاهده نموده کتمان مینماییم
و آن شخص دیگر آنچه از تو دیده با مردم میگوید و افشای اسرار تو میکند تو از ما کدام را دوست تر
داری محمد بن سلیمان گفت ترا که کتمان سر ما کردی دوست دارم و تربیت کنم و او را
که افشا کرده دشمن دارم و سیاست فرمایم عالم شیعی گفت سبحان الله هر گاه که تو گناه
کرده و مرتکب افعال قبیحه شده نمیخواهی که من باز گویم خدای پاک که منزه است از جمیع
افعال قبیحه و اعمال شنیعه چگونه روا دارد و رضا دهد که شریک اهل عالم و کفر اولاد
آدم و معاصی فساق و اجلاف و قتل انبیا و اوصیا و جمیع آنچه صادر گردیده باد
اسناد نمایند **بیت** گمرهی را که مذهبش اینست ؛؛ لعنت سنی مجرب و لعنت باد

باب ششم در کفر اهل سنت و ارتداد آن گمراهان بی ملت و باعث کفر این جماعت متابعت شیطان
امت کذاب مرتاب عمر بن خطاب علیه اللعنة و العذاب گردیده که امت را از جاده اطاعت
اهل بیت رسالت منحرف نموده سالک طریق عناد شان گردانیده و بمرور ایام پیروان
آن کافر بیدین در احکام شریعت مطهره اعتماد بر آرای فاسده و فتاوی باطله ایشان نموده
بمقتضای آن عمل نمودند و ازین جهت افکار و انظار غیر صحیحه ایشان منتهی بارتکاب مفاسد
عظیمه شد و آنچه نه شایسته بارگاه احدیت تواند بود و آنچه نه مناسب رتبه نبوت و رسالت و
امامت تواند شد باظهار آن اضلال کثیری از بندگان خدا نموده آن جمع را از زمره
کفره و فجره گردانیده و ازین جهت متفرق بهفتاد و سه فرقه شدند و یک فرقه که شیعه
اثنی عشریه اند ناجی و باقی هالکند چنانچه عارفی فرموده **نظم** بعد احمد گشت هفتاد و
سه فرقه امتش ؛؛ زان یکی ناجی و باقی هالکند ای هوشیار ؛؛ من گرفتم دامن آل پیمبر زان میان ؛؛

هرکه را خواهی تو نیز از دیگران کن اختیار ٭ من چو در کشتی نوحم با نبی و با وصی ٭ گو زمین

طوفان بگیر و آسمان گو ببار ٭ رستگار آمد سگی کو بود با اصحاب کهف ٭ من که با آل

رسولم چون نباشم رستگار ٭ اولا دلیلی که ظاهر و روشن است در کفر و ارتداد ناصبیان

بیدین و سنیان لعین و مخالف و موالف را در آن خلافی نیست حدیثی است که

حمیدی در کتاب جمع بین الصحیحین ذکر کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده مَن

مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ اِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً یعنی کسی که

بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد مردن او مثل مردن آنانست که پیش از ظهور

اسلام مرده باشد از ابی سبیل روایتست که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روزی

بمن خطاب نموده فرمود که یا ابا سبیل وَاللهِ لَا يُقْبَلُ الصَّلٰوةُ اِلَّا مِنْكُمْ

وَلَا الزَّكٰوةُ اِلَّا مِنْكُمْ وَلَا الْحَجُّ اِلَّا مِنْكُمْ یعنی ای ابا سبیل بخدا قسم که نماز

و زکوة و حج از هیچیک صحیح و قبول نیست مگر از شما که شیعه اثنی عشری و از دوستان

باید که عبادات شما مقبول درگاه الهست بیت بی مذهب درست نمازش صحیح نیست ٭ زاهد

اگر ز چشمه کوثر وضو کند و در کتاب فتوحات القدس آمده که سید کاینات فرمود که در شب معراج

حضرت عزت جل جلاله بمن خطاب نمود که یا محمد من ترا و علی و فاطمه و حسن و حسین را از اصل نور خود

آفریدم و ولایت و دوستی شما بر اهل آسمان و زمین عرض کردم هرکه قبول کرد از مومنان

باشد و هرکه انکار کرد از کافران باشد یا محمد اگر بنده عبادت من کند تا منقطع گردد

حیات او چون بمن رسد و منکر شما و اهل بیت شما باشد او را نیامرزم الا که مقر و معترف باشد

بولایت شما پس خطاب فرمود که یا محمد میخواهی که ایشان را ببینی گفتم بلی گفت نظر کن بجانب

راست عرش چون نظر کردم علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن

محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و محمد بن الحسن
المهدی صلوات الله علیهم اجمعین را دیدم که در موضع فراخ و سیع از نور ایستاده اند و نماز
میکردند و مهدی در میان ایشان مانند کوکب دری میدرخشید گفت یا محمد اینها برادر
فرزندان تو اند و حجتهای من بر خلق و مهدی کینه خواهنده عترت تست بجلال ذو الجلال
من و عزت من که این حجت منست و از اولیای منست و انتقام خواهد کشید از اعدای من و این
حجت باقیست از من و این هادی و مهدیست و این حدیث دلیلیست ظاهر بر کفر ناصبیان
بیدین و مبغضان وصی سید المرسلین و منکران ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین
و در کتاب فصول الحق ابن معاذلی از ابو ذر غفاری روایت نموده که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که هر که دشمن علی را الخلافت و جانشینی من داند بعد از من او کافرست
و او محاربه کننده با خدا و رسولست و در کتاب نهج الحق شیخ جمال الدین مطهر حلی از ابن
مسعود روایت نموده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده در وقتی که خدای تعالی آدم
علی نبینا و علیه السلام را خلق کرده و روح در بدن او دمید حضرت آدم عطسه آمد گفت الحمد لله
حق سبحانه و تعالی با دم وحی فرستاد که حمد گفتی مرا ای بنده من اگر نه غرض از آفرید ن تو
آن دو بنده من بودندی که ایشانرا خلق خواهم کرد ترا در دنیا خلق نمیکردم بیت
هست بصورت ترا پدر اگرچه آدم ۞ ولی کجا رسدش با تو لاف بابائی حضرت آدم گفت آن دو
بنده مقرب درگاه تو از من بوجود خواهند آمد خطاب عزت باو رسید بلی ای آدم نظر بالا
کن چون نظر ببالا کرد دید که بر ساق عرش نوشته لا اله الا الله محمد نبی الرحمة
و علی مقیم الحجة من عرف حق علی زکی وطاب و من انکره خاب و خسر
قسمت بعزتی ان ادخل الجنة من اطاعه و ان عصانی و اقسمت

بعزتی

بعزتی ان ادخل النار من عصاه وان اطاعنی یعنی بینت معبودی و آفریدگاری که
سزاوار پرستیدن باشد مگر خدای تعالی و محمد را فرستاده است برحمت بر خلقان و علی اقامت
کننده حجت بر همه خلقان است و هر که شناخت حق علی را پاک و پاکیزه گشت و هر که انکار
کرد حق علی را ملعون و زیانکار گشت و من که خداوندم سوگند خورده ام بعزت و بزرگی
خود که بهشت برم آنرا که فرمان علی برد و مطیع او باشد اگرچه فرمان من نبرده و مطیع
من نباشد و سوگند خورده ام بعزت و جلال خود که داخل سازم در آتش دوزخ آنرا
که فرمان علی نبرد و مطیع او نباشد اگرچه فرمان من برد و اطاعت من بجای آورد و انکار
حق امیر المومنین علیه السلام آنست که بعد از پیغمبر فاصله او را امام و جانشین آنحضرت
ندانند و دیگری را براو ترجیح دهند و هر که او را بلا فاصله امام و جانشین حضرت
رسول نداند بتحقیق منکر نبوت حضرت رسول است چنانچه سید کاینات فرموده من جحد
امامة علی بعدی فقد جحد نبوتی و من جحد نبوتی فقد جحد
ربوبیة الله یعنی هر که انکار امامت علی کند بعد از من بدرستی که انکار من کرده است
و هر که انکار نبوت من کند بتحقیق که انکار الوهیت خدای تعالی کرده است و در
کافی بروایت زراره از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و از آنحضرت متصل بحضرت
رسالت صلی الله علیه و آله مرقوم گشته که اما لو ان رجلا قام لیله و صام نهاره
و تصدق بجمیع ماله و حج جمیع دهره و لم یعرف ولایة ولی الله
فیوالیه و یکون جمیع اعماله بدلالته علیه ما کان علی الله حق فی
ثوابه و ما کان من اهل الایمان مضمون عبارت آنست که حضرت رسالت
فرموده که اگر کسی تمام شب عبادت و تمام روز صرف نموده باشد و جمیع اموال خود را

خدا التصدق نموده و در تمام عمر اوقات صرف حج کرده آینده باشد و با وجود این حال
او را معرفت ولایت خدا حاصل نشده باشد و نداند که ولی منصوب از جانب خدا کیست
و چه کس است تا تولا بوی نموده جمیع اعمال او بدلالت آن ولی خدا از او صادر گردد این
طور کسی را در درگاه الهی استحقاق اجری و ثوابی نبوده از دایرهٔ اهل ایمان خارج باشد
بیت رهبری جو که درین بادیه هر سو را هیست \ مرد سرگشته چه داند که کجا باید رفت \ و در رساله
قاضی زاده که هروی از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایتست که الحضرت
فرمود که من دان الله بعبادة یجهد فیها نفسه ولا امام له من الله
فسعیه غیر مقبول وهو ضال متحیر یعنی هر که نزدیکی جوید بخدای تعالی
بوسیله عبادتی که نفس وی در آن غایت جهد و سعی نموده باشد و او را امامی از جانب الله
تعالی نباشد سعی آن شخص در آن عبادت قبول حق سبحانه و تعالی نبوده گمراه و حیرت زده
و ... و فجره است نظم ز نفس بد اگر نیکی طمع داری چنان باشد \ که از زاغ سیه داری
هر سبزی بینا \ درین دریای خونخوار از قضا ساز او کشتی \ دران کشتی قدم در نه که بسلم بحر پنهان
نجات از راه عترت جو نه از احیای غزالی \ شفا زان خاک در که دان نه طب بو علی سینا
و در کتاب فتوحات القدس از امالی ابن بابویه نقل شده که حضرت سید رسل فرموده من فضل
احدا من اصحاب علی علی فقد کفر یعنی هر که تفضیل دهد کسی را از اصحاب و
یاران من بر علی بتحقیق که او کافر شد و نیز در آن کتاب در تفسیر آیهٔ کریمه ضرب الله
مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة آمده که مراد از کلمهٔ طیبه لا اله الا الله
است که هر که لا اله الا الله میگوید مؤمنست و تشبیه شده بشجرهٔ طیبه یعنی اصل این درخت
دین ایمانست و نماز بمنزلهٔ تنهٔ اوست و ولایت اهل بیت میوه همچنانکه درخت کامل باشد

الا بمیوه

الا بمیوه همچنین درخت دین و اسلام کامل نباشد الا بولایت و متابعت اهل بیت رسالت
و این دلیل واضحیست بر کفر ناصبیان لعنهم الله که پیروان عمر لعین و در کتاب نصوص الائمه از حضرت
امیرالمؤمنین علیه السلم مرویست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود الائمة
مِن بَعدی اثنی عَشَر اوّلهم علیّ و آخرهم القائم خلفائی و اوصیائی
و حجج الله علی امّتی بعدی المقرّ بهم مؤمن و المنکر لهم کافر
امام و پیشوا بعد از من دوازده اند اوّل ایشان علی و آخر ایشان قایم است که ایشان خلفا
و اوصیا و اولیای منند و حجتهای خدا اند بر امّت من بعد از من اقرار کننده ایشان
مؤمنست و منکر ایشان کافر رباعی که مهر علی در دل و جانت نبود ثابت نبود از دین محمدی نشانت
اثنی عشری اگر نباشی بیقین از دوزخ جاودان امانت نبود و در کتاب روضة الواعظین
از جابر بن عبد الله الانصاری روایتست که خطبه خواند از برای ما رسول خدا پس گفت ای
مردمان هر که دشمن دارد اهل بیت مرا برانگیزاند خدای تعالی او را روز یهودی جابر
گوید گفتم یا رسول الله هر چند روزه گیرد و نماز کند که مسلمانست و در کتاب فتوحات
القدس از امالی ابن بابویه علیه الرحمه نقل شده که عبد الله بن سمره روایت کند که از سید
کاینات سؤال نمودم که یا رسول الله ارشاد کن و راه بنما مرا بسوی نجات و رستگاری
فرمود که ای پسر سمره هرگاه که مختلف شود قصدها و غرضها و پریشان شود عقلها و
راهها پس بر تو باد که از علی بن ابی طالب علیه السلام جدا نشوی که او پیشوای امت منست و
خلیفه و قایم مقام منست بعد از من و اوست فاروق که تمیز میکند حق و باطل هر که از و
سؤال کند جواب دهد او را و هر که از او طلب ارشاد کند راه نماید او را و هر که طلب حق
کند نزد او یافت حق را و هر که از او التماس هدایت کند هدایت نمود او را و حق هر که

نپاه برد با و ایمن شد و هر که چنگ در زد با و نجات داد او را و هر که اقتدا با آنحضرت کرد راه نمود
او را ای پسر سمره سلامت یافت هر که دوست و مسلم داشت او را و هلاک و ناچیز شد هر که
رد کرد او را و دشمن داشت ای پسر سمره علی از منست و روح او روح منست و طینت او
طینت منست و او برادر منست و من برادر اویم و او شوهر دختر من فاطمه است که سیده زنان
عالمیان از اولین و آخرین است و دو پسر منی که از دست سیدان جوانان اهل بهشت حسن و
حسین که نهم ایشان قایم امت منست پر میکند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر بود از ظلم و
جور و نیز در آن کتاب از سلمان فارسی روایتست که حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود که
جبرئیل امین از جانب رب العالمین آمده گفت که حق تعالی فرمود که گرامی ترین خلقان نزد من
محمد است و برادرش علی بن ابی طالب و فرزندان ایشان که معصومند و امام بندگان کردانیدم
ایشانرا و هر که را حاجتی باشد چون محمد و آل او را وسیله و شفیع سازد مطلب او را برآرم
و ببرکت ایشان بلاها را از بندگان دور سازم و اگر بنده را در طاعت و عبادت تقصیری
واقع شده باشد چون بعلی تولا کند و از دشمنان او بیزاری نماید وی را بیامرزم و اگر علی را
دشمن دارد و از دشمنان او تبرا نکند هرگز بروی رحمت نکنم و در کتاب نصوص الائمه
آمده که سید رسل فرموده اند که امام و پیشوای خلایق بعد از من دوازده اند و نه کس از ایشان
از صلب حسین علیه السلام اند و نهم ایشان قایم آل محمد است پس خوشا حال آنکسی که ایشانرا
دوست دارد و بدا حال کسی که ایشانرا دشمن دارد و شیخ نور الدین آذری گفته نظم
چنانکه هست فلک را دوازده تمثال ⁂ که آفتاب برو دوره میکند هر سال ⁂ در آسمان ولایت
دوازده برجند ⁂ چو آفتاب ولایت همه در اوج کمال ⁂ و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
مرویست که فرمود لا یبالی الناصب صلی ام زنا یعنی در میان نماز کردن و زنای ناصبی

فرقی نیست خواه باین مشغول باشد و خواه بآن پس بهتر آن باشد که ناصبیان بدین پیروان ابابکر
و عمر و عثمان لعین تصدیع نکشند و رنج بیهوده در کردن نماز و روزه نبرند و مراد
از ناصبی آنهایند که بعد از حضرت رسول حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب علیه السلام را
امام و پیشوا نمیدانند و دیگری را بر آنحضرت ترجیح دهند و نیز از آنحضرت مرویست که
هر که شک کند در کفر دشمنان ما و آنکسانی که بر ما ظلم کرده اند آنکس کافرست و از اسمعیل بن
جعفی روایتست که از حضرت امام محمد باقر علیه السلام از حال کسی که دوست دار حضرت
امیر المومنین علیه السلام و تبرا از دشمنان او نکند و بگوید که امیر المومنین در پیش من
دوسترست از آنجماعتی که مخالفت با آنحضرت کرده اند پس آنحضرت فرمود که او دشمنی
و دوستی را باهم ممزوج کرده است و او دشمنست **شعر** نشانه ایست محبان شاه مردان را
که با مخالف او دشمنند از دل و جان ؛ بدشمنان علی دوستی کنی آنگه ؛ دم از محبت او
میزنی زهی بهتان ؛ و از آنحضرت نیز مرویست که با شیعیان خود میفرمودند که نیست فرق
میان شما و میان مخالفان مگر تبرا و بیزاری از دشمنان ما پس کسی که مخالفت میکنند با شما
درین امر از او تبرا کنید و از او بیزار شوید اگرچه او از علوی و فاطمی باشد **عربیه** اذا
العلوی تابع ناصبیا ؛ بمذهبه فما هو من ابیه ؛ و کان الکلب خیر امنه طبعا ؛ لان الکلب
طبع ابیه فیه **لمولفه** سید که بجد تولا نکند ؛ و ز مذهب ناصبی تبرا نکند ؛ بیشک سگ ابدخصال
باشد به از و ؛ سگ زانکه رها خصال ابا نکند ؛ و مشهورست که شیخ جمال الدین مطهر
حلی قدس سره با سید سنی در مذهب بحث میکرد و آن سید جانب پدران خود را گذاشته
از جانب خصمان ایشان گفتگو میکرد و بحث درین بود که سید سنی میگفت بر آل محمد صلوات
فرستادن جایز نیست شیخ فرمود که خدای تعالی در قرآن بر اهل بیت مصیبت صلوات

فرستاده است که فرموده اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة پس چرا بر آل محمد
صلوات جایز نباشد سنی گفت صلوات بر اهل مصیبت است آل محمد را چه مصیبت رسیده که
بر ایشان صلوات جایز باشد شیخ گفت مصیبتی که بر آل محمد رسیده است بهیچکس نرسیده است
چه مصیبت بر ازین باشد که تو خود را سید میگویی و از ذریهٔ ایشان میدانی و صلوات بر
آل محمد جایز نداری و پادشاه مغفور رهبرو رشاه طهماسب سکنه الله فی بحبوحة جنانه
مناسب این مقام فرموده رباعی هرکس گوید که در تبرا ضرر است؛ آنرا نه زدین نه زایمان خبر است؛
فرزند علی اگر تبرا نکند؛ فرزند علی نیست که نسل عمر است؛ و در کتاب توحید از امام محمد باقر
علیه السلام روایتست که خدای تعالی گردانید علی علیه السلام نشانه میان خود و میان بندگان
خود هرکه شناخت او را مؤمنست و هرکه انکار او کرد کافرست و هرکه نشناخت حق او را در گمراهی
و ضلالت افتاد و هرکه دیگری را بر او ترجیح داد مشرکست و هرکه دوست و محب او شد داخل
بهشت میشود و در کتاب لوامع الانوار آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود علی خیر البشر
و من ابی فقد کفر یعنی امیر المؤمنین علی بهترین بشرست و هرکه قبول ندارد پس او کافرست
و نیز ابن مردویه که از علمای اهل سنتست این حدیث را در کتاب خود نقل نموده و در کتاب
فتوحات القدس از مناقب ابن مردویه از ابی هارون عبدری روایتست که گفت رای و اجتهاد
من همچو رای و اجتهاد خوارج بود در حق مرتضی علی علیه السلام تا وقتی که شنیدم از ابو سعید
خدری که میگفت مردمان به پنج فرض مأمور شدند چهار فرض عمل کردند و یکی را ترک
نمودند پس یکی از حضار گفت ای ابا سعید کدامست این چهار که بآن عمل کردند ابو سعید
گفت نماز و روزه و حج و زکوة آنمرد گفت پس کدامست آن یکی که آنرا ترک کردند گفت
دوستی و ولایت علی بن ابی طالب است آنمرد گفت پس ولایت او با این چهار واجب مفترضست

ابو سعید گفت علی آمرزد گفت پس بدرستی که آنجماعت کافر شده باشند که حق ولایت مرتضی علی
بجا نیاوردند ابو سعید گفت مرا چه گناه باشد و اعتقاد علم الهدی و شیخ علی عبد العال
آنست که مردمان دو قسمند اثنی عشری و کافر و اینکه ناصبیان بدین تهمت محبت اهل
بیت رسالت بر خود مینهند از مقوله یقولون ما لیس فی قلوبهم خواهد بود
زیرا که اقوال و اعمال ایشان بخلاف آن گواهی میدهند تا آنکه جمهور ایشان در روز
عاشورا سرمه شادی بر چشم میکشند و برسم ایام عید مبارکباد فتح یزید می کنند
و اکثر ایشان مانند اهل ماوراء النهر و شام بغض حضرت امیر المومنین علیه السلام
را شرط ایمان و اسلام میدارند و دشمن آنحضرت را در روایت احادیث صدوق و
ثقه میخوانند ؛ و از احمد حنبل که امام آن قوم ناصبی و اولاد ذو الثدیه خارجیست در
مسند جعفر روایت است که میگفته الرجل لا یکون مومنا حتی یبغض علیا
قلیلا و در کتاب احقاق الحق آمده که قاضی ابن خلکان که از اکابر طبقه ضاله است
در کتاب وفیات الاعیان گفته که ان محب علی لا یجتمع مع التسنن یعنی بتحقیق که
محبت علی ابن ابی طالب با تسنن جمع نمیشود و ازین قرار ظاهر شد که دوستی ناصبیان
اهل بیت را ایشان دوستی است و کفاهم بهذا فی الدنیا عارا و فی الآخرة
نارا و غزالی که مشهور بحجة الاسلام و از دانشمندان آن طبقه گمراهست در کتاب صراط
المستقیم آورده است که هر کس گوید شهادتین است آخر بهشت خواهد رفت مگر کسی که
میانه جمع مسلمانان مصدر خلاف شد و سبب افتراق و خلاف میانه امت علی ابن ابی طالب
شد خلافی که هرگز منقطع نشود و بعد ازین گوید که اگر خلق سخن من کنند آن خلافرا
از میان مردم بردارم و باز گوید که چگونه سخن من کنند و خدای تعالی در ازل حکم کرده

و برایشان نوشته و تقدیر نموده ای ناصبی بیدین هرکه درین سخن و گفته آن فاضل
کافر نادان بدیدهٔ انصاف نظر کند و نیک اندیشه نماید که معاویه و یزید و جمیع بنی امیه
و بنی عباس را از اهل بهشت کردانیده و علی بن ابی طالب علیه السلم را که خدای
تعالی او را نفس رسول خوانده و زوج بتول کردانیده و چندین آیه در شان او نزول
یافته و چندین هزار حدیث حضرت رسول در فضایل و مناقب آنحضرت فرموده
از اهل دوزخ خوانده استغفر الله من هذه العصیان والکفر الصریح
و تناقض در سخن آن کافر احمق مشاهده کنید اول آنکه کفت خلافی که هرکز
منقطع نشود دیکر بار کوید اکر سخن او بشنوید آن اختلافی که علی کرده از میان مردم
بردارد و نیز کوید که آن حکم خدا بود و دفع تقدیر نتوان نمود * و ای ناصبی حقا که
دین ناحق باطل تو بر حق است که کسی چنین کفری بکوید او را حجة الاسلام نام کنید و از خدا
و رسول اندیشه نماید و هر یک ازین احادیث و حکایاتی که ذکر شده دلیل قاطع و برهان
ظاهر است در کفر ناصبیان بیدین سنیان لعین خواجه حافظ شیرازی در خلوص اعتقاد خود
کفته **غزل** ای دل غلام شاه جهان باش و شاه باش * پیوسته در حمایت لطف اله باش
آنرا که دوستی علی نیست کافر است * کو زاهد زمانه و کو مرد راه باش * از سنیان
هزار بیک جو نمیخرم * کو قاف تا بقاف منافق سیاه باش * امروز زنده ام بتولای او تا علی
فردا بروح پاک امامان کواه باش * دستت نمیرسد که بچینی زباغ کل * باری بپای کلبن
ایشان کیاه باش * حافظ طریق بندکی شاه پیشه کن * وانکاه در طریق چو مردان راه باش
باب چهل و هشتم در نسب ابو حنیفه لعین و فتاوی باطله آن بیدین و مقالات مناسب این باب در
کتاب رجال و مشکات که از کتب معتبره اهل سنت ذکر شده که نام ابو حنیفه نعمان است
و نعمان

و نعمان پسر ثابت کوفی و ثابت پسر زوطای کابلیست و زوطای غلام یکی از بنی تیم بود و آزاد شد
و در سال هشتادم از هجرت آن پلید بوجود آمد و در سال صد و پنجاه از هجرت وفات
و هفتاد سال عمر او بود و مریدان آن ملعون گویند که در ایام رضاع پدر او آن ملعون را
بخدمت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آورد و بدعای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بمرتبه
امامت رسید !! وای ناصبی بدانکه اجماع ملتست که در سال چهلم از هجرت حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام بجوار رحمت ایزدی پیوسته و ابوحنیفه در سال هشتادم بوجود آمد پس چگونه
آنحضرت رسیده باشد وجار الله علامه در تفسیر خود آورده که در اصل ابوحنیفه زیدی مذهب
بود و خلفای بنی عباس را متغلب میخواند و شاگرد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بود.
و چون نوبت خلافت بمنصور عباسی رسید و جمعیت مردم بآستان ملایک پاسبان حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام مشاهده نمود منصور اندیشه مند گردید و در سال صد و سی
از هجرت ابوحنیفه و مالک را طلب نمود و عواطف بسیار و وظایف همه ساله بیشمار از
برای ایشان مقرر داشت و چون مردم عامه همیشه بنده دنیا بوده اند و خواهند بود و طلب جاه
و منزلت و مجالست امرا و حکام لازم طبایع بشریست چنانچه الحال نیز از ابنای روزگار
مشاهده میشود آن هر دو ملعون فریب زخارف دنیا خورده بامر منصور عباسی هر کدام احداث
مذهبی کردند و منصور ملعون جهت شاگردان ابوحنیفه وظایف مقرر داشت و جمعی را موکل
نمود که همیشه در در دولتسرای حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و در در خانه حنیفه
ملعون حاضر باشند که هر که بخدمت آنحضرت میرفت یک مثقال طلا از و میگرفتند و ایذا
و آزار بسیار باو میرسانیدند و هر که بنزد حنیفه شقی میرفت یکمثقال طلا باو میدادند و اعزاز
و احترام بیشمارش مینمودند نقلست که در زمانی که حنیفه شاگرد حضرت امام جعفر صادق

علیه السلام بود واکثر اوقات در خدمت آنحضرت بود و در خاطر داشت که دعوای امامت و راه
نمایی خلقان نماید لهذا در وقتی که حضرت امام علیه السلام دست مبارک میشست آب دست آنحضرت را
جمع نموده در آبگینه و ظروف ضبط مینمود که در ایام امامت جهت معجزه بکار برد اتفاقا
در حالتی که متصدی امر امامت گردید جمعی از هر طرف جهت آب شفا بر در گنبت سرای آن شقی
جمع آمدند و او بر سر آن ظروفی که آب دست امام علیه السلام داشت رفته که از آن آب آورده آن
بیماران را شفا دهد معجزه و کرامات خود شمرد همه آن ظروف را شکسته و آنها را رخنه یافت
ملول و محزون اراده بازگشت نمود دید که در یکی از ظروف قطره آبی مانده بپنبه او را برداشت
و بر روی مبروصی مالید شفا یافت و این باعث اعتقاد مردم باو شد و معجزه او منحصر بهمین یکی
بود و در کتاب احتجاج مذکور است که مومن الطاق را با ابوحنیفه مکالمه بسیار واقع شد چنانچه
یکبار ابوحنیفه باو گفت که تو میگویی که رجعت در دنیا واقع خواهد شد گفت آری گفت که
هزار دینار بمن بده و چون رجعت کنیم از من بگیر بازیاده مومن الطاق گفت که تو کفیلی
بمن بده که رجعت که کنی انسان خواهی بود و خنزیر نخواهی بود و نیز در آن کتاب آمده که
مومن الطاق و ابوحنیفه دست بهم داده گرفته در بازار کوفه میگذشتند پس دیدند که کسی
منادی میکند که کسی منادی میکند که هیچکس دیده که طفلی را گم نموده باشد مومن الطاق
گفت که طفل گمراه ندیدم اما اگر شیخ گمراه میخواهی اینست بیا که دست او بدست تو دهیم
و همچنین در آن کتاب ذکر شده که چون حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را بقتل آوردند
ابوحنیفه مومن الطاق را دید گفت امام تو مرد گفت آری آن امام تو است که از مهلت یافتگانست
و نخواهد مرد تا وقت معلوم یعنی ابلیس و نیز در آن کتاب روایتست که روزی مومن الطاق
متوجه مجلس ابوحنیفه شد چون ابوحنیفه را نظر بر او افتاد از روی تعصب و عناد باصحاب خود گفت که

قد جاءکم الشیطان یعنی آمد شیطان پیش شما و مومن الطاق این سخن را شنید این آیه

را بر ابو حنیفه و اصحاب او خواند انا ارسلنا الشیاطین على الکافرین

تؤزهم ازا یعنی اگر من شیطانم شما کافرید و ابو حنیفه و اصحابش او را شیطان

الطاق میگفتند و علمای اهل سنت و جماعت ابو حنیفه را مذمتها نموده اند شعبه که از

علمای اهل سنت میگفته که کف خاکی بهتر است از ابو حنیفه سفیان و مالک و عمرو

اوزاعی و شافعی میگفته اند که زاییده نشده در اسلام کسی که شوم‌تر بوده باشد از ابو حنیفه

و همچنین شافعی میگفته که نظر کردم بکتابهای ابو حنیفه دیدم صد و سی ورق آن را بر خلاف

کتاب خدا و رسول دیدم و مالک میگفته که ابو حنیفه ضررش بر امت بیشتر است از فتنه ابلیس

و ابن مهدی میگفته که فتنه بر دین اسلام بعد از دجال عظیم‌تر از رای ابو حنیفه نبود

حکایت در کتاب احتجاج آمده که یکی از علمای امامیه فرموده اند که روزی با فضال بن حسن

همراه بودم بمدرس ابو حنیفه رسیدیم که درس میگفت فضال گفت من از اینجا

نمیروم تا ابو حنیفه را الزام نمایم من گفتم ابو حنیفه از علمای زمان سنت و خلیفه حامی

و مقوی او مبادا او ترا الزام دهد و خجل شوی فضال گفت دلیل و حجت مخالفان

بر حجت و دلیل مومنان غالب نشود بعد از آن نزد ابو حنیفه رفت و گفت مرا برادری است

که بسال از من بزرگتر است و رافضیست و سب میکند ابابکر و عمر را و میگوید که بعد از

رسول خدا افضل عالمیان علیست و هر چند من او را نصیحت میکنم و میگویم که بعد از

رسول افضل ابی بکر است و بعد از آن عمر از من قبول نمیکند و هر چند که من دلیل و

برهان می آورم او دلایل من را رد میکند و دلیل دیگر جواب میگوید امروز نزد حضرت تو

آمده ام تا مرا دلیل چند تعلیم کنی تا بروم با برادر خود بحث کنم و دلایل او را جواب

بگوییم چون ابو حنیفه این حکایت بشنید تامل بسیار نموده بفضال گفت که با برادر خود بگو که
چون تفضیل میدهی علی را بر کسانی که هرگاه پیغمبر نشستی یکی بر یمین پیغمبر نشستی و یکی بر یسار
و هرگاه که پیغمبر بغزا رفتی یکی بر یمین ایستادی و یکی بر یسار و علی از دور رفتی و با کفار
جهاد کردی فضال چون این سخن از ابو حنیفه شنید گفت ای خداوند این سخن را
بارها با برادر خود گفتم و او چند مرتبه بآیه و حدیث جواب من گفت ابو حنیفه گفت که برادرت
در جواب چه گفت فضال گفت برادرم در جواب گفت که چون تفضیل میدهی کسانی را که
نشسته باشند بر کسانی که جهاد کنند فی سبیل الله بمال و نفس خود و حق تعالی در حق ایشان
فرموده وَفَضَّلَ اللّٰهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا و نیز این آیه
بر من خواند إِنَّ اللّٰهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ
يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ و میگوید که بموجب این دو آیه علی افضل است ابو حنیفه گفت
با برادرت بگو که چون تفضیل میدهی علی را که یکماه راه از پیغمبر دور بود و نسبت بر آن کسانی
که با پیغمبر در یک خانه مدفونند فضال گفت من این سخن با برادر خود گفتم این آیه بر من خواند
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ
و گفت محقق است که قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله در خانه آنحضرت بوده و حضرت
پیغمبر و ورثه او اذن نداده اند که ایشان را در آنجا دفن کنند پس غصب کرده باشند و خلاف
شرع شریف نموده باشند لمؤلفه هر آنکه غصب کند بیت سید مختار ؎ بر بیت که باشند خدا
ازو بیزار ؎ ابو حنیفه گفت بگو با برادرت که عایشه و حفصه که یکی دختر ابو بکر بود و دیگری دختر
عمر هر دو زنان حضرت رسول بوده اند در عوض صداق و مهری که در ذمه حضرت رسول
پدران خود را در آنجا دفن کرده اند فضال گفت که من این سخن با وی گفتم این آیه بر من خواند

یا ایها

یا ایها النبی انا احللنا لک ازواجک اللاتی آتیت اجورهن
پس بمضمون آیه کریمه معلوم شد که پیغمبر صلی الله علیه و آله هیچ زنی نخواستی الا آنکه مهرش
را دادی و بعد از آن تصرف نمودی پس یقین که صداق ایشان در ذمه حضرت رسول نمانده
باشد و بغیر حق ایشان را در آنجا دفن کرده باشند ابو حنیفه گفت که با برادرت بگو که
ایشان بعلت میراث تصرف نموده پدران خود را در آنجا دفن نمودند فضال گفت با او
گفتم جواب گفت که در مذهب شما حضرت رسول را میراث نبود و فدک را از حضرت فاطمه
انتزاع نمودند باین علت که حضرت رسول فرموده نحن معاشر الانبیاء لا نورث
و لا نورث ما ترکناه فهو صدقة چون از برای فاطمه میراث نبود که ذریه رسول
خدا است دختران غیر چون میراث برند و بر تقدیری که خانه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
را قسمت نمایند از سر یک دختر و نه زن حق عایشه و حفصه از ثمن مقدار دو بیضه مرغ
نمیشود پس چگونه در مقدار دو قبر تصرف جایز باشد ابو حنیفه اعراض شده گفت این
مرد را دور کنید که خود رافضیست و برادری نیست او را الحق حرره و عارف نیشابوری
شیخ فرید عطار فرموده بیت رافضی نبود کسی کو امام مرتضی باشد بدنیا و السلام
و ابو حنیفه شقی احداث مسایل شنیعه و حکایات قبیحه و روایات فی میمه بسیار نمود از آنجمله
در کتاب منهاج الکرامه از کتب اهل سنت نقل شده که اگر زنی در مشرق باشد و وکیل وی
او را بعقد مردی در مغرب در آورده و مرد بعد از چند سال بمشرق آید و زن خود را حامله
ببیند و چند فرزند رسیده و آن زن شوهر را ملاقات نکرده فرزندی که در رحم دارد
با باقی فرزندان تعلق با آن مرد بیچاره دارد و قاضی حنفی حکم میکند که فرزندان از آن
بزن خود رسیده است و فرزندان از او میراث میبرند و او نیز از فرزندان میراث میبرد و هر چند

آنمرد الحاح کند که من باین زن هرگز نرسیده ام پس چگونه فرزندان از منست قاضی میگوید که
احتمال دارد که محتلم شده باشی یا انزال منی نموده باشی یا با زن دیگر جماع کرده باشی و فرشته
نطفهٔ منی را بر رحم زوجهٔ تو نقل نموده باشد یا منی تو بر پنبه یا پارچه چسپیده باشد و باد
آنرا برداشته بشهر آن زن برده باشد و زن آن پنبه را بر فرج خود گذاشته حامله شده باشد
و نیز جایز میدانند که یکفرزند از دو پدر یا زیاده بهم رسد **دیگر آنکه** اگر مردی زنی را بعقد خود
در آورد فی الحال در حضور قاضی نزد او سه طلاق بدهد و با اینحال زن طلاق داده شوهر ندیده
اگر بعد از شش ماه فرزندی بزاید تعلق بشوهر دارد **دیگر آنکه** اگر مردی در سفر باشد و دو کس
گواهی دهند که او مرده است پس زن عده نگاه دارد و شوهر کند و از شوهر دویم فرزندان
بهم رسد پس چون شوهر اول از سفر بیاید جمیع فرزندانی که از شوهر دویم بهم رسیده بشوهر
اول تعلق دارد و از و میراث میبرند و او نیز از ایشان میراث میبرد **دیگر** از فتواهای آن بیدین
آنکه اگر پسر پانزده ساله بمرد صد ساله گوید تو پسر منی یا نواده من آن مرد صد ساله پسر آن پسر
پانزده ساله میشود و از هم میراث میبرند و اگر آن مرد صد ساله بنده آن پسر پانزده ساله
باشد آزاد میشود **دیگر** از فتاوی ایشان آنکه هرگاه دو مرد زنی را وطی کنند در یک طهر و آن
زن فرزندی آورد در مدتی که احتمال داشته باشد که فرزند از هر یک از ایشان بود آن فرزند
بهر دو ملحق میشود و آن پسر از دو پدر میراث میبرد و آن دو پدر از آن پسر میراث میبرند
اما به سه کس ملحق نمیشود و اگر صد کس دعوای طفلی کنند بایشان ملحق میشود و آن فرزندان از
صد کس میراث میبرد و آن صد پدر از آن یک فرزند میراث میبرند **دیگر** گویند اگر کسی دو کنیز
داشته باشد و طفلی بهم رسد و هر یک از این دو کنیز دعوا کنند که این یک فرزند زائیده و مولای
خود دارند فرزند بهر دو کنیز ملحق میشود **دیگر** جایز میدانند لواطه را با پسری که او را اجازه

کرده باشند

گرفته باشند و وطی نمودن خواهر را بعد از عقد چنانچه در یکی از کتب فقه حنفی این بیت ذکر شده
عربیه ولیس فی لواطة من حد ۞ ولا بوطی الاخت بعد العقد دیگر از فتاوی و اگر مردی
اجاره بگیرد زنی را از جهت رخت شوئی یا خبازی یا خیاطی یا دیگر صنعتها پس با آن زن بخسپد
و نزدیکی کند و آن زن حامله شود فرزند تعلق بآن مرد دارد و حد از او ساقط
بشود دیگر در کتاب منهاج الکرامه از کتب اهل سنت نقل شده که چون کرباسی بر ذکر
بپیچد و با محارم خود مثل مادر و دختر و خواهر و عمه و خاله و غیر آن دخول کند حد
از او ساقط بشود و نیز باین طریق که ذکر شده جایز داشته که با غیر محارم مقاربت
کند زنا نخواهد بود و واجب نیست بر او حد دیگر اگر کسی بجز د محارم خود را بنکاح
درآورد مجرم نیست پس هر که را بصیرت و بینش بوده باشد در این مسایل و فتاوی
ابوحنیفه نظر کند معنی حلال زادگی و پاکی نسب ایشان را بدیهه دریابد و از همه عجبتر آنکه
با این طهارت مولد شیعه اثنی عشریه را حلال زاده نمیدانند و در نسب ایشان طعن میزنند
که چرا بقول خدا و رسول عمل نموده و سخن شیطان امت ملعون کذاب عمر بن خطاب را
در تحریم متعه نشنیده اند چنانکه یکی از شعرای آن طبقه ضاله گفته عربیه قول الروافض نحن اطیب مولد
قول جری بخلاف دین محمد ۞ نکح النسا تمتعا فا ولدوا ۞ من ذاک النسا فاین طیب المولد
و شیخ شهید قدس سره در جواب آن حرامزاده فرموده عربیه ۞ ان التمتع سنة موروده
و ردا لکتاب و دین محمد ۞ لف الحریر علی الایور و غمسها ۞ فی الامهات دلیل طیب مولد
دیگر جایز میدانند که بنوره وضو سازند و دیگر آنکه در وضو اول پاها را بشویند و بعد از آن
دستها را و بعد از آن رو را بعکس آیه کریمه فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ
وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ و نیز جایز میدانند بنبیذ تمر وضو ساختن هر گاه طبخ یافته باشد

دیگر پوست جمیع حیوانات را سوای پوست خوک پاک میدانند داود که یکی از پیروان ابوحنیفه است
پوست خوک را بدباغت پاک میدانند دیگر از فتاوی ابوحنیفه آنکه هرگاه سگ را ذبح نمایند
طاهرست و جلد میته او بدباغت پاک گشت دیگر جایز میدانند پوست سگ را دباغی کرده در نماز
پوشند و پوست مرده را جانماز خود سازند و نماز در زمین مغصوب گذارند و سجده بر فضله
آدمی کنند بشرطی که خشک باشد و تکبیر نماز را بزبان فارسی که بگوید که خدا بزرگست یا هندی یا ترکی
یا غیر آن بجای آن آرند و در عوض سوره مدهامتان یا ترجمه آن که دو برگ سبزست بگویند
و بعد از آن سر خود را اندکی کج کنند بی آنکه ذکر رکوع گویند و طمانینه نمایند و بعد از آن
بسجده روند و فاصله درمیان دو سجده بمقدار دم شمشیر جایز دانسته و وضع پیشانی
را در حالت سجود بر محل سجده در حال نماز واجب نمیدانند مخیر میدانند در وضع جبهه و انف
و طمانینه را در سجود واجب میدانند و مخیر میدانند ٭ و اگر حفره در تحت مکان سجده حفر
نمایند و پیشانی را برآن گذارند سجده ثانی مجزی میدانند و تشهد اول و صلوات را واجب
نمیدانند و جلوس در تشهد ثانی واجب میدانند اما تشهد را واجب نمیدانند و قنوت را بدعت میدانند
و خروج از نماز بیکی از سه چیز جایز میدانند بسلام دادن یا بحرف زدن یا خروج ریح از موضع
معتاد و میگویند پیش از سلام اگر بادی عمدا سر زند نماز درست است و اگر سهوا واقع شود نماز
باطلست و سجده شکر بعد از نماز بدعت میدانند نظم حذر کن از چنین کردن نمازی ٭
اگر داری بآنحضرت نیازی ٭ هر آن شخصی که این باشد نمازش ٭ درون بوته دوزخ گدازش
و الحق نمازی که ایشان میگذارند بهمین نسق است زیرا که کسی که ببیند نماز و وضو ایشان بنوعی که
ذکر شده نماز کند و بعد از آن بادی لا بو هر و ریش بلکه هزار لعنت بر مذهب خویش رها
کند آن نماز او چون عقد ایمان و نکاح ایشان کماهی بر باد است در کتاب ذخیرة القیمه فی ترجمه

منهاج الکرامه ذکر شده که بعضی از فقها در مجلس پادشاه حنفی مذهبی صفت نماز حنفی را مذکور
ساختند بر نهجی که ذکر شده در آن مجلس بعضی از علمای حنفی بودند چون آن پادشاه نماز را
شنید از مذهب حنفی بیزاری جسته برگشت و مذهب حق اختیار نمود دیگر از فتاوی ابو حنیفه
آنکه جایز میدانند که مشرکین داخل مساجد شوند باذن مسلمانان دیگر جمع در میان نماز ظهر و عصر
و نماز شام و خفتن جایز نمیدانند خواه در سفر باشد و خواه دیگر گوید هر که کور شد حج
ازو ساقط میشود دیگر گوید بسبب موت حج و زکوة و کفاره ساقط میشود دیگر میگوید که سفیه
و دیوانه بیست و پنج سال که رسید مال او را بتصرف او باید داد دیگر اگر زن رشیده
بالغه شوهر نداشته باشد مال او را باو نمیتوان داد و اگر شوهر داشته باشد آن زن را جایز
نیست که تصرف در مال خود کند مگر باذن شوهر ای ناصبی عجب امریست که امام شما مال سفیه
و دیوانه را باو عطا میکند و مال رشیده عاقله را منع میفرماید دیگر از فتاوی باطله او آنکه
کسی زنا کند و گواهان شهادت دهند اگر زانی تصدیق گواهان کند حد ساقط میشود و اگر
تکذیب گواهان کند حد واجبست دیگر اگر شتر داری شتر خود را در مکانی گذارد و بر شتر بار
باری باشد اگر دزد خورجین را بالکل از بالای شتر بدزدد قطع ید واجب نیست و اگر خورجین
را بشکافد و چیزی از آن بدزدد قطع ید واجبست دیگر جایز میداند که جنب هرگاه خواهد
باشد در کنار حوض از شراب خرما دبکرد ددر حوض آب بحوض بیفتد از جنابت بیرون می آید
پاک میشود دیگر جایز میداند که دو سال فرزند در رحم مادر باشد دیگر اگر بدزدد شخصی
از مسلمانی و آرد کند ملک او میشود و همچنین کرباسی بدزدد و جامه دوزد یا رنگ کند
مال دزد میشود و اگر صاحب گندم آن آرد را خواهد از دست دزد بگیرد و اجرت آرد کردن
بدهد یا صاحب کرباس خواهد که اجرت دوختن یا رنگ کردن باو بدهد و مال خود را اخذ کند

بر دزد لازم نیست که اجرت کرفته آنها را بصاحب رد کند و دزد مالک آنها ست و اگر میانه ایشان
مناقشه و جدال شود و صاحب کندم یا صاحب کرباس کشته شود خون او هدر خواهد بود و اگر دزد
کشته شود صاحب کندم یا صاحب کرباس را در عوض خون او بقتل میرسانند دیگر آنکه هر گاه شخصی
ده هزار دینار را زده و پس بدزده و هر دو را بهم ممزوج سازد ملک او میشود و بر او حلال است دیگر
هر گاه مسلمانی کافری را بکشد مسلمان را در عوض کافر میکشند دیگر آنکه هر گاه شراب را بجوشانند
حلال میشود دیگر آنکه اگر جُنبی بنیت وضو دست بچاهی که پر آب باشد تمام آن آب نجس میشود
و اما نه بقصد وضو جنب دست در چاه کند آب آنجاه بر طهارت خود باقی میماند حکایت
روزی بهلول علیه الرحمه در حالت جنون گذارش بدر سرای ابو حنیفه ملعون افتاد چون بدر خانه
او رسید بایستاد و گوش بدر خانه باز گذاشته شنید که ابو حنیفه با اصحاب گمراه خود در حکایت است
و میگوید که امام جعفر صادق علیه السلام سه سخن میفرماید که آن سخنان نزد من معقول نمینماید
اول آنکه میگوید که حضرت واجب الوجود را نمیتوان دید و کسی نخواهد دید آیا چون تواند بود
که چیزی موجود باشد و او را نتوان دید و این نزد من معقول نیست دویم آنکه میگوید که بنده
فاعل فعل خود نیست و ایشان را در نفس خود اختیاری هست این سخن نیز پیش من بسیار بی صورت
مینماید سیم آنکه میگویند که شیطان در دوزخ معذب خواهد بود چرا که شیطان از آتش است جنس
از جنس چون معذب شود این نیز معقول نمینماید بهلول عاقل دیوانه نما چون این سخنان را تمامی
بشنید داخل خانه ابو حنیفه شد و کلوخی بر داشت و محکم بر سر آن شقی زد و بگریخت جماعتی
از شاگردان ابو حنیفه ملعون از پی او دویده بهلول را بگرفتند و پیش ابو حنیفه آوردند و میخواستند
که آزاری باو برسانند ابو حنیفه نگذاشت از جهت آنکه بهلول نزد منصور دوانقی که خلیفه بود
اعتبار تمام داشت و قرابتی نیز با خلیفه داشت ابو حنیفه گفت که او را پیش باید برد تا خلیفه او را ادب

نماید ابو حنیفه با جمعی از اصحاب خود بهلول را برداشته نزد خلیفه بردند و حقیقت حال عرض
نمودند خلیفه برآشفت و با بهلول عتاب نمود که چرا بی ادبی کرده بر سر امام کلوخ زدی بهلول
گفت بلی کلوخ بر وی زده ام اما مرا از او سؤالیست خلیفه گفت بپرس گفت ای ابو حنیفه از این
کلوخی که بر تو زدم ترا چه واقع شد گفت سر من درد میکند بهلول گفت بنما درد را بمن
تا ببینم گفت ای مجنون درد را میتوان دید گفت این ملعون درد موجود است یا نه گفت
بلی گفت ای ابو حنیفه تو دعوی میکردی که چون تواند بود که چیزی موجود باشد و آن را
نتوان دید پس چون درد موجود است چرا بمن نمینمایی ابو حنیفه شرمنده شد و دانست که
تعرض بهلول از چه جهت است دیگر بهلول گفت ای ابو حنیفه این کلوخی که بتو زدم بایست
که از کلوخ من ایذا و تشویشی نرسد چرا که تو از خاکی و من خاک بر تو زدم و تو دعوی
کردی که شیطان باتش معذب نخواهد شد که او از آتش است و آتش از آتش چون معذب
شود پس باین تقدیر بایست که ازین کلوخی که بتو زدم آزاری بتو نرسد دیگر آنکه گفتی که
بنده فاعل فعل نیست و بنده را هیچ اختیاری نیست و همه بتقدیر خداست پس این کلوخی
که بتو زدم از من چرا رنجیدی چون مرا اختیاری نیست هر چه کرد خدا کرده و از من تقصیری واقع
نشد که موجب باشد چرا مرا گرفته نزد خلیفه آوردی ابو حنیفه منکوب و مخذول و شرمنده از
مجلس خلیفه برخاسته بمنزل خود رفت و شیخ عطار گفته نظم راه حیدر گیر و دین مصطفی
غیر از این معنی نگوییم هیچ جا ؛ راه راه مصطفی و آل اوست ؛ چون بدانستی بر او کان ره نکوست
من بتو صد بار گفتم صد هزار ؛ دست از دامان حیدر وا مدار ؛ راه حیدر رو تو کاندر راه او
نور حق بینی همه همراه او ؛ راه راه اوست دیگر راه نیست ؛ گر روی راه دگر جز چاه نیست

باب چهل و هشتم در بیان احوال شافعی و مسایل و فتاوی او و شافعی علم از مالک و از محمد بن

حسن الشیبانی همدرس ابو حنیفه شفقی آموخت و نام او و پدران او برین وجهست محمد بن ادریس
بن عباس بن عثمان بن شافعی بن سایب بن عبید بن یزید بن هاشم بن مطلب بن عبد مناف
و مصنف کتاب فصول الحق در آن کتاب ذکر نموده که من در کتابی دیدم احوال شافعی را که
یکی از اصحاب او نوشته بود که اگر چه اوصاف شافعی را حصر نتوان نمود و اما در حین وفات بغایت
ازو نا امید شدیم زیرا که رجوع غسل و تکفین خود بیکی از اصحاب امام موسی علیه السلم نمود
و وصیت کرد که او را در جوار امام موسی علیه السلم مدفون سازند و ما در اعتقاد او در شک
شده که او رافضی بوده از بیم عباسی و طمع مال و جاه خود را از اهل سنت مینموده است
چنانچه جمعی میخواستند که بر او نماز نکنند آخر الامر گفتند که از شدت تب و بسیاری مرض هذیان
میگفته بر او نماز کردند و در کتاب ذخیرة القیمه فی ترجمه منهاج الکرامه ذکر شده که مصنف آن
کتاب شیخ جمال الدین حسن بن مطهر حلی میفرماید که بسیاری را مشاهده کردیم که در باطن
مذهب امامیه داشتند و حب دنیا و طلب ریاست مانع می آمد از اظهار آن ایشان و دیدم یکی از
علمای حنابله را که گفت من بر مذهب امامیه ام گفتم پس چرا مذهب حنابله درس میگویی گفت زیرا
که در مذهب شما اسب و استر و جامهای فاخر و زینیت نقلست که شافعی مردی بود هوا پرست دنیا
در مجلس او پسر امرد خوش روی در پهلویش مینشست و حدیث نقل مینمود و اکثر شاگردان او
پسران شکیل صاحب حسن بودند و در وقتی که از مذاکره و بحث علمی ملول میشد با آن امردان
بباختن شطرنج مشغول میشد و ساز و سرود را اضافه آن مینمود و از فتاوی شافعی
آنکه شطرنج را حلال میداند که از برای تربیت دماغ باده دست باختن جایز است و اکثر سازها را
حلال میداند و میته را بدباغی پاک میداند و جایز میداند که مشرکین باذن مسلمین داخل مساجد
شوند الا مسجد الحرام و نیز تجویز کرده است که کسی زوجه مدخوله خود را در حال حیض در حین حضور

طلاق

طلاق بگوید و باعتقاد ایشان این طلاق منعقد میشود با آنکه شافعی از عبد الله بن
عمر روایت نموده است که من زوجهٔ خود را در حال حیض طلاق دادم و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله مرا منع نمود و حال آنکه بمذهب چهار از ایشان طلاق دادن در حال
حیض در حین حضور زوج جایزست و همچنین هرگاه مردی نزد قاضی حاضر شده
ادعا نماید که فلانه زوجهٔ منست و قاضی داند که دروغ میگوید آنمرد دو گواه کاذب
حاضر ساخته گواهی ناحق بر طبق ادعای آنمرد بدهند و قاضی حکم بزوجیت ایشان
آن زن با آنمرد حلال میشود و نیز اگر شخصی زنی را عقد کند و قبل از دخول او اجنبی
را رغبتی با آن زن بهم رسد و ادعا کند که شوهر آن زن قبل از دخول او را طلاق گفته
و او عقد کرده و دو گواه کاذب بر طبق آن دعوی نزد قاضی بگذراند و قاضی
درین امر نافذست و بر شوهر حرام و بر این مدعی کاذب حلال میشود و جماعت حنیفه
درین مسئله خلافی ندارند دیگر اگر کسی فرج خود را دست مالد وضو باطل میشود
و اما فرج خوک و سگ را مس کند وضو باطل نمیشود دیگر جایز میدانند که بلفظ بیع و
تملیک و هبه زنی را عقد کند خواه ذکر مهر نماید و خواه بدون باشد و مالک را اعتقاد
آنست که اگر ذکر مهر نماید صحیحست و اگر نه باطلست دیگر پوست میته هر حیوانی که
بوده باشد بغیر از سگ و خوک بدباغت پاک میدانند دیگر گویند هرگاه حدثی از کسی
درمیان نماز واقع شود از بول و غایط و ریح از موضع معتاد بقصد وضو بیرون
رود و بول و غایط کند و بعد از آن وضو سازد همان نماز اول را تمام میکند و نیز میگوید
که محل قنوت بعد از رکوعست و تشهد اول و صلوات در نماز بر پیغمبر واجب نمیدانند و نیز
میگوید که مخیرست مسافر درمیانهٔ قصر و اتمام در سفر مباح و جایز میدانند قصر را در سفر

معصیت و جایز نمیدانند جمع میان نماز ظهر و عصر و میانه شام و خفتن و میگویند با فاصله نمایند
نماز درست نیست و هر کس را که قصر در نماز جایز باشد جمع در میانه نماز ظهر و عصر و
شام و خفتن جایز است و مالکی نیز این اعتقاد دارد و نیز تقدیم نماز عصر بر ظهر جایز میدانند
هرگاه اراده داشته باشی که هر دو بی فاصله کنی دیگر اگر کسی روزه ماه مبارک رمضان را
بعمد بخورد کفاره بر او واجب نیست مگر که بجماع افطار کند در آنحال کفاره واجب میشود
ای ناصبی هرگاه که اکل و شرب و جماع همه مفطرند فرق در میانه چیست که باکل و شرب عمدا
کفاره واجب نشود و بجماع واجب شود دیگر شوهر را میرسد که منع زوجه کند از حج
واجب دیگر قبل از دخول هرگاه کسی زن خود را طلاق دهد واجب میدانند که کل مهر را بدهد
و نیز گویند طلاق قبل از نکاح صحیحست مثلا بگوید هر زنی را که بعد ازین تزویج کنم طلاقست
و بعد ازان هر زنی را که نکاح کند بر او حرام خواهد بود و ابوحنیفه و مالک را اعتقاد
آنست که ظهار قبل از نکاح واقع میشود و جایز میدانند که فرزند چهار سال در رحم باشد
و صبیان حرامزاده میگویند که شافعی چهار سال در رحم مادر بوده و جایز میدانند
که مردی بخرد خواهر رضاعی خود را و با او مقاربت کند بر او حد واجب نمیشود و نیز
جمع بین الاختین را جایز میدانند و علمای چهار مذهب هیچکدام جایز نمیدانند عقد دختر
عمه و دختر خاله را و فرزندی که از ایشان بهم رسد حلال زاده نمیدانند دیگر مادر و
دختر و خواهر و عمه و خاله و جمیع محرمات که ایزد تعالی در قرآن مجید حکم بتحریم آن
کرده حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ
وَخَالَاتُكُمْ وَبَنَاتُ الْأَخِ وَبَنَاتُ الْأُخْتِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللَّاتِي
أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ

اللاتی فی حجورکم من نسائکم اللاتی دخلتم بهن فان لم تکونوا دخلتم بهن فلا جناح علیکم وحلائل ابنائکم الذین من اصلابکم وان تجمعوا بین الاختین الا ما قد سلف ان الله کان غفورا رحیما هرگاه از زنا حاصل شده باشد اورا جایز میدانند که عقد نموده دخول نمایند ونیز جایز میدانند که هرگاه اسباب تحریم جمع شده باشد براو حلالست یعنی مادری که خواهرش باشد مثلا زید با دختر خود حتمه نام جماع کرده پسری عمر نام در وجود آمد حتمه هم مادر و هم خواهر عمر خواهد بود و دختری که اورا از دختر خود بهم رسیده باشد و هم دختر و هم دخترزاده باشد وعمه که خاله اش نیز باشد مثل آنکه زید دو دختر داشته باشد یکی سلمی نام و یکی هند نام و با هر دو دخول کند از سلمی دختری طالحه نام در وجود آید و از هند پسری خالد نام بهم رسد درین حالت سلمی عمه و خاله پسر خالد خواهد بود و نکاح ایشانرا جایز میدانند واین عین مذهب مجوسست ویکی از شعرا مناسب این مقام گفته نظم در مذهبشان زنا حلالست ٭ با عمه و خاله این چه حالست ٭ با مادر خویش در چه کارند ٭ در مزرع خویش تخم کارند ٭ با دختر خود بعیش کوشند ٭ چون میوه نخل خود نوشند ٭ این پاکی اصلشان ز دین است ٭ فرزند حلال زاده اینست ٭

حکایت در کتاب فصول الحق مسطورست که در تاریخ الف من الهجره مولانا روزبهان شیرازی که از جمله علمای شافعیست و تعصب و عناد ان ملعون بجوی بود که چون در میان قزلباش که غازیان و شیرشکاران و غلامان حیدر کرار اند در شیراز نتوانست موافق اعتقادات فاسده خود عمل نماید از موطن و مولد خود دوری نموده نزد اکبرشاه

والی هندوستان یافته اعتبار تمام یافت و کمال بدا راو شد و با علان مذهب شافعی و اوصاف آن اشکست مذهب شیعه و مذمت آن قیام مینمود و چون اکبرشاه فوت شد و سلطان سلیم بجای پدر والی هند گردید و مذهب مشخصی نداشت امر نمود که طوایف امم موافق دین و مذهب خود عمل نمایند و در مجلس او اهل ادیان مختلفه راه داشتند اتفاقاً روزی مولانا روزبهان در اثبات مذهب شافعی و نفی مذهب شیعه سخن میگفت و مولانا تقی شوشتری که از علمای طبقه ناجیه اثنی عشریه بود در آن مجلس حاضر بود و نفی احادیث و سخنان موضوعه مخترعه آن ناصبی مینمود تا آنکه در میان ایشان گفتگوی بسیار شد پس والی هندوستان گفت که از طرفین دلایل مذکور میآید و حق ثابت نمیشود و عرصه مجادله را کناری نیست دریا حقیقت هیچکدام ازین دو مذهب ظاهر نشد آن دو عالم بمباهله قرار دادند و دست بدست هم داده بیست روز موعد مباهله را مقرر نمودند و در شب هفدهم چراغی خادمه مولانا روزبهان بکتابخانه برد آتش در کتابخانه افتاد و روزبهان خود را در کتابخانه انداخت که آتش را فرونشاند اتفاقاً درهای کتابخانه برهم آمد و از بسیاری دود دم او را راگم کرد و مثل سرگین با آن خادمه سوختند و پادشاه و اکابر و اصاغر هندوستان متنبه شده در مقام هواداری شیعه در آمدند و از برای مولانا تقی دوست و دشمن تحفها فرستادند و از جمله امرای ذوی الاقتدار شدند فَاعْتَبِرُوا یا اُولِی الاَبْصار

و شیخ عطار در کتاب مظهر عجایب گفته نظم

شاه ما اندر ولایت مرتضی است ؛ جوهری از بحر الطاف خداست ؛ تو چنین شه را نمیدانی امام ؛ زانکه زادستی ز مادر حرام ؛ هرکه را مادر زنا شد پاک زاد ؛ از وجود او چنین ناپاک زاد ؛ هرکه را مادر مطهر آمدست مقتدایش یقین که حیدر آمدست

باب چهل و نهم در ذکر احوال و فتاوی آن مرد دو مالک

پسر انس است و از قبیله ربیعه بود و آن پیدین از شاگردان حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
بود و احداث مسائل ردیه نموده و بغض حضرت امیر المومنین علیه السلام در دل داشته
و بغض و عداوت مالکی و حنبلی با مولای مومنان بمرتبه ایست که ملاحظه میکنند که اطفال
ایشان بچه خنزیر رغبت بیشتر دارند از جهت آن طفل می آورند و میگویند که عمر از برای تو
فرستاده است و چون چند روز بگذرد آن خنزیر را از و میدزدند و با آن کودک
میگویند که علی آمد و آنرا دزدید تا دوستی و محبت عمر و بغض و عداوت امیر المومنین حیدر
در طفولیت و خرد سالی در دل ایشان قرار گیرد و شیخ عطار فرموده شعر

امیر المومنین را تو چه دانی ⁂ که بغضش را تو اندر جان نشانی ⁂ ز بغضش راه دوزخ پیش گیری
ز حبش در ولای او بمیری ⁂ و در مجلس مالکی و اکثر سازها مینواختند و حکم باباحت
آنها میکردند و نقلست که مذهب خوارج داشته و نیم خورده سگ و خوک را مکروه میدانند
و غیر از مباح میدانند و جایز میدانند که اگر کسی غیر آب نیم خورده سگ نیابد بدان
وضو سازد و در میان نماز بنابر مصلحت کار ضروری حرف میتوان زد و سجده شکر را
بعد از نماز مکروه میدانند و گفته اگر کسی روزه داشته باشد و بنسیان چیزی بخورد
روزه باطلست و مالک و احمد حنبل متفقند که اگر کسی ماه شوال را ببیند جایز نیست که
افطار کند تا دیگری بگوید که ماه را دیدم ⁂ و مالک گوید که حج واجب نمیشود بسبب آنکه
داند که در راه بسوال و طلب میتواند رفت و زاد و راحله در کار نیست و ابوحنیفه را نیز
عقیده اینست و مالک گوشت جمیع حیوانات بری و بحری را حلال میداند و در کتب فقه مالکی
مذکورست که کُلُّ مَا یدبّ عَلَی الاَرضِ حلالٌ له یعنی هرچه بر روی زمین راه میرود خوردنش
حلالست و گوشت خوک و سگ را استثنی نموده و حکم بحرمت آن کرده اما سگ و خوک را

پاک میدانند و جایز میدانند که زن تا بهفت سال حامله باشد و خیر و شر را الخدا نسبت میدهند و میگویند که مسلمی
انحنا در رکوع کافیست و طمانینه واجب نیست و جایز میدانند لواطه را با غلام مملوک و شافعی نیز
تصدیق قولش نموده و یافعی از پسر عبد الحکم که شاگرد شافعیست نقل کرده که در باب وطی غلام از
استاد خود شافعی شنیدم که گفت لم یصح عن النبیّ فی تحلیله ولا تحریمه شیٔ
والقیاس انّه حلال یعنی از پیغمبر ما چیزی نرسیده که گفته باشد که وطی غلام حلالست یا حرام
اما قیاس دلالت بر آن میکند که حلال باشد و مشهور است که مالکی غلامی خرید از مالکی دیگر و نتوانست که
وطی غلام کند نزد قاضی رفته گفت که غلام معیوبست و وطی او ممکن نیست قاضی حکم کرد که بایع
مبیع را گرفته ثمن را بمشتری باز دهد و جعفر بن سلیمان مالک را بزد و ریشش را بتراشید و بر شتر سوار کرد
و ... مدی رجام جم فرموده نظم آبروی غلام خویش مبر ** دفتر بنام خویش مدر ** شوان زد
بگفته ** غوطه در ورطه چنین هالک باب پنجاهم در احوال احمد بن حنبل شیبانی و بیان بعضی فتاوی
و آن ملعون از اولاد ذی الثدیه است و ذی الثدیه از اولاد خوارجیست که حضرت امیر المومنین
علیه السلام او را در نهروان بقتل رسانید و در کتاب فصول الحق آمده که احمد بن حنبل از
فرزندان زهیر بن حرقوص است و احمد بن حنبل جولاهی میکرده عامی و جاهل بوده معتقد یزید
پلید بوده و هر که یزید را لعن میکرد آنکس را مخطی و واجب القتل میدانست و جایز میدانسته
که برابر یک پسته بنگ جهت تربیت دماغ بخورند و زیاده از آن تجویز نکرده و گوید که اگر سگ سیاه
یا زنی یا الاغی از پیش روی مصلی بگذرد نماز او را ساقط میسازد و آن نماز را قطع باید
کرد و دیگر محتاج باعاده آن نیست و در کتاب وفیات الاعیان که از تصانیف اهل سنت است
ذکر شده که احمد حنبل میگفته که محبت علی بن ابی طالب علیه السلام با تسنن جمع نمیشود و در
مسند جعفر آمده که احمد حنبل میگفته که تا کسی بغض علی نداشته باشد اگر چه اندکی باشد او سنی نخواهد بود.

از اولاد پیمبر

از او پرسیدند که آن اندک چه قدر باشد گفت بقدر جوی و محمد بن جریر حنبلی مذهب چون بر فتوای او
مطلع شد از مذهب او تبرا نمود و بدین شافعی درآمد و کافه حنابله را اعتقاد آنست که حق
سبحانه و تعالی جسمست و بعضی از بندگان او را بینند و او نیز ایشان را بینند و با بندگان مخلص
خود مصافحه و معانقه میکند و ذکر اوصاف الهی برینوجه نموده اند که بر بالای عرش
نشسته و از هر طرف بشش انگشت از شبار خود از آن زیاده آمده و از سر تا سینه
خالی و مجوفست و تا پایین گرفته و مصمتست و مویش مجعد و سیاه هست و نیز خنده و گریه
نسبت بآن جناب مقدس الهی میدهند و در کتاب الزام النواصب آمده که علمای حنابله را اعتقاد
آنست که خدای تعالی جسمیست طویل و عریض و عمیق و در کتاب منهج الفاضلین آمده که داود ظاهری
که از علمای آن گروه باطله ضاله است اعتقاد او اینست که الله تعالی جسمیست که او را گوشت و خون
هست و اعضا و جوارح مثل دست و پا و چشم و گوش و غیر آن دارد شخصی پرسید که ریش دارد یا نه
گفت اعفونی عن الفرج واللحیة واسئلونی عما وراء ذلک یعنی مپرسید از من
از فرج و لحیه خدا و سؤال کنید از من غیر این هرچه خواهید و نیز میگوید که هر شب جمعه حق
تعالی از آسمان بزمین می آید بصورت پسر امردی بر خری سوار و نعلین در پا دارد و کناره
نعلین خدا از لؤلؤ است و در گوش خر خدا گوشوارها ست و تا صباح منادی میکند که
هل من تائب و هل من مستغفر بنابرین بعضی از حنبلیه در بغداد در پشت بام
مسجدها آخرها بسته اند و پر از جو و کاه میکرده اند از برای آنکه هرگاه خدا بزمین آید
خر او در زمین گرسنه نباشد و در شب جمعه در پشت بام احیا میکردند که وقتی که خدا بزمین آید
مشاهده جمال او کنند و گفته اند که بر طوفان نوح خدای تعالی چندان گریست که درد چشم
بهم رسانید فرشتگان بعیادت و پرسش او رفتند و در کتاب طرایف علی بن طاوس رحمة الله

کتب حنابله نقلست که خدای تعالی بعد از خلقت مخلوقات و نظام و نسق آن به بهشت خوابیده
یکپای خود را بر روی پای دیگر انداخت و گفت کسی دیگر را نمیرسد که مثل این فعل از و صادر شود
و نیز در آن کتاب از آن طبقه ضاله نقلست که خدای تعالی بالای جمیع آسمانها بر عرش نشسته
و بر سر او قبه ایست و رسول فرمود که من امت خود را داخل خانه سازم که آنجا باشد و همچنین
در آن کتاب از کتاب الاسماء ابن مقاتل منقولست که از سید رسل پرسیدند که خدا از
چه چیزست فرمود که از آب نه از آب زمین و نه آب آسمان و آنچنان بود که اسبی آفریده آنرا دوانید
تا عرق کرده خود را از عرق او خلق کرد ای ناصبی گمراه کدام الهی این را قبول کند که اسبی را
خدا خلق کند و خود را از عرق آن ایجاد کند اگر خالق اسب خدا بود هر آینه پیش از آفریدن
اسب موجود بود چون تواند شد که از عرق اسبی که خود خلق کرده او بهم رسد و اگر خالق اسب
کسی دیگر بود او خدا خواهد بود نه آنکسی که از عرق اسب او مخلوق شده و نیز در آن کتاب آمده
که خدای تعالی از عرش باسمان دنیا می آید و بعضی از حنابله را اعتقاد آنست که دریاها از آب دهن
خداست و نیز در کتاب طرایف ذکر شده که حمیدی در جمع بین الصحیحین آورده که روز قیامت
که جمیع مردمان در صحرای محشر حاضر شوند هر گروهی با معبود خود بیایند خود بیایند بعد از آن
خدای تعالی نزد موحدین آمده گوید چه چیز میخواهید گویند خدای خود را میخواهیم گوید
که منم پروردگار شما آنگاه ایشان طلب رویت کرده خدای تعالی خندان خندان خود را
بایشان نماید و پیش افتاده همه خلایق از عقب او روند و هر یک از مومن و منافق را نوری
بخشد چون بجسر دوزخ رسد آنجا قلابی چند باشد که هر کس را خدا خواهد بجهنم کشد باقی
از آن جسر عبور نمایند بعد از آن نور منافقین برطرف شده نور مومنین بحال خود باشد
ای ناصبی حمیدی اول میگوید که نور خدا شامل مومن و منافق خواهد بود و بعد از آن میگوید

که منافق را

روز

که منافق را ابد و رخ میبرد و این خلاف عقلست و هر سفیه و نا دانی میداند که هر که را که

الهی دریابد چون میشود که او را حکم برفتن دوزخ کنند و نیز در آن کتاب ذکر شده که در روز

قیامت بعد از آنکه حق تعالی کفار را ابد و رخ فرستد خود را با دنی صورتی بخدا پرستان

نماید ایشان گویند تو بپرورد کار نیستی و این کلام میان خدای تعالی و خلقان چند مرتبه

مکرر باید خدای تعالی فرماید که میان عابد و معبود علامتی هست که فرق باشد گویند بلی در این حال

خدای تعالی ساق خود را برهنه ساخته ایشان را سجود نماید مور کرده اند هر کس در دنیا با خلاص

بندگی کرده سجده کند و هر کس بندگی بریا کرده از سر تا قدم خشک کردد و هر چند خواهند که

سجده کنند نتوانند آنکه خدای تعالی خود را بصورت اول با ایشان نماید همه خلایق تصدیق نمایند

و خدای تعالی تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا و تناقض و بی ربطی

این کلام نافرجام حمیدی بر خاص و عام ظاهر و هویداست و محتاج ببیان نیست و در

کتاب منهاج الکرامه آمده که یکی از صلحا و اتقیای حنابله پسر خوش صورتی در پشت بام مسجد

جامع دید گمان کرد که پرورد کار است در پای پسر افتاد و تضرع میکرد و پسر را گمان

آنکه مرد فاسقیست و اراده نامشروع دارد فریاد بر آورد تا آنکه جماعتی آمده ایشان را

از یکدیگر جدا کردند و قاضی زاده کرهرو در رساله خود آورده که یکی از اهل سنت

باتفاق پسر خود که بغایت شکیل و نیکو منظر بود بر یکی از مشایخ حنابله گذر کرد شیخ مذکور

متوجه مکالمه پسر شد در آن امر زیاده از اندازه غور نمود بوجهی که پدر پسر را گمان

شد که مگر شیخ را میل نفسانی بهم رسیده از جهت غلبه شهوت انسانی اینقدر مکالمه مینماید

و چون در مذهبشان مضایقه و احترازی از لواطه نیست و اکثر علمای ایشان لواطه را

جایز میدانند شبانگاه پسر خود را برداشته متوجه سرای شیخ گردید و التماس نمود که

اگر شیخ را الذتی از پسر در خاطر گذشته مطیع و فرمان بردار است شیخ در جواب گفت که مبالغه من

در مکالمه پسر از اینجهت بود که مذهب من اینست که حق سبحانه و تعالی بر شکل و شمایل پسر خوش

صورت نزول مینماید و گمان من این بود که پسر تو حق تعالی است که برین هیات نزول

نموده نعوذ بالله من هذه المقالات الباطلة والاعتقادات الفاسدة

فما عذرهم غدا عند الله تعالی و در تاریخ آل عباسی آمده که احمد حنبل شیبانی را

حنفی و شافعی لعن مینمودند و معتصم بالله عباسی فرمان بقتل او داد و فرمان باطراف

فرستادند که او از جمله گمراهان سنت … تنها پنهان بود و راضی بالله او را ملعون میخواند

و میفرمود که بر او لعنت میکردند و علمای حنفی و شافعی چیزی چند باو نسبت میدهند که این

نیز دلالت بر گمراهی ایشان میکند و حنبلی و مالکی نیز در افشای قبایح حنفی و شافعی از

خود تقصیری راضی نشده اند و هرگاه اهل چهار مذهب مخترعه باطله نسبت بیکدیگر اینها

گویند کسی را چه اعتماد ماند و چه اعتبار گیرد بر قول ایشان طرفه تر آنکه باز اجماع نموده

اند بر صحت این چهار مذهب و این چند بیت را ابن شهر آشوب در مطاعن مذاهب اصحاب

ذوی الاذناب پیروان عمر بن الخطاب در سلک نظم انتظام داده عربیه الشافعی یقول و هو امام

اللعب بالشطرنج غیر حرام ∴ وابو حنیفة قال و هو مصدق ∴ فی کل حادثة من الاحکام

شرب المثلث والمصنف جایز ∴ فاشرب علی امن من الآثام ∴ واباح المالک الفقاع بابیرها

من کل جاریة و کل غلام ∴ والحنبل اباح وطی غلامه ∴ و بذلک یستغنی عن الارحام

فاشرب ولط وانکح و قامر ∴ واحتج فی کل مسئلة قول امام ∴ و نیز یکی از شعرا این مضمون را

در رشته نظم کشیده نظم شافعی گفته که شطرنج حلالست مدام ∴ کج نبازید که جز راست نفرموده امام

بوحنیفه باز گوید در باب شراب ∴ که ز جوشیده بجز رب نبود بر تو حرام ∴ حنبلی گفته که گر زانکه

بغم درمانی ∴ بسته تنباک تناول کن و سر خویش بخرام ∴ گر کنی پیروی مفتی چارم مالک
او هم از بهر تو تجویز کند وطی غلام ∴ تنباک و می میخور و کون میکن و میباز قمار ∴ که مسلمانی
ازین چار امامست تمام **باب پنجاه و یکم فی النوادر** در بد آنکه تعصب و عداوت دوستان
و محبان عمر بن الخطاب با غلامان و موالیان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بنوعیست
که اعتقاد با کثر مسایل و فتاوی شیعه اثنی عشریه دارند و از حماقت و عناد ترک
آن نموده اند چنانچه شارح کتاب و شارح بخاری گفته اند که قیاس مقتضی آنست که صلوات
بر هر یک از احاد مسلمین توان فرستاد لیکن چون رفضه برائمه خود شایع میدانند ما
منع میکنیم در اهل بیت رسول و ذریه او نیز بجهت آنکه برفض متهم نگردیم نکرده میداریم
و هرگاه ذکر اهل بیت رسالت میشود بر ایشان صلوات نمیفرستیم **عربیه** مطهرون
نقیات و جوهیم ∴ تجری الصلوة علیهم اینما ذکروا ∴ و بعضی از علمای آن گروه گمراه
گفته که ما تجویز فاصله میان نبی و آل در صلوات بزعم الشیعه کردیم ∴ و همچنین میگویند
که در نماز بعد از شهادتین صلوات بر محمد و آل محمد باید فرستاد چون شعار رفضه است
در نماز ترک آن کرده ایم و آل را داخل نمیکنیم و ابن حجر که یکی از متعصبان اهل سنتست
در باب دیم از کتاب صواعقش از شافعی شعری چند نقل کرده در مناقب اهل بیت
اطهار و آن اشعار اینست **عربیه** یا اهل بیت رسول الله حبکم ∴ فرض من الله فی القرآن انزله ∴
کفاکم فی عظیم القدر انکم ∴ من لا یصلی علیکم لا صلوة له ∴ یعنی ای اهل بیت رسول دوستی
شما دوستیست که حق تعالی در قرآن ذکر کرده و آنرا واجب و لازم ساخته و بخلق
فرستاده و در بزرگی مقام و علو مرتبه شما همین بس است که هر که در نماز بر شما صلوات نفرستد
نماز او مرتبه قبول نمییابد ∴ ای ناصبی پس از قرار گفته شافعی که امام شماست نماز هیچیک

از شما قبول درگاه الهی نگردد و از درجه اعتبار و اعتماد ساقط باشد ونیز مصنف هدایه
حنفی گفته که انگشتری در دست راست کردن سنت لیکن چون شعار رفضه است ما
در دست چپ میکنیم ویکی از شعرای فرقه ناجیه درباب استحباب تختم بیمین وانکار اهل
سنت این سنت را فرموده قطعه قالوا التختم فی الیمین وانما ٭ مارست ذاک تشبها بالصادق
وتقربا منی لال محمد ٭ وتباعدا منی لکل منافق ٭ المسجین فروجهم بخواتم ٭
اسم النبی بهن والخالق ٭ مراد بصادق درین قطعه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام است
واول کسی که تختم بیسار کرد معاویه منزل هاویه بود واهل سنت وجماعت که فی الحقیقه
اهل سنت معاویه غاویه وجماعت یزید پلید اند از سنت نبوی اعراض نموده بسنت معاویه
گردیده اند ٭ وثعلبی از تصانیف خود آورده که اول کسی که بفرموده معاویه تختم
بیسار نمود عمرو عاص بود ونیز میگویند که جهر کردن ببسم الله الرحمن الرحیم
در نماز جایزست اما چون اهل بدعت که رفضه باشند این را شعار خود ساخته اند
ما ترک نموده ایم وبعضی از علمای شافعی گفته اند تسطیح قبور سنت چون شعار رفضه
شده ما تسنیم را اولی میدانیم وجمعی گفته اند که وضو ساختن از حوض افضل است ما
برغم رفضه بحوض وضو نمیسازیم واهل سنت ومخترعان بدعت شیعه را رافضی
نام کرده اند ونمیدانند که ایشان خود رافضی اند که ترک مذهب حق کرده میل
بباطل نموده اند چنانچه شیخ عطار در مظهر عجایب گفته نظم هر که او گوید بمومن رافضی
او شده در هردو عالم خارجی ٭ خارجی را جز دوزخ جای نیست ٭ در بهشت عدن
او را پای نیست ٭ خارجی وناصبی را مرده دان ٭ خود منافق را به دوزخ برده دان
ونیز الحال متعصبان ماوراء النهر پنیر نمیخورند وکردی نمی پوشند که ماکول وملبوس رفضه است

و خوش طبعی که مرا درین حیرتست که چرا سنیان مرو آن را اختیار میکنند و در کتاب مجالس المؤمنین
آمده که اگر در بلاد اهل سنت مانند شام و ماوراء النهر کسی ابریقی در دست داشته باشد تا از
برای استبرا و استنجا باو آن را بسیار میرسانند و برفض و بدعت منسوب میسازند و عجب از سنت
که ایشان از نجاسات احتراز نمینمایند و بول و غایط را نشویند و چون حمار خود را بدیوار
مالند و سنی پاکیزه اعتقاد باشد و جمعی که بحکم آیه وَأَنزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُم
بِهِ خود را بشویند و اطاعت قرآن فرموده رسول نمایند رافضی و مبتدع خوانند و شیعه
ایشان را ناصبی و خارجی و یزیدی و مروانی و قدری جبری خوانند چنانچه در کتاب کامل بهائی
و دیگر کتب شیعه وجه تسمیه اهل سنت باین نام مفصلا ذکر شده نقلست که روزی بحسب
اتفاق یکی از شیعه گذارش بمکانی افتاد که امام حنفی میخواست که استبرا و استنجا
نماید دید که آن دنبگی پاره پنبه از میان عمامه بیرون آورده و آن را از هم گشود و مخلوط
بنجاست بود آن پنبه را بمقعد خود مالید و بهم پیچیده در میان عمامه گذاشت
و وضوی ناقصی بطریق مذهب خود ساخته داخل مسجد شد و بامامت ناصبیان مشغول
گردید حکایت در زمان سلطان حسین میرزای گورکان در هراة مرد کاذری بعد از آنکه
هفتاد سال عمر خود را در مذهب اهل سنت گذرانیده بود بمذهب شیعه اثنی عشریه
انتقال نمود و چون ناصبیان از حال او اطلاع حاصل شد در مقام مواخذه او شدند و آن
پیر بیچاره را گرفته بنزد سلطان حسین میرزا آوردند و گفتند که این مرد رافضی شده
و بموجب فتوای علمای حنفی واجب القتل گشته سلطان را ترحمی بخاطر رسید خواست که در
قتل او تاخیری واقع شود از او پرسید که بکدام حجت و دلیل از مذهب حنیفه بمذهب رافضی
انتقال نموده مرد کاذر عرض نمود که بدان دلیل که درین روزگار دراز که بعمل کاذری مشغول

بودم همیشه شلوار حنفیان را که بجهت نشستن بمن میدادند پر از نجاست میدیدم و شلوار شیعه را
پاک و پاکیزه مشاهده نمودم باین دلیل و حجت از مذهب حنیفه انتقال بمذهب شیعه اثنی
عشریه نمودم و آنکه شیعه اثنی عشری ناصبی را دم دار و دنبکی و ذوی الاذناب میخوانند از
باب عناد و تعصب نیست بلکه در واقع ایشان دم دارند و بعضی مشاهده دم ایشان نموده
اند چنانچه نقلست که شخصی ناصبی را مکشوف العوره مشاهده نمود در عقب او دو بند در
موضعی که حیوانات دم بیرون می آورند که چهار انگشت دم داشت و زیاده و کم نیز گفته اند
گویا هر یک از نواصب را که تعصب و عناد زیاده است دم او بلندتر باشد و نیز که شخصی با ناصبیه
جماع مینمود در اثنای حرب و ضرب دم او را مشاهده نمود از او حقیقت حال را پرسیده گفت
که بعضی از مردان و زنان ما این دارند و نیز نقلست که کیسه مالی در حمام ناصبی را خدمت میکرد در آن
اثنا دست او بر دم آن دنبکی رسید آن ناصبی گفت که اگر کشف این سر نمائی سرت را از قلعه
بدن سبک سازم و تا آن ملعون در آنشهر بود آن مرد اظهار آن نکرد و یکی از شعرا مناسب اینمقام
فرموده رباعی سنی که ببر لباس مردم دارد ** دندان سگ و نیش زگردم دارد ** مانند ستاره
ذوی الاذناب است ** هر چند باسمان رسد دم دارد ** و ابوحنیفه و مالک شاگرد حضرت امام
جعفر صادق علیه السلام بودند و شافعی شاگرد مالک و احمد بن حنبل شاگرد شافعی
و این چهار مذهب از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا زمان منصور عباسی که صد و بیست
سال باشد نبود و در زمان منصور بهم رسید رباعی در دور نبی انسی و جنی بودند **
با من تو بگو که هیچ سنی بودند ** از یار چهار انت منی بگذین ** باقی بخدا که لعین منی بودند **
و معتمد علما و دانشمندان اهل سنت و جماعت را اعتقاد اینست که دین و مذهب
شیعه در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله نبود و در زمان حضرت امام جعفر صادق

علیه السلام

علیه السلام بهم رسید لهذا مذهب شیعه را مذهب جعفری میخوانند و یکی از شعرا اشاره بآن نموده

رباعی صد شکر که من مذهب جعفر دارم ٭ با بغض عمر هوای حیدر دارم ٭ خرمهره مهر عمر از من مطلب

من جوهریم متاع جوهر دارم ٭ و عوام اهل سنت را عقیده آنکه ابتدای مذهب شیعه از زمان

پادشاه جمجاه ملایک سپاه مروج مذهب حق ائمه اثنی عشر شاه اسمعیل موسوی صفوی سکنه الله

فی اعلی درجات جنانه و اطال الملک و السلطنه فی ذریته و اولاده الی آخر الزمان بهم رسید

و نمیدانند که هر که حضرت امیر المومنین علیه السلام را بیفاصله بعد از حضرت سید المرسلین

امام و جانشین میدانند و شیعه است و هر که ابو بکر صدیق را خلیفه میدانند او سنی است بلی زمان

تقیه بود و شیعه در هر ولایت و هر طایفه و قبیله بسیار بودند و بمضمون حدیث التقیة

دینی و دین آبائی که از حضرت امام جعفر علیه السلام روایت است اظهار آن نمیتوانستند کرد

و از خوف و ترس اخفای آن مینمودند ازانجمله از شهرهای مشهور که از روز ظهور اسلام تا حال

بوی تسنن بمشامشان نرسیده و همیشه ناصبیان ایشانرا شیعه میدانستند چون قم و کاشان

و سبزوار و استراباد و مشهد مقدس است که هر سال مریدان عمر لعین و ناصبیان بدین دو بال

از ایشان میگرفتند یکی بعلت رعیتی که معمول و متعارفست و یکی بعلت تشیع چنانچه مشهور است

که یکی از پادشاهان اهل سنت بسبزوار رسید از تعصب و عناد امر بقتل و اسیر ایشان نمود یکی

از مقربان آن بد مذهب باو گفت شاید درین شهر گروهی از اهل سنت و جماعت باشند مسلمانرا

نشاید کشتن آن ملعون بمردم سبزوار گفت که اگر در شهر شما ابو بکر نامی بهم رسد و او را نزد من

بیاورید از سر قتل و اسیر شما میگذرم آن غلامان یکرنگ شاه ولایت چون میدانستند که

در شهر ایشان باین نام کسی بهم نمیرسد هر چند بمردم شهر خود تکلیف نمودند و درهم و دینار

بایشان عرض کردند که یکی از آن مومنان یکساعت خود را ابا بکر نام کنند تا آن پادشاه از سر

قتل آن جماعت بگذرد و هیچکدام راضی نشده همه متفق الکلمه گفتند که ما بقتل و اسیر راضی میشویم و آن
نام زشت را بخود نسبت نمیدهیم عاقبت الامر کور مفلوج بد قیافه بهم رسانیدند که در مدت
عمر خود مادامکه بدنیا رسیده بود هرگز شکم او سیر نشده بهزار التماس و زاری او را مال بسیار
دادند تا او خود را باکراه ابوبکر نام کرده پیش آن ناصبی بردند چون چشم او بابی بکر عملی افتاد
گفت ابابکر چنین میباشد آن محبان شاه ولایت پناه فرمودند که در شهر ما به ازین ابوبکر
بهم نمیرسد و مولوی معنوی اشاره باین نموده **بیت** سبزوارست این جهان بیمدار ∴ ما چو بوبکریم
در وی خوار و زار ∴ و صاحب مجمع درباب تشیع اهل قم بهمین طریق حکایتی ایراد نموده که چون
ابوبکر نامی بنظر پادشاه آوردند گفت که بعد از چند روز ابوبکر نامی جهت من آورده اید اینچنین
کسیست که اقبح خلق خداست در اثنای عتاب و خطاب او یکی از ظرفای قم عرض نمود که ایها الامیر هرچه
خواهی بکن که در آب و هوای قم ابوبکر نام بهتر ازین پرورش نمییابد چون امیر خالی از لطف
طبعی نبود بی اختیار بخندید و ایشان را بخشید و در تاریخ ابن کثیر شامی مسطورست که در سال
سیصد و چهل از هجرت فتنه عظیم واقع شد میان اهل صفاهان و اهل قم که مردم قم بصفهان تجارت
رفته بودند بسبب آنکه اهل قم در آنجا سب صحابه نموده بودند اهل صفهان جمعی کثیر را از ایشان
کشتند و اموال تجار را غارت کردند و چون این خبر بملک رکن الدوله بویهی رسید بواسطه تشیعی که
داشت در غضب شد و اهل صفاهان را مواخذه و مصادره بمال بسیار نمود و **شیخ عبدالجلیل الرازی**
در کتاب نقض آورده که اصفهانی از قمی پرسید از کدام شهری گفت که از شهر دندان کنان صفهانی
فرو مانده گفت معنی مفهوم نیست قمی گفت معنی آنست که چون من گویم از قم گویی آه و از اینجا
مفهوم میشود که قمی نباشد الا شیعی و اصفهانی نبود الا سنی الحمد لله و المنة که در زمان ایام
دولت سلاطین و پادشاهان صفویه موسویه انار الله براهینهم الجلیه و خلد الله ملکهم و سلطنتهم الی

یوم القیم

یوم لقیمه انوار ایمان و هدایت بمرتبه بر در و دیوار آن ولایت تافته که صدقم در اصفهان کم است

و بادار المؤمنین کاشان برابر کوی واشتلم و عبید زاکانی در بعضی از رسایل خود آورده که

عمران ای را میزدند کسی گفت که چون عمر نیست چرا او را میزنید دیگری در جواب گفت که

او عمر است و الف و نون را از عثمان دزدیده بر آن افزوده ∴ و دیگر اهل کاشان از ظهور

اسلام تا حال شیعه صادق العقیده بوده اند چنانچه برخی از احوالات ایشان در باب قتل

عمر منزل سقر ذکر شده و در بعضی از رسایل ملا عبید زاکانی مذکور است که شخصی در کاشان

دراز گوشی بفروخت تمغاچی خواست که کاغذ تمغا نویسد گفت چه نام داری گفت ابوبکر

گفت پدرت گفت عمر گفت جدت گفت عثمان تمغاچی متحیر ماند گفت چه نویسیم دلال

گفت کهی میجوزد بنویس خر خر مرده ∴ دیگر اهل استراباد از زمان خلافت ظاهری امیر المؤمنین

علیه السلام تا حال شیعه اثنی عشری بوده اند و هرگز بوی تسنن بمشامشان نرسیده و مخالف

و موالف را در تشیع اهل استراباد سخنی نیست و در زمان هر یک از ائمه معصومین علیهم السلام

ایشان خمس و زکوة خود را بخدمت آنحضرت میبرده اند و مسایل واجبی و سنتی را از معصوم

تعلیم میگرفته اند و حضرت امام حسن عسکری علیه السلام است چنانچه در کتاب ثاقب المناقب و در

کتاب کاشف الحق و کشف الغمه و فصول المهمه و دیگر کتب طرفین مذکور است که جعفر بن شریف

جرجانی نقل نموده که سالی بحج میرفتم و مردم استراباد و جرجان مال بسیار همراه من کرده بودند

که در سامره بحضرت امام حسن عسکری علیه السلام برسانم چون بخدمتش رفتم با اراده آنکه بپرسم

که آن امانتها بکه حواله باید نمود قبل از پرسیدن فرمود که آنچه با تو است بمبارک خادم من

بسپار پس گفتم شیعه تو در جرجان همگی سلام میرسانند فرمود که چون حج کردی بخانه مراجعت

خواهی نمود و امروز تا نوزده روز دیگر بخانه خواهی رسید و در ثاقب المناقب آمده که فرمود

تا صد تو در روز دیگر بخانه خواهی رسید و روز جمعه سیم شهر ربیع الاول در اول روز داخل شهر
خواهی شد و در آخر همان روز در خانه تو مرا خواهند دید بسلامت برو که حق تعالی با تست هر چه
بجرجان میرساند و شریف پسر ترا حق تعالی پسری کرامت خواهد نمود او را صلت نام کنید که
دو پستان خواهد بود پس گفتم یا ابن رسول الله ابراهیم بن اسمعیل خلیلی از شیعیان شماست و هر ساله
از او تا صد هزار درهم بدو پستان شما میرسد محتاج بفرزندست فرمود که حق تعالی او را آمرزید
و فرزندیها و کرامت کرد بگو پسر خود را احمد نام کند پس من از خدمت امام علیه السلام مرخص
شده بمکه رفتم و در همان روزی که فرموده بود بجرجان رسیدم نوید آمدن امام علیه السلام
دادم در خانه من جمع شدند و هر کس حاجتی و مسئلتی داشت مهیای پرسیدن آن شد و در آخر
همان روز امام علیه السلام بمکان مجمع ما رسید و ابتدا بسلام نمود یکیک بپابوس آنحضرت مشرف
شدند فرمود که من وعده کرده بودم با جعفر بن شریف که در آخر این روز با شما عهد تازه کنیم
و نماز ظهر و عصر را در سر من رای کرده ام و نزد شما آمدم حاجتی و مسئله که دارید بطلبید اول
نصر بن جابر گفت یا رسول الله پسرم جابر را چشم پوشیده التماس دعا دارم حق تعالی او را
چشم باز دهد فرمود او را بیاور چون پسر را آورد دست مبارک بر چشمش مالید شفا یافت
پس یکیک می آمدند و حوایج و مسایلی که داشتند عرضه میداشتند و همه ایشان را حل مشکلات
نموده دعای خیر فرمود و بسامره معاودت کرد و در کتاب مجالس المؤمنین ذکر شده
که روزی مرد عربی بملا جامی علیه الرحمة دچار شد از او پرسید که چه کسی آمده گفت سیدم و طالب
علم و استرابادی ملا جامی گفت که اختصار در کلام مطلوبست بیا بیست گفت کافر مطلق و
خود را و ما را از اینهمه گفت و شنید فارغ ساخت و دیگر از شهرهایی که مردم آن مشهور
بتشیعند بحرینست و در سال هشتم از هجرت فتح آن دیار شده و از ظهور اسلام

تا حال اکثر مردم آنجا شیعه اثنی عشریه اند مشهور است که عرب بحرینی را که ابابکر و عمر و عثمان را
دشنام داده بود ناصبیان بیدین او را گرفته بر خر نشانده گرد شهرها میگردانیدند یکی
پرسید که این چه گناه کرده است مردی گفت که ابوبکر را دشنام داده است عرب بیچاره
با آنچنان بلیه طاقت تقیه نیاورده از روی درد با آن مرد عتاب نموده گفت

یعنی ای ناکس فراموش مکن و تهمت بر من منه که من تقصیر نموده
ام و عمر و عثمان را نیز دشنام داده ام دیگر از بلاد اسلام که همیشه مردم آن شیعه اثنی
عشریه اند جبل عامل است که مثل نقطه سفیدی که در سیاهی در میان ناصبیان بیدین و
متابعان عمر لعین واقع شده اند و معهذا در تشیع مشهور و معروف اهل زمانند و از
جمله تعصبات عوام شیعه آنجا یکی اینست که اگر با ایشان میگفتند که ابوبکر در انبان یا کوزه
یا سبوی آب شما است البته آن را میریختند و آن کوزه را میشکستند و این ستم ظریفی
در آنجا مدتی مستمر بود و ازین سبب ضرر بسیار با ایشان میرسید تا آنکه روزی ناصبی از ملازمان
عامل آنجا پیکی از شیعیان صادق العقیده آنجا دچار شده که از آسیا می آمد و انبان آرد
میبرد آنگاه بطریق معهود از روی ظرافت با او گفت ابوبکر در انبان آرد تست آن شیعه
چون خالی از زیرکی نبود در جواب گفت که باکی نیست او را همراه سبوس از آرد بیز
بیرون خواهم کرد و بعد از آن این جواب لطیف در میان مردم مشهور گردید و آن ستم ظریفی
با آخر رسید ۞ و ای ناصبی بیدین مگر نشنیده و کتاب تواریخ مطالعه ننموده که سیصد سال
تمام مصر و حوالی آن و مغرب زمین را پادشاهان اسماعیلیه داشته اند و همه شیعه بوده اند چنانچه
در تاریخ نگارستان مذکور است که از پادشاهان اسماعیلیه المعز الدین الله اسماعیلی جوهر نام
خادم خود را فرستاد که آن ملک را احیطه تصرف در آورده خطبه اثنی عشری خواند و این واقعه

در شهور سنه ثمان و خمسین و ثلثمائه روی نمود و خطیب در روز جمعه در مسجد مصر این کلمات فیض

آیات در سر منبر خواند

و در جمعه دیگر مؤذنان را بگفتن کلمه حَیَّ عَلَی خَیْرِ الْعَمَلِ مامور گردانید و بعد از آن معز الدوله بمصر آمده مصر را پای تخت نمود و نیز سیف الدوله که از آل حمدان و در آن اوان حاکم حلب بود بواسطه تشیعی که داشت امر نمود که در مساجد حلب آن کلمات را نوشتند و مدتهای مدید حکومت عراقین را پادشاهان دیالمه داشتند و همه شیعه بودند و در زمان پادشاهی دیالمه سید مرتضی علیه الرحمه از دنیا رحلت نمود آنقدر شیعه در بغداد بودند که هشتاد هزار کس بر جنازه او نماز گزاردند و ابتدای پادشاهی دیالمه در ثلثمائه هجری بود دیگر سلطان سنجر بن سلطان ملکشاه شیعه بود و باعث تشیع او آن بود که بعد از فوت پدر چون بر تخت سلطنت و جهانداری قرار گرفت بحکیم سنائی نوشت که مذهب اهل سنت حقست یا مذهب شیعه و خلفای ثلثه بر حقند یا ائمه اثنی عشریه و کدام ملت بر حقست حکیم علیه الرحمه قصیده گفته بوی فرستاد که بعضی از آن اینست نظم جز کتاب الله و عترت ز احمد مرسل نماند :. یادگاری کو توان تا روز محشر داشتن :. از گذشت مصطفی مجتبی جز مرتضی :. عالم دین را نیارد کس معمر داشتن :. از پس سلطان ملکشه چون نمیداری روا :. تاج و تخت و پادشاهی جز که سنجر داشتن :. از پس سلطان دین پس چون روا دارد خرد :. جز علی و عترتش محراب و منبر داشتن :. مر مرا باری نکو ناید ز روی اعتقاد :. حق زهرا بردن و دین پیمبر داشتن :. آنکه او را بر علی داری مقدم بی سخن :. نیست او را در دو گیتی قدر قنبر داشتن :. هست تسویلات شیطان گفتها در وصف غیر :. محض کفر آمد جهل آن گفته باور داشتن :. سلطان از نوشته حکیم هدایت یافته خود را در جرگه محبان و موالیان حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در آورد و شیعه در زمان او مرفه الحال بودند مشهور است

که گفته

که گنبد مبارک مقدس مطهر امام ضامن ثامن علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا در زمان سلطنت
آن پادشاه بامر و فرمان او ساخته شده است و تا حال باقیست و در کتاب مجالس المؤمنین
آمده که گنبد مبارک آنحضرت از آثار شرف الدین ابو طاهر قمیست که وزیر سلطان سنجر بود
و صاحب کتاب زینة المجالس که در سنه اربع و الف تصنیف نموده ذکر کرده که جامع کامل التواریخ
گوید که سبکتکین امام همام امام رضا علیه السلام را خراب کرد و مردم طوس خلایق را از
زیارت آنحضرت منع میکردند و شیعه ممنوع نشده در خفیه و پنهان خود را بآن روضه جنان
و آن مکان بهشت نشان رسانیده بزیارت آنحضرت مشرف میشدند بیت یکطواف مرقد
سلطان علی موسی رضا ⁂ هفت هزار و هفتصد و هفتاد حج اکبر است ⁂ تا شبی سلطان محمود حضرت
اسد الله الغالب مولانا و مولی الثقلین امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب علیه السلام را بخواب دید
که اشاره بآن گنبد خراب کرده فرمود که تا کی چنین خواهد بود صباح آن روز سلطان محمود
معمار را طلبیده بطوس فرستاد تا عمارتی که اکنون بر سر مرقد مطهر منور حضرت امام رضا
علیه السلام است بنا نهاده باتمام رسانیدند و پسر عمید سوری خراسانی سرکار آن عمارت
بود و شیخ کمال الدین خوارزمی در ثواب زیارت شاه خراسان فرموده بیت یکطواف
درش از قول قرشی ⁂ تا بهفتاد حج نافله یکسان باشد ⁂ و بعد از آن سلطان محمود شیعه اثنی
عشری گردید و در احترام شیعه سعی و اهتمام مینمود و نیز از پادشاهان یعقوب لیث شیعه
اثنی عشریه بوده است چنانچه در کتاب معجم البلدان مذکور است که بسمع یعقوب لیث رسانیدند
که ابو یوسف بن سفیان بن مغفل اموی در عثمان بن عفان لعن میکند یعقوب لیث فرمود که
ابو یوسف را حاضر آورند تا سیاست کند وزیر گفت ایها الامیر او در عثمان بن عفان سنجری
که شیخ شماست طعن نمیکند بلکه در عثمان بن عفان که کرده سنیان و ناصبیان او را خلیفه سیم میدانند

اورا طعن میکند یعقوب لیث گفت مرا کان بود که طعن شیخ ما میکند او را و خلفای ثلثه خواهد

کند و خواهد لعن و نیز مدتی پادشاهی در سلسلهٔ عمر لیث برادر یعقوب لیث بوده او و سرداران او همه

شیعه بودند و بنحوی در تشیع غلو داشت که اگر نام صحابی در پیش او میبردند فی الحال بقصاص امر میفرمود

آن پادشاه نیک اعتقاد میگفته که همین دلیل در افضلیت علی مرتضی مرا بس است که تولد او در حرم کعبه بوده

این درجه و منزلت مخصوص آنحضرت است و شریک و سهیمی ندارد چنانچه سید مرتضی علیه الرحمه عربیه ولدته فی حرم الاله امنه ⁂ فی البیت حیث فناء للمسجد بیضاء

طاهرة الثیاب کریمة ⁂ طابت و طاب ولیدها و المولدی ⁂ فی لیلة غابت نحوس نجومها ⁂

وبدت مع القمر المنیر الاسعد ⁂ مالف فی خرقة القوابل مثله ⁂ الا ابن امنة النبی محمدا ⁂

رباعی درمرثیه علی نه چو نست و چند ⁂ در خانه حق زاده بجانش سوگند ⁂ بی فرزندی

که خانه را دی دارد ⁂ شک نیست که باشدش بجای فرزند ⁂ و نیز الجایتو سلطان که مشهور است

ابسلطان محمد خدابنده و از نسل چنگیزخانست شیعه بود والجایتو معنی فرخنده است و او در باب

رواج مذهب حق ائمه اثنی عشریه مساعی جمیله بعمل آورده مدت ده سال در ایام دولت

آن عاقبت محمود مذهب شیعه رواج داشت و در منابر خطبه باسم سامی حضرت امیر المومنین و ائمه

معصومین صلوات الله علیهم اجمعین میخواندند و تبرا از خلفای ثلثه میکردند و در تمام قلمرو او

معمول و متعارف بود و سبب تشیع او آن بود که اول از کفر بمذهب سنت میل نمود و اکثر اوقات

با علمای آن مذاهب مخترعه صحبت میداشت روزی در مجلس سلطان اهل سنت و جماعت ابواب

منازعه و مخاصمه بر روی یکدیگر گشوده و در رد مذاهب و بیان مثالب یکدیگر باقصی الغایت

کوشیدند شعر گشادند باهم در رفته باز ⁂ بلا و نعم کرده گردن دراز ⁂ بسان خروسان

شاطر بجنگ ⁂ فتادند باهم بمنقار و چنگ ⁂ یکی از ایشان بجواز لف حریر و دخول با

دلیلیز

دلپذیر تشنیع مذهب دیگر نموده و او بجواز نکاح مادر و خواهر و دختر مخلوقه از زنا طریق انکار
ملت خصم خود نمودند و ازین مقوله شکست مذهب هم مینمودند و بطریق استهزا و افسوس
با اهانت و استخفاف یکدیگر میکوشیدند و سلطان ازین معنی بغایت آزرده و دلگیر شده
از مجلس برخاسته بحرم رفت و اهل حرم نیز این گفتگو را شنیده بسلطان عرض کردند
که این چه دین و مذهبست ما نیز فرزندان داریم هرگاه لف حریر جایز باشد ممکن است
که آن معنی با نیز سرایت کند و سلطان را بیشتر آزرده ساختند الجایتو که اراده آن
مینمود که بطریق یاسا و یاسون چنگیزخان رجوع نماید و با امرای خود گفت که این
چه کار بود که ما کردیم و یاسا و یاسون چنگیزخان و پدران خود را گذاشته بدین
دین در آمدیم که بچندین شعب منقسم است و این سوای در میان ایشان قایم که با مادر
و خواهر خود نزدیکی میکنند و چون بجهت طاعت و عبادت و تکالیف شرعیه رنج
و مشقت بسیار کشیده بود دیگبارگی ترک مسلمانی نمودن براو شاق و دشوار بود قریب
بیک سال درین اندیشه تا در سنه تسع و سبعمایه عزیمت بغداد نمود و از آنجا بزیارت
نجف اشرف رفت اتفاقا در آن مشهد مقدس منور خوابی دید که دلالت بر تقویت
مذهب مسلمانی مینمود و طرمطا که یکی از امرا مقربان درگاه شاهی بود و در عقل و تدبیر
نظیر و بدیل نداشت و شیعه خاص و غلام خلاص حضرت امیر المومنین علیه السلم بود مکرر را
بتقریبات حرفها در میان می آورد که سلطان را از مذهب تسنن برگرداند و سابقا
عرضه داشته بود که غازان خان که اعقل و اکمل جهانیان بود بسبب قبح این اعتقادات
میل بمذهب شیعه نمود و سلطان را همان اختیار باید فرمود سلطان گفت که مذهب شیعه
کدامست طرمطا گفت آنکه برفض مشهورست سلطان بانگ بر وی زد که ای بدبخت میخواهی

مرا رافضی سازی طرمطا تمهید معذرت پرداخته گفت شیعه آنست که میگویند پادشاهی بعد از

چنگیزخان از اوروق و اولاد او باشد و سنی آنست که میگویند پادشاهی بعد از چنگیزخان از

امرای قراجو که از نزدیکان چنگیزخان بودند باشد بالجمله بعد از خواب دیدن پادشاه در باب

حقیقت مذهب حق ائمه اثنی عشر علیهم صلوات الله الملک الاکبر طرمطا فرصت یافته صری

سلطانرا باختیار مذهب تشیع ترغیب و تحریص نموده بعرض رسانید که شیعه مذهب خود را باهل بیت

رسول نسبت میدهند و معارف دینیه خود را از ائمه طاهره اهل بیت ابرار فرا گرفته‌اند و ایشان

روایت میکنند و هر حدیثی و روایتی که سندش بائمه طاهره نرسد در محل اعتبارش نمیشمارند و الجماعة

علمای اهل سنت از احادیث و روایاتی که نقل کرده‌اند از خلفای ثلثه یا از ابوحنیفه و شافعی و

مالک و احمد حنبل و غیرهم اگر موافق کلام الله است یا آنکه یکی از روات شیعه سند آنرا بائمه اطهار میرسانند

قبول میکنند و الا رد مینمایند و گفته علمای این چهار مذهب باطل را قبول ندارند و بمضمون

یقین که اهل بیت رسالت

داناترند بشرایع اسلام از بیگانگان چنانکه در کتاب ملتقطات ذکر شده که حضرت امام ناطق

جعفر صادق علیه السلام اشاره بدست مبارک بجانب منزل خود نموده فرمود

دیگی از شعرای فرقه ناجیه گفته عربیه اذا شئت

ان ترضی لنفسک مذهبا ٭ ینجیک یوم البعث من لهب النار ٭ فدع عنک قول الشافعی

ومالک ٭ واحمد والمروی عن کعب الاحبار ٭ ووال اناسا قولهم وحدیثهم ٭ روی جدنا

عن جبرئیل عن الباری ٭ رباعی صد شکر که نه شافعی و حنبلیم ٭ نه پیرو پیر آتش کابلیم ٭

با مذهب این و آن نباشد کارم ٭ من پیرو قول و فعل آل علیم ٭ سلطان پرسید که در میان

طایفه شیعه علما و دانشمندان هستند یا نه طرمطا گفت که فضلا و مجتهدین در میان انجماعت

بسیارست و درین وقت شیخ جمال الدین حسن بن مطهر مشهور بعلامه حلی از جلهٔ علمای عصر
سرآمد روزگارست و در علوم معقول و منقول عدیل و نظیر ندارد سلطان ازینمعنی
شادمان شده علامه را طلبید و آن جناب قبل از آنکه سلطان او را طلب نماید چون شنیده بود
که سلطان محمد در مذهب اهل سنت خاطرش متزلزل شده اراده آن دارد که ترک آن
مذهب نماید دو کتاب بنام سلطان تصنیف نموده در باب امامت حضرت امیر المومنین علیه السلام
و اثبات حقیقت مذهب شیعه و ابطال ملت اهل سنت یکی موسوم بمنهاج الکرامة فی معرفة
الامام و دیگری موسوم بنهج الحق و کشف الصدق در علم کلام علامه آن کتابها را برداشته
باتفاق فخر المحققین طاب ثراهما که فرزند دلبند و قرة العین ارجمند او بود در اول شباب
و حداثت سن بمرتبه اجتهاد رسیده بسلطانیه آمد و چون داخل مجلس سلطان شد اهل مجلس او را
اعزاز و احترام بیش از پیش نموده در صدر مجلس جا بیش دادند علامه کفش خود را برداشته در
پهلوی خود گذاشت سلطان و حضار ازین امر متعجب شده در خاطر گذرانیدند که این عرب
سفیه و دیوانه است و سلطان وجه آنرا استفسار نمود علامه در جواب فرمود که در زمان
حضرت رسول ابو حنیفه کفش مبارک سرور انبیا را دزدیده و چون در مجلس سلطان
جمعی حنفی مذهب هستند بگمان آنکه چون امام ایشان کفش دزد بود مبادا که متابعان و پیروان
او نیز سنت و طریق امام خود را بعمل آورده کفش مرا بدزدند ازین سبب کفش خود را ضبط و
حفظ نمودم علمای حنفی خشمگین شده گفتند در زمان حضرت پیغمبر ابو حنیفه کجا بود بعد از
رسول بصد سال بیشتر ابو حنیفه بهم رسید علامه گفت مرا معذور بدارید که سهو کردم شافعی
کفش رسول الله را دزدیده بود علمای شافعی گفتند شافعی کی در زمان حضرت رسول بود
علامه گفت پس مرا در یاد رفته فرموده بود مالک کفش پیغمبر را دزدیده بود علمای مالکی از جای در آمده گفتند

که مالک در زمان حضرت رسول بود چرا افترا و بهتان با ائمه با میکنی علامه فرمود که من اشتباه کردم احمد
حنبل گفتی سید کائنات را از دیده علمای حنابله گفتند که احمد بن حنبل در زمان حضرت پیغمبر نبوده اما
بعد از رحلت حضرت رسول بمدتهای مدید بهم رسیدند پس علامه فرمود که هرگاه این چهار مذهب
در زمان حضرت رسول نبود پس چگونه بهم رسید علمای اهل سنت خجل و مبهوت شدند و بطلان
مذاهب مخترعهٔ باطلهٔ ایشان بر سلطان و اهل مجلس ظاهر شد و عارف نیشابوری فرموده ملث
چار دیدن کار مردودان بود :: اینچنین دیدن ز بیدردان بود :: و الجایتو سلطان از علامه
التماس نمود که در حضور او وضو ساخته نماز بگذارد و شیخ با داب تمام مقرره در حضور پادشاه
وضو ساخته دو رکعت نماز بخضوع و خشوع تمام بجا آورد و علمای اهل سنت نیز حسب الامر سلطان
بطریق خود وضو کرده نماز ناقص فاسدی گزاردند بیت نماز و روزه ات چون هیچ باشد ::
ز طوق لعنت صد پیچ باشد :: سلطان را از روش و طور علامه بسیار خوش آمد و اشاره بمناظره
و مباحثه نمود چون روز دیگر شد مولانا نظام الدین عبدالملک مراغه که شافعی مذهب بود.
و مکرر علمای حنابله را الزام داده بود و در علوم معقول و منقول یگانه جهان و بمباحثه و
مناظره فایق بر اهل عصر و زمان و در آن ولا اقضی القضاة ممالک ایران بود و دیگر علمای
اهل سنت و جماعت ترتیب مقدمات مباحثه نموده بمجلس سلطان حاضر شدند و جناب
افضل العلماء المجتهدین شیخ جمال الدین حسن بن مطهر حلی نیز حاضر شد و بمکالمه و مباحثه
مشغول شدند و جناب شیخ بدلایل عقلیه و براهین نقلیه اثبات حقیقت مذهب فرقه ناجیه
اثنی عشریه رضوان الله علیهم و ابطال مذهب اهل سنت و جماعت خذلهم الله نمود چنانکه
بر شاه و گدا و امرا و وزرا و وضیع و شریف و خاص و عام اینمعنی ظاهر و واضح شد نظم
چو در مجلس شه بزانو نشست :: زبان برگشاد و دهنها ببست :: بکلک فصاحت بیانی که داشت

بدلها چو نقش نگین برنگاشت ٭ سر از کوی صورت بمعنی کشید ٭ قلم بر سر حرف دعوی کشید
بگفتندش از هر کنار آفرین ٭ که بر عقل و طبعت هزار آفرین ٭ سمند سخن تا بجایی براند
که قاضی چو خر در وحل باز ماند ٭ علما و دانشمندان اهل سنت و جماعت مبهوت و متحیر
مانده خایب و خاسر شدند و سلطان و اکثر خواص و مقربان مذهب تشیع اختیار نمودند و حسب
الامر سلطان در سنه ثمان و سبعمائه در ممالک ایران تغییر خطبه نموده نام خلفای ثلثه را از
خطبه انداخت باسامی حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین در منابر خطبه خواندند و
چهره دراهم و دنانیر را از لوث اسامی خلفای ثلثه محو نموده بنام نامی و اسم گرامی حضرت امیر
المؤمنین و اسماء ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین منقش و مزین ساختند و حی علی خیر
العمل در نماز اظهار کردند و در کتاب مجالس المؤمنین مذکور شده که در تمامت ممالک الجایتو
سلطان مذهب شیعه انتشار یافت الا در قزوین که ابا و امتناع نمودند چنانچه مولانا حیرتی اشاره
بآن نموده بیت خوارم اندر ولایت قزوین ٭ چون عمر در ولایت کاشان و در تاریخ نگارستان
مسطور است که چون احکام و ارقام الجایتو سلطان بجمیع قلمرو خود فرستاد همه اطاعت نموده
خطبه اثنی عشری بر سر منابر خواندند الا مردم صفهان که بتعصب و عناد ورزیده بآن امر راضی نشدند
اما چون خبر مخالفت ایشان بسلطانیه رسید لشکر و حشر نامعدود بقتل و اسر و تاراج ایشان
مقرر داشت و همین که لشکر بدان سرحد رسید اهالی صفهان از غضب سلطان خوف نموده و همه
در روز جمعه خطبه اثنی عشریه خوانده نثارها کردند و سلطان در رواج دادن مذهب شیعه و طریقه
مرضیه مرتضویه بغایت مبالغه نموده و در آن باب مساعی جمیله بظهور رسانید و مدارس و بقاع
الخیر بنا کرده مدرسان بتعیین فرموده و وظایف جهة ایشان مقرر نموده نام نیک بر صفحه روزگار
بیادگار گذاشت و سرای آخرت خود را معمور و آباد ساخت و در شب عید فطر سنه ست عشر و سبعمائه

بجوار رحمت ایزدی پیوست دوازده سال پادشاهی کرد و ده سال شیعه اثنی عشری بود و عمرش سی و پنج
سال و نه ماه و هجده روز بود و بعد از فوت او علامه بجانب حله معاودت نمود و عارف نیسابوری
در حقیقت مذهب حق اثنی عشری فرموده **بیت** مذهب حق یک بود نه چار و چار این سخن
نقلست از هشت و چهار **حکایت** در کتاب مجالس المؤمنین آمده که یکی از ناصبیان یمن و پیروان
آن سه لعین در رد مذهب شیعه امامیه کتابی نوشته بود و در مجالس آنرا بر مردم میخواند و اضلال شیعه
مینمود و از بیم آنکه مبادا کسی از علمای شیعه رد آن نماید آنرا بکسی نمیداد که بنویسد و شیخ جمال الدین
حسن بن مطهر حلی همیشه حیله می انگیخت که آن کتاب بدست آید تا رد آن نماید لاجرم علامه
استاد و شاگردی که در ابتدای تحصیل علامه چند درسی در پیش آن ناصبی خوانده بود وسیله التماس
عاریت کتاب نکو نمود و چون آن ناصبی نخواست که یکباره دست رد بر سینه التماس علامه حلی
نهد گفت سوگند یاد کرده ام که زیاده از یکشب این کتاب را پیش کسی بگذارم علامه آنقدر را نیز
غنیمت دانسته کتاب را گرفت و بخانه برد که در آنشب بقدر امکان از آنجا نقل نماید و چون بکتابت
آن اشتغال نمود و نصفی از شب بگذشت خواب بر او غلبه کرد حضرت صاحب الامر صلوات الله
علیه ظاهر شد و با شیخ گفت که کتاب را بمن بگذار و تو خواب کن و چون از خواب بیدار شد بکرامت
حضرت صاحب الامر تمام شده بود **دیگر** از سلاطین شیعه حسام الدوله بود و در تشیع غلو
داشت که جمعی که بحج میرفتند یکی از ایشان گفت که چون بمدینه طیبه برسی سلام من بحضرت رسول
صلی الله علیه و آله برسان و بگو که اگر عمر و ابوبکر در جوار تو مدفون نمیبودند بسر و چشم
بزیارت می آمدم **دیگر** در تاریخ نگارستان آمده که ابو القاسم بابر میرزای بن بایسنغر بن شاهرخ
روزی با خواص و مقربان نشسته و شکه در دست نوشته آنرا خوانده سامی دوازده امام
بر او نقش بود یکی از حضار گفت در کدام زمان بوده باشد میرزا گفت بنام نخست تشخص

کفر

گفت که شما را مردم نوع دیگر اعتقاد دارند میرزا گفت هر کس هر نوع اعتقاد دارد گو میدار

و من بطریق آبا و اجداد خود شیعه اثنی عشریه بوده و هستم و دوستدار اهل بیتم دیگر از وزرای شیعه مجد

الملک است که وزیر بود و در ایام وزارت او کاذبی را گرفته پیش بکر فقید نام کاذب

ابوبکر بود اما شیعه بود و چون او را نزد مجد الملک بردند گفت او را مصلوب سازند

حاضران گفتند این مرد شیعه است گفت شما گفتید او ابوبکر نام دارد و اگر شیعه میبود

هرگز باین نام نسبت راضی نمیشد و یکی از شعرای فرقه ناجیه اثنی عشریه گفته عربیه لا یقبل التوبة

من تایب ؛ الا بحب علی بن ابی طالب ؛ حب علی واجب لازم ؛ فی ذمة الشاهد و الغایب

لو شق قلبی لری وسطه ؛ سطرین قد خطا بلا کاتب ؛ العدل و التوحید من جانب

و حب اهل البیت من جانب ؛ هم خمسة فی الله احببتهم ؛ محمد و ابن ابی طالب

و فاطمة الزهراء و ابناهما ؛ و عما لانف العایب العاتب ؛ ای ناصبیان بیدین و

پروان ابابکر و عمر و عثمان لعین غم شما از ابتدای جلوس میمنت مانوس پادشاه جمجاه ملایک

سپاه مروج مذهب حق ائمه اثنی عشر شاه اسمعیل موسوی صفوی صیب الله مضجعه و اسکنه

فی جنان قدسه تا حال که شهر محرم الحرام سنه ست و سبعین و الف هجریست روز بروز

شیوع و رواج مذهب ائمه هدی در ترقی و تزاید است و ملت مخترعه باطله شما در تزلزل و

تنزل و در اکثر امصار و اقطار عالم شیعه اثنی عشریه بسیارند بخصوص در ممالک ایران

که بیمن عدالت و رعیت پروری پادشاه دین پناه ظل الله السلطان بن السلطان بن السلطان

الخاقان بن الخاقان بن الخاقان خلیفه امن و امان شاه عباس موسوی صفوی خلد الله

ملکه و دولته الی ظهور صاحب الزمان که این پادشاه حمیده خصال سابع سلسله پادشاهان

موسویه مرتضویه است شیعه برفاه حال بی تقیه و ملال بلعن و طعن خلفای ثلثه و تابعان ایشان

مشغول و مشعوف‌اند و خطبای فصیح بیان و بلغای خوش الحان در منابر و مساجد لعن و طعن ابابکر
و عمر و عثمان علیهم اللعنة و العذاب و النیران مینمایند و ملایک جن و انس پیش باد و کم مباد
میگویند و تبرّاییان در کوچه و بازار بی تعب و آزار یک یک از امامان و پیشوایان ضالّه
گمراه شمارا بنحوی بروار میدهند که اگر در آنجا حاضر شوید بغیر از غصّه و درد و رنج
و هلاک خود علاج و چاره ندارید و شیعه را بهتر از مهر و ولای اهل بیت اطهار
لعن و تبرای آن سه ملعون غدّار و توشه و زاد راه آخرت و باعث نجات و خلاص از
شدّت و سختی عذاب و عقاب در روز حسرت و ندامت نیست **بیت** چیزی که باعث است
نجات و خلاص را ٭ در هر دو کون دوستی مرتضی علیست ٭ و امید از لطف و مرحمت سبحانی
و کرم و شفقت یزدانی جل جلاله و عظم سلطانه آنست که درین زودی بمدد و استعانت
حضرات ائمه اثنی عشر این پادشاه دین پرور و عساکر نصرت مآثر مکّه معظّمه و مدینه مشرّفه
و عتبات سدره مرتبات و باقی معموره دنیا را از کفر و لوث مذاهب باطله پاک و پاکیزه
ساخته در منابر و مساجد حرمین الشریفین و اماکن مقدّسه و باقی شهرها و مداین خطبه
اثنی عشریه خوانده تبرّا و لعن خلفای ثلثه نمایند اللهم العنهم لعنا وبیلا و سخطا عظیما و عذابا
فوق العذاب و نکالا بعد النکال و اغفر لی و لآبائی و امهاتی و جمیع المؤمنین و المؤمنات
بحق محمّد سیّد المرسلین و علی خیر الوصیّین و الائمّة المعصومین صلوات الله و سلامه علیهم
اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین **لمؤلفه** چون عمر رسد مرا بسر در محشر ٭ پرسند ز کرده‌ای بد
و نیک خبر ٭ گویم بخدا که پیشه‌ام مدح علیست ٭ وردم بجهان بوده همین لعن عمر ٭
قد فرغ من تسوید هذه الرسالة الشریفة الموسوم بانساب النواصب تحریرا فی تاریخ هفدهم
شهر رجب المرجب سنه احدی و الف مائه علی ید الفقیر الحقیر محمّد سعید بن مرحوم محمّد تقی الکاتب
خاتون آبادی غفر ذنوبهما و ستر عیوبهما بحق محمّد و علی
و آلهما و سلم تسلیما مبارکا کثیرا کثیرا

اختیارات ایام هر ماه و هفته بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

الحمد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی سید المرسلین محمد و عترته الطاهرین
المعصومین اما بعد این رساله ایست در بیان آنچه از احادیث معتبره اهل بیت رسالت صلوات الله
علیهم اجمعین معلوم میشود از سعادت و نحوست ایام هفته و ماه بجهت اشتغال و اعمال بر وجه
اختصار مرقوم میگردد تا آنکه جمعی خاص شیعیان که در جمیع امور متابعت پیشوایان دین را
لازم میدانند باین رساله رجوع نموده محتاج باختیارات ساعات نجومیه که بحسب شرع
مذموم است نباشند و علی الله التوکل و هو حسبی و نعم الوکیل فصل اول در اختیارات ایام ماه
علی بن طاوس رحمه الله از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت نموده روز اول ماه
حضرت آدم علیه السلام در این روز مخلوق شده و روز مبارکیست از برای طلب حوایج و از
رفتن نزد پادشاهان و طلب علم و زن خواستن و سفر کردن و خرید و فروش و کرفتن
چهارپایان و اگر بنده یا حیوانی درین روز کم شود تا هشت روز بدست می آید و
هرکه درین روز بیمار شود شفا بیابد و فرزندی که درین روز متولد شود بخشنده
و فراخ روزی و با برکت باشد روز دویم درین روز حضرت حوا مخلوق شده است
برای زن خواستن و خانه بنا کردن و تمسکات و قبالجات نوشتن و طلب حاجات
کردن و اختیار کارها نمودن نیکست و هرکه درین روز بیمار شود بیماریش
سبک باشد بخلاف آخر روز روز سیم روز نحس است و آدم و حوا را درین
روز از بهشت بیرون کردند پس بهترین کارهای تو درین روز آنست که مشغول
اصلاح امور خانه کردی و تا ممکن باشد برای کاری بیرون نروی و بپرهیز درین
روز از رفتن بنظر پادشاهان و خرید و فروخت و سایر کارها و هرکه درین روز بیمار

شود مشقت افتد و فرزندی که متولد شود روزیش فراخ و عمرش دراز باشد و در حدیث
سلمان وارد شده است که روز کراهیت از برای هیچ کاری شایسته نیست روز
چهارم نیکست برای زراعت کردن و نگار کردن و عمارت بنا کردن و چهارپا گرفتن
و مکروهست درین روز سفر کردن پس هرکه سفر کند بیم آن هست که کشته شود یا
مالش را ابر زند یا بلایی او را عارض شود و درین روز ها پیل متولد شده و فرزندی که
درین روز متولد شود شایسته و مبارک میباشد تا زنده است و هرکه درین روز
بگریزد یافتنش دشوار باشد و پناه بجایی برد که او را بدست نتوان آورد روز
پنجم روز نحس است که آنروز قابیل متولد شده و درین روز برادر خود را کشت پس
هیچ کار مکن و از خانه بیرون مرو و هرکه درین روز سوگند دروغ خورد زود جزای
خود بیابد و هرکه متولد شود حالش نیکو باشد و در حدیث سلمان وارد شده که
درین روز احتیاط کاری مکن و بنظر پادشاهان مرو روز ششم روزیست که شایسته است
برای برآوردن حاجات و زن خواستن و هرکه سفر دریا یا صحرا کند درین روز برگردد
بسوی اهلش از برای خریدن چهارپایان و هر حیوانی نیکست و بنده که درین روز
گم شود بزودی پیدا شود و هر طفلی که درین روز متولد شود نیکو تربیت یابد و از آفتها
بسلامت باشد و در روایت دیگر از آنحضرت منقولست که این روز شایسته است برای
نکاح و طلب معاش و هر حاجتی و در روایت سلمان وارد شده است که خوابی که درین
روز دیده شود بعد از یکروز بیاید و در روز تعبیرش ظاهر گردد روز هفتم برای همه کارها
شایسته است و هرکه درین روز شروع بمشق و کتابت نماید نیکی یابد و بکمال رساند و هرکه
ابتدا کند درین روز بعمارت یا بعروسی عاقبتش نیکو باشد و هر طفلی که درین روز متولد شود

بتیش

تربیتش نیکو باشد و روزیش فراخ باشد و در حدیث دیگر شایسته است برای شکار و
طلب روزی روز هشتم شایسته است برای هر حاجتی از خرید و فروخت و هرکه درین روز
نزد پادشاهی رود حاجتش برآورده شود و مکروهست درین روز بدریا نشستن و
سفر خشکی کردن و بجنگ رفتن و هر طفلی که درین روز متولد شود دولتش شایسته باشد
و هرکه بگریزد بر او ظفر نتوان یافت مگر بتعب بسیار و هرکه دابه درین روز گم کند نیابد
و هرکه درین روز بیمار شود تعب بسیار کشد و در روایت دیگر شایسته است برای هر کاری
مگر سفر کردن و سلمان رضی الله عنه روایت کرده است که برای هر کاری شایسته است
روز نهم روز نیک است برای هر کاری که ایراد نماید و قرض بکن و زراعت بکن و درخت
بکار و هرکه درین روز با دشمن جنگ کند غالب آید و هرکه سفر کند مال او و روزی
شود و خیر بیند و هرکه درین روز از دشمن بگریزد نجات یابد و هرکه بیمار شود بیماریش
سنگین شود و هرکه گم شود بزودی یافت شود و هر فرزندی که متولد شود شایسته باشد
و در همه حال توفیق یابد و در روایت دیگر فرزند فراخ روزی باشد و بروایت سلمان
خوابی که درین روز دیده شود اثرش در همان روز ظاهر گردد روز دهم حضرت نوح درین روز
متولد شده است و هر طفلی که درین روز متولد شود بسیار پیر و معمر باشد و فراخ روزی و نیکبخت
برای خرید و فروخت و سفر کردن و گمشده درین روز زود یافت شود و گریخته زود بدست آید
و در بند افتد و هرکه درین روز بیمار شود سزاوار آنست که وصیت کند و در حدیث دیگر برای
تخم کردن و زراعت نمودن و سلف خریدن نیکوست و بروایت سلمان خوابی که درین
روز دیده شود تا بیست روز بظهور آید روز یازدهم حضرت شیث درین روز متولد شده است
شایسته است برای ابتدای کارها و خرید و فروخت و سفر کردن باید که احتراز کند از رفتن بنزد

پادشاهان و هرکه درین روز بگریزد بزودی بازگردد از روی طاعت و هرکه بیمار شود امید هست
که بزودی شفا یابد و هر طفلی که متولد شود بنیکی زندگانی نماید ولیکن بمیرد تا آنکه پریشان شود
و از پادشاهان پرهیزد و در روایت دیگر هرگز پریشان نشود و بروایت سلمان خوابی که
درین روز دیده شود تا بیست روز اثرش بظهور آید **روز دوازدهم** روز شایسته است
برای زن خواستن و دکان کشودن و شریک شدن و بدریا سفر کردن و درین روزه سلطه میان
دو کس نباید شد و بیمار را امید شفا و درست و فرزندی که متولد شود باسان تربیت یابد و دیگر
گریخته بدست آید و فرزند بسیار عمر یابد و پریشان نشود **روز سیزدهم** روز نحس است پرهیز
در آن روز از منازعت کردن و بنظر پادشاه رفتن و روغن بر سر مالیدن و سر تراشیدن
و هر کاری و هرکه بگریزد براو دست نیابد و هرکه بیمار شود بتعب افتد و فرزندی که متولد
شود چندان زندگانی نکند و بروایت سلمان خوابی که ببیند زود بعمل آید **روز چهاردهم**
نیکست برای هر کاری و هر فرزندی که متولد شود ظالم نباشد و نیکست برای خرید و فروخت
و سفر کردن و قرض گرفتن و بدریا نشستن و گریخته بدست آید و بیمار صحت یابد و در
روایت دیگر فرزندی که متولد شود عمرش دراز باشد و در آخر عمرش مالش فراوان گردد و
بروایت سلمان نیکست برای دیدن پادشاهان و فرزندی که بهم رسد خوش نویس و دانا گردد
و خوابی که دیده شود بعد از بیست و شش روز بعمل آید **روز پانزدهم** نیکست برای هر امری
مگر قرض دادن و قرض گرفتن و کسی که درین روز بیمار شود بزودی صحت یابد و کسی که بگریزد زود
بازگردد و فرزندی که متولد شود لال باشد یا در زبانش عیبی باشد و بروایت سلمان خوابی که
ببیند اثرش بعد از سه روز ظاهر شود **روز شانزدهم** روز نحس است و برای هیچ کاری
خوب نیست مگر عمارت بنا کردن و هرکه درین روز سفر کند هلاک شود و هرکه بگریزد زود برگردد

وهر که راه گم کند سالم ماند وهر که بیمار شود شفا یابد و فرزندی که متولد شود پیش از زوال
دیوانه باشد و اگر بعد از زوال متولد شود حالش نیکو باشد و بروایت سلمان خوابی که
درین روز بیند بعد از سه روز اثرش ظاهر گردد روز هفدهم روز میانه است پرهیز کن
در آن روز از منازعه کردن و قرض دادن و قرض گرفتن پس هر که قرض بدهد باز نه دهند
و هر که قرض بگیرد پس نه دهد و فرزندی که متولد شود حالش نیکو باشد و در روایت دیگر روز
کراهیت در آن روز حاجت طلب مکن و در روایت دیگر وارد شده است که حجامت
در هفدهم ماه موجب شفاست روز هجدهم روز مبارکیست و فروخت و زراعت و سفر
کردن و کسی که با دشمن خصمی کند غالب آید و اگر مال بقرض دهد باز بر گردد و بیمار شفا یابد
و فرزندی که متولد شود حالش نیکو باشد روز نوزدهم روز مبارکیست و در آن روز
حضرت اسحق علیه السلام متولد شده است و شایسته است برای سفر و طلب روزی و در کارها
و آموختن علم بد است و گریخته بعد از یازده روز بر گردد و فرزندی که متولد شود درین
روز توفیق خیرات یابد روز بیستم میانه و نیکوست برای سفر کردن و بر آوردن حاجتها
و بنا کردن بناها و گرفتن چهارپایان و کسی که راه گم کند خوف هلاک بر او هست و کسی که
بگریزد دیر بدست آید و کسی که بیمار شود بیماریش بتعب کشد و فرزندی که بوجود آید با مشقت
زندگانی کند روز بیست و یکم روز نحس است و بسیار بد است پس درین روز حاجت را
طلب مکن و پرهیز از پادشاهان و کسی که در آن روز سفر کند خوف هلاک بر او هست و
فرزندی که بهم رسد فقیر و پریشان باشد و بروایت دیگر برای هر کاری نحس است و همین برای
کشتن حیوان خوبست روز بیست و دوم روزیست شایسته برای بر آوردن حاجتها و
بیع و شری و کم رفتن نزد پادشاهان تصدق در آن روز مقبول است و بیمار زود شفا یابد

و مسافر بعافیت برگردد و بروایتی دیگر برای همه کارها خوبست روز بیست و سیم درین روز
یوسف علیه السلام متولد شده است برای طلب حوایج و تجارت و زن خواستن و نزد سلاطین
رفتن خوبست و کسی که درین روز سفر کند غنیمت یابد و خیر بسیار بیند و فرزندی که متولد شود
نیکو تربیت یابد روز بیست و چهارم روز بسیار بد است و فرعون درین روز متولد شده است
پس هیچ کاری درین روز اراده مکن و فرزندی که متولد شود روزگار بسختی گذراند و توفیق
خیری نیابد و در آخر عمر کشته شود یا غرق شود و هر که درین روز بیمار شود بیماریش
بطول انجامد روز بیست و پنجم روز نحس است خود را درین روز حفظ کنید و پی کاری
مروید که درین روز حق سبحانه و تعالی اهل مصر را با فرعون بآیات عذاب خود مبتلا گردانید
و بیمار را حالش بدی باشد و فرزند مبارک قدم و فراخ روزی و نیکوکار باشد اما
ببلای سختی گرفتار شود و آخر نجات بیابد و روایت دیگر هر که درین روز بیمار شود
تا آخر روز بهوش نیاید و بروایت سلمان از شر این روز بخدا پناه برید و بدعا و نماز مشغول
شوید روز بیست و ششم شایسته است برای سفر کردن و هر امری که اراده کنی مگر زن
خواستن و هر که درین روز تزویج نماید میان او و زوجه اش جدائی افتد و فرزندی که
بوجود آید عمرش دراز باشد روز بیست و هفتم برای همه کاری نیکست و فرزندی که
درین روز متولد شود خوش خو و خوش رو باشد و طویل العمر و با خیر فراوان و محبوب دلهای
مردمان باشد و بروایت دیگر برای سفر کردن نیکست روز بیست و هشتم نیکست برای همه
کارها و درین روز حضرت یعقوب علیه السلام متولد شده هر فرزندی که متولد شود غمهای
عظیم باو برسد و بمرضی و بصعب چشمی مبتلا گردد و بروایت سلمان خواب همان روز اثرش
ظاهر گردد روز بیست و نهم برای جمیع کارها خوبست فرزندی که درین روز متولد شود

برده بار باشد و هر که سفر کند مال بسیار یابد و هر که بیمار شود صحت یابد و درین روز وصیت
نامه بنویسید و در روایت دیگر شایسته است برای همه کارها خصوصاً ملاقات پادشاهان
و برادران و دوستان و بروایت سلمان [illegible] و درین روز اثر نیش
ظاهر کرده **روز سی ام** نیکست برای خریدن و فروختن و تزویج کردن و فرزندی که
درین روز متولد شود بردبار و مبارک قدم باشد و هر که بگریزد زود بدست آید و
هر که چیزی گم کند بیابد و هر که مال قرض کند بزودی باز دهد **و از حضرت** امام موسی علیه السلم
منقولست که ترک مکن حجامت را در هفتم حزیران رومی و اگر نکنی در چهاردهم البته بکن

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

فصل دویم در اختیارات ایام هفته **اما روز جمعه** مبارکترین روزهاست و بهترین عیدهاست
و سنت در این روز بحمام رفتن و سر تراشیدن و ناخن گرفتن و پیش از نماز جمعه سفر کردن
خوب نیست و سنت در روز جمعه جامه نو پوشیدن و جامهای پاکیزه پوشیدن و میوه تازه
بخانه بردن و سرمه کردن بخطمی شستن و سایر کارها مبارکست **روز شنبه** روز مبارکست
و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که خدای تعالی مبارک گردانیده است برای
امت من این روز را و در حدیث معتبر وارد شده است که اگر سنگی از سنگی در افتد روز
شنبه البته حق تعالی آن را بجای خود برمیگرداند و در حدیث وارد شده است که هر که ناخن
و شارب در روز جمعه و پنجشنبه بگیرد از درد چشم عافیت یابد **و در** روایت وارد شده است که
حجامت کردن در روز جمعه و شنبه مورث ضعف است **روز یکشنبه** میانه است برای اکثر کارها
و موافق حدیث معتبر حجامت کردن طرف عصر یکشنبه بسیار نافعست و در حدیث دیگر وارد است
که برای عمارت بنا کردن عروسی کردن بدست **روز دوشنبه** نحس ترین روزهاست و در ایام

سال روز عاشورا انحس ترست و در ایام هفته روز دوشنبه و این روز منسوب بنی امیه است که
ایشان عید کردند بسبب شهادت حضرت امام حسین علیه السلام و درین روز حضرت رسول
صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا مفارقت نموده و برای هیچ کاری خوب نیست و در بعضی روایت
مطلق وارد شده است که در طرف عصر روز دوشنبه حجامت کردن خوبست و در بعضی روایات
واقع شده است از سفر کردن و درین روز پی مهمی و حاجتی رفتن و در حدیث معتبر از حضرت
امام علی نقی علیه السلام منقولست که هر که خواهد که خدای او را از شر روز دوشنبه نگاه دارد
در رکعت اول نماز صبح روز جمعه سوره هل اتی علی الانسان بخواند روز سه شنبه میانه است
برای اکثر کارها و در حدیث وارد شده است که سفر کردن در روز سه شنبه مبارکست که
درین روز خداوند عالمیان آهن را برای حضرت داود علیه السلام نرم گردانید و در روایتی
از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقولست که هر که روز سه شنبه چهاردهم ماه یا
هفدهم ماه یا بیست و یکم ماه حجامت کند شفا یابد و او را از دردها و در حدیث
وارد شده است که در روز سه شنبه ساعتی هست که اگر حجامت در آن ساعت اتفاق افتد خون
نمی ایستد تا آنکه او را هلاک کند و در حدیث دیگر وارد شده است که هر حاجتی برا و دشوار شود
بطلبد آنرا در روز سه شنبه و در حدیث دیگر وارد شده است که روز جنگ است
و خون گرفتن روز چهارشنبه روز نحس است برای اکثر کارها شایسته نیست و نهی وارد شده است
از حجامت کردن و نوره کشیدن و سفر کردن درین روز و از بعضی روایات تجویز حجامت
وارد شده است و اگر حجامت ضرورش شود بهتر آنست که در آخر روز واقع سازد
چنانچه در بعضی احادیث وارد شده است و در حدیث نهی واقع شده است از حجامت در
روز چهارشنبه هرگاه قمر در عقرب باشد و در روایت معتبر وارد شده است که بکام برد...

روز چهارشنبه و در حدیث دیگر وارد است که روز خوردن مسهل و
روز مبارکیست و برای جمیع کارها خوبست خصوصاً حجامت کردن
نیکست و بهتر آنست که پیش از زوال واقع سازد و برای ناخن گرفتن خو
که یک ناخن را برای روز جمعه بگذارد و در روایت وارد شده است که حضر
صلی الله علیه و آله چون هوا گرم میشد بیرون نقل میفرمودند در پنجشنبه و بدا
سفر کردن و تزویج کردن در قمر در عقرب کراهیت دارد
و روزهایی که در ماه مذکور شد که نحوست دارد
در ماه قدیم هم آنها را رعایت
نمایند بهترست
تمت م م م